



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سیاست نامہ
امام علی (ع)

محمد محمدی ری شہری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاست نامه امام علی علیه السلام

نویسنده:

محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

سازمان چاپ و نشر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۱	سیاست نامه امام علی علیه‌السلام
۳۱	مشخصات کتاب
۳۱	سخن مترجم
۳۱	اشاره
۳۲	درباره ترجمه
۳۲	سخنی با خواننده
۳۳	درآمد
۳۳	سیاست در دو مکتب
۳۳	اشاره
۳۴	سیاست اموی
۳۵	سیاست علوی
۳۵	اصلاحات علوی
۳۶	سیاست علوی در رویارویی با انحرافها
۳۶	سیاست اصلاح اداری و اقتصادی
۳۷	سیاست اصلاح فرهنگی
۳۸	مبانی حکومت بر دلها
۳۸	اشاره
۴۰	سیاست‌های اداری
۴۰	اشاره
۴۰	صداقت در سیاست
۴۰	حق مداری
۴۱	قانونگرایی

- ۴۱ انضباط اداری
- ۴۱ گزینش کارگزاران صالح و توانمند
- ۴۲ تامین نیازهای اقتصادی کارگزاران
- ۴۲ توجه ویژه به نیروهای مسلح
- ۴۲ لزوم تشکیلات ناظر بر عملکرد کارگزاران
- ۴۳ پذیرش هدیه، هرگز!
- ۴۳ قاطعیت توأم با مدارا
- ۴۳ سیاست‌های فرهنگی
- ۴۳ اشاره
- ۴۳ توسعه آموزش و پرورش
- ۴۴ تصحیح فرهنگ عمومی
- ۴۴ نقد، آری! چاپلوسی، هرگز!
- ۴۶ برخورد امام علی با انتقادهای ویرانگر
- ۴۶ حق گزایی، نه شخصیت گزایی
- ۴۷ سیاست‌های اقتصادی
- ۴۷ اشاره
- ۴۷ ترویج فرهنگ کار
- ۴۷ توسعه کشاورزی
- ۴۷ توسعه صنعتی
- ۴۸ توسعه تجاری
- ۴۸ نظارت مستقیم بر بازار
- ۴۸ سیاست مالیات‌گیری
- ۴۹ عدم تأخیر در توزیع اموال عمومی
- ۴۹ لزوم بهره‌وری همسان مردم از اموال عمومی

۴۹	تأمین نیازهای اولیه زندگی برای همه
۵۰	ممنوعیت بخشش از اموال عمومی
۵۰	امتیاز دادن به نزدیکان، هرگز!
۵۰	صرفه جویی در اموال عمومی
۵۱	سیاست‌های اجتماعی
۵۱	اشاره
۵۱	عدالت اجتماعی
۵۲	پاسداری از حقوق مردم
۵۲	اشاره
۵۳	حقوق متقابل مردم و رهبری
۵۳	توسعه آزادی‌های مشروع و سازنده
۵۴	مردم داری
۵۵	حمایت از ستمدیدگان
۵۵	تاسیس بیت القصاص
۵۶	تلاش برای همدلی و وحدت جامعه
۵۶	سیاست‌های قضایی
۵۶	اشاره
۵۷	گزینش بهترین‌ها برای تصدی داوری
۵۷	تأمین نیازهای اقتصادی قضات
۵۷	امنیت شغلی قضات
۵۸	رعایت آداب قضا
۵۸	نظارت دقیق بر عملکرد داوران
۵۸	وحدت رویه قضایی
۵۸	تساوی همگان در برابر قانون

۵۹	جایگاه مصالح نظام اسلامی در صدور حکم
۵۹	سیاست‌های امنیتی
۵۹	اشاره
۵۹	تاسیس نظام اطلاعاتی کارآمد
۶۰	تشنج زدایی
۶۰	هوشیاری و زمان شناسی
۶۰	پرهیز از شیوه رعب آفرینی و وحشت گستری
۶۰	قانونگرایی در برخورد با مجرمان
۶۱	مدارا با مخالفان سیاسی
۶۱	سیاست‌های جنگی
۶۱	اشاره
۶۱	اهتمام به آموزش‌های رزمی و سازماندهی سپاه
۶۲	تشکیل نیروی مخصوص
۶۳	تقویت بنیه معنوی
۶۴	چاره اندیشی نبرنگ آمیز در جنگ
۶۴	اخلاق جنگ
۶۴	اشاره
۶۵	آغاز به جنگ، هرگز!
۶۵	دعوت به جنگ نکردن
۶۵	مصونیت سیاسی فرستادگان دشمن
۶۶	اقامه حجت قبل از شروع جنگ
۶۶	دعا هنگام جنگ
۶۶	شروع جنگ در بعد از ظهر
۶۶	رفتار نیک با بازماندگان دشمن

۶۷	سیاست‌های بین‌المللی
۶۷	اشاره
۶۷	سیاست‌های تداوم بخش حکومت
۶۷	سیاست‌های سقوط آفرین
۶۸	سیاست‌های کارآمد بین‌المللی
۶۹	جمع‌بندی سیاست‌های امام
۶۹	دفاع کلی از سیاستمداری امام
۷۲	دلایل تنهایی امام علی
۷۲	اشاره
۷۲	طرح مسئله
۷۲	اشاره
۷۳	نقش خواص در دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی
۷۳	نقش مردم کوفه در حکومت علی
۷۴	تنهایی علی از زبان او
۷۴	اشاره
۷۴	تضاد خواست‌ها
۷۵	خیانت خواص و پیروی عوام
۷۵	اشاره
۷۶	گامی فراتر در تبیین ریشه‌ها
۷۸	درد‌گذاری‌ها، اتمام حجت برای همگان
۷۸	با نخبگان و خواص
۷۸	هشدار به عوام
۷۹	خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر
۸۱	عدالت در توزیع

- اجتناب از ابزار نامشروع در اجرای فرمان ۸۲
- اشاره ۸۲
- تحقق پیشگویی امام علی ۸۴
- عوامل جنبی ۸۷
- اشاره ۸۷
- شبهه جنگ با اهل قبله ۸۷
- خستگی رزم آوران از جنگ بدون غنیمت ۸۸
- فقدان یاران برجسته ۸۹
- اوج قدرت رهبری در اوج تنهایی ۹۰
- بیعت نور ۹۱
- تاریخ بیعت با امام ۹۱
- حرية الناس فی انتخاب الإمام ۹۲
- اشاره ۹۲
- آزادی مردم در انتخاب امام ۹۲
- کراهة الإمام للحکومة ۹۳
- اشاره ۹۳
- بی میلی امام به حکومت ۹۴
- تحلیلی بر علل ناخشنودی امام علی از پذیرش حکومت ۹۶
- دوافع الإمام لقبول الحکومة ۹۸
- اشاره ۹۸
- انگیزه‌های پذیرش حکومت ۹۸
- اول من بايع ۹۹
- اشاره ۹۹
- نخستین کسی که بیعت کرد ۱۰۰

- نسبت دادن «فال بد زدن» به امام ۱۰۲
- اقبال الناس على البيعة ۱۰۲
- اشاره ۱۰۲
- رو آوردن مردم برای بیعت ۱۰۳
- بیعة عامة الناس ۱۰۴
- اشاره ۱۰۴
- بیعت عموم مردم ۱۰۵
- خطاب طائفة من أصحابه بعد البيعة ۱۰۶
- اشاره ۱۰۶
- سخنان گروهی از یاران علی پس از بیعت ۱۰۷
- من تخلف عن بيعته ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
- روی برگرداندگان از بیعت ۱۱۱
- هوية عدة ممن تخلف عن بيعته ۱۱۶
- اشاره ۱۱۶
- عبد الله بن عمر بن الخطاب ۱۱۶
- اشاره ۱۱۶
- عبدالله بن عمر بن خطاب ۱۱۸
- سعد بن ابی وقاص ۱۲۱
- اشاره ۱۲۱
- سعد بن ابی وقاص ۱۲۲
- محمد بن مسلمة ۱۲۳
- اشاره ۱۲۳
- محمد بن مسلمة ۱۲۳

- ۱۲۳ اسامه بن زید
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۴ اسامه بن زید
- ۱۲۴ حسان بن ثابت
- ۱۲۴ حسان بن ثابت
- ۱۲۵ الاصلاحات العلویة
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۵ صوت العدالة و صداها
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۳۰ فریاد عدالت و پژواک آن
- ۱۳۶ عزل عمال عثمان
- ۱۳۶ اشاره
- ۱۳۷ کنار نهادن کارگزاران عثمان
- ۱۳۹ استرداد اموال بیت المال
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۴۰ بازگرداندن ثروت‌های عمومی
- ۱۴۱ تعذر بعض الاصلاحات
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۲ دشواری پاره‌ای اصلاحات
- ۱۴۴ السياسة الإدارية
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ الصدق فی السياسة
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ راستی در سیاست

۱۴۵	الالتزام بالحق
۱۴۵	اشاره
۱۴۶	حق مداری
۱۴۶	الالتزام بالقانون
۱۴۶	اشاره
۱۴۷	قانونگرایی
۱۴۸	عدم المداهنة
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	سازش ناپذیری
۱۴۹	تنظیم الامور
۱۴۹	اشاره
۱۴۹	برنامه ریزی و سازماندهی
۱۵۰	انتخاب العمال الصالحين
۱۵۰	اشاره
۱۵۰	گزینش کارگزاران شایسته
۱۵۱	عدم استعمال الخائن والعاجز
۱۵۱	اشاره
۱۵۲	به کار نگرفتن خائن و ناتوانان
۱۵۳	اسباغ الأرزاق علی العمال
۱۵۳	اشاره
۱۵۳	گشاده دستی در روزی کارگزاران
۱۵۳	اختیار العیون لمراقبة العمال
۱۵۳	اشاره
۱۵۳	برگزیدن دیده بان برای مراقبت از کارگزاران

۱۵۴	التشویق والتنبیه
۱۵۴	اشاره
۱۵۴	تشویق و تنبیه
۱۵۵	الموقف الحازم مع العمال
۱۵۵	اشاره
۱۵۵	الاشعث بن قیس
۱۵۵	اشاره
۱۵۵	اشعث بن قیس
۱۵۵	زیاد بن أبیه
۱۵۵	اشاره
۱۵۶	زیاد بن ابیه
۱۵۷	شریح القاضی
۱۵۷	اشاره
۱۵۷	شریح قاضی
۱۵۸	عبدالله بن عباس
۱۵۸	اشاره
۱۵۸	عبدالله بن عباس
۱۵۹	عثمان بن حنیف
۱۵۹	اشاره
۱۶۰	عثمان بن حنیف
۱۶۱	قدامۀ بن عجلان
۱۶۱	اشاره
۱۶۱	قدامۀ بن عجلان
۱۶۲	مصقلۀ بن هبیره

- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۲ مصقلة بن هبیره
- ۱۶۳ المنذر بن الجارود
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۴ منذر بن جارود
- ۱۶۴ عزل من ثبتت خیانته من العمال
- ۱۶۴ اشاره
- ۱۶۵ کنار نهادن کارگزاران خیانت پیشه
- ۱۶۶ عقوبه الخونه من العمال
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۷ کیفر کارگزاران خیانت پیشه
- ۱۶۷ نهی العمال عن أخذ الهدیه
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۸ منع کارگزاران از پذیرش هدیه
- ۱۶۸ الجمع بین الشده والین
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۹ پیوند درشتی و نرمی
- ۱۷۰ السیاسة الثقافیة
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ تنمية التعليم والتربية
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۱ توسعه آموزش و پرورش
- ۱۷۱ النهی عن نقض السنن الصالحة
- ۱۷۱ اشاره

- ۱۷۲ پرهیز از برهم زدن سنت‌های پسندیده
- ۱۷۲ الامر بمكافحة السنن الطالحة
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۲ ستیز با سنت‌های ناپسند
- ۱۷۳ التجنب من مراسم الاستقبال
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۳ پرهیز از مراسم استقبال
- ۱۷۴ النقد بدل الإطراء
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۵ انتقاد، نه ستایش!
- ۱۷۵ الالتزام بالحق في معرفة الرجال
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۶ حق مداری در شناخت مردان
- ۱۷۷ السياسة الاقتصادية
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۷ الحث على العمل
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۷ تشویق به کار
- ۱۷۸ عمارة البلاد
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۹ آبادانی شهرها
- ۱۷۹ التنمية الزراعية
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۷۹ توسعه کشاورزی

۱۸۰	التنمية الصناعية
۱۸۰	اشاره
۱۸۰	توسعه صنعتی
۱۸۱	التنمية التجارية
۱۸۱	اشاره
۱۸۱	توسعه تجاری
۱۸۲	مراقبة السوق مباشرة
۱۸۲	اشاره
۱۸۴	بازرسی مستقیم بازار
۱۸۷	منع الاحتكار
۱۸۷	اشاره
۱۸۷	جلوگیری از احتکار
۱۸۸	سياسة أخذ الخراج
۱۸۸	اشاره
۱۹۰	سياسة گرفتن مالیات
۱۹۴	عدم التأخير في توزيع أموال العامة
۱۹۴	اشاره
۱۹۵	تاخیر نینداختن تقسیم ثروت‌های عمومی
۱۹۷	توزيع أموال العامة بالسوية
۱۹۷	اشاره
۲۰۰	تقسیم برابر ثروت‌های عمومی
۲۰۲	توضیحی درباره چگونگی تقسیم درآمدهای عمومی در صدر اسلام
۲۰۲	اشاره
۲۰۲	مصارف خاص

- ۲۰۳ مصارف عام
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۳ رعایت عدالت در تقسیم
- ۲۰۳ حبس نکردن حقوق عمومی
- ۲۰۴ تامین الحاجات الضرورية للجميع
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۴ فراهم ساختن نیازمندی‌های ضروری برای همه
- ۲۰۴ حماية الطبقة السفلى
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۵ حمایت از طبقه‌های پایین
- ۲۰۷ العناية الخاصة بالأيتام
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۸ اهتمام ویژه به یتیمان
- ۲۰۹ النهى عن الجود بأموال العامة
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۰۹ جلوگیری از دست و دل بازی در اموال عمومی
- ۲۱۰ عدم استئثار الأولاد والأقرباء
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۰ برتر نداشتن فرزندان و خویشان
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۰ الحسن والحسين
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ حسن و حسین
- ۲۱۲ ام کلثوم

- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۳ ام کلثوم
- ۲۱۴ عقیل
- ۲۱۴ اشاره
- ۲۱۵ عقیل
- ۲۱۶ عبدالله بن جعفر
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۷ عبدالله بن جعفر
- ۲۱۷ حفیة الإمام
- ۲۱۷ اشاره
- ۲۱۷ نوه امام
- ۲۱۷ اخت الإمام
- ۲۱۷ اشاره
- ۲۱۷ خواهر امام
- ۲۱۸ ام ولد الإمام
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۸ کنیز امام
- ۲۱۸ التقشف والاحتیاط فی النفقة من بیت المال
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ پارسایی و احتیاط در هزینه کردن از بیت المال
- ۲۲۱ السیاسة الاجتماعیة
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ اقامة العدل
- ۲۲۱ اشاره

- ۲۲۲ به پا داشتن عدالت
- ۲۲۴ الالتزام بالحقوق
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۲۵ پایبندی به حقوق
- ۲۲۶ تنمية الحرية البناءة
- ۲۲۶ اشاره
- ۲۲۶ توسعه آزادی‌های سازنده
- ۲۲۷ الاهتمام برضى العامة
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۷ اهتمام به خشنودی عمومی
- ۲۲۸ الرحمة للرعية والمحبة لهم
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۸ مهربانی و دوستی با مردم
- ۲۲۹ الاتصال المباشر بالناس
- ۲۲۹ اشاره
- ۲۲۹ ارتباط مستقیم با مردم
- ۲۳۰ تحمل مؤونة الناس
- ۲۳۰ اشاره
- ۲۳۱ تاب آوردن در دشواری‌های مردم
- ۲۳۱ الاجتناب عن الغضب
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۱ دوری از خشم
- ۲۳۲ النهى عن تتبع العيوب
- ۲۳۲ اشاره

- ۲۳۲ پرهیز از بی جویی عیب‌ها
- ۲۳۲ الاصحار بالعدر لدفع سوء الظن
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۳ آشکار ساختن عذرها برای دفع بدگمانی
- ۲۳۳ اعانة المظلوم
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۴ کمک به ستم‌دیده
- ۲۳۶ تاسیس بیت القصص
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۶ بنیاد کردن صندوق شکایات
- ۲۳۷ المراقبة لدفع مظالم الجنود
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۷ بازرسی برای برجیدن ستم لشکریان
- ۲۳۷ الحرص على جماعة الامة
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۹ کوشش در یکپارچگی امت
- ۲۴۱ السياسة القضائية
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۱ اختیار الأفاضل للقضاء
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۱ گزینش نخبگان برای داوری
- ۲۴۱ التامين الاقتصادي للقضاء
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۲ تامین مالی قضات

- ۲۴۲ الامن الوظيفى للقضاء
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۲ امنيت شغلى قضاة
- ۲۴۲ التاكيد على آداب القضاء
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۴ اهتمام به آداب داوری
- ۲۴۵ عزل من تخلف عن الآداب
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۵ عزل قضاة متخلف از رعایت آداب
- ۲۴۶ مراقبة قضاء القضاء
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۶ مراقبت از قضاوت قضاة
- ۲۴۶ التحذير من الجور والجهل فى القضاء
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۷ پرهیزاندن از ستم و نادانی در قضاوت
- ۲۴۷ مباشرة الإمام القضاء بنفسه
- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۸ داوری مستقیم امام
- ۲۴۸ رفع اختلاف القضاء فى الأحكام
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۴۹ وحدت رويه قضایی
- ۲۵۰ اقامة الحدود على القريب والبعيد
- ۲۵۰ اشاره
- ۲۵۰ به پا داشتن حدود بر نزدیک و دور

- ۲۵۱ الخضوع للقضاء
- ۲۵۱ اشاره
- ۲۵۲ تسلیم در برابر داوری
- ۲۵۳ موقع مصالح النظام الإسلامی فی صدور الأحكام
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۳ جایگاه مصلحت نظام اسلامی در انشای حکم
- ۲۵۳ السياسة الأمنية
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۳ اهمیت الأمن
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۴ اهمیت امنیت
- ۲۵۴ الاستخبار
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۵ کسب اطلاعات
- ۲۵۶ استصلاح الأعداء
- ۲۵۶ اشاره
- ۲۵۶ به صلاح آوردن دشمنان
- ۲۵۷ المسالمة مع الوعی
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۷ سازش به همراه زیرکی
- ۲۵۷ شدة الحذر من العدو
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۸ پرهیز کامل از دشمن
- ۲۵۸ التحذیر من استصغار الخصم

- ۲۵۸ اشاره
- ۲۵۸ کوچک نشمردن دشمن
- ۲۵۹ التحذیر من استنصاح الأعداء
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۵۹ هشدار در خیرخواهی از دشمن
- ۲۵۹ انتهاز الفرصة فی مواجهة الأعداء
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۵۹ موقعیت شناسی در برخورد با دشمنان
- ۲۶۰ عدم العقوبة علی الظنّة والتهمة
- ۲۶۰ اشاره
- ۲۶۱ کیفر نکردن بر پایه گمان و اتهام
- ۲۶۲ التحذیر من التعذیب
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۳ پرهیزاندن از شکنجه
- ۲۶۳ النهی عن السب
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۴ دوری از دشنام دادن
- ۲۶۴ الرفق ما لم یکن تأمراً
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۵ نرمی تا زمانی که توطئه نباشد
- ۲۶۶ اجلاء المتأمرین أو حبسهم
- ۲۶۶ اشاره
- ۲۶۶ تبعید یا زندانی کردن توطئه گران
- ۲۶۷ السياسة الحریة

- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۷ الاهتمام بالتدريب العسکری
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۷ تعليم الجیش
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۹ آموزش ارتش
- ۲۷۱ تنظيم الجیش
- ۲۷۱ اشاره
- ۲۷۱ آرایش سپاه
- ۲۷۲ عدم مفارقة السلاح فی الحرب
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۲ جدا نشدن از سلاح در جنگ
- ۲۷۲ انتهاز الفرصة
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۳ بهره گیری از فرصت‌ها
- ۲۷۳ الانسحاب التاکتیکی
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۳ عقب نشینی تاکتیکی
- ۲۷۳ تاسیس القوات الخاصة
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۴ تشکیل نیروهای ویژه
- ۲۷۵ العناية الخاصة بالقوات المسلحة
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۵ اهتمام ویژه به نیروهای مسلح

- ۲۷۶ الاهتمام بمعنویات الجیش
- ۲۷۶ اشاره
- ۲۷۶ التحریض
- ۲۷۶ اشاره
- ۲۷۷ واداشتن
- ۲۷۸ الشعار
- ۲۷۹ اشاره
- ۲۷۹ شعار
- ۲۸۰ تحدیث النفس بالغلبه
- ۲۸۰ اشاره
- ۲۸۰ تلقین پیروزی
- ۲۸۱ التحذیر من الفرار
- ۲۸۱ اشاره
- ۲۸۱ پرهیزاندن از گریختن
- ۲۸۲ کتمان ما یضر بمعنویات الجیش
- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۲ پنهان کردن آنچه به روحیه سپاه آسیب رساند
- ۲۸۲ الخدعه
- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۳ نیرنگ
- ۲۸۵ اخلاق الحرب
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۵ النهی عن الابتداء بالقتال
- ۲۸۵ اشاره

- ۲۸۵ پرهیز از آغاز کردن پیکار
- ۲۸۶ النهی عن الدعوة إلى المبارزة
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۸۶ پرهیز از دعوت به پیکار
- ۲۸۶ الحصانة السياسية للرسول
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۸۶ مصونیت سیاسی فرستادگان
- ۲۸۷ اقامة الحجّة قبل الحرب
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۷ اقامه حجت پیش از نبرد
- ۲۸۷ الدعاء إذا أراد القتال
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۸ نیایش به هنگام نبرد
- ۲۸۹ البدء بالقتال بعد الزوال
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۸۹ آغاز نبرد به هنگام عصر
- ۲۸۹ اعانة الضعیف
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۸۹ کمک به ناتوان
- ۲۹۰ حسن المعاملة مع بقایا العدو
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۰ خوشرفتاری با باقی مانده دشمن
- ۲۹۲ السياسة الدولية
- ۲۹۲ اشاره

- ۲۹۲ ما یوجب بقاء الدول
- ۲۹۲ اشاره
- ۲۹۲ اقامة العدل
- ۲۹۲ اشاره
- ۲۹۴ برپا داشتن عدالت
- ۲۹۵ حسن التدبیر
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۶ تدبیر نیکو
- ۲۹۶ حسن السیرة
- ۲۹۶ اشاره
- ۲۹۶ نیک سیرتی
- ۲۹۶ الیقظة لحراسة الامور
- ۲۹۶ اشاره
- ۲۹۶ بیداری و مراقبت از کارها
- ۲۹۷ ما یوجب زوال الدول
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۷ احتقاب المظالم
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۸ ستمگری
- ۲۹۹ سفک الدماء بغير حق
- ۲۹۹ اشاره
- ۲۹۹ خونریزی ناروا
- ۲۹۹ سوء التدبیر
- ۲۹۹ اشاره

- تدبیر نادرست ۳۰۰
- الاستئثار ۳۰۰
- اشاره ۳۰۰
- خود اختصاصی ۳۰۰
- تضییع الاصول ۳۰۱
- اشاره ۳۰۱
- ضایع کردن اصول و مبانی ۳۰۱
- ارشادات فی العلاقات الإجتماعیة والسیاسیة ۳۰۲
- اشاره ۳۰۲
- قیاس الناس بالنفس ۳۰۲
- اشاره ۳۰۲
- دیگران را با خود سنجیدن ۳۰۲
- ملازمة ما یوجب العز ۳۰۳
- اشاره ۳۰۳
- عزت گرابی ۳۰۳
- التجنب من المعاداة ۳۰۴
- اشاره ۳۰۴
- پرهیز از دشمنی ۳۰۴
- الوفاء بالعهد ۳۰۵
- اشاره ۳۰۵
- وفای به پیمان ۳۰۵
- اداء الأمانة ۳۰۶
- اشاره ۳۰۶
- امانت گزاردن ۳۰۶

- الاستثمار من علوم الأجانب ۳۰۷
- اشاره ۳۰۷
- بهره گیری از دانش‌های دیگران ۳۰۷
- الاستقلال الثقافی ۳۰۸
- اشاره ۳۰۸
- استقلال فرهنگی ۳۰۸
- النواد ۳۰۸
- اشاره ۳۰۸
- گوناگون ۳۱۰
- پاورقی ۳۱۲
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۳۵۴

سیاست نامه امام علی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵ -

عنوان و نام پدید آور: سیاست نامه امام علی علیه السلام / محمد محمدی ری شهری، با همکاری محمد کاظم طباطبایی، محمود طباطبایی نژاد؛ ترجمه مهدی مهریزی.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۴۶۰ص؛ ۱۷×۲۴س.م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۸۵-۹۸-۹

یادداشت: این کتاب ترجمه جلد چهارم کتاب "موسوعه الامام علی علیه السلام فی الکتاب والسنه والتاریخ" تألیف محمد محمدی ری شهری می باشد.

عنوان دیگر: موسوعه الامام علی علیه السلام فی الکتاب والسنه والتاریخ.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- نظریه های سیاسی و اجتماعی

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- سیاست و حکومت

موضوع: اسلام و سیاست

شناسه افزوده: طباطبائی، سیدمحمد کاظم، ۱۳۴۴ -

شناسه افزوده: طباطبائی نژاد، محمود، ۱۳۴۰ -

شناسه افزوده: مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱، - مترجم

شناسه افزوده: دار الحدیث. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۹/س۹م۳ ۱۳۹۰ الف

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۲۷۸۲۸

سخن مترجم

اشاره

شخصیت والای امیر مؤمنان علیه السلام و اندیشه های بلند و سیره ی خدایی او را، مسلمانان و بسیاری از اندیشمندان دیگر ادیان، به اجمال می شناسند. آنچه بر جای مانده است و شایسته است پژوهشگران بدان رو کنند، ژرفکاوای در دریای بی کرانه ی شخصیت و سیره ی او و عمق پیمایی در وادی های گسترده ی اندیشه و دانش اوست، تا برپایه ی دست مایه ها و رهاوردها، از یک سو بتوان اندیشه های وی را مدوّن و منسجم کرد، و از دیگر سو به راهبردهای عملی در عرصه ی زندگی فردی و اجتماعی دست یافت.

سیاست نامه ی امام علی علیه السلام، گامی کوچک است که با گردآوری و تنظیم متون حدیثی و تاریخی و تحلیل اجمالی آنها، زمینه ی تدوین اندیشه ی سیاسی و سیاست عملی امام علی علیه السلام را فراهم می کند. مروری کوتاه بر متون یاد شده، نشان می دهد که: عدالت، صداقت، احقاق حقوق، حرمت نهادن به انسان، تأمین معاش و فراهم آوردن رفاه عمومی، امتیّت، ترویج و گسترش

معنویت و ... اصول اساسی در مکتب علوی‌اند، که ساختار حکومت و اقتدار حاکمیت باید در برابر آنها انعطاف‌پذیر باشد، و امانت بودن حکومت، تنها با توجه به آنها معنا می‌یابد.

[صفحه ۱۸]

اینک ترجمه‌ی فارسی این مجموعه، تقدیم فارسی زبانان و دوستداران فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام می‌گردد، تا آنان نیز در چشیدن شیرینی‌های سخن امام علی علیه‌السلام و التذاز از زیبایی‌های اندیشه‌ی او سهیم شوند.

درباره ترجمه

سیاست‌نامه‌ی امام علی علیه‌السلام، ترجمه‌ی جلد چهارم از موسوعه‌ی الامام علی علیه‌السلام فی الکتاب والسنة والتاریخ است. در ترجمه‌ی این کتاب، تلاش شد تا با حفظ روانی برگردان فارسی، از ساختار جمله‌های عربی خارج نشویم؛ گرچه کاری بس دشوار بود؛ بویژه که در این مجموعه، متن‌های بسیار متفاوتی از قبیل: نهج‌البلاغه، تاریخ طبری، الکامل، تاریخ یعقوبی، و ... گرد آمده‌اند که هر یک را شیوه‌ی نگارش ویژه‌ای است و به دوره‌ای از ادبیات نگارشی، وابسته. همچنین، سعی بر آن بود که ترجمه‌های در دسترس این متون، منظور نظر قرار گیرند و از آنها بهره گرفته شود؛ و باید یاد کرد که در ترجمه‌ی آیات قرآن، از ترجمه‌ی استاد محمد مهدی فولادوند، بهره‌ی فراوان برده‌ایم و در برگردان فارسی نهج‌البلاغه و غرر الحکم، ترجمه‌های دکتر سیدجعفر شهیدی و آقاجمال خوانساری، مورد توجه بیشتر بوده است.

با این همه، دعوی درستی و بی‌نقصی در میان نیست و خُرده‌گیری‌های دوستداران فرهنگ و ادب را به دیده‌ی منت داریم.

مهدی مهریزی

یکم بهمن ۱۳۷۹

۲۵ شوال ۱۴۲۱

[صفحه ۱۹]

سخنی با خواننده

سیاست نامه، کارآمدترین بخش موسوعه‌ی الإمام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، برای کشورداری و ارجمندترین سرمایه برای ساماندهی تمدن اصیل اسلامی در جامعه امروز بشر است.

سیاست نامه‌ی امام علی علیه‌السلام، در واقع، سیاست نامه‌ی حاکمیت ارزش‌های انسانی است. از این رو، نه تنها برای جهان اسلام و سیاستمداران اسلامی، بلکه برای همه‌ی کسانی که از حاکمیت زور و زر و تزویر با نام‌های گوناگون رنج می‌برند و تشنه‌ی حکومت ارزش‌ها (و در رأس آنها: عدالت) هستند، بسی مفید و آموزنده است و به همین دلیل، این بخش از موسوعه، پیش از بخش‌های دیگر، ترجمه شد و به صورت مستقل در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت.

پیش از مطالعه‌ی این کتاب، توجه خوانندگان گرامی را به چند نکته جلب می‌کنم: ۱. سیاست نامه، برگردان کامل متن جلد چهارم موسوعه‌ی الامام علی علیه‌السلام به فارسی است که برای استفاده‌ی بیشتر علاقه‌مندان به متون حدیثی و تاریخی، متن عربی کتاب، در کنار ترجمه‌ی فارسی قرار گرفته است.

[صفحه ۲۰]

۲. درآمد سیاست نامه، مشروح‌تر از درآمد جلد چهارم موسوعه است و افزون بر نکات جدید، شامل تحلیلی در زمینه‌ی تبیین علل تنها ماندن امام علی علیه‌السلام در اواخر حکومت و دلایل عدم تداوم حکومت علوی با توجه به سیاست‌های کارآمد آن حضرت

است. [۱].

۳. آنچه در درآمد سیاست نامه آمده، جمع بندی سیاست‌های علوی است و برای آشنایی کامل با سیاست‌های امام علی علیه السلام در زمینه‌های گوناگون، مراجعه به متن کتاب، به ترتیب عناوین سیاست‌ها، ضروری است.

۴. نشانی‌های پاورقی «درآمد»، تنها بخشی از منابع مورد استناد در سیاست نامه است. برای آشنایی با سایر منابع، مراجعه به متن کتاب، لازم است.

۵. همچنین در ارجاعات، هر جا به «بخش» نشانی داده شده است، مقصود، بخش‌های موسوعه الامام علی علیه السلام است. در پایان، از همه‌ی همکاران ارجمند و دست اندرکاران تألیف موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، بویژه از دو فاضل گران قدر، آقایان سید محمد کاظم طباطبایی و سید محمود طباطبایی نژاد و نیز از استاد ارجمند آقای محمد علی مهدوی راد- که ساماندهی تحلیل‌های آن را پذیرفتند- و همچنین استاد بزرگوار، آقای مهدی مهریزی، رئیس مرکز تحقیقات دار الحدیث که کار ترجمه‌ی متن سیاست نامه را بر عهده داشته‌اند، صمیمانه سپاسگزارم و برای همگی از خداوند منان، پاداشی در خور فضل او و کرامت مولای متقیان، مسئلت دارم.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

محمد محمدی ری شهری

۲ بهمن ۱۳۷۹

۲۶ شوال ۱۴۲۱

[صفحه ۲۳]

درآمد

سیاست در دو مکتب

اشاره

امام علی علیه السلام در هیجدهم ذی حجه‌ی سال سی و پنجم هجری، زمام امور مسلمانان را به دست گرفت و در ۲۱ رمضان سال چهارم هجری در محراب عبادت، شاهد شهادت نوشید. بنابراین، روزگار زمامداری آن بزرگوار، چهار سال و نه ماه و سه روز بوده است. مباحث مرتبط با این دوران از زندگی آن حضرت، از این قرار است:

۱. چگونگی به قدرت رسیدن امام علیه السلام، ابعاد اصلاحات علوی و مبانی آن؛

۲. مقاومت‌های گونه‌گون در برابر سیاست‌های علوی، جنگ‌ها و درگیری‌های دوران کوتاه حکومت آن بزرگوار؛

۳. نافرمانی سپاه امام، تن زدن آنها از نبرد، سستی در برابر دشمن، یورش‌های ستمگرانه و شیخون‌های جبارانه و غارتگرانه‌ی معاویه به مرزهای حکومت علی علیه السلام؛

۴. کارگزاران حکومت علی علیه السلام و صحابیان آن بزرگوار؛

۵. توطئه‌ی ترور امام علی علیه السلام و شهادت آن حضرت.

[صفحه ۲۴]

از میان عناوین یاد شده، عنوان اول، یعنی سیاست‌های علوی در حکومت، به لحاظ آموزنده بودن و کاربردی بودن آن در عصر حاضر، و راهگشایی آموزه‌های آن برای حاکمان، بویژه دولت‌مردان جمهوری اسلامی ایران، از اهمیت ویژه و موقعیتی خاص،

برخوردار است.

بر این باوریم که اگر «سیاست» در مکتب‌های علوی و اموی، به درستی تعریف شود، و مبانی سیاسی امام در کشورداری، گرچه به اجمال، روشن شود، ایرادهایی که بر بینش سیاسی ایشان می‌گرفته‌اند و شاید هنوز هم در بیان و بنان کسانی جلوه‌گر باشد، پاسخ می‌یابد و از سیاست وی، به درستی و با استواری، می‌توان دفاع کرد.

از نگاه امام علی علیه‌السلام، بینش سیاسی، از استوارترین شرایط رهبری است. امام، سیاست‌فهمی و درک درست از سیاست را نه تنها رمز تداوم حکومت می‌داند؛ بلکه بر این نکته‌ی دقیق، تأکید می‌ورزیده است که «کشورداری، عین سیاست است» [۳]. او تصریح می‌کند که ناتوانی سیاسی، آفتی است که زمامداری زمامداران را به زوال، تهدید می‌کند. از نگاه امام، حاکمانی که از بینش سیاسی قوی و کارآمدی برخوردار نیستند، حاکمیتِ درازی نخواهند داشت، و بالاخره، بر اساس آموزه‌های علوی، سیاست‌های غلط، نشانه‌ی سقوط دولت‌ها و زوال حکومت‌هاست. [۳].

بدین‌سان، اداره‌ی جامعه براساس مبانی اسلام، در مکتب علوی، تنها با سیاستمداری درست حاکمان، امکان‌پذیر است. به دیگر سخن، سیاستمداری، یکی از اصول عام مدیریتی است و در این نکته، تفاوتی میان مکتب‌ها نیست. آنچه اسلام را در این زمینه از سایر مکتب‌ها جدا می‌کند و سیاست علوی را در برابر دیگر سیاست‌ها جلو می‌اندازد و رویاروی سیاست اموی می‌سازد، نوع نگرش و نحوه‌ی تلقی و چگونگی فهم و برداشت از

[صفحه ۲۵]

سیاست است.

سیاست اموی

سیاست در مکتب اموی، عبارت است از «تشخیص هدف و به دست آوردن آن از هر راه ممکن». سیاستمداران جهان نیز در گذشته و حال، از واژه‌ی «سیاست» گویا چیزی جز این نمی‌فهمیده‌اند. به واقع، سیاست در مکتب اموی، همان معنای رایج آن در عرف سیاسی حکومت‌هایی است که بر مبانی ارزشی استوار نیستند، و معیار حق و باطل، جهت‌دهنده‌ی آنها در رفتار و تعامل نخواهد بود. شپنکالر، در وصفی از چهره‌ی سیاستمدار، می‌گوید: «سیاستمدار فطری، کاری به حق یا بطلان امور ندارد».

برتراند راسل نیز انگیزه‌های سیاسی و سرچشمه‌ی رفتارهای انسانی در سیاست را چنین چیزی تلقی کرده، می‌نویسد: انگیزه‌ی سیاسی در اکثر مردمان، عبارت از نفع‌پرستی، خودبینی، رقابت و عشق به قدرت می‌باشد. به عنوان مثال، در سیاست، سرچشمه‌های اعمال انسانی، همگی از عوامل فوق‌الذکر می‌باشد. رهبر سیاسی‌ای که بتواند مردم را متقاعد نماید که او می‌تواند این خواسته‌ها را ارضا نماید، قادر است توده‌ی مردم را چنان به زیر سلطه‌ی خود در آورد که معتقد شوند دو به علاوه دو، پنج خواهد شد، با این که اختیارات او از جانب خداوند، تفویض شده است!

رهبر سیاسی‌ای که این انگیزه‌های اساسی را نادیده انگارد، معمولاً از حمایت توده، محروم خواهد بود. روانشناسی نیروهای محرک توده‌ها، از اساسی‌ترین قسمت تعلیم و تربیت رهبران سیاسی موفق می‌باشد. اکثر رهبران سیاسی با معتقد نمودن گروه کثیری از مردم به این که ایشان خواسته‌های بشر دوستانه دارند، مناصب خود را به دست

[صفحه ۲۶]

می‌آورند. به خوبی فهمیده شده که چنین اعتقادی در اثر وجود هیجان، خیلی زودتر قبول می‌شود. غل و زنجیر کردن افراد، نطق و خطابه‌های عمومی، مجازات‌های بی‌قانون و جنگ، مراحلی در تشکیل و توسعه هیجان‌اند. فکر می‌کنم برای طرفداران فکر غیرمنطقی، با در هیجان نگه‌داشتن افراد، شانس بهتری جهت گول زدن و منفعت بردن از ایشان، وجود دارد. [۴].

آنچه در این تحلیل، درباره‌ی رهبران سیاسی جامعه آمده است، همگون است با تفسیری که سیاستمداران اموی از سیاست به دست می‌دادند. معاویه، بنیادگذار این نگرش به سیاست در تاریخ اسلام است. او بر این پایه و با تکیه بر شعار «الملک عقیم؛ [۵] سیاست نازاست»، بر چنگ انداختن به قدرت و حراست از قدرت به دست آمده‌ی حاضر بود، دست به هر کاری بزند و هر کار ناشایستی را انجام دهد و هر نوع ابزار زشتی را به کار گیرد.

سیاست علوی

سیاست در نگاه علی علیه السلام، اداره‌ی استوار جامعه بر اساس معیارهای الهی، و حرکتی حق‌مدارانه است. او که می‌گوید:

الملک سیاسته.

کشورداری، سیاست است.

و هرگز برای رسیدن به قدرت و حراست از قدرت به دست آمده، هر کاری را روا نمی‌داند؛ بلکه به عکس، او توسل به ابزار نامشروع را حتی به بهای از دست دادن قدرت صحیح نیز جایز نمی‌داند.

[صفحه ۲۷]

بر پایه‌ی آموزه‌های علوی، سیاست شناخت و بهره‌وری از ابزارهای مشروع در اداره‌ی جامعه و تأمین رفاه مادی و معنوی مردم است. به دیگر سخن، در آموزه‌های علوی، به کارگیری شیوه‌های نامشروع و ابزار به ظاهر کارآمد، اما به واقع ناصحیح، سیاست نیست؛ بلکه خدعه، نیرنگ، فریب و به تعبیر امام صادق علیه السلام، «نکراء» است. [۶].

از نگاه علی علیه السلام، حکومت، چیرگی بر دل‌ها و تسخیر خردها و عاطفه‌هاست، نه رام‌سازی «تن»ها و سلطه بر افراد و چیرگی بر گردها. چنان تفسیری از حکومت، چه نیازی به توسل به ابزار نامشروع سیاسی دارد. قدرت در نگاه او جز برای احقاق حق، قداستی ندارد تا برای حفظ آن، به شیوه‌های باطل چنگ بیندازد. تصرف دل‌ها راهی جز استفاده‌ی صحیح از شیوه‌ها و راه سپردن بر اساس ارزش‌ها ندارد. سیاست‌های نامشروع و باطل‌گرایانه، شاید روزگاری کوتاه، با جست و خیز سلطه بیافرینند و آن را ادامه دهند؛ اما هرگز دوام نخواهند آورد و برای مردم، جز زیان، چیزی نخواهند داشت که:

للحق دولةٌ وللباطل جولةٌ. [۷].

حق را دولتی است، و باطل را جولانی.

اصلاحات علوی

با این نگرش به حکومت و حاکمیت، و با این تفسیر از سیاست، علی علیه السلام زمام امور را به دست می‌گیرد و بر این اساس، پس از دست یافتن به قدرت سیاسی، بی‌درنگ، اصلاحات حکومتی را با شعار «عدالت اجتماعی و اقتصادی» آغاز می‌کند. او هدف از

[صفحه ۲۸]

پذیرش حکومت را «ایجاد اصلاحات و احقاق حقوق پامال شده» اعلام کرده بود. علی علیه السلام بر این باور بود که آنچه در روزگار پیش از وی و پس از رسول خدا روی داده است، جامعه را یکسر دیگرگون کرده، ارزش‌ها دیگرسان شده و آنچه نام «حکومت اسلامی» را یدک می‌کشد، با آنچه رسول خدا آن را پی نهاده بود، بس ناهمگون است و فاصله‌ی زیادی دارد. علی علیه السلام در آغازین بیان رسمی خود در مسند خلافت، تصریح می‌کند که آنچه انجام می‌شده است، با سیره و سنت رسول الله، ناسازگار بوده و «وضع موجود»، قابل تحمل نیست و ارائه‌ی راهی نو و شیوه‌ای استوار، ضروری است، و آن، «نه سنت شیخین» که «سنت علوی و اصلاحات علوی» است، همگون با «سنت نبوی و اصلاحات محمدی». شگفتا که مولا با نگاه سیاسی ژرف خود،

دریافته است که چنین شیوه و اصلاحی را مردمانی که روزگاران دراز، به ارزش‌های وارونه خو کرده‌اند، برنخواهند تابید: لا تقوم له القلوب ولا تثبت له العقول.

دل‌ها بر آن، استوار نخواهد گشت و خردها بدان پایدار نخواهد شد. [۸].

اما او سیاستمداری است حق‌مدار، و افزون بر حق‌مداری، صداقت در سخن و موضع شفاف را «سیاست» می‌داند، نه جز آن. چنین است که در همان سخن نخستین، مبارزه‌ی بی‌امان علیه دگرگونی‌ها، تحریف‌ها، دگرسانی‌ها، و فراز و فرودهای نابجا را به صراحت اعلام می‌کند، بدون این‌که از پیامدهای سیاسی و تنش‌های اجتماعی آن، هراسی به دل راه دهد. البته همه‌ی اینها را با حزم و دوراندیشی، سیاستگذاری و برنامه‌ریزی دقیق و استوار آغاز کرد.

[صفحه ۲۹]

سیاست علوی در رویارویی با انحراف‌ها

امام علی علیه‌السلام، با آنچه در جامعه گذشته است، آشنایی ژرف و دقیقی دارد؛ از چگونگی آنچه بر مردم رفته است، دقیقاً آگاه است، و چه سانی خو گرفتن مردم با انحراف‌ها را می‌داند، و اکنون، آهنگ اصلاح دارد؛ هم عمق فاجعه را می‌داند و هم دشواری زدودن آن را از زوایای جامعه. از این رو، علی علیه‌السلام، نه شتابزده عمل کرد و نه بی‌برنامه. او اصلاحاتی را که باید انجام می‌داد، دو دسته کرد:

۱. مبارزه با فساد اداری و اقتصادی،

۲. مبارزه با انحراف فرهنگی.

سیاست اصلاح اداری و اقتصادی

علی علیه‌السلام، برخورد با انحراف‌های اداری و اقتصادی و مبارزه با مفاسد اداری و اقتصادی را از نخستین روزهای حکومت، آغاز کرد. کارگزاران ناشایسته، فسادآفرین و زشت‌کردار را از کار برکنار کرد و اموال به یغما رفته از بیت‌المال را بازگرداند. امام، در آغازین روز خلافت، با اشارتی تأمل برانگیز، آهنگ سیاست اصلاحی خود را باز گفت:

واعلموا أنی إن أجتکم رکبت بکم ما أعلم، ولم أصنع إلی قول القائل وعتب العاتب. [۹].

بدانید اگر به درخواست شما جواب مثبت دهم، با شما آن‌گونه که می‌دانم، رفتار خواهم کرد و در این راه، سخنسرایان و سرزنش‌ملا متگران را نخواهم شنید.

[صفحه ۳۰]

یعنی شما باید با من همراه شوید، نه من با شما. همراهی شما با من، بدان سان است که من می‌دانم. علی علیه‌السلام، مردی است حق‌مدار، سنت‌شناس و ذوب در خدا. نکته‌ی تأمل برانگیز، این است که امام، نشان می‌دهد که می‌داند این همراه‌سازی، سختی‌ها در پی خواهد داشت؛ بلکه فراتر از آن، سرزنش‌ها، بهانه‌جویی‌ها و جوسازی‌ها به دنبال دارد؛ ولی شعار او این است که من، حق‌مدارم و حق را پاس می‌دارم نه چیز دیگر را.

آن‌گاه، روز دوم خلافت، از جایگاه والای رهبری جامعه، و با توجه به مسئولیت عظیم رهبری، با صراحت فرمود:

ألا- أن کلّ قطیعه أقطعها عثمان، وکل مال أعطاه من مال الله فهو مردود فی بیت‌المال، فان الحق القدیم لا یبطله شیء، ولو وجدته وقد تزوّج به النساء وفرّق فی البلدان، لردته الی حاله، فان فی العدل سعة، ومن ضاق عنه العدل فالجور عنه أضیق. [۱۰].

بدانید هر زمینی را که عثمان بخشید و هر ثروتی را که از اموال خداوندی هدیه کرد، به بیت‌المال بازمی‌گردد؛ چرا که حقوق

گذشته را چیزی از میان نبرد و اگر این ثروت‌ها را بیابم در حالی که مهریه‌ی زنان شده یا در شهرها توزیع شده است، به جایگاهش بازگردانم؛ چرا که عدالت را گشایشی است و هر آن کس عدالت برایش تنگ باشد، ستم بر او تنگ‌تر خواهد بود.

امام، در خطابه‌ای شورانگیز، بیدارگر و تأمل‌آفرین، در همین روز، به گستردگی درباره‌ی مسئولیت زمامداران جامعه در تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی سخن گفت و تأکید کرد که در بهره‌برداری از اموال عمومی، به هیچ کس امتیاز ویژه‌ای نخواهد داد؛ و آنان که از طریق غصب اموال عمومی، ملک، آب، اسب‌های عالی و کنیزکان زیبا فراهم

[صفحه ۳۱]

آورده‌اند، بدانند که علی، همه‌ی آنها را مصادره خواهد کرد و به بیت‌المال، بازخواهد گرداند.

این سخنان که چونان صاعقه‌ای فرود می‌آمد و به سان پتکی سنگین، بر سر کسانی که بُرده بودند و خورده بودند و اکنون، نگران بودند، می‌نشست و بسی سنگین بود و دلهره‌آفرین؛ و چنین بود که بازتاب فریاد عدالتخواهی علی علیه‌السلام، پیش از هر جا در میان چهره‌های سرشناس بود، و آنان، آغازین مخالفان حکومت علوی شدند.

این شعارها فراز آمد و مردمان، با آهنگی جز آنچه تاکنون می‌شنیدند، آشنا شدند. در سومین روز حکومت علی علیه‌السلام، مردم برای دریافت حقوق خود از بیت‌المال مراجعه کردند. امام، به عیدالله بن ابورافع، کاتب خود، فرمود: از مهاجران آغاز کن. آنان را فراخوان و به هر کدام سه دینار بده. آن‌گاه انصار را بخوان و همان‌گونه با آنان رفتار کن. هر کس که آمد، سیاه و قرمز و... با وی همان‌گونه رفتار کن که با مهاجران و انصار و [... ۱۱].

بزرگان قوم، دیدند که طرح عدالت اقتصادی علی، شعار نیست؛ عمل است و بسی جدی. در محضر کاتب امام، اشکال تراشی‌ها آغاز شد. او رویدادها را گزارش کرد. امام، نه تنها از آغاز مخالفت‌ها آن‌هم از چهره‌های پر طمطراق، تکان نخورد و در ادامه راه، تردید نکرد، بلکه با قاطعیت، بر ادامه‌ی اصلاحات تأکید کرد و فرمود:

والله ان بقیت و سلّمت لهم لأقیمنهم علی المحجّه البيضاء. [۱۲].

به خدای سوگند! اگر بمانم و سالم باشم، آنان را بر راه روشن، استوار خواهم داشت.

[صفحه ۳۲]

خونخواهی عثمان، از همین جا آغاز شد! آیا تأمل برانگیز نیست که برخی از زراندوزان، بیعت خود را با امام، به دو شرط، مشروط ساخته بودند.

۱. علی علیه‌السلام به ثروت‌هایی که آنان در دوران حکومت عثمان به چنگ آورده بودند، کار نداشته باشد؛

۲. قاتلان عثمان را شناسایی کند، دستگیر کرده، بکشد.

امّا امام می‌دانست که خونخواهی عثمان، بهانه‌ای بیش نیست. آنچه برای آنان مهم است، جلوگیری از بازپس‌گیری ثروت‌های نامشروع و اموال برهم‌هشته‌ی بر جای مانده از روزگار عثمان است. امام، در این باره، پیشنهادهای گونه‌گونی را شنیده بود و همه پیشنهادهای سازشکارانه و متضاد با احقاق حقوق و مبتنی بر پایمال شدن بیت‌المال را با قاطعیت، رد کرده بود.

سیاست اصلاح فرهنگی

در بخش‌هایی از موسوعه الإمام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، چرایی و چگونگی قیام مردم علیه حکومت عثمان، گزارش شده است که از جمله مهم‌ترین آنها خیزش در هدفگیری و حرکت علیه فساد اداری و مفاصد اقتصادی بود. [۱۳] مردم، از گشاده‌دستی‌ها و خودی‌نوازی‌های بی‌مبنا، به ستوه آمده بودند و حاکمیت‌های ناشایسته و زمامداران نالایق و بی‌کفایتی را که فقط وابستگی به خلیفه، باعث نصب آنها شده بود، بر نمی‌تاییدند. از این روی، دگرگونی‌های اداری و مبارزه با فساد اقتصادی، زمینه‌ای کاملاً مساعد

داشت. بدین‌سان، علی علیه‌السلام اصلاحات اداری و اقتصادی را با همه‌ی مشکلاتی که در پی داشت، از آغازین روزهای حکومت شروع کرد. اما به انجام رساندن اصلاحات [صفحه ۳۳]

فرهنگی و فکری و مبارزه با دگرسانی‌های ارزشی و تحریف‌هایی که در ابعاد مختلف در حکومت اسلامی روی داده بود، زمینه‌ی مساعدی نداشت. علی علیه‌السلام باید درنگ می‌کرد، زمینه را آماده می‌ساخت و مبارزه را آغاز می‌کرد. به دیگر سخن، آن حرکت، نیازمند ثبات بیشتر و استقرار فزون‌تر در حکومت بود. چنین بود که علی علیه‌السلام فرمود:

لو قد استوت قدمای من هذه المداحض لغیرت اشیاء. [۱۴].
اگر گام‌هایم از این فتنه‌ها استوار آید، اموری را دگرگون خواهم کرد.
امام، به آسانی و بدون درنگ، نمی‌توانست به آنچه در طول ۲۵ سال ریشه دوانده بود و ذهن‌ها و زبان‌ها، جان‌ها و منش‌ها بدان خو گرفته بود و برای مردم، فرهنگی دیگر ساخته بود، مبارزه کرد.

این پیکار، بی‌گمان، نارضایتی‌های گسترده‌ای را در پی می‌داشت و گره‌ها می‌افزود و فرصت را برای اصلاحات دیگر نیز از دست می‌گرفت. باید شکیبایی پیشه می‌شد، تا روزگاری که زمان برچیدن میوه فرا می‌رسید.
باری، علی علیه‌السلام اصلاحات را بر اساس برنامه‌ای دقیق و چشم‌اندازی روشن و اهدافی مشخص، در جهت برگرداندن جامعه به سیره و سنت نبوی آغاز کرد و گام اول را در جهت ایجاد و گسترش عدالت اجتماعی و جاری ساختن اصلاحات اداری و اقتصادی برداشت و تا آخرین لحظه‌های زندگی ادامه داد، تا جامعه‌ای به تمام معنا «اسلامی» و مبتنی بر ارزش‌های قرآنی و آموزه‌های الهی پی افکند. افسوس که کج‌اندیشی‌ها، زشت‌خویی‌ها، نامردمی‌ها و ستمگری‌ها، آن مرد عدالت و ایمان را از رسیدن به تمامی آن اهداف باز داشت.

آنچه اکنون بدان می‌پردازیم، گزارشی است از اصولی‌ترین اصلاحات علوی در [صفحه ۳۴]

زمینه‌های اداری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی، امنیتی، نظامی و بین‌المللی، بر اساس نصوص حدیثی و تاریخی، و نیز تبیین مبانی اصلاحات. بی‌گمان، شرح کامل مبانی سیاسی امام و توضیح و تفسیر چگونگی اصلاحات، مجالی فراخ‌تر می‌طلبد. [صفحه ۳۵]

مبانی حکومت بر دل‌ها

اشاره

اسلام، دین حکومت است. آموزه‌های این آیین الهی، به روشنی بر این مدعا دلالت دارند؛ اما بررسی دقیق متون (نصوص) اسلامی در ریشه‌یابی مبانی حکومت اسلام، نشان می‌دهد که اسلام، بیشتر از آن که بر «تن»‌ها حکومت کند و سلطه‌ی بر مردمان را با اقتدار سیاسی پیشه سازد، حکومت بر دل‌هاست. اصول این نوع حکومت و کشورداری، همان مبانی سیاسی حکومتی اسلام است و مبانی سیاسی نظام علوی، چیزی جز مبانی مدیریت اسلامی نیست.

اسلام، آیین‌نامه‌ی تکامل مادی و معنوی انسان است. بنیادی‌ترین عنصر این آیین‌نامه، محبت است. نقش محبت در تحقق حکومت اسلامی و برنامه‌هایی که دین الهی برای پیشرفت جامعه انسانی رقم زده است، به حدی است که امام باقر علیه‌السلام، دین اسلام را جز محبت نمی‌داند و تصریح می‌کند که:

هل الدین الّا الحب؟ [۱۵].

آیا دینداری، جز دوستی و مهرورزی است؟

[صفحه ۳۶]

از نگاه علی علیه السلام، ستون‌های اصلی اسلام و اصول برنامه‌های تکامل آفرین آن، بر پایه‌ی محبت خداوند، استوار است. او در این زمینه می‌فرماید:

ان هذا الاسلام دین الله الذی اصطفاه لنفسه، واصطنعه علی عینه وأصفاه خیره خلقه، وأقام دعائه علی محبته. [۱۶].

اسلام، دین خداوند است که آن را برای خود برگزید و به دیده‌ی عنایت خویش، آن را پیروید، و بهترین آفریدگان خود را ویژه‌ی آن ساخت و ستون‌های آن را بر دوستی خود، استوار داشت.

پیشوایان دینی و رهبران راستین سیاسی امت اسلامی، جلوه‌های محبت مردم به آفریدگاران و مهرورزی مردم به آنان، مهرورزی به خداست. بر این اساس، پایگاه اصلی حکومت اسلامی، فراتر از بیعت و رأی مردم است. حکومت اسلامی، ریشه در عشق و محبت مردم دارد؛ و این است راز آن همه تأکید قرآن و احادیث اسلامی بر محبت اهل بیت علیهم السلام.

از سوی دیگر، روشن است که محبت، امری دستوری نیست. چنین نیست که بتوان انسان را با بخش‌نامه‌ای، بر خلاف کشش درونی او، به مهرورزی به کسی یا چیزی وا داشت.

انسان، عاشق زیبایی‌هاست. عشق به زیبایی، در اعماق جان انسان است. او به گونه‌ای فطری، همه‌ی زیبایی‌های مادی و معنوی را دوست دارد. بدین‌سان، اگر بینش، منش و کردار کسی را زیبا دید، به او عشق می‌ورزد، و اگر نازیبا دید، از او روی برمی‌تابد. این، مقتضای فطرت اوست، مگر این که فطرت او دیگرسان شود.

از این‌جا در می‌یابیم که راز تأکید بر محبت اهل بیت، و فلسفه‌ی وجوب دوستی آن

[صفحه ۳۷]

بزرگواران، ترغیب به شناخت واقعی آنهاست؛ چرا که منش، رفتار و تعامل آنان با مردمان، آن‌سان زیبا و کشش‌آفرین است که شناخت بی‌پیرایه و واقعی همان، و دل‌بستگی و سپس وابستگی، همان. نمی‌شود آن همه زیبایی نهفته در رفتار علی علیه السلام را دید، شناخت و بدو عشق نورزید؛ مگر کسی که وجدان انسانی را از دست داده باشد و فطرت پاک و پیراسته‌اش را آلوده ساخته باشد. راز آن همه شیدایی، شیفتگی و دلدادگی مردمان به علی علیه السلام، در همین است، و روشن است که این عاشقان، در گستره‌ی تاریخ، از همه گونه‌ای هستند و فراتر از مرزهای عقیده و باورها، این شیفتگان، از همه‌ی مکتب‌ها هستند؛ چون زیبایی و عشق بدان، و نیز عشق به علی علیه السلام که برترین جلوه‌ی آن زیبایی است، مرز ندارد.

کردار علی علیه السلام در دوران زندگی، سرشار از حق‌گرایی، سرشار از حق‌مداری و حق‌گستری است؛ بویژه که در روزگار کوتاه حکومتش، زیباترین چهره‌ی انسانی حکومت مبتنی بر ارزش‌های انسانی را به نمایش گذاشت. مگر می‌شود جمال جمیل علی علیه السلام و جلوه‌ی آن جمال را در حکومت علی علیه السلام نگرست و بدان عشق نورزید؟!

اکنون و پیش‌تر از آن‌که متون حدیثی و تاریخی سیاست علوی را گزارش کنیم، آهنگ آن داریم تا مبانی سیاسی امام را در کشورداری، مرور کنیم. این نگاه، بس گذراست، در حدّ توان و مجال. واگویی این مبانی، به واقع، بر نمودن راز آفرینش زیبایی‌ها و جاذبه‌های علی علیه السلام است و نشان‌دهنده‌ی اصول سیاسی حکومت بر دل‌ها. بدان امید که مسئولان نظام جمهوری اسلامی، بویژه در این سال که با نام زیبای علی علیه السلام درآمیخته است، در هر چه بیشتر شناختن، شناساندن و نزدیک شدن به این زیبایی‌ها تلاش کنند و در نزدیک کردن واقع‌زندگان سیاسی و اداری و مسئولیت‌گذرای خویش به او بکوشند، و بدین‌سان، دورنمایی از چهره‌ی زیبای حکومت علوی را برای ارائه به جهانیان، رقم زنند.

سیاست‌های اداری

اشاره

سیاست‌های مدیریتی امام علی علیه‌السلام را در اداره امور، در اصول زیر می‌توان گزارش کرد:

صداقت در سیاست

صداقت را بنیادی‌ترین اصل سیاست‌های مدیریتی امام علی علیه‌السلام می‌توان شمرد.

سیاستمداران، در گذرگاه تاریخ، غالباً با مردمان رو راست نبوده‌اند و آنچه را با مردم در میان نهاده‌اند، آن چیزی نبوده که بدان اندیشیده و عمل کرده‌اند. امام علی علیه‌السلام صداقت و روراستی با مردمان را اصل قویم حاکمیتش قرار داده بود و از آغازین روزها تا لحظه‌های شهادت، بر آن استوار ماند. بی‌گمان، صداقت، از مهم‌ترین عوامل جاذبه‌های جاودانی حکومت امام علی علیه‌السلام بر دل‌ها و بر رواق تاریخ بوده است، و نیز مرز روشن و فرقی فارق سیاست علوی و اموی.

در فرهنگ امویان، صداقت بی‌معناست، و وارونه‌گویی، دروغ‌پردازی، تزویر، دروغ‌مایه‌ی سیاست آنان است. چنان که اشاره کردیم، و برای کسانی که اندکی با تاریخ سیاست آشنا باشند، روشن است، اکثر سیاستمداران گذشته، از سیاست، جز واژگون‌سازی واقعیت و دروغ‌پردازی در برخوردها، تلقی دیگری نداشتند. گزارش خاطره‌ای در این زمینه از علوی‌اندیش عرصه‌ی سیاست در تاریخ معاصر، حضرت امام خمینی (ره)، بس‌گویا و جالب است. آن بزرگوار، پس از اولین حرکت توفنده‌اش علیه حاکمیت ستم، دستگیر شده بود. یکی از سران حکومت، با ایشان ملاقات می‌کند و در مورد سیاست، با امام (ره) سخن می‌گوید. گزارش امام (ره) از سخنان او چنین است:

[او گفت] سیاست، عبارت از بد ذاتی، دروغ‌گویی و ... خلاصه، پدرسوختگی است، و این را بگذارید برای ما!

امام خمینی (ره) در ادامه می‌فرماید:

راست هم می‌گفت. اگر سیاست از اینهاست، مخصوص آنها می‌باشد. [۱۷].

چنین است کار و بار سیاستمداران حرفه‌ای، که اگر دروغ‌گویی، فریب و دورویی از دایره‌ی سیاست آنان حذف شود، چیزی از آن باقی نخواهد ماند. سیاست علوی، دقیقاً در تضاد با این شیوه است. در نگاه او، صداقت، نخستین شرط سیاستمداری است. اگر صداقت از مجموعه‌ی کنش‌ها و رویارویی‌های سیاستمداران با مردم حذف شود، حق‌مداری، قانونگرایی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و ... بی‌معنا خواهد بود و پوچ. به دیگر سخن، همه اینها در صورت نبود صداقت، شعارهایی خواهد بود به قصد فریب مردم و ابزاری برای تجاوز بیشتر به حقوق آنان.

در سیاست علوی، بهره‌گیری از شیوه‌ی وارونه‌سازی تنها در جنگ، مجاز خواهد بود، با قیدها، ویژگی‌ها و چارچوب‌هایی که بدان اشاره خواهد شد و به‌هنگام سخن از «سیاست جنگی امام»، چگونگی آن را بیان خواهیم کرد.

حق‌مداری

حق محوری، مظهر صداقت سیاسی در حکومت علوی است. حق مداری، جلوه‌ی والای استواز گامی آن بزرگوار در صداقت سیاسی است. حق‌گرایی و حق مداری، در جای جای حکومت کوتاه آن بزرگوار، به روشنی پیداست. علی علیه السلام جز به حق نمی‌اندیشد و آهنگی جز احقاق حق ندارد. فریاد او برای احقاق حق است، و سکوتش برای ایجاد زمینه‌هایی در جهت پاسداری از حق. آموزه‌های آن بزرگوار در این زمینه، بسی تأمل برانگیز و تبه‌آفرین است. کم نبودند کسانی که از حق و حق مداری سخن می‌گفتند؛ امّا چون منافع شخصی، گروهی و مسلکی آنان با شعارهایشان رویاروی می‌شد، تأویل‌ها و توجیه‌ها، حق را به مسلخ می‌برد؛ و شگفتا از استواری علی علیه السلام بر حق مداری. در نگاه او

[صفحه ۴۰]

اجرای حق، «اصل» است. پس باید بر همگان روا شود: دوستان، نزدیکان، خودی‌ها و غیرخودی‌ها و ...

قانونگرایی

قانون، رشته‌ی استوار پیوند آفرین لایه‌های مختلف جامعه است. سخن از بی‌قانونی نیست که جامعه‌ای چنین جنگل است، نه جامعه‌ی انسانی. سخن از جایگاه قانون است و چگونگی نگاه حاکمان و مردمان به آن. حرمت قانون، در نگاه امام علی علیه السلام بی‌بدیل است. این حقیقت والا را از متون بسیاری که در همین «موسوعه» آمده و تعامل امام علیه السلام را با مردم در مسائل مالی، اجرای حدود، داوری‌ها و ... گزارش کرده است، می‌توان دریافت. تأمل در این مجموعه، نشان می‌دهد که در نگاه علی علیه السلام، هیچ کس فراتر از قانون نیست، و هیچ کس و هیچ مقامی نمی‌تواند مانع اجرای قانون الهی گردد. موضع علی علیه السلام، به روشنی، نشان‌دهنده‌ی آن است که او خود را در برابر قانون، صاحب اختیار نمی‌داند. [۱۸].

چنین بود که سازشکاری را بر نمی‌تابید و با «مداهنه» در سیاست، مبارزه می‌کرد و با باطل‌گرایی و حق‌نمایی و سازشکاری و توجیه‌ها و تأویل‌ها که سرفصل سیاست اموی بود، به شدت مخالفت می‌کرد.

انضباط اداری

نظم در امور و انضباط در رفتار، سفارش مکرر و مؤکد امام علی علیه السلام است. این آموزه بدان حد مهم است که امام، در بستر شهادت - که طبیعی است در آن هنگامه، مهم‌ترین و ضروری‌ترین و کارآمدترین سفارش‌های خویش را فرموده باشد - بر نظم در امور تأکید

[صفحه ۴۱]

می‌کند. [۱۹] او از جمله اهداف بلند نزول کتاب الهی را ایجاد نظم در زندگی و انضباط در عمل می‌داند:

ألا انّ فيه علم ما يأتي والحديث عن الماضي ودواء دائكم ونظم ما بينكم [...] [۲۰].

بدانید که در آن (قرآن)، دانش آینده و گزارش گذشته است؛ درمان دردها و [برقرارکننده‌ی] نظم میان شماست.

و مکرر به کار گزاران، توصیه می‌کرد که در انضباط اداری بکوشند و نظم در امور را فراموش نکنند و آنچه را باید انجام دهند، در زمان‌های مقرر سامان دهند و لحظه‌ها را با بی‌نظمی و به هم ریختگی تباہ نسازند.

گزینش کارگزاران صالح و توانمند

کارگزاران، بازوان اجرایی حاکمان، و عاملان اقامه‌ی عدل و بسط قانون در جامعه هستند. شایستگی، توانمندی، استوارگامی، و

سلامت رفتاری آنان، بی‌گمان، مهم‌ترین نقش را در سامان‌یابی جامعه در ابعاد مختلف خواهد بود. از این رو، در نگاه علی علیه‌السلام، در گزینش کارگزاران، فقط شایستگی‌ها باید حاکم باشد، و نه وابستگی‌ها. «شایسته سالاری»، اصل اساسی گزینش در سیاست علوی است. صلاحیت اخلاقی، اصالت خانوادگی، تخصیص و توانایی، باید معیار گزینش باشد، نه وابستگی‌های سببی، نسبی، جناحی و مسلکی، آن‌هم با پیرایه‌ی سیاسی‌اش.

بر اساس آموزه‌های امام، مدیران و مسئولان، در نظام اسلامی حق ندارند مناصب دولتی را بر اساس وابستگی‌های خانوادگی و یا سیاسی تقسیم کنند. آنها حق ندارند کارهای مردم را به کسانی بسپارند که اصالت خانوادگی ندارند؛ حق ندارند کسانی را بر [صفحه ۴۲]

کار بگمارند که از مکرمات‌های اخلاقی و خوی نیکو به دورند؛ حق ندارند از کسانی که توانایی لازم و تخصیص بایسته و نشاط مطلوب برخوردار نیستند، در امور اجرایی بهره‌گیرند. کارگزاری، امانت است و جز به امین نباید سپرده شود.

تامین نیازهای اقتصادی کارگزاران

امام بر این باور بوده که کارگزاران، باید از حقوق مادی کافی برخوردار باشند. از نگاه امام علی علیه‌السلام، برای پیشگیری از فساد و ایجاد زمینه‌های اصلاح، بهره‌مندی کارگزاران از درآمدی بایسته، ضروری است. در این صورت، آنان از یک سو از چنگ‌اندازی بر بیت‌المال خودداری خواهند کرد و از سوی دیگر، مسئولان در تنبیه سرکشان و خائنان و اصلاح فاسدان، توانمند خواهند بود و متخلفان، بهانه‌ای برای تخلف نخواهند داشت.

توجه ویژه به نیروهای مسلح

نیروهای مسلح، دژهای استوار حراست از کیان جامعه هستند. توانمندی نظامی جامعه، بی‌گمان، در امنیت آن و جلوگیری از دست‌اندازی دشمنان و فراتر از آن، اندیشه هجوم سرکشان، بسی مؤثر خواهد بود. از دیدگاه امام، نیروهای مسلح، باید از سوی مسئولان، از توجهی ویژه برخوردار باشند. مسئولان باید با نیروهای نظامی، تعاملی چونان تعامل پدر با فرزند داشته باشند.

لزوم تشکیلات ناظر بر عملکرد کارگزاران

دنیا، لغزشگاه است و جاذبه‌ها و کشش‌های دنیوی، لغزش‌آفرین. مسئولان، در گزینش کارگزاران، باید نهایت دقت را به کار گیرند تا مردمانی پیراسته‌جان، نیک‌خوی و استوار گام را برای کارگزاری برگزینند. اگر بر چنین هدفی نایل آمدند نیز نباید از امکان فساد اداری و به وجود آمدن تخلف از قانون و ناهنجاری در رفتار، آسوده خاطر باشند. از این [صفحه ۴۳]

رو، تشکیلاتی که ناظر بر رفتار کارگزاران و نگران لغزش‌ها، تخلف‌ها و ناهنجاری‌های اداری باشد، ضروری است. امام علی علیه‌السلام، تجسس در احوال شخصی را در نظام حکومتی، به شدت ممنوع کرد؛ اما بر مراقبت از کارمندان نظام اسلامی و نظارت بر رفتار کارگزاران از طریق تشکیلاتی اطلاعاتی، تأکید ورزید، تا این که مبادا کارگزاران، در انجام وظایف کوتاهی کنند و با تکیه بر قدرت و مسندی که در اختیار دارند، به حقوق مردم، تجاوز روا دارند.

بخش‌نامه‌های امام در این زمینه و نامه‌های آن بزرگوار به کارگزاران متخلف، مانند: اشعث بن قیس، زیاد بن ابیه، عبدالله بن عباس، قدامه بن عجلان، مصقلة بن هبیره و منذر ابن جارود، نشان‌دهنده آن است که آن حضرت، در حکومت، از تشکیلات اطلاعاتی بس

نیرومند ناظر بر رفتار کار گزاران، برخوردار بوده است.

اما آنچه در این زمینه فوق‌العاده مهم است، اهل صدق و وفا بودن گزارشگران است، تا از یک سو به دقت بنگرند، به استواری پی گیرند، از سر صدق، تحقیق کنند و در گزارش و واگویی، صداقت و وفا را پیشه سازند و...
کسانی را علی علیه‌السلام که برای این عمل بس مهم گزینش کرده بود، از آن چنان عدالت، صداقت و وثاقتی برخوردار بودند که گزارش آنان، مبنای تشویق و تنبیه اداری‌اش بود. نیکوکاران، با آن گزارش‌ها تشویق می‌شدند و خیانتکاران را پس از اثبات جرم، تنبیه می‌کرد، و فاسدان را برای عبرت دیگران، از کار بر کنار می‌نمود.

پذیرش هدیه، هرگز!

امام علی علیه‌السلام برای اینکه جلو رشوه‌خواری را در نظام اداری بگیرد و رشوه‌خواری، این پدیده پلید و فسادآفرین را از صحنه‌ی اجتماع پاک کند، گرفتن هدیه را نیز ممنوع کرد. باری، شیادان، برای نفوذ در بدنه‌ی کارگزاری حکومت و بهره‌گیری از امکانات حکومتی،

[صفحه ۴۴]

از هر راه ممکن، آهنگ نفوذ خواهند کرد. امام، برای کار گزاران، پذیرفتن هدیه را «غلول»، و گرفتن رشوه را «شُرک» دانسته است.

قاطعیت توأم با مدارا

رفتار علی علیه‌السلام، نمود والای قاطعیت و مدارا بود. از دیدگاه او کار گزاران، باید در عین قاطعیت، از مدارا و رفق برخوردار باشند. ایشان، خشونت مطلق را آفت مدیریت می‌داند، همان گونه که نرمش بی حساب و سهل‌انگاری در حقگزاری در اداره‌ی امور مردم را زیانبار تلقی می‌کند. از نگاه امام، مدیری موفق خواهد بود که به تعبیر آن بزرگوار، میان قاطعیت و رأفت، و نرمش و شدت، جمع کند. هر جا نیاز به قاطعیت و شدت است، آن را اعمال کند و کوتاه نیاید، و اگر موقعیت، نرمش می‌طلبد و نرمش، کارساز بود، از به کارگیری آن، تن نزند. قاطعیت در عین مدارا، و شدت در عین نرمش، سیاست علوی است، تا نه سرکشان سرکش تر شوند و نه امیدواران مبتلا- به یأس گردند. در نگریستن به نمونه‌های عینی، آنچه یاد شد- و در این کتاب عرضه شده است- بسی درس آموز است.

سیاست‌های فرهنگی

اشاره

سخن از ابعاد گسترده‌ی سیاست‌های فرهنگی، در این مجال نمی‌گنجد. اکنون و در حدّ درآمدی بر متون حدیثی و تاریخی، به اشارت‌هایی بسنده می‌کنیم:

توسعه آموزشی و پرورش

در نظام علوی، توسعه‌ی فرهنگی بر توسعه‌ی اقتصادی، تقدّم دارد؛ زیرا افزون بر این که توسعه‌ی اقتصادی بدون توسعه فرهنگی ممکن نیست، جامعه‌ی خفته و در جهل فرو رفته، نه از امکانات و زمینه‌ها و بایسته‌های اقتصادی برخوردار است، و نه بر چگونگی

بهره‌وری از آن، چیره، و نه بر ضرورت بهره‌وری و استفاده از آن، آگاه. توسعه‌ی فرهنگی و آموزش

[صفحه ۴۵]

و پرورش، نیاز جان و خرد انسانی است و توسعه‌ی اقتصادی، خواست تن؛ و روشن است که نیاز جان و خرد، بر نیاز جسم و تن، مقدم است.

امام علی علیه‌السلام، دانش را پایه و اساس همه‌ی خوبی‌ها و کامیابی‌های مادی و معنوی، و معیار ارزشیابی انسان می‌دانست و معتقد بود که جهل، ریشه‌ی همه‌ی بدی‌ها و ناکامی‌هاست:

قیمه کل امری ما یعلمه. [۲۱].

ارزش هر انسان به اندازه‌ی چیزی است که می‌داند.

العلم أصل کل خیر. الجهل أصل کل شرّ. [۲۲].

دانش، پایه‌ی هر خوبی و نادانی پایه‌ی هر بدی است.

همچنین تأکید داشت که نیاز مردم به دانش و تحصیل اخلاق شایسته، بیش از نیازهای اقتصادی آنهاست:

إنّ النَّاسَ إِلَى صَالِحِ الْأَدَبِ أَحْوَجَ مِنْهُمْ إِلَى الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ. [۲۳].

به‌درستی که مردم، به فرهنگ نیکو نیازمندترند از طلا و نقره.

أنکم إِلَى إِكْتِسَابِ الْأَدَبِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَى إِكْتِسَابِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ. [۲۴].

به‌درستی که شما به کسب ادب و فرهنگ، نیازمندترید از کسب طلا و نقره.

اگر مسئله را از زاویه دیگر بنگریم، در آموزه‌های الهی به این نکته تصریح شده است که فلسفه‌ی وحی و راز نبوت و چرایی حکومت در مکتب رسولان، آموزش و پرورش

[صفحه ۴۶]

انسان‌ها، جهل‌زدایی و برانگیختن خردهاست و علی علیه‌السلام که بیشتر از هر کسی ذهن، زبان و کردارش، مبین و مفسّر فرهنگ نبوی بوده است، این حقیقت را به گونه‌ای بس زیبا در خطابه‌هایش برنموده است [۲۵] و ضرورت پرداختن به فرهنگ و ادب مردمان، و تقدّم آموزش و پرورش بر آب و نان انسان، و تأکید بر گسترش فرهنگ را در کنار ابعاد دیگر زندگی در سیره عملی خود نیز به روشنی عرضه کرده است. چه زیباست کلام او که جامعه جاهلی را نماد جهل‌گستری و دانش‌کشی می‌داند، که بی‌گمان، جامعه نبوی، علوی و الهی باید جز آن باشد. [۲۶].

تصحیح فرهنگ عمومی

از جمله سیاست‌های والا، برجسته و ارجمند علوی، مبارزه با سنت‌های باطل، شیوه‌های ناهنجار، روش‌های ناشایسته، و تأکید بر شیوه‌های پسندیده و روش‌های بایسته و در یک جمله، تصحیح فرهنگ عمومی است. علی علیه‌السلام به کارگزاران نیز سفارش می‌کرد که هر چیزی را به بهانه‌ی وامانده از گذشته بودن، از جامعه نزدیند، به دقت بنگرند و از سنت‌های سازنده و انسانی حمایت کنند و با شیوه‌ها و سنت‌های غلط، مبارزه کنند و هرگز استمرار و گسترش آن را برنتابند.

نقد، آری! چاپلوسی، هرگز!

انتقاد، حقی است که بدان وسیله، سایر حقوق احیا می‌گردد، از استبداد- که خطرناک‌ترین آفت حکومت‌هاست- پیشگیری کند.

در جامعه‌ای که انتقاد، آزاد است و مردم می‌توانند ضعف‌ها و کاستی‌های مدیریت

[صفحه ۴۷]

حاکم را بازگو کنند، دولت‌مردان، بهتر می‌توانند نقاط ضعف کارهای خود را مشاهده کنند و با فساد و بی‌عدالتی، مبارزه نمایند و خدمات ارزنده‌ای ارائه دهند.

از سوی دیگر، با نبودن انتقاد، زمینه برای رشد چابک‌پویان و تملق‌گویان، باز می‌شود؛ نقاط ضعف سیاست‌ها و برنامه‌ها و اقدامات دولت‌مردان، پنهان می‌ماند و در نتیجه، فساد و تباهی و بی‌عدالتی در دستگاه‌های دولتی رشد می‌نماید و به سقوط حکومت‌ها می‌انجامد.

هنگامی که امیرمؤمنان علیه‌السلام، زمام حکومت را به دست گرفت، ستایش‌های بی‌مورد و گزافه‌گویی‌ها درباره‌ی زمامداران، بخشی از فرهنگ عمومی بود. حاکمان نه تنها از آن جلوگیری نمی‌کردند که بدان دامن می‌زدند. بدین سان، فرهنگ چابک‌پوسی و تملق‌گسترش یافته بود و زیرکان حقیقت‌ستیز، با چابک‌پوسی امرا و سردمداران، بدون شایستگی‌های لازم، به موفقیت‌های سیاسی و اجتماعی دست می‌یافتند.

از سوی دیگر، زمامداران، چون هرگز نقد نمی‌شدند، رفته رفته خود را پیراسته از هر کاستی تلقی می‌کردند و در ادامه‌ی این روند، انتقادات و نقدهای از سرِ دلسوزی و سازنده را اهانت تلقی می‌کردند و برخورد با آن را فرض می‌دانستند.

از جمله زیباترین و هیجان‌انگیزترین اقدامات علوی در تصحیح فرهنگ عمومی، مبارزه با چابک‌پوسی و تملق‌گویی و تأکید بر لزوم نقد و انتقاد سازنده است. امام، از کارگزاران خود می‌خواست تا نزدیکان، مشاوران و همراهان خود را از کسانی برگزینند که در حق‌گویی، صراحت بیشتری داشته باشند و با آنان، به گونه‌ای رفتار کنند که هرگز به تملق‌روی نیاورند و از نقد و انتقاد، تن‌نزنند و در ستایش، افزون‌گویی نکنند. خود نیز با هر گونه مدیحه‌سرایی، به شدت و با قاطعیت و علنی مبارزه می‌کرد و بر ثناگویان، طعن می‌زد و از مردم می‌خواست به پاس آنچه برای انجام وظایف الهی

[صفحه ۴۸]

انجام داده است، از او ستایش نکنند، تملق نپراکنند، و به جای این همه، اگر به برنامه‌های او انتقادی دارند و رفتار او را قابل نقد می‌دانند، خیرخواهانه بگویند و با او چونان جباران، سخن نگویند.

جالب توجه و قابل تأمل آن که امیرمؤمنان علیه‌السلام، اجازه‌ی انتقاد به خود را نه در شرایط عادی حکمرانی، بلکه در بحرانی‌ترین ایام زمامداری، یعنی در بحبوحه‌ی جنگ صفین، مطرح کرده است.

داستان بدین سان بود که امام، ضمن یک سخنرانی هیجان‌انگیز، مطالبی را درباره‌ی حقوق متقابل رهبری و مردم، بیان کرد. یکی از یاران وی که از این سخنان، سخت هیجان‌زده شده بود، ضمن اظهار فرمانبرداری، به شیوه‌ی معمول ستایشگران، به تفصیل از امام تمجید و تعریف کرد. امام علی علیه‌السلام، بی آن که تحت تأثیر ستایش‌های او قرار گیرد و یا حتی شرایط حساس و بحرانی جاری را مد نظر قرار دهد، در پاسخ آن همه ستایش‌ها می‌فرماید:

وَأَنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَظُنَّ بِهِمْ حُبَّ الْفَخْرِ، وَيُوضَعُ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ. وَقَدْ كَرِهْتَ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكَمَ أَنِّي أَحَبُّ الْإِطْرَاءِ وَاسْتِمَاعِ الثَّنَاءِ، وَلَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ، وَلَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتَهُ انْحِطَاطًا لِلَّهِ سَبْحَانَهُ...

فَلَا تَكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُونَ بِهِ الْجَبَابِرَةَ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُحَفِّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمَصَانِعِ، وَلَا تُظَنُّوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي، وَلَا التَّماسِ إِعْظَامِ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلِ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانِ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. [۲۷].

در دیده‌ی مردم پارسا، زشت‌ترین خوی زمامداران این است که بخواهند

[صفحه ۴۹]

مردم، آنان را دوستدار بزرگ‌منشی شمارند و کارهایشان را به حساب کبر و خودخواهی بگذارند، و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم و خواهان ستایش شنودن. سپاس خدای را که چنین نیستم، و اگر ستایش خواه بودم، آن را به خاطر فروتنی در پیشگاه خدا و می‌گذاردم.

...پس به زبانی که باگردنکشان سخن می‌گویند، با من سخن مگویید، و چنان که از حاکمان تندخو، کناره می‌جویند، از من کناره مجویند، و برای من، ظاهرسازی و خودنمایی نکنید، و بر من گمان مبرید که اگر حرف حقی بگویید، پذیرفتنش بر من سنگین و دشوار است، و خیال نکنید که من می‌خواهم که بزرگم شمارید؛ چه، آن کسی که شنیدن سخن حق و یا نمایاندن عدل بر او سنگین آید، اجرای حق و عدل، بر وی سنگین تر می‌نماید.

و سرانجام، از سخنان خود چنین نتیجه می‌گیرد که:

فلا تکفوا عنی مقاله بحق أو مشوره بعدل، فإنی لست فی نفسی بفوق أن أخطیء و لا آمن ذلك من فعلی إلا أن یکفی الله من نفسی ما هو أملك به منی. [۲۸].

پس از گفتن حق یا ریزنی در عدالت، خودداری نکنید که من، نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر آن که خداوند، مرا کفایت کند که از من بر آن توانا تر است.

امام علی علیه‌السلام در این کلام، تصریح می‌کند که اگر کفایت خدایی و عصمت الهی نبود، خطا کردن وی نیز ممکن می‌نمود، و با این که از مصونیت الهی برخوردار است، از مردم می‌خواهد که شخصیت سیاسی و معنوی اش مانع از انتقاد کردن آنان نباشد و تأکید

[صفحه ۵۰]

می‌کند که اگر در حکومت او کاری را نادرست تشخیص دادند، حتماً به او تذکر دهند.

به سخن دیگر، امام در پاسخ به آن ستایشگر، از یک سو، عادت زشت ثناگویی و مداحی امرا و رجال سیاسی را در جامعه اسلامی، قاطعانه محکوم می‌کند، و از سوی دیگر، می‌خواهد روح انتقاد کردن و ژرفنگری در اعمال مسئولان نظام اسلامی را در مردم پرورش دهد، حتی اگر در بالا-ترین سطح نظام، یعنی امام معصوم باشد، و در عمل نیز پذیرش انتقادسازنده را در مدیریت عالی جامعه‌ی اسلامی رایج گرداند.

برخورد امام علی با انتقادهای ویرانگر

نکته‌ای که در پایان این بحث باید بدان توجه کرد، برخورد هوشمندانه امام با انواع انتقادهاست. ملاحظه‌ی سیره‌ی وی در برخورد با انتقادهای و اعتراضات سه جریان عهده‌ی سیاسی مخالف خود «ناکثین، قاسطین و مارقین»، نشان می‌دهد که اگر او به صورت رسمی و عملی از مردم می‌خواهد تا انتقاد خود را با صراحت بیان کنند، لیکن به افراد قدرت طلب و کینه توز و توطئه گر، اجازه نمی‌دهد برای رسیدن به مقاصد سیاسی و به بهانه نقد و انتقاد، هر آنچه می‌خواهند، بگویند و بنویسند. [۲۹].

حق گرایی، نه شخصیت گرایی

انسان‌ها هر اندازه در مسیر حق اوج بگیرند، امکان کزروی در آنان، منتفی نیست. از این رو، شایسته است تا مردمان در پیروی از شخصیت‌ها به این نکته توجه کنند و هرگز انسان‌ها را «مطلق» ندانند. توجه به این نکته و دیگر آموزه‌های بیدارگر امام علی علیه‌السلام در این باره را باید اساسی‌ترین رهنمودهای آن بزرگوار در تصحیح فرهنگ عمومی تلقی کرد. روشن است که در

جریان‌های اجتماعی و سیاسی، بیشترین انحراف‌های سیاسی و

[صفحه ۵۱]

اجتماعی، ناشی از مطلق‌گرایی درباره‌ی چهره‌ها و شخصیت‌گرایی در موضع‌گیری‌هاست. امام علی علیه‌السلام به مردم هشدار می‌داد که شخصیت‌ها هر چند بزرگ و ارجمند و محبوب و معتمد باشند، نمی‌توانند معیار حق و باطل قرار گیرند. امام می‌کوشید جامعه را به لحاظ آگاهی و شناخت موضع‌ها و معیارها و آگاهی‌های فرهنگی، به سطحی برساند که شخصیت و مواضع آنان را- هر اندازه بزرگ باشند- با حق بسنجند، نه حق را با شخصیت‌ها، حق را معیار شناخت شخصیت بدانند، نه شخصیت‌ها را معیار شناخت حق.

سیاست‌های اقتصادی

اشاره

مردمانی که علیه سیاست‌های عثمان قیام کردند، از جمله دلایل قیام خود را نابسامانی‌های اقتصادی، گشاده‌دستی‌های خلیفه، بذل و بخشش‌های بی‌رویه، بی‌توجهی به معیشت مردم، و ناهنجاری در اموال عمومی برمی‌شمردند. در چنین فضایی، امام علی علیه‌السلام از یک سو بر تولید تأکید می‌ورزد، و از سوی دیگر، تنظیم بازار را در اولویت قرار می‌دهد، و بالاخره، در تقسیم بیت‌المال، نهایت دقت را معمول داشته، هرگونه تبعیض را در آن، رد می‌کند. و شاید این، دشوارترین موضع امام بوده است. اصول سیاست‌های علوی در اقتصاد را می‌توان در عناوین ذیل برشمرد:

ترویج فرهنگ کار

در آموزه‌های علوی، توجه به تلاش و کار، جایگاه بلندی دارد. از دیدگاه علی علیه‌السلام، فقر اقتصادی، معلول پیوند فرهنگ کسالت، بی‌تحرکی، تبلی و ناتوانی است. جامعه‌ی سرشار از نشاط و آکنده از تحرک، که فرهنگ کار بر آن حاکم باشد، به بیماری فقر- که زمینه‌ی بسیاری از بیماری‌های مادی و معنوی، و فردی و اجتماعی است- مبتلا نخواهد شد. از این رو، امام بر لزوم کار و تلاش، بسی تأکید می‌کند و کار را عبادت تلقی کرده، تلاش در

[صفحه ۵۲]

جهت سامانبخشی زندگی را گام زدن در راه خدا می‌داند.

توسعه کشاورزی

زمین، منبع «حیات» است. از نگاه امام علی علیه‌السلام، مردمانی که زمین و آب دارند و فقر بر آنها سایه افکنده است، از رحمت الهی به دور و از عنایت خداوند، جدا هستند. علی علیه‌السلام، بر احیای زمین، تأکید می‌ورزید و برای فقرزدایی از جامعه، به توسعه‌ی کشاورزی توصیه می‌کرد و مردمان را به آبادانی زمین و بهره‌وری از آن، فرا می‌خواند؛ و فراتر از آن، یکی از ملاک‌های ارزشیابی حکومت‌ها و چندی و چونی آنها در حکومتداری را حدّ و حدود توجه به کشاورزی می‌داشت، و توسعه‌ی کشاورزی را از جمله وظایف اصلی کارگزاران می‌دانست و فرماندهان سپاه را مأمور دفاع از حقوق کشاورزان می‌کرد.

توسعه صنعتی

به لحاظ شرایط اقلیمی، جامعه‌ای که علی علیه‌السلام در آن حکومت را به پا داشته بود، زمینه‌ی «صنعت» را نداشت. با این همه، حضرت- با توجه به نصوصی که از آن بزرگوار گزارش کرده‌اند- اهمیت زیادی برای صنعت قائل بود و به صنعت و حرفه، صفت «گنج» می‌داد. امام علیه‌السلام به کارگزارانش سفارش می‌کرد تا از صنعتگران، به جد حمایت کنند و از صنعتگران می‌خواست که در به وجود آوردن صنایع، دقت کنند و در استواری و جودت صنایع بکوشند و هرگز «اتقان» و «احسان» کالا را فدای «سرعت» نسازند.

توسعه تجاری

در صدر اسلام و نیز در اقتصاد دوران حکومت امام علی علیه‌السلام، تجارت، بیشترین نقش را داشت. از این رو، ایشان از یک سو بر نشاط تجاری سفارش می‌کرد و از سوی دیگر، بر لزوم حمایت از بازرگانان در ساختار حکومتی تأکید می‌ورزید و بالاخره، چگونگی

[صفحه ۵۳]

تجارت و چه‌سانی حضور بازرگانان در صحنه مبادلات را تبیین می‌کرد و آداب تجارت را بیان می‌نمود.

نظارت مستقیم بر بازار

بازار، تلاش‌های اقتصادی جامعه را عرضه می‌کند. داد و ستد، در بازار شکل می‌گیرد و بازاریان، به گونه‌ای مستقیم، با مردم در پیوندند. سلامت بازار، سلامت داد و ستد را در پی خواهد داشت و بهره‌وری درست مردم از فرایند تلاش‌های اقتصادی و معیشتی را. بی‌گمان، اولین ضرر ناهنجاری در روابط نادرست در داد و ستد بازار، متوجه مردم خواهد بود.

علی علیه‌السلام به لحاظ اهمیت بازار و نقش آفرینی شگرف آن در اقتصاد و معیشت مردم، به گونه‌ای مستقیم، بر بازار و چگونگی داد و ستد در آن، نظارت می‌کرد. آن بزرگوار، هر روز صبح به بازارهای کوفه می‌رفت و به تعبیر راوی، چونان «معلم کودکان»، بازاریان را به تقوا و دوری از کم‌فروشی، دروغ، خیانت و ظلم، سفارش می‌کرد. متونی که این نظارت مستقیم را گزارش کرده، بسی خواندنی و درس آموز است. امام، در میان مسلمانان فریاد برمی‌آورد که در معامله «غش» نکنند، احتکار روا ندارند، انصاف را پیشه سازند و کالا را بدان گونه که هست، عرضه کنند، نیک‌نمایی نکنند، با مراجعه کنندگان، با خلق و خوی انسانی برخورد کنند، به هنگام خرید کالا، فروشنده را کم‌ارزش نسازند، و چون آهنگ فروش چیزی داشتند، کالای خود را چنان و چنین، وانمایند و... همه‌ی این گفتارها و هشدارها و توصیه‌های امام به بازاریان در رعایت انصاف، عدالت و خلق و خوی انسانی و کرامت و رادمردی، شایان توجه‌اند.

سیاست مالیات گیری

حکومت، در نگاه امام علی علیه‌السلام، برای مردم و در جهت احقاق حقوق مردم است. چنین

[صفحه ۵۴]

است که بخشی از نیازهای مالی حکومت را باید مردم بپردازند؛ همانها که از وجود حکومت، بهره می‌گیرند و در سایه‌ی آن، به تولید و تجارت و... می‌پردازند. وضع مالیات در تمام نظام‌ها با چنین آهنگی شکل می‌گیرد، گو این که چگونگی فراگیری و وصول آن در نظام‌های مختلف، متفاوت است. در سیاست علوی، ضمن تأکید بر وضع مالیات و مسئولیت دولت در فراگیری گرفتن

آن از مردم، نوع نگاه به مالیات و چرایی و چگونگی گرفتن آن از مردم، شایان توجه است. اعتماد به مردم، تأکید بر عدم مشکل‌آفرینی برای مردم، توجه دادن مردم به جایگاه مالیات و اهمیت آن و ... شایان توجه است.

امام علی علیه السلام در دستورالعملی به کارگزار خود می‌فرماید: «هرگز در وصول مالیات، تازیانه برنکشید و در گرفتن آن، مردم را در تنگنا قرار ندهید»؛ و کارگزار، می‌گوید که اگر چنین شود، باید بدان گونه که رفته‌ام، بازگردم، یعنی مردم خود، چیزی نخواهند داد. امام فرمود: «گرچه چنین شود». [۳۰].

نگریستن در آموزه‌های علوی در این زمینه، نشان‌دهنده‌ی آن است که سازمان و مأموران مالیات، موظف‌اند ضمن هوشیاری و دقت لازم در جهت تأمین بیت‌المال و فراگیری دقیق مسائل مربوطه به مالیات، بکوشند تا اعتماد مردم را جلب کنند و اخلاق اسلامی و رفتار دینی را مراعات کنند.

عدم تأخیر در توزیع اموال عمومی

امام علی علیه السلام، حبس اموال عمومی را در خزانه دولت، روا نمی‌دانست و می‌کوشید تا هرچه زودتر، به دست نیازمندان برساند. سیره امام، نشان‌دهنده‌ی آن است که ایشان حتی تأخیر یک شب را نیز در این امر بر نمی‌تابید. او بر این باور بود که آنچه برای مردم و از

[صفحه ۵۵]

آن مردم است، در اولین فرصت باید در اختیار آنان قرار گیرد.

لزوم بهره‌وری همسان مردم از اموال عمومی

تقسیم اموال عمومی، به طور یکسان و مساوی در میان همه‌ی مسلمانان، از جمله سیاست‌های حکومت علی علیه السلام بود. این حرکت، با آنچه در سال‌های پیش از او بر مردم روا شده بود، تضاد داشت. از این رو، برای بهره‌وران و متمتعان از حکومت و به اصطلاح «دانه درشت‌ها»، بسی گران تمام شد. در نگاه امام، رنگ چهره‌ی مسلمان، تبار و نیای او، و وابستگی گروهی و اجتماعی او، در بهره‌وری‌اش از اموال عمومی، تفاوتی ایجاد نمی‌کرد. عرب و عجم، مهاجر و انصاری، سفید و سیاه، و حتی بردگان آزاد شده، با اربابان گذشته‌ی خود، در این جهت یکسان بودند و همه، از درآمدهای عمومی به طور مساوی بهره می‌گرفتند.

تأمین نیازهای اولیه زندگی برای همه

آهنگ کلی سیاست اقتصادی علی علیه السلام، مبارزه با فقر و ریشه کن ساختن آن از صحنه‌ی جامعه‌ی اسلامی است. رهنمودهای حضرت در این زمینه، بسی قابل تأمل است. او تأکید می‌کند که گرسنگی و تنگ‌دستی عده‌ای، معلول بهره‌وری‌های بدون مرز عده‌ای دیگر و گشاده‌دستی‌های توانگران است:

ما جاع فقیر الا بما متع به غنی. [۳۱].

تنگ‌دستی گرسنه نمائند، مگر از آن رو که توانگری بهره‌مند شد.

دولت اسلامی، موظف است که از انباشته شدن بی‌رویه‌ی ثروت در دست توانگران، جلوگیری کند و زمینه‌های تمتع استثمارگرانه‌ی اغنیا را از بین ببرد و با تلاش مستمر و

[صفحه ۵۶]

برنامه‌ریزی دقیق، فرودستان را در جهت دستیابی به نیازهای ضروری زندگی، یاری رساند. اما در این جهت، در همان روزگار کوتاه حکومت و با آن همه درگیری‌ها و توطئه‌ها و کارشکنی‌ها، دست کم، کوفه را به جایی رساند که می‌فرمود:

ما أصبح بالكوفة أحد إلا ناعماً؛ إن أدناهم منزلة لياكل من البرّ واليجلس في الظلّ و يشرب من ماء الفرات.

اکنون در کوفه، همگان از زندگی بهره‌مند هستند و فرودست‌ترین آنها، نان و سایبان دارد و از آب فرات، بهره می‌گیرد. [۳۲].

سفارش‌های امام علیه‌السلام به کارگزاران در توجه به طبقات فرودست جامعه و به اصطلاح امروزی «قشر کم‌درآمد»، تکان‌دهنده است. امام، تنگ‌دستی فردی نصرانی را که روزگاری توانگران، از توان او بهره گرفته‌اند و به هنگام پیری و ناتوانی، او را رها کرده‌اند، بر نمی‌تابد [۳۳] و به تأمین زندگانی او از بیت‌المال، فرمان می‌دهد و حاکمان را به جستجو در زوایای اجتماع، امر می‌کند تا زمینگیران و مستمندان را دریابند و آنان را از چنگال فقر برهانند.

ممنوعیت بخشش از اموال عمومی

حاکمان، امین مردم‌اند و آنچه در اختیار دارند، امانت است. کارگزاران دولت، حق ندارند به مناسبت‌های مختلف و به بهانه‌های گونه‌گون، از اموال دولتی بذل و بخشش کنند. علی علیه‌السلام بر خوردهایی از این دست با اموال عمومی را ستمگری تلقی می‌کرد:

جود الولاية بفيء المسلمين جور و ختر. [۳۴].

[صفحه ۵۷]

دست و دل‌بازی زمامداران در ثروت‌های عمومی، ستم و خیانت است.

امتیاز دادن به نزدیکان، هرگز!

گفتیم که در نگاه امام علی علیه‌السلام، آنچه در اختیار حاکمان و کارگزاران است، «امانت» است و حاکمان، تنها در جهت کارگزاری و خدمت می‌توانند از امکانات در اختیار خود، بهره‌گیرند. آنان، حق ندارند تا برای کسان خاصی بهره‌وری ویژه‌ای را قائل شوند. فرزندان و نزدیکان شخصیت‌های برجسته‌ی سیاسی و اجتماعی در حکومت علی علیه‌السلام و نزدیکان و فرزندان آن بزرگوار نیز از هیچ امتیاز ویژه‌ای برخوردار نبودند. فراتر از این، امام نسبت به دوستان و نزدیکان خود، حساسیت بیشتری داشت و بر آنها در استفاده‌ی از اموال عمومی، بیشتر سخت می‌گرفت تا دیگران را درس عبرت باشد.

صرفه‌جویی در اموال عمومی

بر پایه آنچه گذشت، سیاست امام در مصرف اموال عمومی و چگونگی بهره‌گیری کارگزاران از آن و چه‌سانی هزینه کردن بیت‌المال، فوق‌العاده جالب و آموزنده است. امام برای این که کارگزاران را به نهایت صرفه‌جویی از درآمدهای عمومی توجه دهد و آنان را به جلوگیری از اسراف و دارد، در بخش‌نامه‌ای از آنان خواست تا حتی در نوشتن نامه به او صرفه‌جویی کنند و چنین تأکید کرد:

أدقوا أقلامكم، و قاربوا بين سطوركم، واحذفوا عني فضولكم واقصدوا قصد المعاني وأياكم والأكثر، فان أموال المسلمين لا تحتمل الاضرار. [۳۵].

قلم‌ها را تیز کنید، سطرها را به هم نزدیک سازید. [در نگارش] برای من، زیادی‌ها را حذف کنید و به معنا بنگرید، و پرهیزید از

زیاده

[صفحه ۵۸]

نویسی؛ چرا که بیت المال مسلمانان، زیان را بر نمی‌تابد.

روشن است که کارگزار چون این همه دقت را در نگارش نامه‌ای بشنود، دیگر از اموال عمومی، سفره‌های آن‌چنانی نمی‌آراید، به مرکب‌های آن‌چنانی سوار نمی‌شود و در جهت آسایش هرچه بیشتر خویش نمی‌کوشد.

صرفه‌جویی شخصی امام در مصرف بیت المال نیز بسی شگفت‌انگیز است. او حاضر نبود حتی برای پاسخگویی به کسانی که برای کار شخصی در شب به او مراجعه می‌کردند، از نور چراغی که به درآمدهای عمومی تعلق داشت، استفاده کند. داستان تأمل برانگیز و عبرت‌آموز طلحه و زبیر که در هنگام رسیدگی حضرت به امور بیت المال، برای بازگویی مسائل شخصی خدمت علی علیه‌السلام رسیدند و ایشان، چراغ بیت المال را خاموش کرد و فرمود تا از خانه‌اش چراغی دیگری بیاورند و حاضر نشد حتی دقایقی از پرتو نور چراغی که از درآمدهای عمومی بود، برای مسائل شخصی بهره‌گیرد، در همین راستاست. [۳۶].

سیاست‌های اجتماعی

اشاره

در مسائل اجتماعی نیز حکومت علی علیه‌السلام پایه‌ها، شیوه‌ها و مواضع اصولی و استواری دارد. متونی که ابعاد سیاست‌های اجتماعی ایشان را گزارش می‌کند، شایان توجه و تأمل است. بر پایه‌ی آن متون، اصول سیاست‌های اجتماعی امام را چنین می‌توان گزارش کرد:

عدالت اجتماعی

عدالت، محوری‌ترین، استوارترین، بنیادی‌ترین و شامل‌ترین مسئله‌ی سیاست و حکومت

[صفحه ۵۹]

علوی است. نام مقدس امام علی علیه‌السلام، آن‌چنان با عدالت در آمیخته که علی، عدالت را تداعی می‌کند و عدالت، علی را. عدالت، آمیزه‌ی هم‌راهی زندگی علی علیه‌السلام بود و او در راه اجرای عدالت و گسترش قسط، شهد شهادت نوشید. تأکید بر این نکته، از آن روست که بگوییم و تأکید کنیم که حکومتی می‌تواند ادعا کند از حکومت علی علیه‌السلام الگو گرفته و سنت‌شناسانه بر سیره‌ی آن بزرگوار اقتدا می‌کند که سردمداران آن، به عدالت بیش از هر چیز، اهمیت دهند و برای گسترش عدل و توسعه‌ی قسط و همه‌گیر ساختن داد، از هیچ کوششی دریغ نورزند؛ نه در بیان و کلام- که امروز سرفصل شعار بسیاری از مدعیان است- بلکه در عمل، کردار و تعامل با مردم و در تمام لایه‌های اجتماع، که همچون کیمیا نایاب است. حکومتی می‌تواند مدعی عدالت گسترتری باشد که عدالت را با تأویل و توجیه، به مسلخ نبرد و عدالت را به پای مصلحت، قربانی نکند. در نظام علوی و در آموزه‌های آن «عدالت مجسم»، هیچ مصلحتی بالا-تر از مصلحت اقامه‌ی عدل نیست. حکومتی می‌تواند مقتدای خود را علی علیه‌السلام معرفی کند و رهرو علی علیه‌السلام باشد که با مقدم داشتن عدالت بر مصلحت و پای فشردن بر اجرای عدالت، علی‌رغم جوسازی‌ها و غوغاسالاری‌ها، آهنگ حکومت جاودانه بر دل‌ها را داشته باشد، نه با ترجیح مصالح بی‌بنیاد، قصد حاکمیت زودگذر بر تن‌ها را.

پاسداری از حقوق مردم

اشاره

عوامل روانی حمایت مردم از حکومت‌ها، به تعداد نیازهای گوناگون معنوی آنان است. یکی از مهم‌ترین عوامل حمایت‌های مردمی، پاس داشتن حقوق مردم توسط حکومت است.

یکی از چیزهایی که رضایت عموم بدان بستگی دارد، این است

[صفحه ۶۰]

که حکومت، با چه دیده‌ای به توده‌ی مردم و به خودش نگاه می‌کند؟ با این چشم که آنها برده و مملوک، و خود، مالک و صاحب اختیار است؟ و یا با این چشم که آنها صاحب حق‌اند و او خود، تنها و کیل و امین و نماینده است؟ در صورت اول، هر خدمتی انجام دهد، از نوع تیماری است که مالک یک حیوان، برای حیوان خویش انجام می‌دهد، و در صورت دوم، از نوع خدمتی است که یک امین صالح انجام می‌دهد. اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هر نوع عملی که مشعر بر نفی حاکمیت آنها باشد، از شرایط اولیه‌ی جلب رضا و اطمینان آنان است. [۳۷].

استاد شهید مطهری رحمه الله در تحلیلی عالمانه، یکی از علل عمده‌ی گرایش به مادّیگری را در قرون جدید، این اندیشه‌ی خطرناک و گمراه‌کننده می‌داند که مسئولیت در برابر خدا، مستلزم عدم مسئولیت در برابر خلق است، و «حق الله»، جانشین «حق الناس» است، و حق حاکمیت ملی، مساوی است با بی‌خدایی.

در قرون جدید، چنان که می‌دانیم، نهضتی بر ضدّ مذهب در اروپا برپا شد و کم و بیش، دامنه‌اش به بیرون دنیای مسیحیت، کشیده شد. گرایش این نهضت، به طرف مادّیگری بود. وقتی که علل و ریشه‌های این امر را جستجو می‌کنیم، می‌بینیم یکی از آنها، نارسایی مفاهیم کلیسایی، از نظر حقوق سیاسی است. ارباب کلیسا و همچنین برخی فیلسوفان اروپایی، نوعی پیوند تصنعی میان اعتقاد به خدا از یک طرف، و سلب حقوق سیاسی و تثبیت حکومت‌های استبدادی، از طرف دیگر، برقرار کردند. طبعاً نوعی ارتباط مثبت میان دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و بی‌خدایی فرض شد. چنین فرض شد که یا باید خدا را بپذیریم و حقّ

[صفحه ۶۱]

حکومت را از طرف او تفویض شده به افراد معینی که هیچ نوعی امتیاز روشنی ندارند، تلقی کنیم، و یا خدا را نفی کنیم تا بتوانیم خود را ذی حق بدانیم. از نظر روانشناسی مذهبی، یکی از موجبات عقبگرد مذهبی، این است که اولیای مذهب، میان مذهب و یک نیاز طبیعی، تضاد برقرار کنند؛ مخصوصاً هنگامی که آن نیاز، در سطح افکار عمومی ظاهر شود. درست در مرحله‌ای که استبدادها و اختناق‌ها در اروپا به اوج خود رسیده بود و مردم، تشنه‌ی این اندیشه بودند که حق حاکمیت، از آن مردم است، توسط کلیسا یا طرفداران کلیسا و یا با اتکا به افکار کلیسا، این فکر عرضه شد که مردم، در زمینه‌ی حکومت، فقط تکلیف و وظیفه دارند، نه حق. همین کافی بود که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را بر ضد کلیسا، بلکه بر ضد دین و خدا به طور کلی برانگیزد.

این طرز تفکر، هم در غرب و هم در شرق، ریشه‌ای بسیار قدیمی دارد [۳۸ ...].

براساس این تفکر خطرناک، مردم هیچ‌گونه حقی بر امام و رهبر ندارند و ولایت و رهبری دینی، مساوی است با سلب حقوق سیاسی و اجتماعی مردم، و در یک جمله، رهبر مخدوم است و مردم، همگی خادم! بدیهی است حکومتی که بر مبنای این فلسفه حرکت کند، فاقد پشتوانه‌ی مردمی است و رهبری که درباره‌ی حقوق مردم، دارای چنین اعتقادی باشد، از رضایت و حمایت مردم برخوردار نخواهد بود.

حقوق متقابل مردم و رهبری

از نگاه علی علیه السلام، نه تنها حق رهبر سیاسی جامعه در چارچوب این آیین، منافاتی با حقوق [صفحه ۶۲]

مردم ندارد، بلکه حق رهبر سیاسی، در گرو ادای حقوق آنان از سوی رهبر است و مردم، در صورتی موظف به اطاعت و حمایت از رهبر هستند که حقوق آنان در نظام تحت فرمان او رعایت شود.

امام علی علیه السلام در این زمینه، چنین فرموده است:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سَبْحَانَ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ. [۳۹].

بعد از حمد و ستایش خدا؛ همانا خداوند سبحان، با سرپرستی و ولایت در کارهایتان، حقی برای من بر عهده شما گذاشته است و در مقابل، برای شما نیز همانند آن، حقی برگردن من نهاده است. پس حق در مقام توصیف، از همه چیزها فراخ تر و در مقام انصاف، در عمل تنگ و باریک تر است. حق به سود کسی نیست، مگر آن که به زیان او نیز هست، و بر زیان کسی نیست، مگر این که به سود او نیز خواهد بود.

آن حضرت، در سخنی دیگر، حقوق متقابل مردم و رهبری را چنین بیان می کند: حَقُّ عَلِيِّ الْإِمَامِ أَنْ يَحْكُمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ أَنْ يُوَدِّي الْأَمَانَةَ، فَإِذَا فَعَلَ فَحَقُّ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ أَنْ يَطِيعُوا، وَأَنْ يَجِيبُوا إِذَا دُعُوا. [۴۰].

بر امام لازم است که طبق آنچه خداوند مقرر کرده است، حکومت کند و امانتی را که خداوند به او سپرده، ادا نماید. هرگاه چنین کرد، بر مردم واجب است که سخنش را بپذیرند و فرمانش را اطاعت کنند و هنگامی که فراخوانده می شوند، اجابت نمایند.

[صفحه ۶۳]

در این سخن، نه تنها حق رهبر در گرو ادای حقوق مردم گذاشته شده است؛ بلکه حق امامت و ولایت و رهبری نیز به عنوان حق امانتداری، مطرح گردیده است. در گذرگاه تاریخ، پاسداری از حقوق مردم، غالباً از مرز شعار فراتر نرفته؛ بلکه در طول تاریخ، این شعار، همواره ابزاری شده است برای تجاوز به حقوق انسان‌ها و زدودن حق مداری‌ها.

در درازنای تاریخ اسلام، پس از دوران رسول خدا، روزگار علی علیه السلام، استثنایی بود برای استقرار عدالت اجتماعی و بسط قسط و احقاق حقوق مردم که متأسفانه، مردم در کشاکش غوغاسالاری‌های فتنه جویان، فرصت بهره‌وری از این موقعیت را از دست دادند و به واقع، بر حکومت او ستم روا داشتند. به فرموده‌ی علی علیه السلام:

ان كانت الرعايا قبلی لتشكو حيف رعاتها وأنتى اليوم لأشكو حيف رعيتى. [۴۱].

اگر در گذشته، مردم از ستم والیان شکوه می کردند، من امروز از ستم مردمان خود، شکوه دارم.

چنین شد که علی علیه السلام، با دلی آکنده از غم، به دیدار معبود شتافت. عدالت نیز با رفتن او دامن برچید و بار دیگر، حکومت‌ها بودند و مظلومیت فرودستان و تجاوز به حقوق انسان‌ها.

و اینک بر ماست که از آنچه گذشته، پند بگیریم و با عبرت‌آموزی از آنچه در آن روزگاران اتفاق افتاد، زمینه را برای استقرار عدالت اجتماعی آماده سازیم.

توسعه آزادی‌های مشروع و سازنده

آزادی، نخستین گام در راه تحقق عدالت و گسترش احترام به حقوق مردم است؛ اما

[صفحه ۶۴]

آزادی سازنده، نه ویرانگر؛ آزادی از بندهای دورنی و برونی و به تعبیر قرآن کریم، رهایی از «إِضْر»:

و یضع عنهم اصرهم والأغلال التي كانت عليهم. [۴۲].

و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است بر می‌دارد. رسولان الهی، مبشّران آزادی بودند و داعیه‌داران حرّیت. علی

علیه‌السلام، فلسفه بعثت را رهاسازی انسان از کمند بندگان و رساندن آنان به اوج عزّت، و عبادت الهی دانسته است:

إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ ... وَ مِنْ وَلايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وَلايَتِهِ.

[۴۳].

خداوند، - تبارک و تعالی - محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا بندگانش را از بندگی بندگان، به سوی بندگی خود، بیرون

برد ... و آنان را از ولایت بندگان، به سوی بندگی خود بکشاند.

براساس آموزه‌های مکتب علوی، همه انسان‌ها آزادند و هرگز نباید در کمند برده‌داری و برده‌آفرینی دیگران، قرار گیرند. روشن

است که آنچه انسان را به بردگی ابرقدرت‌ها می‌افکند و او را در کمند بندگی دیگران و می‌نهد، اسارت درونی او در کمند هواها

و هوس‌هاست. آن‌که از درون آزاد شده و کمند هوس را بریده و بندگی خداوند را پذیرفته، و شأن خود را فراتر از آن یافته که در

چنبر اطاعت کسی چون خودش قرار گیرد، هرگز استقلالش را و نمی‌نهد و بردگی را نمی‌پذیرد. تنها چنین کسی شایستگی آزادی

را دارد. به گفته امام علی علیه‌السلام:

من قام بشرائط العبودیة أهل للعتق [۴۴ ...].

[صفحه ۶۵]

آن‌که به شرایط بندگی [خدا] قیام کند، شایسته آزادی است.

شرایط عبودیت، گردن نهادن به بندگی خداوند و پذیرفتن قوانین الهی است که هیچ فرایندی جز استقلال، آزادی و حرّیت واقعی

نخواهد داشت و سرباز زدن از آن، بازگشت به «رقیت» و «بردگی» است، گرچه با ظاهری آزادی‌نما.

مردم‌داری

مردم‌داری، ارج نهادن به مردم، و توجه به عموم آنان، از جلوه‌های والای سیاست‌های اجتماعی حکومت علوی است. در نگاه علی

علیه‌السلام، تعامل مردم، باید از سر مهر و شفقت باشد و حاکمان، باید به مردم، دیدگاه‌های آنها و آرمان‌هایشان ارج بگذارند.

سیاستمداران، در حکومت‌ها غالباً می‌کوشند تا «ملاً» و قدرت‌مآب‌ها و به دیگر سخن، خواصّ عرصه‌ی سیاست را راضی نگه

دارند، گرچه به بهای نارضایتی مردم.

امام علی علیه‌السلام، در جهت عکس این سیاست فرموده‌اند:

فَإِنَّ سَخَطَ الْعَامَّةِ يَجْحَفُ بَرَضِي الْخَاصَّةِ وَإِنَّ سَخَطَ الْخَاصَّةِ، يَغْتَفِرُ مَعَ رَضِي الْعَامَّةِ. [۴۵].

به درستی که خشم عمومی، به خشنودی خواص، زیان رساند، و خشم خواص، با رضایت عمومی قابل گذشت است.

امام علی علیه‌السلام، به کارگزاران سفارش می‌کرد که با مردم، مهربان باشند و با آنها ارتباط مستقیم داشته باشند؛ شخصاً با آنها

دیدار کنند و از مشکلاتشان، آگاه شوند. امام

[صفحه ۶۶]

می‌فرماید: مردم، غالباً رنج کشیده‌اند، درد دیده‌اند و بر آنها ستم روا شده است. بدین جهت، اگر فرصتی برای واگویی دردها و

رنج‌ها پیدا کنند، شاید به درشتی سخن بگویند. لذا به کارگزاران خویش سفارش می‌کند تا لحن درشت و گاه کج خلقی‌ها و تلخی‌ها و برخوردهای ناصواب مردم را تحمل کنند، هرگز در برخورد با آنان، خشم نگیرند، با چهره‌ای خندان و کلامی مهربان با مردم برخورد کنند، و اگر بر لغزش‌هایی از مردمان آگاه شدند که در پنهان و به دور از دیده‌ی مردم انجام داده‌اند، در مورد آنها تفحص نکنند.

امام علی علیه السلام می‌کوشید که پیوند مردم با حکومت، روشن، شفاف و به دور از ابهام باشد. از این رو، به کارگزاران سفارش می‌کرد تا با تلاش و صداقت، زمینه‌های سوءظن مردم به حکومت را بزدایند، و اگر غوغاسالارانی با جوسازی، کارگزاران را به تجاوز به حقوق مردم متهم کردند، سعی کنند که با برخورد رویاروی و صادقانه و توضیح و تشریح‌های شفاف، دلایل اقدامات خود را روشن کنند و هرگز در ذهن مردمان، درباره‌ی حکومت، ابهامی باقی نگذارند، و این همه، نشانِ ارج و عظمت مردم است در دیدگاه علی علیه السلام.

حمایت از ستم‌دیدگان

امام علی علیه السلام، ستاندن داد مظلوم از ظالم را «پیمان الهی» می‌داند. پس بر یاری مظلوم، تأکید می‌کند و بر ستیز با ظالم، پای می‌فشارد. یاری‌رسانی مظلومان و ستیزندگی با ظالمان، از جمله آخرین وصیت‌های او به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و تمام کسانی است که در گذرگاه زمان، وصیت امام را می‌شنوند.

علی علیه السلام، از هر فرصتی برای گسترش فرهنگ ستم‌ستیزی و حمایت از ستم‌دیدگان، بهره می‌گرفت و از مردم، برای اصلاح اجتماع و پیوندهای اجتماعی و روابط اجتماعی، یاری می‌خواست و می‌فرمود:

[صفحه ۶۷]

أيها الناس! أعيونني على أنفسكم وإيم الله لأنصفن المظلوم من ظالمة ولأقودن الظالم بخزامة. [۴۶].

به خدا سوگند، که داد ستم‌دیده را از آن که بر او ستم شده بستانم و مهار ستمکار بگیرم.

داستان‌های حمایت عملی آن اسوه عدالت از ستم‌دیدگان، بسیار خواندنی، و برای داعیه‌داران پیروی از آن بزرگوار، بسی آموزنده است.

تأسیس بیت القصص

پیشوای ستم‌ستیزان که می‌کوشید که به هر گونه‌ی ممکن، ستم‌دیده یاری شود و داد او ستانده شود، بی‌گمان، از هیچ کوششی در این راه برای دریافت پژواک ندای مظلوم، دریغ نمی‌کرد.

مظلومان چگونه باید ندای خود را به حاکمان برسانند؟ روشن است که گاهی فرودستان، یارای نزدیک شدن به دستگاه حاکمی را ندارند، تا چه رسد به طرح سخن و گزارش و شکوه و ... و چه بسیار که ناله‌ی مظلوم چون انعکاس یافته، نتیجه‌ی عکس داده است و مسئولی که باید مؤاخذه شود، ارتقا یافته و شاکه‌ی شکوه کننده‌ی از خود شده است. حضرت علی علیه السلام برای این که این دشواری را چاره کند و در حدّ ممکن، مشکل عدم طرح مستقیم مظلومیت‌ها و دادخواهی‌ها حل شود، جایگاهی به نام «بیت القصص» تأسیس کرده بود تا مردمان، مظلومان و هر آن که مسئله‌ای دارد و از طرح رویاروی آن ناتوان است، دادخواهی خود را بنویسد و بدان جا بيفکند تا علی علیه السلام از آن مطلع شود.

امام، خود در میان مردمان ندا در داد که هر کس را نیازی است و نمی‌خواهد واگویی‌اش را کسی بداند تا از شناخته شدن، مصون

بماند، خواست خود را در نوشتاری بنویسد و در «بیت القصص» بیفکند. گویا این کار در تاریخ، اولین گام در جهت مرتبط ساختن مردم با

[صفحه ۶۸]

هیئت حاکم است.

تلاش برای همدلی و وحدت جامعه

پیشوا، نقطه‌ی اتصال جریان‌های موجود در جامعه است و رهبری، محور تلاش‌ها، حرکت‌ها و نشاطها. وجود اندیشه‌ها، گرایش‌ها و جریان‌های مختلف در جامعه، امری طبیعی است و تصوّر وحدت در اندیشه‌ها و آرمان‌ها، در همه‌ی قشرهای جامعه و همه‌ی لایه‌های اجتماع، تصویری بس نادرست و غیر واقعی است. از این رو، جریان‌ها، گروه‌ها و دارندگان اندیشه‌های مختلف، برای رهانیدن جامعه از تفرقه، باید راه‌های وحدت‌آفرینی را بجویند و در ضمن تأکید بر تکثر اندیشه، همسویی در آرمان‌های والا را از دست ندهند. رهبری، بزرگ‌ترین نقش را در این زمینه بازی می‌کند. علی علیه‌السلام، بر لزوم اتحاد و همدلی در جامعه، بسی تأکید کرده است.

آن بزرگوار، اتحاد را ضامن بقای حکومت‌ها، و اختلاف را عامل سقوط دولت‌ها می‌داند و از این رو، بسیار بر آن، تأکید می‌ورزد. بخش‌هایی از «خطبه‌ی قاصعه»، از جمله موارد درس آموز و تئبه‌آفرین آموزه‌های حکومت علوی است. در شناخت ریشه‌های اختلاف‌ها و چگونگی دست یافتن به وحدت و همدلی، او خود نیز در این جهت، بیشترین تلاش را می‌کرد و از حقوق مسلم خود، چشم می‌پوشید تا جامعه در آتش اختلاف نسوزد و می‌فرمود:

لیس رجل - فاعلم - أحرص علی جماعه أمة محمد و ألفتها منی. [۴۷].

هیچ کس بر اجتماع و الفت امت محمد، از من حریص‌تر نیست.

امام تا بدان‌جا بر وحدت کلمه تأکید می‌ورزید و همدلی و تشنج‌زدایی را ضروری می‌دانست که دستگاه قضایی خود را موظف کرده بود که اگر اجرای حکمی رشته‌های

[صفحه ۶۹]

الفت جامعه را به هم می‌ریزد، از اجرای آن، چشم‌پوشد و از اختلاف‌انگیزی جلوگیری کند. امام، بارها هشدار داده بود که اگر مؤمنان، متفرّق شوند و وحدت و تشکل را از دست بدهند، چیرگی باطل بر آنها قطعی است.

سیاست‌های قضایی

اشاره

داوری، رکن اساسی نظام‌هاست. داوری‌های درست و قانونمند، در حراست از سلامت جامعه و استواری پایه‌های اجتماع، بیشترین نقش را بازی می‌کند. آموزه‌های حکومت علی علیه‌السلام نشان‌دهنده‌ی آن است که حضرت، توجه و عنایتی ویژه به داوری و دستگاه قضایی داشته است. متونی که چگونگی داوری‌های علی علیه‌السلام و توجه او به داوری و سفارش و تأکید امام علیه‌السلام را در این زمینه گزارش کرده، بسی فراوان و تأمل برانگیز است. آنچه در این مجموعه آمده نیز می‌تواند برای قاضیان و نیز متصدیان امر قضا، بسی روشنگر باشد.

اصول سیاست‌های امام علی علیه‌السلام را در داوری، بدین گونه می‌توان گزارش کرد:

گزینش بهترین‌ها برای تصدی داوری

بی گمان قاضی، عنصر اصلی داوری و نقش آفرین تشکیلات قضایی است و نقش بسزایی در احقاق حقوق مردم و مبارزه با ستمگری‌ها و ناهنجاری‌ها دارد. قاضی در کار داوری، هر اندازه استوارگام‌تر، و به لحاظ اخلاقی، هر قدر پاک‌تر و سالم‌تر، و به لحاظ عملی، هر اندازه قوی‌تر و انعطاف‌ناپذیرتر باشد، کارآیی داوری و قضاوت او بسامان‌تر و استوارتر خواهد بود. از این رو، علی علیه‌السلام به مالک توصیه می‌کند تا برای داوری، بهترین کسان را برگزینند؛ کسانی که نه مردمان را در تنگنا افکنند و نه در داوری، سر لجاج داشته باشند، و نه با اندک چیزی بلغزند؛ کسانی که هوشمند و ژرفنگر باشند و در شبهه‌ها گرفتار نیابند، صبور باشند و شکبیا که صحنه‌ها و جو آفرین‌ها دگرگونشان نکنند.

[صفحه ۷۰]

تامین نیازهای اقتصادی قضات

واقع زندگی و نیازمندی‌های آن، نه فراموش کردنی است و نه می‌توان از سر سهل‌انگاری، از کنار آن گذشت. اگر کسانی زاهد باشند و دنیا‌گریز، باید دانست که چون زندگی را رقم زنند و دارای مسئولیت اداری زندگانی باشند، با مجموعه‌ای در داخل زندگی رویاروینند. نیازمندی‌های معقول زن و فرزند، نه فراموش کردنی است و نه شایسته است که فراموش شود. امام علی علیه‌السلام با توجه به این نکته است که به مالک اشتر سفارش می‌کند تا برای داوری، بهترین‌ها برگزیده شوند و زندگانی این بهترین‌ها، به درستی و شایستگی تأمین شود، تا هرگز داور در داوری، به دست مردمان دیده‌ندوزد و برای دستیابی به دنیا، در جهت رفع نیازمندی‌هایش به فساد کشیده نشود و فرد و دستگاهی که ضامن سلامت جامعه و ستردن فساد از جامعه است، خود به فساد دچار نگردد.

امینیت شغلی قضات

قاضی حکم می‌کند و روشن است که با حکم قاطعش، عده‌ای را می‌رنجانند. بسیار کم‌اند کسانی که چون حکم علیه آنها صادر شد، به مقتضای حکم گردن نهند و در درون خود، دغدغه‌ای نداشته باشند. نیز روشن است که همواره متخلفان و قانون‌شکنان، طبقات فرودست جامعه نیستند و درگیری و جدال‌ها، همیشه در لایه‌های زیرین اجتماع شکل نمی‌گیرد؛ بلکه توان گفت که فرادستان، هم بیشترین قانون‌شکنی را دارند و هم جدال‌ها و درگیری‌ها بیشتر در میان آنان شکل می‌گیرد و آنان‌اند که اهل نفوذند و در گردونه سیاست و کشاکش جریان‌ها قرار دارند. اگر قاضی در داوری درباره‌ی اینان احساس آرامش نکند و دستگاه حکومت و داوری را پشتوانه خود نداند، ممکن است به هنگام صدور حکم، دستش بلرزد و در احقاق حق، کوتاه بیاید.

در نظام علوی، قاضیان واجد شرایط، از جایگاهی بس بلند برخوردارند. امام علی علیه‌السلام

[صفحه ۷۱]

در دستورالعمل بس ارجمندش به مالک، پس از آن که به او سفارش می‌کند برای داوری، برترین‌ها را برگزیند، سفارش می‌کند که قاضیان را در پیش خود و نظام، در مکانی قرار دهد که هرگز، حتی نزدیکانش سعایت علیه آنان را در پیش او در سر نپورانند. شایان تأمل است که او پس از آن، به شرآفرینی بدنهادان توجه می‌دهد، تا نشان دهد که هواپرستان، چه بسا در چنگ‌اندازی به دنیا علیه قاضیان، از نزدیکی به او سوء استفاده کنند و از چنگ عدالت، به در روند.

رعایت آداب قضا

قاضی در مسندی بس ارجمند نشسته است و احقاق حق و داوری استوار، وظیفه‌ی اوست. قاضی یک سوی دعوا نیست و سخنش «فصل الخطاب» دعوهاست. او باید آداب داوری را به دقت مراعات کند. آموزه‌های امام علی علیه السلام در این زمینه، بسی تنبّه آور است. آن بزرگوار، به قاضیان هشدار می‌دهد که هرگز بین مراجعه کنندگان، تفاوت قائل نشوند؛ به طرفین مخاطمه، به دیده‌ی تردید ننگرند؛ در مجلس داوری، با درشتگویی و تکیه کلام‌های مقتدرانه، مخاطمان را نیازارند؛ به هنگام خشم، تصمیم نگیرند؛ آزمندی را به یک سو ننهند و از سر هوس، سخن نگویند؛ در مجلس قضا شکوه و وقار را حفظ کنند و جایگاه داوری را خُرد نینگارند؛ با مرافعه کنندگان، از سر مهر، سخن بگویند، و همگان را یکسان بنگرند و چنان نروند که فرودستان، از این که از سر عدل، به حق خود دست یابند، مأیوس گردند. حضرت، یکی از اصحاب را از منصب داوری عزل می‌کند، و چون او از چرایی عزلش سؤال می‌کند، مولا می‌فرماید:

أنی رأیت کلامک یعلو علی کلام الخصم. [۴۸].

من دیدم سخن تو در داوری، فرازمنده‌تر از خصم بود.

[صفحه ۷۲]

نظارت دقیق بر عملکرد داوران

قاضیان، عامل سلامت جامعه هستند و دستگاه قضایی، مسئول امنیت جامعه است. صلاح جامعه، بیشتر از هر چیز، در گرو سلامت دستگاه قضایی است. از این رو، امام علی علیه السلام در مقام ولایت امر مسلمانان، خود را مسئول عملکرد دستگاه قضایی می‌دانست و تنها به پند و وعظ قاضیان، بسنده نمی‌کرد و به هشدار و تحذیر، اکتفا نمی‌کرد؛ بلکه شخصاً بر عملکرد قاضیان، و حتی گاه بر چگونگی احکام قضا، نظارت می‌کرد و به لحاظ نقش شگرفی که دستگاه قضایی در سلامت جامعه و اصلاح امور داشت، با همه مسئولیت‌های سنگین و کارهای فراوانی که بر عهده آن بزرگوار بود، در فرصتی که پیش می‌آمد، به «دکّه القضاء» می‌رفت و خود داوری می‌کرد، تا الگویی درست از داوری را در پیش چشم مردم و قاضیان نهاد.

وحدت رویه قضایی

از جمله اموری که امیرالمؤمنین علیه السلام در داوری بر آن تأکید داشت، همگونی داوری‌ها و به دیگر سخن، «وحدت رویه» در قضا بوده است. اگر مردمان بنگرند که داوران در قضایای همگون، داوری‌های گونه‌گون می‌کنند، بی‌گمان، اولین عکس‌العمل آن، بی‌اعتمادی مردم به دستگاه قضایی و باور نداشتن به پشتوانه قانونی درست داوری‌هاست. امام، تأکید می‌کند که گونه‌گونی داوری‌ها و اختلاف در قضاوت، زمینه‌های اجرای عدالت را می‌زداید و در جامعه، تفرقه می‌آفریند. امام توصیه می‌کند که قاضیان، در اموری که اختلافی است، با هم سخن بگویند و با بحث و بررسی، به وحدت نظر برسند، و اگر چنین نشد، مسئله را به رهبری ارائه دهند و بر حکم او گردن نهند؛ یعنی مسئولیت ایجاد وحدت رویه در داوری، به واقع، به عهده‌ی پیشوایی جامعه است.

تساوی همگان در برابر قانون

امام علی علیه السلام، بر برابری همگان در اجرای احکام تأکید می‌کند. در نظام علوی، همه‌ی مردم، در برابر قانون یکسان هستند و

دستگاه قضایی، از چنان مکانت و جایگاهی استوار برخوردار است که می‌تواند قانون را در باره‌ی همگان اجرا کند، و مردم نیز، در تمام لایه‌های اجتماع، حتی در سطح حاکمان، بر حکم قاضیان و دستگاه قضایی تن دهند. امام، در آموزه‌هایش بر این برابری تأکید می‌کرد و با آن همه عظمت و جلالت و جایگاه والا در علم و عمل، در برابر دستگاه قضایی حکومت خود، فروتنانه می‌ایستاد و به پرسش‌های قاضی منصوب خود، پاسخ می‌گفت و بدین سان، هم اهمیت دستگاه قضایی را نشان می‌داد و هم از جایگاه داوری حراست می‌کرد و هم عملاً، پاسداری از حقوق مردم را نشان می‌داد؛ تا مگر درسی باشد برای همگان و آیندگان.

جایگاه مصالح نظام اسلامی در صدور حکم

پیش‌تر آوردیم که علی علیه السلام، «حقیقت» را هرگز به مسلخ «مصلحت» نمی‌برد و با تکیه بر مصالح مشخص، موضع نمی‌گرفت؛ ولی او پیشوا بود، پیشوای مردم و حافظ نظام در خدمت مردم. بدین سان، برای برترین مصلحت، که حفظ نظام بود، نظامی که در خدمت مردم و برای آنان است، جایگاه و ارزشی والا قائل بود.

امام، در داوری‌ها اذعان می‌دارد که به مصالح نظام توجه شود. در نظام علوی که هیچ چیز نمی‌تواند مانع اجرای قوانین اصیل اسلامی در دستگاه قضایی شود، مصالح نظام، در چگونگی اجرای احکام جایگاهی ویژه دارد. ایشان در جایی به دلیل شرایط خاص اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، و برداشت ویژه مردم از قانون الهی، داوری بر اساس قوانین اصیل و استوار اسلامی را تفرقه‌آفرین تشخیص داده، و با اجرای آن، اساس حکومت را متزلزل دیده، داوری را روا ندانسته است تا جامعه دچار تفرقه نشود. چنین است که امام به شریح می‌فرماید:

[صفحه ۷۴]

اقضِ کما کنتَ تقضی، حتی یجتمع أمر الناس. [۴۹].

همان گونه که در گذشته داوری می‌کردی، داوری کن، تا اجتماع مردم شکل گیرد.

سیاست‌های امنیتی

اشاره

جامعه‌ی ناامن و آکنده از هرج و مرج، به جنگلی بی‌قانون و آشفته، مانندتر است تا به جامعه‌ی انسانی. در نگاه علی علیه السلام، جامعه‌ی تهی از آرامش و امنیت، بدترین سرزمین‌هاست. امام، از جمله مهم‌ترین دلایل پذیرش حکومت را بازگرداندن آرامش و امنیت به جامعه دانست. بدین سان، آن بزرگوار، توجهی بلیغ به امنیت داشت و بدان، توجهی عظیم مبذول می‌داشت. اصول و شیوه‌های سیاست‌های امنیتی امام و تلاش آن بزرگوار در ایجاد امنیت را بدین گونه می‌توان برشمرد:

تاسیس نظام اطلاعاتی کارآمد

گو این که در سیره‌ی امام علی علیه السلام، از تشکیلاتی با عنوان «نظام اطلاعاتی» سخن نرفته است، اما نصوص مختلف و پراکنده‌ای که در زمینه‌ی مأموریت‌های اطلاعاتی وجود دارد، و اقداماتی که آن بزرگوار، به روزگار حکومتش بر اساس جمع‌آوری گزارش‌های پنهانی انجام می‌داده است، همه و همه، نشان‌دهنده‌ی این است که حکومت امام، از وجود تشکیلاتی کارآمد و دقیق برخوردار بوده است. جستجوی پنهانی و جمع‌آوری گزارش‌های گونه‌گون مرتبط با امنیت داخلی، اطلاعات نظامی و عملکرد

کارگزاران، وظیفه‌ی اساسی این تشکیلات است. متأسفانه از جزئیات تشکیلات یاد شده، اطلاعی در دست نیست؛ اما از آثار و چگونگی تصمیم‌های امام، کاملاً می‌توان به وجود آن پی برد.

[صفحه ۷۵]

این تشکیلات را می‌توان یک یا چند دستگاه اطلاعاتی تلقی کرد.

تشنج زدایی

از جمله آموزه‌های ارجمند علوی، توجه به دگرگونی اندیشه و موضع مخاصمان است. خصومت بسیاری از مخاصمان، از ناآگاهی به مواضع و عدم اطلاع آنها از شیوه و روش‌ها و چرایی آنها سرچشمه گرفته است. امام، تأکید می‌کند که باید در جهت تصحیح اندیشه و آن‌گاه تغییر موضع مخالفان کوشید و به تعبیر آن بزرگوار، «استصلاح الأعداء» و «استصلاح الأضداد» را چونان شیوه‌ای در سیاست حکومت، اعمال کرد. امام، جذب مخاصمان و سالم سازی ذهنی و استوار سازی موضع آنان را «کمال دوراندیشی و ژرفنگری» می‌داند و تأکید می‌کند که دگرگون سازی اندیشه و موضع دشمن، با نیک گفتاری و زیبا کرداری، بسی سهل‌تر و کارآمدتر است تا به آوردگاه کشاندن دشمن، و چونان شیوه‌ای از جمله در جهت «استصلاح» و به نیکی و داشتن مخاصمانی که بد کرده‌اند، اثر می‌گذارد. این همه، نشان آن است که امام، با حرکت در جهت تبدیل دشمن به دوست و مصالحه هوشیارانه با دشمن، سیاست تشنج‌زدایی را پیشه کرده است و برای استقرار امنیت داخلی، بر سیاست تشنج‌زدایی تأکید می‌کرده است.

هوشیاری و زمان شناسی

امام علی علیه‌السلام، در کنار تأکید بر سیاست تشنج‌زدایی و حرکت به سوی حیاتی مسالمت‌آمیز و مصالحه با دشمن، به هوشیاری و حزم‌اندیشی در برابر دشمن نیز تأکید می‌کرد. امام، بر این نکته پای می‌فشرد که مؤمنان، نباید دشمن را خرد بشمارند؛ بویژه در برابر دشمنانی که دشمنی خود را اظهار نمی‌کنند، باید نهایت هوشیاری را معمول دارند و آمادگی لازم را برای برخورد و رویارویی در زمان مناسب، و هنگام بروز و ظهور حوادث، هرگز از

[صفحه ۷۶]

دست ندهند و بدانند که اگر آنها در خواب فراموشی فرو روند، دشمن، هرگز غافل نخواهد ماند.

پرهیز از شیوه رعب آفرینی و وحشت گستری

امام علی علیه‌السلام در حکومت خود، در برابر متخلفان و مخالفان، هرگز به رعب آفرینی و وحشت گستری توسل نمی‌جست. آن بزرگوار، حتی در برخورد با عوامل ضد امنیتی نیز از سیاست رعب و وحشت و خشونت‌های غیر قانونی بهره نمی‌گرفت. امام، هرگز بر اساس گمان و تخمین و احتمال با مردمان برخورد نمی‌کرد و هرگز پیش از وقوع جرم، متهمان و مظنونان به اقدامات ضد امنیتی را عقوبت نمی‌کرد.

قانونگرایی در برخورد با مجرمان

نظام حکومت علی علیه‌السلام، متکی به قانون بود و در همه جوانب، قانون بود که حکومت می‌کرد، نه اراده‌ی فرد. بدین سان، او

در آموزه‌هایش، به قانونگرایی و محوریت قانون، بسی تأکید می‌کرد. چنین بود که در نظام حکومت او نه تنها شکنجه‌ی متهمان و مظنونان به اقدامات ناروا ممنوع بود، که مجرمان نیز شکنجه نمی‌شدند و به مجرم نیز هرگز اهانت نمی‌شد و اگر کسی مجرم شناخته می‌شد، تنها و تنها به مقتضای قانون، مجازات می‌گشت، و اگر مجری قانون، عمداً و یا سهواً، در اجرای حکم از مرز قانون تجاوز می‌کرد، قصاص می‌شد. چنین بود که چون دریافت قنبر، سه تازیانه بیشتر به مجرمی نواخته است، او را با سه تازیانه قصاص کرد. [۵۰].

مدارا با مخالفان سیاسی

امام، با مخالفان سیاسی نیز هرگز با خشونت رفتار نمی‌کرد. مدارا در سیاست علوی،

[صفحه ۷۷]

اصلی بود خدشه‌ناپذیر. این مدارا تا مرز توطئه‌آفرینی مخالفان، پیش می‌رفت. علی علیه‌السلام بر این باور بود که مدارا با مخالفان، از تسدی آنان می‌کاهد و زمینه‌های صحنه‌آفرینی و جوسازی را از آنان می‌ستاند. بر این اساس بود که تا خوارج به قتل دست نیازیدند و امنیت جامعه را به جد به خطر نیفکندند، با آنان برخورد نکرد، دشنام‌های آنان را تحمل کرد و حتی حقوق آنان را از بیت المال، قطع نکرد. برخورد امام، با توطئه‌گران علیه امنیت داخلی، به تناسب حد و حدود توطئه‌ی آنان و نقشی بود که در توطئه داشتند. گاه آنان را تبعید می‌کرد و دیگر گاه، به زندان می‌افکند و بالاخره، چون هیچ‌گونه چاره‌اندیشی کارساز نبود، با برخورد نظامی، مشکل را حل می‌کرد.

سیاست‌های جنگی

اشاره

امام علی علیه‌السلام، رزم‌آوری شجاع بود و بی‌باک. هماوردجویی او در میدان‌های نبرد، و فرازمندی او در نبردها، شهره‌ی تاریخ است. افزون بر این، او فرماندهی بود تیزنگر، مدبر و حزم‌اندیش.

این که حکومت امام علی علیه‌السلام با وجود کوتاهی، یکسر به جنگ و نبرد داخلی با توطئه‌گران گذشت، بسی تأسف آور است؛ اما سیره او در این نبردها سرشار است از آموزه‌های نظامی و نگرش انسانی، و آکنده از کرامت در جنگ و نبرد، و بسی درس آموز و بیدارگر. سیاست‌های علی علیه‌السلام را در نبرد، بدین سان می‌توان گزارش کرد:

اهتمام به آموزش‌های رزمی و سازماندهی سپاه

گفتیم که امام علی علیه‌السلام رزم‌آورترین رزم‌آوران صحنه‌های نبرد بود. او که عمری دراز را در صحنه‌های جهاد سپری کرده بود، بی‌گمان، بیشترین و کارآمدترین تجربه‌ها را در اختیار داشت. افزون بر این، او به لحاظ شجاعت، دلیری و بُرنادلی و آگاهی به گونه‌های

[صفحه ۷۸]

نبرد، بی‌نظیر بود. امام، شخصاً سپاهیان خود را آموزش می‌داد و پیش از آغاز نبرد، ضمن سازماندهی نیروها و آرایش رزم‌آوران، نکات مهم آموزشی را تکرار می‌کرد. هنگامی که شیخون‌های معاویه فزونی گرفت و مخالفان، او را به ناآشنایی با فنون جنگی

متهم کردند، امام، ضمن گلایه از برخی اصحاب فرمود: وافسدم علی رأیی بالعصیان والخذلان حتی لقد قالت قریش ان ابن ابي طالب رجل شجاع ولكن لاعلم له بالحرب. لَّه أبو هم وهل أحد منهم أشد لها مراساً وأقدم فيها مقاماً مني؟ لقد نهضت فيها وما بلغت العشرين وها أنا ذاقذ ذرّفت علی السّین. ولكن لارأی لمن لا يطاع. [۵۱].

با نافرمانی و سستی، کار را بر من تباه کردید تا آنجا که قریش می گوید پسر ابوطالب، دلیر است، اما دانش جنگ ندارد. خدا پدرانشان را مزد دهد! کدام یک از آنان، بیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من، نبرد و میدان را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم و اکنون، سالیان عمرم از شصت، فزون است؛ اما آن را که فرمان نبرند، سررشته‌ی کار از دستش بیرون است.

علی علیه السلام در آموزش‌های نظامی رزمندگان، از تأکید بر ریزترین نکات آموزشی نیز غفلت نمی‌ورزید، مانند این که: نیروها از اسلحه‌ی خود جدا نشوند؛ از فرصت‌های مناسب در ضربه زدن به دشمن، بیشترین بهره را بگیرند؛ به چهره‌ی دشمن، خیره نشوند؛ کثرت نیروهای آنان، در دل‌هایشان هراس نیافریند؛ و این که اگر شکست خوردند، چه کنند و چگونه عقب نشینی تاکتیکی را معمول دارند؛ و...

تشکیل نیروی مخصوص

نیروها گرچه در یک جبهه و با یک آهنگ، لیکن به لحاظ روحی و سطح

[صفحه ۷۹]

آگاهی و حدّ و حدود توانایی و فداکاری، یکسان نخواهند بود. صحنه‌های رویارویی نیز یکسان نیست و هر صحنه‌ای را مردانی ورزم‌آورانی مناسب و شایسته، لازم است و بر این اساس، یکی از برجسته‌ترین نکات در سیاست‌های جنگی علی علیه السلام، تشکیل سپاه مخصوص است [۵۲] که امام، به آنان عنوان «شُرطَةُ الخَمِيسِ (نیروهای ویژه)» داده بود. پیراسته‌ترین، فداکارترین و رزم‌آورترین نیروهای علی علیه السلام، در «شُرطَةُ الخَمِيسِ» سازماندهی شده بودند. این نیرو، کارآیی شگفت و شگرفی داشت و امام، همواره از آنان، برای اهداف ویژه و صحنه‌های خاص، بهره می‌گرفت. امام علی علیه السلام در خطبه‌ای خطاب به آنان فرموده است:

أنتم الأنصار علی الحقّ، و الإخوان فی الدین، والجنن یوم البأس، والبطانۀ دون الناس، بکم اضرب المدبر، و أرجو طاعة المقبل، فأعینونی بمناصحة خلیة من الغشّ، سلیمة من الریب فوالله إننی لأولی الناس بالناس. [۵۳].

شما یاران حق، و برادران دینی، و سپرها در روزگار بلا- و سختی و محرم‌هایی جدای از دیگر مردمان، به کمک شما پشت‌کننده‌ها را می‌زنم و پیروی روی آوردگان را امید دارم. پس مرا یاری کنید با خیرخواهی تهی از دغلی و سالم از دور جویی. که به خدا سوگند من از مردمان بر آنها اولایم.

شُرطَةُ الخَمِيسِ و به تعبیر امروز، «اصولگرایان» و «حزب الهی‌ها» ی خردمند و کاردان کنار امام بودند که هم به موقع، انتقاد می‌کردند و دیدگاه‌های خود را درباره سیاست‌های او بیان می‌کردند، و هم در سخت‌ترین شرایط حکومتی امام، به او وفادار

[صفحه ۸۰]

بودند.

گویا اینان را به لحاظ نشانه‌های ویژه‌ای که داشتند و یا چون با پیمان ویژه‌ای در محضر امام بودند، «شُرطَةُ الخَمِيسِ» [۵۴] می‌نامیدند. از اصبح بن نباته پرسیدند:

کیف سمّیتم شُرطَةَ الخَمِيسِ یا اصبح؟ قال: لأننا ضمّنا له الذیح وضمن لنا الفتح. [۵۵].

چگونه شرطه‌ی خمیس نامیده شدید ای اصبح؟ گفت: ما جانفشانی را برای او تضمین کردیم و او پیروزی را برای ما.

تقویت بنیه معنوی

تردیدی نیست که نیروهای معنوی و توان روحی، در حرکت‌ها و صحنه‌آفرینی‌ها نقشی تعیین کننده و شگرف دارد. از این رو، امام برای قدرت روانی و بنیه معنوی و روح سلحشوری نیروهای رزمی، اهمیت ویژه‌ای قائل بود و از هر راه ممکن، تلاش می‌کرد تا روحیه‌ی نیروهای مسلح را در برخورد با دشمن، تقویت کند و استوارگامی آنان را در برابر دشمن، از طریق افزون‌سازی روح سلحشوری، ارتقا بخشد. سخنرانی‌های امام در این زمینه، بسی قابل تأمل و خواندنی است.

سخنرانی‌های آتشین، گفتارهای هیجانبار، خطابه‌های شورانگیز، شعارهای هیجان‌آفرین امام، ترسیم صحنه‌های دل‌انگیز فرجام زندگی، تبیین جایگاه نهایی رزم‌آوران در فراسوی زندگی، همه و همه، در جهت فراهم آوردن و گستراندن چنین حالت‌هایی بوده است.

امام، چون نیروهای نبردکننده را سامان می‌داد، با خطابه‌هایی در اوج بلاغت و ستیغ

[صفحه ۸۱]

فصاحت، چنان زودگذری و ناهنجاری زندگی دنیوی را تصویر می‌کرد و در برابر آن، والایی و عظمت آخرت را بیان می‌کرد که گاه، تأثیر آن در نیروها تا زمان‌هایی طولانی بر جای می‌ماند؛ و چنین است که در بسیاری از آنان، سر از پا نشناختگی، ایثارگری، رزم‌آوری، بُرنادلی و شورآفرینی، آمیزه‌ی زندگی آنها، و استوارگامی، شکن‌ناپذیری و رویارویی دلیرانه با دشمن، آمیخته‌ی حرکت آنها بود.

ایجاد روحیه‌ی «شهادت‌طلبی» در یاران علی علیه‌السلام که بی‌گمان، در اثر خطابه‌ها و آموزه‌های والای حضرت بود، شگفت‌آور است.

از جمله‌ی شیوه‌های شایان توجه علی علیه‌السلام در نبرد، توجه به نقش «تلقین» است که امام، برای افزون‌سازی نیروی معنوی مجاهدان، از آن بهره می‌گرفت و آن را بدانها توصیه می‌کرد. امام، درباره‌ی تجربه‌ی شخصی خود به فرزندش محمد بن حنفیه می‌گوید:

أَنْتِي لَمْ أَلْقِ أَحَدًا إِلَّا حَدَّثَنِي نَفْسِي بِقَتْلِهِ، فَحَدَّثَ نَفْسَكَ بَعُونَ اللَّهُ بظهورك عليهم. [۵۶].

من با کسی [در جنگ] رو در رو نشدم، جز آن که به خودم گشتن او را تلقین می‌کردم. پس پیروزی بر آنان را با کمک الهی، به خود تلقین کن.

از سوی دیگر، امام نشان می‌دهد که تلقین ضعف و هراس و توانمندی حریف، از جمله موجبات درهم‌ریختگی صفوف و شکست از حریف است. از امام علیه‌السلام سؤال کردند:

بأی شیء غلبت الأقران؟

چگونه بر هم‌آوردان، پیروز گشتی؟

امام در پاسخ فرمود:

[صفحه ۸۲]

ما لقيت رجلاً إلا أعانني على نفسه. [۵۷].

کسی را ندیدم، جز آن که مرا بر خود، یاری داد.

یکی دیگر از راه‌های تقویت بنیه معنوی، ترسیم بس گویای فرجام شوم دنیوی و اخروی تن‌زدن از نبرد با دشمن و فرار از

صحنه‌ی جنگ، توسط علی علیه‌السلام بود، که از جمله روش‌های مقاوم سازی روانی مجاهدان در سیاست‌های نظامی علوی است. افزون بر آنچه یاد شد، امام بر این نکته تأکید می‌کرد که فرماندهان، هرگز آنچه از واقعیت وضع حاکم که تأثیر سوء در روح و روان رزم‌آوران دارد، افشا نکنند. امام در هنگامه‌ی صفین و در دشوارترین حالت‌های رویارویی، برای یکی از فرماندهان، وضع آینده‌ی درگیری و فرجام آن را ترسیم می‌کند و نشان می‌دهد که رویارویی آینده، چه‌سان سنگین، دشوار و از بین برنده‌ی نیروهاست؛ اما تأکید می‌کند که این حقیقت، باید در گنجینه‌ی سینه‌ات بماند و به گوش سپاه نرسد.

چاره اندیشی نیرنگ آمیز در جنگ

امام در دستیابی به پیروزی، تمام چاره اندیشی‌های خردمندانه را معمول می‌داشت. او که پیش‌تر گفتیم در سیاست کشورداری، هرگز به «خدعه و نیرنگ» و قعی نمی‌نهاد و در سیاست مدیریتی، هرگز از آن بهره نمی‌جست، در نبردها از آن بهره می‌گرفت و در این باره تأکید می‌کرد که:

کن فی الحرب بحیلتک أوثق منک بشدتک. [۵۸].

در نبرد، بر نیرنگ و حیل‌ها بیشتر اعتماد کن تا بر توان و نیرویت.

و این، از جمله تفاوت‌های سیاست‌های علوی و اموی است.

[صفحه ۸۳]

آموزه‌های امام علیه‌السلام و موارد عینی این موضوع نیز نشان‌دهنده‌ی آن است که «خدعه» در سیاست جنگی چاره‌ی اندیشه‌ی خردمندانه است برای دستیابی به پیروزی و تا حد امکان، تن زدن از چنگ زدن به خلاف واقع. عدی بن حاتم می‌گوید که در هنگامه رویارویی نیروها در صفین، علی علیه‌السلام با صدایی رسا، آن‌گونه که اصحاب می‌شنیدند، فرمود:

والله لأقتلن معاویه وأصحابه.

به خدا سوگند، معاویه و یارانش را خواهم کشت.

آن‌گاه در پایان کلام، در حالی که صدایش را کوتاه کرده بود، فرمود: «إن شاء الله!». راوی می‌گوید، گفتم: «ای امیر مؤمنان! شما سوگند یاد کردی و آن‌گاه، استثنا کردی. چرا؟». امام علیه‌السلام فرمود:

الحرب خدعة. [۵۹].

جنگ، نیرنگ است.

امام در برخورد با عمرو بن عبدود نیز از این شیوه بهره گرفت و با استفاده از فرصتی که با این شیوه فراچنگ آمده بود، او را از پای درآورد.

بدین‌سان، بهره‌گیری مولا از خدعه نیز همسوی با ارزش‌ها و کرامت‌های انسانی است و از سوی دیگر، روشی کارآمد و دقیق در رزم‌آوری.

اخلاق جنگ

اشاره

در فرهنگ علوی، جنگ، برای دفاع از کیان مکتب و در جهت دفع ظلم و رفع ستم و زدودن دشواری‌های راه حکومت است. او که

«شمشیر از پی حق می‌زد»، نمی‌توانست در دشوارترین لحظات نبرد و در سخت‌ترین لحظات جنگ، از اصول اخلاقی و بنیادهای انسانی غافل بماند. نگرش این خلق و خوی جنگی و آیین اخلاقی نبرد در سیره [صفحه ۸۴]

علوی، درس آموز است و بیدارکننده. برخی از عناوین این موضوع را بدین قرار می‌توان گزارش کرد:

آغاز به جنگ، هرگز!

امام، هرگز آغاز به جنگ نکرد و تا دشمن، در نهایت خیره‌سری، عرصه را بر گفتگو و رویارویی مسالمت‌آمیز تنگ نکرد، دست به شمشیر نبرد و به همراهان و یاران خود نیز تأکید کرد که هرگز آغاز به نبرد نکنند. به واقع، این سیاست امام، تأکیدی است بر صلح‌دوستی اسلام علوی و ارزش‌های انسانی، و مخالفت با ستیزه‌جویی.

امام، این سیاست را همواره معمول داشت و بر آن پای فشرد. جندب ازدی می‌گوید: ان علیاً کان یأمرنا فی کلّ موطن لقینا فیه معه عدوّاً فیقول: لا تقاتلوا القوم حتّی یبدؤکم بحمدالله - عزّوجلّ - علی حجه و ترکم ایاهم حتّی یبدؤکم حجه آخری لکم. [۶۰]. هرگاه همراه علی علیه‌السلام با دشمن رو به رو می‌شدیم، به ما فرمان می‌داد: «با آنان، نبرد نکنید تا آنان، آغاز کنند، چرا که شما بحمدالله - عزّوجلّ - برهان دارید و رها کردن آنان تا نبرد را آغاز کنند، برهانی دیگر است برای شما». بدین سان، او نشان می‌داد که در فرهنگ او ستیزه‌گری اصل نیست و صلح و آرامش، اصل است.

چنین بود که امام، به نیروهای رزم‌آورش سفارش کرده بود تا آغاز به جنگ نکنند و چون آتش جنگ با شروع دشمن، شعله‌ور شد و به یاری خداوند، دشمن شکست خورد، فراریان را نکشند، بر مجروحان یورش نبرند، بدن‌ها را عریان نسازند، اجساد را مثله نکنند و ... اینها و جز اینها در سیره‌ی جنگی علوی، نشان‌دهنده‌ی این است که جنگاوری [صفحه ۸۵]

در سیاست آن بزرگوار، استثناست و تأکید بر ارزش‌های انسانی و گسترش آن قاعده.

دعوت به جنگ نکردن

علی علیه‌السلام بر رزم‌آوری، استوار گامی، میدانداری، شورآفرینی و دشمن‌شکنی نیروهایش تأکید می‌کرد و از هر جهت، آنان را برای رزم، آماده می‌ساخت؛ اما بدانها تأکید می‌کرد که هرگز در برابر دشمن، هم‌واردجویی نکنند و صلای «هل من مبارز؟» - که شیوه‌ای بود برای رعب‌آفرینی -، در ندهند. به واقع، این نیز ادامه‌ی همان سیاست مخالفت با ستیزه‌جویی است. امام، تنها سفارش می‌کرد که چون دشمن هم‌وارد جست و هم‌رزم طلید، برای جلوگیری از خیره‌سری خصم، میدان را خالی نکنند.

مصونیت سیاسی فرستادگان دشمن

اسلام، آیینی است جهانی و آموزه‌های آن، جهانشمول و زمانشمول، و بدین سان، سیاست‌هایی جهانی و بین‌المللی را نیز رقم زده است. در اسلام، در رویارویی‌های نظامی و سیاسی، نمایندگان سیاسی کشورهای بیگانه و فرستادگان دشمن، گرچه در اوج هنگامه‌ی نبرد، مصونیت دارند. علی علیه‌السلام، این آموزه‌ی ارجمند را به سپاهیان آموخته بود و از آنها خواسته بود که این

سیاست را جدی بگیرند و حتی اگر کسانی مدعی پیام آوری از سوی دشمن بودند، بدون بررسی‌های لازم و کشف حقیقت، با او برخورد نکنند.

اقامه حجت قبل از شروع جنگ

گفتیم که جنگ در نگاه امام، برای رفع موانع گسترش حق و هدایت انسان است. از این رو، او هرگز روشنگری دشمن را فرو نمی‌گذاشت و برای هدایت آنان، هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد. امام، در اوج شعله‌وری آتش جنگ و رویارویی نیروها نیز به هدایت دشمن می‌پرداخت و مکرر، اقامه‌ی حجت می‌کرد تا جنگ درنگیرد. باری، جنگ در سیره‌ی علوی، جز در هنگام ضرورت شکل نمی‌گرفت.

[صفحه ۸۶]

دعا هنگام جنگ

در سیره‌ی علوی، ابعاد معنوی و گسترش روح معنویت در انسان و جامعه انسانی، بر هر چیز دیگر، مقدم است. امام، ایجاد و گسترش این حالت را در اوج نبرد نیز فراموش نمی‌کرد. چون صف‌ها آراسته می‌شد و نیروها آماده‌ی درگیری می‌شدند، امام سخن می‌گفت و با سخنانی روشنگر، می‌کوشید تا فتنه را خاموش کند؛ اقیانوس سود نمی‌بخشید و خیره‌سری دشمن، جنگ را ناگزیر می‌ساخت. امام، در هنگام جنگ، به نیایش می‌پرداخت، یاد خدا را در دل‌ها زنده می‌کرد و با زمزمه‌های عارفانه، فضای سپاه خود را عطرآگین می‌ساخت و از خدا استمداد می‌جست. بدین سان، جهاد و نبردش نیز مقدمه‌ی حبّ الهی بود و زمینه نزدیک شدن به خدا، و گامی در جهت تحقق آرمان‌های الهی و ارزش‌های انسانی. محتوای دعا‌های امام در نبرد و مضمون نیایش‌های آن بزرگوار، بر آنچه آمد، دلیلی است روشن و بسی قابل تأمل.

شروع جنگ در بعد از ظهر

امام، از هر راهی و با هر تمهیدی می‌کوشید تا جنگ، کم‌ترین ضایعه را داشته باشد و تا آن‌جا که ممکن است، پس از ناگزیری از نبرد، کسان اندکی کشته شوند. بدین سان، امام می‌کوشید تا نبرد، بعد از ظهر آغاز شود، تا با فرا رسیدن شب، جنگ دامن برچیند و در نتیجه، خون کمتری ریخته شود و جنجگویان، زودتر باز گردند و فراریان از صحنه، بتوانند بگریزند.

رفتار نیک با بازماندگان دشمن

چون آتش جنگ فروکش می‌کرد، علی علیه السلام دستور می‌داد که با سپاه شکست خورده، مجروحان، اسیران و بازماندگان سپاه دشمن، بویژه با زنان، نهایت خوش رفتاری انجام شود. امام - چنان‌که پیش‌تر نیز آوردیم - دستور می‌داد تا فراریان را دنبال نکنند،

[صفحه ۸۷]

مجروحان را نکشند، به خانه‌های مردم وارد نشوند، از اموال مناطق فراچنگ آمده، چیزی برندارند، هرگز به زنان آزار نرسانند و

متعرض آنان نشوند، گرچه به آنان و فرماندهان نبرد، ناسزا بگویند.

سیاست‌های بین‌المللی

اشاره

آنچه تا بدین جا آمد، نگاهی بود به سیاست‌های علوی در زمینه‌های گونه‌گون کشور داری. اکنون، بر آنیم که گوشه‌هایی از سیاست‌های جهانی امام علی علیه‌السلام را برشماریم. از سیاست‌های جهانی امام، رهنمودهایی را برگزیده‌ایم که برای کشورداری در هر جا و با هر فرهنگی، سودمند و کارآمد خواهد بود. رهنمودهایی که اکنون بر می‌شماریم و متون نشان دهنده‌ی آنها را در متن کتاب آورده‌ایم، رهنمودهایی است سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حکومتی که فطرت سالم و عقل سلیم، بر استواری و کارآمدی آنها گواهی می‌دهد و تجربه‌ی تاریخی، بر درستی و شایستگی آن، شاهدهی صادق خواهد بود. این حقایق را هر کس با هر گونه باوری، با مراجعه به وجدان و تاریخ، به سادگی می‌تواند دریابد و بر استواری آنها در کشورداری گواهی دهد. در فصل دهم همین کتاب این اصول و رهنمودها به سه دسته تقسیم شده‌اند، بدین سان:

سیاست‌های تداوم بخش حکومت

امام علی علیه‌السلام، سیاست‌هایی را برای بقای دولت‌ها ضروری شمرده است. از دژ نگرستن به آموزه‌های علوی و سیره‌ی آن بزرگوار، می‌توان دریافت که امام، بسط و قسط، برقراری عدالت اجتماعی، گسترش دادگری و حسن تدبیر در اداره‌ی امور مردم، نیک رفتاری با مردم و اهمیت دادن به آنان، هوشیاری در برابر جریان‌های سیاسی و پاسداری از

[صفحه ۸۸]

آزادی، استقلال، عزت و هر آنچه را که به حقوق فردی و اجتماعی مردم مرتبط می‌شود، از ضرورت‌های حکومت‌ها تلقی کرده و برای استواری و ماندگاری حکومت‌ها، آنها را ضروری می‌داند. تعبیر امام از عدل، بسی جالب و تأمل برانگیز است. علی علیه‌السلام عدل را به دژ، سپر، استوانه‌ی استوار، رشته‌ی پیوند آفرین و ... مانند کرده و اجرای عدل را برترین شیوه و کارآمدترین سیاست در حکمرانی دانسته و فرموده است: «عدالت، آرایه‌ی سیاست است» و با عدالت است که حاکم، دل‌ها را تسخیر می‌کند و رحمت الهی را فراچنگ می‌آورد. نیز فرموده است که حکومت‌ها چون برپایه‌های عدل استوار آمدند و بر استوانه‌های خرد ایستادند، خداوند، یارانش را یاری می‌رساند و دشمنانش را درهم می‌شکند. در کنار دادگستری، امام، برای استواری و تداوم حکومت‌ها، حسن تدبیر را نیز لازم شمرده و نیک سیرتی را جمال قدرت تلقی کرده و بیداری و هوشیاری را نشانه‌ی هوشمندی و دولتمداری برشمرده است.

سیاست‌های سقوط آفرین

امام، سیاست‌هایی را باعث تباهی و دگرگون کننده دانسته است. این گونه سیاست‌ها، گو این که روزگاری کوتاه، سودمند افتند و زمانی نه چندان طولانی، حکومت را استوار بدارند، بالاخره در نهایت، به سقوط و تباهی آن منجر خواهند شد. آنچه را که آموزه‌های علی علیه‌السلام دگرساز کننده و باعث تباهی نشان داده، عبارت‌اند از: تجاوز به حقوق مردم، خونریزی به ناحق، سوء تدبیر در اداره‌ی امور، خودخواهی و استتار، مقدم دانستن حاکمان و سران و اطرافیان حکومت بر دیگران، بی‌توجهی به حرکت‌ها و

امور بنیادین، و پرداختن به مسائل کوچک و بی‌ثمر و کم‌اهمیت، واگذاری کارها به افراد ناکارآمد، و بهره‌نگرفتن از انسان‌های کارآمد.

[صفحه ۸۹]

امام، تأکید می‌کند که ظلم و ستمگری، با هر عنوان و با هر شکلی، زوال‌آفرین است و چون در جامعه‌ای ستم روا داشته شد، در نتیجه، شمشیر در میان نهاده می‌شود و قدرت و ابهت حکومت، زده می‌شود. چنین است که او ظلم را بدترین شیوه‌ی سیاست دانسته و تأکید کرده است که ستم و ستمگری، گام‌ها را ناستوار، نعمت‌ها را دگرگون، و امت‌ها و دولت‌ها را هلاک می‌کند. علی علیه‌السلام در عهد نامه‌ی خویش به مالک می‌نویسد: هرگز در برخورد با دگراندیشان، خونریزی را معمول مدار که خونریزی ناحق، نعمت الهی را باعث می‌شود و نعمت را می‌زداید و هرگز هیچ حاکمیت و سُلطه‌ای، با خونریزی استوار نمی‌شود؛ بلکه وهن می‌آورد و سستی می‌آفریند.

او تأکید می‌کند که اگر حکومتی به سوء تدبیر دچار شد و سیاستی خردمندانه و دقیق نداشت، رو به تباهی می‌نهد و در نتیجه، سقوط می‌کند. حکومتی که بهترین امکانات را برای حاکم و سلطه‌ی حاکم، جلب می‌کند و به جای از خود گذشتگی (ایثار)، به خودگرایی و جلب و جذب امکانات برخورد و دانه درشت‌ها (استثنا) می‌پردازد، بی‌گمان، در سراشیبی سقوط قرار می‌گیرد. امام می‌فرماید: حاکمانی که به جای کارهای بنیادی و سیاست‌های اساسی و برنامه‌ریزی‌های اصولی، به مسائل جزئی، بی‌اساس و زودگذر می‌پردازند، به زوال دچار خواهند شد. آنان که بلندی‌ها و سرفرازی‌ها را به یک سو می‌نهند و به کارهای خرد و پست می‌پردازند، حکومت را رو به سقوط می‌برند. تأمل در این گونه آموزه‌های او، برای حاکمان، مسئولان و سررشته‌داران حکومت، بسی لازم و کارآمد است.

سیاست‌های کارآمد بین‌المللی

افزون بر آنچه آمد، امام، سیاست‌هایی را در پیش گرفته و شیوه‌هایی از تعامل را بر

[صفحه ۹۰]

شمرده است که باید حاکمان، در برخورد با دولت‌ها، ملت‌ها و دیگر کشورها، بدان توجه کنند. این حقایق را از لا به لای سخنان زرین امام و نیز با تأمل در سیره‌ی آن بزرگوار، می‌توان به دست آورد:

رعایت حقوق انسان‌ها با هر اندیشه و تفکری و برای آنها حقوق انسانی قائل شدن، در برخوردها و رویارویی با دیگران، عزت‌مداری را پیشه‌ی خود ساختن، و در برقراری پیوند با دولت‌ها و ارتباط با ملت‌ها از هر گونه پیوند و ارتباط عزت‌سوز، تن‌زدن و هرگز تن به ذلت ندادن، بر سیاست تشنج‌زدایی در برخورد با دولت‌ها تأکید کردن، و در جهت گسترش صلح راستین و زندگی مسالمت‌آمیز آمیخته به عزت حرکت کردن، جلوگیری از دشمن‌تراشی، و برای تصحیح اندیشه و رفتار دشمن، مایه گذاشتن (استصلاح العدو)، به پیمان‌های گونه‌گون وفادار ماندن، و در حفظ حقوق دیگران، امانتداری را پاس داشتن، در حوزه‌ی فرهنگ، از دانش و علوم دیگران بهره‌گرفتن و از فرایند دانش بشری بهره‌جستن، و با این همه، بر سیاست استقلال فرهنگی تأکید کردن، و هشدار دادن در جهت هضم نشدن در فرهنگ‌های شرک‌آلود و ناشایسته، و بالاخره، در فرهنگ‌ها در نگرستن و به‌گزینی کردن و

...

افزون بر اینها حقایقی هست که در سخنان مختلف علی علیه‌السلام آمده است که در ارتباطهای جهانی، حقایقی بس روشنگر دارد و بخش‌هایی از آموزه‌هایی از این دست را ذیل عنوان «نوادر» آورده‌ایم.

جمع بندی سیاست‌های امام

آنچه تا بدین جا آوردیم، نگاهی بود گذرا به محتوای فصولی که در جهت تبیین سیاست‌های مختلف امام، تدوین شده است. تأمل در آنچه آمد، نشان‌دهنده‌ی آن است که سیاست از دیدگاه امام علی علیه‌السلام، ابزار حکومت بر مبنای حقوق انسانی و نیازهای واقعی

[صفحه ۹۱]

مردم است، نه ابزار سلطه‌ی زورمداران و متجاوزان به حقوق مردم.

اکنون با توجه به آنچه آوردیم، می‌توانیم با نگاهی کلی و جمع‌بندی دقیق، به پرسش‌ها و انتقادهای طرح شده درباره‌ی سیاست‌های امام علی علیه‌السلام، پاسخ بگوییم و چند و چون آنچه را درباره‌ی سیاستمداری امام گفته‌اند، تحلیل کنیم و استواری و ناستواری آنها را واگوییم.

[صفحه ۹۳]

دفاع کلی از سیاستمداری امام

علی علیه‌السلام با خواست عمومی و اصرار مردم، زمام خلافت را به دست گرفت و در روز ۲۱ رمضان سال چهارم هجری، با شهادت آن بزرگوار، طومار خلافت او درهم پیچیده شد. مردم ۲۵ سال با حاکمیت سه خلیفه، خو گرفته بودند که به روزگار خلافت آنان، سیاست‌هایی معمول شده بود و شیوه‌هایی در حکومت بر مردم روا شده بود که امام، بسیاری از آن سیاست‌ها را استوار نمی‌دانست؛ و سختی تغییر خلق و خوی مردم را در حد «بازگرداندن آب بر جوی» می‌دانست، بسی مشکل و گاه در مواردی محال. بدین‌سان، با نهایت احتیاط و حزم‌اندیشی و پس از تن‌زدن فراوان از پذیرش - تا چنان نپندارند که او را در حکومت طمعی است - خلافت را پذیرفت. اما از همان آغاز، هم برنامه‌های آینده را به صراحت گفت، و هم دشواری‌ها را برشمرد.

بخش‌هایی از سیاست امام علی علیه‌السلام و برخی از مواضع سیاسی آن بزرگوار، از دیرباز زمینه‌ی گفتگوهای را به وجود آورده است و نقدها و انتقادهایی را باعث شده است. چگونگی نگاه به سیاست و حکومت، زمینه‌ی بسیاری از این نقدها و انتقادات است. آنان که

[صفحه ۹۴]

سیاست را ابزار قدرت می‌انگارند و از موقع حکومت، سلطه بر مردم را هدف گرفته‌اند، برخی از مواضع سیاسی امام را بر نتاییده‌اند. پیش از هر چیز باید دانسته شود که علی علیه‌السلام، حکومت را برای احقاق حق پذیرفته بود، و سیاست را به عنوان ابزار حکومت، بر مبنای حقوق انسانی و برآوردن نیازهای واقعی انسان، قبول کرده بود.

اگر از این زاویه بنگریم و با این ملاک حکومت و حاکمیت او را ارزیابی کنیم، خواهیم دید که آنچه امام بدان دست یازیده، دقیقاً در جهت اهداف بلند او، و استوار و به‌سامان بوده است.

اما کسانی که از این زاویه نگاه نمی‌کنند، موضع امام را در شورای شش نفری عمر برای تعیین خلیفه نمی‌پذیرند و تأکید بر عزل معاویه را در آغاز حکومت و در هنگامه‌ای که هنوز پایه‌های حاکمیت او استوار نشده بود، از شیوه‌های سیاستمداران، به دور می‌دانند و می‌گویند که علی علیه‌السلام، رزم‌آوری دلیر و بی‌باک بود؛ اما سیاستمداری حکومتگر، نه!

می‌گویند اگر علی علیه‌السلام، مرد سیاست بود، چرا هنگامی که عبدالرحمان در شورای شش نفری که عمر برای تعیین خلیفه‌ی پس از خود تشکیل داده بود، به او پیشنهاد کرد که با وی بیعت کند، مشروط به آن که به سیره‌ی ابوبکر و عمر عمل کند، شرط او

را نپذیرفت؟! سیاستمداران آن بود که می‌پذیرفت و پس از استوار سازی پایه‌های حکومت، به شیوه‌ی خود عمل می‌کرد و به راه خود می‌رفت. مگر عثمان که شرط را پذیرفت، به شیوه آنها رفت؟!]

اگر امام با سیاست عمل می‌کرد، نباید در آغاز حکومت، با عناصر مخالف، بویژه طلحه و زبیر که چهره‌های موجّهی بودند، و معاویه که در شام سلطه و نفوذ داشت، بدان‌سان برخورد می‌کرد. باید موقتاً می‌ساخت و خواسته‌های آنان را تأمین کرد و [صفحه ۹۵]

پس از استقرار حکومت، به قلع و قمع آنان می‌پرداخت. این‌گونه موضع‌گیری‌ها و برخوردهای سؤال‌انگیز، در زندگی سیاسی علی علیه‌السلام، کم نیست. پافشاری امام بر ارزش‌های اخلاقی و اسلامی، در استواری قدرت و سلطه وی، مشکل آفرید و او را با دشواری‌های جدی روبه‌رو کرد. اکنون پیش از هر چیز، سخن ابن ابی‌الحدید را بیاوریم که می‌گوید:

واعلم أن قوماً ممن لم يعرف حقیقه فضل أمير المؤمنين عليه السلام زعموا أن عمر كان أسوس منه، وان كان هو أعلم من عمر... [۶۱].

بدان، گروهی از کسانی که برتری امیر مؤمنان را نمی‌شناسند، عمر را سیاستمدارتر از او می‌پندارند، گرچه او را دانایتر از عمر دانسته‌اند.

سپس ابن ابی‌الحدید می‌افزاید:

ابو علی سینا در کتاب شفا، بدین امر تصریح کرده و استاد ما نیز بدین سخن، تمایل داشت و در «کتاب الغرر» بدان پرداخت. همچنین دشمنان و مخالفانش گمان برده‌اند که معاویه از او سیاستمدارتر و تدبیرش درست‌تر بود. [۶۲].

آنچه در این جا برای پرهیز از طولانی شدن مطلب می‌آید، پاسخی کلی است به همه انتقادهایی که به سیاست‌های حضرت علی علیه‌السلام وارد می‌شود و پاسخ‌های تفصیلی، در جای مناسب هر پرسش، ارائه خواهد شد.

مهم‌ترین نکته در پاسخ به این موضوع، تأکید بر نوع نگاه به سیاست و حکومت است. اگر سیاست را ابزار حکومت بر دل‌ها بدانیم، و یا سیاست را حکومت بر اساس حقوق مردم و نیازهای واقعی جامعه تفسیر کنیم و با این نگاه به مواضع علی علیه‌السلام

[صفحه ۹۶]

بنگریم، خواهیم یافت که علی علیه‌السلام، بزرگ‌ترین سیاستمدار تاریخ پس از رسول خداست؛ اما اگر سیاست و سیاستمداری را ابزاری برای رسیدن به قدرت و زورمداری و سلطه جویی بدانیم و یا آن را بهره‌کشی از مردم و تسلط استثماری بر مردم تفسیر کنیم، مواضع حضرت، به عنوان سیاستمدار، قابل دفاع نیست. روشن است که امام، به این مسائل توجه دارد و شیوه بهره‌گیری از آن را نیز می‌داند؛ ولی به لحاظ تقیّد به قوانین الهی و ارزش‌های اخلاقی و تأکید بر حقوق مردم، بهره‌گیری از آن را روا نمی‌داند. این کلام او به روشنی، نشان‌دهنده‌ی حقیقت یاد شده است که فرمود:

لولا ان المکرو الخدیعة فی النار لکننت أکمر الناس. [۶۳].

اگر نبود که نیرنگ و حيله، جایش در آتش بود، من از نیرنگ‌بازترین مردم بودم.

هیئات! لولا التقی لکننت أدهی العرب. [۶۴].

هرگز! اگر پارسایی نبود، من از زیرک‌ترین مردمان عرب بودم.

و نیز می‌فرماید:

به خدا سوگند، معاویه از من زیرک‌تر نیست، لیکن او حيله می‌کند و به فجور دست می‌زند؛ و اگر نبود زشتی حيله، من از زیرک‌ترین مردمان بودم، اما هر نیرنگی، معصیت است، و هر معصیتی سرپوشی است، و برای هر نیرنگبازی، پرچمی است در روز قیامت که بدان شناخته گردد. [۶۵].

بدین سان، امام به خوبی می‌داند که چگونه نفس‌ها را در سینه خفه کند، و چه سان، فریادها را به سکوت بکشاند و با نیرنگ، کسان را فریب دهد و با زورمداری، در دلها

[صفحه ۹۷]

هراس افکند، و با تطمیع، آزمندان سرکش را رام کند، و تجاوز به حقوق مردم و از کشته، پُشته ساختن، و مخالفت‌ها و شورش‌های داخلی را از بیخ و بُن برکند؛ امّا او علی است و حق‌مدار و خدا بین و معاد باور، که تقیّدش به حق و پایبندی‌اش به ارزش‌های اخلاقی و تأکیدش بر آموزه‌های الهی، او را از این که به سیاست‌های نامشروع دست یازد، باز می‌دارد. امام، بارها به این حقایق، اشاره کرده و از جمله می‌فرماید:

اِنِّی لَعَالَمٍ بَمَا یَصْلِحُکُمْ وَ یَصْلِحُ اُودَکُمْ وَلَکِنِّی لَا اُرِیْ اِصْلَاحَکُمْ بِاَفْسَادِ نَفْسِی. [۶۶].

به خدا سوگند که دانایم به چیزی که شما را رام گرداند و کجی‌تان را راست کند، ولیکن نمی‌خواهم با رام کردن شما خود را تباه سازم.

امام، به روشنی می‌فرماید که او نیز شیوه‌ی رام کردن مردم را می‌داند؛ سیاست‌های زورمدارانه‌ای را که در کوتاه مدّت، صداها را خفه می‌کند، می‌شناسد، امّا به کار نمی‌برد و آنها را عامل فساد مصلح می‌داند.

شگفتا! در نگاه علی علیه‌السلام، این‌گونه کردارها، بیش از هر چیز، سیاستمدار را به وادی هولناک زورمداری، سلطه‌جویی و به تعبیر آن بزرگ، به فساد می‌کشاند و همین است که صیلا در می‌دهد: اصلاح به بهای فساد مصلح، هرگز! سخن بلند امام، نشان‌دهنده‌ی آن است که اصلاحات پنداری، بهایی جز فساد مصلح ندارد.

روشن است که مراد امام، اصلاحات نامشروع است؛ مانند انجام دادن اصلاحات اقتصادی به بهای قربانی شدن عدالت اجتماعی در جهان امروز. امام، چنین اصلاحاتی را بر نمی‌تابد. او خوب می‌داند که چگونه از یک سو مخالفان و سرکشان پرنفوذ سیاسی خود را فریب دهد و آنان را با وعده دادن به تأمین آزمندی‌هایشان ساکت کند، و اندک

[صفحه ۹۸]

اندک، آنان را از میان بردارد، و از سوی دیگر، به مردم، وعده‌ی برآوردن حقوق واقعی را بدهد، و در پیش‌دید مردم، بر گسترش ارزش‌های الهی و انسانی تأکید کند و چون پایه‌های حکومت را استوار کرد، به آنچه که بخواهد، عمل کند و همه‌ی وعده‌ها را دگرسان کند، چنان‌که سیاستمداران، همواره چنان کرده‌اند. اگر چنین می‌کرد، دیگر او علی بن ابی طالب نبود. سیاستمداری بود چون دیگر سیاستمدارها.

این همه شیدایی در تاریخ، شیفتگی انسان‌ها به علی علیه‌السلام، معلول حق‌مداری اوست. اکنون نیک بنگریم که کجایند سالوسان و تزویرگران زورمدار؟ و از سوی دیگر، ببینیم علّت ماندگاری علی علیه‌السلام بر رواق تاریخ و بلندای زمان، به چه علّت است؟ سینه‌ها چرا آن‌همه عشق به علی علیه‌السلام را بر خود نهاده‌اند؟ گفتیم و باز هم می‌گوییم که علی علیه‌السلام، سیاست را ابزار اقامه‌ی حق می‌داند و تأمین حقوق آنان، نه ابزار سلطه بر مردم. اصلاحات علوی، هدفی جز زنده گرداندن سیره و سنّت و شیوه‌ی حکومت نبوی نداشت. امام علی علیه‌السلام، نمی‌توانست سیاست‌های ضد ارزشی، ضد دینی و ضد انسانی را معمول بدارد. چنین بود که علی علیه‌السلام، با همان دشواری‌هایی رو به رو بود که رسول خدا نیز با آنها درگیر بود. [۶۷].

علی علیه‌السلام می‌کوشید تا با تحمّل دشواری‌ها و شکیبایی در برابر تلخی‌ها و مشکلات، یک‌بار دیگر، سیمای نورانی حکومت نبوی و شیوه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را در تاریخ اسلام، تکرار کند و سیره‌ای کارآمد و عدالت‌گستر و زیبا را در پیش‌دید نسل‌ها و عصرها بگذارد.

[صفحه ۹۹]

دلایل تنهایی امام علی

اشاره

اکنون و در فرجام این نگاه گذرا، این پرسش مهم را در میان می‌نهیم که اگر کشورداری بر مبنای سیاست‌هایی که بدان اشاره شد، عملاً امکان‌پذیر است و سیاست‌هایی از آن دست، بایسته و شایسته و کارآمد است، چرا سیاستمداری حق‌مدار چون علی علیه‌السلام که با حمایت گسترده‌ی مردم به قدرت رسید، پس از گذشت مدتی کوتاه از حکومتش بر اساس آن سیاست‌ها، مردم از او فاصله گرفتند و در ماه‌های پایانی زندگی تنها ماند؟

طرح مسئله

اشاره

اکنون اندکی ابعاد موضوع را بکاویم و مسئله را به روشنی طرح کنیم. پرسش بنیادین این است که فاصله‌گیری مردم از حکومت، آن‌هم بدان گستردگی، در زمانی که به واقع چندان طولانی نبوده است، به چه دلیل بوده است؟ چرا امام، عملاً نتوانست حمایت گسترده مردم را از حکومت، حفظ کند؟ چرا در حکومت امام علی علیه‌السلام، رشته‌ی الفت در میان مردم گسست و میان مردم، تفرقه افتاد و امام نتوانست بین کسانی که یکسر با او بیعت

[صفحه ۱۰۰]

کرده بودند، الفت ایجاد کند و «وحدت کلمه» را در میان آنان، استوار بدارد؟ چرا در روزگار پایان عمر، از عدم حمایت مردم در راه تحقق آرمان‌های بلندش و شکل دادن به اصلاحات، شکوه می‌کرد و درد گذارانه می‌فرمود:

هیئات! أن أطلع بكم سرار العدل أو أقيم إعوجاج الحق. [۶۸].

هیئات که به یاری شما تاریکی را از چهره‌ی عدالت بزدایم و کجی‌ای را که در حق راه یافته، راست نمایم.

چرا آنان را درد جانکاه حیات سیاسی خود دانسته، می‌فرمود:

أريد أداوي بكم وأنتم دائي. [۶۹].

می‌خواهم به وسیله‌ی شما درمان کنم؛ اما شما درد من هستید.

و از نافرمانی و سرکشی‌ها ناله می‌کرد و می‌فرمود:

منيت بمن لا يطيع. [۷۰].

به کسانی مبتلا شدم که پیروی نمی‌کنند.

و از گرایش‌های پراکنده، وانبوه بی‌ثمر حضور با دل‌های ناپیوسته‌شان شکوه می‌کرد و می‌فرمود:

لا غناء في كثرة عددكم مع قلّة اجتماع قلوبكم. [۷۱].

بی‌نیازی با شمار بسیارتان نیست، با آن که دل‌هایتان، کم به هم پیوسته است.

[صفحه ۱۰۱]

و داشتن یارانی اندک در حدّ نیروهای بدر را تمنا می‌کرد و می‌فرمود:

لو كان لي بعدد أهل بدر [۷۲ ...].

اگر یارانی به تعداد بدریان داشتم ...

... و

باری، آن همه واپسگرایی، پس از آن رویکرد شگرف در هنگامه بیعت، ریشه در چه داشت؟ آن تنهایی شگفت آور، پس از آن هجوم ناباورانه در تأیید و همراهی، آیا نشان‌دهنده‌ی آن نیست که حکومت کردن بر اساس مبانی سیاسی علوی و با شیوه‌ی رفتاری حکومتی علوی، عملاً و در عینیت جامعه، امکان‌پذیر نیست و مدینه‌ی فاضله‌ی علوی، صحنه‌ای جز صفحه‌ی ذهن و عالم پندار ندارد؟

در این بحث می‌کوشیم تا در حدّ توان و امکان، بر اساس متون تاریخی و واقعیت جامعه‌ی اسلامی آن روز، به پاسخ سؤال یاد شده بپردازیم. اما پیش‌تر، سزاوار است که چند نکته را، گرچه گذرا، طرح کنیم:

نقش خواص در دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی

نقش خواص و نخبگان در دگرگونی‌های جامعه، نقشی بنیادین و گسترده است. آنها بیشترین و مؤثرترین تأثیر را در تحولات سیاسی و اجتماعی، در طول تاریخ این بخش از جامعه داشته‌اند. [۷۳] به واقع، آنان غالباً به جای توده‌های مردم تصمیم می‌گیرند، و مردمان، غالباً در پیروی از آنان، درنگ نمی‌کنند. شگفتا که در این نقش‌آفرینی و جریان‌سازی،

[صفحه ۱۰۲]

آنان بدان گونه نقش بازی می‌کنند و مردم می‌پندارند که آنان، خود تصمیم گرفته‌اند و با اراده‌ی خود، راه می‌روند. در روزگاری همچون صدر اسلام، رؤسای قبایل، در دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، نقش محوری داشتند، و روزگاری، نخبگان فکری و پیشوایان احزاب؛ و امروز، سردمداران بزرگ تشکیلات خبری و اطلاع‌رسانی گوناگون و گردانندگان جراید و روزنامه‌نگاران، جریان‌سازان، نقش‌آفرینان و تصمیم‌گیرندگان اصلی جریان‌ها و مردم هستند.

نقش مردم کوفه در حکومت علی

در جغرافیای سیاسی صدر اسلام، سرزمین عراق، نقش پل ارتباطی بین شرق و غرب اسلامی را بازی می‌کرد و از جمله مراکز تأمین نیروی نظامی برای قدرت مرکزی بود و در عراق، کوفه از جایگاهی ویژه و نقشی حساس‌تر برخوردار است. کوفه به سال هفدهم هجری، برای استقرار سپاهیان ساخته شد و سامان‌دهندگان آن، با هدف ایجاد اردوگاهی بزرگ برای سپاهیان، آن را بنیاد نهادند. بدین‌سان، روشن است که کوفه، مرکز نظامیان بود؛ یعنی کسانی که اندیشه‌ای جز نبرد نداشتند و در نتیجه، در اندیشه‌ی فتح و گشودن مرزها و دست یافتن به غنیمت‌ها و ... بودند.

مردمانی که در کوفه گرد آمده بودند، از مدینه - که بیشترین صحابیان، در آن دیار بودند - به دور بودند. رفت و آمد اصحاب نیز بدان‌جا اندک بود. سیاست عمر بر این بود که صحابیان، از مدینه خارج نگردند. [۷۴] از این رو، کوفیان به لحاظ آگاهی‌های لازم از شریعت و آموزه‌های دینی، در سطحی پایین قرار داشتند.

[صفحه ۱۰۳]

عمر، صریحاً از صحابیانی که آهنگ ورود به کوفه را داشته‌اند، خواسته بود که به آنان، حدیث یاد ندهند و انس آنان را با قرآن، به هم نزنند. [۷۵].

انس و آمیختگی کوفیان با قرآن، در حدّ قرائت بود و نه فراتر از آن. این نکته را از کلام خلیفه نیز می‌توان یافت. چنین شد که کسانی در کوفه با عنوان «قراء» به هم آمدند که بعدها هسته‌های اصلی خوارج را تشکیل دادند. نکته‌ای که بسی جای تأکید و تأمل

دارد، بافت قبیله‌ای موجود در کوفه و حاکمیت خوی قبیله‌گرایی و چیرگی فرهنگ و معیارهای زندگانی قبیله‌ای بر رفتارها و تعامل آنهاست.

در این فرهنگ، رئیس قبیله، نقش آفرین حرکت‌ها و تلاش‌هاست و دیگر افراد، پیروانی بی‌اختیار و دنباله‌روانی بدون موضع. از این رو، باید با تأکید این حقیقت را باز گوئیم که وقتی گفته می‌شود که مردم، علی علیه‌السلام را تنها گذاشتند، یعنی خواص، نخبگان و رؤسای قبایل جامعه‌ی اسلامی او را وا گذاشتند. این واقعیت تلخ، در مردم عراق و بویژه کوفیان، نمود روشن‌تری دارد. اکنون و پس از بیان آنچه که چونان درآمدی بر این بحث آمد، به بررسی علل تنها ماندن علی علیه‌السلام بر اساس سخنان و کلام مولا می‌پردازیم.

تنهایی علی از زبان او

اشاره

پیش‌تر گفتیم که تاریخ، گواه صادق این مدعاست که ایام کوتاه حکومت علی علیه‌السلام، جلوه‌ی زیباترین چهره‌ی حکومت استوار بر ارزش‌های انسانی بوده است. شیوه‌ی حکومت او نه تنها برای انسان‌های معتقد به ارزش‌های اسلامی انسانی، جاذبه‌آفرین بود، که انسان‌های

[صفحه ۱۰۴]

بی‌اعتماد به این ارزش‌ها نیز مجذوب آن بودند و گاه از این که آن شکوه و جاذبه‌آفرینی را بر زبان آورند، تن نمی‌زدند. بدین‌سان، فاصله گرفتن مردم را نباید در ناستواری شیوه‌ی حکومتی امام علی علیه‌السلام جستجو کرد؛ بلکه باید علل و عوامل آن را کاوید که بی‌گمان، زمینه‌ها و اسباب و دلایلی دیگر دارد.

علی علیه‌السلام، خود به گونه‌ای روشن و به بهترین وجه، از رویگردانی مردم از حکومتش سخن گفته است و چرایی و چگونگی رویکرد آغازین، و رویگردانی واپسین را ضمن خطابه‌ها پاسخ پرسش‌ها بیان کرده است. اکنون بر آنیم که زمینه‌ها، دلایل و علل رویگردانی مردم و تنهایی علی علیه‌السلام را بررسی کنیم:

تضاد خواست‌ها

نخستین دلیل فاصله گرفتن مردم از امام علی علیه‌السلام، تفاوت بنیادین دو گونه نگاه به حکومت بود. به واقع، این دو نگاه، تضادی اصولی در انگیزه‌ها و هدف‌ها داشت.

بخش عظیمی از مردم، در خیزش علیه عثمان، بویژه شماری از نقش‌آفرینان آن حرکت، مانند طلحه و زبیر، در پی بازگرداندن جامعه به سیره و سنت نبوی نبودند. آنان، برای حاکمیت یافتن ارزش‌های اصیل اسلامی، شمشیر نمی‌زدند. انحصارطلبی‌های حزبی، تصمیم‌گیری‌های قبیله‌ای بنی امیه در حکومت - که از مجرای حکومت عثمان شکل می‌گرفت - آنان را به ستوه آورده بود. هدف از برچیدن بساط عثمان و بیعت با علی علیه‌السلام، به واقع، گشودن این گره و حل این مشکل بود، گرچه در شعار، چیز دیگری می‌گفتند.

[صفحه ۱۰۵]

امّا امام علی علیه‌السلام، بعد از آن همه اصرار مردمان و انکار و تن‌زدن‌های او، زمام خلافت را به دست گرفت، تا مگر حقی را بازستاند و جامعه را به سیره و سنت نبوی بازگرداند و ارزش‌های اصیل اسلامی فراموش شده در اجتماع را زنده گرداند و در تمام

زمینه‌های اداری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و قضایی، اصلاحات را بگستراند. او از جمله در یکی از آغازین خطابه‌های خود، چشم‌انداز این دگرسانی را بازگفته بود. به دیگر سخن، مردم را کوشش‌ها و کوشش‌های مادی و دنیوی برمی‌انگیخت، و علی علیه‌السلام را حق‌مداری، خداجویی و دغدغه‌ی احیای ارزش‌های دینی. چنین بود که امام فرمود: لیس امری و امرکم واحداً. ائی اَریدکم لله و اَنتم تَریدوننی لأَفسَکم [۷۶].

خواست من و شما یکی نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید.

در چنین هنگامه‌ای، وقتی مردمانی پافشاری علی علیه‌السلام را در اهداف خود دیدند، و ناهمسویی آنان با این اهداف را یافتند، سرخویش گرفتند و از جمع علوی بیرون رفتند و از حمایت علی علیه‌السلام سر باز زدند. چنین بود که هر چه زمان به پیش می‌رفت، دغدغه‌ی دینی و انگیزه‌های الهی و سمت و سوی اسلامی - انسانی حکومت علوی، نمود بیشتری پیدا می‌کرد، و از سوی دیگر، حمایت‌ها نیز کاهش می‌یافت و فاصله‌ها بیشتر می‌شد و همراهی کسانی که در پی چیزی جز حق بودند، می‌کاست.

خیانت خواص و پیروی عوام

اشاره

در روزگار حاکمیت امیر مؤمنان، نقش بنیادین در تصمیم‌گیری‌های غالب مردم را رؤسای قبایل، ایفا می‌کردند. امام، بسی تلاش کرد تا معیارگرایی را در صفحه‌ی ذهن و

[صفحه ۱۰۶]

صحنه زندگی مردم بگستراند، تا آنان، راه را با معیار حق برگزینند و مردمان را بدان بسنجند، نه این که حق را با معیارهای افراد و شخصیت‌ها و [۷۷].

متأسفانه، تلاش امام علی علیه‌السلام در این زمینه، به نتیجه‌ی مطلوب نرسید. چیرگی وضع بدن گونه که گفته آمد، مانع جدی اصلاحات بنیادی حکومت علوی بود، و این برای امام، سخت رنج‌آور بود که تصمیم‌های ایشان، گاه با مخالفت فردی که جمعی انبوه را به دنبال داشت، ستزون می‌ماند. امام، این فضای ملال‌آور را بدین سان ترسیم کرده است:

الناس ثلاثة: فعالم ربّانی، و متعلّم علی سبیل نجاه، و همج رعاع أتباع کلّ ناعق یمیلون مع کلّ ریح، لم یستضیؤوا بنور العلم ولم یلجؤوا الی رکن وثیق. [۷۸].

مردم، سه دسته‌اند: عالم ربّانی، آموزنده‌ای که در راه رستگاری است، و فرومایگانی که هر سو رونده که در پی هر بانگی و با هر باد، به سوی رونند. نه از روشنی دانش، فروغی یافتند، و نه به سوی پناهگاهی استوار شتافتند. امام علی علیه‌السلام، در این بیان ارجمند، مردمان را در گزینش راه زندگی به سه گروه تقسیم کرده است:

۱. دانشورانی راه یافته: «عالم ربّانی»؛

۲. جستجوگران حق و راهیان‌رهایی از تاریکی و تباهی: «متعلّم علی سبیل النجاه»؛

۳. مردمانی که نه راه درست و استوار را می‌شناسند، و نه جهت حرکت را می‌دانند؛ بلکه در تصمیم بر حرکت پیروی ناآگاهانه از خواص و شخصیت‌ها، آنان را جهت

[صفحه ۱۰۷]

می‌دهد. امام، آنان را «همّیج رعاع» نامیده است؛ مگس‌های خرد نشسته بر صورت چارپایان، و فرومایگان احمقی که با هر بادی به

سویی حرکت می‌کنند و بدون دستیابی به موضعی استوار، با هر جریانی، به یک سو می‌شوند.

در تحلیل امام، کسانی که نه راه درست زندگی را می‌دانند و نه به خود اجازه‌ی اندیشیدن و دانستن می‌دهند و از سرِ ناآگاهی، از دیگران پیروی می‌کنند، مگس‌هایی را مانند که گرداگرد نادان‌تر از خود، گرد آمده‌اند و از آن، بهره می‌جویند. این گونه کسان، نه پایگاه فکری استواری دارند و نه در موضعی استوار، توانِ ایستادن دارند. ایشان، بدون توجه به این که پیشرو آنان کیست و بدون دریافتن این که حق می‌گوید یا باطل، تنها بدین جهت که وجاهت و ریاستی دارد و عنوان ریاست قبیله را یدک می‌کشد و یا عنوان ریاست حزب را بر پیشانی دارد، یا به هر دلیل دیگری، در ذهن و جان او از احترامی ویژه برخوردار است و از او پیروی می‌کنند، درست مانند مگسی که به هر سو باد وزد، روانه می‌شوند، بدون این که چرایی حرکت و جهت آن را دریابند. برای علی علیه‌السلام، بسی رنج‌آور بود که بخش عظیمی از مردم معاصر او در گروه سوم، جای داشتند. امیر مؤمنان، با توده‌ای عظیم رو به رو بود که نه اهل تشخیص بودند و نه در راه تحقیق.

و گدازنده‌تر و تلخ‌تر از آنچه یاد شد، فقدان همدلی برای شنیدن این مسائل و مصائب اجتماعی، و نبودِ هوشمندانی است که امام، این همه را با آنان در میان نهد. به دیگر سخن، علی علیه‌السلام نمی‌تواند از دردها پرده برگیرد و بگوید که با چه کسانی همراه است و بر چه مردمانی حکم می‌راند؛ و چون آهنگ و آگویی برخی از آنچه را که با آن درگیر است، با یکی از خواص خود (کمیل) داشت، دست او را می‌گیرد و به صحرا می‌برد و با اندوه و آه، بر این واقعیت صادق تلخ و گدازنده، تأکید می‌کند که برای همگان، آنچه را

[صفحه ۱۰۸]

که خواهد گفت، گفتنی نیست و بسیاری تاب شنیدن آنها را ندارند، و این که هر انسانی از ظرفیت فکری و روحی بیشتری برخوردار باشد، ارزشمندتر است و ... آن گاه، امام از راز حمایت نکردن مردم پرده بر می‌گیرد و ریشه‌ی تمامی ناهنجاری‌ها و رویگردانی‌ها از اصلاحات و برنامه‌های اصلاحی خود را جهل مردم و پیروی ناآگاهانه از خواص خیانتکار، معرفی می‌کند.

کامی فراتر در تبیین ریشه‌ها

علی علیه‌السلام روزی در جمع خانواده و گروهی از خواص به سخن ایستاد و از مشکلات خود با مردمان، با صراحتی بیشتر سخن گفت و چرایی و چگونگی سربرآوردن فتنه را بیان نمود و ریشه‌های فتنه را روشن ساخت و از علل اختلاف در جامعه‌ی اسلامی آن روز، پرده برگرفت و نشان داد که چرا مردم، با برنامه‌های اصلاحی او همسو نیستند و بازگرداندن شیوه‌ی حکومت و حاکمیت را به سیره و سنت نبوی بر نمی‌تابند و از سیاست‌های او حمایت نمی‌کنند. امام، این کلام بیدارکننده را با کلام نبوی آغاز کرد که فرموده بود:

ألا أن أخوف ما أخاف عليكم ائتان: اتباع الهوى وطول الأمل. [۷۹].

بیشترین چیزی که بر شما از آن می‌ترسم، دو خصلت است: پیروی هوا و آرزوهای دور و دراز.

آن گاه حضرت تصریح می‌کند که فتنه‌های سیاسی که جامعه اسلامی را دچار تفرقه کرده و جناح‌ها و دسته‌بندی‌ها را پدید آورده است، ریشه در مفاسد اخلاقی، خودخواهی‌ها و هواپرستی‌ها دارد:

إنما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع وأحكام تتبدع، يخالف فيها كتاب الله ويتولّى

[صفحه ۱۰۹]

عليها رجال رجالاً. [۸۰].

همانا شروع فتنه‌ها و بحران‌ها، هواهایی است که پیروی گردد، و دستوراتی است که بدعت گذارده شوند و با حکم خداوند، مخالفت گردد و در آن فضا، مردانی، مردانی را به حکومت بگمارند.

بدین سان، امام نشان می‌دهد که خودخواهی، هواپرستی‌ها و خودمحوری‌ها به نوآوری‌های بی‌معیار و بی‌بنیاد ضد دین و در پوششی از دین، تبدیل می‌شوند و با چنین رویکردی است که گروه‌گرایی کور، آغاز می‌گردد، فتنه‌های اخلاقی به فتنه‌های فرهنگی تبدیل شده، در نهایت، از فتنه‌ی سیاسی و اجتماعی سر بر می‌آورند و فتنه‌گران، در چنین هنگامه‌ای است که برای توجیه مقاصد خود و امکان گسترش فتنه از چاشنی حق، سوء استفاده کرده، حق‌نمایی می‌کنند. علی علیه‌السلام هشدار می‌دهد که:

ألا- إنَّ الحقَّ لو خَلصَ لم یکن اختلاف و لو أنَّ الباطل خَلصَ لم یخفَ علی ذی حجی لکنَّ یؤخذ من هذا ضغث و من هذا صغث.

[۸۱].

بدانید که اگر حقیقت خالص گردد، اختلافی نباشد، و اگر باطل تنها باشد، بر خردمندان پنهان نماند؛ لیکن پاره‌ای از این و پاره‌ای از آن، گرفته می‌شود. به واقع، امام با این سخن، چهره‌ی فرهنگی روزگار را رقم می‌زند و بر این نکته آگاهی می‌دهد که در روزگاران گذشته، حق و باطل، در آمیخته، فتنه‌جویان باطل گستر، برای رسیدن به هدف باطل عرضه داشته شده، حق‌نمایی کرده‌اند و در نتیجه، پس از گذشت یک نسل، بدعت، به گونه‌ای سنت تلقی گردیده است و اکنون که او آهنگ روشنگری از باطل و نمایش درست چهره‌ی حق را دارد، چون مردمان عمق فاجعه را در نمی‌یابند، بسی

[صفحه ۱۱۰]

دشوار است.

امام علی علیه‌السلام، سخنی از رسول خدا را گزارش می‌کند که آن بزرگوار، در آینه زمان، از چنین فضایی سخن گفته و آن را پیش بینی کرده است:

إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسْتُمْ فِتْنَةً يَرْبُو فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، يَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا وَيَتَّخِذُونَهَا سَنَةً فَإِذَا غَيْرَ مِنْهَا شَيْءٌ قِيلَ قَدْ غَيَّرَ السَّنَةَ [...] [۸۲].

به درستی که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: چگونه خواهید بود هنگامی که فتنه‌ها شما را فراگیرد؛ [فتنه‌هایی] که کودکان در آن بزرگ، و بزرگان، پیر گردند. مردم بر آن اساس حرکت کنند و آن را سنت و روش قرار دهند، به گونه‌ای که اگر چیزی از آن دگرگون شود، فریاد برآید که: سنت، دگرگون شد. شگفتا! بر ذهن و زبان و اندیشه و باور مردم، آن چنان آموزه‌های نبوی وارونه می‌رود که کسی چون علی علیه‌السلام، تجسم عینی حق و حق‌مداری، وقتی آهنگ بازسازی و اصلاح اندیشه و فکر می‌کند، فریاد برمی‌آورند که سنت، دگرگون شد! و...

آیا در چنین فضایی اصلاحات اساسی و دگرسانی‌های بنیادی و بازگرداندن جامعه به سنت نبوی، امکان‌پذیر است؟ چنین است که امام، در این سخن، پس از مقدمه، به اصل سخن بازگشته و با صراحت، از بدعت‌ها می‌گوید و بخشی از بدعت‌های روا شده بر سنت را گزارش می‌کند و از آنچه زمامداران پیشین، چونان میراثی بر مردم و نهاده‌اند، دردمندان پاره برمی‌گیرد، با تأکید بر این که دیگر از او کاری ساخته نیست؛ چرا که اگر بر این دگرگونی فرهنگی پای نیندد و مبارزه با انحرافات فرهنگی را ادامه دهد، سپاه

[صفحه ۱۱۱]

پراکنده خواهد شد و او تنها خواهد ماند؛ تنهای تنها. کلام دردگذارانه امام را بنگرید:

ولو حملت الناس علی ترکها وحوالتها إلی مواضعها وإلی ما کانت فی عهد رسول الله صلى الله عليه وآله لتفرق عني جندي حتى أبقى وحدي أو قليل من شيعتي. [۸۳].

اگر مردم را به کنار گذاردن سنتشان وادارم و سنت‌ها را به جایگاه نخستین و آن گونه که در زمان رسول خدا بود، تغییر دهم،

سپاهم پراکنده شود و تنها مانم یا با گروهی اندک از پیروانم.

درد کدازی‌ها، اتمام حجت برای همگان

ماه‌های پایانی حکومت امیر مؤمنان، بسی رنج‌آور بود، و گذران روزها بر امام، بسیار دشوار و طاقت‌سوز. تفرقه‌ها، کشمکش‌ها و سرپیچیدن‌ها از یک سو و یورش‌ها، غارتگری‌ها و خیره‌سری‌های دشمن، از سوی دیگر، روزگار را برای امام، سخت رنج‌آور ساخته بود. در چنین هنگامه‌ای، امام علی علیه‌السلام آنچه را در صحرا برای کمیل گفته بود و در جلسه‌ای خصوصی و خانوادگی، برای خویشان خود بازگو کرده بود، دردگذارانه و از سر رنج، در یک سخنرانی طولانی و تکان‌دهنده، برای همگان بیان کرد و بدین سان، حجت را بر خاص و عام، تمام کرد.

امام، در این سخنرانی که به «خطبه‌ی قاصعه» [۸۴] معروف شده و پس از جنگ نهروان، ایراد شده است، نکات بنیادی بسیار مهمی را در چرایی و چگونگی شکست انقلاب‌های دینی قبل از اسلام، بیان کرده و آینده‌ی تاریخ اسلام را به گونه‌ای دقیق، پیش‌بینی کرده است.

[صفحه ۱۱۲]

با نخبگان و خواص

امام علی علیه‌السلام در کلام بلند خویش، سرنوشت ابلیس را گزارش می‌کند که شش هزار سال عبادت خدا می‌کرد و با اشاره به جایگاه او، به نخبگانی که سابقه‌ی درخشانی در خدمت به اسلام داشته‌اند، اشاره می‌کند و می‌آگاهاند که مبادا به سرنوشتی مانند سرنوشت ابلیس، گرفتار آیند: فاحذروا عباد الله عدو الله أن یُعَدیکم بدائه وأن یستفزکم بدائه [... ۸۵].
بندگان خدا! بپرهیزید از این که دشمن خدا، شما را به بیماری خود، مبتلا گرداند و با بانگ خویش برانگیزد.
و آن گاه، راه رهیدن از آن سرنوشت را روشن می‌کند که باید از تعصب‌ها، گرایش‌های گروهی بی‌اساس و کینه‌ورزی‌های جاهلی و برتری‌جویی‌های بی‌پایه، دست بردارند:

فأطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیة واحقاد الجاهلیة فإنما تلک الحمیة تکون فی المسلم من خطرات الشیطان ونخواته ونزغاته ونفثاته، واعتمدوا وضع التذلل علی رؤوسکم والقاء التعزز تحت أقدامکم وخلق التکبر من أعناقکم [... ۸۶].
پس آتش عصبیت را که در دل‌هایتان نهفته است، خاموش سازید و کینه‌های جاهلیت را براندازید که این حمیت، در مسلمان، از آفت‌های شیطان و نخوت او انگیزش‌های وی و افسون‌دمیدن‌های اوست. تکیه کنید بر نهادن فروتنی بر سرهای خویش و دور افکندن گردن‌فرازی به زیر پاهای او، و فرود آوردن تکبر از گردن‌هاتان.

[صفحه ۱۱۳]

هشدار به عوام

چهره‌های برجسته‌ی جامعه، جریان‌آفرین‌های سیاسی و فرهنگی، و دارندگان و جاهت‌قومی، مکتبی و مسلکی، چون به درگیری‌های متعصبانه روی آورند، از ابزار شعله‌ور سازی فتنه‌ها، یعنی مردم و جامعه، بهره‌گیری ابزاری کرده، جامعه را به کام

آتش اختلاف، فرو می‌برد.

امام علی علیه السلام، در ادامه‌ی خطبه‌ی خویش، با تأکید فراوان، به مردم سفارش می‌کند که اگر بزرگان و نخبگان آنان از برتری‌جویی دست نکشیدند و همچنان بر نخوت و کبر و آتش‌افروزی پای فشردند، از پیروی آنان، تن‌زنند و در جهت اهداف نامشروع آنان، قرار نگیرند و به دقت بنگرند که همه‌ی فتنه‌ها، فسادها و ناهنجاری‌ها ریشه در مواضع آنان دارد:

ألا فالحذر الحذر من طاعة ساداتكم وكبرائكم الذين تكبروا عن حسبهم وترفعوا فوق نسبهم... فانهم قواعد أساس العصبية ودعائم أركان الفتنة... وهم أساس الفسوق وأحلاس العقوق اتخذهم إبليس مطايا ضلال و جنداً بهم يصول على الناس [... ۸۷].

هان، بترسید! بترسید از پیروی مهتران و بزرگان‌تان که به گوهر خود نازیدند و نژاد خویش، برتر دیدند، پس آنان، پایه‌های عصیبت‌اند و ستون‌های فتنه... آنان، پایه‌های فسق‌اند و ملازم بریدن از پدر و مادر؛ و شیطان، آنان را مرکب گمراهی و سپاهی که بدیشان بر مردمان صولت یابد، برگزید.

آن‌گاه امام، درباره‌ی آنچه یاد شد، توضیحات بیدارگری ارائه می‌کند. سپس به بحثی اخلاقی و سیاسی بسی مهمی در تعامل اجتماعی پرداخته و از آزمون‌های دشوار الهی

[صفحه ۱۱۴]

برای پرورش انسان‌ها سخن می‌گوید و تأکید می‌کند که مصائب و دشواری‌های گونه‌گون زندگی، در جهت سازندگی معنوی انسان و پاکسازی او از رذایل اخلاقی، بویژه خودخواهی، کبر و برتری‌جویی است، بدان گونه که خداوند متعال، نماز، روزه و زکات را برای چنین هدفی تشریح کرده است.

آن‌گاه، امام، مردمان را به نگرستن به تاریخ و تأمل در حوادث و عبرت‌آموزی از سرنوشت انقلاب‌های دینی فرا می‌خواند، تا چگونگی فرجام آنها را دریابند و نقش اختلاف و تفرقه را در به شکست کشاندن دعوت‌ها بازشناسند، تا مبدا برتری‌جویی‌ها، خودخواهی‌های نخبگان و خواص، و پیروی‌های ناآگاهانه‌ی عوام، حکومت اسلامی را به سرنوشت انقلاب‌های پیشین، دچار سازد. امام، در این بخش از سخن، با صراحت اعلام خطر می‌کند و با کلامی روشن، بر خواص و عوام، حجت را تمام می‌کند:

ألا و أنکم قد نقضتم أیدیکم من حبل الطاعة، و ثلتم حصن الله المضروب علیکم بأحكام الجاهلیة... و اعلموا أنکم صرتم بعد الهجرة أعراباً و بعد الموالاة أحراباً، ما تتعلقون من الاسلام إلا بإسمه ولا تعرفون من الايمان إلا رسمه. [۸۸].

همانا شما رشته‌ی فرمانبرداری را از دست‌ها بریدید و با داوری‌های دوران جاهلیت، در دژ خداوندی که پیرامونتان بود، رخنه کردید... و بدانید که شما پس از هجرت، به خوی بادیه‌نشینی بازگشتید و پس از پیوند دوستی، دسته‌دسته شدید. با اسلام، جز به نام آن، بستگی ندارید و از ایمان، جز نشان آن را نمی‌شناسید.

[صفحه ۱۱۵]

خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر

از نگاه امام علی علیه السلام، یکی از عوامل اصلی تداوم انقلاب اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر است. اقامه‌ی همه‌ی ارزش‌های اسلامی و انسانی، ارتباط مستقیم با این فریضه دارد. اگر این فریضه فراموش شود، ارزش‌ها به فراموشی سپرده خواهد شد، و روزی که جامعه‌ی اسلامی از ارزش‌های دینی روی‌گرداند و به چیزی جز اسلام، پناه برد، نصرت الهی را از دست خواهد داد، در پیکار با دشمنان خارجی، فرو خواهد ماند، حکومت محمدی و علوی شکست خواهد خورد، اشرار بر جامعه اسلامی سلطه خواهند یافت و دعای اخیار، مستجاب نخواهد شد.

امام، در ادامه‌ی خطبه‌ی قاصعه و سخنانی که گذشت، در این باره، چنین فرمود: إِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ حَارِبَكُمْ أَهْلَ الْكُفْرِ، ثُمَّ لَا جِبْرَائِيلَ وَلَا مِيكَائِيلَ وَلَا مَهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارَ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمَقَارِعُ بِالسَّيْفِ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ. وَإِنَّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَقَوَارِعَهُ وَأَيَّامَهُ وَوَقَائِعَهُ. فَلَا تَسْتَبْطِئُوا وَعَيْدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ، وَتَهَاوَنًا بِبَطْشِهِ، وَيَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ.

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمَاضِيَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لَتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعَنَ اللَّهُ السَّفَهَاءَ لَوْ كُوبَ الْمَعَاصِي، وَالْعُلَمَاءَ لَتَرَكَ التَّنَاهِي. [۸۹].

و اگر شما به چیزی جز اسلام پناه برید، کافران با شما پیکار خواهند کرد. آن گاه، نه جبرئیل ماند و نه میکائیل و نه مهاجران و نه انصار که شما را یاری کنند، جز شمشیر بر یکدیگر زدن تا خدا میان شما داوری کند.

و همانا نمونه‌ها و داستان‌ها در دسترس شماست از عذاب خدا و سختی‌های او و روزهای الهی و رُخدادهایش.

سپس وعده‌ی عذاب را دیر مینگارید به بهانه‌ی نا آگاهی از کیفر او، و سبک

[صفحه ۱۱۶]

شمردن انتقام او، و ایمن بودن از کیفرش، که همانا خدای سبحان، [مردم] دوران گذشته را که پیش از شمایند، نفرین نکرد، جز برای آن که امر به معروف و نهی از منکر را وا گذاشتند.

پس خدا بی‌خردان را به خاطر انجام دادن معصیت‌ها، و خردمندان را به جهت رها کردن نهی از منکر، لعنت کرد.

پیش از امام علی علیه‌السلام، پیامبر اسلام نیز این خطر را برای مردم بازگو کرده بود که:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَكُمْ: مَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، قَبْلَ أَنْ تَدْعُوا فَلَا- أُجِيبُ لَكُمْ، وَتَسْأَلُونِي فَلَا- أُعْطِيكُمْ، وَتَسْتَنْصِرُونِي فَلَا أَنْصُرْكُمْ. [۹۰].

ای مردم! خداوند به شما می‌فرماید: «به خوبی فرمان دهید و از زشتی باز دارید، پیش از آن که دعا کنید و دعایتان را مستجاب نکنم و از من بخواهید و به شما نبخشم و از من یاری طلبید و یاریتان نرسانم».

خطر ترک فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، برای تداوم انقلاب اسلامی، به حدّی است که امام علی علیه‌السلام تا آخرین لحظات زندگی، مردم را از آن برحذر می‌داشت و در آخرین جمله وصیت‌نامه فرمود:

لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيُولَىٰ عَلَيْكُمْ شُرَارَكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يَسْتَجَابُ لَكُمْ. [۹۱].

امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، تا پلیدان بر شما مسلط گردند، آن گاه، دعا کنید و مستجاب نشود.

در ادامه‌ی خطبه‌ی قاصعه، امام، پس از تبه دادن به خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر و پشت کردن به ارزش‌ها برای آینده‌ی امت، تصریح می‌کند که هم اکنون، جامعه اسلامی با این مشکل روبروست. بنابراین، اگر علاج نگردد، مردم باید در انتظار سلطه‌ی

[صفحه ۱۱۷]

اشرار باشند:

أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ وَأَمْتُمْ أَحْكَامَهُ. [۹۲].

بدانید که شما رشته‌ی اسلام را گسستید و حدود آن را معطل گذاردید و احکام آن را میرانید.

آری؛ دست از اطاعت پیشوای حکیم و حقجوی کشیدن و دژ استوار دین را با گرایش‌ها و منش‌های جاهلانه شکستن، و معیارگرایی، شایسته‌سالاری، تشکّل، همسویی و همدلی را وانهادن و به تفرقه و تفرعن‌های شیطانی خو کردن، به عناوین پر

طمطراق بسنده کردن، و از حقّ و حقیقت و ایمان اسلام، فقط عناوین را یدک کشیدن، از اقامه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی سر باز زدن و احکام دین را میراندن ... اینهاست راز شکست و فرو افتادن در دشواری‌ها و ماندن در گردونه‌ی

حرکت‌ها و در نتیجه، تباه شدن، و چیرگی شیطانی دشمن را با چشم دیدن و ...

عدالت در توزیع

انسان‌ها غالباً در کمند کشش‌ها و جاذبه‌های مادی و دنیوی هستند. اگر کسی یا کسانی به تمتع‌های دنیوی خو کردند و زندگی را از متاع دنیوی انباشتند و در بهره‌وری از آن، رفاه‌زدگی و تنعم‌پروری را پیشه‌ی خود ساختند، جدا شدن از آن، بس دشوار خواهد بود.

پس از رسول خدا و به روزگار خلافت خلفای سه‌گانه، از جمله سیاست‌های غلط، تطمیع چهره‌های موجه، و تبعیض در بهره‌ور ساختن خواص وابسته بود. بدین‌سان، کسان بسیاری برکشیده شدند که آن جایگاه عالی، شایسته‌ی آنان نبود و کسانی فرو افتادند [صفحه ۱۱۸]

که به ناحق، بر آنها ظلم روا شده بود.

اکنون امام، آهنگ زدودن این فاصله‌ی وحشتناک طبقاتی و نابسامانی بهره‌وری کسان را از حکومت داشت و این مطلب را به صراحت، در یکی از آغازین خطبه‌هایش بیان کرده بود. [۹۳].

روشن بود که این سیاست، کسان بسیاری را علیه امام برمی‌انگیخت و آنان- که غالباً از خواص و چهره‌های موجه بودند- با ترفندهای گونه‌گون، عوام بسیاری را برای توجیه مخالفت‌های خود و پنهان داشتن راز جدایی از علی علیه‌السلام به دنبال خود می‌کشاندند.

چنین بود که علاقه‌مندان به امام علی علیه‌السلام، مکرراً از او می‌خواستند که از این سیاست، روی گرداند و رؤسای قبایل و چهره‌های پرنفوذ سیاسی و شخصیت‌های پرمطراق بهره‌ور از امتیازات اقتصادی ویژه را برای مدتی فراموش کند و با آنها و بهره‌وری‌هایشان برخورد نکند؛ امّا امام، آن پیشنهادها را با اصول و مبانی حکومت علوی در تضاد می‌دید و از پذیرش آن، تن می‌زد. گویا امام، پذیرفتن آن پیشنهادها را نوعی دست کشیدن از اهداف و آرمان‌های حکومتی اسلام می‌دانست و نمی‌پذیرفت. اکنون به نمونه‌هایی از این‌گونه پیشنهادها و پاسخ‌های امام، بنگریم:

۱. در کتاب الغارات چنین آمده است:

علی علیه‌السلام، از فرار مردم به سوی معاویه، نزد مالک اشتر، شکوه کرد. اشتر گفت: ای امیرمؤمنان! ما با مردمان بصره، با همراهی بصریان و کوفیان جنگیدیم و رأی [همگان] یکی بود، و پس از آن، اختلاف کردند و دشمنی برپا داشتند، نیت‌ها سست شد و عدالت، کم گردید؛ و تو آنان را به عدالت می‌خوانی و با حق، در میانشان رفتار می‌کنی و حق فروافتادگان را از مهتران می‌ستانی و آنان، نزد تو بر فروافتادگان، برتری ندارند. گروهی

[صفحه ۱۱۹]

از آنان که با تو بودند، وقتی به این امر مبتلا شدند، ناله سر دادند و از این عدالت، اندوهناک گشتند. [امّا] هدیه‌های معاویه، نزد ثروتمندان و بزرگان بود و جان مردم به سوی دنیا پر کشید، و کم‌اند آنان که بهره‌ای از دنیا ندارند، و بسیاری‌شان، کسانی‌اند که حق را دور می‌افکنند و با باطل، همراهی می‌کنند و دنیا را ترجیح می‌دهند. اگر بر آنان بذل و بخشش کنی، گردن‌های مردم، به سوی تو کشیده شود و خیرخواهی‌شان را به سوی خود کشانی و دوستی‌شان برایت خالص گردد. خداوند، کارت را سامان دهد ای امیرمؤمنان! دشمنت را نابود گرداند و جمعیت آنان را پراکنده سازد و حیل‌های ایشان را سست گرداند و کارهایشان پراکنده کند، که او به آنچه می‌کند، داناست.

علی علیه‌السلام در پاسخ او، خدا را سپاس گفت و بر او درود فرستاد و فرمود: امّا آنچه گفتم رفتار و منشم برپایه‌ی عدالت است، به درستی که خداوند می‌فرماید: «هر که کار شایسته کند، به سود خود اوست؛ و هر که بدی کند، به زیان خود اوست، و پروردگار تو

به بندگان [خود]، ستمکار نیست»؛ و من از این که کوتاهی کرده باشم در آنچه گفتم، هراسان ترم.

و اما آن که بر زبان آوردی که حق، بر آنان، گران است و بدین سبب، از ما جدا شدند. پس خداوند، آگاه است که آنان، از ستم [ما] از ما جدا نشدند و آن گاه که از ما کناره گرفتند، به عدالت فراخوانده نشدند؛ [بلکه] جز دنیای فانی را که گویا از آن جدا شده‌اند، نجسند و روز رستاخیز، مورد بازخواست قرار گیرند که: آیا دنیا را طلب کردند یا برای خدا رفتار کردند؟

و اما داستان بذل و بخشش و خریدن مردان که بر زبان راندی، به درستی که ما را توان آن نیست که از ثروت‌های عمومی، به هر کس بیش از حقش بپردازیم، که خداوند فرمود و سخنش حق است: «بسا گروهی اندک که بر [صفحه ۱۲۰]

گروهی بسیار، به اذن خدا پیروز شدند، و خداوند، با شکیبایان است». و محمد صلی الله علیه و آله را به تنهایی برانگیخت و پس از مدتی، اندک او را بسیار کرد و گروهش را پس از خواری، عزیز گردانید، و اگر خداوند بخواهد، ما را برای کار بگمارد و دشواری‌ها را بر ایمان هموار گرداند و سختی‌ها را آسان سازد.

و من آنچه از رأیت که خشنودی خدا در آن است، پذیرا باشم و تو از امین‌ترین یاران منی و مورد اعتمادترین آنها و خیرخواه‌ترین و صاحب‌نظرترین آنان نزد من هستی. [۹۴].

۲. در همان کتاب، از ربیع و عماره، چنین گزارش شده است:

گروهی از یاران علی علیه‌السلام نزد او رفتند و گفتند: ای امیرمؤمنان! این ثروت‌ها را ببخش و اشراف و بزرگان عرب و قریش را بر آزاد شده‌های غیر عرب، برتری ده، و نیز آن که را از مخالفتش فراوانش هراس داری [برتری ده].

[ربیع] گوید: آنان، این سخن را از آن رو گفتند که معاویه، با آنان که به سویش می‌رفتند، چنین می‌کرد.

علی علیه‌السلام به آنان فرمود: آیا مرا فرمان می‌دهید که پیروزی را با ستم بجویم؟ به خدا سوگند، چنین نکنم تا خورشید طلوع می‌کند و ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد. به خدا سوگند، اگر این ثروت‌ها از آن من بود، به برابری میانشان رفتار می‌کردم، چه رسد که اینها اموال عمومی است. [۹۵].

[صفحه ۱۲۱]

۳. سهل بن حنیف - که فرماندار امام علی علیه‌السلام در مدینه بود - نامه‌ای برای حضرت فرستاد و گزارش داد که گروهی از مردم مدینه به معاویه پیوسته‌اند. امام، در پاسخش نوشت:

پس از حمد و سپاس خدا؛ به من خبر رسیده که گروهی از مردمی که نزد تو به سر می‌برند، پنهانی نزد معاویه می‌روند. دریغ مخور که شمار مردانت کاسته شود و کمکشان از دست رود. در گمراهی آنان و رهایی تو، فرارشان از هدایت و حقیقت به سوی کوری و نادانی بس.

آنان، مردم دنیابند و بدان رو کرده و شتابان در پی‌اش افتاده‌اند. عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و آن را فهم کردند و دانستند که مردم، در میزان عدالت، در حق برابرند. پس به سوی برتری‌جویی گریختند. دور باشند از رحمت خدا! به خدا آنان، از ستمی نگریختند و به عدالت نرسیدند و ما در این کار، امیدواریم که خداوند، دشواری‌ها را هموار، و سختی‌ها را آسان سازد، ان شاء الله! والسلام! [۹۶].

اجتناب از ابزار نامشروع در اجرای فرمان

جامعه‌ی انسانی - بدان گونه که باید باشد - جامعه‌ای است سرشار از ارزش‌های انسانی؛ جامعه‌ای است که قانون و عدالت، روابط را ایجاد می‌کند و یا پیوندها را می‌گسلد، سرکشی‌ها را می‌زداید و ناهنجاری‌ها را هنجار می‌بخشد. اما روشن است که دست یافتن به چنین مرحله‌ای در جامعه انسانی، تا چه حدی دشوار است. جامعه‌ای که امام علی علیه‌السلام بر آن حکومت می‌کند، چگونه است؟ گرایش‌های مردمی در سطح عمومی آن، چه سان

[صفحه ۱۲۲]

است؟ کشش‌ها و کوشش‌های عموم مردم، بر چه اساسی رقم می‌خورد؟ بر جامعه آن‌روز، بیست و پنج سال، کسانی دیگر حکومت کرده‌اند؛ حکومت‌هایی که بویژه در سال‌های پایانی با سرکشی‌ها، انتقادات، رویارویی‌ها و آن‌گاه، در برابر اینها خشونت‌ها، برخوردهای تند، سیاست کردن‌ها و گاه زندان، شکنجه و خشونت، همراه بوده‌اند.

جامعه در سطح عامه، با قانون و ارزش آن به درستی آشنا نشده بودند و حاکمان، بر این نَمَط در میان مردم حکم راندند. حاکمان و هر جا در اجرای خواست‌های خود، از مردم ناهنجاری می‌دیدند، زور، خشونت و غلبه با قدرت را نه راه پایانی که آغازین راه می‌دانستند و بدان عمل می‌کردند.

در سیاست اموی، هدف، وسیله را توجیه می‌کند و سیاستمدار، از هر گونه ابزاری، حتی نامشروع و با هر کیفیتی در اجرای سیاست و برنامه‌ها و فرمان‌هایش بهره می‌گیرد. رهبری این سیاست، با کسانی به زبان تطمیع سخن می‌گوید و با دیگرانی به زبان تهدید، و بالاخره با کسانی به زبان تزویر. معاویه، با بهره‌گیری از چنین سیاستی بر شام حکم می‌راند و شاید حفظ منافع ملی (!) شام، چنین اقتضا می‌کرد و او چنان می‌کرد.

اما علی علیه‌السلام چه کند؟ در سیاست علوی که استفاده از ابزار نامشروع برای اجرای سیاست‌ها روا نیست و رهبری مردم، تنها با زبان توجیه و تبیین و تعلیم سخن می‌گوید، و نه زبان تطمیع به کار می‌گیرد و نه با تزویر و تهدید و خشونت، عمل می‌کند، چگونه باید مردمانی را که بدان شیوه خو کرده‌اند، بر سر راه آورد.

شگفت آور این که توده‌ی مردم شام، بدون این که از معاویه چیزی دریافت کنند، تنها با سیاست تزویر، تطمیع و تهدید، بدون چون و چرا از او اطاعت می‌کردند؛ اما توده‌ی مردم کوفه، با این که در کنار امام از منافع مادی نیز بی‌بهره نبودند، فرمان نمی‌بردند. سخن امام

[صفحه ۱۲۳]

در این باره، چنین است:

أولیس عجباً أن معاوية يدعو الجفأة الطغام فيتبعونه على غير معونة ولا عطاء، وأنا أدعوكم - وأنتم تريكة الإسلام، وبقية الناس - إلى المعونة أو طائفة من العطاء، فتفرقون عني وتختلفون علي؟! [۹۷].

شگفت نیست که معاویه، تندخوهای فرومایه را می‌خواند و آنان، بی‌مزد و کمک، او را پیروی می‌کنند و من شما را - که یادگار اسلام و مانده‌ی مردمید - برای کمک کردن و بهره‌ای از مقرری می‌خوانم و از گرد من می‌پراکنید و بر من، اختلاف می‌ورزید. امام خوب می‌دانست که جامعه، در سطحی از آگاهی نیست که سخنان از سر سوز و پیراسته از شائبه‌های او را دریابد. می‌دانست که با خشونت و تهدید، بسیاری را و حتی کسانی از بلندپایگان را می‌توان به اطاعت واداشت و کارها را، گرچه موقت، به سامان آورد، ولی او چنین نکرد و فرمود:

ألا- أتى كنت امس أمير المؤمنين فأصحبت اليوم مأموراً و كنت ناهياً فأصحبت منهياً وقد أحببت البقاء وليس لي أن أحملكم على ما تكرهون. [۹۸].

بدانید که من دیروز، امیر مؤمنان بودم، ولی امروز فرمانبردارم، و باز می‌داشتم، و امروز خود، باز داشته می‌شوم. شما ماندن را دوست می‌دارید و مرا توان نیست که وادارم شما را بر آنچه خوش نمی‌دارید.

در سیاست علوی، دستیابی به اهداف، در صورتی استوار است که مردمان، آزادانه بیندیشند و برنامه‌های اصلاحی را برگزینند و بدان، گردن نهند. امام، هرگز روا نمی‌داشت که آنچه را حق می‌دانست و استوار، با زبان شمشیر و خشونت، بر مردمان بقبولاند و آنان

[صفحه ۱۲۴]

را به اطاعت وادارد. بالاخره مردم، راهی را بخواهند گزید که بدان دل بسته‌اند. به دیگر سخن، اگر این پرسش را در پیش دید امام علی علیه السلام بنهید که: «چرا مردم تنهایت گذاشتند؟»، امام، در پاسخ می‌گوید: من حاضر نبودم با زبان شمشیر، آنان را به فرمانبری وادارم. آنان نیز متأسفانه به لحاظ فرهنگی و ساخت اجتماعی و شیوه‌هایی که بر آنها رفته بود و بدان خو گرفته بودند، چنان نبودند که ارج و عظمت این راه را بفهمند و بدان گردن نهند. امام، بر این باور بود که با خشونت، مشکل حکومت به گونه‌ای زودگذر، حل می‌شود؛ اما آن حاکمیت و حکومت، دیگر علوی نبود. امام، این حقیقت را بارها بیان کرده است:

يا أهل الكوفة! أتروني لا أعلم ما يصلحكم، بلی، ولکنی أکره أن أصلحکم بفساد نفسی. [۹۹].

ای کوفیان! گمان می‌کنید آنچه شما را بدان سازگار کنم، نمی‌دانم؟ چرا؛ ولی خوش نمی‌دارم شما را به راه آورم با تباه ساختن خویش.

و باز فرمود:

ولقد علمت ان الذی يصلحکم هو السیف، وما کنت متحرراً صلاحکم بفساد نفسی ولکن سیسلط علیکم بعدی سلطان صعب. [۱۰۰].

می‌دانم آنچه شما را سازگار می‌کند، شمشیر است، ولی من سازگاری شما را با تباه کردن خویش نجویم؛ ولی پس از من، حکومتی خشن بر شما مسلط گردد.

امام علی علیه السلام، تصریح می‌کند که راه تعامل با مردم و سر به راه کردن آنان را با زبان خشونت و شمشیر می‌داند و می‌تواند با شمشیر، کژی‌های آنان را راست کند و سرکشان

[صفحه ۱۲۵]

را بر اطاعت وادارد؛ امّا این کار را نمی‌کند. او می‌فرماید: استوارسازی شما با خشونت، بهایی دارد و آن، تباه ساختن ارزش‌های اخلاقی است که حاضر نیستم چنین بهایی را بپردازم. این، نه با خوی من سازگار است و نه با فلسفه‌ی حکومت من؛ امّا بدانید که پس از من، روزگار دشواری در انتظار شماست. شما با این رفتارها و برخوردها، زمینه را برای حکومت کسانی آماده می‌سازید که با شما جز با زبان شمشیر، سخن نخواهند گفت و به شما هرگز رحم نخواهند کرد:

لا يصلح لکم یا أهل العراق إلا من أخزاکم وأخزاه الله [... ۱۰۱].

سازگار نکند شما را ای مردمان عراق، مگر آن که خوارتان کند، و خداوند، او را خوار گرداند.

تحقیق پیشگویی امام علی

بدین سان، امام با این سوز و گدازها، مظلومانه از میان مردم رفت؛ در حالی که از دست مردم، شکوه می‌کرد. به گفته او:

ان کانت الرعايا قبلی لتشکوا حیف رعاتها وائنی الیوم لأشکو حیف رعیتی. [۱۰۲].

اگر رعیت، پیش از من از ستم زمامداران شکایت می‌کردند، به درستی که من امروز از ستم رعیت، شکوه دارم.

او به مردم گفته بود که ظلم مردم به والی و پیشوای عادل نیز چونان عملکرد والی و پیشوای ستم گستر، برای جامعه خطرناک است؛ و جامعه‌ای که حق والی و امام عادل را نمی‌گذارد و از اطاعت او، همبستگی و همدلی با او - که برترین حق پیشواست - تن می‌زند، در چنگال فتنه افتاده، در آتش سقوط خواهد سوخت:

[صفحه ۱۲۶]

...وإذا غلبت الرعية واليها وأجحف الوالي برعيته اختلف هنالك الكلمه وظهرت معالم الجور وكثر الإدغال في الدين وتركت محاج السنن فعمل بالهوى وعطلت الأحكام وكثرت علل النفوس. فلا يستوحش لعظيم حق عطل ولا لعظيم باطل فعل فهالك تذل الأبرار وتعز الأشرار وتعظم تبعات الله عند العباد. [۱۰۳].

و اگر شهروند بر زمامدار چیره گردد یا زمامدار بر شهروند ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار گردد و نشانه‌های جور، آشکار گردد، و تبه کاری در دین بسیار شود، و راه روشن سنت‌ها رها گردد، از روی هوا رفتار شود و بیمار دلی فراوان گردد و بیمی نباشد که حقی بزرگ، معطل ماند یا باطلی سترگ، انجام شود. در این هنگام، نیکان خوار شوند و بدکاران، بزرگ‌مقدار و عقوبت‌های الهی بر بندگان، بزرگ گردد.

سی و چهار سال پس از شهادت امام علی علیه السلام، پیشگویی آن بزرگوار درباره‌ی کوفیان، به روشنی تحقق یافت. به روزگار خلافت عبدالملک بن مروان، گروهی از خوارج که «ازارقه» نامیده می‌شدند، در ناحیه‌ی اهواز، علیه حکومت مرکزی قیام کردند. تنها نقطه‌ای که می‌توانست بدان‌جا نیرو گسیل کند، کوفه بود. مردم، زیر بار نرفتند و از رفتن به نبرد، تن زدند. عبدالملک در خطابه‌ای حماسی، از خواص و نزدیکانش چاره‌جویی کرد و گفت:

فمن يتدب لهم منكم بسيف قاطع وسنان لامع؟ [۱۰۴].

چه کسی برای آنان داوطلب می‌شود با شمشیری بُرنده و نیزه‌ای آبدیده؟

همه سکوت کردند. حجاج بن یوسف که به تازگی عبدالله بن زبیر را در مکه سرکوب

[صفحه ۱۲۷]

کرده بود، به پا خاست و اعلام آمادگی کرد؛ اما عبدالملک، پذیرفت و ضمن اشاره به مشکل اعزام نیرو به جبهه‌ی اهواز، از آنان خواست که توانمندترین افراد خود را برای امارت عراق و جنگ با ازارقه، نامزد کنند. باز هم تنها کسی که اعلام آمادگی کرد، حجاج بن یوسف بود.

نکته جالب این است که عبدالملک، از حجاج می‌پرسد که چگونه می‌خواهد این مردم سرکش و گریزپرا را به پیروی وادارد:

ان لكل أمير آله وقلائد، فما آلتك وقلائدك؟ [۱۰۵].

هر امیری ابزار و گردن‌افزاری دارد. ابزار و گردن‌افزار تو چیست؟

و حجاج پاسخ می‌دهد که زبان شمشیر و ابزار خشونت. با آنان با زبان شمشیر سخن خواهد گفت و تازیانه‌ی خشونت را برخواهد کشید. سیاست تهدید و تطمیع را خواهد گستراند و ریشه‌ی مخالفان را از بُن برخواهد کند:

فمن نازعني قصمته ومن دنا مني أكرمته، ومن نأى عني طلبته ومن ثبت لي طاعنته ومن ولي عني لحقته ومن أدر كته قتله ... إن آلتني ...أزرع بدرهمك من يواليك، وأحصد بسيفك من يعاديك. [۱۰۶].

آن که با من بستیزد، او را بشکنم، و آن که به من نزدیک شود، بزرگش شمارم. آن که از من دور شود، در جستجویش باشم، و آن که در برابرم پایداری می‌کند، بر او آسیب رسانم، و آن که بر من پشت کند، به دنبالش روم، و آن را که بیابم، بکشم... به درستی که ابزارم این است: زَرَت را در دوستانت کشت کن و با شمشیرت، آن که را با تو دشمنی کند، درو کن.

[صفحه ۱۲۸]

عبدالملک، این شیوه را پسندید و به سال ۷۴ هجری، حجاج را به حکومت کوفه و بصره گمارد و او در نخستین رویارویی با مردم، در خطابه‌ای هشدار دهنده به مردم گفت:

به درستی که سرهایی می‌بینم که رسیده‌اند و هنگام چیدن آنها رسیده و من عهده‌دار این کارم و گویا به خون‌ها می‌نگرم که میان عمامه‌ها و ریش‌ها موج می‌زند...

بدانید من چیزی را وعده ندهم، جز آن که بدان عمل کنم، و چیزی را بر زبان نیاورم، جز آن که به اجرا گذارم، و نزدیک نشوم، مگر آن که بفهمم، و دور نشوم، مگر آن که بشنوم. پس پرهیزید از این فریادها، تجمع‌ها، قهرمان‌بازی‌ها، قیل و قال‌ها، و این که فلانی چه می‌گوید و به چه دستور می‌دهد. شما را چه می‌شود، ای مردم عراق؟ ای جدایی طلبان؟ ای اهل نفاق و اخلاق زشت؟ همانا شما ساکنان قریه‌ای هستید [که به فرموده‌ی خداوند] «امن و امان بود [و] روزی‌اش از هرسو فراوان می‌رسید. پس [ساکنانش] نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سزای آنچه انجام می‌دادند، طعم گرسنگی و هراس را به آنان چشانید». [... ۱۰۷]. بدینند که شمشیرم به زودی از خون شما سیراب گردد و پوستتان را جدا کند. پس هر که می‌خواهد. خون خود را حفظ کند. [۱۰۸].

[صفحه ۱۲۹]

حجاج در همان آغازین سخن خود، نشان داد که از چشمانش مرگ می‌بارد و از شمشیرش خون. او با تندترین و تحقیرآمیزترین تعبیرها و عناوین، با کوفیان سخن گفت و فرجام سرکشی‌ها را نشان داد و به صراحت گفت که شمشیرش را از خون کسانی که از پیروی او تن زنند و آهنگ گردنفرازی داشته باشند، سیراب خواهد کرد. پس از این سخنرانی هول‌انگیز که از کلمه کلمه‌ی آن خون می‌بارید، بیانه‌ای صادر کرد که آن را در کوی‌ها و برزن‌های کوفه، فراز آوردند:

ألا! ائنا قد أجلنا من كان من أصحاب المهلب ثلاثاً، فمن أصبنا بعد ذلك فعقوبته ضرب عنقه. [۱۰۹].

بدانید که ما به یاران مهلب، سه روز مهلت دادیم و هر که را پس از آن بگیریم، کیفرش زدن گردن اوست. و برای این که نشان دهد این بیانه، بدون هیچ تردیدی اجرا خواهد شد، به فرمانده نیروی انتظامی و حاجب خود، زیاد بن عروه، دستور داد که شماری از سپاه، در شهر بگردند و مردم را به جبهه اعزام کنند و هر آن که تأخیر کرد و یا امتناع ورزید، بکشند. و بدین گونه، همه‌ی نیروهایی که مهلب بن ابی مقره - که فرماندهی جنگ با ازارقه را به عهده داشت - تنها گذاشته بودند، به جبهه بازگشتند و حتی یک نفر هم تخلف نکرد. [۱۱۰].

بدین سان عبدالملک، با اجرای سیاست تهدید و تطمیع در گستره جامعه آن روز،

[صفحه ۱۳۰]

تمام مخالفان حکومت مرکزی را سرکوب کرد و در سال ۷۵ هجری با خاطری آسوده، راهی حج شد! یعقوبی می‌نویسد: ولما استقامت الأمور لعبدالملك وصلحت البلدان! ولم تبق ناحية تحتاج إلى صلاحها والإهتمام بها، خرج حاجاً سنة ۷۵. [۱۱۱]. و چون کارها به سود عبدالملک، سامان گرفت و شهرها آرامش یافت و منطقه‌ای نماند که نیازمند ساماندهی و توجه بدان باشد، در سال ۷۵ هجری برای حج گزاردن، بیرون رفت.

اصلاح، رام کردن و ایجاد آرامش در زیر برق شمشیر؛ این، همان اصلاحی است که امام علی علیه السلام، آن را به بهای فاسد شدن اصلاح کننده می‌دانست و حاضر نبود بپذیرد و جامعه را بدین گونه، به «صلاح» آورد. او نمی‌توانست به سیاستی تن در دهد که مشکل حکومت را به بهای تباه ساختن ارزش‌های انسانی حل می‌کند. چنین جامعه‌ای و چنین مشکل‌زدایی‌ها و راه حل‌هایی چه نیازی به برانگیخته شدن رسولان دارد و چه نیازی به رهبران الهی دارد و چه نیازی به علی علیه السلام دارد؟ در چنین سیاستی، حکومت علوی بی‌مفهوم است. هر کس که زوری در بازو داشته باشد و دریدگی در عمل، عاطفه را به یک سو نهد و خرد انسانی

را به سویی دیگر، کرامت‌های اخلاقی را وا بدهد و به هر آنچه بر چیرگی اش کارآمد افتد، روی آورد، می‌تواند حکومت کند. در حکومت علوی، ارزش‌ها اصالت دارند. او به هیچ بهایی حاضر نیست ارزش‌های انسانی و اسلامی را قربانی کند، و حکومتی که در آن ارزش‌ها قربانی می‌شوند و معیارها و ارزش‌های انسانی در مسلخ مصالح زمامداری گردن زده می‌شوند، حکومتی شیطانی و [صفحه ۱۳۱]

اموی است. این گونه حکومت‌ها علوی نخواهند بود، گرچه عنوان علی علیه‌السلام و اسلام را نیز یدک بکشند. اکنون این را نیز بیفزاییم که در جهان امروز، سیاست شمشیر و زور و خشونت، دیگر کارآیی ندارد. ابزارهای نظامی، به تدریج کارآیی خود را از دست می‌دهند و زمامداران، با شیوه‌های جدیدی حکومت‌ها را پی می‌نهند. اکنون ارزش‌های انسانی به گونه‌ای دیگر قربانی می‌شود و بردن عدالت اجتماعی به مسلخ اصلاحات اقتصادی و فرودستان را از بین بردن، از جمله‌ی این سیاست‌هاست.

عوامل جنبی

اشاره

آنچه تا بدین جا بر شمردیم، اصلی‌ترین عوامل سستی مردم و تنهایی امام علی علیه‌السلام در روزگار پایانی حکومت ایشان بود. عوامل دیگری نیز برای این خوار شدن مردم، می‌توان شمرد که گو این حد تأثیرگذاری آنها در حد و حدود عوامل گذشته نیست، ولی نقش آنها در خوار شدن مردم، شایان توجه است. این عوامل را که بدان‌ها عنوان «عوامل جنبی» داده‌ایم، بر می‌شمریم:

شبهه جنگ با اهل قبله

حکومت علی علیه‌السلام، در آغازین گام‌های استقرارش، متأسفانه در کام جنگ فرو رفت: جنگ داخلی و نبرد با اهل قبله. جنگ‌های پیش از آن، یکسر با کافران بود و نبرد با کافران، بدون شبهه و ابهام بود؛ امّا جنگ‌های روزگار حکومت علی علیه‌السلام که آنها را در جهت خاموش ساختن فتنه‌ها و در راه اصلاح و بازگرداندن جامعه اسلامی به سیره و سنت نبوی سامان داده بود، جنگ با اهل قبله بود؛ جنگ با کسانی که عنوان مسلمانی داشتند و گاه در پرونده سیاسی-اجتماعی آنها نقطه‌های درخشان فراوانی یافت می‌شد.

چنین بود که پیامبر صلی الله علیه و آله که در آینده‌ی زمان، این حوادث را می‌دید و چگونگی آن را پیش‌بینی کرده بود، از یک سو این نبردها را قتال بر مبنای تأویل قرآن می‌دانست و از سوی دیگر، بر دشواری آن، تأکید کرده بود. جنگ با اهل قبله، برای تنگ‌اندیشان، دغدغه‌ی ایمانی ایجاد می‌کرد. آنان، به درستی نمی‌توانستند تصمیم بگیرند و از این رو، از همراهی باز می‌ایستادند. هوشیاران سیاستمداری هم که به گونه‌ای با امام مشکل داشتند، هم تن زدن خود را بدین سان توجیه می‌کردند و هم برای عموم، شبهه‌افکنی می‌کردند. چنین بود که از همان آغاز، چهره‌های به ظاهر موجهی مانند: سعد بن ابی وقاص، اسامه بن زید و عبدالله بن عمر، از همراهی با علی علیه‌السلام تن زدند و چون امام، دلیل همراهی نکردن آنها را پرسید، سعد بن ابی وقاص گفت:

انی أكره الخروج في هذا الحرب لئلا أصيب مؤمناً فان أعطيتني سيفاً يعرف المؤمن من الكافر قاتلت معك. [۱۱۲].

به درستی که خوش نمی‌دارم برای این نبرد، بیرون روم، مبادا مؤمنی را بکشم. اگر به من شمشیری دهی که مؤمن را از کافر بازشناسد، به همراه تو خواهم جنگید.

و اسامه گفت:

أنت أعز الخلق عليّ ولكني عاهدت الله أن لا اقاتل أهل لا اله إلا الله. [۱۱۳].
تو گرامی‌ترین فرد نزد منی، ولیکن با خداوند عهد کرده‌ام که با اهل لا اله الا الله نجنگم.
و عبدالله بن عمر گفت:

[صفحه ۱۳۳]

لست أعرف في هذا الحرب شيئاً، أسألك ألا تحملني علي ما لا أعرف. [۱۱۴].

من از این جنگ، آگاهی ندارم و از تو می‌خواهم مرا بر آنچه آگاه نیستم، واداری.

آمادگی ذهنی مردم برای پذیرش شبهه‌ی ناروا بودن نبرد با اهل قبله از یک سو، و شبهه‌افکنی‌های مخالفان برنامه‌های اصلاحی امام، و بویژه شبکه‌ی تبلیغاتی معاویه، سازماندهی و بسیج نیروها را با مشکل جدی رویارو کرده بود. از این رو، غالباً امام ناچار می‌شد شخصاً وارد عمل شود و مردم را توجیه کند و زمینه‌ها و عوامل و چگونگی موضعگیری‌هایش را بازگوید. امام، در آغاز چهره نمودن فتنه‌ها و ناچار شدن برای جنگ با فتنه‌آفرینان فرمود:

وقد فتح باب الحرب بينكم وبين أهل القبلة، ولا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر والصبر والعلم بمواضع الحق، فامضوا لما تؤمرون به، وقفوا عند ما تنهون عنه ولا تعجلوا في أمر حتى تتبينوا، فإن لنا مع كل أمر تنكرونه غيراً. [۱۱۵].

در نبرد میان شما و اهل قبله گشوده شد، و این علم را بر ندارد، مگر آن که بینا و شکیبا و آگاه به جایگاه حق است. پس بدانچه شما را فرمان داده‌اند، روی آرید و از آنچه شما را باز داشته‌اند، دست بردارید و تا چیزی را آشکارا ندانید، شتاب میاورید؛ چرا که ما را در آنچه ناخوش می‌دارید، راهی دیگر باشد.

با این که امام در توجیه ذهنی مردم، از هیچ فرصتی دریغ نمی‌کرد و از چرایی مواضع و علل حوادث، برای مردمان سخن می‌گفت، با این همه، برای بسیاری دشوار بود که بپذیرند که علی علیه‌السلام یکسر حق می‌گوید و موضعی استوار دارد و طلحه، زبیر و عایشه،

[صفحه ۱۳۴]

یکسر باطل می‌گویند و به راه باطل می‌روند. [۱۱۶].

خستگی رزم آوران از جنگ بدون غنیمت

مردمان آن روزگار گو این که مسلمان بودند و با فرمان پیشوای الهی آهنگ نبرد می‌کردند، اما سطح فرهنگ و گرایش‌هایشان چنان نبود که در گام‌هایی که برمی‌دارند، خداجوی باشند و اخلاص، پیشه کنند. در جنگ‌ها، جمع‌آوری غنیمت، یکی از انگیزه‌های مؤثر بود، بویژه برای کسانی که روزگاری طولانی بدان خوی کرده بودند.

اکنون روزها و ماه‌ها در صحنه‌ی نبرد می‌ماندند، بدون این که از آنچه فراچنگ می‌آوردند، بتوانند بهره گیرند. آنان در دوران زمامداران پیش از امام علی علیه‌السلام، به کسب غنایم در جنگ و بهره‌وری از آن در نبرد با ایران و روم، عادت کرده بودند. اکنون امام از آغازین روزهای نبرد، از آنها می‌خواست که به اموال مردمان، دست نیازند و بدانند که در آنچه در اوج جنگ به دست می‌آورند، حق تصرف ندارند. پذیرفتن جنگ بدون غنایم، برای مردم، بسی دشوار بود.

آنان که همراه علی علیه‌السلام بودند، غالباً از چنان ایمان و درایتی برخوردار نبودند که در نبرد با فتنه‌انگیزان، فقط به خدا بیندیشند و «شمشیر در پی حق بزنند» و از نبرد، جز رضای الهی، تمنّایی نداشته باشند. بسیاری از آنان، در جنگ بیشتر و بیشتر از آن که به

حق، دین و خاموش سازی فتنه بیندیشند، به منافع خود فکر می‌کردند. متون تاریخی نشان می‌دهد که از جمله اعتراضاتی که مکرر در جمل و نهروان طرح می‌شد- و حجم بسیاری هم داشت- این بود که چرا زنان آنان، به اسارت گرفته نمی‌شوند و اموالشان تقسیم نمی‌گردد. ابن ابی الحدید، این واقعیت صادق تاریخی را بر اساس ائتفاق گزارشگران، نقل کرده می‌نویسد:

[صفحه ۱۳۵]

اتَّفقت الرواة كلِّها على أنه عليه السلام قبض ما وجد في عسكر الجمل من سلاح ودابَّة ومملوك ومتاع وعروض، فقسَّمه بين أصحابه، وأنهم قالوا له: اقسِّم بيننا أهل البصرة فاجعلهم رقيقاً، فقال: لا. فقالوا: فكيف تحل لنا دمائهم وتحرم علينا سيهم. [۱۱۷].

گزارشگران ائتفاق نظر دارند که علی علیه‌السلام آنچه را در سپاه جمل یافت از اسلحه، چارپا، بردگان و اشیای دیگر، در میان یارانش تقسیم کرد. یارانش گفتند: «مردم بصره را میان ما تقسیم کن و آنان را برده قرار ده». فرمود: «نه». گفتند: چگونه خونشان برای ما حلال است و اسیر گرفتن آنان، حرام؟

فرسودگی و خستگی نیروهای رزمی پس از دو سال نبرد بدون غنیمت و بدون بهره‌ی مادی، چون با شبهه‌ی نامشروع بودن جنگ با اهل قبله ضمیمه شود و با عوامل دیگر بنیادی تخاذل که از آن یاد شد، گره بخورد، روشن است که فرجامی جز نافرمانی نخواهد داشت چنین شد که امام، در پایان دوران حکومتش در بسیج نیروها با مشکل جدی مواجه بود.

فقدان یاران برجسته

مدیر جامعه و پیشوای مردم، در چیرگی بر مشکلات و گشودن گره‌های اجتماعی، سیاسی و ... بیشتر از هر چیزی مرهون نیروهای همگام و عناصر همراه در کادر رهبری است. وجود هوشمندان از خود گذشته و خردمندان تلاشگری که از سر اخلاص با پیشوا همراهی کنند و در گردونه‌های دشوار، ایثار کنند، در پیشبرد مدیریت جامعه، نقشی شگرف ایفا خواهند کرد. نقش این گونه کسان در زدودن ابهام‌ها، رساندن پیام‌ها، تبیین موضع‌ها و ایجاد تحرک در نیروها که به گونه‌ای غیر مستقیم، آرمان‌های رهبری را در

[صفحه ۱۳۶]

جامعه عینیت می‌بخشند، بسی مهم است. در کشاکش نبرد صفین، نقش خطابه‌ها و حماسه‌سرایی‌های کسانی چون مالک اشتر، هاشم بن مرقال و ... روشن است و گواهی بر آنچه گذشت.

سوگمندان، امام علی علیه‌السلام در اواخر حکومت خود، این گونه کسانی را دیگر همراه ندارد. برجسته‌ترین یاران امام که زبان‌هایی گویا داشتند و مفسران موجه راه امام بودند، دیگر نیستند. جای مالک اشتر، عمار، هاشم بن مرقال، محمد بن ابی بکر، عبدالله بن بدیل، زید بن صوحان و ... در میان یاران امام، خالی است. دیگر آن خطابه‌های پرشور، انگیزاننده و تحرک‌آفرین، در میان سپاه به گوش نمی‌رسد، و از سوی دیگر، کم نبودند سلسله‌ی عنصران کژاندیش، انحراف‌آفرین و گاه بیماردلان تیره‌جان که اشکال می‌تراشیدند و سستی می‌آفریدند.

امام، در پی این گونه جوآفرینی‌ها، اشکال‌تراشی‌ها و تن زدن از همراهی‌هاست که از سر سوز و درد، از آن بیداردلان سپیده‌جان، از آن بصیران و زمزمه‌گران شب و شیران روز، و یکه‌تازان میدان عمل و رزم‌آوران صحنه‌های نبرد، یاد می‌کند و می‌گوید:

کجایند مردمی که به اسلام دعوت شدند و پذیرفتند و قرآن خواندند و آن را در [دل‌های خود] استوار ساختند و به سوی نبرد، بسیج شدند و مانند روی آوردن ماده شتر به بچه‌ی خود، به سوی شتافتند. شمشیرها را از نیام برآوردند و گروه گروه و صف در صف، اطراف زمین را گرفتند؟

برخی از آنان، نجات یافتند و برخی دیگر مُردند. نه به زندگان مژده داده شدند و نه بر مردگان، تعزیت داده شدند. چشمانشان از

گریه، تباه و شکم‌هاشان از روزه، لاغر و لب‌هاشان از دعا، خشک بود. از شب‌زنده‌داری، رنگشان زرد بود، بر رخسارشان، گرد خشوع [آشکار بود]. اینان اند برادران من که رفته‌اند. پس سزاست که تشنه‌ی دیدارشان [صفحه ۱۳۷]

باشیم و بر جدایی‌شان، انگشت بر دهان گیریم. [۱۱۸].

و در فرجام سخن سرشار از درد‌گذاری‌ای که در واپسین روزهای حیات خود ایراد کرده، فرمود: کجایند برادران من که راه حق پیمودند و بر حقیقت [از دنیا] رفتند؟ کجاست عمّار؟ کجاست پسر تیهان؟ [۱۱۹] و کجاست ذوالشهادتین؟ [۱۲۰] و کجایند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر، پیمان مرگ بستند و سرهایشان به فاجران هدیه شد؟ [۱۲۱].

این نکته را نیز بیفزاییم که بخشی از یاران و رزم‌آوران سپاه امام علی علیه‌السلام، خوارج بودند که آنان نیز پس از جریان صفین، در مقابل امام ایستاده بودند و برخی‌شان در آن روزگار یا در نهروان، کشته شده بودند و برخی خانه‌نشین شده بودند. بدین سان، علی علیه‌السلام تنها بود، تنهای تنها، بدون یاران رزم‌آور، سخنورانی حماسه‌آفرین، و حماسه‌سازانی خردورز و نستوه...

اوج قدرت رهبری در اوج تنهایی

اکنون و در پایان این تحلیل گذرا، سزاوار است به نکته‌ای بس مهم و ارجمند در سیاست علوی و پیشوایی امیرالمؤمنین بپردازیم. ندیده‌ام که کسی بدین نکته آگاهی یافته باشد و یا به روشنی و صراحت، در رهبری امام علی علیه‌السلام، آن را مطرح کرده باشد. این نکته‌ی تأمل برانگیز و اعجاب‌آور، توان رهبری و قدرت مدیریت و استوار گامی در پیشوایی امام [صفحه ۱۳۸]

علی علیه‌السلام در روزگاری است که تا بدین جا ابعاد آن رقم خورد.

اسناد تاریخی نشان می‌دهد که علی علیه‌السلام، در دوران تنهایی، بالاترین، نیرومندترین و شکوهمندترین رهبری را رقم زده است. از این رو، چون می‌گوییم علی علیه‌السلام تنها ماند، نباید چنین بیندازیم که با آن همه نافرمانی‌ها، درد‌گذاری‌ها و گله‌مندی‌ها، علی علیه‌السلام خانه‌نشین شد، صحنه را رها کرد، و در ماه‌های پایانی حکومت، علناً قدرت رهبری و توان مدیریت جامعه را از دست داد و تا هنگامه‌ی شهادت، تنها به درد‌گذاری، گله‌مندی از نافرمانی‌ها و عدم حمایت مردمان و سستی نخبگان، بسنده کرد. هرگز!

متون تاریخی و اسناد فراوان گزارش‌دهنده‌ی سیره‌ی علوی، نشان‌دهنده‌ی آن است که پرتلاش‌ترین و سخت‌کوشانه‌ترین روزگار دوران حکومت علی علیه‌السلام، روزگار تنهایی اوست. هرگز بر قهرمان بی‌بدیل صحنه‌های نبرد و چیره‌دست‌ترین چهره‌ی گردونه‌های سختی و دشواری، یأس حاکم نشد. یک‌تنه، خلأها را پُر کرد، سخن گفت، حماسه‌ها سرود، و راهی را که در روز اول حکومت اعلام کرده بود، تا آخرین لحظه زندگی ادامه داد و دمی آرام نگرفت و فارغ نشست.

در جامعه‌ای که بخش عظیمی از خواص و نخبگان با او همدلی و همراهی نکردند و عوام دنباله‌رو آنها، در فضایی آکنده از شبهه‌ی جنگ با اهل قبله و نبرد با چهره‌های باسابقه و گاه مقدّس‌نما، به سستی و نافرمانی روی آوردند و رزم‌آوران، پس از گذار از سه جنگ خونین بدون غنیمت، کاملاً فرسوده شدند؛ در هنگامی که امام، برترین یاران خود را از دست داده بود و شیخون‌های مکرر سپاه جهل مدار و ارزش‌ستیز معاویه و غارتگری‌هایش مردم را به ستوه آورده بود، امام، با این همه، نستوه ایستاد و بر بسیج مردمان علیه ستمگری‌ها و جنایت‌های معاویه تأکید کرد و در چنین هنگامه‌ی آکنده از یأس و سستی و دلهره و بدون بهره‌گیری از ابزار خشونت، مردم را برای حضور مجدد در

[صفحه ۱۳۹]

جبهه‌ی نبرد با معاویه بسیج کرد. امام، باید از چه توان رهبری و قدرت مدیریت و جاذبه پیشوایی‌ای برخوردار باشد که در چنین هنگامی هم بتواند بایستد و در بسیج نیروها تا این اندازه توفیق یابد!

آخرین سخنرانی حماسه گستر و شورانگیز علی علیه السلام که قبل از اعزام مجدد نیرو به صفین انجام شده، گواه این مدعاست. نوف بکالی، چهره ظاهری امام به هنگام ایراد خطبه، و سخنان هیجانبار وی و چگونگی آرایش سپاه را چنین گزارش کرده است:

امیر مؤمنان، این خطبه را در کوفه بر ما ایراد کرد، در حالی که بر سنگی ایستاده بود که جَعِدَه، پسر هبیره‌ی مخزومی، آن را برپا داشته بود؛ و جامه‌ای پشمین بر تن داشت و حمایل شمشیرش از لیف خرما بود و در پایش نعلینی از لیف خرما.

نشان سجده بر پیشانی‌اش، همچون داغ شتر بر سر زانو بود.

نوف می گوید و آن گاه امام، در پایان سخن، با صدایی در فراز فریاد زد: الجهاد، الجهاد، عباد الله ... وائی معسکر فی یومی هذا؛ فمن أراد الرواح إلى الله فليخرج.

جهاد، جهاد، بندگان خدا ...! من همین امروز لشکر آماده می کنم. هر که می خواهد، به سوی خدا پر کشد، بیرون شود.

آن گاه سازماندهی سپاه را بدین گونه گزارش می کند:

برای حسین، ده هزار سپاه، و برای قیس بن سعد، ده هزار سپاه، و برای ابو ایوب، ده هزار سپاه قرار داد و برای دیگران هم رقم‌های دیگر، و آماده‌ی بازگشت به صفین بود و جمعه نیامده بود که ابن ملجم، او را ضربت زد. سپاهیان بازگشتند و ما چون گوسفندانی شبان خود را از دست داده بودیم

[صفحه ۱۴۰]

که گرگ‌ها از هرسو آنان را می ربودند. [۱۲۲].

بدین سان و برپایه‌ی آنچه آمد، اظهارات دردمندانه امام و گله‌های مکرر او از اصحاب، به دلیل ضعف و اظهار عجز از رهبری و اداره مردم با آن ویژگی‌ها که ترسیم شد، نبود؛ بلکه امام به جای به کارگیری زبان خشونت و شمشیر برای بسیج مردم، از این زبان، در جهت به حرکت درآوردن آنان، بهره می گرفت. بسیج نیرویی سنگین در شرایطی که شرح آن گذشت، در مدتی کم‌تر از یک هفته به شهادت آن حضرت، نشان‌دهنده‌ی توانمندی فوق العاده حضرت در بسیج توده‌های مردم از یک سو، و موفقیت سیاست‌های علوی در کشورداری از سوی دیگر است. آنچه آمد، نگاهی بود گذرا به زمینه‌ها، علل و عوامل خوارشدن مردم در هنگامه‌ای بدان سان، و ترسیمی از سیره‌ی علوی در اداره کشور.

سخن را در این زمینه به پایان می بریم و از خداوند متعال در بهره‌گیری از معارف آفتابگون علوی و آموزه‌های دریاوار آل الله علیهم السلام، توفیق می طلبیم.

[صفحه ۱۴۲]

بیعت نور

تاریخ بیعت با امام

مورخان و سیره‌نویسان، در تعیین تاریخ دقیق بیعت مردم با امام علی علیه السلام، اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند همان روزی که عثمان کشته شد، مردم با امام بیعت کردند. [۱۲۳] برخی دیگر بر این باورند که بیعت با امام، چند روز پس از قتل عثمان، اتفاق افتاد. این فاصله نیز از یک تا پنج روز [۱۲۴] مورد اختلاف مورخان

[صفحه ۱۴۳]

است.

در بعضی از منابع تاریخی آمده است: با علی علیه السلام در روز جمعه بیست و پنج ذی حجه، بیعت شد و مردم، گمان می کردند که روز کشته شدن عثمان بوده است. [۱۲۵].

و بالاخره بر اساس آنچه ابن ابی الحدید از استاد خود، ابو جعفر اسکافی نقل کرده [۱۲۶] و همچنین طبق آنچه در تاریخ دمشق و تذکره الخواص [۱۲۷] آمده است، بیعت مردم با امام، در روز جمعه هیجدهم ذی الحجه الحرام سال ۳۵ هجری بوده است. به اعتقاد ما نظر اخیر، به واقع نزدیک تر است؛ زیرا علاوه بر تصریح مصادری که بدان اشارت رفت، با نظر کسانی که تاریخ بیعت با امام را با تاریخ قتل عثمان یکی می دانند نیز می تواند تطبیق کند؛ زیرا قتل عثمان، بنا بر صحیح ترین اقوال، هیجدهم ذی حجه اتفاق افتاده است. [۱۲۸].

از سوی دیگر، با عنایت به شرایط سیاسی جامعه اسلامی در آن هنگام و موقعیت منحصر به فرد امام علی علیه السلام، فاصله‌ی میان قتل عثمان و تعیین رهبر جدید، بسیار دور از واقع است.

[صفحه ۱۴۴]

حریه الناس فی انتخاب الإمام

اشاره

۱- الإمام علی علیه السلام- فی کتابه إلى أهل الكوفة عند مسيره من المدینه إلى البصره-: بايعنی الناس غیر مستکرهين، ولا مجبرين، بل طائعين مخيرين [۱۲۹].

۲- عنه عليه السلام: قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وأنا أرى أنني أحق الناس بهذا الأمر! فاجتمع الناس على أبي بكر! فسمعت وأطعت. ثم إن أبا بكر حضر فكنت أرى أن لا يعدلها عني، فولى [۱۳۰] عمر، فسمعت وأطعت! ثم إن عمر أصيب، فظننت أنه لا يعدلها عني، فجعلها في سته أنا أحدهم! فولأها عثمان، فسمعت وأطعت. ثم إن عثمان قتل، فجاؤوني، فبايعوني طائعين غير مكرهين [۱۳۱].

۳- عنه عليه السلام- من كتاب له إلى طلحة والزبير-: أما بعد، فقد علمتما- وإن كتمتما- أنني لم أريد الناس حتى أرادوني، ولم أبايعهم حتى بايعوني، وإنكما ممن أرادني وبايعني، وإن العامة لم تباعني لسلطان غالب، ولا لعرض حاضر [۱۳۲].

۴- الفتوح: أقبل عمار بن ياسر إلى علي بن أبي طالب رضي الله عنه، فقال: يا أمير المؤمنين، إن الناس قد بايعوك طائعين غير كارهين، فلو بعثت إلى أسامة بن زيد وعبد الله بن عمر ومحمد بن مسلمة وحسان بن ثابت وكعب بن مالك فدعوتهم؛ ليدخلوا فيما دخل فيه الناس من المهاجرين والأنصار! فقال علي رضي الله عنه: إنه لا حاجة لنا فيمن لا يرغب فينا [۱۳۳].

[صفحه ۱۴۵]

آزادی مردم در انتخاب امام

۱. امام علی علیه السلام- در نامه‌ای به کوفیان، هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره-: مردم با من بیعت کردند، نه از روی بی میلی و جبر، بلکه با میل و اختیار.

۲. امام علی علیه السلام: رسول خدا قبض روح شد، در حالی که خود را سزاوارترین مردم به امر حکومت می دانستم. اما مردم، بر

حکومت ابوبکر توافق کردند. من هم تسلیم شدم و پیروی کردم.

سپس هنگام مرگ ابوبکر رسید. یقین داشتم که حکومت، به جز من نرسد؛ اما او عمر را به حکومت رساند. من هم تسلیم شدم و پیروی کردم. سپس عمر بیمار شد. گمان می‌بردم حکومت از من نگذرد؛ اما عمر، آن را میان شش نفر قرار داد که من یکی از آنها بودم. در نتیجه، حکومت را به عثمان داد. باز تسلیم شدم و اطاعت کردم. تا این که عثمان کشته شد. مردم نزد من آمدند و با من با میل و رغبت، بیعت کردند، نه از روی ناخشنودی و بی میلی.

۳. امام علی علیه السلام - در نامه‌ای به طلحه و زبیر - پس از حمد و سپاس خدا ...؛ به درستی که شما دانستید - گرچه آن را کتمان کردید - که من به سوی مردم نرفتم تا این که مردم، مرا خواستند، و من با آنان بیعت نکردم، تا این که آنان با من بیعت کردند و در حقیقت، شما دو نفر هم از کسانی بودید که به سویم آمدید و با من، بیعت کردید. به درستی که عموم مردم با من، نه بر پایه‌ی زور بیعت کردند و نه برای دستیابی به مال.

۴. الفتوح: عمّار یاسر، نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! حال که مردم، با میل و رغبت با تو بیعت کردند، نه از روی ناخشنودی، به سوی اسامه بن زید، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه، حسان بن ثابت و کعب بن مالک بفرست و آنان را به آنچه مهاجران و انصار در آن شرکت کردند، فراخوان. علی علیه السلام فرمود: «ما را به کسانی که به ما میل و رغبت نشان نمی‌دهند، نیازی نیست».

[صفحه ۱۴۶]

کراهه الإمام للحکومه

اشاره

۵- الإمام علیّ علیه السلام - فی خطبته بعد البیعه - : أما بعد، فإنی قد کنتُ کارهاً لهذه الولاية - يعلم الله فی سماواته وفوق عرشه - علی أمّه محمّد صلی الله علیه وآله، حتی اجتمعتم علی ذلک، فدخلتُ فیهِ [۱۳۴].

۶- تاریخ الطبری عن أبی بشیر العابدی: کنت بالمدينة حین قتل عثمان، واجتمع المهاجرون والأنصار - فیهم طلحة والزبیر - فأتوا علیاً، فقالوا: یا أبا حسن، هلّمّ نبايعک!

فقال: لا حاجة لی فی أمرکم، أنا معکم؛ فمن اخترتم فقد رضیتُ به، فاختراروا والله! فقالوا: ما نختر غيرک.

قال: فاختلفوا إليه بعدما قُتل عثمان مراراً، ثم أتوه فی آخر ذلک، فقالوا له: إنه لا يصلح الناس إلّا بامرّه، وقد طال الأمر! فقال لهم: إنکم قد اختلفتم إلیّ وأیتیم، وإنی قائلٌ لکم قولاً إن قبلتموه قبلتُ أمرکم، وإلّا فلا حاجة لی فیهِ. قالوا: ما قلت من شیء قبلناه إن شاء الله.

فجاء فصعد المنبر، فاجتمع الناس إليه، فقال: إنی قد کنتُ کارهاً لأمرکم،

[صفحه ۱۴۷]

فأیتیم إلّا أن أكون علیکم، ألا - وإنّه لیس لی أمر دونکم، إلّا أن مفاتيح مالکم معی، ألا - وإنّه لیس لی أن آخذ منه درهماً دونکم، رضیتم؟ قالوا: نعم. قال: اللهم اشهد علیهم. ثم بايعهم علی ذلک [۱۳۵].

۷- تاریخ الطبری عن محمّد وطلحة: غشى الناس علیاً، فقالوا: نبايعک؛ فقد ترى ما نزل بالإسلام، وما ابتلينا به من ذوی القربی! فقال علیّ: دعونی، والتمسوا غیری؛ فإننا مستقبلون أمراً له وجوه وله ألوان، لا تقوم له القلوب، ولا تثبت علیه العقول. فقالوا: نُنشدک الله، أ لا ترى ما نرى! أ لا ترى الإسلام! أ لا ترى الفتنة! أ لا تخاف الله!

فقال: قد أجبْتُكم لما أرى، واعلموا إن أجبْتُكم ركبْتُ بكم ما أعلم، وإن تركتموني فإنما أنا كأحدكم، إلَّا أني أسمعُكم وأطوعُكم لمن وليتموه أمرُكم [۱۳۶].

۸- الإمام علی علیه السلام- من کلام له لَمَّا أرادَه الناس علی البيعة بعد قتل عثمان-: دَعُونِي وَالتَمَسُوا غَيْرِي؛ فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجْهٌ وَأَلْوَانٌ، لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَلَا تُثَبِّتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ. وَإِنَّ الْآفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ، وَالْمَحَجَّيَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ، وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكْبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أُصْغِرْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ، وَعَتَبَ الْعَاتِبِ، وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ، وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعَكُمْ لِمَنْ وَلِيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ، وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا [۱۳۷].

[صفحه ۱۴۸]

۹- تاریخ الطبری عن محمد بن الحنفیة: كنت مع أبي حين قُتل عثمان، فقام فدخل منزله، فأتاه أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، فقالوا: إن هذا الرجل قد قُتل، ولا بد للناس من إمام، ولا نجد اليوم أحداً أحقّ بهذا الأمر منك؛ لا أقدم سابقه، ولا أقرب من رسول الله صلى الله عليه وآله!!

فقال: لا تفعلوا، فإنني أكون وزيراً خيراً من أن أكون أميراً. فقالوا: لا، والله ما نحن بفا علين حتى نبايعك. قال: ففي المسجد؛ فإن بيعتي لا تكون خفياً، ولا تكون إلّا عن رضا المسلمين [۱۳۸].

۱۰- الإمام علی علیه السلام- من کلام له فی جواب طلحة والزبیر-: وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ، وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِرْبَةٌ، وَلَكِنِّي دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا، وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا، فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعَ لَنَا وَأَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، وَمَا اسْتَنْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ فَاقْتَدَيْتُهُ [۱۳۹] نهج البلاغة: الخطبة ۲۰۵.

۱۱- عنه علیه السلام- من کلامه لَمَّا أَرَادَ الْمَسِيرَ إِلَى ذِي قَارِ-: بَايَعْتُمُونِي وَأَنَا غَيْرُ مَسْرُورٍ بِذَلِكَ، وَلَا جَدَلٍ، وَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنِّي كُنْتُ كَارِهًا لِلْحُكْمِ بَيْنَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَا مِنْ وَالٍ يَلِي شَيْئًا مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي إِلَّا أَتَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُولُهُ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ، ثُمَّ يُنْشَرُ كِتَابُهُ، فَإِنْ كَانَ عَادِلًا نَجَا، وَإِنْ كَانَ جَائِرًا هَوِيَ. [۱۴۰].

[صفحه ۱۴۹]

بی میلی امام به حکومت

۵. امام علی علیه السلام- در سخنرانی اش پس از بیعت-: پس از حمد و سپاس خداوند ...؛ به درستی که از حکومت بر امت، ناخشنود بودم- این را خداوند در آسمانها و بالای عرش می‌داند-، تا آن که مردم بر این امر (حکومت من) اتفاق کردند. پس من هم آن را پذیرفتم.

۶. تاریخ طبری - از ابو بشیر عابدی-: هنگام کشته شدن عثمان، در مدینه بودم. مهاجران و انصار که در میان آنان، طلحه و زبیر نیز بودند- گرد آمدند و نزد امام علی علیه السلام رفته، گفتند: ای ابو الحسن! بیا تا با تو بیعت کنیم.

امام فرمود: «مرا نیازی به حکومت بر شما نیست. من همراه شما می‌روم و هر که را برگزیدید، من هم بدان خشنودم». سوگند به خداوند که برگزیدند؛ ولی گفتند جز تو را بر نمی‌گزینیم.

ابو بشیر گفت: پس از کشته شدن عثمان، بارها نزد امام رفت و آمد کردند، تا این که در آخرین بار به وی گفتند: امور مردم، جز در سایه حکومت، سامان نگیرد، و زمان قبول تو، به درازا کشید. پس به آنان فرمود: «به درستی شما بارها نزد من آمدید. [اینک] سخنی به شما می‌گویم که اگر آن را بپذیرید، حکومت را می‌پذیرم، و گرنه مرا نیازی به حکومت کردن نیست». گفتند: هر چه بگویی- اگر خدا بخواهد- خواهیم پذیرفت. امام آمد و بر منبر رفت. مردم، اطراف او جمع شدند. سپس فرمود: «به درستی که من از حکومت بر شما اکراه داشتم؛ ولی شما بجز زمامداری مرا نپذیرفتید. بدانید که مرا امری پنهان از شما نیست. بدانید که

[صفحه ۱۵۰]

کلیدهای ثروتِ شما نزد من است. بدانید مرا حقی نیست که درهمی از آن را جز با رضایت شما بردارم. آیا بدین امر راضی هستید؟». گفتند: بلی. فرمود: «بار خدایا! تو گواه باش بر آنان». سپس با آنان بیعت کرد.

۷. تاریخ طبری- به نقل از محمد و طلحه-: مردم، اطراف علی علیه السلام را گرفتند و گفتند: با تو بیعت می‌کنیم. تو خود می‌بینی که چه حوادثی بر اسلام فرود آمد و چه مصیبت‌هایی از ناحیه‌ی خویشاوندان، بر ما روا داشته شد. آن‌گاه علی علیه السلام فرمود: «مرا رها سازید و دیگری را بجوئید. به درستی که حوادثی چند پهلو و چند رنگ در پیش داریم که اندیشه‌ها در آن، استوار نمی‌ماند». مردم گفتند: تو را به خداوند سوگند می‌دهیم. آیا مشکلات ما را نمی‌بینی؟ آیا [مشکلات] اسلام را نمی‌بینی؟ آیا فتنه‌ها و بحران‌ها را نمی‌بینی؟ آیا از خدا نمی‌هراسی؟

آن‌گاه فرمود: «بر پایه‌ی آنچه می‌اندیشم، پاسختان دادم. بدانید اگر من حکومت را بپذیرم، براساس آنچه می‌دانم، رفتار می‌کنم، و اگر مرا رها سازید، مانند یکی از شما خواهم بود، جز آن که شنواترین شما و فرمائبردارترین شما هستم، نسبت به کسی که زمامداری خویش را بدو بسپارید.

۸. امام علی علیه السلام- از سخنان وی هنگامی که پس از کشته شدن عثمان، مردم خواستند با وی بیعت کنند-: مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید که ما به استقبال امور چند پهلو و رنگارنگ می‌رویم. دل‌ها در آن، بر جا نمی‌ماند و خِردها بر آن، استوار نمی‌گردد. گستره‌ی زندگی را ابرهای فتنه پوشانده و راه درست، شناخته نشود؛ و بدانید اگر من درخواست شما را پذیرفتم، با شما چنان رفتار می‌کنم که [خود] می‌دانم و به سخن سخنسرایان و ملامت سرزنش کنندگان، گوش نمی‌دهم، و اگر مرا واگذارید، همچون یکی از شما می‌م‌و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید، بهتر از دیگران، فرمائبردار و شنوا باشم. اگر

[صفحه ۱۵۱]

من وزیر شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم.

۹. تاریخ طبری- به نقل از محمد بن حنفیه-: هنگام کشته شدن عثمان، با پدرم بودم. وی برخاست و به منزل عثمان رفت. اصحاب رسول خدا نزد او آمدند و گفتند: این مرد، کشته شده و مردم، به پیشوا نیاز دارند. ما امروز کسی را جز تو سزاوارتر بر این امر نمی‌دانیم که سابقه دارتر [در اسلام] و نزدیک‌تر به رسول خدا باشد.

پدرم فرمود: «چنین مکنید! من برای شما وزیر باشم، بهتر از آن است که امیر و فرمانروا باشم». مردم گفتند: نه، به خدا سوگند، کاری انجام ندهیم، مگر آن‌که با تو بیعت کنیم». فرمود: «پس در مسجد؛ چرا که بیعت من با شما پنهانی نیست و جز با خشنودی مسلمانان، صورت نگیرد».

۱۰. امام علی علیه السلام- از سخنان وی در پاسخ طلحه و زبیر-: به خداوند سوگند که مرا در خلافت، رغبتی نبود و آرزویی در فرمانروایی نداشتم؛ اما شما مرا بدان فرا خواندید و بر آن وادارم ساختید. پس از آن، چون حکومت به من رو آورد، به کتاب خدا و آنچه بر ما نهاده و آنچه ما را در حکمرانی فرمان داده، نظر کردم و پیروی کردم و در سنت رسول خدا نظر کردم و بدان، اقتدا نمودم.

۱۱. امام علی علیه السلام- از سخنان او به هنگام حرکت به سوی ذی قار-: با من بیعت کردید، در حالی که بدان خشنود و خوشحال نبودم. خداوند سبحان، می‌دانست که من از حکومت بر امت محمد صلی الله علیه و آله خشنود نبودم؛ چرا که شنیده بودم رسول خدا می‌فرمود: «هیچ فرمانروایی نیست که کاری از امت مرا بر عهده گیرد، جز آن که روز قیامت در حضور مردمان آورده شود، در حالی که دست‌هایش به گردنش بسته است. آن‌گاه پرونده‌اش گشوده شود. اگر عدالت پیشه باشد، رهایی یابد و اگر ستمگر باشد، سقوط کند.

[صفحه ۱۵۳]

تحلیلی بر علل ناخشنودی امام علی از پذیرش حکومت

خیزش علیه عثمان، به لحاظ چگونگی حکومت او همگانی شده بود. فراگیری قیام علیه عثمان و توجه مردم به چهره‌ای برجسته برای خلافت، عملاً سرنوشت خلافت را از دست جریان‌ها به در برده بود. بدین سان، مردم بودند که درباره‌ی رهبر سیاسی خود، تصمیم می‌گرفتند. در آن هنگامه‌ی شگرف، تمام دل‌ها بدون اندک تردیدی، متوجه امام علی علیه‌السلام بود؛ شایسته‌ترین فرد برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله که اکنون از پس بیست و پنج سال انزوا، نامش بر سر زبان‌ها فراز می‌آمد.

گرایش عمومی مردم، به گونه‌ای است که هیچ کس را یارای مخالفت با این حرکت عمومی نیست. از این روی، داعیه‌دارانی که خود را همتای علی علیه‌السلام می‌پنداشتند و در شورای شش نفری عمر در کنار امام بودند نیز احساس می‌کردند که درایت سیاستمداران (!) اقتضا می‌کند که پیش‌تر از دیگران، دست بیعت به سوی امام، دراز کنند.

سیل خروشان امت، از هر سو برای بیعت، آهنگ خانه‌ی علی علیه‌السلام را داشت؛ امّا امام، قاطعانه ایستاد و از پذیرش پیمان با مردم، تن زد و با صراحت اعلام کرد که

[صفحه ۱۵۴]

سراغ دیگری بروید که: «من وزیر شما باشم، بهتر است از آن که امیر بر شما باشم».

شگفتا! کسی که خود را خلیفه‌ی بلافضل رسول الله صلی الله علیه و آله می‌داند و در روزگار دراز انزوا، در هر موقع مناسب و موضع مقتضی، مظلومیت خود را به زبان آورده و از شایستگی خود بر خلافت، سخن گفته و دیگرسانی و ربوده شدن حق خود را از سر سوز و از ژرفای جان، فریاد کرده است، اکنون در برابر چنین رویکردی شگرف که همگان با تمام وجود و با جان و دل، آهنگ پذیرش زمامداری او را دارند، و در انتخابی آزاد و مستقیم، بر حاکمیت و حکومت او تأکید می‌ورزند، نمی‌پذیرد و صریحاً عدم تمایل خود را به پذیرش این مسئولیت، اعلام می‌کند.

چرا؟! آیا به واقع امام، پذیرفتن حکومت را خوش نمی‌داشت و بر حاکمیت دیگری تمایل داشت؟! یا با این گونه موضعگیری، نوعی تعارف سیاسی برای جلب توجه بیشتر مردم، طرح می‌کرد؟! یا این دو گونه برخورد در زندگانی وی، دلیل یا دلایل دیگری دارد؟

گویا اندک آشنایی با بینش، روش و منش علی علیه‌السلام، تردیدی باقی نمی‌گذارد که او از تعارفات سیاستمداران به دور است و از نفس حکومت، بیزار. علی، نه در پی حکومت بود و نه در اندیشه‌ی سلطه‌ی بر مردم. او به حکومت، چونان ابزاری بر استوارداری حق و گسترش عدل و اقامه‌ی قسط می‌اندیشید. آیا شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن روزگار، برای دست یافتن به چنین اهدافی از حکومت، آماده بود؟ اکنون و از پس بیست و پنج سال دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و فکری و دیگرسانی‌های روحی و ذهنی، صحابیان و همراهان نیز دگرگونه شده‌اند، با اندیشه‌هایی دیگر، و معیارها و ملاک‌هایی دیگر برای زندگانی و...

[صفحه ۱۵۵]

نسل حاضر که میداندار صحنه‌ی سیاست و آخرین هنگامه‌هاست نیز در شرایطی قرار دارد که نه با معیارها و ملاک‌های استوار دین آشناست، و نه با چگونگی اوضاع عصر رسالت، و نه با سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله؛ و نه از علی علیه‌السلام و جایگاه والای او در دین و شأن عظیم او آگاهی درستی دارد. آنچه در ربع قرن بر دین رفته، تفسیر و تأویل‌هایی است که از متون دینی شده، و دگرسانی‌هایی است که در احکام، پدید آمده است.

همه‌ی اینها تصویری از دین در ذهن و زبان زده بود که عمل بر اساس کتاب و سنت، به دور از مجامله‌ها و مدهانه‌ها را بسی

دشوار می‌ساخت. امام علی علیه‌السلام می‌دانست که آب رفته را به جوی بازگرداندن، همان و سر برکشیدن فتنه‌ها، همان! گزاردن حق، همان و سر برکشیدن باطل مداران حق ستیز، همان! از این روی، از پذیرش، تن می‌زند و بر آن تأکید می‌ورزد، تا مگر فردا و فرداها در برابر سرکش‌ها حجتی باشد. چنین است که حضرت در جایی فرمود: دعونی والتمسوا غیری، فإنا مستقبلون أمراً له وجوه وألوان، لا تقوم له القلوب ولا تثبت علیه العقول. وإن الآفاق قد أغامت، والمحجزة قد تنكرت، واعلموا أنني إن أجتکم رکت بکم ما أعلم، ولم أصغ إلى قول القائل وعتب العاتب، وإن ترکتمونی فأنا كأحدکم، ولعلی أسمعکم وأطوعکم لمن ولّیتموه أمرکم، وأنا لکم وزیراً، خیر لکم منی أمیراً. [۱۴۱].

مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید که ما به استقبال امور چند پهلو و رنگارنگ می‌رویم. دل‌ها در آن، بر جا نمی‌ماند و خردها بر آن، استوار نمی‌گردد. گستره‌ی زندگی را ابرهای فتنه، پوشانده و راه درست شناخته نشود؛ و بدانید اگر من درخواست شما را پذیرفتم، با شما چنان رفتار می‌کنم [صفحه ۱۵۶]

که [خود] می‌دانم و به سخن سخسرایان و ملامت سرزنش کنندگان، گوش نمی‌دهم، و اگر مرا واگذارید، همچون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید، بهتر از دیگران، فرمانبردار و شنوا باشم. اگر من وزیر شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم.

کلام مولا بسی گویاست. آنچه به استقبال آن می‌رویم، گونه‌گون است و دارای رویه‌ها: امواجی که در پیش داریم، توفان‌هایی که آغاز خواهد شد، عدالتی که من بر آن پای خواهم فشرد، فریادهایی که در پی آن برخواهد آمد و... امام می‌خواست تا زمینه آماده شود و معیارها و ملاک‌های تعامل را با مردم در میان نهد، خطوط اصلی حکومت را واگوید و آینده را روشن سازد، تا مردم آگاهانه انتخاب کنند و هوشمندانه موضع گیرند.

سخنان امام، پس از آن تن‌زدن‌ها و نپذیرفتن‌ها در خطبه‌ای که یاد شد و مواردی دیگر:

(۱) تأکیدی است بر این که او شیدا و شیفته‌ی ریاست نیست. اگر از خود سخن گفته، اگر از دیگرسانی‌ها پس از رسول خدا نالیده، اگر بر امامت و پیشوایی خود تأکید کرده، همه و همه، برای آشکار ساختن حقایق و تأکید بر مصالح بوده است. اکنون نیز اگر زمام امور را بر دست می‌گیرد و مسئولیت خلافت را می‌پذیرد، برای اجرای حق است و پی نهادن حکومتی بدان‌سان که خود می‌داند، تا فردا هیچ کس و هیچ گروه و قبیله‌ای، به لحاظ فریادگری و بیعت امروزش، خود را طلبکار نداند و آهنگ تحمیل خواسته‌هایش را بر او نداشته باشد.

(۲) تأکید بر این که دگرگونی‌هایی در آموزهای دین، چهره بسته است. پس از

[صفحه ۱۵۷]

پیامبر صلی الله علیه و آله، آیین الهی دست‌خوش دگرسانی‌هایی شده است. اکنون او چون زمام امور را به دست گیرد با تحریف‌ها مبارزه خواهد کرد و در جهت نمودن چهره‌ی راستین دین از پس غبار تحریف، خواهد کوشید و این همه، بسی تنش‌های سیاسی و اجتماعی به همراه خواهد داشت.

(۳) بیعت با او، بیعت با آرمان‌های علوی است. اکنون، آن که دست در دست او می‌نهد و با او پیمان می‌بندد، باید آماده‌ی همراهی باشد؛ همراهی برای زدودن تحریف‌ها، بازسازی معنوی جامعه، حاکمیت واقعی دین، باز نمودن آنچه از یادها رفته است و روشن ساختن حقایقی که دست‌خوش دگرگونی شده است و... بدین‌سان، مولا- با امواج خروشان مردمی که فریاد برآورده‌اند تا علی زمام خلافت را بر دست گیرد، اتمام حجت می‌کند که او از پذیرش خلافت، گسترش عدالت، گزاردن حق و احیای آیین الهی را مراد کرده است و راه، این است نه جز این.

[صفحه ۱۵۸]

دوافع الإمام لقبول الحكومة

اشاره

۱۲- الإمام علی علیه السلام: أما والذی فلق الحیة، وبرأ النسمة، لولا حضور الحاضر، وقيام الحجة بوجود الناصر، وما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی كظة ظالم، ولا سغب مظلوم، لألقت حبلها علی غاربها، ولسقيت آخرها بكأس أولها، ولألفيتم دنیاكم هذه أزهدي عندي من عطفة عنز [۱۴۲].

۱۳- عنه علیه السلام- من كلام له یبین سبب طلبه الحكم:- أيتها النفوس المختلفة، والقلوب المتشعبة، الشاهدة أبدانهم، والغائبة عنهم عقولهم، أظأركم علی الحق وأنتم تنفرون عنه نفور المعزى من وعوعه الأسد! هیهات أن أطلع بكم سیرار العدل، أو أقیم اعوجاج الحق.

اللهم إنك تعلم أنه لم یكن الذی كان من منافسة فی سلطان، ولا التماس شیء من فضول الحطام، ولكن لترد المعالم من دینك، ونظهر الإصلاح فی بلادك؛ فیأمن المظلومون من عبادك، وتقام المعطلة من حدودك [۱۴۳].

۱۴- عنه علیه السلام: اللهم إنك تعلم أنني لم أرد الإمرة، ولا علو الملك والریاسة، وإنما أردت القيام بحدودك، والأداء لشرعك، ووضع الأمور فی مواضعها، وتوفير الحقوق علی أهلها، والمضى علی منهاج نبيك، وإرشاد الضال إلى أنوار

[صفحه ۱۵۹]

هدایتك [۱۴۴].

۱۵- عنه علیه السلام: لم تكن بیعتكم إیای فلتة، وليس أمری وأمركم واحداً، إني أريدكم لله، وأنتم تريدوننی لأنفسكم. أيها الناس أعینونی علی أنفسكم وإیم الله لأنصفن المظلوم من ظالمه، ولأقودن الظالم بخزامتة حتی أوردته منهل الحق وإن كان كارهاً [۱۴۵].

۱۶- عنه علیه السلام: عدا الناس علی هذا الرجل- وأنا معتزل- فقتلوه، ثم ولونی وأنا كاره، ولولا خشية علی الدین لم أجبهم [۱۴۶].

۱۷- عنه علیه السلام- فی كتابه إلى أهل الكوفة:- والله یعلم أنني لم أجد بداً من الدخول فی هذا الأمر، ولو علمت أن أحداً أولى به منی ما قدمت علیه [۱۴۷].

۱۸- عنه علیه السلام: والله ما تقدمت علیها [الخلافة] إلا خوفاً من أن ينزو علی الأمر تیس من بنی أمیه، فیلعب بكتاب الله عز وجل. [۱۴۸].

راجع: السياسة الاجتماعية/اقامة العدل.

[صفحه ۱۶۰]

انگیزه‌های پذیرش حکومت

۱۲. امام علی علیه السلام: آگاه باشید! سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را بیافرید، اگر حضور حاضران نبود و حجت با وجود یاور تمام نمی‌شد، و [اگر نبود] پیمانی که خداوند از عالمان گرفته که بر سیری ستمگران و گرسنگی مظلومان، بی‌قرار باشند، هر آینه، ریسمان حکومت را بر پشتش رها می‌کردم و آخرش را با کاسه‌ی اولش سیراب می‌ساختم و می‌دیدید که دنیاى شما نزد من، از آب بینی بزرگ‌تر است.

۱۳. امام علی علیه السلام - از سخنان او که اسباب پذیرش حکومت را بیان می‌دارد: ای جان‌های گوناگون و دل‌های پراکنده که بدن‌هاشان حضور دارد و خرد‌هایشان از آنها غایب است! شما را به حق می‌خوانم، ولی از آن می‌گریزید، چنان که بزغالگان از بانگ شیر غزان می‌گریزند. دور است که با شما پایه‌های عدل را به پا دارم یا کژی‌های حقیقت را راست کنم!

بار خدایا! تو می‌دانی که آنچه از ما سر زد، رغبت در سلطنت و حکومت نبود و آرزوی زیادی مال دنیا نبود؛ بلکه [بدان جهت] بود تا نشانه‌های دینت را بازگردانم و اصلاح را در شهرهای آشکار سازم تا در سایه‌ی آن، بندگان ستم‌دیده‌ات امنیت پیدا کنند و حدود معطل مانده، اقامه گردد.

۱۴. امام علی علیه السلام - از حکمت‌های منسوب به ایشان: بار خدایا! تو می‌دانی که من در پی زمامداری و حکومت و برتری جویی و ریاست نبودم؛ بلکه تنها در پی اقامه‌ی حدود و اجرا کردن شریعت، نهادن امور بر جای خود، رساندن حقوق صاحبان حق، حرکت بر روش پیامبرت و هدایت گمراهان به نور هدایت بودم.

[صفحه ۱۶۱]

۱۵. امام علی علیه السلام: بیعت شما با من، یکباره و تصادفی نبود و انگیزه من و شما هم یکی نیست. به درستی که من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید. ای مردم! مرا در امور خود یاری رسانید. سوگند به خداوند که حق ستم دیده را از ستمگر خواهم ستاند و لگام ستمگر را گرفته، او را بر آبشخور حقیقت وارد خواهم کرد، گرچه از آن کراهت داشته باشد.

۱۶. امام علی علیه السلام: مردم بر عثمان شوریدند - و در حالی که من کناره‌گیر بودم - او را به قتل رساندند. سپس با [وجود] کراهت من، مرا به حکومت رساندند. اگر ترس بر دین نبود، آنان را اجابت نمی‌کردم.

۱۷. امام علی علیه السلام - در نامه‌ی ایشان به کوفیان: خداوند آگاه است که چاره‌ای جز پذیرش حکومت نداشتیم و اگر شایسته‌تر از خود را می‌یافتیم، در این امر، پیش قدم نمی‌شدم.

۱۸. امام علی علیه السلام: سوگند به خداوند که بر خلافت اقدام نکردم، مگر از ترس آن که بزی نر از بنی امیه بر آن چنگ اندازد و کتاب خداوند را بازیچه سازد. [۱۴۹].

[صفحه ۱۶۲]

اول من بايع

اشاره

۱۹- الکامل فی التاريخ: لما قُتل عثمان، اجتمع أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله من المهاجرين والأنصار وفيهم طلحة والزبير، فأتوا علياً، فقالوا له: إنه لا بد للناس من إمام! قال: لا حاجة لي [في] [۱۵۰] أمركم؛ فمن اخترتم رضيت به. فقالوا: ما نختار غيرك. وترددوا إليه مراراً، وقالوا له في آخر ذلك: إنا لا نعلم أحداً أحقّ به منك؛ لا أقدم سابقه، ولا أقرب قرابة من رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال: لا- تفعلوا، فيأني أكون وزيراً خيراً من أن أكون أميراً. فقالوا: والله ما نحن بفا علين حتى نباعك. قال: ففي المسجد؛ فإن بيعتي لا تكون خفية، ولا تكون إلا في المسجد - وكان في بيته، وقيل: في حائط لبني عمرو بن مبدول -.

فخرج إلى المسجد و عليه إزار وطاق و عمامة خزّ، و نعلاه في يده، متوكئاً على قوس، فبايعه الناس. و كان أول من بايعه من الناس طلحة بن عبيد الله. فنظر إليه حبيب بن ذؤيب فقال: إنا لله! أول من بدأ بالبيعة يد سلاء، لا يتم هذا الأمر! و بايعه الزبير. و قال لهما علي: إن أحببنا أن تبايعاني، و إن أحببنا بايعتكما! فقالا: بل نبايعك [۱۵۱].

۲۰- الجمل عن زيد بن أسلم: جاء طلحة والزبير إلى عليّ عليه السلام وهو متعوذ بحيطان المدينة، فدخلا عليه وقالوا له: ابسط يدك

نبايعك، فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَرْضُونَ إِلَّا بِكَ.

[صفحه ۱۶۳]

فقال لهما: لا حاجة لي في ذلك، لَأَنْ أَكُونَ لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ أَكُونَ لَكُمْ أَمِيْرًا، فليسط من شاء منكما يده أبايعه. فقالا: إِنَّ النَّاسَ لَا يُؤْثِرُونَ غَيْرَكَ، وَلَا يَعْدِلُونَ عَنْكَ إِلَى سِوَاكَ، فابسط يدك نبايعك أَوَّلَ النَّاسِ.

فقال: إِنَّ بِيْعَتِي لَا تَكُونُ سِرًّا، فَأَمْهَلَا حَتَّى أُخْرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ.

فقالا: بل نبايعك هاهنا، ثم نبايعك في المسجد. فبايعاه أَوَّلَ النَّاسِ، ثم بايعه الناس على المنبر، أَوَّلَهُمْ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، وَكَانَتْ يَدُهُ شَلًّا، فَصَعِدَ الْمَنْبِرَ إِلَيْهِ فَصَفَّقَ عَلَى يَدِهِ، وَرَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ يَزْجُرُ الطَّيْرَ قَائِمٌ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَى أَوَّلَ يَدٍ صَفَّقَتْ عَلَى يَدِ أَمِيْرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَ طَلْحَةَ وَهِيَ شَلًّا، قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ أَوَّلَ يَدٍ صَفَّقَتْ عَلَى يَدِهِ شَلًّا، يَوْشِكُ أَلَّا يَتَمَّ هَذَا الْأَمْرُ. ثُمَّ نَزَلَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَبَايَعَهُ النَّاسُ بَعْدَهُمَا [۱۵۲].

۲۱- الإمامة والسياسة- في ذكر بيعه الإمام علي عليه السلام:- كان أول من صعد المنبر طلحة، فبايعه بيده، وكانت أصابعه شلاء، فتطير منها علي، فقال: ما أخلقها أن تنكث. ثم بايعه الزبير، وسعد، وأصحاب النبي صلى الله عليه وآله جميعاً [۱۵۳].

۲۲- العقد الفريد: لما قتل عثمان بن عفان، أقبل الناس يهرعون إلى علي بن أبي طالب، فتراكمت عليه الجماعة في البيعة، فقال: ليس ذلك إليكم، إنما ذلك لأهل بدر، ليبايعوا. فقال: أين طلحة والزبير وسعد؟ فأقبلوا فبايعوا، ثم بايعه

[صفحه ۱۶۴]

المهاجرون والأنصار، ثم بايعه الناس. وذلك يوم الجمعة لثلاث عشرة خلت من ذى الحجة سنة خمس وثلاثين.

وكان أول من بايع طلحة، فكانت إصبه شلاء، فتطير منها علي، وقال: ما أخلقه أن ينكث [۱۵۴].

۲۳- المناقب للخوارزمي عن سعيد بن المسيب: خرج علي عليه السلام فأتى منزله، وجاء الناس كلهم يهرعون إلى علي، وأصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يقولون: أمير المؤمنين علي، حتى دخلوا عليه داره، فقالوا له: نبايعك، فمد يدك؛ فلا بد من أمير.

فقال علي: ليس ذلك إليكم، إنما ذلك لأهل بدر، فمن رضى به أهل بدر فهو خليفة. فلم يبق من أهل بدر إلا أتى علياً، فقالوا: ما نرى أحداً أحق بها منك؛ مد يدك نبايعك. فقال: أين طلحة والزبير؟ فكان أول من بايعه طلحة، فبايعه بيده، وكانت إصبه شلاء، فتطير منها علي وقال: ما أخلقه أن ينكث. ثم بايعه الزبير، وسعد، وأصحاب النبي صلى الله عليه وآله جميعاً [۱۵۵].

[صفحه ۱۶۵]

نخستین کسی که بیعت کرد

۱۹. الكامل في التاريخ: هنگامی که عثمان کشته شد، یاران رسول خدا از مهاجران و انصار، در حالی که در میان آنان طلحه و زبیر نیز بودند، گرد آمده، نزد علی علیه السلام رفتند و به وی گفتند: مردم را گریزی از داشتن پیشوا نیست. علی علیه السلام فرمود: «مرا به حکومت بر شما نیازی نیست. هر آن کس را که برگزیدید، بدان رضایت می‌دهم». گفتند: جز تو را برنگزینیم.

بارها نزد او آمد و شد کردند و در آخرین مرتبه به وی گفتند: به درستی که کسی را شایسته‌تر از تو بر امر حکومت نمی‌شناسیم که از تو پیشتازتر [در اسلام] و به پیامبر، نزدیک‌تر باشد.

آن‌گاه امام فرمود: «چنین مکنید! اگر من وزیر باشم، بهتر از آن است که امیر باشم». آنان گفتند: به خدا سوگند، هیچ کاری انجام نمی‌دهیم، مگر آن که با تو بیعت کنیم. فرمود: «پس در مسجد؛ چرا که بیعت من، پنهانی نخواهد بود و جز در مسجد، انجام نخواهد شد». در این هنگام، امام در خانه‌اش بود و گفته شده در چاردیواری بنی عمرو بن مبدول بود. آن‌گاه حضرت به سوی مسجد روانه شد، در حالی که عبایی بر دوش و لباسی بلند برتن و عمامه‌ای از خز بر سر داشت و کفش‌هایش در دستش بود و بر کمانی تکیه

کرده بود. سپس مردم، با وی بیعت کردند. نخستین کسی که بیعت کرد، طلحه بن عبیدالله بود. حبيب بن ذؤيب، به وی نگاه کرد و گفت: پناه بر خدا! نخستین دستی که برای بیعت دراز شد، دستی علیل و ناتوان بود این کار، به سامان نرسد. سپس زبیر بیعت کرد. علی علیه السلام به آن دو فرمود: «اگر دوست دارید، شما با من بیعت کنید و اگر می‌خواهید، من با شما بیعت کنم؟». گفتند: ما با تو بیعت می‌کنیم.

۲۰. الجمل - به نقل از زید بن أسلم - طلحه و زبیر، نزد علی علیه السلام آمدند، در حالی که به دیوارهای مدینه تکیه زده بود. آن دو بر وی وارد شدند و گفتند: دستت را بیاور با تو بیعت کنیم. مردم، جز تو را نمی‌خواهند. [صفحه ۱۶۶]

امام به آن دو فرمود: «مرا نیازی به این امر نیست. اگر برای شما دو نفر وزیر باشم، بهتر از آن است که بر شما امیر باشم. هر یک از شما دستش را بیاورد، با او بیعت می‌کنم».

آن دو گفتند: مردم، غیر از تو را انتخاب نکنند و از تو عدول نکنند. دستت را بیاور تا به عنوان نخستین افراد، با تو بیعت کنیم. امام فرمود: «بیعت من پنهانی نخواهد بود. مهلت دهید تا به مسجد درآیم». گفتند: در این جا با تو بیعت کنیم و سپس در مسجد هم بیعت خواهیم کرد. پس به عنوان نخستین افراد، با وی بیعت کردند. آن گاه مردم با وی بر منبر بیعت کردند که پیشاپیش آنان، طلحه بن عبیدالله بود که دستی معلول داشت. طلحه بر منبر بالا رفت و با علی علیه السلام دست داد. مردی از بنی اسد که فال بد می‌زد، ایستاده بود و نگاه می‌کرد. چون دید نخستین دستی که بیعت کرد، معلول است، آیهی استرجاع را خواند و گفت: نخستین دستی که با امیرمؤمنان بیعت کرد، معلول بود. شاید این امر، سامان نگیرد. سپس طلحه و زبیر [از منبر] فرود آمدند و دیگر مردمان، بیعت نمودند.

۲۱. الامامة و السياسة - در گزارش بیعت امام علی علیه السلام - نخستین کسی که بر منبر رفت، طلحه بود. او با دستش که معلول بود، با او بیعت کرد. علی علیه السلام، آن را به فال بد گرفت و فرمود: «چه قدر سزاوار است که این بیعت، شکسته شود!». سپس زبیر، سعد و تمامی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند.

۲۲. العقد الفرید: هنگامی که عثمان بن عفان کشته شد، مردم به سوی علی بن ابی طالب هجوم آوردند و جمعیت، برای بیعت گرد او اجتماع کردند. سپس [صفحه ۱۶۷]

علی علیه السلام فرمود: «این امر، به دست شما نیست؛ بلکه حق بدریان است که بیعت کنند». آن گاه فرمود: «طلحه و زبیر و سعد کجایند؟». پس آنان آمدند و بیعت کردند و سپس مهاجران و انصار و دیگر مردمان، بیعت کردند. این واقعه، در روز جمعه سیزدهم ذی حجهی سال سی و پنجم اتفاق افتاد. نخستین کسی که بیعت کرد، طلحه بود. انگشتان [دست] وی معلول بود. علی علیه السلام، آن را به فال بد گرفت و فرمود: «چه قدر شایسته است که این بیعت، شکسته شود!».

۲۳. المناقب خوارزمی - به نقل از سعید بن مسیب - علی علیه السلام، بیرون رفت و وارد خانه اش شد. مردم، با شتاب، به سوی وی آمدند و صحابیان رسول خدا شعار می‌دادند که: علی، امیرمؤمنان است. تا آن که به خانه وی وارد شدند و گفتند: با تو بیعت می‌کنیم. دستت را دراز کن. امیر، لازم است.

آن گاه علی علیه السلام فرمود: «این، در اختیار شما نیست. این، حق بدریان است. هر آن کس که اهل بدر بدو راضی شوند، خلیفه خواهد بود». کسی از بدریان نماند، جز آن که نزد علی علیه السلام آمد. آن گاه گفتند: ما کسی را جز تو سزاوارتر بر امر حکومت نمی‌دانیم، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم.

سپس علی علیه السلام فرمود: «طلحه و زبیر کجایند؟». نخستین کسی که بیعت کرد، طلحه بوده که با دست بیعت نمود. انگشتان [دست] طلحه، معلول بود. علی علیه السلام آن را به فال بد گرفت و فرمود: «چه قدر سزاوار است که این بیعت، شکسته شود!». سپس زبیر، سعد و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله، بیعت کردند. [صفحه ۱۶۸]

نسبت دادن «فال بد زدن» به امام

براساس آنچه گذشت، طلحه، نخستین کسی بود که با علی علیه السلام بیعت کرد. دست طلحه، ناقص بود. از این روی، فال بد زدند که این بیعت، دوام نخواهد داشت. در این که تفأل بد را چه کسی بر زبان جاری کرد، منابع، یک داستان نیستند. برخی آن را به شخصی به نام حبیب بن ذؤیب نسبت داده‌اند و بعضی آورده‌اند که مردی از بنی اسد، فال بد زد و گفت: «أول من بدأ بالبيعة يد شلاً. لا يتم هذا الأمر؛ نخستین کسی که بیعت را آغاز کرد، دستی ناقص است. این کار، به سامان نرسد». اما روایاتی هم این «تطیر» را به امام علی علیه السلام نسبت داده و نوشته‌اند که آن بزرگوار، به هنگام بیعت او فرمود: ما أخلقها أن تنكث.

چه قدر سزاوار است که [این بیعت] شکسته شود.

اما به نظر می‌رسد که این نسبت، استوار نباشد و بر ناستواری آن، به عقل و نقل می‌توان استناد کرد.

بی گمان عقل، در هنگامه‌ای آن چنان، که مردمان یکسر بر پیمانی گرد آمده‌اند، تفأل به ناکامی را روا نمی‌دارد و از این روی، هیچ خردمندی چنین نمی‌کند. چگونه علی علیه السلام، آن خردمند بی‌بدیل، در نخستین روز بیعت، در میان مردم نقض بیعت یکی از برجسته‌ترین چهره‌های سیاسی را بیان می‌دارد، آن هم با استناد به تطیر و تفأل؟

این گونه سخن راندن، از یک سو جو شایعه را برای سست کردن پایه‌های حکومت، دامن می‌زند و از سوی دیگر، نوعی ترغیب برای شکستن پیمان

[صفحه ۱۶۹]

است و بی گمان، ناروا. به علاوه، در روایات فراوانی، تطیر، ناپسند تلقی شده است و مردم، از تطیر بازداشته شده‌اند و بر این نکته تأکید شده است که اهل بیت علیهم السلام، فال بد نمی‌زنند و [... ۱۵۶].

بدین سان، بسیار بعید است که امام علیه السلام سخنی ناهنجار بر زبان آورد و یا به عملی ناستوار و ناهنجار، همت ورزد و آن را به جا آورد.

[صفحه ۱۷۰]

اقبال الناس علی البيعة

اشاره

۲۴- الإمام علی علیه السلام- فی وصف بیعته-: أقبلمن إلیّ إقبال العیوذ المطافیل علی أولادها، تقولون: البيعة البيعة! قبضت کفی فبسطتموها، ونازعتکم یدی فجاذبتموها!! [۱۵۷].

۲۵- عنه علیه السلام- فی صفة الناس عند بیعته-: فما راعنی إلاً والناس کعرف الضبع إلیّ، ینثالون علیّ من کلّ جانب، حتی لقد وطيّ الحسان، وشقّ عطفای، مجتمعین حولی کر بیضة الغنم [۱۵۸].

۲۶- عنه علیه السلام- فی ذکر البیعة [۱۵۹]-: فتداکوا علیّ تداکک الإبل الهمیم یومِ وِردها، وقد أرسلها راعیها، وخلعت مثنیها، حتی ظننت أنّهم قاتلیّ، أو بعضهم قاتل بعضٍ لدی [۱۶۰].
[صفحه ۱۷۱]

۲۷- عنه علیه السلام- فی ذکر نکث طلحة و الزبیر بیعته-: أتیمونی فقلتم: بایعنا، فقلت: لا أفعل، فقلتم: بلی، فقلت: لا. وقبضت یدی فبسطتموها، ونازعتکم فجذبتموها، وتداککتکم علیّ تداکک الإبل الهمیم علی حیاضها یوم وِردها، حتی ظننت أنّکم قاتلیّ، وأنّ بعضکم قاتل بعض، فبسطت یدی، فبايعتمونی مختارین، وبايعنی فی أولکم طلحة و الزبیر طائعين غیر مکرهین [۱۶۱].

۲۸- عنه علیه السلام- فی وصف بیعته-: بسطتم یدی فکففتها، ومددتموها فقبضتها، ثم تداککتکم علیّ تداکک الإبل الهمیم علی حیاضها یوم وِردها، حتی انقطعت النعل، وسقط الرداء، ووطئ الضعیف، وبلغ من سرور الناس بیعتهم إیای أن ابتهج بها الصغیر، وهدج إليها الکبیر، وتحامل نحوها العلیل، وحسرت إليها الکعاب [۱۶۲].

۲۹- وقعه صفین عن خفاف بن عبد الله: تهافت الناس علی علیّ بالبیعة تهافت الفراش، حتی ضلت النعل وسقط الرداء، ووطئ الشیخ.
[۱۶۳].

[صفحه ۱۷۲]

رو آوردن مردم برای بیعت

۲۴. امام علی علیه السلام- در توصیف پیمان خود-: به سان شتران که به بچه‌های تازه متولد شده‌شان روی می‌آورند، به من رو آوردید، در حالی که می‌گفتید: بیعت، بیعت! دست خود را بستم، شما آن را باز کردید. دست خود را وا گرفتم، و شما آن را [به سوی خود] کشیدید.

۲۵. امام علی علیه السلام- در توصیف مردم به هنگام بیعت-: مردم، مرا رها نکردند، جز آن که چون گفتار، یکی پس از دیگری به سویم آمده، از هر سو به من هجوم آوردند، چنان که حسن و حسین، در زیر پاهای لگدمال شدند، پهلوهایم آزرده شد و مانند گله‌ی گوسفند، مرا در میان گرفتند.

۲۶. امام علی علیه السلام- در گزارش بیعت-: به سان شتران تشنه که به آب‌خور رسند در حالی که چوپان، آنها را رها ساخته و بار انداخته‌اند، به من هجوم آوردند، به گونه‌ای که گمان بردم کُشنده‌ی من هستند یا این که برخی از آنان، کُشنده‌ی برخی دیگر، در حضور من‌اند.

۲۷. امام علی علیه السلام- به هنگام گزارش بیعت‌شکنی طلحه و زبیر-: نزد من آمدید و گفتید: با ما بیعت کن. گفتیم: چنین نکنم. گفتید: چرا؟ گفتیم: نه؛ و دست خود را جمع کردم و شما دستانم را گشودید، و دست خود را پس کشیدم و شما آن را کشیدید. بر من هجوم آوردید، چونان شتران تشنه که بر آب‌خور وارد شوند، به گونه‌ای که گمان بردم کُشنده‌ی من هستید و برخی از شما کُشنده‌ی دیگری

[صفحه ۱۷۳]

هستید. آن‌گاه دست خود را دراز کردم و با اختیار، با من بیعت کردید و در آغاز، طلحه و زبیر، از روی میل و اراده، و نه اجبار، با من بیعت کردند.

۲۸. امام علی علیه السلام- در گزارش بیعت خود-: دستم را گشودید و من آن را بستم، و شما آن را کشیدید و من جمع کردم. آن‌گاه مانند شتران تشنه که به آب‌خورها وارد شوند، بر من هجوم آوردید، به گونه‌ای که کفش از پایم در آمد و عبا از دوشم افتاد و ناتوانان، لگدمال شدند. شادمانی مردم از بیعت با من، بدان پایه رسید که خردسالان، شادمان شدند، بزرگسالان، لرزان لرزان،

بدان جا روان شدند، و ناتوانان به سختی خود را بر پا نگه داشتند و دختران جوان [برای دیدن منظره] به آن جا شتافتند.
 ۲۹. وقعه صفین - به نقل از خفاف بن عبدالله -: مردم برای بیعت با علی علیه السلام، مانند ملخ‌ها هجوم آوردند، تا آن جا که کفش‌ها ناپدید شد، عباها از دوش افتاد و پیرمردها لگدمال شدند.
 [صفحه ۱۷۴]

بیعة عامة الناس

اشاره

۳۰- شرح نهج البلاغه عن ابن عباس: لما دخل علي عليه السلام المسجد وجاء الناس ليبايعوه، خفت أن يتكلم بعض أهل الشنآن لعلي عليه السلام؛ ممن قتل أباه أو أخاه أو ذا قرابته في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله، فيزهد علي في الأمر ويتركه، فكنت أصد ذلك وأتخوفه، فلم يتكلم أحد حتى بايعه الناس كلهم، راضين مسلمين غير مكرهين [۱۶۴].
 ۳۱- الفتوح: قالت الأنصار [للناس]: إنكم قد عرفتم فضل علي بن أبي طالب وسابقته وقرابته ومنزلته من النبي صلى الله عليه وآله، مع علمه بحلالكم وحرامكم، وحاجتكم إليه من بين الصحابة، ولن يألوكم نصحاً، ولو علمنا مكان أحد هو أفضل منه وأجمل لهذا الأمر وأولى به منه لدعوناكم إليه. فقال الناس كلهم بكلمة واحدة: رضينا به طائعين غير كارهين.
 فقال لهم علي: أخبروني عن قولكم هذا: «رضينا به طائعين غير كارهين»، أحمق واجب هذا من الله عليكم، أم رأى رأيتموه من عند أنفسكم؟

قالوا: بل هو واجب أوجه الله عز وجل لك علينا [۱۶۵].

۳۲- الجمل عن عبد الحميد بن عبد الرحمن عن ابن أزي: ألا أحدثك ما رأيت عيناى وسمعت أذناى!! لما التقى الناس عند بيت المال قال علي لطلحة: ابسط يدك أبايعك. فقال طلحة: أنت أحمق بهذا الأمر منى، وقد اجتمع لك من أهواء الناس ما لم يجتمع لى. فقال عليه السلام له: ما خشينا غيرك! فقال طلحة: لا تخش، فوالله لا تؤتى من قبلى.
 وقام عمار بن ياسر، وأبو الهيثم بن التيهان، ورفاعة بن رافع بن مالك بن العجلان، وأبو أيوب خالد بن زيد، فقالوا لعلي: إن هذا الأمر قد فسد، وقد رأيت ما صنع عثمان، وما أتاه من خلاف الكتاب والسنة، فابسط يدك نبايعك؛ لتصلح من أمر الأمة ما قد فسد. فاستقال علي عليه السلام وقال: قد رأيتم ما صنع بى، وعرفتم رأى القوم، فلا حاجة لى فيهم.
 [صفحه ۱۷۵]

فأقبلوا على الأنصار فقالوا: يا معاشر الأنصار، أنتم أنصار الله وأنصار رسوله، ورسوله أكرمكم الله تعالى، وقد علمتم فضل علي وسابقته في الإسلام، وقرابته ومكانته التي كانت له من النبي صلى الله عليه وآله، وإن ولى أنالكم خيراً. فقال القوم: نحن أرضى الناس به، ما نريد به بدلاً.

ثم اجتمعوا عليه، فلم يزالوا به حتى بايعوه [۱۶۶].

۳۳- عنه عليه السلام- من كتاب له إلى معاوية -: إنه بايعنى القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان على ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار، ولا- للغائب أن يرد، وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار؛ فإن اجتمعوا على رجل وسموه إماماً كان ذلك لله رضاً، فإن خرج عن أمرهم خارج- بطعن أو بدعة- ردوه إلى ما خرج منه، فإن أبى قاتلوه على أتباعه غير سبيل المؤمنين وولاه الله ما تولى [۱۶۷].

۳۴- الإمام علي عليه السلام- في جواب كتاب معاوية -: أما تمييزك بينك وبين طلحة والزبير، وبين أهل الشام وأهل البصرة، فلعمري

ما الأمر فيما هناك إلّا سواء، لأنها بيعه شاملة؛ لا يستثنى فيها الخيار، ولا يُستأنف فيها النظر [۱۶۸].

۳۵- الفتوح: بايعت أهل الكوفة عليّاً رضي الله عنه بأجمعهم... فبايعت أهل الحجاز وأهل العراقين لعليّ بن أبي طالب رضي الله عنه [۱۶۹].

۳۶- الطبقات الكبرى: لمّا قُتل عثمان يوم الجمعة لثمانى عشرة ليلة مضت من ذى الحجة سنة خمس وثلاثين، وبويع لعليّ بن أبي طالب؛ بالمدينة الغد من يوم قتل عثمان، بالخلافه، بايعه طلحه، والزبير، وسعد بن أبي وقاص، وسعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل، وعمّار بن ياسر، وأسامه بن زيد، وسهل بن حنيف، وأبو أيوب الأنصاري، ومحمد بن مسلمة، وزيد بن ثابت، وخزيمة بن ثابت، وجميع من كان بالمدينة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، وغيرهم [۱۷۰].

[صفحه ۱۷۶]

بیعت عموم مردم

۳۰. شرح نهج البلاغه- به نقل از ابن عباس:- هنگامی که علی علیه السلام وارد مسجد شد و مردم آمدند تا با وی بیعت کنند، هراس داشتم که برخی از دشمنان علی که پدر یا برادر و یا نزدیکان آنها در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله توسط وی کشته شده بودند، سخنی بگویند و علی علیه السلام در امر حکومت، بی میل شود و آن را رها کند. من همواره مترصد این امر بودم و هراس داشتم؛ [لیکن] کسی سخنی بر زبان نیاورد تا آن که تمامی مردم با رضایت و میل و بدون اکراه، بیعت کردند.

۳۱. الفتوح: انصار به مردم گفتند: شما برتری علی بن ابی طالب، سابقه، خویشاوندی و منزلت او را نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آگاهید و علم او را به حلال و حرام [می دانید. چنان که] بر نیاز خود به وی از میان صحابیان [آگاهید] و [او کسی است که] هرگز از خیرخواهی شما فروگذار نکرد. اگر ما شخصی را برتر و شایسته‌تر از او در امر حکومت می دیدیم، شما را به وی دعوت می کردیم.

مردم، یک سخن گفتند: به وی از روی رغبت، و نه اجبار، رضایت دادیم. آن گاه علی علیه السلام به آنان فرمود: «به من بگوید ~ این سخن شما که: به وی از روی رغبت، و نه اجبار، رضایت دادیم، حقی است واجب از سوی خداوند بر شما یا نظری است که شما بدان، دست یافتید؟».

گفتند: این، واجبی است که خداوند، بر ما تکلیف کرده است.

۳۲. الجمل- به نقل از عبدالحمید بن عبدالرحمان از ابن ابزی:- آیا برایت نقل کنم آنچه را با چشمانم دیدم و با گوش‌هایم شنیدم؟ هنگامی که مردم نزد بیت المال گرد آمدند، علی علیه السلام به طلحه فرمود: «دستت را بیاور تا با تو بیعت کنم». آن گاه طلحه گفت: تو به این امر، از من سزاوارتری، در حالی که آرای مردم بر تو آنچنان است که بر من نیست. علی علیه السلام فرمود: «از غیر تو هراسی نداریم». طلحه گفت: هراسی نداشته باش. سوگند به خداوند که از جانب من [فتنه‌ای] به پا نشود.

آن گاه عمّار یاسر، ابوالهیثم، رفاعه بن رافع و ابو ایوب خالد بن زید، به پا خاستند و خطاب به علی علیه السلام گفتند: حکومت تباه شده و خود، رفتار عثمان را و آنچه را که او برخلاف کتاب و سنت انجام داد، دیده‌ای. دستت را بیاور تا با تو بیعت کنیم تا آنچه را که از امور امت تباه شده است، اصلاح کنی.

علی علیه السلام عذر خواست و فرمود: «شما دیدید که چگونه با من رفتار شد و رأی مردم را دانستید. مرا به آنان، نیازی نیست».

[صفحه ۱۷۷]

[این چند نفر] نزد انصار آمدند و گفتند: ای گروه انصار! شما یاران خدا و یاران رسول خدا هستید. خداوند، شما را به واسطه‌ی پیامبر، کرامت بخشید. به درستی که شما برتری علی علیه السلام و سابقه او را در اسلام می دانید و از خویشاوندی وی و جایگاهش

نزد پیامبر صلی الله علیه وآله [باخبرید]. اگر او به حکومت رسد، شما را به نیک بختی و سعادت رساند. آن گاه گروه انصار گفتند: ما از همه‌ی مردم، به وی راغب‌تریم و جایگزینی برایش نمی‌جوئیم. سپس همه نزد وی اجتماع کردند تا آن که با او بیعت نمودند.

۳۳. امام علی علیه‌السلام - از نامه‌ای به معاویه - به درستی که مردمانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، به همان گونه با من بیعت کردند. از این رو، برای حاضران، جای انتخاب [جدید] نیست و غایبان، حق رد آن را ندارند. همانا شورا برای مهاجران و انصار است. اگر آنان بر شخصی اتفاق کردند و او را امام نامیدند، خداوند هم به آن رضایت دارد، و اگر کسی از این امر خارج شود (با ایراد گرفتن یا بدعتگذاری)، مردمان او را به جای درست بازگردانند، و اگر سرپیچی کرد (به جهت پیروی از غیر راه مؤمنان)، با او نبرد کنند و خداوند، او را با آنچه برگزیده، دمساز کند.

۳۴. امام علی علیه‌السلام - در پاسخ نامه‌ی معاویه - اما این که خود را از طلحه و زبیر جدا کردی و شامیان را از اهل بصره متمایز ساختی. به جانم سوگند که در امر حکومت، همه برابرنند؛ زیرا بیعتی فراگیر بود که از آن، نخبگان استثنا نشدند و جای بازنگری و تجدیدنظر، در آن نیست.

۳۵. الفتوح: تمام کوفیان، با علی علیه‌السلام بیعت کردند ... آن گاه اهل حجاز و عراقی‌ها با علی بن ابی طالب علیه‌السلام، بیعت کردند.

۳۶. الطبقات الکبری: هنگامی که عثمان در هیجدهم ذی حجه‌ی سال سی و پنجم، گشته شد و فردای آن روز، در مدینه برای علی بن ابی طالب علیه‌السلام بیعت گرفته شد، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، عمار یاسر، اسامه بن زید، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، خزیمه بن ثابت و تمام یاران رسول خدا بیعت کردند.

[صفحه ۱۷۸]

خطاب طائفة من أصحابه بعد البیعة

اشاره

۳۷- تاریخ یعقوبی - بعد ذکر بیعة الناس لعلی علیه‌السلام: وقام قوم من الأنصار فتکلموا، وكان أول من تکلم ثابت بن قیس بن شماس الأنصاری - وكان خطیب الأنصار - فقال: واللّه، یا أمیر المؤمنین، لئن كانوا تقدّمواک فی الولاية فما تقدّمواک فی الدین، ولئن كانوا سبقواک أمس فقد لحقتهم الیوم، ولقد كانوا وکنت لا یخفی موضعک، ولا یجهل مکانتک، یحتاجون إلیک فیما لا یعلمون، وما احتجت إلی أحد مع علمک.

ثم قام خزیمه بن ثابت الأنصاری - وهو ذو الشهادتین - فقال: یا أمیر المؤمنین، ما أصبنا لأمرنا هذا غیرک، ولا کان المنقلب إلیک، ولئن صدقنا أنفسنا فیک، فلأنت أقدم الناس إیماناً، وأعلم الناس باللّه، وأولی المؤمنین

[صفحه ۱۷۹]

برسول اللّه، لک ما لهم، ولس لهم ما لک.

وقام صعصعه بن صوحان فقال: واللّه، یا أمیر المؤمنین، لقد زینت الخلفه وما زانتک، ورفعتها وما رفعتک، ولهی إلیک أحوج منک إلیها.

ثم قام مالک بن الحارث الأشتر فقال: أیها الناس، هذا وصی الأوصیاء، ووارث علم الأنبیاء، العظیم البلاء، الحسن العناء [۱۷۱]، الذی شهد له کتاب اللّه بالإیمان، ورسوله بجنّه الرضوان، من کملت فیہ الفضائل، ولم یشک فی سابقته وعلمه وفضله الأواخر ولا الأوائل.

ثم قام عقبه بن عمرو فقال: من له يوم كيوم العقبة، وبيعه كبيعة الرضوان، والإمام الأهدى الذي لا يُخاف جوره، والعالم الذي لا يُخاف جهله [۱۷۲].

راجع: القسم التاسع/علی عن لسان أصحاب النبي/حذيفة بن اليمان وخزيمة بن ثابت.
علی عن لسان الأعيان/أحمد بن حنبل.

[صفحه ۱۸۰]

سخنان گروهی از یاران علی پس از بیعت

۳۷. تاریخ یعقوبی - پس از گزارش بیعت مردم با علی علیه السلام - گروهی از انصار، به پا خاستند و سخن گفتند. نخستین کسی که سخن گفت، ثابت بن قیس انصاری بود. وی که سخنران و خطیب انصار بود، چنین گفت: سوگند به خداوند، ای امیرمؤمنان! اگر آنان در حکومت (و ولایت)، بر تو پیشی گرفتند، اما در دین، بر تو پیشی نداشتند. اگر دیروز از تو سبقت گرفتند، امروز به آنان رسیدی و جایگاهت بر کسی پوشیده نیست و منزلت ناشناخته نباشد. آنان به تو نیازمند بودند در آنچه نمی دانستند؛ ولی تو با دانشت به کسی نیازمند نشدی. سپس خزيمة بن ثابت انصاری - که ذوالشهادتین لقب داشت - [۱۷۳] به پا خاست و گفت: ای امیرمؤمنان! ما برای حکومت، جز تو را نیافتیم و جریان امور، جز به تو باز نمی گردد، و اگر با خویشتن، درباره‌ی تو صادق باشیم، [خواهیم یافت که] تو از همه در ایمان، پیشتازتری و به خداوند، داناتری و نزدیک‌ترین مؤمنان به رسول خدایی. آنچه آنان دارند، تو داری؛ ولی آنچه تو داری، آنان را از آن،

[صفحه ۱۸۱]

بهره‌ای نیست.

آن‌گاه صعصعه بن صوحان برخاست و گفت: سوگند به خداوند، ای امیرمؤمنان! به خلافت، زینت بخشیدی، گرچه خلافت تو را زینت نداد. حکومت را برتری دادی، گرچه به تو برتری نداد. به درستی که حکومت و خلافت، به تو نیازمندتر است از تو به حکومت.

سپس مالک بن حارث اشتر، به پا خاست و گفت: ای مردم! این، جانشین جانشینان و میراث دار دانش پیامبران است؛ [کسی که برخوردار از] آزمون بزرگ و بی‌نیازی زیبا بود، که کتاب خداوند، به ایمانش و پیامبر او را به بهشت رضوان، گواهی دادند. او کسی است که فضیلت‌ها را به کمال رسانید و هیچ کس از گذشتگان و آیندگان، در سابقه، دانش و برتری‌اش تردید نکرد. آن‌گاه عقبه بن عمرو برخاست و گفت: کیست که [افتخار] بیعت عقبه و رضوان را داشته باشد؛ پیشوایی باشد هدایتگر که از ستمش هراس نباشد، و دانشمندی که از نادانی‌اش واهمه‌ای نباشد؟

ر. ک: بخش نهم/علی از زبان یاران پیامبر/خزيمة بن ثابت و حذيفة بن يمان؛ علی از زبان نخبگان/احمد بن حنبل.

[صفحه ۱۸۲]

من تخلف عن بيعته

اشاره

کانت بيعة الإمام عليه السلام عامّة شاملة، وقد اشترك فيها جميع المهاجرين والأنصار [۱۷۴]، وتمام من كان في المدينة. وقد بايع الجميع عن اختيار كامل، وحرية تامّة. ثم بايعه أهالي مكة والحجاز والكوفة [۱۷۵].

وقد صرّح الإمام عليه السلام بأنّ بيعته عامّة شامله [١٧٦]، كما صرّحت المصادر التاريخيّة الكثيرة باجتماع المهاجرين والأنصار على بيعه الإمام عليه السلام [١٧٧].

لكن ذكرت بعض المصادر أخباراً تدلّ على تخلف أمثال: عبد الله بن عمر، وسعد بن أبي وقاص، ومحمّد بن مسلمة، وأسامة بن زيد، وحسان بن ثابت، وكعب بن مالك، وعبد الله بن سلام، ومروان بن الحكم، وسعيد بن العاص، والوليد بن عقبة، عن البيعة [١٧٨]. وفي تخلف هؤلاء عن البيعة نظريتان:

الأولى: إنّ هؤلاء تخلفوا عن بيعه الإمام، بل كانوا مخالفين لبيعته واقعاً. الثانية: إنّهم لم يخالفوا أصل البيعة، وأنّ ما ورد في النصوص مشعراً بذلك فهو بمعنى عدم مسيرتهم للإمام في حروبه الداخليّة. قال الحاكم النيسابوري - بعد ذكر الأخبار الواردة في بيعه الناس للإمام -:

«أما قول من زعم أنّ عبد الله بن عمر وأبا مسعود الأنصاري وسعد بن أبي وقاص وأبا موسى الأشعري ومحمّد بن مسلمة الأنصاري وأسامة بن زيد قعدوا عن بيعته، فإنّ هذا قول من يجحد حقيقة تلك الأحوال»، ثمّ ذكر أنّ هؤلاء بايعوا الإمام لكن لم يسايروه في حروبه الداخليّة؛ لأسباب دعتهم إلى ذلك، ممّا أوقع البعض في اعتقاد أنّهم مخالفين لبيعه الإمام عليه السلام [١٧٩].

[صفحة ١٨٣]

وقد ارتضى هذا الرأي ابن أبي الحديد، ونسبه إلى المعتزلة في كتابه شرح نهج البلاغة [١٨٠]. وإذا تأملنا نصوص الباب نجد أنّ أكثر من عُرف بالتخلف عن البيعة قد بايع الإمام عليه السلام، لكنّ بيعه بعضهم - نظير: عبد الله بن عمر، وسعد بن أبي وقاص - لم تكن بمعنى الوفاء لقيادة الإمام؛ حيث أعلنوا صراحة عدم مرافقتهم للإمام في حروبه. كما أنّ بيعه بعض آخر منهم - نظير: مروان بن الحكم، وسعيد بن العاص، والوليد بن عقبة - كانت بدوافع سياسيّة. ومن هنا يمكن عدّ هؤلاء في المتخلفين عن البيعة؛ لأنّ بيعتهم لم تكن حقيقيّة وكامله، كما يكن عدّهم في المبايعين؛ لاشتراكهم من المراسم الرسميّة للبيعة. وبهذا يمكن الجمع بين النظريتين.

وهنا احتمال ثالث، وهو: أنّهم تخلفوا عن البيعة العامّة الشاملة والتي كانت في المسجد، وقد اختلقوا أعداراً لتوجيه ذلك، لكن لما تمت البيعة واستحكمت خلافة الإمام عليه السلام رغبوا في البيعة.

ويؤيد ذلك أنّ مروان بن الحكم والوليد بن عقبة وسعيد بن العاص جاؤوا إلى الإمام - بعد انتهاء البيعة العامّة - فبايعوه بعد نقاش. كما يشهد له اعتراف عبد الله بن عمر وأسامة بن زيد وسعد بن أبي وقاص ببيعة الإمام على عليه السلام، كما ورد في بعض النصوص.

٣٨- الإمام عليّ عليه السلام - من كلامه حين تخلف عن بيعته عبد الله بن عمر، وسعد ابن أبي وقاص، ومحمّد بن مسلمة، وحسان بن ثابت، وأسامة بن زيد -: أيّها

[صفحة ١٨٤]

الناس! إنّكم بايعتموني على ما بُوع عليه من كان قبلي، وإنّما الخيار إلى الناس قبل أن يبايعوا، فإذا بايعوا فلا خيار لهم. وإنّ عليّ الإمام الاستقامة، وعلى الرعيّة التسليم. وهذه بيعة عامّة، من رغب عنها رغب عن دين الإسلام، وأتبع غير سبيل أهله، ولم تكن بيعتكم إياي فلتة، وليس أمرى وأمركم واحداً. وإنّي أريدكم لله، وأنتم تريدونني لأنفسكم، وإيم الله لأنصحنّ للخصم، ولأنصحنّ المظلوم. وقد بلغني عن سعد وابن مسلمة وأسامة وعبد الله وحسان بن ثابت أمور كرهتها، والحقّ بيني وبينهم [١٨١].

٣٩- مروج الذهب: كان سعد وأسامة بن زيد وعبد الله بن عمر ومحمّد بن مسلمة [١٨٢] ممّن قعد عن عليّ بن أبي طالب، وأبوا أن يبايعوه، هم وغيرهم [١٨٣] ممّن ذكرنا من القعّاد، وذلك أنّهم قالوا: إنّها فتنة. ومنهم من قال لعلّي: أعطنا سيوفاً نقاتل بها معك، فإذا ضربنا بها المؤمنين لم تعمل فيهم ونبتّ عن أجسامهم، وإذا ضربنا بها الكافرين سرت في أبدانهم. فأعرض عنهم عليّ، وقال: «ولو علم الله فيهم خيراً لأسمعهم ولو أسمعهم لتولّوا وهم مُعرضون» [١٨٤].

[صفحه ۱۸۵]

۴۰- تاريخ اليعقوبى: بايع الناس إلّا ثلاثة نفر من قريش: مروان بن الحكم، وسعيد بن العاص، والوليد بن عقبه- وكان لسان القوم- فقال: يا هذا، إنك قد وترتنا جميعاً، أما أنا فقتلت أبى صبراً يوم بدر، وأما سعيد فقتلت أباه يوم بدر- وكان أبوه من نور قريش- وأما مروان فشتت أباه وعبت على عثمان حين ضمّه إليه... فتبايعنا على أن نضع عمّا ما أصبنا، وتعفى لنا عمّا فى أيدينا، وتقتل قتله صاحبنا.

فغضب علىّ وقال: أما ما ذكرت من وترى إياكم، فالحقّ وتركم. وأما وضعى عنكم ما أصبتم، فليس لى أن أضع حقّ الله تعالى. وأما إعفائى عمّا فى أيديكم، فما كان لله وللمسلمين فالعدل يسعكم. وأما قتلى قتله عثمان، فلو لزمى قتلهم اليوم لزمى قتالهم غداً، ولكن لكم أن أحملكم على كتاب الله وسنّه نبيّه، فمن ضاق عليه الحقّ فالباطل عليه أضيّق، وإن شئتم فالحقوا بملاحقكم. فقال مروان: بل نبايعك، ونقيم معك، فترى ونرى [۱۸۵].

۴۱- تاريخ الطبرى عن عبد الله بن الحسن: لما قتل عثمان بايعت الأنصار عليّاً إلّا نقيراً يسيراً؛ منهم حسان بن ثابت، وكعب بن مالك، ومسلمة بن مخلد، وأبو سعيد الخدرى، ومحمد بن مسلمة، والنعمان بن بشير، وزيد بن ثابت، ورافع بن خديج، وفضالة بن عبيد، وكعب بن عجرة؛ كانوا عثمانية.

فقال رجل لعبد الله بن حسن: كيف أبى هؤلاء بيعه علىّ! وكانوا عثمانية؟! قال: أمّا حسان فكان شاعراً لا يبالي ما يصنع. وأما زيد بن ثابت فولاه عثمان الديوان وبيت المال، فلما حصر عثمان قال: يا معشر الأنصار كونوا

[صفحه ۱۸۶]

أنصاراً لله... مرتين. فقال أبو أيوب: ما تنصره إلّا أنه أكثر لك من العُضدان. فأما كعب بن مالك فاستعمله على صدقة مزيّنه، وترك ما أخذ منهم له [۱۸۶].

۴۲- وقعة صفين عن عمر بن سعد: دخل عبد الله بن عمر وسعد بن أبى وقاص والمغيرة بن شعبه مع أناس معهم، وكانوا قد تخلّفوا عن علىّ، فدخلوا عليه، فسألوه أن يعطيهم عطاءهم- وقد كانوا تخلّفوا عن علىّ حين خرج إلى صفين والجمل-. فقال لهم علىّ: ما خلفكم عنى؟

قالوا: قتل عثمان، ولا ندرى أحلّ دمه أم لا، وقد كان أحدث أحداثاً ثم استتبتموه فتاب، ثم دخلتم فى قتله حين قتل، فلسنا ندرى أصبتم أم أخطأتم! مع أنا عارفون بفضلك- يا أمير المؤمنين- وسابقتك وهجرتك.

فقال علىّ: أ لستم تعلمون أن الله عزّ وجلّ قد أمركم أن تأمروا بالمعروف وتنهوا عن المنكر، فقال: «إِن طَالَفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأْضَلِحُوا بَيْنَهُمَا فإِن مَّ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» [۱۸۷]. قال سعد: يا علىّ، أعطنى سيفاً يعرف الكافر من المؤمن؛ أخاف أن أقتل مؤمناً فأدخل النار.

فقال لهم علىّ: أ لستم تعلمون أن عثمان كان إماماً، بايعتموه على السمع والطاعة، فعلام خذلتموه إن كان محسناً! وكيف لم تقاتلوه إذ كان مسيئاً؟! فإن كان عثمان أصاب بما صنع فقد ظلمتم؛ إذ لم تنصروا إمامكم، وإن كان مسيئاً فقد

[صفحه ۱۸۷]

ظلمتم؛ إذ لم تعينوا من أمر بالمعروف ونهى عن المنكر، وقد ظلمتم إذ لم تقوموا بيننا وبين عدونا بما أمركم الله به، فإنه قال: «قَتَلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ».

فردّهم ولم يعطيهم شيئاً [۱۸۸].

۴۳- المستدرک على الصحيحين- بعد ذكر الأخبار الواردة فى بيعه الناس أمير المؤمنين عليه السلام:- أمّا قول من زعم أن عبد الله بن

عمر وأبا مسعود الأنصاري وسعد بن أبي وقاص وأبا موسى الأشعري ومحمد بن مسلمة الأنصاري وأسامة بن زيد قعدوا عن بيعته، فإن هذا قول من يجحد حقيقة تلك الأحوال [... ثم قال - بعد أن ذكر أسباب اعتزالهم]: في هذه الأسباب وما جانسها كان اعتزال من اعتزل عن القتال مع علي رضي الله عنه، وقتال من قاتله [١٨٩].

٤٤- الجمل عن أبي مخنف: إن أمير المؤمنين عليه السلام لما هم بالسير إلى البصرة، بلغه عن سعد بن أبي وقاص وابن مسلمة وأسامة بن زيد وابن عمر تناقل عنه، فبعث إليهم. فلما حضروا قال لهم: قد بلغني عنكم هنات كرهتها، وأنا لا أكرهكم على المسير معي، أستم على بيعتي؟ قالوا: بلى.

قال: فما الذي يُقعدكم عن صحبتي؟

فقال له سعد: إنني أكره الخروج في هذا الحرب؛ لئلا أصيب مؤمناً، فإن أعطيتني سيفاً يعرف المؤمن من الكافر، قاتلت معك! [صفحة ١٨٨]

وقال له أسامة: أنت أعز الخلق علي، ولكنتي عاهدت الله أن لا أقاتل أهل لا إله إلا الله...

وقال عبد الله بن عمر: لست أعرف في هذا الحرب شيئاً، أسألك ألاً تحملني على ما لا أعرف.

فقال لهم أمير المؤمنين عليه السلام: ليس كل مفتون معاتب، أستم على بيعتي؟ قالوا: بلى. قال: انصرفوا فسيغني الله تعالى عنكم [١٩٠].

٤٥- تاريخ الطبري عن أبي المليح - في ذكر بعض ما جرى عند بيعة الإمام عليه السلام - : خرج علي إلى المسجد، فصعد المنبر و عليه إزار وطاق وعمامة خزّ ونعلاه في يده، متوكئاً على قوس، فبايعه الناس.

وجاؤوا بسعد، فقال علي: بايع. قال: لا أبايع حتى يبايع الناس، والله ما عليك مني بأس. قال: خلوا سبيله.

وجاؤوا بابن عمر، فقال: بايع. قال: لا أبايع حتى يبايع الناس. قال: ائتنى بحميل. قال: لا أرى حميلاً. قال الأشر: خلّ عنى أضرب عنقه! قال علي: دعوه؛ أنا حميل، إنك - ما علمت - لسيئ الخلق صغيراً وكبيراً [١٩١].

٤٦- شرح نهج البلاغة: ذكر أبو مخنف في كتاب الجمل أن الأنصار والمهاجرين اجتمعوا في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله؛ لينظروا من يولونه أمرهم، حتى غصّ المسجد بأهله، فاتفق رأى عمار وأبي الهيثم بن التيهان ورفاعة بن رافع

[صفحة ١٨٩]

ومالك بن عجلان وأبي أيوب خالد بن زيد [١٩٢] على إقعاد أمير المؤمنين عليه السلام في الخلافة. وكان أشدهم تهالكاً عليه عمار، فقال لهم: أيها الأنصار، قد سار فيكم عثمان بالأمس بما رأيتموه، وأنتم على شرف من الوقوع في مثله إن لم تنظروا لأنفسكم، وإن علياً أولى الناس بهذا الأمر؛ لفضله، وسابقتة! فقالوا: رضينا به حينئذ.

وقالوا بأجمعهم لبقية الناس من الأنصار والمهاجرين: أيها الناس، إننا لن نألوكم خيراً وأنفسنا إن شاء الله، وإن علياً من قد علمتم، وما نعرف مكان أحد أحمل لهذا الأمر منه، ولا أولى به.

فقال الناس بأجمعهم: قد رضينا، وهو عندنا ما ذكرتم وأفضل.

وقاموا كلهم، فأتوا علياً عليه السلام، فاستخرجوه من داره، وسألوه بسط يده، فقبضها، فتداكوا عليه تداك الإبل الهيم على وريدها، حتى كاد بعضهم يقتل بعضاً، فلما رأى منهم ما رأى سألهم أن تكون بيعته في المسجد ظاهرة للناس، وقال: إن كرهني رجلٌ واحد من الناس لم أدخل في هذا الأمر.

فنهض الناس معه حتى دخل المسجد، فكان أول من بايعه طلحة. فقال قبيصة ابن ذؤيب الأسدي: تخوّفت أن لا يتم له أمره؛ لأن أول

ید بايعته سَلَّاء. ثمَّ بايعه الزبير، وبايعه المسلمون بالمدينة، إلَّا محمّد بن مسلمة، وعبد الله بن عمر، وأسامة بن زيد، وسعد بن أبي وقاص، وكعب بن مالك، وحسان بن ثابت، وعبد الله بن سلام.
فأمر بإحضار عبد الله بن عمر، فقال له: بايع. قال: لا أبايع حتى يبايع جميع
[صفحه ۱۹۰]

الناس. فقال له عليه السلام: فأعطني حميلاً أن لا تبرح. قال: ولا أعطيك حميلاً. فقال الأشر: يا أمير المؤمنين، إن هذا قد أمن سوطك وسيفك، فدعني أضرب عنقه! فقال: لسْتُ أريد ذلك منه على كره، خلّوا سبيله. فلما انصرف قال أمير المؤمنين: لقد كان صغيراً وهو سيئ الخلق، وهو في كبره أسوأ خلقاً.
ثمَّ أتى بسعد بن أبي وقاص، فقال له: بايع. فقال: يا أبا الحسن خلّني، فإذا لم يبقَ غيري بايعتُك، فوالله لا يأتيك من قبلي أمر تكرهه أبداً. فقال: صدق، خلّوا سبيله.

ثمَّ بعث إلى محمّد بن مسلمة، فلمّا أتاه قال له: بايع. قال: إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله أمرني إذا اختلف الناس وصاروا هكذا- وشبّك بين أصابعه- أن أخرج بسيفي فأضرب به عرض أحد فإذا تقطّع أنيت منزلي، فكنت فيه لا أبرحه حتى تأتيني يد خاطية، أو متية قاضية. فقال له عليه السلام: فانطلق إذاً، فكن كما أمرت به.
ثمَّ بعث إلى أسامة بن زيد، فلمّا جاء قال له: بايع. فقال: إنّي مولاك، ولا خلاف منّي عليك، وستأتيك بيعتي إذا سكن الناس. فأمره بالانصراف، ولم يبعث إلى أحد غيره.

وقيل له: ألا تبعث إلى حسان بن ثابت، وكعب بن مالك، وعبد الله بن سلام؟ فقال: لا حاجة لنا فيمن لا حاجة له فينا. فأما أصحابنا فإنهم يذكرون في كتبهم أنّ هؤلاء الرهط إنَّما اعتذروا بما اعتذروا به لما نذهبهم إلى الشخصوس معه لحرب أصحاب الجمل، وأنهم لم يتخلّفوا عن البيعة، وإنَّما تخلّفوا عن الحرب.
وروى شيخنا أبو الحسين في كتاب الغرر: أنّهم لما اعتذروا إليه بهذه الأعذار، قال لهم: ما كلّ مفتون يُعاتب، أعندكم شكّ في بيعتي؟ قالوا: لا. قال: فإذا بايعتم فقد قاتلتم، وأعفاهم من حضور الحرب. [۱۹۳].

[صفحه ۱۹۱]

روی برگرداندگان از بیعت

بیعت با علی علیه السلام فراگیر بود. در این پیمان شکوهمند، تمام مهاجران و انصار و همه کسانی که در آن روز در مدینه بودند، شرکت جستند و از سر اختیار و با آزادی بیعت کردند. پس از آن، مردم مکه، کوفه و حجاز نیز بیعت کردند.
امام علی علیه السلام صراحتاً بیعت خود را عام و شامل دانست و بسیاری از مصادر تاریخی، بر اجتماع مهاجران و انصار، برای بیعت با مولا تصریح کرده‌اند. در برخی از منابع تاریخی، گزارش‌هایی آمده است که نشان می‌دهد کسانی چون: عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمّد بن مسلمه، اسامه بن زید، حسان بن ثابت، کعب بن مالک، عبدالله بن سلام، مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه، از بیعت با علی علیه السلام تن زده‌اند. درباره‌ی روی برگرداندن اینان از بیعت با امام، دو نظر وجود دارد: یکی این که آنان واقعاً با بیعت با امام، مخالف بودند و بیعت نکردند. نظر دوم این که آنان با اصل بیعت، مخالف نبودند و آنچه در متون درباره‌ی روی برگرداندن آنان از بیعت با امام آمده، به معنای همراهی نکردن آنان با علی علیه السلام در جنگ‌های داخلی است.
حاکم نیشابوری، پس از ذکر اخباری که درباره‌ی بیعت مردم با امام آمده، می‌گوید:

أما قول من زعم أنّ عبد الله بن عمر وأبامسعود الأنصاري وسعد بن أبي وقاص وأبا موسى الأشعري ومحمّد بن مسلمة الأنصاري وأسامة بن زيد، قعدوا عن بيعته؛ فإنّ هذا قول من يجحد حقيقة تلك الأحوال. سخن کسانی که گمان می‌برند که عبدالله بن عمر، ابو

مسعود انصاری، سعد بن ابی وقاص، ابو موسی اشعری، محمد بن مسلمه‌ی انصاری و اسامه بن زید، از بیعت با علی علیه السلام سر باز زدند، در حقیقت نادیده انگاشتن واقعیت‌هاست.

و در ادامه، توضیح می‌دهد که آنان با امام بیعت کردند؛ اما به دلایلی از همراهی با او در جنگ، خودداری نمودند و خودداری آنان از شرکت در جنگ، موجب شد که برخی تصور کنند که آنان با این بیعت، مخالف بوده‌اند.

ابن ابی الحدید معتزلی نیز همین نظر را پذیرفته و در شرح نهج البلاغه، آن را به معتزله نسبت داده است. [۱۹۴].

[صفحه ۱۹۲]

با تأمل در اسناد این باب، روشن می‌شود که همه یا اکثر قریب به اتفاق کسانی که به عنوان متخلف از بیعت با امام شناخته شده‌اند، ظاهراً با امام بیعت کرده بودند؛ اما بیعت شماری از آنان، مانند: عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص، به معنای وفاداری به رهبری امام نبود؛ چرا که آنها صریحاً اعلام می‌کردند که در جنگ‌ها با او همراهی نخواهند کرد، و بیعت شماری دیگر، مانند: مروان، سعید بن عاص و ولید، به دلیل مصالح سیاسی بود. [۱۹۵] از این رو، به یک معنا می‌توان این جماعت را جزو متخلفان از بیعت با امام شمرده؛ چون بیعت آنان، بیعت واقعی و کاملی نبود و می‌توان آنان را در صف بیعت کنندگان قرار داد؛ چون مراسم رسمی بیعت را انجام دادند و بدین ترتیب، جمع بین دو قول، امکان‌پذیر است. احتمال دیگر این است که اینان، در بیعت عام و فراگیری که در مسجد انجام شد، از بیعت کردن خودداری کردند و بهانه‌هایی هم برای این عمل خود، تراشیدند؛ لکن پس از آن که مراسم بیعت تمام شد و خلافت علی علیه السلام استوار گشت، آنان نیز به بیعت، ترغیب شدند. مراجعه‌ی مروان و ولید و سعید بن عاص که پس از پایان بیعت عام، به سراغ امام آمدند و پس از مباحثاتی، با ایشان بیعت کردند؛ همچنین متن دیگری که از اعتراف عبدالله بن عمر، اسامه و سعد بر بیعت با امام علی علیه السلام حکایت دارد، شاهد بر این ادعاست.

۳۸. امام علی علیه السلام - از سخنان ایشان به هنگام سر باز زدن عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، حسان بن ثابت و اسامه از بیعت - ای مردم! با

[صفحه ۱۹۳]

من بیعت کردید بر آنچه با حاکمان پیش از من بیعت شده است. همانا اختیار، برای مردم است، پیش از آن که بیعت کنند؛ اما هنگامی که بیعت کردند، اختیاری برایشان نیست. به درستی که بر امام است که استواری و درستی پیشه سازد و بر مردم است تسلیم شدن و سازگاری.

این، بیعتی است عمومی. هر آن کس که از آن رو گرداند، از اسلام رو گردانده است و راهی جز راه مسلمانان را پیروی کرده است. بیعت شما با من، اتفاقی نبود و انگیزه‌ی شما و من، یکی نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید، به خدا سوگند، برای دشمنان، خیرخواهی می‌کنم و نسبت به ستمدیدگان، انصاف به خرج می‌دهم.

به من از سعد، ابن مسلمه، اسامه، عبدالله و حسان بن ثابت، مطالبی رسیده که آن را نمی‌پسندم. حقیقت، میان من و آنان [داور] است.

۳۹. مروج الذهب: سعد، اسامه بن زید، عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه، از کسانی بودند که از بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام سر باز زدند و از بیعت با وی خودداری کردند. اینان و گروهی دیگر، از کناره گیرندگان [از بیعت] بودند و دلیل آنان، این بود که گفتند: این [بیعت]، بحران [و فتنه‌ای] است.

گروهی دیگر به علی علیه السلام گفتند: به ما شمشیرهایی بده تا همراه تو نبرد کنیم که اگر بر مؤمنان فرود آوریم، در آنها کارگر نباشد و در جسم‌هایشان فرو نرود، و اگر بر کافران فرود آوریم، بر بدن‌هایشان فرو رود! علی علیه السلام از اینان رو گرداند و این آیه را تلاوت کرد: «و اگر خداوند در آنان، خیری می‌یافت، قطعاً شنوایشان می‌ساخت، و اگر آنان را شنوا می‌کرد، حتماً باز به حال

اعراض، روی بر می تافتند».

[صفحه ۱۹۴]

۴۰. تاریخ یعقوبی: مردمان، جز سه نفر از قریش، بیعت کردند: مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه که سخنگوی گروه بود. او چنین گفت: ای مرد! تو ما را تنها ساختی [و به خون نشاندی]. اما من؛ پدرم را در جنگ بدر به سختی کُشتی، و اما سعید؛ پس پدر او را در جنگ بدر کُشتی، در حالی که پدرش از چهره‌های درخشان قریش بود. اما مروان؛ پس پدر او را سرزنش کردی و از عثمان، هنگامی که وی را به خود نزدیک کرد، عیبجویی نمودی [...] از این رو] با یکدیگر پیمان بستیم که آنچه کرده‌ایم، [کیفرش را] از ما برداری، و آنچه در دست ماست، بر ما بیخشی و قاتلان آقای ما (عثمان) را به قتل برسانی.

علی علیه السلام خشمگین شد و فرمود: «اما این که گفتمی من شما را تنها کردم، [بدانید] که حق، شما را تنها کرد. اما این که از آنچه کرده‌اید، دست بردارم، برای من این حق نیست که حق خدا را کنار بگذارم؛ و اما این که آنچه در دست شماست، بر شما بیخشم. پس در آنچه از آن خداوند و مسلمانان است، عدالت شما را فرامی گیرد.

و اما کشتن قاتلان عثمان، اگر امروز ضرورت یابد، فردا نیز ضروری خواهد شد؛ لیکن به سود شماست که بر کتاب خدا و سنت رسول خدا و ادارتان سازم. آن که حق بر او تنگ باشد، باطل برایش تنگ‌تر است، و اگر مایلید، به پیشگامانتان بیونید».

آن‌گاه مروان گفت: با تو بیعت می‌کنیم و همراهت می‌ایستیم تا ببینی و ببینیم [چه خواهد شد].

۴۱. تاریخ الطبری- به نقل از عبدالله بن حسن-: آن‌گاه که عثمان کشته شد، انصار با علی علیه السلام بیعت کردند، جز تعدادی اندک، مانند: حسان بن ثابت، کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد، ابوسعید خدری، محمد بن مسلمه، نعمان بن بشیر، زید بن ثابت، رافع بن خدیج، فضاله بن عبید و کعب بن عجره. اینان، عثمانی (پیروان عثمان) بودند.

سپس مردی به عبدالله بن حسن گفت: چگونه اینان از بیعت علی علیه السلام سر باز زدند، با آن که عثمانی بودند؟

پاسخ داد: اما حسان، شاعر است و بی تفاوت که چه می‌کند؛ و اما زید بن ثابت،

[صفحه ۱۹۵]

پس عثمان او را سرپرست دیوان و بیت المال نمود. هنگامی که عثمان محاصره شد، او گفت: ای گروه انصار! یاوران خداوند باشید. [این سخن را] دو بار تکرار کرد. ایوب در پاسخش گفت: تو او را یاری نمی‌کنی، مگر بدان جهت که درختان بی‌شمار، در اختیارت گذارد.

و اما کعب بن مالک، پس عثمان او را در گردآوری زکات منطقه‌ی مُزینه به کار گرفت و آنچه را به دست آورد، به وی بخشید.

۴۲. وقعه صفین- به نقل از عمر بن سعد-: عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و مغیره بن شعبه، با عده‌ای که از علی علیه السلام کناره گرفته بودند، بر وی وارد شدند و درخواست کردند که سهم آنان را بپردازد (اینان، کسانی بودند که از رفتن به جنگ صفین و جمل، سر باز زدند). علی علیه السلام به آنان فرمود: «چه چیزی شما را به کناره‌گیری از من، واداشت؟».

گفتند: عثمان کشته شد و نمی‌دانیم خورش به حق ریخته شد یا نه؟ او حوادثی پدید آورد و شما او را توبه دادید و او هم توبه کرد. آن‌گاه به هنگام کشته شدن، داخل در کشتن او شدید. نمی‌دانیم در این کار درست عمل کردید یا به خطا رفتید، با آن که ای امیر مؤمنان! از برتری، سابقه [ات در اسلام] و هجرت تو آگاهیم.

آن‌گاه علی علیه السلام فرمود: «آیا نمی‌دانید که خداوند- عزوجل- شما را فرمان داد که امر به معروف کنید و از منکر، نهی کنید و فرمود: "و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند، بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد؟».

سعد گفت: ای علی! به من شمشیری ده که کافر را از مؤمن باز شناسم. می‌ترسم مؤمنی را بکشم و داخل آتش گردم.

علی علیه السلام به آنان فرمود: «آیا نمی‌دانید که عثمان، پیشوایی بود که بر پیروی و اطاعت با او بیعت کردید. اگر درست کار بود، چرا او را خوار ساختید؟ و اگر بد کار بود، چرا با او نجنگیدید؟ اگر کارهای عثمان، درست بود، شما بر او ستم کردید؛ زیرا پیشوای خود را یاری نکردید؛ و اگر بد کار بود، [باز هم] ستم کردید؛ زیرا کسی را که امر به معروف و نهی از منکر کرد، یاری نکردید و ستم کردید که میان ما و دشمن ما به فرمان

[صفحه ۱۹۶]

خداوند، به پا نخواستید آن‌جا که فرمود: "با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. " سپس [آن گروه] را باز گرداند و چیزی به آنان نبخشید.

۴۳. المستدرک علی الصحیحین - پس از نقل روایت‌هایی در باب بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السلام: اما سخن کسانی که گمان برده‌اند که عبدالله بن عمر، ابو مسعود انصاری، سعد بن ابی وقاص، ابو موسی اشعری، محمد بن مسلمه بن انصاری و اسامه بن زید، از بیعت کناره‌گیری کردند. در حقیقت، این سخن کسانی است که بر حقیقت این رخدادهای سرپوش می‌نهند [... پس از گزارش علل کناره‌گیری آنان گفت:] بر پایه‌ی این علل و مانند آن بود که گروهی از جنگیدن به همراه علی علیه السلام و جنگیدن با دشمنانش کناره‌گیری کردند.

۴۴. الجمل - به نقل از ابو مخنف: - به امیر مؤمنان، هنگام حرکت به سوی بصره خبر رسید که سعد بن ابی وقاص، ابن مسلمه، اسامه بن زید و ابن عمر، از حرکت باز نشسته‌اند. [پیکی] به سوی آنان فرستاد و هنگامی که حضور یافتند، خطاب به آنان فرمود: «مطالبی از شما به من رسیده که آن را خوش نمی‌دارم. من شما را بر حرکت به سوی بصره وادار نمی‌کنم؛ اما مگر بر بیعت خود با من استوار نیستید؟».

گفتند: چرا.

فرمود: «پس چرا از همراهی من، سر باز می‌زنید؟».

سعد گفت: من رفتن به این جنگ را خوش نمی‌دارم، مبادا مؤمنی کشته شود. اگر به من شمشیری دهی که مؤمن را از کافر باز شناسد، همراه تو خواهم جنگید.

[صفحه ۱۹۷]

اسامه گفت: تو گرامی‌ترین بنده‌ی خدا نزد من هستی؛ ولی با خداوند عهد بسته‌ام که با اهل ایمان نجنگم...

و عبدالله بن عمر گفت: من نسبت به این جنگ، شناختی ندارم و از تو می‌خواهم مرا بر امری که در آن، آگاهی ندارم، وادار نسازی.

آن‌گاه امیر مؤمنان به آنان فرمود: «هر فریخورده‌ای سرزنش نگردهد. آیا بر بیعت با من استوارید؟». گفتند: بلی. فرمود: «باز گردید. امید است که خداوند، مرا از شما بی‌نیاز کند».

۴۵. تاریخ الطبری - به نقل از ابو ملیح، در گزارش پاره‌ای از رخدادهای هنگام بیعت با امام: - علی علیه السلام روانه‌ی مسجد شد و بر منبر رفت، در حالی که عبایی و لباسی بلند [در بر] و عمامه‌ای از خز [بر سر] داشت و کفش‌هایش را به دست گرفته بود. مردم با وی بیعت کردند، در حالی که بر کمان، تکیه زده بود. سعد را آوردند. علی علیه السلام به وی گفت: «بیعت کن». گفت: بیعت نمی‌کنم تا مردم، بیعت کنند. سوگند به خداوند که از سوی من آسیبی به تو نرسد. فرمود: «رهایش کنید».

ابن عمر را آوردند. فرمود: «بیعت کن». گفت: بیعت نمی‌کنم تا مردم بیعت کنند. فرمود: «ضامنی بیاور». گفت: ضامنی نمی‌بینم. [مالک] اشتر گفت: بگذار گردنش را بزنم. علی علیه السلام فرمود: «او را رها کنید. خودم ضامن اویم. به درستی که تو تا آن‌جا که من می‌دانم، در کودکی و بزرگسالی، بد اخلاق بودی». ۴۶. شرح نهج البلاغه: ابو مخنف در کتاب الجمل آورده است که مهاجران

و انصار، در مسجد رسول خدا گرد آمدند تا ببینند چه کسی را به پیشوایی بگمارند. مسجد از جمعیت پُر شد. عمار، ابو هیثم، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان و ابو ایوب خالد بن زید، [صفحه ۱۹۸]

تصمیم گرفتند که امیرمؤمنان را بر پذیرش خلافت، متقاعد سازند و بیشتر از همه، عمار اصرار می‌ورزید. وی خطاب به مردم گفت: ای گروه انصار! دیدید که عثمان، دیروز چگونه در میان شما رفتار کرد و شما در آستانه‌ی تکرار آن، قرار گرفته‌اید، اگر در خود ننگرید. به درستی که علی، به جهت برتری و سابقه‌اش، سزاوارترین مردم برای پیشوایی است. مردم گفتند: اینک به وی رضایت دادیم.

آن‌گاه [گروه هم‌پیمان] به سایر مردم از مهاجر و انصار، رو کرده، گفتند: ای مردم! سوگند به جانمان که ما از هیچ خیری برای شما فروگذار نیستیم. به درستی که علی، کسی است که شما او را می‌شناسید و ما کسی را که توانا تر و شایسته‌تر از او باشد، برای امر خلافت نمی‌شناسیم. سپس تمام مردم گفتند: ما رضایت دادیم. او نزد ما همان‌گونه است که شما توصیف کردید؛ بلکه برتر از آن است.

تمام آنان به پا خاسته و نزد علی علیه‌السلام آمدند و او را از خانه بیرون آوردند و از وی خواستند دستش را برای بیعت، دراز کند. علی علیه‌السلام دست خود را جمع کرد. سپس مردم بروی هجوم آوردند، چونان شتر تشنه‌ای که به آب‌خور هجوم آورد، تا آن‌جا که نزدیک بود برخی، برخی را بکشند. وقتی چنین دید، درخواست کرد که بیعت، در مسجد، در برابر مردم باشد و فرمود: «اگر یک نفر از مردم رضایت ندهد، در این امر، وارد نمی‌شوم».

مردم به همراه وی حرکت کردند و داخل مسجد شدند. نخستین کسی که بیعت کرد، طلحه بود. قبیصه، پسر ذؤیب اسدی گفت: می‌ترسم کار او به سامان نرسد؛ چرا که نخستین دستی که با وی بیعت کرد، ناقص بود. پس از طلحه، زبیر بیعت کرد و همه‌ی مسلمانان مدینه بیعت کردند، جز محمد بن مسلمه، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، سعد بن ابی وقاص، کعب بن مالک، حسان بن ثابت و عبدالله بن سلام. علی علیه‌السلام فرمان داد تا عبدالله بن عمر را احضار کردند و به وی فرمود: «بیعت

[صفحه ۱۹۹]

کن». گفت: بیعت نمی‌کنم، مگر آن‌که همه‌ی مردم، بیعت کنند. آن‌گاه علی علیه‌السلام فرمود: «ضامنی بیاور که سر باز نمی‌زنی». گفت: ضامنی معرفی نخواهم کرد.

[مالک] اشتر گفت: ای امیرمؤمنان! او خود را از تازیانه و شمشیر تو در امان می‌بیند. اجازه بده گردنش را بزنم. حضرت فرمود: «بیعت با اکراه از او نمی‌خواهم. رهاش کنید». وقتی که عبدالله بن عمر رفت، امیرمؤمنان فرمود: «وقتی کوچک بود، بد اخلاق بود و در بزرگی، بد اخلاق‌تر است».

آن‌گاه سعد بن ابی وقاص را آوردند و به وی فرمود: «بیعت کن». گفت: ای ابوالحسن! آزادم بگذار. هرگاه کسی جز من نماند، بیعت می‌کنم. سوگند به خداوند که هیچ‌گاه از جانب من آسیبی به تو نخواهد رسید. فرمود: «راست می‌گویدی. رهاش کنید».

آن‌گاه در پی محمد بن مسلمه فرستاد. وقتی او را آوردند، فرمود: «بیعت کن». گفت: به درستی که رسول خدا به من دستور داد که هرگاه مردم اختلاف کردند و این چنین شدند (با انگشتانش نشان داد)، با شمشیرم خارج شوم و مسافت پهنای اُحُد را بیمایم و سپس به خانه برگردم و در خانه بمانم تا این‌که دستی خطاکار یا مرگ به سراغم آید. علی علیه‌السلام به وی فرمود: «باز گرد و همان‌گونه که بدان امر شدی، انجام بده».

آن‌گاه در پی اسامه بن زید فرستاد. وقتی آمد، به وی فرمود: «بیعت کن». گفت: من دوستدار توام و مخالفتی از سوی من نخواهد

شد. هرگاه مردم آرامش یافتند، بیعت به سویت خواهد آمد. امام فرمان داد که باز گردد و دیگر به سوی کسی نفرستاد. به وی گفته شد: آیا به سراغ حسان بن ثابت، کعب بن مالک و عبدالله بن سلّام نمی فرستی؟ فرمود: «ما را به کسانی که به ما نیازی ندارند، نیازی نیست».

[ابن ابی الحدید گوید: اصحاب ما در کتاب‌هایشان نوشته‌اند که این گروه، هنگامی که به جنگ جمل فراخوانده شدند، عذر خواستند. آنان، از بیعت سر باز زدند؛ بلکه از جنگ، سر باز زدند.

استاد ما ابوالحسن در کتاب غرر روایت کرده است: وقتی این گروه، عذرهای خود را بیان کردند، علی علیه السلام به آنان فرمود: «هر فریبخوردی سرزنش نشود. آیا در بیعت من تردید دارید؟». گفتند: نه. فرمود: «اگر بیعت کرده‌اید، [گوی] در جنگ، حضور دارید» و آنان را از حضور در جنگ، معاف داشت.

[صفحه ۲۰۰]

هویه عده ممن تخلف عن بیعتہ

اشاره

زندگی‌نامه‌ی گروهی از رویگردانندگان از بیعت

عبد الله بن عمر بن الخطاب

اشاره

ولد فی السنه الثانیة بعد البعثه [۱۹۶] وأسلم منذ نعومۀ أظفاره مع أبیه فی مکة [۱۹۷] وهاجر إلى المدینة المنورة قبل أبیه [۱۹۸] أو معه [۱۹۹].

ولصغر سنه [۲۰۰] لم یشارك فی حربی بدر [۲۰۱] وأحد، نعم التحق بعسكر المسلمین [صفحه ۲۰۱]

فی حرب الخندق وما بعدها من الحروب [۲۰۲] كما روی أحادیث كثيرة فی كتب أهل السنه [۲۰۳]. وقد استشير عمر - أواخر أيام حیاته - فی جعله أحد أعضاء الشوری، لكنه خالف ذلك وقال: لیس له أهلیة الخلافة، بل لیس له القدرة علی طلاق زوجته! [۲۰۴].

بید أنه ذکر فی بعض الروایات أنه صار أحد أعضاء الشوری بأمر أبیه علی أن لا یكون له من الأمر شیء [۲۰۵]. ولما تسلم عثمان الخلافة ابتعد عن الساحة السیاسیة، فلم یشارك فی التيارات السیاسیة الحاكمة آنذاك، كما اعتزل الساحة السیاسیة والاجتماعیة أيام خلافة الإمام علی علیه السلام، بل جعل العزلة قوام سیاسته الاجتماعیة، فلم یشارك مع الإمام علیه السلام فی شیء من حروبه أيام الخلافة، وكان یقول: «أنا مع أهل المدینة، إنما أنا رجل منهم، وقد دخلوا فی هذا الأمر فدخلت معهم، لا أفارقهم؛ فإن یخرجوا أخرج، وإن یقعدوا أقعد» [۲۰۶].

ومن الواضح أن هذه السیره كانت قائمه علی أسس واهیه لا علی أساس

[صفحه ۲۰۲]

متین، ولهذا لم یتخذها منهجاً إلا هذه البرهه من حیاته؛ فلم یعتزل الساحة أيام الخلفاء الثلاث، كما لم یعتمد هذه السیاسة زمن الحکام الذین تقلدوا زمام الأمور بعد أميرالمؤمنین علیه السلام؛ حیث بايع معاویة [۲۰۷] ویزید [۲۰۸] مع تخلف عدد كبير من الصحابة

والوجوه البارزة من الأمة - ومنهم الحسين بن علي عليهما السلام - عن بيعته. وكذا بايع عبد الملك [٢٠٩]، بل حثَّ محمد ابن الحنفية على البيعة له لما امتنع منها وشرط لها بيعه جميع الناس [٢١٠].

والعجب أنه ذهب ليلاً إلى الحجاج بن يوسف ليمد له يد البيعة لعبد الملك؛ لئلا يبقى ليلته بلا إمام، لأنه روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «من مات ولا - إمام له مات ميتة جاهلية»، فاحتقره الحجاج - ذلك الحاكم المتكبر الظالم - ومدَّ له رجله من تحت الفراش ليصفق عليها يد البيعة؛ لعلمه بأن منشأ هذه البيعة هو الخوف والضعف والعجز [٢١١].

مع أنه لم يصحب الإمام في شيء من حروبه أيام خلافته [٢١٢] نعم لم يكن من المعادين له أيضاً، بل كان من جملة الذين وصفهم الإمام عليه السلام بأنهم «خذلوا الحق، ولم ينصروا الباطل» [٢١٣].

[صفحة ٢٠٣]

نعم أشارت بعض النصوص التاريخية إلى أنه تأسف نهاية عمره أسفاً عميقاً على تساهله وعدم نصرته للإمام عليه السلام، وكان يقول: «ما آسى على شيء إلا أنني لم أقاتل مع عليّ الفئة الباغية» [٢١٤].

نعم في بعض المصادر أن المراد بـ «الفئة الباغية» في كلامه هو الخوارج (٨٢)، أو الحجاج [٢١٥]، أو ابن الزبير [٢١٦]. وإذا لاحظنا قوله: «مع عليّ» في النص الذي أشرنا إليه لا يبقى مجال لاحتمال آخر. وكان يقول: كل من يدعوني إلى الصلاة أقتدى به؛ من أي فرقة كان، ولا أتبع من يدعوني إلى القتال [٢١٧].

وكان يعتقد أن الحكومة وطاعة الحاكم قائمان على أساس «قانون القهر»، فكان يقول: الحق لمن غلب وتسلط على رقاب الناس وقهرهم [٢١٨].

ولما كان الإمام عليّ عليه السلام يؤكد على حرّية الناس واختيارهم في البيعة ويقول:

[صفحة ٢٠٤]

«لا أُجبر أحداً على طاعتي» تخلف عن بيعته، ولم يتخلف عن البيعة ليزيد بن معاوية!

وقد عرّف انتفاضة أهل المدينة - حين اشتهر فسطح يزيد وفجوره وعدم تورّعه عن فعل أيّ محرم، وبعد قتله أبا عبد الله الحسين عليه السلام - بأنها غدر للبيعة، ولذا منع أهله عن الاشتراك فيها [٢١٩].

وأخيراً، فمع أن عبد الله كثير الرواية، بل هو في عداد كبار محدثي أهل السنة لكانه قليل المعرفة، ضيق الرؤية، متحجراً، لا يملك تحليلاً متيناً للتيارات السياسية والاجتماعية القائمة آنذاك. وقد أعانه ضعف شخصيته وطلبه للحياة على ارتكاب ذلك الموقف القبيح. توفي سنة (٧٤ هـ) عن عمر يناهز (٨٤) سنة [٢٢٠].

٤٧- تاريخ الطبري: بعث [عليّ عليه السلام] إلى عبد الله بن عمر كميلاً النخعي، ف جاء به، فقال: انهض معي. فقال: أنا مع أهل المدينة؛ إنما أنا رجل منهم، وقد دخلوا في هذا الأمر فدخلت معهم لا أفارقهم، فإن يخرجوا أخرج، وإن يقعدوا أقعد. قال: فأعطني زعيماً بالاً تخرج. قال: ولا أعطيك زعيماً. قال: لولا ما أعرف من سوء خلقك صغيراً وكبيراً لأنكرتني، دعوه؛ فأنا به زعيم [٢٢١].

٤٨- تاريخ الطبري عن محمد وطلحة: خرج الزبير وطلحة حتى لقي ابن عمر، ودعواه إلى الخوف، فقال: إني امرؤ من أهل المدينة، فإن يجتمعوا على

[صفحة ٢٠٥]

النهوض انهض، وإن يجتمعوا على القعود أقعد. فتركا ورجعا [٢٢٢].

٤٩- الطبقات الكبرى عن أبي حصين: إن معاوية قال: ومن أحقّ بهذا الأمر منّا؟ فقال عبد الله بن عمر: فأردت أن أقول: أحقّ منك من ضربك وأباك عليه!! ثم ذكرت ما في الجنان، فخشيت أن يكون في ذاك فساد! [٢٢٣].

٥٠- الاستيعاب: قيل لنافع: ما بال ابن عمر بايع معاوية، ولم يبايع عليّاً؟ فقال: كان ابن عمر [لا] [٢٢٤] يعطى يداً في فرقة، ولا يمنعه

من جماعة، ولم يبايع معاوية حتى اجتمعوا عليه [۲۲۵].

۵۱- مسند ابن حنبل عن نافع: إن ابن عمر جمع بنيه - حين انتزى أهل المدينة مع ابن الزبير، وخلعوا يزيد بن معاوية - فقال: إنا قد بايعنا هذا الرجل ببيع الله ورسوله، وإنني سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: الغادر يُنصب له لواء يوم القيامة، فيقال: هذه غدره فلان، وإن من أعظم الغدر - إلا أن يكون الإشراك بالله تعالى - أن [۲۲۶] يبايع الرجل رجلاً على بيع الله ورسوله ثم ينكث بيعته، فلا يخلعن أحد منكم يزيد، ولا يُسرفن أحد منكم في هذا الأمر، فيكون صليماً فيما بيني وبينكم!! [۲۲۷].

۵۲- فتح الباری: كان عبد الله بن عمر في تلك المدة [مدة حكومة عبد الله بن الزبير] امتنع أن يبايع لابن الزبير أو لعبد الملك، كما كان امتنع أن يبايع لعلی أو [صفحه ۲۰۶]

معاوية، ثم بايع لمعاوية لما اصططح مع الحسن بن علی واجتمع عليه الناس، وبايع لابنه يزيد بعد موت معاوية؛ لاجتماع الناس عليه، ثم امتنع من المبايعه لأحد حال الاختلاف إلى أن قُتل ابن الزبير وانتظم الملك كله لعبد الملك، فبايع له حينئذ [۲۲۸].

۵۳- صحيح البخاری عن عبد الله بن دينار: لَمَّا بايع الناس عبد الملك، كتب إليه عبد الله بن عمر: إلى عبد الله عبد الملك أمير المؤمنين، إنني أقر بالسمع والطاعة لعبد الله عبد الملك أمير المؤمنين، على سنة الله وسنة رسوله فيما استطعت، وإن بني قد أقرؤا بذلك [۲۲۹].

۵۴- شرح نهج البلاغه: إنه [ابن عمر] امتنع عن بيعه علي عليه السلام، وطرق علي الحجاج بابه ليلاً ليبايع لعبد الملك؛ كي لا يبيت تلك الليلة بلا إمام، زعم، لأنه روى عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: «من مات ولا إمام له مات ميتة جاهلية»، وحتى بلغ من احتقار الحجاج له واسترذاله حاله أن أخرج رجله من الفراش، فقال: اصفق بيدك عليها [۲۳۰].

۵۵- الطبقات الكبرى عن نافع: قيل لابن عمر - زمن ابن الزبير والخوارج والخشبية -: أ تصلى مع هؤلاء ومع هؤلاء وبعضهم يقتل بعضاً؟! قال: فقال: من [صفحه ۲۰۷]

قال: «حى على الصلاة» أجبتُه، ومن قال: «حى على الفلاح» أجبتُه، ومن قال: «حى على قتل أخيك المسلم وأخذ ماله»، قلتُ: لا [۲۳۱].

۵۶- الطبقات الكبرى عن سيف المازنى: كان ابن عمر يقول: لا أقاتل فى الفتنة، وأصلى وراء من غلب [۲۳۲].

۵۷- المستدرک علی الصحیحین عن عبد الله بن عمر: ما آسى على شيء، إلا أنى لم أقاتل مع علي رضي الله عنه الفتنه الباغية [۲۳۳].

۵۸- الطبقات الكبرى عن حبيب بن أبي ثابت: بلغني عن ابن عمر في مرضه الذي مات فيه قال: ما أجدني آسى على شيء من أمر الدنيا، إلا أنى لم أقاتل الفتنه الباغية [۲۳۴].

راجع: القسم التاسع/علي عن لسان أصحاب النبي/عبد الله بن عمر. [صفحه ۲۰۸]

عبدالله بن عمر بن خطاب

او در کودکی همراه با پدرش در مکه اسلام آورد و پیش از پدر یا همراه او به مدینه هجرت کرد.

در نبرد بدر و اُحد، به دلیل خردسالی شرکت نکرد و از جنگ خندق به بعد، همراه سپاه اسلام بود. از او احادیث بسیاری نقل شده است.

چون عمر، در آستانه‌ی مرگ قرار گرفت، برای عضویت فرزند او عبدالله در شورا با وی رایزنی کردند. عمر مخالفت کرد و گفت: او شایستگی خلافت را ندارد. او حتی توان آن که زنش را طلاق گوید نیز ندارد.

در برخی گزارش‌ها آمده است که عبدالله، به دستور عمر، عضو شورا شد، به این شرط که حق انتخاب شدن نداشته باشد. به هنگام حکومت عثمان، در جریان‌های سیاسی شرکت نمی‌جست و پس از امام علی علیه‌السلام نیز به زاویه‌ی انزوا خزید و از مسائل سیاسی و اجتماعی، کناره‌گیری کرد. در جنگ‌های روزگار حاکمیت علی علیه‌السلام نیز عبدالله بن عمر، سیاست اجتماعی‌اش را بر این استوار داشته بود که کنار بماند و می‌گفت:

أنا مع أهل المدينة، إنما أنا رجل منهم وقد دخلوا في هذا الأمر فدخلت معهم؛ لا أفارقهم؛ فإن يخرجوا أخرج وإن يقعدوا أقعد. من با مردم مدینه‌ام؛ چرا که فردی از آنان هستم. آنان در بیعت وارد شدند، من هم وارد شدم و از آنان جدا نشوم. اگر قیام کنند، به پا خیزم، و اگر بنشینند، خواهم نشست. این دیدگاه عبدالله بن عمر، روشن بود که از سر تأمل و چونان جریان‌ی در سرتاسر زندگانی او نبود. او در روزگار خلفای پیشین، چنین نکرده بود، چنان که [صفحه ۲۰۹]

در روزگار حاکمان پس از علی علیه‌السلام نیز چنین نکرد. او با معاویه و یزید (که تعداد زیادی از چهره‌های برجسته‌ی امت و اصحاب، از جمله حسین بن علی علیه‌السلام با او بیعت نکردند) بیعت کرد. او با عبدالملک نیز بیعت کرد. هنگامی که محمد بن حنفیه از بیعت با عبدالملک تن زد و بیعتش را بر بیعت همه‌ی مردم، مشروط ساخت، عبدالله بن عمر با عبدالملک بیعت کرد و محمد را نیز بر بیعت، تشویق کرد.

شگفتا که عبدالله، شبانه برای بیعت با عبدالملک، به سوی حجاج بن یوسف رفت، تا دست در دست او نهد و یک شب، بدون بیعت نماند، چون از رسول‌خدا شنیده بود که: «اگر کسی بمیرد و پیشوایی نداشته باشد، بر مرگ جاهلی مرده است». حجاج، آن حاکم جبار، متکبر و ستم‌پیشه هم که می‌دانست این همه، از سر ترس، زبونی و بیچارگی است، پایش را دراز کرد، تا عبدالله، دست بر پایش نهد و بیعت کند.

او در روزگار حکومت علی علیه‌السلام، در جنگ، با وی همراهی نکرد. البته در نیروهای مقابل نیز قرار نگرفت و به گفته امام، از کسانی بود که:

خذلوا الحق و لم ينصروا الباطل.

حق را رها کردند و باطل را نیز یاری ندادند.

[صفحه ۲۱۰]

برخی از اسناد تاریخی، نشان‌دهنده‌ی آن است که او در فرجام زندگی، بر این سهل‌انگاری و یاری نکردن علی علیه‌السلام، عمیقاً تأسف می‌خورد و می‌گفت:

ما آسى على شيءٍ إلا أنى لم أقاتل مع عليّ الفتنه الباغية.

بر هیچ چیز تأسف نمی‌خورم، جز آن که به همراه علی، با گروه طغیانگر نجنگیدم. البته برخی از منابع، مراد از «فته باغیه» در کلام وی را خوارج یا حجاج یا ابن زبیر دانسته‌اند که با توجه به قید: «مع علی» در نصّی که بدان اشاره شد، جایی برای احتمالات دیگر نیست.

او می‌گفت: هر کس مرا به نماز فراخواند، از او پیروی می‌کنم، از هر گروه که باشد؛ اما در نبرد، شرکت نمی‌کنم. در حاکمیت و اطاعت از حاکم نیز او بر «قانون غلبه» باور داشت و می‌گفت: فرما تبرداری کسی است که بر مردم، تسلط و غلبه یابد.

چنین بود که چون علی علیه‌السلام بر آزادی و اختیار مردم، تأکید کرده بود و می‌گفت: «با اجبار، هیچ کس را بر اطاعت وادار

نمی‌کنم»، عبدالله، از پیروی او تن می‌زد؛ اما از بیعت با یزید بن معاویه، نه. او خیزش مردمان مدینه را پس از علنی شدن فسق، فجور و هرزگی یزید و پس از قتل اباعبدالله علیه السلام، «عَدْر» نامید و خانواده‌ی خود را از این کار، باز داشت.

[صفحه ۲۱۱]

عبدالله، سست عنصری تُنک مایه، تنگ نظر و مقدّس مآب بود، از جریان‌های سیاسی و اجتماعی، تحلیلی استوار نداشت و سست عنصری و مادیگرایی او بر موضع زشت و ناهنجارش یاری می‌رساند. او به سال ۷۴ هجری و در سن ۸۴ سالگی درگذشت.

۴۷. تاریخ الطبری: علی علیه السلام، کمیل نَخعی را در پی عبدالله بن عمر فرستاد و او را آورد. علی علیه السلام به وی فرمود: «همراه من، به پا خیز». عبدالله بن عمر گفت: من با مردم مدینه‌ام؛ چرا که یکی از آنانم. وقتی با تو بیعت کردند، من هم بیعت کردم و از آنان، جدا نشوم. اگر آنان برای نبرد به پا خاستند، من هم حرکت می‌کنم، و اگر نشستند، من هم خواهم نشست. علی علیه السلام فرمود: «ضامنی معرفی کن که [علیه من] به پا نخیزی». گفت: ضامن هم معرفی نمی‌کنم. علی علیه السلام فرمود: «اگر نبود که بدخُلقتی را در کودکی و بزرگسالی می‌دانم، نمی‌پذیرفتم. رهایش کنید. من خود، ضامن اویم». ۴۸. تاریخ الطبری - به نقل از محمّد و طلحه - زبیر و طلحه، بیرون آمدند و با عبدالله بن عمر، دیدار کردند و وی را به سستی [در همراهی علی علیه السلام] دعوت نمودند. عبدالله گفت: من یکی از مردم مدینه‌ام. اگر به پا خیزند،

[صفحه ۲۱۲]

به پا خواهم خاست، و اگر بنشینند، من هم خواهم نشست. آن دو او را رها کردند و بازگشتند.

۴۹. الطبقات الکبری - به نقل از ابو حصین - معاویه گفت: چه کسی برای حکومت، از ما سزاوارتر است؟ عبدالله بن عمر می‌گوید: خواستم بگویم که سزاوارتر از تو کسی است که با تو و پدرت بر سر حکومت جنگید. سپس آنچه در خاطر من گذشته بود، بر زبان آوردم؛ ولی ترسیدم که مفسده‌ای به دنبال داشته باشد.

۵۰. الاستیعاب: به نافع گفته شد: چرا ابن عمر با معاویه بیعت کرد و با علی بیعت نکرد؟ نافع گفت: ابن عمر، دستی را در جدایی دراز نمی‌کرد، چنان که آن را از جماعت باز نمی‌داشت. او با معاویه بیعت نکرد، مگر زمانی که دیگران با وی بیعت کردند.

۵۱. مسند ابن حنبل - به نقل از نافع - هنگامی که مردم مدینه به همراه ابن زبیر شتاب کردند تا یزید بن معاویه را از حکومت، خلع کنند، ابن عمر فرزندان خود را فراخواند و گفت: ما با این مرد، بر پایه‌ی بیعت خدا و رسول بیعت کردیم. به درستی که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: برای نیرنگباز، پرچمی در روز رستاخیر، افراشته شود و گفته شود: این، نیرنگ فلانی است و بزرگ‌ترین نیرنگ، آن است که با مردمی بر پایه‌ی بیعت خدا و رسول، بیعت کنی و سپس آن را بشکنی، مگر که شرک به خداوند را در پی داشته باشد. از این رو، هیچ‌یک از شما یزید را خلع نکنید و در مسئله‌ی حکومت، زیاده‌روی نکنید که شمشیر، میان من و شما خواهد بود.

۵۲. فتح الباری: در مدّت زمامداری عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، از بیعت

[صفحه ۲۱۳]

با ابن زبیر یا عبدالملک، امتناع ورزید، همان‌گونه که از بیعت با علی یا معاویه سر باز زد. اما او با معاویه بیعت کرد، هنگامی که معاویه، با حسن بن علی حيله کرد و مردم، بر وی اتفاق کردند. همچنین، پس از مرگ معاویه، با فرزندش یزید، بیعت کرد؛ زیرا مردم بر او اتفاق کردند. پس از آن نیز در شرایط اختلاف، با کسی بیعت نکرد، تا این که ابن زبیر، کشته شد و حکومت، یکسره به عبدالملک رسید. آن گاه با وی بیعت کرد.

۵۳. صحیح البخاری - به نقل از عبدالله بن دینار - وقتی که مردم با عبدالملک بیعت کردند، عبدالله بن عمر، نامه‌ای بدین مضمون به وی نوشت: به عبدالله بن عبدالملک، امیر مؤمنان! به درستی که به پیروی و حرف‌شنوی نسبت به عبدالله بن عبدالملک، بر اساس

سنت خدا و رسول خدا در حدّ توان، اعتراف می‌کنم و فرزندانم هم بدین امر، اقرار می‌کنند.

۵۴. شرح نهج البلاغه: به درستی که ابن عمر، از بیعت با علی سر باز زد و شبانه در خانه‌ی حجاج را کوبید تا با عبدالملک، بیعت کند، مبادا آن شب را بدون امام به صبح رساند. این گمان، از آن‌جا برایش پیش آمد که از رسول خدا روایت شده که فرمود: «هر کس بمیرد و پیشوایی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است» و کار بدان‌جا رسید که حجاج، او را حقیر شمرد و خوار ساخت و پایش را از رختخواب بیرون آورد و گفت: دستت را دراز کن و با پایم بیعت نما! [۲۳۵].

۵۵. الطبقات الکبری- به نقل از نافع-: در زمان ابن زبیر، خوارج و خَشِیبه، به ابن عمر گفته شد: با همه اینها نماز می‌گزاری، با این که برخی از اینها برخی

[صفحه ۲۱۴]

دیگر رامی‌کشند؟ ابن عمر پاسخ داد: هر کس «بشتابید به سوی نماز!» را بر زبان آورد، به وی پاسخ گویم، و هر کس «بشتابید به سوی رستگاری!» را بر زبان راند، به وی پاسخ دهم، و هر کس بگوید: «بشتابید به سوی کشتن برادرِ مسلمان و گرفتن اموال وی!»، گویم: «نه».

۵۶. الطبقات الکبری- به نقل از سیف مازنی-: ابن عمر می‌گفت: در فتنه‌ها قتال نمی‌کنم و پشت سر هر آن کس که پیروز شود، نماز می‌گزارم.

۵۷. المستدرک علی الصحیحین- به نقل از عبدالله بن عمر-: بر هیچ چیزی تأسف نمی‌خورم، جز آن که به همراه علی، با گروه طغیانگر ن جنگیدم.

۵۸. الطبقات الکبری- به نقل از حیب بن ابی ثابت-: از ابن عمر خبر رسید که در بیماری [منتهی به] مرگش گفت: بر هیچ کاری از دنیا تأسف نمی‌خورم، جز آن که با گروه طغیانگر ن جنگیدم.
ر.ک: بخش نهم/علی از زبان یاران پیامبر/عبدالله بن عمر.

[صفحه ۲۱۵]

سعد بن ابی وقاص

اشاره

أسلم فی التاسعة عشره من عمره [۲۳۶] وشهد حروب النبی صلی الله علیه وآله [۲۳۷] عدّه أهل السنّة
[صفحه ۲۱۶]

فی «العشرة المبشّرة» [۲۳۸] تولّى قيادة جيش القادسیّة فی خلافة عمر [۲۳۹] من هنا ذاع صيته فی التاريخ الإسلامی. ثمّ ولی الکوفة [۲۴۰] وبعد ذلك عزله عمر لأنّ أهلها شکوه إلیه [۲۴۱].

وكان سعد أحد أعضاء الشوری السداسیّة [۲۴۲]، ثمّ اعتزل لصالح عبد الرحمن ابن عوف [۲۴۳] وولی الکوفة مرّة أخرى فی عهد عثمان [۲۴۴] وظلّ والياً علیها برهه، ثمّ عزله عثمان وعین الولید بن عقبه مکانه [۲۴۵].

[صفحه ۲۱۷]

لم یبایع الإمام امیر المؤمنین علیه السلام بالخلافة أوّل الأمر [۲۴۶]، واعتزل جانباً، ولم یشهد حروبه، ولم ینصره [۲۴۷].
وحین ملک معاویة أثنی سعد علی الإمام علی علیه السلام أمامه، وعدّ شیئاً من مناقبه وفضائله [۲۴۸]، فکبر ذلك علی معاویة، وشمته، وقال له: إذا كنت تقرّ بهذا کله، فلمّ لم تنصره؟ [۲۴۹] فاعترف سعد بتقصيره فی حقّ الإمام علی علیه السلام، وبیعته ومرافقته له [۲۵۰].

مات سعد سنه (۵۵هـ) [۲۵۱] وابنه عمر بن سعد هو الذي قاد الجيش الأمويّ لحرب الحسين عليه السلام في كربلاء [۲۵۲].

۵۹- المستدرک علی الصحیحین عن خيثمه بن عبد الرحمن: سمعت سعد بن مالك وقال له رجل: إن علياً يقع فيك، إنك تخلفت عنه! فقال سعد: والله إن لرأى رأيت، وأخطأ رأيي، إن علي بن أبي طالب أعطى ثلاثاً، لأن أكون أعطيت إحداهن أحب إلي من الدنيا وما فيها [۲۵۳].

۶۰- مروج الذهب عن ابن عائشه وغيره- بعد أن مدح سعداً علياً عليه السلام وذكر له خصالاً، وتمنى أن تكون واحده من هذه الخصال له:- قال [معاوية] له: اقعده حتى تسمع جواب ما قلت، ما كنت عندى قطّ ألام منك الآن، فهلاً نصرته، ولم قعدت عن بيعته؟! فإني لو سمعت من النبي صلى الله عليه وآله مثل الذي سمعت فيه لكنتُ خادماً لعلّي ما عشتُ. فقال سعد: والله إنني لأحق بموضعك منك. فقال معاوية: يأبى عليك ذلك بنو عذرة، وكان سعد- فيما يقال- لرجل من بني عذرة [۲۵۴].

راجع: القسم التاسع/علی عن لسان أصحاب النبي/سعد بن أبي وقاص.

[صفحه ۲۱۸]

سعد بن ابی وقاص

او در نوزده سالگی اسلام آورد و در جنگ‌ها همراه با پیامبر صلی الله علیه وآله شرکت می کرد. اهل سنت، او را جزء «عشره مبشره» بر شمرده‌اند. در خلافت عمر، فرماندهی سپاه قادسیه را به عهده گرفت و از این جهت، در تاریخ اسلام، آوازه‌ای بلند یافت. سعد، سپس فرماندار کوفه شد و چون کوفیان از وی شکایت کردند، عمر، او را عزل کرد.

سعد، یکی از اعضای شورای شش نفره بود که به نفع عبدالرحمان بن عوف، کنار رفت. او بار دیگر، به روزگار خلافت عثمان، مدتی بر مسند ولایت کوفه نشست. پس از مدتی عثمان او را عزل کرد و ولید بن عقبه را بر جای او نهاد.

[صفحه ۲۱۹]

سعد، پس از خلافت امام علی علیه السلام، ابتدا با او بیعت نکرد و در جنگ‌های علی علیه السلام نیز به زاویه‌ی انزوا رفت و مولا را یاری نرساند. او به هنگامه‌ی پادشاهی معاویه و در حضور وی، امام علی علیه السلام را ستود و شایستگی‌های مولا را بر شمرد. این کار، بر معاویه گران آمد و او را دشنام داد و گفت: اگر بر این همه، معترف هستی، چرا او را یاری نکردی. او به کوتاهی‌اش درباره‌ی علی علیه السلام و بیعت و همراهی وی، اعتراف کرده است. سعد، در سال ۵۵ هجری درگذشت. عمر بن سعد، فرمانده سپاه اموی در واقعه‌ی کربلا، فرزند اوست.

۵۹. المستدرک علی الصحیحین- به نقل از خيثمه بن عبدالرحمان-: شنیدم که مردی به سعد بن مالك گفت: به درستی که علی علیه السلام با تو برخورد خواهد کرد؛ چرا از بیعت با او سر باز زدی. سعد گفت: سوگند به خداوند که این نظری بود که بدان رسیدم و اشتباه کردم. به درستی که علی بن ابی طالب، دارای سه خصلت است که اگر یکی از آنها نصیب من شده بود، از دنیا و آنچه در آن است، برایم دوست داشتنی تر بود.

[صفحه ۲۲۰]

۶۰. مروج الذهب- به نقل از ابن عایشه و دیگران:- پس از آن، سعد، علی علیه السلام را ستایش نمود و برای وی، خصلت‌هایی یاد کرد و آرزو کرد که یکی از آنها را داشته باشد. معاویه به او گفت: بنشین و پاسخ گفته‌هایت را بشنو. تو هیچ گاه مانند الآن، نزد من شایسته‌ی سرزنش نبوده‌ای. [اگر چنین بود] چرا او را یاری نکردی؟ چرا از بیعت با وی باز نشست؟ حقیقتاً اگر آنچه را تو درباره‌ی علی شنیدی، من از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده بودم، تا علی زنده بود، خدمتگزار وی می بودم. سعد گفت: سوگند به خداوند که من به این موضعی که تو گرفتی، سزاوارترم. سپس معاویه گفت: فرزندان قبیله عوذره، این را از تو نمی‌پذیرند (گفته شده که

سعد، بنده‌ی یکی از مردان قبیله‌ی عذره بود).

ر.ک: بخش نهم/علی از زبان یاران پیامبر/سعد بن ابی وقاص.

[صفحه ۲۲۱]

محمد بن مسلمة

اشاره

من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، وقد شهد حروبه كلها [۲۵۵]، إلّا تبوك [۲۵۶] وبعد النبي صلى الله عليه وآله كان مع عمر لما دخلوا بيت فاطمة عليها السلام. وهو الذي كسر سيف الزبير [۲۵۷].

ويقال: إنه اشترك في قتل سعد بن عبادة [۲۵۸]. وكان صاحب العمال أيام عمر. كان عمر إذا شكى إليه عامل أرسل محمداً يكشف الحال. [۲۵۹].

وبعد قتل عثمان أبي عن بيعته الإمام علي عليه السلام وسماه «فتنة»، واعتزل، واتخذ سيفاً من خشب [۲۶۰]. قُتل بيد رجل من أهل الأردن، لعوده عن الإمام علي عليه السلام ومعاوية [۲۶۱].

[صفحه ۲۲۲]

محمد بن مسلمة

از یاران رسول خدا بود که در همه‌ی جنگ‌های وی جز تبوک حضور داشت. پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از همراهان عمر بود، هنگامی که به خانه‌ی فاطمه علیها السلام وارد شدند و کسی است که شمشیر زبیر را شکست و گفته می‌شود در کشتن سعد بن عباده، شرکت داشت.

او بازرسی کارگزاران حکومتی را در زمان حکومت عمر بر عهده داشت. هر گاه از یکی از کارگزاران، شکایتی می‌رسید، عمر او را برای بررسی می‌فرستاد.

محمّد، پس از کشته شدن عثمان، از بیعت با علی علیه السلام سر باز زد و آن را فتنه و بحران دانست. لذا گوشه‌گیری پیشه کرد و شمشیری چوبی به دست گرفت. او به دلیل همراهی نکردن علی علیه السلام و معاویه، به دست مردی اردنی کشته شد.

[صفحه ۲۲۳]

اسامة بن زيد

اشاره

مولی رسول الله صلى الله عليه وآله [۲۶۲]، وأمه أم أيمن حاضنة رسول الله صلى الله عليه وآله [۲۶۳] استعمله النبي صلى الله عليه وآله في آخر أيام حياته وهو ابن ثمانين سنة [۲۶۴]، وفي جيشه أبو بكر وعمر وأبو عبيدة.

وكان مكرماً معززاً في زمن الخلفاء، ففرض عمر بن الخطّاب له خمسة آلاف، في الوقت الذي فرض لابنه عبد الله بن عمر ألفين [۲۶۵].

لكنّه لم يبايع الإمام علياً عليه السلام، واعتذر عن ذلك بمعاذير [۲۶۶] وقد ورد في بعض النصوص أنّ الإمام عليه السلام قبل عذره.

[۲۶۷].

وقد ورد عن الإمام الباقر عليه السلام أنه قال: قد رجعت؛ فلا تقولوا إلّا خيراً [۲۶۸].
مات أسامة، وكفنه الإمام الحسن عليه السلام في برد أحمر حبرة [۲۶۹].

اسامه بن زید

اسامه، هم‌پیمان پیامبر صلی الله علیه وآله بود. مادرش امّ ایمن، از دایگان رسول خدا بود. پیامبر صلی الله علیه وآله در روزهای پایانی زندگی خویش، او را که هیجده سال بیش نداشت، فرمانده سپاه اسلام کرد، در حالی که در آن سپاه، کسانی چون ابوبکر، عمر و ابو عبیده حضور داشتند.

او در زمان خلفا مورد تکریم و احترام بود. عمر برایش پنج هزار دینار حقوق تعیین کرد، در حالی که فرزند خودش دو هزار دینار حقوق می‌گرفت.

او از بیعت با علی علیه‌السلام سر باز زد و عذرهایی آورد و در پاره‌ای متون تاریخی، یاد شده که علی علیه‌السلام عذرش را پذیرفت.

از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که او از رفتار خویش بازگشت، از این‌رو، درباره‌اش جز نیکی بر زبان نراند. وقتی اسامه از دنیا رفت، امام حسن علیه‌السلام او را در برد یمانی قرمز رنگی کفن کرد.

[صفحه ۲۲۵]

پله=۴

حسان بن ثابت

صاحب الرسول الأعظم صلی الله علیه وآله، وشاعره [۲۷۰] الذی قال له: «لا تزال يا حسان مؤيداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك» [۲۷۱] ومن شعراء الأنصار الذين هجوا مشرکی قریش. وهو الذی نظم حدیث الغدير [۲۷۲].

وكان من أجبن الناس، فلم يشهد حرباً من حروب النبي صلی الله علیه وآله [۲۷۳].

وكان عثمانياً، منحرفاً عن الإمام عليّ عليه السلام [۲۷۴].

لم يشهد بيعته الإمام عليه السلام ولا حرباً من حروبه، ولم يقل شعراً في مدحه بعد خلافته.

عاش ستين في الجاهلية، وستين في الإسلام [۲۷۵].

۶۱- المستدرک علی الصحیحین عن عروه عن صفیة بنت عبد المطلب: أنا أول امرأة قتلت رجلاً؛ كنت في فارغ حصن حسان بن ثابت وكان حسان معنا في النساء والصبيان حين خندق النبي صلی الله علیه وآله، قالت صفیة: فمر بنا رجل من يهود، فجعل يطيف بالحصن، فقلت لحسان: إن هذا اليهودي بالحصن كما ترى ولا آمنه أن يدل على عوراتنا، وقد شغل عنا رسول الله صلی الله علیه وآله وأصحابه فقم إليه فاقتله. فقال: يغفر الله لك يا بنت عبد المطلب، والله لقد عرفت ما أنا بصاحب هذا! قالت صفیة: فلما قال ذلك ولم أر عنده شيئاً احتجزت، وأخذت عموداً من الحصن، ثم نزلت من الحصن إليه فضربت بالعمود حتى قتلتها، ثم رجعت إلى الحصن، فقلت: يا حسان انزل فاستلبه، فإنه لم يمنعني أن أسلبه إلّا أنه رجل! فقال: ما لي بسلبه من حاجة [۲۷۶].

[صفحه ۲۲۶]

حسان بن ثابت

حَسَّان از یاران پیامبر گرامی اسلام و از شاعران ایشان بود که حضرت درباره‌اش فرمود: «ای حَسَّان! همیشه از سوی روح القدس، مدد شوی تا زمانی که ما را با زبانت یاری می‌رسانی». او از شاعرانِ انصار بود که مشرکان قریش را هجو کرد و همانی است که واقعه‌ی غدیر را به نظم درآورد.

حَسَّان، از ترسوترین مردمان بود که در هیچ یک از جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه وآله حضور نداشت. سپس از طرفداران عثمان گشت و از امام علی علیه‌السلام جدا شد. در بیعت با علی علیه‌السلام شرکت نجست و در هیچ یک از جنگ‌های آن حضرت، حضور نداشت. او پس از خلافت علی علیه‌السلام هم شعری در بزرگداشت حضرت نشرآید.

حَسَّان، شصت سال در عصر جاهلیت و شصت سال هم در زمان اسلام، زندگی کرد.

[صفحه ۲۲۷]

۶۱. المستدرک علی الصحیحین - به نقل از عروه و او از صفیه دختر عبدالمطلب - من نخستین زنی بودم که مردی را کشتم. من در پناهگاه حَسَّان بن ثابت بودم. او به هنگام خندق کردن پیامبر صلی الله علیه وآله، با زنان و کودکان، همراه ما بود. صفیه گفت: مردی یهودی از نزدیکی ما گذشت و اطراف پناهگاه می‌چرخید.

به حَسَّان گفتم: این یهودی به پناهگاه نزدیک شده و زنان در این جا امنیتی ندارند. پیامبر صلی الله علیه وآله و یارانش نیز به کارهای دیگر مشغول‌اند. بلند شو و او را بکش. حَسَّان گفت: خداوند، تو را بیمارزد ای دختر عبدالمطلب! سوگند به خداوند که تو می‌دانی من اهل چنین کاری نیستم. صفیه گفت: وقتی حَسَّان چنین گفت و نزد او چیزی نیافتم، ستونی را از پناهگاه برداشتم، بیرون آمدم و بر یهودی فرود آوردم تا او را کشتم. سپس به پناهگاه برگشتم و گفتم: ای حَسَّان! بیرون برو و او را لخت کن. چیزی مرا از این کار باز نداشت، جز آن که او مرد بود. حَسَّان گفت: مرا به لخت کردن او نیازی نیست.

[صفحه ۲۲۸]

الإصلاحات العلویة

اشاره

اصلاحات علوی

صوت العدالة و صداها

اشاره

۶۲- شرح نهج البلاغه عن أبي جعفر الإسكافي: صعد [علی علیه‌السلام] المنبر فی اليوم الثانی من یوم البیعة وهو یوم السبت لإحدى عشرة لیلة بقین من ذی الحجّة، فحمد الله وأثنی علیه، وذكر محمداً فصلی علیه، ثم ذکر نعمه الله علی أهل الإسلام، ثم ذکر الدنيا فزهدهم فیها، وذكر الآخرة فرغبهم إليها، ثم قال:

أما بعد، فإنه لما قبض رسول الله صلی الله علیه وآله استخلف الناس أبا بكر، ثم استخلف أبو بكر عمر فعمل بطريقه، ثم جعلها شوری بين سنته، فأفضى الأمر منهم إلى عثمان، فعمل ما أنكرتم وعرفتم، ثم حصّره وقتل، ثم جئتموني طائعين فطلبتم إليّ، وإنما أنا رجل منكم، لي ما لكم وعليّ ما عليكم، وقد فتح الله الباب بينكم وبين أهل القبلة، وأقبلت الفتن كقطع الليل المظلم، ولا يحمل هذا الأمر إلّا أهل

[صفحه ۲۲۹]

الصبر والبصر والعلم بمواقع الأمر، وإني حاملكم على منهج نبيكم صلى الله عليه وآله ومنفذ فيكم ما أمرت به، إن استقمتم لى وبالله المستعان. ألا إن موضعي من رسول الله صلى الله عليه وآله بعد وفاته كموضعي منه أيام حياته، فامضوا لما تؤمرون به وقفوا عند ما تنهون عنه، ولا تعجلوا في أمر حتى نبينه لكم، فإن لنا عن كل أمر تنكرونه عذراً.

ألا وإن الله عالم من فوق سمائه وعرشه أنى كنت كارهاً للولاية على أمية محمد حتى اجتمع رأيكم على ذلك؛ لأنى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «أئما وال ولي الأمر من بعدى أقيم على حد الصراط، ونشرت الملائكة صحيفته؛ فإن كان عادلاً أنجاه الله بعدله، وإن كان جائراً انتفض به الصراط حتى تترايل مفاصله، ثم يهوى إلى النار؛ فيكون أول ما يتقيها به أنفه وحر وجهه» ولكنى لما اجتمع رأيكم لم يسعنى ترككم.

ثم التفت عليه السلام يميناً وشمالاً فقال:

ألا- لا- يقولن رجال منكم غداً قد غمرتهم الدنيا فاتخذوا العقار، وفجروا الأنهار، وركبوا الخيول الفارسة، واتخذوا الوصائف الروقة فصار ذلك عليهم عاراً وشناراً، إذا ما منعهم ما كانوا يخوضون فيه وأصرتهم إلى حقوقهم التى يعلمون، فينقمون ذلك ويستنكرون ويقولون: حرمانا ابن أبى طالب حقوقنا.

ألا- وأئما رجل من المهاجرين والأنصار من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يرى أن الفضل له على من سواه لصحبته، فإن الفضل التير غداً عند الله، وثوابه وأجره على الله، وأئما رجل استجاب لله وللرسول فصدق ملتنا ودخل فى ديننا

[صفحة ۲۳۰]

واستقبل قبلتنا، فقد استوجب حقوق الإسلام وحدوده، فأنتم عباد الله، والمال مال الله يقسم بينكم بالسوية، لا فضل فيه لأحد على أحد، وللمتقين عند الله غداً أحسن الجزاء وأفضل الثواب، لم يجعل الله الدنيا للمتقين أجراً ولا ثواباً وما عند الله خير للأبرار. وإذا كان غداً إن شاء الله فاغدوا علينا فإن عندنا مالاً نقسمه فيكم، ولا يتخلف أحد منكم عربى ولا عجمى، كان من أهل العطاء أو لم يكن إلا حضر إذا كان مسلماً حرّاً. أقول قولى هذا وأستغفر الله لى ولكم. ثم نزل.

قال شيخنا أبو جعفر: وكان هذا أول ما أنكروه من كلامه عليه السلام، وأورثهم الضغن عليه، وكرهوا إعطائه وقسمه بالسوية. فلما كان من الغد غدا وغدا الناس لقبض المال، فقال لعبيد الله بن أبى رافع كاتبه: ابدأ بالمهاجرين فنادهم وأعط كل رجل مئمن حضر ثلاثة دنانير، ثم ثن بالأنصار فافعل معهم مثل ذلك، ومن يحضر من الناس كلهم الأحمر والأسود فاصنع به مثل ذلك.

فقال سهل بن حنيف: يا أمير المؤمنين، هذا غلامى بالأمس وقد أعتقته اليوم، فقال: نعطيه كما نعطيك، فأعطى كل واحد منهما ثلاثة دنانير، ولم يفضل أحداً على أحد، وتخلف عن هذا القسم يومئذ: طلحة والزبير وعبد الله بن عمر وسعيد بن العاص ومروان بن الحكم ورجال من قريش وغيرها.

قال: وسمع عبيد الله بن أبى رافع عبد الله بن الزبير يقول لأبيه وطلحة ومروان وسعيد: ما خفى علينا أمس من كلام على ما يريد، فقال سعيد بن العاص والتفت إلى زيد بن ثابت: إياك أعنى واسمعى يا جارة، فقال عبيد الله بن أبى رافع لسعيد

[صفحة ۲۳۱]

وعبد الله بن الزبير: إن الله يقول فى كتابه «وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ» [۲۷۷].

ثم إن عبيد الله بن أبى رافع أخبر علياً عليه السلام بذلك فقال: والله إن بقيت وسلمت لهم لأقيمهم على المحجة البيضاء والطريق الواضح. قاتل الله ابن العاص، لقد عرف من كلامى ونظرى إليه أمس أنى أريده وأصحابه مئمن هلك فيمن هلك.

قال: فبينما الناس فى المسجد بعد الصبح إذ طلع الزبير وطلحة فجلسا ناحية عن على عليه السلام، ثم طلع مروان وسعيد وعبد الله بن الزبير فجلسوا إليهما، ثم جاء قوم من قريش فانضموا إليهم، فتحدثوا نجياً ساعة، ثم قام الوليد بن عقبه بن أبى معيط فجاء إلى على

عليه السلام فقال: يا ابا الحسن، إنك قد وترتنا جميعاً، أما أنا فقتلت أبي يوم بدر صبراً، وخذلت أخى يوم الدار بالأمس، وأما سعيد فقتلت أباه يوم بدر في الحرب وكان ثور قريش، وأما مروان فسحفت أباه عند عثمان إذ ضمّه إليه، ونحن إخوتك ونظراؤك من بنى عبد مناف، ونحن نباعك اليوم على أن تضع عنّا ما أصبناه من المال في أيام عثمان، وأن تقتل قتلته، وإنّا إن خفناك تركناك فالتحقنا بالشام.

فقال: أما ما ذكرت من وترى إياكم فالحق وتركم، وأما وضعى عنكم ما أصبتم فليس لى أن أضع حقّ الله عنكم ولا عن غيركم، وأما قتلى قتله عثمان فلو لزمنى قتلهم اليوم لقتلتهم أمس، ولكن لكم علىّ إن خفتمونى أن أوّمنكم وإن خفّتم أن أسيركم. فقام الوليد إلى أصحابه فحدّثهم، وافترقوا على إظهار العداوة وإشاعة الخلاف. فلما ظهر ذلك من أمرهم، قال عمار بن ياسر لأصحابه: قوموا بنا إلى [صفحة ۲۳۲]

هؤلاء نفر من إخوانكم فإنّه قد بلغنا عنهم ورأينا منهم ما نكره من الخلاف والظعن على إمامهم، وقد دخل أهل الجفاء بينهم وبين الزبير والأعسر العاق - يعنى طلحة -.

فقام أبو الهيثم وعمار وأبو أيوب وسهل بن حنيف وجماعه معهم، فدخلوا على عليّ عليه السلام فقالوا: يا أمير المؤمنين انظر في أمرك وعاتب قومك هذا الحى من قريش، فإنهم قد نقضوا عهدك وأخلفوا وعدك، وقد دعونا في السرّ إلى رفضك، هداك الله لرشدك، وذاك لأنهم كرهوا الأسوة وفقدوا الأثره، ولما آسيت بينهم وبين الأعاجم أنكروا واستشاروا عدوك وعظّموه، وأظهروا الطلب بدم عثمان فرقة للجماعه وتألفاً لأهل الضلالة، فرأيك!

فخرج عليّ عليه السلام فدخل المسجد وصعد المنبر مرتدياً بطاق مؤتراً ببرد قطرى، متقلداً سيفاً متوكّناً على قوس، فقال: أمّا بعد، فإنّا نحمد الله ربّنا وإلهنا وولينا وولّى النعم علينا، الذى أصبحت نعمه علينا ظاهرة وباطنة، امتناناً منه بغير حول منا ولا قوه، ليلونا أنشكر أم نكفر فمن شكر زاده ومن كفر عدّبه، فأفضل الناس عند الله منزله وأقربهم من الله وسيله أطوعهم لأمره، وأعملهم بطاعته، وأتبعهم لسنة رسوله، وأحياهم لكتابه، ليس لأحد عندنا فضل إلا بطاعه الله وطاعه الرسول. هذا كتاب الله بين أظهرنا، وعهد رسول الله وسيرته فينا، لا يجهل ذلك إلّا جاهل عاند عن الحق منكر، قال الله تعالى: «يَأْيُهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَلَّكُمْ» [۲۷۸]. [صفحة ۲۳۳]

ثمّ صاح بأعلى صوته: أطيعوا الله وأطيعوا الرسول فإن تولّيتم فإن الله لا يحبّ الكافرين. ثم قال: يا معشر المهاجرين والأنصار، أتمنّون على الله ورسوله بإسلامكم بل الله يمنّ عليكم أن هداكم للإيمان إن كنتم صادقين [۲۷۹].

ثمّ قال: أنا أبو الحسن - وكان يقولها إذا غضب - ثمّ قال: ألا إنّ هذه الدنيا التى أصبحتتم تمنّونها وترغبون فيها، وأصبحت تغضبكم وترضيكم، ليست بداركم ولا منزلكم الذى خلقتم له، فلا تغزّتكم فقد حدّرتكموها، واستتمّوا نعم الله عليكم بالصبر لأنفسكم على طاعه الله والذلّ لحكمه جلّ ثناؤه، فأما هذا الفىء فليس لأحد على أحد فيه أثره، وقد فرغ الله من قسمته فهو مال الله، وأتمّ عباد الله المسلمون، وهذا كتاب الله به أقرنا وله أسلمنا، وعهد نبينا بين أظهرنا، فمن لم يرض به فليتولّ كيف شاء، فإنّ العامل بطاعه الله والحاكم بحكم الله لا وحشه عليه.

ثمّ نزل عن المنبر فصلّى ركعتين، ثمّ بعث بعمار بن ياسر وعبد الرحمن بن حسل القرشى إلى طلحة والزبير وهما فى ناحية المسجد، فأياهما فدعواهما فقاما حتى جلسا إليه عليه السلام.

فقال لهما: نشدتكما الله هل جتتماني طائعين للبيعه، ودعوتمانى إليها وأنا كاره لها؟

قالا: نعم.

فقال: غير مجبرين ولا مقسورين، فأسلمتما لى بيعتكما وأعطيتما نى عهد كما.

[صفحه ۲۳۴]

قالا: نعم.

قال: فما دعاكما بعد إلى ما أرى؟

قالا: أعطيناك بيعتنا على ألى تقضى الأمور ولا تقطعها دوننا، وأن تستشيرنا فى كل أمر، ولا تستبدّ بذلك علينا، ولنا من الفضل على

غيرنا ما قد علمت، فأنت تقسم القسم وتقطع الأمر، وتمضى الحكم بغير مشاورتنا ولا علمنا.

فقال: لقد نعمتما يسيراً، وأرجأتما كثيراً، فاستغفرا الله يغفر لكما. أ لا تُخبرانى، أ دفعتكما عن حقّ وجب لكما فظلمتكما إياه؟

قالا: معاذ الله!

قال: فهل استأثرت من هذا المال لنفسى بشىء؟

قالا: معاذ الله!

قال: أ فوقع حكم أو حقّ لأحد من المسلمين فجهلته أو ضعفت عنه؟

قالا: معاذ الله!

قال: فما الذى كرهتما من أمرى حتى رأيتما خلافى؟

قالا: خلافتك عمر بن الخطاب فى القسم، إنك جعلت حقنا فى القسم كحقّ غيرنا، وسوّيت بيننا وبين من لا يماثلنا فيما أفاء الله تعالى

علينا بأسافنا ورماحنا، وأوجفنا عليه بخيلنا ورجلنا، وظهرت عليه دعوتنا، وأخذناه قسراً قهراً ممن لا يرى الإسلام إلّا كرها.

فقال: فأما ما ذكرتماه من الاستشارة بكما، فوالله ما كانت لى فى الولاية رغبة، ولكنكم دعوتمنى إليها وجعلتمونى عليها، فخفت أن

أردكم فتختلف

[صفحه ۲۳۵]

الأمرية، فلما أفضت إلى نظرت فى كتاب الله وسنّه رسوله فأمضيت ما دلّانى عليه وأتبعته، ولم أحتج إلى آرائكما فيه ولا رأى غيركما،

ولو وقع حكم ليس فى كتاب الله بيانه ولا فى السنّه برهانه، واحتج إلى المشاورة فيه لشارورتكما فيه.

وأما القسم والأسوء، فإن ذلك أمر لم أحكم فيه بادئ بدء، قد وجدت أنا وأنتم رسول الله صلى الله عليه وآله يحكم بذلك، وكتاب

الله ناطق به، وهو الكتاب الذى لا يأتیه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد.

وأما قولكما: جعلت فينا وما أفاءته سيوفنا ورماحنا سواء بيننا وبين غيرنا، فقد يماً سبق إلى الإسلام قوم ونصروه بسيوفهم ورماحهم فلم

يفضّ لهم رسول الله صلى الله عليه وآله فى القسم ولا آثرهم بالسبق، والله سبحانه موفّ السابق والمجاهد يوم القيامة أعمالهم، وليس

لكما والله عندى ولا لغيركما إلّا هذا، أخذ الله بقلوبنا وقلوبكم إلى الحقّ وألهمنا وإياكم الصبر. ثم قال: رحم الله امرأ رأى حقاً فأعان

عليه، ورأى جوراً فردّه، وكان عوناً للحقّ على من خالفه.

قال شيخنا أبو جعفر: وقد روى أنّهما قالاه وقت البيعة: نبايعك على أنا شركاؤك فى هذا الأمر. فقال لهما: لا، ولكنكما شريكاى فى

الفىء، لا أستأثر عليكم ولا على عبد حبشى مجدّع بدرهم فما دونه، لا أنا ولا ولدائى هذان، فإن أبيتما إلّا لفظ الشركة، فأنتم عونان

لى عند العجز والفاقة، لا عند القوّة والاستقامة.

قال أبو جعفر: فاشترط ما لا يجوز فى عقد الأمانة، وشرط عليه السلام لهما ما يجب فى الدين والشريعة.

قال: وقد روى أيضاً أنّ الزبير قال فى ملأ من الناس: هذا جزاؤنا من على! قمنا له فى أمر عثمان حتى قتل، فلما بلغ بنا ما أراد جعل

فوقنا من كئنا فوقه.

[صفحه ۲۳۶]

وقال طلحة: ما اللوم إلّا علينا، كُنّا معه أهل الشورى ثلاثه فكرهه أحدنا- يعنى سعداً- وبايعناه فأعطيناه ما فى أيدينا ومنعنا ما فى يده، فأصبحنا قد أخطأنا اليوم ما رجوناه أمس، ولا نرجو غداً ما أخطأنا اليوم.

فإن قلت: فإنّ أبا بكر قَسَم بالسواء كما قَسَمه أمير المؤمنين عليه السلام، ولم ينكروا ذلك كما أنكروه أيام أمير المؤمنين عليه السلام، فما الفرق بين الحالتين؟

قلت: إنّ أبا بكر قَسَم محتدياً لقَسَم رسول الله صلى الله عليه وآله، فلمّا ولى عمر الخلافة وفضّل قوماً على قوم ألقوا ذلك ونسوا تلك القسمة الأولى، وطالت أيام عمر، وأشربت قلوبهم حبّ المال وكثرة العطاء، وأمّا الذين اهتضموا ففنعوا ومرنوا على القناعة، ولم يخطر لأحد من الفريقين له أنّ هذه الحال تنتقص أو تتغيّر بوجه ما، فلمّا ولى عثمان أجزى الأمر على ما كان عمر يجريه، فزاد وثوق القوم بذلك، ومن ألف أمراً أشقّ عليه فراقه، وتغيّر العادة فيه، فلمّا ولى أمير المؤمنين عليه السلام أراد أن يردّ الأمر إلى ما كان فى أيام رسول الله صلى الله عليه وآله وأبى بكر، وقد نسى ذلك ورفض وتخلّل بين الزمانين اثنتان وعشرون سنه، فشقّ ذلك عليهم، وأنكروه وأكبروه حتى حدث ما حدث من نقض البيعة ومفارقة الطاعة، ولله أمر هو بالغه [۲۸۰].

۶۳- الإمام على عليه السلام- فى أوّل خطبه خطبها بعد بيعة الناس له على الأمر، وذلك بعد قتل عثمان-: أمّا بعد، فلا يُرعى مِرْع إلّا على نفسه، شُغِل عن الجنّة من النار أمامه، ساعٍ مجتهدٌ، وطالبٌ يرجو، ومقصرٌ فى النار، ثلاثة، واثان: ملكٌ طار بجناحيه، ونبيٌّ أخذ الله بضبعيه، لا سادس.

[صفحه ۲۳۷]

هلك من ادعى، وردى من اقتحم. اليمين والشمال مضلّ، والوسطى الجادّة، منهج عليه باقى الكتاب والسنة وآثار النبوة. إنّ الله تعالى داوى هذه الأيمّة بدوائين: السوط والسيّف، لا هواده عند الإمام، فاستتروا ببيوتكم، وأصلحوا فيما بينكم، والتوبه من ورائكم، من أبدى صفحته للحقّ هلك.

قد كانت أمور لم تكونوا عندي فيها معذورين، أما إنّي لو أشاء أن أقول لقلت، عفا الله عمّا سلف، سبق الرجال، وقام الثالث كالغراب همته بطنه، ويّله لو قُصّ جناحاه وقُطع رأسه لكان خيراً له.

انظروا فإنّ أنكرتم فأنكروا، وإن عرفتم فبادروا، حقّ وباطل ولكلّ أهل، ولئن أمر الباطل لقديماً فعل، ولئن قلّ الحقّ فلربّما ولعلّ، ولقلّ ما أدبر شىء فأقبل، ولئن رجعت إليكم نفوسكم إنكم لسعداء، وإنّي لأخشى أن تكونوا فى فترة، وما علىّ إلّا الاجتهاد.

ألا إنّ أبرار عترتى وأطياب أرومتى، أحلمّ الناس صِغاراً، وأعلمّ الناس كباراً، ألا وإنا أهل بيت من علم الله علمنا، وبحكم الله حكمنا، وبقول صادق أخذنا، فإنّ تتبعوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا، وإن لم تفعلوا يهلككم الله بأيدينا، معنا رايه الحقّ، من تبعها لحقّ، ومن تأخّر عنها غرق، ألا وبنا تُدرِك تِره كلّ مؤمن، وبنا تُخلع ربقة الذلّ من أعناقكم، وبنا فُتح لا بكم، وبنا يُختم لا بكم [۲۸۱].

[صفحه ۲۳۸]

۶۴- عنه عليه السلام- من كلامه لمّا بويع فى المدينة-: ذمّتى بما أقول رهينه، وأنا به زعيم، إنّ من صرّحت له العبر عمّا بين يديه من المثالات، حجّزته التقوى عن تقمّ الشبهات، ألا وإنّ بليتكم قد عادت كهيتها يوم بعث الله نبيه صلى الله عليه وآله، والذي بعثه بالحقّ لَتَبْلُلنّ بلبلة، ولَتَغْرَبُنّ غرَبه، ولَتَسَاطُنّ سوط القدر، حتى يعود أسفلكم أعلاكم، وأعلاكم أسفلكم، وليسبقنّ سابقون كانوا قَصيروا، وليقصرنّ سابقون كانوا سبقوا.

والله ما كتمتُ وشمه، ولا كذبتُ كذبه، ولقد بُنيتُ بهذا المقام وهذا اليوم. ألا وإنّ الخطايا خيل شمس حُمِل عليها أهلها، وخُلعت لُجمها، ففتحمت بهم فى النار. ألا وإنّ التقوى مطايا ذُلّ، حُمِل عليها أهلها، وأعطوا أزمّتها، فأوردتهم الجنّة. حقّ وباطل، ولكلّ أهل، فلئن أمر الباطل لقديماً فعل، ولئن قلّ الحقّ فلربّما ولعلّ، ولقلّما أدبر شىء فأقبل! [۲۸۲].

۶۵- عنه علیه السلام- من کلام له بعدما بویع بالخلافه، وقد قال له قوم من الصحابه: لو عاقبت قوماً ممن أجلب علی عثمان؟ یا إخوانه! إنی لست أجهل ما تعلمون، [صفحه ۲۳۹]

ولکن کیف لی بقاء القوم المُجلبون علی حدّ شوکتهم، یملکوننا ولا نملکهم؟! وهاهم هؤلاء قد ثارت معهم عبدانکم، والتفت إليهم أعرابکم، وهم خلالکم یسومونکم ما شاؤوا. وهل ترون موضعاً لقدرة علی شیء تريدونه؟! إن هذا الأمر أمر جاهلیة. وإنّ لهؤلاء القوم مادة. إن الناس من هذا الأمر- إذا حُرک- علی أمور: فرقه تری ما ترون، وفرقه تری ما لا ترون، وفرقه لا تری هذا ولا ذاک، فاصبروا حتی یهدأ الناس، وتقع القلوب مواقعها، وتؤخذ الحقوق مسمحة، فاهدؤوا عنی، وانظروا ماذا یأتیکم به امری، ولا تفعلوا فعلة تُضعع قوه، وتُسقط مُنه، وتورث وهناً وذلةً. وسأمسک الأمر ما استمسک. وإذا لم أجد بُداً فأخر الدواء الکی [۲۸۳]. [صفحه ۲۴۰]

فریاد عدالت و پزواک آن

۶۲. شرح نهج البلاغه- به نقل از ابو جعفر اسکافی:- [امام علی علیه السلام] در دومین روز بیعت خود که روز شنبه نوزدهم ذی حجه بود، بر منبر رفت، خدا را حمد کرد و ستایش نمود و بر محمد، درود فرستاد. آن گاه، نعمت های خداوند را بر مسلمانان، برشمرد. سپس از دنیا یاد کرد و مردم را نسبت به آن، بی رغبت ساخت و از آخرت، یاد کرد و مردم را بدان، ترغیب کرد. آن گاه فرمود: «پس از حمد و ستایش خداوند؛ به درستی که چون رسول خدا قبض روح شد، مردم، ابوبکر را به خلافت رساندند. پس از آن، ابوبکر، عمر را به خلافت برگزید. عمر هم به روش ابوبکر، عمل کرد. آن گاه، خلافت را در شورای شش نفره قرار داد و نتیجه‌ی امر، به حکومت عثمان، منتهی شد. او به گونه‌ای عمل کرد که شما نمی‌پسندیدید؛ و خود دانستید، تا این که محاصره و کشته شد. سپس با رغبت نزد من آمیدید و از من حکومت خواستید. همانا من هم مردی از شمایم که سود و زیانم، مانند شماست و خداوند، دری میان شما و اهل قبله گشوده است. فتنه‌ها مانند شب تاریک، رو آورده است و بار حکومت را جز [صفحه ۲۴۱]

مردی استقامت‌پیشه، بینا و آگاه از زیر و بم حکومت، برنتابد. من شما را بر روش پیامبرتان وامی‌دارم و آنچه بدان مأمورم، در میان شما به اجرا می‌گذارم، اگر پا به پایم استقامت ورزید- و از خداوند، مدد باید جست-.

آگاه باشید که جایگاه من نسبت به رسول خدا پس از مرگش، مانند جایگاه من در زمان حیات اوست. پس بر آنچه بدان امر می‌شوید، پایبند باشید و از آنچه نهی می‌شوید، خودداری ورزید. در هیچ کاری شتاب مکنید، تا آن را برایتان روشن سازم. به درستی که ما را در آنچه نمی‌پسندید، دلیل و توجیهی است. آگاه باشید که خداوند، از فراز آسمان و عرش، آگاه است که حکومت بر امت محمد را خوش نمی‌داشتم تا این که رأی شما بر این امر، تعلق گرفت؛ چرا که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: "هر زمامداری که حکومت پس از مرا بر عهده گیرد، او را بر صراط نگه دارند. فرشتگان، پرونده‌اش را بکشایند اگر عدالت‌پیشه بود، خداوند او را بر پایه‌ی عدلش نجات دهد، و اگر ستمگر باشد، صراط، او را چنان بلرزاند که مفصل‌هایش از هم بگسلد. سپس به آتش افکنده شود. آن گاه، نخست، بینی‌اش آسیب بیند و صورتش داغ شود. "اما اینک که رأی شما بر حکومت من تعلق گرفته، مجالی برای کناره‌گیری نیست».

آن گاه، به راست و چپ، رو گرداند و گفت:

«آگاه باشید! مبادا فردا که دنیا مردانی از شما را در خود گرفت و بستان‌ها برپا داشتند، نهرها جاری ساختند، بر اسبان تیزرو سوار شدند و زیبارویان را برگزیدند- که بر آنان، ننگ و عار شد- و من آنها را باز داشتم و به حقوقی که می‌شناسند، بازشان گرداندم،

از من خُرده گیرند و میسندند و بگویند: پسر ابوطالب، ما را از حقوق خویش، محروم ساخت.

آگاه باشید! هریک از مهاجران و انصار از صحابیان رسول خدا که به دلیل همراهی رسول خدا برای خویش، به فضیلت و برتری باور دارد، [بداند] که فضیلت روشن فردا نزد خداست و پاداش و اجر او بر خداوند است، و هرکس دعوت خداوند و رسولش را پاسخ گوید و آیین ما را تصدیق کند و در دین ما

[صفحه ۲۴۲]

داخل گردد و به قبه‌ی ما روی آورد، از حقوق و حدود اسلام، برخوردار می‌شود. شما بندگان خداوندید و ثروت، از آن خداست و میان شما به مساوات تقسیم گردد. هیچ کس را بر دیگری برتری نیست، و پارسایان را فردا نزد خداوند، نیکوترین پاداش و برترین ثواب است. خداوند، دنیا را پاداش و ثواب پارسایان، قرار نداده است، و آنچه نزد خداوند است، برای نیکان، بهتر باشد. فردا، به خواست خداوند، پگاهان نزد ما آید که ثروتی که نزد ماست، میان شما تقسیم کنم. هیچ کس از مسلمانان آزاده، از حضور خودداری نوزد، تازی یا پارسی، ثروتمند یا ناتوان. این بود سخن من. از خداوند، برای خود و شما طلب مغفرت می‌کنم. سپس از منبر فرود آمد.

استاد ما ابوجعفر گفت: این، نخستین سخنی بود که برخی را خوش نیامد و کینه به دل گرفتند و تقسیم برابر ثروت‌ها را نپسندیدند. چون فردا شد، علی علیه السلام آمد و مردم نیز برای گرفتن سهم، حضور یافتند. آن‌گاه به دیواندار خود، عبیدالله بن ابی رافع فرمود: «از مهاجران، شروع کن و آنها را فراخوان و به هریک، سه دینار واگذار. آن‌گاه انصار را فراخوان و چنین کن و سپس، تمام حاضران، از سیاه و سرخ (سفید) را دعوت کن و سهمشان را عطا نما».

سهیل بن حنیف گفت: ای امیرمؤمنان! این مرد، دیروز بنده‌ی من بود و امروز او را آزاد کردم. فرمود: «به او نیز مانند تو سهم می‌دهیم» و به هریک، سه دینار واگذازد و هیچ کس را بر دیگری برتری نداد. از [پذیرش] چنین تقسیمی طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، سعید بن عاص، مروان بن حکم و مردانی از قریش و دیگر قبیله‌ها خودداری ورزیدند.

ابوجعفر گوید: عبیدالله بن ابی رافع، از عبدالله بن زبیر شنید که به پدرش و طلحه و زبیر و مروان و سعید می‌گفت: مقصود علی از سخنان دیروزش بر ما پنهان نمآند. سعید بن عاص، در حالی که به زید بن ثابت رو کرده بود، گفت: به در می‌گویم تا دیدار بشنود! آن‌گاه عبیدالله بن ابی رافع، به سعید و عبدالله بن زبیر

[صفحه ۲۴۳]

گفت: خداوند، در کتابش فرمود: «لیکن، بیشتر شما حقیقت را خوش نداشتید». آن‌گاه عبیدالله بن ابی رافع، جریان را به علی علیه السلام خبر داد و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، اگر زنده و سالم باشم، آنان را بر روش سپید و راه روشن وادارم. خداوند، فرزند عاص را بکشد! او از سخنان دیروز من دانست که مقصودم او و یاران اوست؛ کسانی که در زمره‌ی تبه کاران جای گرفته‌اند».

[ابو جعفر] گوید: همچنان که مردم، پس از پگاه، در مسجد بودند، طلحه و زبیر وارد شدند و در گوشه‌ای به دور از علی نشستند. آن‌گاه مروان، سعید و ابن زبیر آمدند و نزد آن دو نشستند. سپس گروهی از قریش به آنان پیوستند، اینان، ساعتی با نجوا سخن گفتند.

پس از آن، ولید بن عقبه برخاست و نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای ابوالحسن! تو ما را سیه‌روز کردی و به خون نشاندی. پدر مرا در جنگ بدر، با دشواری کشتی و برادرم را در جریان یوم‌الدار، خوار ساختی. پدر سعید را در جنگ بدر کشتی، با این که پهلوان قریش بود. پدر مروان را هنگامی که عثمان او را نزد خود خواند، تباه کردی، با آن که ما برادران و هم‌تایان تو از فرزندان عبد مناف هستیم. ما امروز به این شرط با تو بیعت می‌کنیم که از اموالی که از زمان عثمان نزد ماست، صرف نظر کنی و قاتلان

عثمان را به قتل رسانی. به درستی که اگر از تو بیمناک شویم، از تو کناره‌گیری کرده، به سرزمین شام بپیوندیم. آن‌گاه علی علیه‌السلام فرمود: «اما این که گفتید شما را به خون نشاندم و سیه‌روز کردم، حق با شما چنین کرد؛ و اما این که از اموال شما صرف نظر کنم، پس بر من روا نیست که از حقوق خداوند نسبت به شما و دیگران، صرف نظر کنم؛ و اما کشتن قاتلان عثمان، اگر امروز بر من لازم است، دیروز این کار را می‌کردم. اما شما این حق را بر من دارید که اگر هراسی دارید، شما را امان دهم، و اگر من از شما ترسیدم، شما را همراه سازم».

ولید نزد یارانش برگشت و با آنان صحبت کرد. آن‌گاه با اظهار دشمنی و مخالفت، پراکنده شدند. وقتی چنین شد، عمّار یاسر به یارانش گفت: حرکت کنید تا به سوی این چند تن از برادرانتان رویم؛ چرا که مخالفت و طعن آنان را بر [صفحه ۲۴۴]

پیشوایشان شنیدیم. به درستی که ستمگران، میان آنان و زبیر و چپ دست سرکش، یعنی طلحه، رخنه کرده‌اند. ابو هیثم، عمّار، ابو ایوب، سهل بن حنیف و گروهی دیگر برخاستند و بر علی علیه‌السلام وارد شدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! در کارت اندیشه کن و این گروه از قریش را سرزنش نما؛ چرا که پیمانت را شکستند و از وعده‌ات، روی گردانده‌اند و ما را پنهانی به کنارگذازدن تو فراخواندند - که خداوند، تو را در راهت موفق بدارد-. سبب، آن است که آنان، پیروی را خوش ندارند و با [روحیه‌ی] رهروی را از دست داده‌اند. آن‌گاه که تو میان تازیان و غیر تازیان، به مساوات رفتار کردی، آن را کنار نهادند و با دشمن تو به رایزنی پرداختند و او را بزرگ شمردند و برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و الفت میان گمراهان، خونخواهی عثمان را بر زبان راندند. هرچه نظر توست!

علی علیه‌السلام از خانه بیرون آمد و بر منبر رفت، در حالی که پیراهنی بدون گریبان بر تن داشت و شَمَدی قَطْری بر خود پیچیده بود، شمشیر به کمر داشت و بر کمانی تکیه کرده بود. آن‌گاه فرمود: «ما خداوند را می‌ستاییم؛ همو که پروردگار ما، خدای ما، سرپرست ما و نعمت‌دهنده‌ی ماست؛ او که نعمت‌های آشکار و پنهانش را از روی منت و بدون نیرو و توان ما ارزانی داشت، تا ما را بیازماید که سپاسگزاریم یا کفران می‌کنیم، که هرکس سپاس گزارد، بر او افزایش دهد، و هرکس ناسپاسی ورزد، کیفرش دهد. [از این رو،] برترین مردمان نزد خداوند از جهت منزلت، و نزدیک‌ترین آنان از جهت وسیله، مطیع‌ترین آنان نسبت به فرمان‌های او، پایبندترین آنها نسبت به طاعت او، و پیروترین آنها نسبت به سنت فرستاده‌ی او، و زنده‌کننده‌ترین آنان نسبت به قرآن است. کسی نزد ما فضیلتی ندارد، جز به پیروی از خداوند و رسول. این کتاب خدا روبه روی ماست و عهد و سیره‌ی پیامبر خدا، در میان ماست. از این حقیقت، جز نادانِ روگردان از حق و انکارکننده، بی‌خبر نیست. خداوند فرموده است.

"ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت، ملت و قبیله، قبیله گردانیدیم تا نسبت به یکدیگر، شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست."

[صفحه ۲۴۵]

آن‌گاه با صدای بلند فریاد زد: «اطاعت کنید خدا و رسول را. پس اگر پشت کردید، به درستی که خداوند، کافران را دوست نمی‌دارد».

سپس فرمود: «ای گروه مهاجر و انصار! آیا با اسلام آوردن خود، بر خدا و رسولش منت می‌گذارید؟ بلکه خداوند، بر شما منت می‌گذارد که شما را به ایمان هدایت کرد، اگر راستگو باشید».

آن‌گاه فرمود: «من ابوالحسن هستم!» (این جمله را به هنگام خشم، بر زبان می‌آورد). سپس فرمود: «آگاه باشید! این دنیایی که آن را آرزو می‌کنید و بدان رغبت دارید و شما را خشنود می‌سازد و به خشم می‌آورد، خانه‌ی شما و جایگاهی که برایش آفریده شده‌اید، نیست. پس شما را فریب ندهد و شما را از آن برحذر داشتم. نعمت‌های خداوند را بر خود، تمام کنید، با استقامت در

انجام دادن طاعت‌هایش و فروتنی در برابر فرمان‌های او - که بلند باد ستایش او -.

در این ثروت‌ها، کسی را بر کسی امتیازی نیست. اینها ثروت خداوندی است که بر قسمت کردن آن، فرمان رانده است و شما بندگان خدا، مسلمانید، و این کتاب خداوند است که بدان اعتراف کردیم و در برابرش تسلیم شدیم، و عهد پیامبر ما در برابرمان است. هر آن که بدان راضی نیست، به هر کجا می‌خواهد، رو کند. به درستی که بر عمل‌کننده‌ی به طاعت خداوندی و حکم‌کننده‌ی به دستورات او، وحشتی نیست».

آن‌گاه از منبر پایین آمد و دو رکعت نماز گزارد. سپس عمار یاسر و عبدالرحمان بن حسبل قرشی را به سوی طلحه و زبیر که در گوشه‌ی دیگری از مسجد بودند، فرستاد. آن دو نزد طلحه و زبیر رفتند و آنها را فراخواندند. آنان نیز برخاستند و در کنار علی علیه‌السلام نشستند.

علی علیه‌السلام به آنان فرمود: «شما را به خداوند سوگند، مگر نه این بود که با رغبت برای بیعت، نزد من آمدید و مرا به بیعت فرا خواندید، در حالی که من از آن، اکراه داشتم؟». گفتند: بلی.

فرمود: «مگر نه این که [بدون فشار و جبر، بیعت خود را به من واگذارید و عهدتان را به من سپردید؟».

[صفحه ۲۴۶]

گفتند: بلی.

فرمود: «پس چه چیزی شما را به این کارها واداشته است؟». گفتند: با تو بیعت کردیم، بدان شرط که کارها را بدون نظر ما به انجام نرسانی و با ما در تمامی امور، مشورت کنی و بر ما استبداد نورزی. فضیلت و برتری ما بر دیگران، بر تو معلوم است. [پس چگونه] اموال را تقسیم می‌کنی و در کارها تصمیم می‌گیری و آنها را بدون مشورت و آگاهی ما به اجرا می‌گذاری؟

علی علیه‌السلام فرمود: «کمی ایراد گرفتید و امور بسیاری را وا نهادید. از خداوند، طلب آمرزش کنید. خداوند، بر شما می‌بخشد. به من بگویید آیا شما را از حقّ واجبی باز داشتم و بدان وسیله بر شما ستم کردم؟». گفتند: پناه بر خدا!

فرمود: «آیا از این ثروت‌ها چیزی برای خودم برگزیدم؟». گفتند: پناه بر خدا! فرمود: «آیا نسبت به حقوق یکی از مسلمانان، یا دستوری [از دین]، اتّفاقی افتاده که من بی‌خبرم یا در آن ناتوانم؟». گفتند: پناه بر خدا!

فرمود: «پس از کدام کار من ناخشنودید که تصمیم به مخالفت با من گرفتید؟». گفتند: تو در تقسیم اموال، بر خلاف شیوه‌ی عمر بن خطاب رفتار کردی، سهم ما را مانند سهم دیگران قرار دادی و میان ما و آنان که مانند ما نیستند، مساوات برقرار کردی؛ در ثروت‌هایی که خداوند، در سایه‌ی شمشیرهای ما و پیکان‌های ما ارزانی داشت و با اسب‌ها و پیاده، بر آن دست یافتیم و دعوت ما در آن، غالب شد و آن را با فشار و جبر، از کسانی که اسلام را جز زور نمی‌دانستند، باز گرفتیم.

علی علیه‌السلام فرمود: «اما آنچه درباره‌ی رایزنی بر زبان راندید، به خداوند سوگند که مرا در زمامداری میلی نبود. شما مرا بدان فراخواندید و بر آن، گماردید. از آن ترسیدم که شما را رد کنم و امت، اختلاف کنند. پس آن زمان که حکومت بر من روی آورد، در کتاب خدا و سنت پیامبرش نظر کردم و آنچه مرا

[صفحه ۲۴۷]

بدان راهنمایی کردند، انجام دادم و از آن، پیروی نمودم و مرا حاجتی به رأی شما و دیگران نبود. [بلی]، اگر واقعه‌ای اتّفاق افتد که بیان‌ش در کتاب خدا و دلیلش در سنت نباشد و به رایزنی نیاز داشته باشد، با شما مشورت خواهم کرد.

و اما درباره‌ی تقسیم [ثروت‌ها] و پیروی [نکردن از روش خلفا]، به درستی که آن، امری نیست که ابتدائاً در آن حکم رانده باشم؛ بلکه من و شما دیدیم که رسول خدا چنین می‌کرد و کتاب خداوند که باطل، از پیش و پس آن را در بر نمی‌گیرد و فرستاده شده از سوی دانای ستوده است، بدان گویاست.

و اما این سخن شما که دستاوردهای شمشیرها و پیکان‌هایتان را میان شما و دیگران، به طور مساوی قسمت کردم، در گذشته نیز گروهی سبقت در اسلام داشتند و آن را با شمشیرها و پیکان‌هایشان یاری رساندند؛ ولی رسول خدا آنان را در تقسیم، برتری نداد و به علت سبقت در ایمان، امتیاز نداد. البته خداوند سبحان، اجر پیشتازان و مجاهدان را در روز قیامت، ادا خواهد کرد. به خدا سوگند، نسبت به شما و دیگران، جز این، باوری ندارم. خداوند، دل‌های ما و شما را به حق هدایت گرداند و به ما و شما صبر و پایداری الهام کند!».

سپس فرمود: «خدای بیامرزد کسی که حقی را ببیند و آن را کمک کند و ستمی را ببیند و آن را طرد سازد و یاور حقیقت، در برابر حق ستیزان باشد».

استاد ما ابوجعفر گوید: گزارش شده که طلحه و زبیر، به هنگام بیعت گفتند: ما با این شرط با تو بیعت می‌کنیم که شریک تو در حکومت باشیم، و امام علی علیه‌السلام در پاسخ آنان فرمود: «خیر؛ ولی شما در ثروت‌ها شریک من هستید. هیچ کس را بر شما و یا بر یک برده‌ی حبشی بینی بریده، به یک درهم و کمتر، ترجیح ندهم. نه من چنین کنم و نه این دو فرزندم. اگر بر واژه‌ی "مشارکت" اصرار دارید، شما یاوران من به هنگام ناتوانی و نیاز هستید، نه به هنگام توانمندی و پایداری».

ابوجعفر گوید: آنان شرایطی گذاشتند که در عقد امانت، روا نیست، و او شرایطی گذاشت که در دین و شریعت، لازم است. گزارش شده که زبیر، در میان جمعیت، بانگ زد: این است پاداش ما از علی! در قضیه‌ی عثمان، به نفع او به پا خاستیم تا عثمان کشته شد. وقتی با کمک ما به مقصودش رسید، زیردستان

[صفحه ۲۴۸]

را بالادست ما قرار داد.

و طلحه گفت: سرزنش، سزاوار ماست. شورای سه نفره‌ی بودیم که یکی از ما، یعنی سعد، مخالفت ورزید و ما دو تن با او بیعت کردیم آنچه ما در اختیار داشتیم، به او بخشیدیم و آنچه او در دست داشت، از ما دریغ کرد. امروز، امیدهای دیروز را بر باد رفته می‌بینیم و بر خطای امروز، به فردا امید نبنیم.

اگر بگوییم که «ابوبکر نیز مانند امیر مؤمنان علیه‌السلام به مساوات تقسیم کرد و کسی بر او خُرده نگرفت، چنان‌که در ایام امیر مؤمنان علیه‌السلام خُرده گرفتند، چه تفاوتی میان دو زمان است؟»، گویم: ابوبکر، به پیروی از تقسیم‌های رسول خدا اموال را به مساوات، قسمت کرد و آن‌گاه که عمر به خلافت رسید و گروهی را به گروهی ترجیح داد، بدین امر، خو گرفته، رفتار گذشته را از یاد بردند و دوران حکومت عمر به درازا کشید، مال دوستی و بخشش‌های بسیار، دل‌های آنان را سیراب کرد و طبقه‌ی زیردست، قناعت پیشه شد و بر آن، خو گرفت و برای هیچ‌یک از دو طبقه، گمان نمی‌رفت که این وضعیت، شکسته شود یا به گونه‌ای تغییر کند؛ و هنگامی که عثمان به حکومت رسید، کارها را طبق شیوه‌ی عمر، سامان داد. از این رو، اطمینان مردم به این شیوه‌ی حکومتی، بیشتر شد و آن کس که با امری مأنوس شود، ترک آن و تغییر عادت، برایش دشوار است.

پس هنگامی که امیرمؤمنان به حکومت رسید، خواست تا رفتار حکومتی را به سان زمان رسول خدا و ابوبکر بازگرداند؛ رفتاری که مدت‌ها بر کنار افتاده بود و به فراموشی سپرده شده بود و بیست و دو سال از آن می‌گذشت. از این رو، این امر، بر مردم گران آمد. آن را انکار کرده، بزرگ شمردند، تا این که حادثه‌های بیعت شکستن و سرپیچی پیش آمد؛ و خداوند را مقدراتی است که آنها را به انجام رساند.

۶۳. امام علی علیه‌السلام - در نخستین سخنرانی‌اش پس از بیعت مردم و کشته شدن عثمان - پس از حمد و سپاس خداوند؛ [بدانید!] هیچ کس جز خود را مراقبت نکند، آن که دوزخ در پیش چشمانش باشد، از بهشت، بازداشته شده [و به دوزخ بیندیشد]. [آدمیان] سه‌دسته‌اند: کوشای تلاشگر، جوینده‌ی امیدوار، و تقصیرکاری که در آتش است. دو گروه دیگر نیز وجود دارند: فرشتگانی که با

دو بال پرواز

[صفحه ۲۴۹]

می‌کنند، و پیامبری که خداوند، زیربغل‌هایش را گرفته است. گروه ششمی نیست. تباه شد آن که ادعا کرد و پست شد آن که فرو غلتید. راست و چپ، گمراهی است و میانه، همان راه است؛ راهی که در آن، کتاب و سنت و نشانه‌های نبوت ماندگار است. خداوند، دردهای این امت را با دو دارو، درمان کرده است: تازیانه و شمشیر. آسانگیری نزد امام نباشد، در خانه‌های پنهان شوید و امورتان را اصلاح کنید. توبه (و بازگشت)، پشت سر شماست. آن که با حق دشمنی کند، هلاک گردد. حوادثی گذشت که از نگاه من، معذور نیستید. اگر می‌خواستم بر زبان آورم، گفته بودم. خداوند، از گذشته‌ها بگذرد. آن دو نفر رفتند، سومی به پا خاست، مانند کلاغی که هم‌تس شکمش است. وای بر او! اگر بال‌هایش کوتاه می‌شد و سرش قطع می‌شد، برایش بهتر بود. بنگرید. اگر نمی‌شناسید، انکار کنید و اگر می‌شناسید، سبقت بگیرید. حق و باطلی است و هر کدام را طرفدارانی. اگر باطل پیروز شود، در گذشته نیز چنین شده است و اگر حق، اندک است، شاید [روزی قدرت یابد]. اما کم است آنچه روگردانده، رو آورد. اگر به خود باز گردید، نیک‌بخت خواهید بود. من از آن می‌هراسم که در سستی به سر برید و بر من، جز تلاش و کوشش، چیزی نیست. آگاه باشید! نیکان خاندان من و پاکیزگان تبار من، در کوچکی، بردبارترین مردم و در بزرگی، داناترین آنان‌اند. آگاه باشید! ما خاندانی هستیم که از دانش الهی، علم آموختیم و به فرمان او حکم می‌رانیم و به سخن راستگوی پابندیم. اگر در نشانه‌های ما جستجو کنید، با بینایی ما راه یابید، و اگر چنین نکنید، خداوند، شما را با دستان ما نابود سازد. بیرق حق به همراه ماست. آن که آن را همراهی کند، [به ما] رسد و آن که از آن کناره‌گیری کند، نابود گردد.

آگاه‌باشید! به واسطه‌ی ما نقص و کاستی مؤمنان، جبران شود و به سبب ما گردن‌بند خواری از گردن‌های شما کنار رود. با ما آغاز شود و نه شما، و به ما ختم شود نه شما.

[صفحه ۲۵۰]

۶۴. امام علی علیه‌السلام - از سخنرانی‌اش در مدینه به هنگامی که با او بیعت شد - آنچه می‌گویم، بر عهده می‌گیرم و خود، بدان پابندم. آن که از عقوبت‌ها و کیفرهای مقابل دیدگانش عبرت گیرد، تقوا او را از فرو افتادن در شبهه‌ها ننگه دارد. بدانید که آزمون شما مانند روزی که خداوند، پیامبرش را برانگیخت، بازگشته است. سوگند به کسی که او را به حق برانگیخت، به هم در خواهید آمیخت و غربال می‌شوید و زیر و رو خواهید شد، مانند آنچه در دیگ، بالا و پایین رود، تا این که پائینی‌ها رو آیند و بالایی‌ها پایین روند؛ گروهی که واپس مانده‌اند، پیش برانند و آنان که پیش افتاده بودند، واپس مانند.

به خدا سوگند، سخنی را نپوشاندم و دروغی بر زبان نراندم. از این موقعیت و چنین روزی آگاهم کرده‌اند. هان، ای مردم! خطاکاری‌ها چون اسبان چموش‌اند که خطاکاران، بر آن سوار شده و عنان گشاده‌اند تا سوار خود را به آتش درافکنند. هان ای مردم! پرهیزگاری، مرکب‌هایی است رام که پرهیزگاران، بر آن سوار شده، لجام آن را به دست گرفته‌اند، که آنان را به بهشت می‌رساند. حق و باطلی هست و هریک را طرفدارانی. اگر باطل، پیروز شود، در گذشته نیز چنین شده است و اگر حق، اندک شود، شاید [روزی قدرت یابد]؛ ولی کم است آنچه رفته، باز آید. [۲۸۴].

۶۵. امام علی علیه‌السلام - پس از آن که با او بیعت شد و گروهی از صحابی‌ان به وی گفتند: چه شود آنان را که به عثمان شوریدند، کیفر دهی؟ - برادران! چنین نیست که آنچه را

[صفحه ۲۵۱]

شما می‌دانید، ندانم؛ اما نیروی من کجاست؟ گروه شورشگر با این ساز و برگ و توانمندی، بر ما مسلط‌اند و ما بر آنان، سلطه‌ای نداریم.

اینانند که بردگان شما با آنها به پا خاسته‌اند و بادیه‌نشینان شما به آنان پیوسته‌اند. آنان، در میان شما به سر می‌برند و هر چه می‌خواهند، بر سر شما می‌آورند. آیا بر آنچه می‌خواهید، قدرتی سراغ دارید؟ کاری که پیش آمده، امری جاهلی است و مردم، هنوز ریشه در جاهلیت دارند. مردم در این مسئله اگر به میان آیند، چند دسته‌اند: گروهی مانند شما باور دارند، و گروهی بدانچه شما باور دارید، اعتقادی ندارند، و گروه سوم، نه این عقیده را دارند و نه آن را. پس شکیبایی کنید تا مردم، آرام گیرند و دل‌های رفته، به جای آید و حق‌ها با مدارا گرفته شود. مرا آسوده گذارید و منتظر فرمان من باشید. کاری مکنید که قدرت و توان را سست کند یا ضعفی به جای گذارد و یا خواری و سستی به بار آورد. تا آن جا که بتوانم، دست از کارزار باز می‌دارم و اگر چاره‌ای نداشتیم، پس آخرین درمان، داغ نهادن است.

[صفحه ۲۵۲]

عزل عمال عثمان

اشاره

۶۶- تاریخ یعقوبی: عزل علی عمال عثمان عن البلدان خلا بی موسی الأشعری، کلمه فیہ الأشر فآقره [۲۸۵].
 ۶۷- الاختصاص: اجتمع الناس علیه جمیعاً، فقالوا له: اکتب یا امیر المؤمنین إلی من خالفک بولایتہ ثم اعزله، فقال: المکر والخدیعة والغدر فی النار [۲۸۶].
 ۶۸- الأمالی للطوسی عن سحیم: لما بویع امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، بلغه أن معاویة قد توقّف عن إظهار البیعة له، وقال: إن أقرنی علی الشام وأعمالی التي ولّانیها عثمان بايعته، فجاء المغيرة إلی امیر المؤمنین علیه السلام فقال له: یا امیر المؤمنین، إن معاویة من قد عرفت، وقد ولّاه الشام من قد کان قبلك، فوله أنت کيما تتسق عری الأمور، ثم اعزله إن بدالك.
 فقال امیر المؤمنین علیه السلام: أضمن لی عمری یا مغيرة فيما بين توليته إلی خلعه؟
 قال: لا.

قال: لا يسألني الله عزّ وجلّ عن توليته علی رجلين من المسلمين ليلة سواداً أبدأ «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضْتَلِّينَ عَضُدًا» [۲۸۷] لكن أبعث إليه وادعوه إلی ما فی یدی من الحقّ، فإن أجاب فرجل من المسلمين له ما لهم و عليه ما عليهم، وإن أبى حاکمته إلی الله.
 فولی المغيرة وهو يقول: فحاکمه إذن، وأنشأ يقول:

نصحتُ علیاً فی ابن حرب نصیحةً

فردّ فما منی له الدهر ثانیةً

ولم یقبل النصح الذی جئت به

وكانت له تلك النصیحة کافیةً

وقالوا له ما أخلص النصح کله

فقلت له إن النصیحة غالیة [۲۸۸].

۶۹- تاریخ الطبری عن ابن عباس: دعانی عثمان فاستعملنی علی الحجّ، فخرجت إلی مکة فأقمت للناس الحجّ، وقرأت علیهم کتاب عثمان إلیهم، ثم قدمت المدينة وقد بویع لعلی، فأتیته فی داره فوجدت المغيرة بن شعبه مستخلیاً به، فحبسني حتی خرج من عنده، فقلت: ماذا قال لك هذا؟

[صفحه ۲۵۳]

فقال: قال لي قبل مرّته هذه: أرسل إلى عبد الله بن عامر وإلى معاوية وإلى عمّال عثمان بعهودهم تقرّهم على أعمالهم ويأيعون لك الناس، فإنهم يهدّثون البلاد ويسكنون الناس، فأبيت ذلك عليه يومئذ وقلت: واللّه لو كان ساعة من نهار لاجتهدت فيها رأيي، ولا وليت هؤلاء ولا مثلهم يوّلي [٢٨٩].

قال: ثم انصرف من عندي وأنا أعرف فيه أنّه يرى أنّي مخطئ، ثم عاد إلى الآن فقال: إنّني أشرت عليك أوّل مرّة بالذي أشرت عليك وخالفني فيه، ثم رأيت بعد ذلك رأياً، وأنا أرى أن تصنع الذي رأيت فتنزعهم وتستعين بمن تثق به، فقد كفى اللّه، وهم أهون شوكة مما كان.

قال ابن عباس: فقلت لعلّي: أما المرّة الأولى فقد نصحك، وأما المرّة الآخرة فقد غشّك.

قال له عليّ: ولم نصحنى؟

قال ابن عباس: لأنك تعلم أنّ معاوية وأصحابه أهل دنيا فمتى تثبتهم لا يباليوا بمن ولي هذا الأمر، ومتى تعزلهم يقولوا: أخذ هذا الأمر بغير شوري وهو قتل صاحبنا، ويؤلبون عليك فينتقض عليك أهل الشام وأهل العراق، مع أنّي لا آمن طلحه والزبير أن يكزرا عليك. فقال عليّ: أما ما ذكرت من إقرارهم، فواللّه ما أشك أنّ ذلك خير في عاجل الدنيا لإصلاحها، وأما الذي يلزمني من الحقّ والمعرفة بعمّال عثمان فواللّه لا أوّلئ منهم أحداً أبداً، فإن أقبلوا فذلك خير لهم، وإن أدبروا بذلت لهم السيف.

قال ابن عباس: فأطعني وادخل دارك والحق بمالك بينع وأغلق بابك عليك،

[صفحه ٢٥٤]

فإنّ العرب تجول جولة وتضطرب ولا تجد غيرك، فإنك واللّه لئن نهضت مع هؤلاء اليوم ليحمّلنك الناس دم عثمان غداً.

فأبى عليّ، فقال لابن عباس: سر إلى الشام فقد وليتكمها.

فقال ابن عباس: ما هذا برأى، معاوية رجل من بني أمية وهو ابن عمّ عثمان وعامله على الشام، ولست آمن أن يضرب عنقي لعثمان أو أدنى ما هو صانع أن يحبسني فيتحكم عليّ.

فقال له عليّ: ولم؟

قال: لقراية ما بيني وبينك، وإنّ كلّ ما حمل عليك حمل عليّ، ولكن اكتب إلى معاوية فمّنه وعده.

فأبى عليّ وقال: واللّه لا كان هذا أبداً [٢٩٠].

٧٠- شرح نهج البلاغة عن المدائني - في ذكر مجلس حضر فيه ابن عباس ومعاوية: فقال المغيرة بن شعبه: أما واللّه لقد أشرت على عليّ بالنصيحة فأثر رأيه، ومضى على غلوائه، فكانت العاقبة عليه لا له، وإنّي لأحسب أن خلقه يقتدون بمنهجه.

فقال ابن عباس: كان واللّه أمير المؤمنين عليه السلام أعلم بوجه الرأي، ومعاهد الحزم، وتصريف الأمور، من أن يقبل مشورتك فيما نهى اللّه عنه، وعنف عليه، قال سبحانه: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» [٢٩١]، ولقد وقفك على ذكر مبین، وآية متلوّة؛ قوله تعالى: «وَمَا كُنْتُمْ تُنذِرُونَ الْمُضَلِّينَ عَصَا» [٢٩٢]. وهل كان يسوغ له أن يحكم في دماء المسلمين وفيء المؤمنين، من ليس بمؤمن عنده، ولا موثوق به في نفسه؟ هيهات هيهات! هو أعلم بفرض اللّه وسنة رسوله أن يبطن خلاف ما يظهر إلّا للتيقن، ولات حين تقيّة! مع وضوح الحقّ، وثبوت الجنان، وكثرة الأنصار، يمضي كالسيف المصلت في أمر اللّه، مؤثراً لطاعته ربّه، والتقوى على آراء أهل الدنيا [٢٩٣].

[صفحه ٢٥٥]

کنار نهادن کارگزاران عثمان

٦٦. تاریخ یعقوبی: علی علیه السلام، کارگزاران عثمان را از شهرها بر کنار کرد، بجز ابو موسی اشعری را که مالک اشتر،

درباره اش صحبت کرد و حضرت، وی را بر جای گذارد.

۶۷. الاختصاص: مردم نزد علی علیه السلام گرد آمدند و به وی گفتند: برای مخالفت فرمان حکمرانی صادر کن، آن گاه، آنان را کنار گذار. علی علیه السلام فرمود: «مکر و نیرنگ و خیانت، در آتش اند».

۶۸. أمالی الطوسی - به نقل از سحیم - هنگامی که با امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب بیعت شد، به وی خبر رسید که معاویه، از آشکار ساختن بیعت، خودداری کرده و گفته است: اگر مرا بر حکومت شام و مسئولیت‌هایی که عثمان بر آنها گماشت، باز گمارد، با وی بیعت کنم. پس از این، مغیره نزد امیرمؤمنان آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! معاویه را به نیکی می‌شناسی و حاکم پیش از تو او را بر حکومت شام، گمارده است. تو هم او را بر آن کار بگمار تا رشته‌ی کارها از هم ننگسد. سپس اگر عقیده‌ات تغییر کرد، او را کنار بگذار.

امیرمؤمنان فرمود: «ای مغیره! آیا در فاصله‌ی نصب و عزل، حیات مرا تضمین می‌کنی؟». گفت: نه. فرمود: «آیا خداوند - عزوجل - هیچ گاه از من نپرسد که چگونه او را بر دو مرد مسلمان در شبی تاریک گماردی؟! و هیچ گاه گمراهان را یاور نگیرم؛ "لیکن به سوی او بفرست و او را به آنچه از حق نزد من است، فراخوان. اگر اجابت کرد، او یکی از مسلمانان است که حقوق و وظایفی مانند دیگران دارد، و اگر امتناع ورزید، به خدا شکایت برم».

مغیره بازگشت و می‌گفت: اینک از او شکایت کن و چنین سرود:

علی علیه السلام را درباره‌ی فرزند حرب، نصیحت کردم/ او نصیحت را رد کرد. روزگار، دیگر برایش مقدر نسازد.
خیرخواهی‌ام را نپذیرفت/ با آن که این نصیحت، برایش کافی بود.

دیگران برایش خیرخواهی کامل و بی‌آلایش کردند/ من گفتم: این خیرخواهی، بسیار گران است.

۶۹. تاریخ الطبری - به نقل از ابن عباس - عثمان، مرا فراخواند و بر امور حج گمارد. من هم به سوی مکه روان شدم و حج را با مردم به پا داشتم و نامه‌ی عثمان به مردم را بر آنها خواندم. سپس به مدینه باز گشتم، در حالی که با علی علیه السلام بیعت شده بود. به خانه‌اش آمدم. دیدم مغیره بن شعبه، با او خلوت کرده است. مرا [بر در] نگه داشت تا مغیره بیرون رفت. آن گاه گفتم: مغیره چه می‌گفت؟

فرمود: «پیش از این نزد من آمد و گفت که: برای عبدالله بن عامر، معاویه و کارگزاران عثمان، نامه بفرست و آنان را بر مسئولیت‌های گذشته‌شان، باز گمار تا

[صفحه ۲۵۶]

برایت از مردم بیعت بگیرند؛ زیرا آنان شهرها را امن و مردم را آرام می‌کنند، امروز به وی جواب رد دادم و گفتم: به خدا سوگند، اگر یک ساعت از روز برایم باقی باشد، برای اعمال نظر خویش، تلاش کنم و اینان و مانند آنها را به حکومت نگمارم». [۲۹۴].
سپس فرمود: «مغیره از نزد من بازگشت و می‌دانم که معتقد بود که من، بر خطایم. تا این که این دفعه برگشت و گفت: من در دفعه‌ی گذشته برایت خیرخواهی کردم و تو مخالفت ورزیدی. اینک نظری دیگر برایم پیدا شد و آن این است که آنها را عزل کنی و از شخصیت‌های مورد اطمینان، کمک بگیری. خداوند هم کمک خواهد کرد. آنان، از گذشته ناتوان تر شده‌اند».

ابن عباس می‌گوید: به علی علیه السلام گفتم که در مرتبه‌ی نخست، خیرخواهی کرد و در مرتبه‌ی دوم، خیانت ورزید. علی علیه السلام به ابن عباس فرمود: «چگونه خیرخواهی کرد؟». ابن عباس گفت: تو می‌دانی که معاویه و یارانش دنیا مدارند. اگر آنان را باز گماری، باکی ندارند چه کسی حکومت را به دست گرفته است، و اگر آنان را عزل کنی، خواهند گفت: حکومت را بدون مشورت، به دست گرفته و رئیس ما را به قتل رسانده است و مردم را بر تو بشورانند. آن گاه، شامیان و عراقیان، بر ضد تو شورش کنند، با این که از طلحه و زبیر نیز مطمئن نیستم که به تو حمله ورزند. علی علیه السلام فرمود: «این که گفتمی آنان را باز گمارم، به

خدا سوگند، تردیدی ندارم که این امر، برای اصلاح زندگی زودگذر دنیا مفید است؛ ولی آنچه از حق برعهده‌ی من است و با شناختی که از کارگزاران عثمان دارم، سوگند به خداوند که هیچ یک از آنان را هیچ وقت به زمامداری نگمارم. اگر بدین امر تن دادند، برایشان بهتر است و اگر پشت کردند، شمشیر به رویشان خواهم کشید».

ابن عباس گفت: به من گوش فراده و در خانه‌ات بنشین و سراغ اموال در

[صفحه ۲۵۷]

منطقه‌ی یثیع [۲۹۵] برو و در را به روی خود ببند؛ چرا که تازیان، جنبشی کنند و سپس پراکنده شوند و جز خود را نخواهی یافت. به خداوند سوگند، اگر امروز با اینان به پاخیزی، فردا خونخواهی عثمان را به تو تحمیل کنند.

علی علیه السلام امتناع ورزید و به ابن عباس فرمود: «به سوی شام حرکت کن. تو را فرماندار آن سامان کردم».

ابن عباس گفت: این رأیی درست نیست. معاویه، مردی از بنی امیه است و پسر عموی عثمان و کارگزار او در منطقه‌ی شام، و من در امان نیستم از این که به عنوان خونخواهی عثمان، گردنم را بزند یا کم‌ترین کاری که با من بکند، [این که] مرا زندانی کند و بر من حکم راند.

علی علیه السلام به وی فرمود: «چرا؟». ابن عباس گفت: به سبب خویشاوندی‌ای که میان من و تو وجود دارد. او هرچه را بخواهد بر تو بار کند، بر من بار خواهد کرد؛ لیکن نامه‌ای برای معاویه بفرست، بر او منت گذار و به وی، وعده ده. علی علیه السلام امتناع ورزید و گفت: «به خدا سوگند، چنین نخواهد شد». ۷۰. شرح نهج البلاغه - به نقل از مدائنی در گزارش جلسه‌ای که در آن، ابن عباس و معاویه، حضور داشتند - مغیره بن شعبه گفت: آگاه باشید! سوگند به خداوند که برای علی علیه السلام، خیرخواهی کردم و او رأی خود را ترجیح داد و بر تندروی‌اش ادامه داد. از این رو، فرجام امور، به ضرر وی شد نه به سود او، و من، گمان برم که مردمانش از روش او پیروی کنند.

ابن عباس گفت: به خدا سوگند، امیرمؤمنان، به گونه‌های رأی و خاستگاه دوراندیشی و چرخش امور، داناتر از آن بود که ریزنی تو را در آنچه خداوند از آن نهی کرده و بر آن تندی نموده، بپذیرد. «نمی‌یابی گروهی را که به خداوند و روز واپسین، ایمان آورند، با کسانی که با خدا و رسولش دشمنی کنند، دوستی پیشه سازند» و او تو را بر آیه‌ای آشکار و تلاوت شده آگاه ساخت؛ این سخن خداوند که: «گمراهان را یاور نگیرم».

آیا برایش جایز بود بر اموال عمومی و خون مسلمانان، افرادی را بگمارد که نزد او امین و مورد اعتماد نبودند؟ هرگز، هرگز! او به واجبات الهی و سنت پیامبر خدا داناتر است که خلاف آنچه اظهار می‌دارد، در دل داشته باشد، مگر زمان تقیه؛ و کجا جای تقیه است! با روشنی حق، پایداری دل‌ها و فراوانی یاور، مانند شمشیر بیرون آمده از نیام، در راه اجرای فرمان خدا به پیش می‌رود و طاعت پروردگار و تقوای او را بر رأی دنیامداران، ترجیح می‌دهد.

[صفحه ۲۵۸]

استرداد اموال بیت المال

اشاره

۷۱- الإمام علی علیه السلام - من کلام له فیما ردّه علی المسلمین من قطائع عثمان - : واللّه لو وجدته قد تزوّج به النساء، ومُلک به الإمام؛ لرددته، فإنّ فی العدل سعء، ومن ضاق علیه العدل فالجور علیه أضحی [۲۹۶].

۷۲- شرح نهج البلاغه: هذه الخطبة ذكرها الكلبي مروية مرفوعة إلى أبي صالح عن ابن عباس: أن علياً عليه السلام خطب في اليوم

الثانی من بیعته بالمدينة، فقال:

ألا إن كل قطيعه أقطعها عثمان، وكل مال أعطاه من مال الله، فهو مردود في

[صفحه ۲۵۹]

بيت المال، فإن الحق القديم لا يبطله شيء، ولو وجدته وقد تزوج به النساء، وفُزق في البلدان، لردته إلى حاله؛ فإن في العدل سعة، ومن ضاق عنه الحق فالجور عليه أضيّق.

وتفسير هذا الكلام: أن الوالي إذا ضاقت عليه تدبيرات أموره في العدل، فهي في الجور أضيّق عليه؛ لأن الجائر في مظنة أن يُمنع ويُصد عن جوره.

قال الكلبي: ثم أمر عليه السلام بكل سلاح وُجد لعثمان في داره مما تقوى به على المسلمين فقبض، وأمر بقبض نجائب كانت في داره من إبل الصدقة فقبضت، وأمر بقبض سيفه ودرعه، وأمر ألا يعرض لسلاح وُجد له لم يقاتل به المسلمون، وبالكف عن جميع أمواله التي وُجدت في داره وفي غير داره، وأمر أن تُرتجع الأموال التي أجاز بها عثمان حيث أُصيبت أو أُصيب أصحابها.

فبلغ ذلك عمرو بن العاص، وكان بأيلة من أرض الشام، أتاه حيث وثب الناس على عثمان فنزلها، فكتب إلى معاوية: ما كنت صانعاً فاصنع، إذ قسرك ابن أبي طالب من كل مال تملكه كما تُقشر عن العصا لحاها [۲۹۷].

[صفحه ۲۶۰]

بازگرداندن ثروت‌های عمومی

۷۱. امام علی علیه السلام - از سخنان او به هنگام بازستاندن بخشش‌های عثمان به مسلمانان - به خداوند سوگند، اگر ثروت‌ها را بیابم که با آنها زنان به تزویج درآمده‌اند و بردگان با آن خریداری شده‌اند، آن را بازخواهم گرداند. به درستی که در عدالت، گشایش است و آن که عدالت بر او تنگ باشد، ستم بر او تنگ‌تر خواهد بود.

۷۲. شرح نهج البلاغه - این سخنرانی را کلبی به صورت روایتی مرفوع، به ابو صالح نسبت داده و او از ابن عباس نقل کرده است - علی علیه السلام، در دومین روز بیعت خود، در مدینه سخنرانی کرد و فرمود:

«هان، ای مردم! هر بخششی که عثمان بخشیده و هر ثروتی از ثروت‌های خدا را که هدیه کرده است، به بیت‌المال، باز خواهد گشت؛ چرا که حقوق گذشته را چیزی باطل نسازد. اگر این ثروت‌ها را بیابم که با آن، زنان به تزویج درآمده و در شهرها پراکنده شده‌اند، هر آینه، آن را به جای نخستین بازگردانم؛ چرا که در عدالت، گشایش است؛ و آن که عدالت بر او تنگ باشد، ستم بر او تنگ‌تر خواهد بود.»

تفسیر این سخن، چنین است: اگر برای کارگزار، اداره‌ی امور بر پایه‌ی عدل، دشوار باشد، در ستم، دشوارتر خواهد بود؛ چرا که ستمگر، در جایگاهی است که احتمال دارد که از ستم، منع شود و باز داشته شود.

کلبی گوید: [علی علیه السلام] سپس فرمان داد تا تمام اسلحه‌هایی که در خانه‌ی عثمان بود و از آن علیه مسلمانان استفاده می‌شد، گردآوری شود و فرمان داد شترهای زکات را که در خانه‌ی او بود، گردآوری کنند. نیز فرمان داد شمشیر و سپرش ضبط گردد و فرمان داد متعرض اسلحه‌هایی که با آن با مسلمانان نبرد نگرده، نشوند؛ چنان که از ضبط ثروت‌های او در خانه‌اش و جاهای دیگر، خودداری گردد. نیز فرمان داد ثروت‌هایی را که عثمان واگذار کرده، هر جا و نزد هر کس یافت شد، برگردانده شود.

خبر این رفتار، به عمرو بن عاص رسید. او در سرزمین ايله از منطقه‌ی شام بود و به هنگام هجوم مردم بر عثمان، وارد این سرزمین شده بود. [از آن جا] به معاویه نامه نوشت: هر چه می‌خواهی، انجام بده. فرزند ابوطالب، تو را از ثروت‌هایت جدا کرد، آن گونه که پوست عصا را از آن جدا کنند.

تعذر بعضی اصلاحات

اشاره

۷۳- الإمام علی علیه السلام: لو قد استوت قدمای من هذه المداحض لغيرت أشياء [۲۹۸].

۷۴- الكافي عن سليم بن قيس: خطب أمير المؤمنين عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه، ثم صلى على النبي صلى الله عليه وآله، ثم قال: ألا إن أخوف ما أخاف عليكم خلتان:

اتباع الهوى، وطول الأمل. أما اتباع الهوى: فيصد عن الحق، وأما طول الأمل: فينسى الآخرة، ألا إن الدنيا قد ترحلت مدبرة، وإن الآخرة قد ترحلت مقبله، ولكل واحد بنون، فكونوا من أبناء الآخرة، ولا تكونوا من أبناء الدنيا. فإن اليوم عمل ولا حساب، وإن غداً حساب ولا عمل.

وإنما بدء وقوع الفتن من أهواء تتبع وأحكام تبتدع، يخالف فيها حكم الله، يتولى فيها رجال رجالاً، ألا إن الحق لو خلاص لم يكن اختلاف، ولو أن الباطل خلاص لم يخف على ذي حجب. لكنه يؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث فيمزجان فيجللان معاً، فهناك يستولى الشيطان على أوليائه، ونجا الذين سبقت لهم من الله الحسنی.

إنی سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كيف أنتم إذا لبتكم فتنة يربو فيها الصغير، ويهرم فيها الكبير، يجرى الناس عليها ويتخذونها سنة، فإذا غير منها شيء قيل: قد غيرت السنة، وقد أتى الناس منكراً! ثم تشتد البلية وتسبى الذرية، وتدقهم الفتنة كما تدق النار الحطب، وكما تدق الرحا بثفالها، ويتفقهون لغير الله، ويتعلمون لغير العمل، ويطلبون الدنيا بأعمال الآخرة.

ثم أقبل بوجهه وحوله ناس من أهل بيته وخاصيته وشيعته، فقال: قد عملت الولاية قبلي أعمالاً خالفوا فيها رسول الله صلى الله عليه وآله متعمدين لخلافه، ناقضين لعهد، مغيرين لسنته، ولو حملت الناس على تركها وحولتها إلى مواضعها، وإلى ما كانت في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله، لتفرق عني جندي حتى أبقى وحدي، أو قليل من شيعتي الذين عرفوا فضلي وفرض إمامتي من كتاب الله عز وجل وسنة رسول الله صلى الله عليه وآله.

أرأيت لو أمرت بمقام إبراهيم عليه السلام فرددته إلى الموضع الذي وضعه فيه

[صفحه ۲۶۲]

رسول الله صلى الله عليه وآله، ورددت فدك إلى ورثة فاطمة عليها السلام، ورددت صاع رسول الله صلى الله عليه وآله كما كان، وأمضيت قطائع أقطعها رسول الله صلى الله عليه وآله لأقوام لم تمض لهم ولم تنفذ، ورددت دار جعفر إلى ورثته وهدمتها من المسجد، ورددت قضايا من الجور قضى بها، ونزعت نساءً تحت رجال بغير حق فرددتهن إلى أزواجهن، واستقبلت بهن الحكم في الفروج والأحكام، وسبيت ذراري بني تغلب، ورددت ما قسم من أرض خيبر، ومحوت دواوين العطايا، وأعطيت كما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يعطى بالسوية، ولم أجعلها دولة بين الأغنياء وألقيت المساحة، وسويت بين المناكح، وأنفذت خمس الرسول كما أنزل الله عز وجل وفرضه، ورددت مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله إلى ما كان عليه، وسددت ما فتح فيه من الأبواب، وفتحت ما سد منه، وحرمت المسح على الخفين، وحددت على النبيذ، وأمرت بإحلال المتعتين، وأمرت بالتكبير على الجنائز خمس تكبيرات، وألزمت الناس الجهر بسم الله الرحمن الرحيم، وأخرجت من أدخل مع رسول الله صلى الله عليه وآله في مسجده ممن كان رسول الله صلى الله عليه وآله أخرجه، وأدخلت من أخرج بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ممن كان رسول الله صلى الله عليه وآله أدخله، وحملت الناس على حكم القرآن وعلى الطلاق على السنة، وأخذت الصدقات على أصنافها وحدودها، ورددت الوضوء والغسل

والصلاة إلى مواقيتها وشرائعها ومواضعها، ورددت أهل نجران إلى مواضعهم، ورددت سبایا فارس وسائر الأمم إلى كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله، إذا لتفرقوا عني.

والله لقد أمرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلّا في فريضة، وأعلمتهم أن اجتماعهم في النوافل بدعة، فتنادى بعض أهل عسكرى ممن يقاتل معي: يا أهل الإسلام، غيرت سنة عمر، ينهانا عن الصلاة في شهر رمضان تطوعاً. ولقد خفت أن يثوروا في ناحية جانب عسكرى ما لقيت من هذه الأمة

[صفحه ۲۶۳]

من الفرقة، وطاعة أئمة الضلالة، والدعاة إلى النار.

وأعطيت [۲۹۹] من ذلك سهم ذی القربى الذى قال الله عز وجل: «إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ» [۳۰۰] فنحن والله عنى بذى القربى، الذى قرننا الله بنفسه وبرسوله صلى الله عليه وآله فقال تعالى: «فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» [۳۰۱] فينا خاصية «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا ءَاتَلْ - كُمْ الرَّسُولُ فَاخْذُوهُ وَمَا نَهَلَ - كُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ» [۳۰۲] فى ظلم آل محمد «إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» [۳۰۳] لمن ظلمهم، رحمه منه لنا وغنى أغنانا الله به ووصى به نبيه صلى الله عليه وآله.

ولم يجعل لنا فى سهم الصدقة نصيباً، أكرم الله رسوله صلى الله عليه وآله وأكرمنا أهل البيت أن يطعمنا من أوساخ الناس، فكذبوا الله وكذبوا رسوله وجحدوا كتاب الله الناطق بحقنا، ومنعونا فرضاً فرضه الله لنا، ما لقي أهل بيت نبي من أئمة ما لقينا بعد نبينا صلى الله عليه وآله والله المستعان على من ظلمنا، ولا حول ولا قوة إلّا بالله العلي العظيم. [۳۰۴].

[صفحه ۲۶۴]

دشواری پاره‌ای اصلاحات

۷۳. امام علی علیه السلام: اگر پاهایم به سلامت از این باتلاق بیرون آید، اموری را تغییر خواهیم داد.

۷۴. الکافی - به نقل از سلیم بن قیس - امیرمؤمنان، سخنرانی کرد و حمد و سپاس خداوند گفت و بر پیامبر صلى الله عليه وآله درود فرستاد. آن گاه فرمود: «ترسناک‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسم، دو خصلت است: پیروی از هوا و آرزوهای دراز. پیروی هوا، از حق باز می‌دارد و آرزوهای دراز، آخرت را از یاد می‌برد. بدانید که دنیا پشت کرده و در حال کوچ است، و آخرت، رو آورده و در حال کوچ است؛ و هریک را فرزندانى است. شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید؛ چرا که امروز، روز کار است، نه حسابرسی، و فردا روز حسابرسی است نه کار و تلاش. همانا شروع فتنه‌ها و بحران‌ها، هواهایی است که پیروی می‌گردند و فرمان‌هایی است که بدعت‌گذارده می‌شود. در این فرمان‌ها دستورات خداوند، نادیده گرفته می‌شود. و مردانی، مردانی دیگر را به حکومت گمارند.

آگاه باشید! اگر حقیقت، بی‌پیرایه آشکار می‌گشت، اختلافی نبود و اگر باطل، بدون آرایش عرضه می‌شد، بر خردمندان، ترسی نبود؛ لیکن پاره‌ای از این و پاره‌ای از آن، گرفته شود و به یکدیگر مخلوط شده، با هم آشکار می‌شود. در این جاست که شیطان، بر دوستانش مسلط گردد و تنها کسانی که پیشینه‌ای نیک از سوی خداوند دارند، نجات یابند.

به درستی که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: چگونه خواهید بود هنگامی که فتنه‌ها شما را فراگیرند، [به طوری] که کودکان، بزرگ شوند و بزرگان، پیر گردند. مردم، بر این فتنه‌ها حرکت کنند و آن را سنت گیرند، و اگر چیزی از این سنت‌ها دگرگون شود، فریاد برآید که سنت، دگرگون شد و مردم، مرتکب زشتی‌ها شوند. آن گاه گرفتاری‌ها شدت یابند، فرزندان به اسیری گرفته شوند و بحران، آنان را می‌بلعد، چنان که آتش، هیزم را می‌بلعد و سنگ آسیا، سنگ زیرین را می‌ساید.

اینان برای غیر خدا علم دین فرا گیرند و برای غیر عمل، بیاموزند و دنیا را به ابزار آخرت جویند».

آن‌گاه، در حالی که گروهی از بستگان، یاران و پیروانش گردش بودند، رو کرد و فرمود: «زاماداران پیشین، رفتاری داشتند که در آنها به عمد، با رسول خدا مخالفت کردند و پیمان او را شکستند و سنتش را دگرگون ساختند. اگر مردم را بر کناره گیری از آن وا می‌داشتم و آن را به جایگاه خود در دوران رسول خدا بر می‌گرداندم، لشکریان، از من دوری می‌جستند و من، تنها می‌ماندم، یا به همراه گروهی اندک از شیعیان که برتری و پیشوایی مرا بر پایه کتاب خداوند - عزوجل - و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باور داشتند.

[صفحه ۲۶۵]

بنگرید اگر مأمور شوم تا مقام ابراهیم را به جای خود که رسول خدا نهاده بود، برگردانم، و فدک را به ازبیران فاطمه برگردانم، پیمانه‌ی پیامبر را به آن زمان برگردانم، بخشش‌های پیامبر را برای مردمانی که به اجرا در نیامد، به اجرا گذارم، خانه‌ی جعفر را به ورثه‌ی او برگردانم و از مسجد جدا سازم، داوری‌های ستمگرانه را برهم زنم، زنانی که به ناحق به ازدواج مردانی درآمده‌اند، جدا سازم و به شوهرانشان بازگردانم و احکام خدا را درباره‌ی این زنان، جاری سازم، فرزندان تغلب را به اسارت گیرم و زمین‌های تقسیمی خیر را بازگردانم، دیوان‌های بخشش را از میان برم و مانند زمان رسول خدا به مساوات، رفتار کنم و آن را دست‌مایه‌ی زراندوزان قرار نداده، فاصله‌ها را از میان بردارم و در ازدواج‌ها به برابری حکم کنم و خمس پیامبر و حق او را چنان که خداوند - عزوجل - نازل فرموده، به اجرا گذارم، مسجد پیامبر را به حالت گذشته‌اش برگردانم، و درهای گشوده شده را ببندم، و درهای مسدود شده را باز کنم، و مسح بر کفش‌ها را حرام سازم، بر نوشیدن شراب کشمش، حد جاری سازم، و دو متعه را حلال گردانم، و تکبیر نماز مردگان را پنج سازم، و مردم را وادارم که «بسم الله الرحمن الرحيم» را در قرائت نماز، بلند ادا کنند و [گور] آنان را که با رسول خدا داخل مسجد آمده، بیرون برم و گور آنان را که بیرون برده شده، داخل سازم، و مردم را بر حکومت قرآن، و طلاق را بر پایه‌ی سنت، دستور دهم، و تمام مالیات‌های دینی (صدقات) را با صورت‌های متنوع و اندازه‌هایش گردآوری کنم، و وضو، غسل و نماز را بر جایگاه اولیه و احکام شرعی‌اش برگردانم، و مردمان نجران را به منزل‌هایشان بازگردانم، و اسیران فارس و سایر ملّیت‌ها را بر کتاب خدا و سنت رسول خدا عرضه دارم، بی شک، مردم از اطرافم پراکنده شوند.

سوگند به خداوند که به مردم، دستور دادم که در ماه رمضان، جز نمازهای واجب را به جماعت نخوانند، و آنان را آگاه کردم که جماعت در نمازهای مستحبی، بدعت است. ناگهان، گروهی از لشکر که به همراه من در نبرد بودند، فریاد برآوردند که: ای اهل اسلام! سنت عمر، دگرگون شد. ما را از خواندن نماز مستحبی در ماه رمضان، باز می‌دارد. ترسیدم در گوشه‌ای از لشکر تفرقه

[صفحه ۲۶۶]

و جدایی برانگیزند و به پیروی از پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان، به سوی آتش کشیده شوند.

[همچنین] سهم ذی القربی را پرداختم که خداوند، در وصفشان فرموده است: «[و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن، برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است.] اگر به خدا و آنچه بر بنده‌اش در روز جدایی [حق از باطل] - روزی که آن دو گروه، با هم روبه‌رو شوند - نازل کردیم، ایمان آورده‌اید؛ و خداوند، بر هر چیزی تواناست.» سوگند به خداوند که مقصود او از ذی القربی ما هستیم که خداوند، ما را با نام خود و پیامبر، همراه ساخته و فرموده است: «[و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید] از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است؛ و درباره‌ی ما گفته‌ی است: «تا میان توانگران شما دست به دست نگردد، و آنچه را فرستاده‌ی [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید و از خدا پروا بدارید.» [و نسبت به] ستمگران بر دودمان رسول خدا فرمود: «به درستی که خداوند، سخت کیفر دهنده است» بر آنان که بر دودمان پیامبر ستم کنند.

[این را خداوند بر ما نهاد] به عنوان رحمتی از او بر ما و سرمایه‌ای که ما را بدان، بی‌نیاز کرد و به پیامبرش نیز سفارش ما را نمود. برای ما از صدقه‌ها نصیب و بهره‌ای قرار نداد؛ چرا که خداوند، پیامبر و اهل بیت را گرامی‌تر داشت از آن که پس مانده‌ی مردمان را روزی‌شان کند. لیکن آنان، خدا و رسولش را تکذیب کرده، کتاب خداوند را که بر حقوق ما سخن می‌راند، انکار نمودند و از پرداخت سهم واجب ما سر باز زدند. خاندان هیچ پیامبری از سوی امت او به اندازه‌ی ما پس از رسول خدا سختی و دشواری ندیدند. خداوند، مددکار ماست بر آنان که بر ما ستم روا داشتند، و هیچ دگرگونی و توانی، جز به خداوند برتر و بزرگ نیست. [صفحه ۲۶۸]

السیاسة الادارية

اشاره

سیاست‌های اداری

الصدق في السياسة

اشاره

۷۵- الإمام علی علیه السلام: هیهات! لولا التقی لکنت أدهی العرب [۳۰۵].

۷۶- عنه علیه السلام: یا ایها الناس! لولا کراهیة الغدر کنت من أدهی الناس، ألا إن لكل غدره فجرة، ولكل فجرة كفره. ألا وإن الغدر والفجور والخيانة فی النار [۳۰۶].

۷۷- عنه علیه السلام: واللّه ما معاویة بأدهی منی، ولکنه یغدر ویفجر، ولولا کراهیة الغدر لکنت من أدهی الناس، ولكن کل غدره فجرة، وکل فجرة كفره، ولكل غادر لواء یعرف به یوم القیامة. واللّه ما أستغفل بالمکیدة، ولا أستغمر بالشدیة [۳۰۷].

۷۸- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: وإن عقدت بینک و بین عدوک عقدة، أو ألبسته منک ذمة، فحط عهدک بالوفاء، وارع ذمتک بالأمانة، واجعل نفسک جنة دون ما أعطیت، فإنه لیس من فرائض اللّه شیء الناس أشدّ علیه اجتماعاً، مع تفرّق أهوائهم، وتشّت آرائهم، من تعظیم الوفاء بالعهود، وقد لزم ذلك المشرکون فیما بینهم دون المسلمین لما استوبلوا من عواقب الغدر، فلا تغدرنّ بذمتک، ولا تخیسنّ بعهدک، ولا تخلنّ عدوک [۳۰۸].

راجع: السیاسة الحربیة/الخدعة.

[صفحه ۲۶۹]

راستی در سیاست

۷۵. امام علی علیه السلام: هیهات! اگر پرهیزگاری نبود، من زیرک‌ترین تازیان بودم.

۷۶. امام علی علیه السلام: ای مردم! اگر نبود که حيله، امری زشت و ناپسند است، من از زیرک‌ترین مردمان بودم. آگاه باشید که هر حيله‌ای، معصیت است و هر معصیتی، کفر و ناسپاسی است. بدانید که حيله، معصیت‌ها و خیانت، در آتش است.

۷۷. امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، معاویه از من زیرک‌تر نیست؛ لیکن او حيله می‌کند و معصیت می‌ورزد، و اگر نبود که حيله، زشت و ناپسند است، من از زیرک‌ترین مردمان بودم؛ لیکن هر حيله‌ای، معصیت است و هر معصیتی، کفر و ناسپاسی است؛ و برای هر حيله‌گری، پرچمی است که در قیامت، بدان شناخته گردد. به خدا سوگند، با فریب، غافلگیر نشوم و با سختگیری، ناتوان

نشوم. ۷۸. امام علی علیه السلام - در عهدنامه‌اش به مالک اشتر: - اگر با کسی که میان تو و او دشمنی است، پیمانی بستی، یا به وی امانی دادی، بر عهدهت وفا کن، و امان را رعایت نما، و خود را سپری برای انجام وعده‌ها قرار ده؛ چرا که مردم، بر هیچ یک از واجبات الهی اتفاق عملی ندارند، با اختلاف خواسته‌ها و آرای گوناگون، آن سان که وفای به عهد را بزرگ می‌شمارند. مشرکان نیز در میان خود، بدان ملتزم بودند؛ چرا که فرجام تباه پیمان شکنی را احساس کرده بودند. از این رو، در امان‌هایت خیانت مورز، پیمان‌هایت را نقض نکن، و با دشمنت، نیرنگ مکن.

ر.ک: سیاست‌های جنگی / ص ۶۰۱ «نیرنگ».

[صفحه ۲۷۰]

الالتزام بالحق

اشاره

۷۹- عنه علیه السلام: إن أفضل الناس عند الله من كان العمل بالحق أحب إليه - وإن نقصه وكرهه - من الباطل وإن جر إليه فائده وزاده [۳۰۹].

۸۰- الإمام عليّ عليه السلام: لا تمنعنكم رعايهُ الحق لأحدٍ عن إقامة الحق عليه [۳۱۰].

۸۱- الإرشاد: لَمَّا تَوَجَّه أمير المؤمنين عليه السلام إلى البصرة، نزل الرَبِذَةُ فلقبه بها آخر الحاج، فاجتمعوا ليسمعوا من كلامه وهو في خبائه.

قال ابن عباس: فأتيته فوجدته يخصف نعلًا، فقلت له: نحن إلى أن تُصلح

[صفحه ۲۷۱]

أمرنا أحوج مَنَّا إلى ما تصنع، فلم يكلمني حتى فرغ من نعله، ثم ضمَّها إلى صاحبتهَا، ثم قال لي: قومها، فقلت: ليس لها قيمة، قال: علي ذاك، قلت: كسرُ درهم. قال: والله لهما أحب إليّ من أمركم هذا، إلَّا أن أقيم حقًا أو أدفع باطلاً [۳۱۱].

۸۲- الإمام عليّ عليه السلام - في حرب صفين -: فوالله ما دفعتُ الحربَ يوماً إلَّا وأنا أطمع أن تلحق بي طائفة، فتهدى بي وتعشو إلى ضوئي، وذلك أحب إليّ من أن أقتلها على ضلالها، وإن كانت تبوء بآثامها [۳۱۲].

۸۳- عنه عليه السلام - في الشكوى ممن يميل إلى معاوية من أصحابه -: يا ويحهم، مع من يميلون ويدعونني! فوالله ما أردتُهم إلَّا على إقامة حق، ولا يريدونهم غيري إلَّا على باطل [۳۱۳].

۸۴- الإمام عليّ عليه السلام - من كتابه إلى أهل مصر لما ولي عليهم الأشتر -: أما بعد فقد بعثت إليكم عبداً من عباد الله، لا ينال أيام الخوف ولا ينكل عن الأعداء ساعات الزرع، أشد على الفجار من حريق النار وهو مالک بن الحارث أخو مذحج، فاسمعوا له وأطيعوا أمره فيما طابق الحق [۳۱۴].

۸۵- عنه عليه السلام - في عهده إلى مالک الأشتر -: ألزم الحق من لزمه من القريب والبعيد، وكن في ذلك صابراً محتسباً، واقعاً ذلك من قرابتك وخاصتك حيث وقع، وابتغ عاقبته بما يثقل عليك منه، فإن مغبته ذلك محموده [۳۱۵].

۸۶- عنه عليه السلام: بلزوم الحق يحصل الاستظهار [۳۱۶].

۸۷- عنه عليه السلام: من عمل بالحق مال إليه الخلق [۳۱۷].

۸۸- عنه عليه السلام: من جاهد على إقامة الحق وفق [۳۱۸].

[صفحه ۲۷۲]

حق مداری

۷۹. امام علی علیه السلام: برترین مردمان نزد خداوند، کسی است که رفتار بر پایه حق - گرچه او را به سختی اندازد - برایش دوست داشتنی تر از باطل است؛ گرچه برایش سود آور شود.

۸۰. امام علی علیه السلام: در نظر گرفتن حق به سود کسی، شما را باز ندارد که حق را به زیان او به پا دارید.

۸۱. الارشاد: هنگامی که امیر مؤمنان، عزم سفر به سوی بصره کرد، در یکی از روستاهای مدینه به نام «رَیْذَه» [۳۱۹] فرود آمد. بازمانده‌ی حاجیان، او را ملاقات کردند و نزد او گرد آمدند تا سخنان او را که در خیمه‌اش بود، بشنوند. ابن عباس گوید: نزد علی علیه السلام آمدم. دیدم کفش‌هایش را وصله می‌کند. بدو [صفحه ۲۷۳]

گفتم: نیاز ما به تو برای اصلاح امور، بیشتر از آن چیزی است که انجام می‌دهی. سخنی نگفت تا از وصله کردن کفش فراغت یافت و آن را کنار کفش دیگر گذاشت. سپس به من فرمود: «آنها را قیمت بگذار». گفتم: ارزشی ندارند. فرمود: «هر چه قدر می‌ارزد!». گفتم: نیم درهم. فرمود: «به خدا سوگند، این کفش‌ها برایم دوست‌داشتنی‌تر است از فرمانروایی بر شما، مگر آن که حقی را به پا دارم یا باطلی را بزدایم».

۸۲. امام علی علیه السلام - در نبرد صفین - سوگند به خداوند که هیچ روز جنگ را به تأخیر نینداختم، جز آن که دوست داشتم گروهی به من ملحق شده، راه یابند و به پرتو من میل پیدا کنند. این امر، برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آن که آنان را بر گمراهی بکشم، گرچه خود آنان، گناه خویش را بر دوش می‌کشند. ۸۳. امام علی علیه السلام - در شکوه از یارانش که به سوی معاویه می‌رفتند - به سوی چه کسی می‌روند و مرا نیز بدان فرا می‌خوانند؟! به خدا سوگند، من آنان را نخواستم، جز برای برپا داشتن حق، و دیگران آنها را نمی‌خواهند، مگر بر باطل.

۸۴. امام علی علیه السلام - از نامه‌اش به مصریان هنگامی که اشتر را بر آنان گمارد - پس از حمد و سپاس خداوند؛ من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای بیم، نخوابد و در ساعت‌های ترس، از دشمن روی برنتابد. از آتش سوزان بر بدکاران تندتر است. او مالک، پسر حارث مدحجی است. آن‌جا که فرمانش حق بود، سخن او را بشنوید و او را فرمان برید.

۸۵. امام علی علیه السلام - در عهدنامه‌اش به مالک اشتر - حق را از آن هر که بود، بر عهده گیر، نزدیک یا دور، و در این راه، شکیباش و آن را به حساب خداوند بگذار، هر چند این رفتار، با نزدیکان و خویشاوندان و اطرافیان باشد، و پایان آن را با همه‌ی دشواری‌ای که دارد، آرزو کن؛ زیرا که پایان آن، پسندیده است. ۸۶. امام علی علیه السلام: حق‌مداری، توانمندی را به همراه آورد.

۸۷. امام علی علیه السلام: آن که به حق پایبند باشد، مردم به سویی رغبت کنند.

۸۸. امام علی علیه السلام: آن که در به پا داشتن حق بکوشد، موفق گردد.

[صفحه ۲۷۴]

الالتزام بالقانون

اشاره

۸۹- الإمام الباقر علیه السلام: أخذ [علی علیه السلام] رجلاً من بنی أسد فی حدّ، فاجتمع قومه لیکلموا فیه، وطلبوا إلی الحسن أن یصحبهم، فقال: ائتوه فهو أعلی بکم عیناً، فدخلوا علیه وسألوه، فقال: لا- تسألونی شیئاً أملك إلا أعطیکم، فخرجوا یرون أنهم قد أنجحوا، فسألهم الحسن، فقالوا: أتینا خیر مأتی. وحکوا له قوله، فقال: ما کنتم فاعلین إذا جلد صاحبکم فاصنعوه، فأخرجه علی فحدّه،

ثم قال: هذا والله لست أملكه [۳۲۰].

۹۰- الغارات- فی ذکر النجاشی الشاعر:- کان شاعر علی علیه السلام بصفین، فشرّب الخمر بالكوفة، فحدّه أمير المؤمنين عليه السلام، فغضب ولحق بمعاوية وهجا علياً عليه السلام...

لَمَّا حَدَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّجَاشِيَّ غَضِبَ لِذَلِكَ مِنْ كَانَ مَعَ عَلِيٍّ مِنَ الْيَمَانِيَّةِ، وَكَانَ

[صفحه ۲۷۵]

أَخْصِيَهُمْ بِهِ طَارِقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ أُسَامَةَ النَّهْدِيِّ، فَدَخَلَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا كُنَّا نَرَى أَنْ أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ وَالطَّاعَةِ وَأَهْلَ الْفِرْقَةِ وَالْجَمَاعَةِ عِنْدَ وِلَاةِ الْعَدْلِ وَمَعَادِنِ الْفَضْلِ سَيِّئَانِ فِي الْجَزَاءِ، حَتَّى رَأَيْتُ مَا كَانَ مِنْ صَنِيعِكَ بِأَخِي الْحَارِثِ، فَأَوْغَرْتَ صَدُورَنَا، وَشَتَّتْ أُمُورَنَا، وَحَمَلْتَنَا عَلَى الْجَادَةِ الَّتِي كُنَّا نَرَى أَنْ سَبِيلَ مِنْ رَكِبَهَا النَّارَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَشِيِّينَ» [۳۲۱]، يَا أَخَا بَنِي نَهْدٍ، وَهَلْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ انْتَهَكَ حَرَمَهُ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ فَأَقَمْنَا عَلَيْهِ حَدًّا كَانَ كَفَّارَتَهُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» [۳۲۲].

راجع: السياسة القضائية/إقامة الحدود على القريب والبعيد.

[صفحه ۲۷۶]

قانونگرای

۸۹. امام باقر علیه السلام: [علی علیه السلام]، مردی از قبیله‌ی بنی اسد را برای اجرای حد، بازداشت کرد. خویشان او گرد آمدند تا درباره‌اش میانجیگری کنند و از حسن [علیه السلام] خواستند آنان را همراهی کنند. [حسن علیه السلام] فرمود: «نزد او (علی علیه السلام) بروید. او بهتر بر امور شما آگاه است». نزد او رفتند و خواسته‌ی خود را مطرح ساختند. فرمود: «چیزی را که از آن من است، از من نمی‌خواهید، مگر آن که آن را به شما خواهم داد». آنها بیرون آمدند و گمان کردند که موفق شده‌اند. امام حسن علیه السلام از آنان پرسید [چه شد؟]. گفتند: به بهترین خواسته، دست یافتیم و داستان را برایش باز گفتند. فرمود: «آنچه می‌خواهید برای دوست خود به هنگام اجرای حد به انجام رسانید، [الآن] انجام دهید».

علی علیه السلام او را بیرون آورد و بر او حد زد. سپس فرمود: «به خدا سوگند، این از اموری است که من مالک آن نیستم».

۹۰. الغارات- در گزارشی از نجاشی شاعر:- نجاشی در نبرد صفین، شاعر علی علیه السلام بود. در کوفه باده نوشید و امیرمؤمنان علیه السلام او را حد زد. وی خشمگین شد و به معاویه پیوست و علی علیه السلام را هجو کرد.

هنگامی که علی علیه السلام نجاشی را حد زد، همراهان وی از قبیله یمان، خشمگین

[صفحه ۲۷۷]

شدند. نزدیک‌ترین فرد این قبیله به امیرمؤمنان، طارق بن عبدالله نهدی بود که بر علی علیه السلام وارد شد و گفت: ای امیرمؤمنان! گمان نمی‌کردیم که معصیت کاران و طاعت‌پیشگان، جدایی طلبان و همگرایان، نزد پیشوایان عدالت و سرچشمه‌های فضیلت، برابر باشند، تا این که رفتار را با برادرم حارث [نجاشی] دیدم. سینه‌هایمان را به درد آوردی، امورمان را از هم گسستی و ما را بر راهی واداشتی که پیش از آن، گمان می‌کردیم رونده‌اش به آتش در می‌غلثد.

علی علیه السلام فرمود: "«و به درستی که این کار، گران است، مگر بر فروتنان. "ای برادرِ قبیله بنی نهد! مگر او مرد مسلمانی نبود که یکی از محرّمات خداوند را هتک کرد و ما حدّی را که کفّاره‌اش بود، بر او جاری ساختیم؟ خدای متعال می‌فرماید: "و البته نباید دشمنی گروهی، شما را بر آن دارد که به عدالت رفتار نکنید. عدالت پیشه کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است»".

ر.ک: سیاست قضایی/ص ۷۳ «تساوی همگان در برابر قانون».

[صفحه ۲۷۸]

عدم المداهنه**اشاره**

۹۱- رسول الله صلى الله عليه وآله: ارفعوا ألسنتكم عن علي بن أبي طالب، فإنه خشن في ذات الله عز وجل، غير مداهن في دينه [۳۲۳].

۹۲- الإمام علي عليه السلام: لا يُقيم أمر الله سبحانه إلّا من لا يصابع، ولا يضارع، ولا يتبع المطامع [۳۲۴].

۹۳- عنه عليه السلام- لما أَرَادَهُ النَّاسُ عَلَى الْبَيْعَةِ-: اَعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُمْ رَكِبْتُمْ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ [۳۲۵].

۹۴- عنه عليه السلام: ولعمري ما علي من قتال من خالف الحقَّ وخابط الغي من إدهان ولا إيهان، فاتقوا الله عباد الله وفرّوا إلى الله من الله [۳۲۶].

۹۵- عنه عليه السلام: لا- أدهن في ديني، ولا- أعطى الدتية في أمري [۳۲۷]. ۲۲۹: ۷- حلية الأولياء عن عبد الواحد دمشقي: نادى حوشب الخيري علياً يوم صفين، فقال: انصرف عني يا بن أبي طالب، فإننا نشدك الله في دماننا ودمك، نخلي بينك وبين عراقك، وتخلي بيننا وبين شامنا، وتحقن دماء المسلمين. فقال علي: هيهات يا بن أمّ ظليم! والله لو علمت أنّ المداهنه تسعني في دين الله لفعلت، ولكان أهون علي في المؤونه، ولكن الله لم يرض من أهل القرآن بالإدهان والسكوت، والله يعصى [۳۲۸].

راجع: الموقف الحازم مع العمال الاصلاحات العلوية/عزل عمال عثمان.

[صفحه ۲۷۹]

سازش ناپذیری

۹۱. پیامبر صلی الله علیه وآله: زبانتان را از [ایراد به] علی بن ابی طالب بردارید. به درستی که او درباره‌ی خداوند- عزوجل- سختگیر است و در دینش سازشکار نیست.

۹۲. امام علی علیه السلام: بر پا ندارد فرمان‌های خداوند سبحان را جز کسی که سازش نمی‌کند و خود را خوار نمی‌سازد و از طمع‌ها پیروی نمی‌کند.

۹۳. امام علی علیه السلام- هنگامی که مردم، او را برای بیعت خواستند:- بدانید که اگر خواسته‌ی شما را اجابت کنم، شما را بر آن گونه که می‌دانم، راه برم و به سخن سخنسرایان و سرزنش سرزنش‌کنندگان، گوش فرا ندهم.

۹۴. امام علی علیه السلام: به جانم سوگند، در نبرد با آنان که با حق مخالفت ورزند و در گمراهی قدم گذارند، سازش و سستی، پیشه نسازم.

۹۵. امام علی علیه السلام: در دینم سازش نکنم و در کارها، خواری پیشه نسازم.

۹۶. حلیه الأولیاء- از عبد الواحد دمشقی آورده است:- حوشب خیری، در نبرد صفین، علی علیه السلام را ندا داد و گفت: ای فرزند ابی طالب! از ما دست بردار. از تو می‌خواهیم که خداوند را در خون‌های ما و خودت منظور داری. ما تو را با سرزمین عراق، رها می‌کنیم و تو ما را با سرزمین شام رها کن و خون مسلمانان را حفظ نما.

علی علیه السلام فرمود: «هرگز، ای فرزند امّ ظلم! سوگند به خداوند، اگر برای سازش در دین خداوند، جایی می‌جستم، بدان عمل

می‌کردم و هزینه‌اش بر من آسان‌تر بود؛ ولی خداوند نمی‌پسندد که پیروان قرآن، سازش و سکوت کنند، در حالی که خداوند، معصیت می‌شود».

ر. ک: ص ۲۹۵ «قاطعیت در برابر کارگزاران»،

ص ۲۵۱ «کنار گذاردن کارگزاران عثمان».

[صفحه ۲۸۰]

تنظیم الامور

اشاره

۹۷- الإمام علی علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: وأمضٍ لكلِّ يومٍ عمله؛ فإنَّ لكلِّ يومٍ ما فيه ... إِيَّاكَ والعَجَلَةُ بالأُمور قبل أوانها، أو التسقُّط فيها عند إمكانها، أو اللجاجة فيها إذا تنكرت، أو الوهن عنها إذا استوضحت. فضع كلَّ أمرٍ موضعه، وأوقع كلَّ أمرٍ موقعه [۳۲۹].

۹۸- عنه عليه السلام- من كتابه إلى أمراء الخراج: إِيَّاكُمْ وتأخير العمل ودفْع الخیر؛ فإنَّ فی ذلك الندم [۳۳۰].

۹۹- عنه عليه السلام: مجتنی الثمرة لغير وقت إيناعها كالزراع بغير أرضه [۳۳۱].

۱۰۰- عنه عليه السلام: من الخرق المعاجلة قبل الإمكان، والأناة بعد الفرصة [۳۳۲].

۱۰۱- عنه عليه السلام- فی صفه القرآن-: ألا إنَّ فيه علم ما يأتي، والحديث عن الماضي، ودواء دائكم، ونظم ما بينكم [۳۳۳].

۱۰۲- عنه عليه السلام- فی وصيته للحسن والحسين عليهما السلام لَمَّا ضربه ابن ملجم-: أوصيكمما وجميع ولدي وأهلي ومن بلغه كتابي، بتقوى الله ونظم أمركم [۳۳۴].

[صفحه ۲۸۱]

برنامه ریزی و سازماندهی

۹۷. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر، هنگامی که او را بر سرزمین مصر گمارد ...:- کار هر روز را در همان روز انجام بده؛ چرا که هر روز، کار خود را دارد ... از شتاب در کارهایی که هنگام انجام دادن آن نرسیده، و از خرده گیری، به هنگام فرارسیدن زمانش، یا اصرار بی جا به هنگامی که ناشناخته و مبهم است، و یا سستی به هنگامی که روشن و آشکار است، پرهیز! هر کاری را در جای آن بپوش و هر کاری را به هنگام آن، بگذار.

۹۸. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به سرپرستان خراج:- پرهیزید از عقب انداختن کارها و کنار گذاردن خوبی‌ها؛ چرا که در آن، پشیمانی است.

۹۹. امام علی علیه السلام: میوه چین، پیش از رسیدن میوه‌ها، مانند کشاورز در زمین نامناسب است.

۱۰۰. امام علی علیه السلام: از ابلهی است: شتاب پیش از توان، و درنگ کردن پس از فرصت.

۱۰۱. امام علی علیه السلام- در توصیف قرآن-: بدانید که در قرآن است دانش آنچه که [در آینده] می‌آید و سخن از گذشته‌ها و درمان دردها و راه سامان دادن کارها.

۱۰۲. امام علی علیه السلام- در سفارشی به حسن و حسین علیهما السلام هنگامی که ابن ملجم او را ضربت زده بود:- سفارش می‌کنم شما را و همه فرزندان و بستگان و هر آن که را نامه‌ام به وی رسد، به پرهیزگاری و نظم در کارها.

انتخاب العمال الصالحین

اشاره

۱۰۳- الإمام علی علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: لکلّ علی الوالی حقّ بقدر ما یصلحه، و لیس یرج الوالی من حقیقه ما ألزمه الله من ذلك إلاّ بالاهتمام والاستعانة بالله، و توطین نفسه علی لزوم الحقّ، و الصبر علیّه فیما خفّ علیّه أو ثقل. فولّ من جنودک أنصحهم فی نفسک لله و لرسوله و لإمامک، و أنقاهم جیباً، و أفضلهم حلماً، ممّن یبطئ عن الغضب، و یستریح إلى العذر، و یرأف بالضعفاء، و ینبوا علی الأقویاء، و ممّن لا یشیر العنّف، و لا یقعد به الضعف. ثمّ الصقّ بذوی المروءات و الأحساب، و أهل البیوتات الصالحه، و السوابق الحسنه؛ ثمّ أهل النجده و الشجاعه، و السخاء و السماحه؛ فإنّهم جماع من الکرم، و شعب من العرف. ثمّ تفقّد من أمورهم ما یتفقده الوالدان من ولدهما... ثمّ انظر فی أمور عمالک فاستعملهم اختباراً، و لا تولّهم محاباه و أثره، فإنّهما جماع من شعب الجور و الخیانه، و توخّ منهم أهل التجربه و الحیاء من أهل البیوتات الصالحه، و القدم فی الإسلام المتقدمه؛ فإنّهم أکرم أخلاقاً، و أصحّ أعراضاً، و أقلّ فی المطامع إشراقاً، و أبغ فی عواقب الأمور نظراً...

ثمّ لا- یکن اختیارك إیاهم علی فراستک، و استنامتک، و حسن الظنّ منک؛ فإنّ الرجال یتعرّضون لفراسات الولاء بتصنّعهم و حسن خدمتهم، و لیس وراء ذلك من النصیحه و الأمانه شیء، و لکن اختبرهم بما ولّوا للصالحین قبلک، فاعمد لأحسنهم کان فی العامه أثراً، و أعرفهم بالأمانه و جهها؛ فإنّ ذلك دلیل علی نصیحتک لله و لمن ولیت أمره. و اجعل لرأس کلّ أمر من أمورک رأساً منهم لا یقهره کبیرها، و لا یتشّبت علیّه کثیرها، و مهمما کان فی کتابک من عیب فتغایب عنه ألزمته [۳۳۵].

۱۰۴- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: فاصطّف لولایه أعمالک أهل الورع و العلم و السیاسه [۳۳۶].
راجع: الاصلاحات العلویّه/عزل عمال عثمان.

گزینش کارگزاران شایسته

۱۰۳. امام علی علیه السلام- در عهد نامه‌اش به مالک اشتر-: هر یک از تهی‌دستان را بر زمامدار، حقّی است به اندازه‌ای که زندگی‌اش را سامان دهد و زمامدار، چنان که باید، از عهده‌ی آنچه خداوند بر او واجب کرده بر نیاید، جز با کوشش و یاری جُستن از خداوند و آماده کردن خویش بر همراهی حق و پایداری در انجام دادن آنچه بر او آسان باشد یا دشوار. از میان لشکریان، آن را که از نظر تو برای خدا و پیامبر و امام خود، خیر خواه تر است، به فرماندهی برگزین؛ کسی که دامنش پاک تر و بُردباری‌اش بیشتر است؛ از میان آنان که دیر به خشم آیند و به پذیرش پوزش، تن دهند و بر ناتوانان رحمت آورند، و در برابر قوی‌دستان، سر فرود نیاورند، و از آن کسان که درشتی، آنان را بر نمی‌انگیزد و ناتوانی، آنان را بر جای نمی‌نشاند. به آنان که گوهری نیک دارند و از خاندانی پارسایند و از سابقه‌ای نیکو برخوردارند، نزدیک شو. سپس به دلیران و رزم‌آوران و بخشندگان و جوانمردانی که بزرگواری و خوبی‌ها را در خود فراهم آورده‌اند، نزدیک باش. پس در کارهای آنان، چنان بیندیش که پدر و مادر، نسبت به فرزندان خویش می‌نگرند...

پس در کار کارگزاران خویش بیندیش و آنان را پس از آزمون، به کار گمار و به میل خود و بدون مشورت، آنان را به کار مگیر که این [خودسری و خودرأیی]، شاخه‌های ستم و خیانت را گرد آورد. چنین افرادی را از میان کسانی که تجربه و حیا دارند و از خاندان‌های صالح که در مسلمانی قدمتی بیشتر دارند، جستجو کن؛ زیرا که آنان، دارای خُلق و خویی گرمی‌ترند و آبرویشان، محفوظتر و طمعشان، کمتر و عاقبت‌نگری‌شان، فزون‌تر است ...

البته در گزیش آنان، تنها به خواست و اطمینان و خوش‌گمانی خود، اعتماد مکن؛ چرا که شخصیت‌ها برای جلب نظر زمامداران، به آراستن ظاهر و خوش‌خدمتی می‌پردازند؛ ولی در پس آن، از خیرخواهی و امانتداری نشانی نیست؛ لیکن آنان را به خدمتی که برای کارگزاران نیکوکار پیش از تو عهده‌دار آن بوده‌اند، بیازمای و بر کسی اعتماد کن که نیکوترین اثر را در میان همکاران داشته و به امانتداری، از همه شناخته شده‌تر است که این، نشانه‌ی خیرخواهی تو برای [دین] خدا و کسانی است که کار آنها را بر عهده گرفته‌ای.

بر سر هر یک از کارهایت رئیسی بگمار که بزرگی کار، او را ناتوان نسازد و بسیاری‌اش، وی را پریشان نکند. هر عیبی که در دیوانداران تو باشد و تو از آن بی‌خبر باشی، بر عهده‌ی توست.

۱۰۴. امام علی علیه‌السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: برای سرپرستی کارها، پروا پیشگان، اهل دانش و اهل سیاست را برگزین.

ر. ک: ص ۲۵۱ «کنارگزاردن کارگزاران عثمان».

[صفحه ۲۸۴]

عدم استعمال الخائن والعاجز

اشاره

۱۰۵- الإمام علیّ علیه‌السلام: إنّ المغیره بن شعبه قد کان أشار علیّ أن أستعمل معاویه علی الشام وأنا بالمدينة، فأبیت ذلك علیه، ولم یکن الله لیرانی أتخذ المضلین عضداً [۳۳۷].

۱۰۶- عنه علیه‌السلام- فی عهده إلی مالک الأشر-: إنّ شرّ وزرائک من کان للأشرار قبلک وزیراً، ومن شرکهم فی الآثام؛ فلا یكوننّ لک بطانته؛ فإنّهم أعوان الأئمة وإخوان الظلمة، وأنت واجد منهم خیر الخلف ممّن له مثل آرائهم ونفادهم، ولیس علیه مثل آصارهم وأوزارهم وآثامهم ممّن لم یعاون ظالماً علی ظلمه،

[صفحه ۲۸۵]

ولا آثماً علیّ إثمه. أولئک أخفّ علیک مؤونه، وأحسن لک معونه، وأحنی علیک عطفاً، وأقلّ لغیرک إلفاً، فاتخذ أولئک خاصیه لخلواتک وحفلاتک [۳۳۸].

۱۰۷- عنه علیه‌السلام- من کتابه إلی رفاعة قاضیه علی الأهواز-: اعلم یا رفاعة أنّ هذه الإمارة أمانة؛ فمن جعلها خیانةً فعليه لعنة الله إلی يوم القيامة، ومن استعمل خائناً فإنّ محمداً صلی الله علیه وآله بریء منه فی الدنيا والآخرة [۳۳۹]. ۳۳: ۵- عنه علیه‌السلام- یصف الإمام الحقّ-: وقد علمتم أنّه لا ینبغی أن یرکان الی الفروج والدماء والمغانم والأحكام وإمامة المسلمین البخیل؛ فتكون فی أموالهم نهمته، ولا الجاهل؛ فیصلّهم بجهله، ولا الجافی؛ فیقطعهم بجفائه، ولا الحائف للدول؛ فیئخذ قوماً دون قوم، ولا المرتشی فی الحكم؛ فیذهب بالحقوق، ویقف بها دون المقاطع [۳۴۰]، ولا المعطل للسنّة؛ فیهلك الأمة [۳۴۱].

۱۰۹- عنه علیه‌السلام- فی الحكم المنسوبة إلیه-: من فسدت بطانته کان کمن غصّ بالماء؛ فإنّه لو غصّ بغيره لأساغ الماء غصیه

[۳۴۲].

۱۱۰- عنه علیه السلام: آفة الأعمال عجز العمال [۳۴۳].

۱۱۱- عنه علیه السلام: لا تتکل فی أمورک علی کسلان [۳۴۴].

۱۱۲- عنه علیه السلام: من خانّه وزیره فسد تدبیره [۳۴۵].

۱۱۳- عنه علیه السلام: کذب السفیر یولّد الفساد، ویفوت المراد، ویبطل الحزم وینقض العزم [۳۴۶].

[صفحه ۲۸۶]

به کار نرفتن خائنان و ناتوانان

۱۰۵. امام علی علیه السلام: مغیره بن شعبه، به من پیشنهاد کرد معاویه را بر شام بگمارم و خود در مدینه باشم؛ ولی از آن، سرباز زدم، و هرگز خداوند نیند که گمراهان را به یاری گرفته‌ام.

۱۰۶. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌ای به مالک اشتر، آن گاه که او را بر مصر گمارد-: بدترین وزیران تو آنانی‌اند که برای بدکاران پیش از تو وزیر بوده‌اند و در گناهان، با آنان شریک بوده‌اند. پس مبادا چنین کسانی، محرم تو باشند که آنان، یاوران گناهکاران‌اند و برادران ستمکاران، و تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رأی و انجام دادن کار، مانند آنان باشد و گناهان و کردار بد آنان را بر عهده ندارد؛ کسی که ستمکاری را در ستم، یار نبوده و گناهکاری را در

[صفحه ۲۸۷]

گناهش مددکار نبوده است. اینان، برای تو کم‌هزینه‌تر و کمک‌کارتر و مهربان‌تر و دلبستگی‌شان به دیگران، کم‌تر است. اینان را ویژه‌ی خلوت‌ها و مجلس‌هایت در نظر بگیر.

۱۰۷. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به رفاعه، قاضی او در اهواز-: بدان ای رفاعه که این حکمرانی، امانت است. هر که در آن خیانت ورزد، نفرین خدا بر او باد تا روز رستاخیز، و هر کس خیانتکاری را به کار گمارد، حقیقتاً محمد صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت، از او بیزار است.

۱۰۸. امام علی علیه السلام- در توصیف حق-: می‌دانید که شایسته نیست بخیل، بر ناموس، جان‌ها، غنیمت‌ها، احکام و پیشوایی مسلمانان، ولایت یابد تا در مال‌های آنان، حریص گردد؛ و نه نادان، تا به نادانی خویش، مسلمانان را به گمراهی برد؛ و نه ستمکار، تا به ستم، عطای آنان را ببرد؛ و نه بی‌عدالت در تقسیم مال، تا به گروهی ببخشد و گروهی را محروم سازد؛ و نه آن که به خاطر حکم کردن، رشوه ستاند، تا حقوق را پایمال کند و آن را چنان که باید، نرساند؛ [۳۴۷] و نه آن که سنت را ضایع سازد و امت را به هلاکت در اندازد.

۱۰۹. امام علی علیه السلام- از حکمت‌های منسوب به ایشان-: آن که نزدیکانش فاسد شوند، مانند کسی است که آب در گلویش گیر کند [و راه علاجی نیابد]؛ چرا که هر چه در گلو گیر کند، با آب برطرف شود.

۱۱۰. امام علی علیه السلام: آفت کارها، ناتوانی کارگزاران است.

۱۱۱. امام علی علیه السلام: در کارهایت، بر تنبل‌ها تکیه مکن.

۱۱۲. امام علی علیه السلام: آن که وزیرش به او خیانت ورزد، مدیریتش نافرجام گردد.

۱۱۳. امام علی علیه السلام: دروغگویی سفیران، تباهی به بار آورد، مقصود را از بین برد، دوراندیشی را برهم زند و تصمیم را بشکنند.

[صفحه ۲۸۸]

اسبغ الأرزاق علی العمال

اشاره

۱۱۴- الإمام علیّ علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: ثم أسبغ علیهم الأرزاق؛ فإنّ ذلك قوّة لهم علی استصلاح أنفسهم، وغنی لهم عن تناول ما تحت أیدیهم، وحجّة علیهم إن خالفوا أمرک أو ثلموا أمانتک [۳۴۸].
راجع: السیاسة القضائیة: التأمین الاقتصادي للقضاة.
[صفحه ۲۸۹]

کشاده دستی در روزی کارگزاران

۱۱۴. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: آن گاه بر آنان روزی را فراوان ساز؛ چرا که این، نیرویی است برای اصلاح نفس آنان و سبب بی‌نیازی است برای آنها، تا به مالی که در اختیار دارند، دست نگشایند، و حجّتی است بر آنها اگر فرمانت را نپذیرفتند، یا در امانت، خیانت ورزیدند. [۳۴۹].
ر. ک: سیاست‌های قضایی/ص ۵۰۵ «تأمین مالی قضات».
[صفحه ۲۹۰]

اختیار العیون لمراقبة العمال

اشاره

۱۱۵- الإمام علیّ علیه السلام- فی کتابه إلى کعب بن مالک [۳۵۰]-: أمّا بعد؛ فاستخلف علی عملک، واخرج فی طائفه من أصحابک حتی تمرّ بأرض کوره السواد [۳۵۱]، فتسأل عن عمّالی، وتنظر فی سیرتهم فیما بین دجله والعُذیب [۳۵۲]، ثمّ ارجع إلى البهقباذات [۳۵۳] فتولّ معونتها، واعمل بطاعة الله فیما ولّاک منها.
واعلم أنّ کلّ عمل ابن آدم محفوظ علیه مجزی به، فاصنع خیراً صنع الله بنا وبک خیراً، وأعلمنی الصدق فیما صنعت. والسلام [۳۵۴].

۱۱۶- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: ثمّ انظر فی أمور عمّالک فاستعملهم اختیاراً... ثمّ تفقّد أعمالهم، وابعث العیون من أهل الصدق والوفاء علیهم؛ فإنّ تعاهدک فی السرّ لأمرهم حدوّه لهم علی استعمال الأمانة، والرفق بالرعیة، وتحفّظ من الأعوان؛ فإنّ أحدّ منهم بسط یده إلى خیانه اجتمعت بها علیه عندک أخبار عیونک، اکتفیت بذلك شاهداً، فبسطت علیه العقوبه فی بدنه، وأخذته بما أصاب من عمله، ثمّ نصبته بمقام المذلّه، ووسمته بالخیانه، وقلّدت عار التّهمة [۳۵۵].
۱۱۷- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر (فی مراقبه الجنود)-: ثمّ لا تدع أن یكون لک علیهم عیون من أهل الأمانة والقول بالحقّ عند الناس، فیثبتون بلاء کلّ ذی بلاء منهم لیثق أولئک بعلمک ببلائهم [۳۵۶].
[صفحه ۲۹۱]

برگزیدن دیده بان برای مراقبت از کارگزاران

۱۱۵. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به کعب بن مالک [۳۵۷]-: پس از حمد و سپاس خداوند؛ کسی را به جای خود بگمار و با

گروهی از یاران، از شهر خارج شو تا به باغ‌ها و روستاهای سواد [۳۵۸] برسی. در آن‌جا از کارگزاران من در منطقه‌ی دجله و عُدَیْب [۳۵۹] پرس‌وجو کن و در رفتار آنان بنگر. آن‌گاه به روستاهای بهُقبادات [۳۶۰] برگرد و کار آن را بر عهده گیر، و در دایره‌ی سرپرستی‌ای که خداوند به تو داده، از او پیروی کن و بدان که کار فرزند آدم، بایگانی شده و بدان، پاداش داده می‌شود. نیکی به جا آر. خداوند، ما و تو را به نیکی موفّق دارد؛ و در کارهایت راستی را نشانم ده. والسلام!

۱۱۶. امام علی علیه‌السلام- در عهد نامه‌اش به مالک اشتر-: آن‌گاه در امر کارگزاران بنگر و آنان را با آزمودن، به کار گیر ... و رفتار آنان را واریسی کن. دیده‌بانانی صداقت‌پیشه و وفادار به سویشان گسیل دار؛ چرا که واریسی پنهانی، آنان را به امانتداری و ملایمت با شهروندان وادارد؛ و خود را از کارگزاران واپای. اگر یکی از آنها دست به خیانتی زد و گزارش دیده‌بانان تو بر آن خیانت، هم‌داستان بود، بدین گواه بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و آنچه به دست آوردی، بستان. پس او را خوار بدار و خیانتکار شمار و طوق بدنامی را در گردنش بیاویز.

۱۱۷. امام علی علیه‌السلام- در عهد نامه‌اش به مالک اشتر (در کنترل سپاهیان)-: سپس از گماشتن بازرسانی امین و حقگوی نزد مردم، فروگذاری مکن تا آزمون [و حسن خدمت] هر آزمایش داده‌ای را ثبت کنند و آنان، اعتماد یابند که به حُسن قدمتشان آگاهی.

[صفحه ۲۹۲]

التشویق والتنبیه

اشاره

۱۱۸- الإمام علیّ علیه‌السلام- فی عهدہ إلی مالک الأشتر-: ولا یكون المحسن والمسیء عندک بمنزلۀ سِواءٍ؛ فإنّ فی ذلک تزهداً لأهل الإحسان فی الإحسان، وتدریباً لأهل الإساءة علی الإساءة. وألزم کلاً منهم ما ألزم نفسه [۳۶۱].

۱۱۹- الإمام علیّ علیه‌السلام- فی عهدہ إلی مالک الأشتر-: ولیکن آثر رؤوس جنودک من واساهم فی معونتہ، وأفضل علیهم فی بذلہ ممّن یسعهم ویسع من وراءهم من الخُلوّف من أهلهم، حتی یكون همّهم همّاً واحداً فی جهاد العدو. ثمّ واتر إعلامهم ذات نفسک فی إیثارهم والتکرّمه لهم، والإرصاد بالتوسعة. وحقق ذلک بحسن الفعال والأثر والعطف؛ فإنّ عطفک علیهم یعطف قلوبهم علیک. [۳۶۲].

[صفحه ۲۹۳]

تشویق و تنبیه

۱۱۸. امام علی علیه‌السلام- در عهد نامه‌اش به مالک اشتر، هنگامی که او را بر حکومت مصر گمارد-: نیکوکار و بدکار، نزد تو یکسان نباشد؛ چرا که این کار، نیکوکاران را از نیکی باز دارد و بدکاران را به بدی وادارد، و درباره‌ی هر یک از آنان، به چیزی پایبند باش که خود بدان پایبند است.

۱۱۹. امام علی علیه‌السلام- در عهد نامه‌اش به مالک اشتر-: و باید گزیده‌ترین سران سپاه، نزد تو کسی باشد که آنان را یار باشد و کمک کار، و از آنچه دارد بر آنان ببخشاید، چندان که آنان و بستگان‌شان را فرا گیرد تا عزم همگی‌شان در جهاد با دشمن، یکی شود و سپس، پیامی از سوی خود به آنها اعلام کن و از خود گذشتگی آنان را و ارجمندی‌شان را. متوجه گشایش معیشت آنان باش و آن را با خوش رفتاری و توجه و مهربانی ثابت کن؛ زیرا مهربانی تو به آنها دل‌هایشان را به مهر تو می‌کشاند.

[صفحه ۲۹۴]

الموقف الحازم مع العمال**اشاره**

قاطعیت در برابر کارگزاران

الاشعث بن قیس**اشاره**

الاشعث هو عامل عثمان، عزله الإمام علیه السلام عقیب خلافته.

۱۲۰- الإمام علی علیه السلام- فی کتابه إلى الأشعث بن قیس عامل أذربيجان-: إن عملك ليس لك بِطُعْمَةٍ، ولكنّه فی عنقك أمانة، وأنت مسترعى لمن فوقك، ليس لك أن تفتت في رعيه، ولا تخاطر إلا بوثيقه، وفي يدك مال من مال الله عز وجل، وأنت من خزانه حتى تسلّمه إليّ، ولعلّي أأكون شرّ وولاتك لك. والسلام [۳۶۳].

۱۲۱- نثر الدرّ: قال [علی علیه السلام] للأشعث بن قیس: أذ وإلّا ضربتك بالسیف. فأذی ما كان علیه، فقال له: من كان عليك لو كنا ضربناك بعرض السیف؟ فقال: إنك ممّن إذا قال فعل [۳۶۴].

راجع: القسم السادس عشر/الأشعث بن قیس.

[صفحه ۲۹۵]

اشعث بن قیس

کارگزار عثمان بود که امام علی علیه السلام پس از خلافتش او را عزل کرد.

۱۲۰. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به اشعث بن قیس، کارگزار آذربایجان-: کاری که بر عهده‌ی توست، طعمه‌ی تو نیست؛ بلکه بر گردنت امانتی است و تو در نظارتِ بالادست خود هستی. تو را نرسد که آنچه خواهی، به شهروندان فرمایی و بدون دستور، به کاری دشوار در آیی. در دست تو مالی از اموال خداوند- عزوجل- است و تو خزانه‌دار آنی تا آن را به من بسپاری. امیدوارم برای تو بدترین زمامداران نباشم. والسلام!

۱۲۱. نثر الدرّ: امام [علی علیه السلام] به اشعث بن قیس فرمود: «آنچه بر عهده‌ی توست، ادا نما؛ و گرنه تو را با شمشیر خواهم زد». او نیز آنچه بر عهده‌اش بود، ادا کرد. آن‌گاه به وی فرمود: «چه کسی از تو نگهداری می‌کرد، اگر تو را با شمشیر می‌زدیم؟». اشعث گفت: تو از کسانی هستی که وقتی [سخن] می‌گویدی، انجام می‌دهد.

ر. ک: بخش شانزدهم/یاران امام علی/اشعث بن قیس.

[صفحه ۲۹۶]

زیاد بن ابیه**اشاره**

۱۲۲- الإمام علی علیه السلام- من كتابه إلى زياد بن أبيه-: إني أقسم بالله قسماً صادقاً، لئن بلغني أنك خنت من فيء المسلمين شيئاً صغيراً أو كبيراً، لأشدنّ عليك شدة تدعك قليل الوفر، ثقيل الظهر، ضئيل الأمر. والسلام [۳۶۵].

۱۲۳- أنساب الأشراف: وجه [علی علیه السلام] إلى زياد رسولاً ليأخذه لحمل ما اجتمع عنده من المال، فحمل زياد ما كان عنده وقال للرسول: إن الأكراد قد كسروا من الخراج وأنا أداريهم، فلا تعلم أمير المؤمنين ذلك، فيرى أنه اعتلال مني.

فقدم الرسول فأخبر علياً بما قال زياد، فكتب إليه: قد بلغني رسولي عنك ما أخبرته به عن الأكراد، واستكتنا منك إياه ذلك، وقد علمت أنك لم تلق ذلك إليه إلا لتبلغني إياه، وإني أقسم بالله عز وجل قسماً صادقاً لئن بلغني أنك خنت من فيء المسلمين شيئاً صغيراً أو كبيراً، لأشدنّ عليك شدة تدعك قليل الوفر، ثقيل الظهر. والسلام [۳۶۶].

۱۲۴- الإمام علی علیه السلام- فی کتابه إلى زياد، وكان عامله على فارس-: أما بعد، فإن رسولي أخبرني بعجب، زعم أنك قلت له فيما بينك وبينه: إن الأكراد هاجت بك، فكسرت عليك كثيراً من الخراج، وقلت له: لا تعلم بذلك أمير المؤمنين.

يا زياد! وأقسم بالله إنك لكاذب، ولئن لم تبعث بخراجك لأشدنّ عليك شدة تدعك قليل الوفر، ثقيل الظهر، إلا أن تكون لما كسرت من الخراج محتملاً [۳۶۷].

راجع: القسم السادس عشر/زياد بن أبيه.

[صفحه ۲۹۷]

زياد بن ابیه

۱۲۲. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به زياد بن ابیه-: به خدا سوگند یاد می‌کنم، سوگندی صادق، که اگر به من خبر رسد که در ثروت مسلمانان خیانت کرده‌ای، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت بگیرم که تو را اندک مال، درمانده‌ی هزینه عیال و خوار و پریشان‌حال کند. والسلام!

۱۲۳. أنساب الأشراف: علی علیه السلام، فرستاده‌ای را نزد زياد روانه ساخت تا آنچه از مالیات‌ها نزد او جمع شده، باز ستاند. زياد، آنچه نزدش بود، همراه فرستاده کرد و به وی گفت: گردها مالیات‌ها را نابود کرده‌اند و من با آنها مدارا می‌کنم. این مطلب را به امیرمؤمنان اعلام مکن که گمان کند کوتاهی از من بوده است. فرستاده آمد و سخن زياد را به علی علیه السلام خبر داد. او به زياد نوشت: «فرستاده‌ام خبر داد آنچه را درباره‌ی گردها به وی گفتمی و این که آن را از من کتمان کرده‌ای. تو خود به نیکی می‌دانی که آن را به وی نگفتمی، مگر از آن رو که به من برسانی و من سوگند می‌خورم به خداوند- عزوجل-، سوگند راستین، که اگر به من خبر رسد که در ثروت مسلمانان خیانت کرده‌ای، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت بگیرم که تو را اندک مال، درمانده‌ی هزینه عیال و خوار و پریشان‌حال کند. والسلام!

۱۲۴. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به زياد که فرماندار وی در فارس بود-: پس از حمد و سپاس خداوند؛ به درستی که فرستاده‌ام خبری شگفت‌انگیز به من داد. گمان کرده که مطلبی را با او در میان گذاشته‌ای که میان تو و او باشد که: گردها بر تو شوریده‌اند و بسیاری از مالیات‌ها را از میان برده‌اند و به وی گفته‌ای که این مطلب را به امیرمؤمنان اعلام مکن.

ای زياد! به خدا سوگند یاد می‌کنم که تو دروغگویی، و اگر مالیات‌ها را نفرستی، چنان بر تو سخت بگیرم که تو را اندک مال، درمانده‌ی هزینه عیال و خوار و پریشان‌حال کند، مگر آنچه از مال خراج از میان رفته، برعهده گیری.

ر.ک: بخش شانزدهم/کارگزاران امام علی/زياد بن ابیه.

[صفحه ۲۹۸]

شریح القاضی

اشاره

۱۲۵- نهج البلاغه: روی آن شریح بن الحارث قاضی امیرالمؤمنین علیه السلام اشتری علی عهده داراً بثمانین دیناراً، فبلغه ذلك فاستدعی شریحاً وقال له:

بلغنی أنك ابتعت داراً بثمانین دیناراً، وکتبت لها کتاباً، وأشهدت فيه شهوداً! فقال له شریح: قد كان ذلك يا أميرالمؤمنین. قال: فنظر إليه نظر المغضب ثم قال له: يا شریح! أما إنّه سیأتیک من لا ينظر فی کتابک، ولا یسألک عن بینتک حتی یخرجک منها شاخصاً، ویسلمک إلى قبرک خالصاً. فانظر يا شریح! لا تكون ابتعت هذه الدار من غیر مالک، أو نقدت الثمن من غیر حلالک؛ فإذا أنت قد خسرت دار الدنيا ودار الآخرة. أما إنک لو كنت أتيتني عند شرائک ما اشتریت، لکتبت لک کتاباً علی هذه النسخة، فلم ترغب فی شراء هذه الدار بدرهم فما فوق. والنسخة هذه:

هذا ما اشتری عبد ذلیل من میتٍ قد أزعج للرحیل، اشتری منه داراً من دار الغرور من جانب الفانین، وخطّهُ الهالکین، وتجمع هذه الدار حدود أربعة: الحدّ الأول ینتهی إلى دواعی الآفات، والحدّ الثاني ینتهی إلى دواعی المصیبات، والحدّ الثالث ینتهی إلى الهوی المردی، والحدّ الرابع ینتهی إلى الشیطان المغوی، وفيه یُشرع باب هذه الدار.

اشتری هذا المغترّ بالأمل، من هذا المزعج بالأجلّ هذه الدار بالخروج من عزّ القناعة، والدخول فی ذلّ الطلب والضّراعة؛ فما أدرك هذا المشتري فيما اشتری منه من درک.

فعلی مُبلبل أجسام الملوک، وسالب نفوس الجابرة، ومزبل ملک الفراغ، مثل کسری وقيصر، وتبع وحمیر، ومن جمع المال علی المال فأكثر، ومن بنی وشید وزخرف، ونجد وأذخر، واعتقد ونظر بزعمه للولد - إشخاصیهم جميعاً إلى موقف العرض والحساب، وموضع الثواب والعقاب إذا وقع الأمر بفصل القضاء «وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ» [۳۶۸] شهد علی ذلك العقل إذا خرج من أسر الهوی وسلم من علائق الدنيا [۳۶۹].

[صفحه ۲۹۹]

شریح قاضی

۱۲۵. نهج البلاغه: گزارش شده که شریح بن حارث، قاضی امیر مؤمنان علیه السلام، خانه‌ای در دوران حکومت وی، به هشتاد دینار خریداری کرد. این خبر به علی علیه السلام رسید. شریح را خواست و به وی فرمود: «به من خبر رسیده است که خانه‌ای را به هشتاد دینار خریده‌ای و برایش سند نوشته‌ای و گواهانی بر آن گرفته‌ای». شریح گفت: همین طور است ای امیرمؤمنان!

[راوی] گوید: خشم آلود به وی نگاه کرد و فرمود: «ای شریح! بدان که به زودی کسی سراغت آید که در سندات ننگرد و از گواهانت نپرسد، تا این که تو را از خانه بیرون کرده، به گور، تسلیمت کند، برهنه از همه چیز. ای شریح! بنگر مبدا این خانه را از ثروت دیگران خریده باشی یا پول آن را از غیر حلال به دست آورده باشی، که در این صورت، در دنیا و آخرت، زیان دیده‌ای. بدان اگر به هنگام خرید نزد من می‌آمدی، برایت سندی این چنین می‌نوشتم که این خانه را به یک درهم یا بیشتر نمی‌خریدی. آن سند، چنین است:

این است آنچه را که بنده‌ای خوار، از مرده‌ای که او را برای کوچ حرکت داده‌اند، خریده است. از او خانه‌ای از خانه‌های فریب، خریده است، در کویی که سپری شوندگان و تباه‌شوندگان جای دارند. این خانه، از چهار سو در این چهار حد، جای گرفته است:

حدّ نخست، بدان جا که آسیب‌ها و بلاها در کمین است. حدّ دوم، بدان جا که مصیبت‌ها جایگزین است. حدّ سوم، به هوسی که تباہ سازد؛ و حدّ چهارم، به شیطانی که گمراه کند؛ و در خانه، به حدّ چهارم باز می‌شود.

این فریفته‌ی آرزومند، [این خانه را] خرید از کسی که آجل، او را از جای کند، به بهای برون شدن از قناعتی که مایه‌ی ارجمندی است و [به بهای] وارد شدن در ذلت و خواری.

و چه زیانی که این مشتری از خرید خانه دریابد.

بر نا آرام کننده‌ی تن‌های پادشاهان، و گیرنده‌ی جان‌های سرکشان، و درهم ریزنده‌ی دولت فرعون‌هایی چون: کسرا، قیصر، تُبّع، جُمَیر، و آن کس که مال بر مال نهاد و افزون داشت و ساخت و برافراشت و بیاراست و اندوخت و به گمان خویش، برای فرزند، مایه گذاشت، که همگان را در جایگاه رسیدگی و حساب و محلّ پاداش و عقاب روانه کند، آن گاه که کار داوری به نهایت رسد، "و آن جاست که تبه کاران، زیان کنند." "براین سند، خرد گواهی دهد، هر گاه از بند هوا و دل‌بستگی‌های دنیا بیرون رود."

[صفحه ۳۰۰]

عبدالله بن عباس

اشاره

۱۲۶- الإمام علیّ علیه السلام- ممّا کتبه إلی عبد الله بن عبّاس، وهو عامله علی البصره-: فارتع أبا العباس- رحمک الله- فیما جرى علی لسانک ویدک من خیر وشرّ؛ فإنّنا شریکان فی ذلک، وکن عند صالح ظنی بک، ولا یفیلن رأیی فیک. والسلام [۳۷۰].

۱۲۷- عنه علیه السلام- من کتابه إلی ابن عبّاس-: أمّا بعد، فقد بلغنی عنک أمرٌ إن کنت فعلته فقد أسخطت ربّک، وأخربت أمانتک، وعصیت إمامک، وخنت المسلمین. بلغنی أنّک جرّدت الأرض، وأکلت ما تحت یدیک، فارتع إلیّ حسابک، واعلم أنّ حساب الله أشدّ من حساب الناس. والسلام [۳۷۱].

راجع: القسم السادس عشر/ عبد الله بن عبّاس.

[صفحه ۳۰۱]

عبدالله بن عباس

۱۲۶. امام علی علیه السلام- از نامه‌ای که به عبدالله بن عبّاس، کارگزارش در بصره نوشت-: ای ابو عبّاس، خدای تو را بیامرزد! در آنچه بر دست و زبان از خوبی و بدی جاری می‌شود، درنگ کن. به درستی که من و تو در این امر، شریک هستیم. خود را در جایگاه خوش گمانی من قرار ده و دید گاهم را نسبت به خودت سُست منما. والسلام!

۱۲۷. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به ابن عبّاس-: پس از حمد و سپاس خداوند؛ خبر کاری از تو به من رسیده که اگر انجام داده باشی، خدا را به خشم آورده‌ای و امانت را خراب کرده‌ای و نافرمانی امامت را نموده‌ای و به مسلمانان، خیانت کرده‌ای. خبر رسیده که زمین‌ها را پاکسازی کرده‌ای و آنچه را در اختیار بود، به مصرف رسانده‌ای. حساب‌هایت را برایم بفرست و بدان که حسابرسی خداوند، شدیدتر است از حسابرسی مردم. والسلام!

ر. ک: بخش شانزدهم / کارگزاران امام علی/ عبدالله بن عبّاس.

[صفحه ۳۰۲]

عثمان بن حنيف

اشاره

۱۲۸- الإمام على عليه السلام- من كتاب له إلى عثمان بن حنيف الأنصاري، وكان عامله على البصره، وقد بلغه أنه دُعى إلى وليمة قوم من أهلها، فمضى إليها: -أما بعد، يابن حنيف: فقد بلغنى أن رجلاً من فتيه أهل البصره دعاك إلى مأذبه، فأسرت إليها، تستطاب لك الألوان، وتُنقل إليك الجفان، وما ظننت أنك تُجيب إلى طعام قوم، عائلهم مجفوّ وغيّهم مدعوّ. فانظر إلى ما تقصّهُ من هذا المقصّم، فما اشتبه عليك علمه فالفظه، وما أيقنت بطيب وجوهه فقل منه. ألا وإن لكلّ مأموم إماماً، يقتدى به ويستضىء بنور علمه، ألا وإن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه، ومن طعمه بقرصيه، ألا وإنكم لا تقدرّون على ذلك، ولكن أعينوني بورع واجتهاد، وعقّه وسداد.

فوالله ما كنت من دنياكم تبراً، ولا ادخرت من غنائمها وفراً، ولا أعددت لبالي ثوبى طمراً، ولا حُزت من أرضها شبراً، ولا أخذت منه إلّا كقوت أتان دبره، ولهى فى عيني أوهى وأهون من عَصْبِه مَقْرَه.

بلى! كانت فى أيدينا فدك من كل ما أظلتها السماء، فشحت عليها نفوس قوم، وسخت عنها نفوس قوم آخرين، ونعم الحكم الله. وما أصنع بفدك وغير فدك؟ والنفس مظانها فى غدٍ جدث، تنقطع فى ظلمته آثارها، وتغيب أخبارها. وحفرة لو زيد فى فسحتها، وأوسعت يدا حافرها، لأضغطها الحجر والمدر، وسدّ فرجها التراب المتراكم. وإنما هى نفسى أروضها بالتقوى لتأتى آمنه يوم الخوف الأكبر، وتثبت على

[صفحه ۳۰۳]

جوانب المزلق. ولو شئت لاهتديت الطريق إلى مصفى هذا العسل، ولباب هذا القمح، ونسائج هذا القز، ولكن هيهات أن يغلبنى هواى، ويقودنى جسعى إلى تخيير الأطمعه ولعلّ بالحجاز أو اليمامة من لا- طمع له فى القرص، ولا- عهد له بالشّبع، أو أبيت مبطاناً وحولى بطون غرثى وأكبأد حرى، أو أكون كما قال القائل:

وحسبك داءً أن تبيت ببطنه

وحولك أكبأد تحنّ إلى القد!

أ أقنع من نفسى بأن يقال: هذا أمير المؤمنين، ولا أشاركهم فى مكاره الدهر، أو أكون أسوة لهم فى جشوبه العيش! فما خلقت ليشغلنى أكل الطيبات، كالبهيمة المربوطة، همها علفها، أو المرسله شغلها تقمّمها، تكثرش من أعلافها، وتلهو عمّا يراد بها، أو أترك سدى، أو أهمل عابثاً، أو أجّر حبل الضلاله، أو أعتسف طريق المتاهه...!

إليك عنى يا دنيا، فحبلك على غاربك، قد انسلت من مخالبك، وأفلت من حبالك، واجتنبت الذهاب فى مداحضك. أين القرون الذين غررتهم بمداعبك! أين الأمم الذين فتنتهم بزخارفك! فهاهم رهائن القبور، ومضامين اللّهود. والله لو كنت شخصاً مريضاً، وقالباً حسيماً، لأقمت عليك حدود الله فى عباد غررتهم بالأمانى، وأمم ألقيتهم فى المهاوى، وملوك أسلمتهم إلى التلف، وأوردتهم موارد البلاء؛ إذ لا ورد ولا صدر!

هيهات! من وطئ دحضك زلق، ومن ركب لججك غرق، ومن ازورّ عن حبالك وقق، والسالم منك لا يبالى إن ضاق به مُناخه، والدنيا عنده كيوم حان انسلاخه.

[صفحه ۳۰۴]

أعزّى عنى! فوالله لا أذلّ لك فتستدلىنى، ولا أسلس لك فتقودينى. وايم الله- يميناً أستثنى فيها بمشيئه الله- لأروضن نفسى رياضه تهشّ معها إلى القرص إذا قدرت عليه مطعماً، وتقعن بالملح مأدوماً، ولأدعنّ مقلتي كعين ماء، نضب معينها، مستفرغه دموعها. أتمتلى

السائمه من رعيها فتبرك؟ وتشبع الربيضة من عشبها فتريض؟ وبأكل علي من زاده فيهجع! قرت إذا عينه إذا اقتدى بعد السنين المتطاولة بالبهيمة الهامله، والسائمه المرعيه!
 طوبى لنفس أدت إلى ربها فرضها، وعركت بجنبها بؤسها، وهجرت في الليل غمضها، حتى إذا غلب الكرى عليها افترشت أرضها، وتوسدت كفها، في معشر أسهر عيونهم خوف معادهم، وتجاغت عن مضاجعهم جنوبهم، وهممت بذكر ربهم شفاهم، وتقتضت بطول استغفارهم ذنوبهم «أولل - ك ح ز ب لله أ لا إن ح ز ب لله هم المفلحون» [۳۷۲].
 فاتق الله يابن حنيف، ولتكفف أقراصك، ليكون من النار خلاصك. [۳۷۳].
 [صفحه ۳۰۵]

عثمان بن حنيف

۱۲۸. امام علی علیه السلام - از نامه‌اش به عثمان بن حنیف انصاری که کارگزارش در بصره بود و خبر یافت که به میهمانی گروهی از مردم بصره، فرا خوانده شده و او بدان جا رفته است: - پس از حمد و سپاس خداوند؛ ای پسر حنیف! به من خبر رسیده است که مردی از جوانان بصره، تو را بر سفره‌ای دعوت کرده و تو به سوی آن شتافته‌ای. خوردنی‌های رنگارنگ برایت مهیا شده و کاسه‌ها پیشت نهاده شده است. گمان نمی‌کردم تو میهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندان آنها به جفا رانده شده و توانمندان آنها دعوت شده بودند. بنگر بدانچه از این سفره بر می‌داری. اگر حلال و حرامش را ندانی، بیرون انداز و از آنچه می‌دانی حلال است، استفاده کن.

آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که به وی اقتدا می‌کند و از نور دانش او روشنی می‌جوید. بدان که پیشوای شما از دنیای خود، به دو جامه‌ی فرسوده اکتفا کرده و از خوراکی‌ها، به دو گرده‌ی نان. بدانید که شما چنین نتوانید کرد؛ لیکن مرا یاری کنید به پارسایی و کوشیدن و پاک‌دامنی و درستی ورزیدن. به خدا سوگند که از دنیای شما زری نیندوختم و از غنیمت‌های آن، ذخیره نمودم، و بر جامه‌ی کهنه‌ام، وصله‌ای نیفزودم. آری؛ از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود. مردمانی بر آن، بخل ورزیدند و مردمانی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند؛ و بهترین داور، پروردگار است.

و مرا با فدک و جز فدک، چه کار است، در حالی که فردا جایگاه آدمی، گور است که نشانه‌هایش، در تاریکی آن از میان می‌رود و خبرهایش نهان می‌گردد، در گودالی که اگر قدری وسعت یابد یا دست‌های گورکن آن را فراخ نماید، سنگ و کلوخ، آن را بفشارد و خاک انباشته، رخنه‌هایش را به هم آرد؟ و من، نفس خود را با پرهیزگاری می‌پرورانم، تا در روزی که پُر بیم‌ترین روزهاست،

[صفحه ۳۰۶]

در امان بیاید و بر کرانه‌های لغزشگاه، پایدار ماند، و اگر می‌خواستم، می‌دانستم که چگونه عسل پالوده و مغز گندم و بافته‌ی ابریشم را به کار برم؛ لیکن هرگز هوای من بر من چیره نخواهد گردید و حرص، مرا به گزیدن خوراکی‌ها نخواهد کشید. چه بسا کسی در حجاز یا یمامه، حسرت گرفته نانی ببرد، یا هرگز شکمی سیر نخورد و من، سیر بخوابم و پیرامونم شکم‌هایی باشند که از گرسنگی، به پشت دوخته شده، و جگرهایی سوخته است، یا چنان باشم که گوینده‌ای سروده است:

درد تو این بس که شب، سیر بخوابی/ و گرداگردت جگرهایی در آرزوی پوست بزغاله باشد.

آیا بدین بسنده کنم که مرا امیرمؤمنان گویند و در ناخوشایندی‌های روزگار، شریک آنان نباشم؟ یا در سختی زندگی، نمونه‌ای برایشان نشوم؟ مرا نیافریده‌اند تا خوردنی‌های گوارا سرگرم سازد، چون چارپای بسته که به علف پردازد، یا [چارپایی] واگذارده، که خاکروب‌ها را به هم زند و شکم را از علف‌های آن، پُر سازد و از آنچه بر سرش آرند، غفلت دارد! یا بیهوده رها کردم، یا به

بازی سرگرم شوم، یا ریسمان گمراهی را بکشم، یا بی خود، در سرگردانی‌ها سرگردان شوم؟

ای دنیا! از من دور شو که مهارت بر دوشت نهاده شده است و من از چنگالت بیرون جسته‌ام و از ریسمان‌هایت رسته، از لغزشگاه‌هایت دوری گزیده‌ام. کجایند مترفانی که به بازیچه‌ها فرییشان دادی؟ کجایند مردمی که با زیورهایت، دام فریب بر سر راهشان نهادی؟ آنک، در گورها گرفتارند و در لابه‌لای لحدها ناپدیدار.

[ای دنیا!] به خدا اگر کالبدی بودی دیدنی یا قالبی محسوس، حدّ خدا را درباره‌ات برپا می‌داشتم به کیفر بندگانی که آنان را با آرزوها، دست‌خوش فریب ساختی، و مردمانی که آنها را در جایگاه هلاکت در انداختی و پادشاهانی که به دست نابودی‌شان سپردی و در چنگال بلاشان درآوردی. نه راهی برای وارد شدن است و نه گریزگاهی برای بیرون آمدن.

هرگز! آن که پا در لغزشگاهت نهاد، به سر در آید، و آن که در ژرفای دریایت فرو رفت، غرق گردد، و آن که از ریسمان‌هایت رهید، توفیق یابد، و آن که از گزند تو ایمن است، باکش نباشد که مسکنش جای ننگ باشد، و دنیا در دیده‌ی او چنان است که گویی روز پایان آن است. از دیده‌ام نهان شو! به خدا سوگند رامت نشوم که مرا خوار سازی،

[صفحه ۳۰۷]

و گردن به بندت ندهم تا از این سو بدان سویم کشانی؛ و سوگند به خدا، جز آن که او نخواهد، نفس خود را چنان تربیت کنم که اگر گرده‌ی نانی برای خوردن یافت، شاد شود و از خورش، به نمک خُرسند گردد؛ و مردمک چشمم را رها کنم تا چون چشمه‌ی آبی که آبش خشکیده، اشکی که دارد، بریزد. آیا چرنده، شکم را با چرا پُر سازد و بخفتد، و گوسفند، در آغل، سیر از گیاه بخورد و بیفتد و علی از توشه‌اش بخورد و آرام بخوهد؟! چشمش روشن باد که پس از سالیانی دراز، چون چارپایی رها به سر بَرَد یا چون چرنده‌ای که می‌چَرَد!

خوشا کسی که به آنچه پروردگارش بر عهده‌ی وی نهاده، پرداخته است و در سختی‌اش با شکیبایی ساخته و در شب، دیده برهم نهاده، و چون خواب بر او چیره شده، بر زمین خفته و کف دست را بالین قرار داده است، در جمعی که از بیم روز قیامت، دیده‌هاشان به شب بیدار است و پهلوهاشان از خوابگاه، بر کنار، و لب‌هاشان به ذکر پروردگار، گویا و گناهانشان از آمرزش خواستن، بسیار زدوده است." آنان حزب خدایند و بدانید که حزب خدا رستگارانند."

پس ای پسر حنیف! از خدا بترس و گرده‌های نانت، تو را کفایت کند تا از آتش دوزخ، رهایی یابی.

[صفحه ۳۰۸]

قدمه بن عجلان

اشاره

۱۲۹- الإمام علی علیه السلام- فی کتابه إلی قدمه بن عجلان عامله علی کسکر [۳۷۴]: أمّیا بعد، فاحمل ما قبلک من مال الله؛ فإنه فیء للمسلمین، لست بأوفر حظاً فیہ من رجل منهم، ولا تحسبن یابن أمّ قدمه أن مال کسکر مباح لک کمال ورثته عن أبیک وأمک، فعجل حمله وأعجل فی الإقبال إلینا، إن شاء الله [۳۷۵].

راجع: القسم السادس عشر/قدمه بن عجلان.

قدمه بن عجلان

۱۲۹. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به قدمه بن عجلان، کار گزار وی در کسکر: [۳۷۶] پس از حمد و سپاس خداوند؛ آنچه از

ثروت‌های الهی بر عهده‌ی توست، به سوی من بفرست؛ چرا که ثروت عمومی مسلمانان است و تو از دیگران، سزاوارتر و برخوردارتر نیستی. ای پسر قدامه! گمان مبری که ثروت‌های کسکر برای تو مباح است، مانند آنچه از پدر و مادرت به ارث برده‌ای. پس به سرعت، اموال را بفرست و خودت نزد ما بیا. ان شاء الله!

ر. ک: بخش شانزدهم/کارگزاران امام علی/قدامه بن عجلان.

[صفحه ۳۰۹]

مصقله بن هبیره

اشاره

۱۳۰- الإمام علی علیه السلام- فی کتابه إلى مَصِیْقَلَةَ بن هُبَیْرَةَ:- بلغنی عنک أمر إن كنت فعلته فقد أتیت شیئاً إداً، بلغنی أنک تقسم فیء المسلمین فیمن اعتفاک وتغشاک من أعراب بکر بن وائل!

فوالذی فلق الحبیة وبرأ النسمة، وأحاط بكل شیء علماً، لئن کان ذلک حقاً لتجدن بک علی هواناً، فلا تستهینن بحق ربک، ولا تصلحن دنیاک بفساد دینک ومحقه؛ فتکون من «الأخسرین أعملاً» - الذین ضلّ سعیتهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا» [۳۷۷]:.

۱۳۱- عنه علیه السلام- فی کتابه إلى مَصِیْقَلَةَ: أما بعد، فإن من أعظم الخیانة خیانة الأمانة، وأعظم الغش علی أهل المصر غش الإمام، وعندک من حق المسلمین خمسمائة ألف، فبعث بها إلیّ ساعة یأتیک رسولی، وإلا فأقبل حین تنظر فی کتابی؛ فإنی قد تقدمت إلی رسولی إلیک ألا یدعک أن تُقیم ساعة واحدة بعد

[صفحه ۳۱۰]

قدومه علیک إلا أن تبعث بالمال، والسلام علیک [۳۷۸]. ۲۶- الغارات عن ذهل بن الحارث: دعانی مصقله إلى رحله، فقدّم عشاءً فطعمنا منه، ثم قال: واللّه إن أميرالمؤمنین یسألنی هذا المال، وواللّه لا أقدر علیه، فقلت له: لو شئت لا یمضی علیک جمعة حتى تجمع هذا المال. فقال: واللّه ما كنت لأحملها قومی، ولا أطلب فیها إلى أحد.

ثم قال: أما واللّه لو أنّ ابن هند یطالبنی بها، أو ابن عفّان لتركها لی، ألم تر إلی ابن عفّان حیث أطعم الأشعث بن قیس مائة ألف درهم من خراج أذربيجان فی کلّ سنة، فقلت: إن هذا لا یری ذلک الرأی، وما هو بتارک لک شیئاً، فسکت ساعة وسکت عنه، فما مکث لیلته واحدة بعد هذا الکلام حتى لحق بمعاویة، فبلغ ذلک علنیاً علیه السلام فقال: ماله؟! ترحه الله! فعّل فعل السید، وفرّ فرار العبد، وخان خیانة الفاجر! أما إنّه لو أقام فعجز ما زدنا علی حبسه؛ فإن وجدنا له شیئاً أخذناه، وإن لم نقدر له علی مال ترکناه، ثم سار إلی داره فهدمها [۳۷۹].

راجع: القسم السادس عشر/مصقله بن هبیره.

[صفحه ۳۱۱]

مصقله بن هبیره

۱۳۰. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به مصقله بن هبیره:- خبری از تو به من رسیده که اگر چنان رفتاری از تو سر زده باشد، رفتار ناشیستی را مرتکب شده‌ای. خبر رسیده است که ثروت مسلمانان را میان کسانی که از تو درخواست احسان و نیکی کرده‌اند، از بادیه‌نشینان قبیله بکر بن وائل، تقسیم کرده‌ای.

پس سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان‌ها را بیافرید و دانش او نسبت به هر چیز، فراگیر است، اگر این سخن درست باشد، خود را نزد من فرومایه می‌بینی. پس حقوق پروردگارت را سبک‌شمسار و دنیایت را با خرابی دین و از میان بردنش اصلاح مکن که از این گروه باشی"، زیانکارترین مردم، کسانی‌اند که کوشش آنها در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند."

۱۳۱. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به مصقله:- پس از حمد و سپاس خداوند؛ از بزرگ‌ترین خیانت‌ها، خیانت به ائمت است و بزرگ‌ترین دغلكاری بر مردمان یک شهر، دغلكاری پیشوای آنان است. نزد تو از مال مسلمانان، پنج هزار [سگه] است. آن را در هنگامی که فرستاده‌ی من نزد تو می‌آید، برایم بفرست؛ وگرنه، وقتی نامه‌ام به تو رسید، نزد من آیی؛ چرا که به فرستاده‌ام گفته‌ام که پس از وارد شدن بر تو، رهایت نکنند، مگر آن که اموال را بفرستی. والسلام علیک!

[صفحه ۳۱۲]

۱۳۲. الغارات- به نقل از ذهل بن حارث:- مصقله مرا به محل اقامت خود فرا خواند و غذایی آماده ساخت و خوردیم. سپس گفت: به خدا سوگند، امیر مؤمنان، این ثروت‌ها را از من می‌خواهد و من بر آن، توانایی ندارم. [ذهل گوید:] به وی گفتم: اگر مایلی، یک هفته دستور را به اجرا نگذارد تا ثروت‌ها را گردآوری کنی. گفت: به خدا سوگند، نمی‌خواهم آن را بر خویشاوندانم تحمیل کنم یا از کسی درخواست کنم.

سپس گفت: بدانید به خدا قسم، اگر پسر هند یا پسر عقیان، آن ثروت را مطالبه می‌کرد، آن را برای من رها می‌کرد. عثمان را ندیدی که چگونه [در حکومتش] اشعث بن قیس، صد هزار درهم از مالیات آذربایجان را هر ساله خرج میهمانی می‌کرد؟ [ذهل گوید:] گفتم این مرد (علی بن ابی طالب)، بدین رأی معتقد نیست و چیزی را به تو نبخشد. لحظاتی ساکت شد و من هم سکوت کردم. یک شب از این گفتگو نگذشت که مصقله به معاویه پیوست. خبر به علی علیه السلام رسید. فرمود: «چه شده است او را؟ خدا او را غمگین سازد! مانند سروران، رفتار کرد و مانند بردگان، گریخت و مانند اهل فجور، خیانت ورزید. بدانید که اگر او برای گردآوری ثروت‌ها به پا می‌خاست و ناتوان می‌شد، بر حبس او نمی‌افزودیم. اگر چیزی نزد او می‌یافتیم، ضبط می‌کردیم و اگر ثروتی نزد او نمی‌جستیم، او را رها می‌کردیم». آن‌گاه به سوی خانه‌ی مصقله رفت و آن را خراب کرد.

ر. ک: بخش شانزدهم/کارگزاران امام علی/مصقله بن هبیره.

[صفحه ۳۱۳]

المنذر بن الجارود

اشاره

۱۳۳- أنساب الأشراف: وكتب عليه السلام إلى المنذر بن الجارود، وبلغه أنه يبسط يده في المال، ويصل من أتاها، وكان علي اصطخر: [۳۸۰] إنَّ صلاح أيبك غرني منك، وظننت أنك تتبع هديه وفعله، فإذا أنت فيما رُقِّي إلى عنك لا تدع الانقياد لهواك وإن أزرى ذلك بدينك، ولا تُصغى إلى الناصح وإن أخلص النصح لك، بلغني أنك تدع عملك كثيراً وتخرج لاهياً متنزهاً متصينداً، وأنتك قد بسطت يدك في مال الله لمن أتاك من أعراب قومك، كأنه ترائك عن أيبك وأمك. وإني أقسم بالله لئن كان ذلك حقاً لجمل أهلك وشسع نعلك خير منك، وأنَّ اللعب واللغو لا يرضاهما الله، وخیانه المسلمین وتضییع أعمالهم ممَّا یسخط ربك، ومن كان كذلك فلیس بأهل لأن یسدَّ به الثغر، ویجیبی به الفیء، ویؤمن علی مال المسلمین، فأقبل حین یصل کتابی هذا إلیک. فقدم فشکاه قوم ورفعوا علیه أنه أخذ ثلاثین ألفاً، فسأله فجحد، فاستحلفه جفلم یحلف، فحبسه [۳۸۱].

راجع: القسم السادس عشر/المنذر بن الجارود.

منذر بن جارود

۱۳۳. أنساب الأشراف: امام علی علیه السلام در نامه‌ای به منذر بن جارود که فرماندارش در اصطخر [۳۸۲] بود، هنگامی که به وی خبر رسید که در ثروت‌ها گشاده دستی می‌کند و به آن که می‌خواهد می‌بخشد، چنین نوشت: «خوبی پدرت، مرا درباره‌ی تو فریب داد. گمان می‌کردم تو از شیوه و رفتار او پیروی می‌کنی؛ اما آن گونه که از تو به من رسیده، پیروی هوا و هوس را رها نمی‌کنی، گرچه به دینت آسیب رساند و به [سخن] خیرخواهان، گوش فرا نمی‌دهی، گرچه خالصانه خیرخواهی کنند. به من خبر رسیده که کارهای بسیاری را بر زمین می‌گذاری و برای سرگرمی و تفریح و صید، بیرون می‌روی و در ثروت خداوند، نسبت به بادیه‌نشینان قبیله‌ات گشاده‌دستی می‌کنی، گویا میراث پدر و مادر توست.

به خدا سوگند، اگر این گزارش‌ها درست باشد، شتر قبیله‌ات و بند کفش‌هایت از تو بهترند. خداوند، لهُو و لعب را نمی‌پسندد و خیانت به مسلمانان و تباه کردن کارهای آنان، خداوند را به خشم آورد، و کسی که چنین است، شایسته نیست که با او مرزها پاسداری شود و ثروت‌های عمومی، گردآوری گردد و امین اموال مسلمانان قرار گیرد. هر گاه نامه‌ام به تو رسید، نزد من بیا». منذر، نزد امام علی علیه السلام آمد و گروهی از او شکایت کردند که سی هزار [دینار] از بیت‌المال برداشته است. امام از او سؤال کرد. وی انکار نمود. او را سوگند داد، ولی سوگند یاد نکرد. سپس او را زندانی کرد.

ر. ک: بخش شانزدهم/کارگزاران امام علی/منذر بن جارود.

[صفحه ۳۱۴]

عزل من ثبت خیانته من العمال

اشاره

۱۳۴- الاستیعاب: كان علی رضی الله عنه ... لا یخصّ بالولایات إلّا أهل الدیانات والأمانات، وإذا بلغه عن أحدہم خیانتہ كتب إلیہ: قد جاء تکم موعظہ من ربکم فأوفوا الکیل والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس أشياءهم ولا تعثوا فی الأرض مفسدین. بقیة الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین وما أنا علیکم بحفیظ [۳۸۳] إذا أتاک کتابی هذا فاحتفظ بما فی یدیک من أعمالنا حتی نبعث إلیک من یتسلمه منک، ثم یرفع طرفه إلی السماء فیقول: اللهم إنک تعلم أنّی لم آمرهم بظلم خلقک، ولا بترك حقک. وخطبه ومواعظه ووصایاه لعَمِاله إذ كان یخرجهم إلی أعماله کثیرة مشهورة لم أر التعرض لذکرها، لئلا یطول الکتاب، وهی حسان کلها [۳۸۴].

۱۳۵- دعائم الإسلام: إنه [علیاً علیه السلام] حضر الأشعث بن قیس، وكان عثمان استعمله علی أذربيجان، فأصاب مائة ألف درهم، فبعض یقول: أقطعه عثمان إیّاه، وبعض یقول: أصابها الأشعث فی عمله. فأمره علی علیه السلام بإحضارها فدفعه، وقال: یا أمیر المؤمنین، لم أصبها فی عملک. قال: واللّه لئن أنت لم تحضرها بیت مال المسلمین، لأضربنک بسیفی هذا أصاب منک ما أصاب.

فأحضرها وأخذها منه وصیرها فی بیت مال المسلمین، وتتبع عمال عثمان، فأخذ منهم کلّ ما أصابه قائماً فی أیديهم، وضمنهم ما أتلفوا [۳۸۵].

۱۳۶- الفصول المهمّة: نقل عن سودة بنت عمارة الهمدانيّة أنّها قدمت علی معاوية بعد موت علی علیه السلام، فجعل معاوية يؤنّبها

علی تعریضها علیه فی آیام قتال صفین، ثم إنه قال لها: ما حاجتك؟ فقالت: إن الله تعالى مُسائلك عن أمرنا وما

[صفحه ۳۱۵]

فَوْض إِلَيْكَ مِنْ أَمْرِنَا، وَلَا يَزَالُ يَقْدُم عَلَيْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ يَسْمُو بِمَقَامِكَ وَيَبْطِشُ بِسُلْطَانِكَ فَيَحْصِدُنَا حَصْدَ السَّنْبِلِ، وَيَدُوسُنَا دُوسَ الْحَرْمَلِ، يَسُومُنَا الْخَسْفَ، وَيَذِيقُنَا الْحَتْفَ، هَذَا بِسَرِّ بْنِ أَرْطَاءَ قَدْ قَدِمَ عَلَيْنَا، فَقَتَلَ رَجَالَنَا، وَأَخَذَ أَمْوَالَنَا، وَلَوْلَا الطَّاعَةُ لَكَانَ فِينَا عَزٌّ وَمَنْعَةٌ، فَإِنْ عَزَلْتَهُ عَنَّا شَكَرْنَاكَ وَإِلَّا فَاِلَى اللَّهِ شَكُونَاكَ. فَقَالَ مَعَاوِيَةُ: إِيَّايَ تَعْنِينَ وَلِي تَهْدِدِينَ! لَقَدْ هَمَمْتُ يَا سَوْدَةَ أَنْ أَحْمَلَكَ عَلَى قَتَبِ أَشْوَوسَ، فَأَرَدْتُكَ إِلَيْهِ، فَيَنْفِذُ حَكْمَهُ فِيكَ. فَأَطْرَقَتْ ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ:

صَلَّى إِلَهِ عَلَى جِسْمِ تَضَمَّنَهُ

قَبْرٍ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا

قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لَا يَبْغِي بِهِ بَدَلًا

فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

فَقَالَ مَعَاوِيَةُ: مِنْ هَذَا يَا سَوْدَةَ؟ فَقَالَتْ: هَذَا وَاللَّهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَقَدْ جِئْتَهُ فِي رَجُلٍ كَانَ قَدْ وَلَّاهُ صَدَقَاتِنَا فَجَارَ عَلَيْنَا فَصَادَفْتَهُ قَائِمًا يَرِيدُ الصَّلَاةَ، فَلَمَّا رَأَى أَنْيَ انْفَتَلَ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ بِوَجْهِ طَلْقٍ، وَرَحْمَةٍ وَرَفَقٍ، وَقَالَ:

لَكَ حَاجَةٌ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، وَأَخْبِرْتَهُ بِالْأَمْرِ فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ شَاهِدُ أَنِّي لَمْ أَمْرَهُمْ بِظُلْمِ خَلْقِكَ وَلَا بِتَرْكِ حَقِّكَ. ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ جِيبِهِ قِطْعَةً جِلْدٍ وَكَتَبَ فِيهَا:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - قَدْ جَاءَ تَكْمِ بَيْتِي مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» [۳۸۶] وَإِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي هَذَا فَاحْتَفِظْ بِمَا فِي يَدِكَ مِنْ عَمَلِكَ حَتَّى تُقَدِّمَ عَلَيَّ مِنْ يَقْبِضِهِ. وَالسَّلَامُ.

ثُمَّ دَفَعَ إِلَيَّ الرِّقْعَةَ، فَجِئْتُ بِالرِّقْعَةِ إِلَى صَاحِبِهِ فَانصَرَفَ عَنَّا مَعزُولًا.

فَقَالَ: اكْتُبُوا لَهَا بِمَا تَرِيدُ، وَاصْرِفُوهَا إِلَى بَلَدِهَا غَيْرِ شَاكِيَةٍ. [۳۸۷].

[صفحه ۳۱۶]

کنار نهادن کارگزاران خیانت پیشه

۱۳۴. الاستیعاب: علی علیه السلام بر شهرها، دینداران و امانت‌پیشگان را می‌گماشت و اگر خیانتی از یکی از آنان به وی می‌رسید، برایش می‌نوشت: در حقیقت، شما را از جانب پروردگارتان پند و اندرز می‌آمده است. پس پیمانانه و ترازو را تمام نهدید، و اموال مردم را بشمارید و در زمین، به فساد سر برمدارید. اگر مؤمن باشید، بقیه‌ی خداوند برای شما بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم. هنگامی که نامه‌ام به تو رسید، وظایفی که بر عهده‌ات بود، سامان ده تا شخصی را روانه کنیم و از تو تحویل بگیرد.»

آن‌گاه صورتش را به سوی آسمان می‌کرد و می‌فرمود: «بار خدایا! تو می‌دانی که من نه آنان را به ستم کردن بر بندگانت فرمان دادم و نه به کنار گذاردن حقوق تو». سخنرانی‌ها، موعظه‌ها و سفارش‌های او به کارگزارانش هنگامی که آنان را به سوی کارها روانه می‌کرد، بسیار است و از بازگو کردنش صرف نظر کردم تا کتابم طولانی نشود؛ گرچه، تمامی آنها زیباست.

۱۳۵. دعائم الاسلام: علی علیه السلام، اشعث بن قیس را احضار کرد. وی از سوی عثمان، فرماندار آذربایجان بود و صد هزار درهم به دست آورد. برخی گویند آن را عثمان به وی بخشید و برخی دیگر گویند که آن را در کارها به دست آورد.

امام علی علیه السلام فرمان داد آن را آماده سازد؛ ولی وی سر باز زد و گفت: ای امیر مؤمنان! این ثروت را در دوران حکومت تو به دست نیاورده‌ام. [امام] فرمود: «به خدا سوگند، اگر آن را در بیت المال مسلمانان حاضر نسازی، این شمشیر را چنان بر تو فرود آورم

که هر چه خواست، از تو باز ستاند».

پس اشعث، اموال را آورد و امام، آنها را از او گرفت و در بیت المال قرار داد. [این جستجو و پیگیری را] نسبت به کارگزاران عثمان، پی گرفت و هر چه از ثروت در دستشان بود، باز ستاند و در آنچه از میان برده بودند، آنها را ضامن کرد. ۱۳۶. الفصول المهمه - گزارش شده از سوده دختر عماره‌ی همدانیه که پس از مرگ علی علیه السلام بر معاویه وارد شد: - معاویه شروع به توییح کردن او کرد، به سبب کنایه‌هایش بر معاویه در ایام جنگ صفین. سپس به سوده گفت: نیاز تو چیست؟ سوده گفت: به درستی که خداوند از تو درباره‌ی امور مسلمانان و آنچه به تو [صفحه ۳۱۷]

واگذارده، پرسشگر است. همواره از سوی تو کسی نزد ما می‌آید که مقام را بزرگ می‌شمارد، اقتدار تو را می‌گستراند، ما را مانند گندم، درو می‌کند، ما را سبک می‌شمارد و به کارهای شاق و می‌دارد و مرگ را به ما می‌چشاند. این بُسر بن اراطه است که به سوی ما آمد، مردان ما را کشت و ثروت‌های ما را گرفت. اگر سرسپاری نبود، عزت و سربلندی در میان ما حاکم بود. پس اگر او را عزل کنی، تو را سپاس گوئیم؛ و گرنه، به خداوند شکوه بریم. معاویه گفت: مرا منظور داری و تهدید می‌کنی؟! تصمیم گرفته‌ام تو را بر شتر سرکش سوار کنم و به سوی بُسر برگردانم تا فرمانش را درباره‌ی تو به اجرا گذارد. سوده خاموش شد و چنین سرود: درود خداوند بر بدنی که قبر، او را در بر گرفت/و عدالت در آن دفن شد. او با حقیقت هم‌قسم شد و چیزی را جایگزین آن نمی‌کرد/او با ایمان و حقیقت، همراه بود.

معاویه پرسید: این شخص کیست ای سوده؟ سوده گفت: به خدا سوگند، این امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است. نزد او آدم تا درباره‌ی مردی که او را سرپرست [گرفتن] مالیات‌ها کرده و ستم کرده بود، گفتگو کنم. او را ایستاده یافتم که قصد نماز [خواندن] داشت. وقتی مرا دید، باز ایستاد و با روی گشاده و مهر و مدارا به سوی من آمد و گفت: خواسته‌ای داری؟ گفتم: بلی؛ و جریان را به وی گفتم. گریست و گفت: بار خدایا! تو گواهی که من به آنها فرمان ستمگری بر بندگانت و رها کردن حقوق تو را ندادم. آن‌گاه از جیب خود، نوشته را در آورد که در آن چنین نوشته شده بود:

"به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان! در حقیقت، شما را از جانب پروردگارتان بُرهانی روشن آمده است، پس پیمان‌ه و ترازو را تمام نهید، و اموال مردم را کم ارزش بدانید و در زمین، پس از اصلاح آن، فساد مکنید. این [رهنمودها] اگر مؤمنید، برای شما بهتر است. "هنگامی که نامه‌ام را خواندی، کارهایی را که در دست توست، سامان ده تا کسی را روانه کنیم از تو باز ستاند. والسلام!". آن‌گاه این نامه را به من داد و آن را آوردم و به فرماندارش سپردم و او برکنار شد. معاویه گفت: آنچه می‌خواهد برایش بنویسد. او را به شهر خود بازگردانید که شکایتی نداشته باشد.

[صفحه ۳۱۸]

عقوبه الخونه من العمال

اشاره

۱۳۷- الإمام علی علیه السلام- لَمَّا اسْتَدْرَكَ عَلِيَّ ابْنُ هُرَيْرَةَ خِيَانَةً، وَكَانَ عَلِيُّ سَوْقِ الْأَهْوَازِ، فَكَتَبَ إِلَى رِفَاعَةَ: - إِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي فَنَحِّ ابْنَ هَرْمَةَ عَنِ السُّوقِ، وَأَوْقِفْهُ لِلنَّاسِ، وَاسْجُنْهُ وَنَادِ عَلَيْهِ، وَاکْتُبْ إِلَى أَهْلِ عَمَلِكُ تُعَلِّمُهُمْ رَأْيِي فِيهِ، وَلَا تَأْخُذْكَ فِيهِ غَفْلَةٌ وَلَا تَفْرِيطٌ، فَتَهْلِكَ عِنْدَ اللَّهِ، وَأَعِزُّكَ أَوْعِزُّكَ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ.

فإذا كان يوم الجمعة فأخرج من السجن، واضربه خمسة وثلاثين سوطاً، وطف به إلى الأسواق، فمن أتى عليه بشاهد فحلقه مع شاهده، وادفع إليه من مكسبه ما شهد به عليه، ومُرَّ به إلى السجن مهاناً مقبوحاً منبوحاً، واحزم رجله بحزام، وأخرجه وقت الصلاة، ولا تحل بينه وبين من يأتيه بمطعم أو مشرب أو ملبس أو مفرش، ولا تدع أحداً يدخل إليه ممن يلقنه اللدود ويرجيه الخلوص. فإن صحَّ عندك أن أحداً لقنه ما يضرُّ به مسلماً، فاضربه بالدرّة، فاحبسه حتى يتوب، ومر بإخراج أهل السجن في الليل إلى صحن السجن ليتفرّجوا غير ابن هرمة إلا أن تخاف موته فتخرجه مع أهل السجن إلى الصحن، فإن رأيت به طاقةً أو استطاعةً فاضربه بعد ثلاثين يوماً خمسة وثلاثين سوطاً بعد الخمسة والثلاثين الأولى، واكتب إليّ بما فعلت في السوق، ومن اخترت بعد الخائن، واقطع عن الخائن رزقه [۳۸۸].

۱۳۸- عنه عليه السلام- من عهده إلى مالك الأشر في مراقبة العمّال-: فإن أحد منهم بسط يده إلى خيانه اجتمعت بها أخبار عيونك، اكتفيت بذلك شاهداً، فبسطت عليه العقوبة في بدنه، وأخذته بما أصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المدلّة، فوسمته بالخيانه، وقلّدتها عار التّهمة. [۳۸۹].

[صفحه ۳۱۹]

کیفر کارگزاران خیانت پیشه

۱۳۷. امام علی علیه السلام- هنگامی که ابن هرمة، مأمور بازار اهواز، خیانتش را تکرار کرد، ایشان به رفاعه نوشت:- هنگامی که نامه‌ام را خواندی ابن هرمة را از بازار، برکنار کن و او را به خاطر [حقوق] مردم، بازداشت کن و سپس زندانی نما و خبر آن را اعلان عمومی کن و به کارگزارانت بنویس و نظرم را به آنان ابلاغ نما. درباره‌ی ابن هرمة، غفلت یا زیاده‌روی نکنی که نزد خداوند، هلاک شوی و من هم به بدترین شیوه برکنارت خواهم کرد. از این کار، تو را به خدا پناه می‌دهم.

هنگامی که جمعه شد، او را از زندان بیرون آر و سی و پنج تازیانه بر او بزن و در بازارها بچرخان. اگر کسی از او شکایت کرد و شاهد آورد، او را سوگند ده و از کسب ابن هرمة پرداخت نما. او را به سبب رباخواری، زشتی و دشنام‌دادن، به زندان بینداز، با طنابی پاهایش را ببند و وقت نماز او را بیرون آور. اگر کسی برایش غذا، آشامیدنی، لباس و زیر اندازی آورد، مانع مشو. مگذار کسی بر او وارد شود که به او خصومت تلقین کند یا به آزادی امیدوارش سازد. اگر برایت روشن شد که کسی مطلبی را به او القا کرده که بر مسلمانان زیان رساند، او را با تازیانه تأدیب نما و زندانی کن تا توبه نماید.

شب‌ها زندانیان را برای هواخوری به حیات زندان بیاور، جز ابن هرمة را، مگر آن که ترس از بیمار شدنش باشد که او را نیز شب‌ها آزاد بگذار. اگر در او طاقت و توان دیدی، پس از سی روز، تازیانه‌ی دیگر بر او بزن. برای من گزارش بازار را بنویس و این که چه کسی را پس از آن خائن برگزیدی. حقوق ابن هرمة‌ی خائن را هم قطع کن.

۱۳۸. امام علی علیه السلام- از عهدنامه‌اش به مالک اشتر در مراقبت از کارگزاران:- اگر یکی از آنان دست به خیانتی زد و گزارش بازرسان تو بر آن خیانت، هم‌داستان بود، بدین گواه بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و آنچه به دست آورده، بستان. سپس او را خوار بدار و خیانت کار شمار و طوق بدنامی در گردنش بیاویز.

[صفحه ۳۲۰]

نهی العمال عن أخذ الهدیه

۱۳۹- الإمام علی علیه السلام: أیما وال احتجب عن حوائج الناس، احتجب الله عنه يوم القيامة وعن حوائجه، وإن أخذ هدیة كان غلواً، وإن أخذ رشوة فهو مشرك [۳۹۰].

۱۴۰- أخبار القضاة عن علی بن ربیعة: إن علیاً استعمل رجلاً من بنی أسد يقال له: ضبیعة بن زهیر، فلما قضی عمله أتى علیاً بجراب فيه مال، فقال: یا امیر المؤمنین، إن قوماً كانوا یهدون لی حتی اجتمع منه مال فهاهو ذا، فإن كان لی حلالاً أكلته، وإن كان غیر ذاك فقد أتیتك به. فقال علی: لو أمسكته لكان غلواً. فقبضه منه وجعله فی بیت المال [۳۹۱].

۱۴۱- الإمام علی علیه السلام- فی خطبه ذکر فيها تعامله مع عقیل عندما طلب من بیت المال، ثم قال:- وأعجب من ذلك طارق طرفنا بملفوفة فی وعائها، ومعجونة شنتها، كأنما عجت بریق حیة أو قیثها، فقلت: أ صله، أم زكاه، أم صدقة؟ فذلك محرّم علینا أهل البیت! فقال: لا ذا ولا ذاك، ولكنها هدیة، فقلت: هبلك الهول! أ عن دین الله أتیتنی لتخدعنی؟ أ مختبئ أنت أم ذو حیة، أم تهجر؟ والله لو أعطیت الأقالیم السبعة بما تحت أفلاكها، علی أن أعصى الله فی نملء أسلبها جلب شعیره ما فعلته، وإن دنیاكم عندی لأهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها. ما لعلی ولنعیم یفنی، ولذة لا تبقی! نعوذ بالله من سبات العقل، وقیح الزلل، وبه نستعین. [۳۹۲].

[صفحه ۳۲۱]

منع کارگزاران از پذیرش هدیه

۱۳۹. امام علی علیه السلام: هر زمامداری که از نیازمندی‌های مردم، خود را پنهان سازد، خداوند از او و خواسته‌هایش در رستاخیز، پنهان شود و اگر زمامدار، هدیه بپذیرد، خیانتکار باشد و اگر رشوه قبول کند، پس او مشرک است.

۱۴۰. أخبار القضاة- به نقل از علی بن ربیعة آورده است:- به درستی که علی، مردی از قبیله بنی اسد به نام ضبیعة بن زهیر را به کار گرفت. وقتی مأموریتش پایان گرفت، با انبانی از اموال، نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! مردمانی برایم هدیه می‌آوردند و این، همان هدیه‌هاست. اگر برای من حلال است، از آن استفاده کنم و اگر چنین نیست، نزد تو آوردم. علی علیه السلام فرمود: «اگر آنها را نگه می‌داشتی، خیانت بود». آن‌گاه اموال را از او گرفت و در بیت المال قرار داد.

۱۴۱. امام علی علیه السلام- از سخنرانی وی که در آن، برخوردش را با عقیل بیان می‌کرد، هنگامی که از بیت المال، تقاضای مال داشت:- و شگفت‌تر از آن، این که شب هنگام، کسی با ما دیدار کرد و ظرفی سرپوشیده آورد، با معجون. چنان آن را ناخوش دانستم که گویی آب دهان مار بدان آمیخته، یا زهر مار بر آن ریخته. گفتم: صله است یا زکات؟ یا صدقه است که گرفتن صدقه بر ما حرام است؟ گفت: نه این است و نه آن؛ بلکه ارمغان است. گفتم: مادرت بر تو بگرید، آمده‌ای مرا از دین خدا بگردانی؟! آیا خرد آشفته‌ای یا دیوانه‌ای [و هذیان می‌گویی]؟

به خدا اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان‌هاست، به من دهند، تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا بریایم، چنین نخواهم کرد. به درستی که دنیای شما نزد من خوارتر است از برگی در دهان ملخی که آن را می‌خاید و طعمه‌ی خود می‌نماید. علی را چه کار با نعمت‌های زودگذر و خوشی‌های ناپایدار؟! پناه می‌بریم به خدا از خفتن عقل و زشتی لغزش‌ها، و از او یاری می‌خواهیم.

[صفحه ۳۲۲]

الجمع بین الشدة واللین

۱۴۲- الإمام علی علیه السلام- فی کتابه إلى بعض عمّاله:- أمّا بعد، فإنّ دهاقین أهل بلدک شکوا منک غلظتاً وقسوةً، واحتقاراً وجفوةً، ونظرت فلم أرهم أهلاً لأن یدنوا لشركهم، ولا أن یقصوا ویجفوا لعهدهم، فالبس لهم جلباباً من اللین تشوبه بطرف من الشدّة، وداول لهم بین القسوة والرأفة، وامزج لهم بین التقرب والإدناء، والإبعاد والإقصاء، إن شاء الله. [۳۹۳].

[صفحه ۳۲۳]

۱۴۳- تاریخ یعقوبی: کتب علیّ إلى عمر بن مسلمة الأرحبی: أمّا بعد، فإنّ دهاقین عملک شکوا غلظتک، ونظرت فی أمرهم فما رأیت خیراً، فلتکن منزلتک بین منزلتین: جلباب لین، بطرف من الشدّة، فی غیر ظلم ولا نقص؛ فإنّهم أحوینا صاغرین، فخذ ما لک عندهم وهم صاغرون، ولا تتخذ من دون الله ولیاً، فقد قال الله عزّ وجلّ: «لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِکُمْ لَا یَأْلُونُکُمْ خَبَالًا» [۳۹۴] وقال جلّ وعزّ فی أهل الکتاب: «لَمَّا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِیَاءَ» وقال تبارک وتعالی: «وَمَن یَتَوَلَّهُمْ مِّنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ» [۳۹۵] وقرّعهم بخراجهم، وقابل فی ورائهم، وإیاک ودماءهم. والسلام [۳۹۶].

۱۴۴- الإمام علی علیه السلام- فی کتابه إلى بعض عمّاله:- أمّا بعد، فإنّک ممّن أستظهر به علی إقامة الدین، وأقمع به نخوة الأثیم، وأسدّ به لهاة الثغر المخوف. فاستعن بالله علی ما أهمّک، واخلط الشدّة بضغث من اللین، وارفق ما کان الرفق أرفق، واعترم بالشدّة حین لا تغنی عنک إلّا الشدّة. واخلط للرعیة جناحک، واسبط لهم وجهک، وألن لهم جانبک. وآس بینهم فی اللحظة والنظرة، والإشارة والتحیة؛ حتی لا یطمع العظماء فی حیفک، ولا ییأس الضعفاء من عدلک. والسلام [۳۹۷].

[صفحه ۳۲۴]

پیوند درشتی و نرمی

۱۴۲. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به یکی از کارگزارانش:- پس از حمد و سپاس خداوند؛ دهقانان شهر تو به سبب درشتی، سختی، ستم و تحقیر کردنشان، از تو شکایت دارند. من در کارشان نگریستم. آنان را شایسته‌ی این که به تو نزدیک شوند، نیافتم به خاطر شرکشان، و نیز شایسته نیست آنان رانده شوند و به پیمانشان جفا شود. پس درباره‌ی آنان، درشتی و نرمی را درهم آمیز و میان درشتی و مهربانی با آنان، در چرخش باش، و میان نزدیکی و قرب و دوری و بعد، جمع کن، ان شاء الله! [۳۹۸].

[صفحه ۳۲۵]

۱۴۳. تاریخ یعقوبی: علی علیه السلام به عمر بن مسلمة‌ی ارحبی نوشت:- پس از حمد و سپاس خداوند؛ دهقانان منطقه‌ات، از درشتی‌ات شکایت کرده‌اند و من در کار آنان نگریستم و خیری ندیدم. باید موضع تو میان قدری نرمی و اندازه‌ای درشتی باشد، [البته] بدون ستم و کم گذاشتن. به درستی که آنان با کوچکی، با ما هم زیستی می‌کنند. پس حقوق را با کوچکی از آنان بستان و غیر خدا را دوست مگیر. خداوند- عزّوجلّ- فرموده است: از غیر خودتان دوست و هم راز مگیرید. آنان از هیچ نابخاری در حقّ شما کوتاهی نورزند، و خداوند- عزّوجلّ- درباره‌ی اهل کتاب فرموده است: «یهود و نصارا را به عنوان دوست، انتخاب مکنید» و خداوند- تبارک و تعالی- فرموده است: «و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود». با مالیات‌ها بر آن بکوب و در پشت، با آنان رویارو شو و از ریختن خون آنان، برحذر باش. والسلام!

۱۴۴. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به یکی از کارگزارانش:- پس از حمد و سپاس خداوند؛ تو از آنانی که در یاری دین، از آنان پشتیبانی خواهم و خودستایی گنهکاران را با او از بین بَرَم، و رخنه‌ی مرزهای بیم‌آور را با او ببندم. پس در آنچه برایت مهم است، از خداوند، کمک بجو و درشتی و نرمی را درهم آمیز و آن‌جا که مهربانی باید، مهربانی پیشه کن و آن‌جا که جز درشتی به کار نیاید، درشتی پیش گیر. در برابر شهروندان، فروتن باش و با آنان، گشاده‌رویی کن و نرمخویی نما. با همکاران، یکسان رفتار نما در نگاه با گوشه‌ی چشم، و نگاه خیره، و در اشاره و تحیت گفتن؛ تا بزرگان، در تو طمع ستم نکنند و ناتوانان، از عدالت

مأیوس نگردند. والسلام! [۳۹۹].

[صفحه ۳۲۶]

السیاسة الثقافية

اشاره

سیاست‌های فرهنگی

تنمية التعليم والتربية

اشاره

۱۴۵- الإمام علیّ علیه السلام: علی الإمام أن یُعَلِّمَ أهل ولايته حدود الإسلام والإیمان [۴۰۰].

۱۴۶- عنه علیه السلام: إنَّ الناسَ إلى صالح الأدب أحوج منهم إلى الفضة والذهب [۴۰۱].

۱۴۷- عنه علیه السلام: أيها الناس! إنَّ لی علیکم حقاً، ولکم علیّ حقٌّ؛ فأما حقُّکم علیّ فالنصيحة لکم، وتوفير فيثکم علیکم، وتعلیمکم کی لا تجهلوا، وتأديبکم کیما تعلموا [۴۰۲].

[صفحه ۳۲۷]

۱۴۸- الإمام الباقر علیه السلام: كان علیّ علیه السلام إذا صَلَّى الفجر لم يزل معقّباً إلى أن تطلع الشمس، فإذا طلعت اجتمع إليه الفقراء والمساكين وغيرهم من الناس، فيعلّمهم الفقه والقرآن، وكان له وقت يقوم فيه من مجلسه ذلك [۴۰۳].

۱۴۹- إرشاد القلوب: روى أنه علیه السلام كان إذا يفرغ من الجهاد يتفرّغ لتعليم الناس، والقضاء بينهم [۴۰۴].

۱۵۰- الطبقات الكبرى عن علباء بن أحمر: إنَّ علیّ بن أبي طالب خطب الناس فقال: من يشتري علماً بدرهم؟ فاشترى الحارث الأعور صحفاً بدرهم، ثم جاء بها علناً، فكتب له علماً كثيراً، ثم إنَّ علیاً خطب الناس بعد، فقال: يا أهل الكوفة! غلبکم نصف رجل [۴۰۵].

۱۵۱- الغارات عن سالم بن أبي الجعد: فرض علیّ علیه السلام لمن قرأ القرآن ألفین ألفین. قال: وكان أبي ممّن قرأ القرآن [۴۰۶].

۱۵۲- شرح نهج البلاغة: وفد غالب بن صعصعة علی علیّ علیه السلام ومعه ابنه الفرزدق [۴۰۷] فقال له: من أنت؟ فقال: غالب بن صعصعة المجاشعی... قال: یا

[صفحه ۳۲۸]

أبا الأخطل، من هذا الغلام معك؟ قال: ابني، وهو شاعر. قال: علّمه القرآن؛ فهو خير له من الشعر [۴۰۸].

۱۵۳- الإمام علیّ علیه السلام- من كتاب له علیه السلام إلى قُتَمِّ بن العباس، وهو عامله علی مکه-: أما بعد، فأقم للناس الحجّ، وذکرهم بأيام الله، واجلس لهم العصرين، فأفتِ المستفتي، وعلّم الجاهل، وذاكر العالم [۴۰۹].

۱۵۴- عنه علیه السلام- لسائل سأله عن معضلة-: سل تفقّها ولا تسأل تعتّاً؛ فإنَّ الجاهل المُتعلّم شبيه بالعالم، وإنَّ العالم المتعسّف شبيه بالجاهل المتعنت [۴۱۰].

۱۵۵- عنه علیه السلام- لرجل سأله رجل أن يُعرّفه الإیمان-: إذا كان الغد فأنتی حتى أخبرك علی أسمع الناس، فإن نسيت مقاتلي حَفَظَهَا علیک غیرک؛ فإنَّ الكلام كالشاردة يُنْقَفُها هذا ويُخَطُّها هذا. [۴۱۱].

[صفحه ۳۲۹]

توسعه آموزش و پرورش

۱۴۵. امام علی علیه السلام: بر پیشواست که به مردمان تحت حکومتش، حدود اسلام و ایمان را بیاموزد.

۱۴۶. امام علی علیه السلام: به درستی که مردمان، به ادب شایسته، نیازمندترند از طلا و نقره.

۱۴۷. امام علی علیه السلام: ای مردم! به درستی که مرا بر شما حقی است و شما را نیز بر من حقی است. امّا حقّ شما بر من، خیرخواهی برای شما، زیاد کردن ثروت‌هایتان و آموزش دادن‌تان است تا در نادانی نمانید، و پرورش شما تا آگاه شوید.

[صفحه ۳۳۰]

۱۴۸. امام باقر علیه السلام: هنگامی که علی علیه السلام نماز صبح به جا می‌آورد، در حال تعقیب نماز بود تا خورشید طلوع می‌کرد. هنگام طلوع خورشید، تهی‌دستان و مستمندان و دیگر قشرهای مردم، نزد او جمع می‌شدند و او به آنان، دین‌شناس و قرآن می‌آموخت و در ساعتی خاص، از این جلسه برمی‌خاست.

۱۴۹. ارشاد القلوب: گزارش شده که هر گاه علی علیه السلام از نبرد فراغت پیدا می‌کرد، به آموزش مردم و داوری در میان آنان می‌پرداخت.

۱۵۰. الطبقات الکبری - به نقل از علباء بن احمر - : علی بن ابی طالب، سخنرانی کرد و فرمود: «چه کسی دانشی را به یک درهم می‌خرد؟». حارث اعور (نابینا) چند صفحه را به یک درهم خرید و آن را نزد علی علیه السلام آورد و ایشان، برایش دانش‌های بسیاری نوشت.

پس از آن، علی سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم کوفه! نیمه‌مردی بر شما پیروز گشت».

۱۵۱. الغارات - به نقل از سالم بن ابی جعد - : علی علیه السلام برای کسانی که قرآن فرا می‌گرفتند، دو هزار دو هزار، مقرری تعیین کرد؛ و پدرم از کسانی بود که قرآن را فرا گرفت.

۱۵۲. شرح نهج البلاغه: غالب بن صعصعه، بر علی علیه السلام وارد شد و فرزندش فرزدق [۴۱۲] با او بود. علی علیه السلام به وی فرمود: «کیستی؟». گفت: غالب، فرزند صعصعه‌ی

[صفحه ۳۳۱]

مجاهشی ... فرمود ...: «ای ابو احظل! این جوان همراهت کیست؟». گفت: فرزندم، و او شاعر است. فرمود: «به وی قرآن بیاموز که برایش از شعر، بهتر است». ۱۵۳. امام علی علیه السلام - از نامه‌ی وی به قثم بن عباس که فرماندار وی در مکه بود - : پس از حمد خدا؛ حج را برای مردم به پا دار و به آنان روزهای خداوند را یادآوری کن، و بامداد و شامگاه برایشان بنشین، به استفتاکنندگان فتوا ده، نادان را تعلیم کن، و با دانشمند، مذاکره نما. ۱۵۴. امام علی علیه السلام - در پاسخ پرسش کننده‌ای که از مشکلی پرسیده بود - : برای فهمیدن بی‌پرس، نه برای آزار دادن، که نادان آموزنده، همانند داناست، و دانای بیرون از انصاف، همانند نادان پُر چون و چراست.

۱۵۵. امام علی علیه السلام - در پاسخ مردی که از او خواست تا ایمان را برایش معرفی کند - : چون فردا شود، نزد من آی تا در حضور مردم، برایت بازگویم که اگر سختم را فراموش کردی، دیگری آن را به خاطر بسپارد؛ زیرا که سخن، چون شکارِ رَمَنده است. یکی آن را به دست آرد و دیگری از دست دهد.

[صفحه ۳۳۲]

النهی عن نقض السنن الصالحة

۱۵۶- الإمام علیّ علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: لا تنقض سُنَّتهُ صالحه عمل بها صِدورُ هذه الأُمَّة، واجتمعت بها الألفه، وصلحت عليها الرعيه، ولا تُحدِثُ سُنَّتهُ تضرّ بشيء من ماضی تلك السُنن؛ فيكون الأجر لمن سنّها، والوزر عليك بما نقضت منها... والواجب عليك أن تتذكّر ماضی لمن تقدّمك من حكومه عادله، أو سُنَّتهُ فاضله، أو أثر عن نبينا صلى الله عليه وآله، أو فريضه في كتاب الله [۴۱۳].

۱۵۷- عنه عليه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر (فی روايه تحف العقول)-: وأكثر مدارس العلماء، ومثافنه الحكماء، فی تثبیت ما صلح عليه أهل بلادك، وإقامه ما استقام به الناس من قبلك؛ فإنّ ذلك يحقّ الحقّ، ويدفع الباطل، ويكتفى به دليلاً ومثلاً لأنّ السنن الصالحه هي السبيل إلى طاعة الله [۴۱۴].

برهیز از برهم زدن سنت‌های پسندیده

۱۵۶. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: و آیین پسندیده‌ای را بر هم مزن که بزرگان این امت، بدان رفتار نموده‌اند و بدان وسیله، الفت و پیوستگی به هم آمده است و شهروندان، بر آن پایه، سازش کرده‌اند؛ و آیینی را مینه که به چیزی از سنت‌های نیک گذشته، زیان رساند، تا پاداش، از آن سنت گذار باشد و گناهش بر تو ماند که آن را شکسته‌ای... و بر تو واجب است به خاطر داشته باشی که آنچه بر پیشینیان گذشته، از حکومتی عادلانه است، یا سنتی نیکو، یا اثری که از پیامبر ما به جا مانده، یا از واجبی که در کتاب خداست.

۱۵۷. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر (طبق گزارش تحف العقول)-: در تثبیت آنچه همشهریانت بدان صالح بودند و استوار نگه داشتن آنان بر آنچه بدان استوار بودند، درس آموزی از عالمان و هم‌نشینی با حکیمان را بسیار گردان؛ چرا که این کار، حق را به کُرسی بنشانند و باطل را برچیند و بدان، به عنوان الگو و راهنما، بسنده گردد؛ چه آن که سنت‌های نیکو، تنها راه برای اطاعت از خداوند است.

[صفحه ۳۳۳]

الامر بمكافحه السنن الطالحه

اشاره

۱۵۸- الإمام علیّ علیه السلام: اعلم أنّ أفضل عباد الله عند الله إمام عادل، هُدِي وَهَدَى، فأقام سنَّته معلومه، وأمات بدعه مجهوله، وإنّ السنن لتيرة لها أعلام، وإنّ البدع لظاهرة لها أعلام [۴۱۵].

۱۵۹- الإمام الصادق علیه السلام: أتت الموالی أمير المؤمنين علیه السلام فقالوا: نشكو إليك هؤلاء العرب؛ إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان يعطينا معهم العطايا بالسويّه، وزوج سلمان وبلالاً- وصهيباً، وأبوأ علينا هؤلاء وقالوا: لا نفع! فذهب إليهم أمير المؤمنين عليه السلام فكلمهم فيهم، فصاح الأعراب: أئينا ذلك يا أبا الحسن، أئينا ذلك! فخرج وهو مغضب يجرّ رداءه وهو يقول: يا معشر الموالی! إنّ هؤلاء قد صيروكم بمنزلة اليهود والنصارى؛ يتزوجون إليكم ولا يزوجونكم، ولا يعطونكم مثل ما يأخذون؛ فاتجروا بارك الله لكم، فإنّي قد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: الرزق عشرة أجزاء؛ تسعة أجزاء في التجارة، وواحدة في غيرها. [۴۱۶].

ستیز با سنت‌های ناپسند

۱۵۸. امام علی علیه السلام: بدان که برترین بندگان خداوند نزد او، پیشوای عادل است که راه یابد و راهنمایی کند تا سنت‌های

شناخته شده را بر پا دارد و بدعت‌های ناشناخته را بمیراند. به درستی که سنت‌ها پرتوافشانی است که نشانه‌هایی دارد و بدعت‌ها نیز پدیده‌ای آشکار است که نشانه‌هایی دارد. ۱۵۹. امام صادق علیه السلام: بردگان، نزد امیر مؤمنان آمدند و گفتند: از این عرب‌ها به تو شکوه می‌کنیم. به درستی که رسول خدا ما را سهمی برابر آنان می‌بخشید و برای سلمان و بلال و صهیب، زن گرفت و اینان، از این کار سر باز می‌زنند و می‌گویند: چنین نخواهیم کرد.

امیر مؤمنان نزد آنان رفت و در این باره با آنها صحبت نمود. عرب‌ها فریاد برآوردند که: ای ابالحسن! این را نمی‌پذیریم؛ این را نمی‌پذیریم!

علی علیه السلام بیرون آمد، در حالی که خشمگین بود و ردای خود را می‌کشید و می‌گفت: «ای گروه بردگان! به درستی که اینان، شما را در جایگاه یهود و نصارا قرار داده‌اند. از شما زن می‌گیرند و به شما زن نمی‌دهند و به اندازه‌ای که از شما می‌گیرند، به شما نمی‌دهند. پس تجارت کنید؛ خداوند به شما برکت خواهد داد. به درستی که از رسول خدا شنیدم که روزی، ده قسمت است: نه قسمت آن در تجارت است و یک قسمت آن در امور دیگر.

[صفحه ۳۳۴]

التجنب من مراسم الاستقبال

اشاره

۱۶۰- نهج البلاغه: قال [علی] علیه السلام وقد لقيه عند مسيره إلى الشام دهاقين الأنبار، فترجلوا له واشتدوا بين يديه فقال: ما هذا الذي صنعتموه؟ فقالوا: خلقنا منّا نعظم به أمراءنا. فقال: والله ما ينتفع بهذا أمراؤكم، وإنكم لتشققون علي أنفسكم في دنياكم، وتشققون به في آخرتكم. وما أخسر المشقة وراءها العقاب، وأربح الدعة معها الأمان من النار! [۴۱۷].

۱۶۱- نهج البلاغه: روی آنه [علیا] علیه السلام لما ورد الكوفة قادماً من صفين مرّاً بالشَّبابيين [۴۱۸] فسمع بكاء النساء على قتلى صفين، وخرج إليه حرب بن شرحبيل الشبامي ... يمشى معه وهو عليه السلام راكب، فقال عليه السلام: ارجع؛ فإنّ مشى مثلك مع مثلي فتنه للوالي، ومذلة للمؤمن [۴۱۹].

۱۶۲- الإمام الصادق علیه السلام: خرج أمير المؤمنين علیه السلام على أصحابه وهو راكب، فمشوا خلفه، فالتفت إليهم، فقال: لكم حاجة؟ فقالوا: لا، يا أمير المؤمنين، ولكننا نحب أن نمشي معك، فقال لهم: انصرفوا؛ فإنّ مشى الماشي مع الراكب مفسدة للراكب، ومذلة للماشي.

قال: وركب مرة أخرى فمشوا خلفه، فقال: انصرفوا؛ فإنّ خفق النعال خلف أعقاب الرجال مفسدة لقلوب التوکی. [۴۲۰].

[صفحه ۳۳۵]

پرهیز از مراسم استقبال

۱۶۰. نهج البلاغه: دهقانان شهر انبار، هنگام رفتن امام به شام او را دیدند. برای وی پیاده شدند و پیشاپیشش دویدند. فرمود: «این چه کاری است که انجام می‌دهید؟». گفتند: عادتی است که بدان، امیران خود را احترام می‌کنیم. فرمود: «به خدا سوگند که امیران شما از این کار، سودی نبردند و شما در دنیا خود را به رنج می‌افکنید و در آخرت نیز هلاک می‌شوید. چه زیانبار است رنجی که به دنبالش کیفر باشد، و چه سودمند است آسایشی که بدان، امان بودن از آتش است.»

۱۶۱. نهج البلاغه: گزارش شده آن گاه که علی علیه السلام پس از نبرد صفین وارد کوفه شد، از ناحیه‌ی شبامیان [۴۲۱] گذشت و

[صدای] گریه‌ی زنان را بر کشتگان صفین شنید. در همین حین، حرب بن شَرَحْبیل شبامی بیرون آمد و در حالی که علی علیه السلام سواره بود، او همراهش پیاده حرکت می‌کرد. علی علیه السلام فرمود: برگرد! چرا که پیاده رفتن چون تویی با من، برای زمامدار، فتنه است و برای مؤمن، خواری.

۱۶۲. امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان، سواره بیرون شد و یارانش پیاده به دنبالش راه افتادند. به سوی آنان برگشت و فرمود: «کاری دارید؟». گفتند: نه ای امیر مؤمنان! ولی دوست می‌داریم با تو پیاده حرکت کنیم. پس به آنان فرمود: «بازگردید؛ زیرا پیاده رفتن پیاده به همراه سواره، برای سواره فسادانگیز است و برای پیاده، خواری است».

[گزارش دهنده] گفت: امام علی علیه السلام بار دیگر سوار شد و آنان به دنبالش پیاده، راه افتادند. سپس فرمود: «بازگردید؛ زیرا صدای کفش پشت سر مردان، برای دل‌های نادان، فسادانگیز است».

[صفحه ۳۳۶]

النقد بدل الإطراء

اشاره

۱۶۳- الإمام علی علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر بعد ذکر خصائص البطانۃ الصالحۃ-: فاتخذ أولئک خاصیه لخلواتک وحفلاتک، ثم لیکن آثرهم عندک أقولهم بمرّ الحقّ لک، وأقلّهم مساعدهً فیما یکون منک ممّا کره الله لأولیائه، واقعاً ذلک من هواک حیث وقع. والصقّ بأهل الورع والصدق، ثم رضّهم علی ألاً یطروک ولا ینبجحوک بباطل لم تفعله؛ فإن کثره الإطراء تُحدث الزهو، وتُدنی من العزّة [۴۲۲].

۱۶۴- عنه علیه السلام- فی جواب من قال: أنت أمیرنا ونحن رعیتک، بک أخرجنا الله عزّ وجلّ من الذلّ، وبعزازک أطلق عباده من الغلّ، فاخترّ علینا وأمض

[صفحه ۳۳۷]

اختیارک، وائتمر فأمض ائتمارک؛ فإنّک القائل المصدّق، والحاکم الموفّق والملک المخوّل، لا نستحلّ فی شیء معصیتک، ولا نقیس علماً بعلمک، یعظم عندنا فی ذلک خطرک ویجلّ عنه فی أنفسنا فضلک-: إنّ من حقّ من عظیم جلال الله فی نفسه، وجلّ موضعه من قلبه أن یصغر عنده- لعظم ذلک- کلّ ما سواه، وإنّ أحقّ من کان كذلك لمن عظمت نعمه الله علیه، ولطف إحسانه إلیه، فإنّه لم تعظم نعمه الله علی أحد إلاّ زاد حقّ الله علیه عظماً.

وإنّ من أسخف حالات الولاء عند صالح الناس أن یظنّ بهم حبّ الفخر، ویوضع أمرهم علی الکبر، وقد کرهت أن یکون جال فی ظنّکم أنّی أحبّ الإطراء، واستماع الثناء، ولست- بحمد الله- كذلك، ولو كنت أحبّ أن یقال ذلک لترکته انحطاطاً لله سبحانه عن تناول ما هو أحقّ به من العظمه والكبرياء. وربّما استحلّی الناس الثناء بعد البلاء.

فلا- تُشوا علیّ بجمیل ثناء، لإخراجی نفسی إلى الله وإلیکم من البقیه فی حقوق لم أفرغ من أدائها، وفرائض لا بدّ من إمضاها؛ فلا تکلمونی بما تُکلم به الجبارة، ولا تتحفّظوا منی بما یتحفّظ به عند أهل البادره، ولا تخالطونی بالمصانعه، ولا تظنّوا بی استتقلاً فی حقّ قیل لی، ولا التماس إعظام لنفسی لما لا یصلح لی؛ فإنّه من استثقل الحقّ أن یقال له، أو العدل أن یرض علیه، کان العمل بهما أثقل علیه.

فلا- تکفوا عنی مقالته بحقّ، أو مشوره بعدل؛ فإنّی لست فی نفسی بفوق ما أن أخطی، ولا آمن ذلک من فعلی، إلاّ أن یکفی الله من نفسی ما هو أملك به منی، فإنّما أنا وأنتم عبید مملوکون لربّ لا ربّ غیره، یملک منّا ما لا نملک من أنفسنا، وأخرجنا ممّا کنا فی

إلی ما صلحنا علیه، فأبدلنا بعد الضلالة بالهدی، وأعطانا البصیره بعد العمی [۴۲۳].

[صفحه ۳۳۸]

انتقاد، نه ستایش!

۱۶۳. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر، پس از بازگویی ویژگی‌های محرمان شایسته-: اینان را خاصّ خلوت‌ها و مجلس‌هایت کن. سپس آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر بگوید و در آنچه خداوند از دوستانش نمی‌پسندد و به گونه‌ای از تو سر می‌زند، کم‌تر یاری‌ات دهد؛ و به پارسایان و راستگویان پیوند و آنان را چنان پرور که تو را فراوان نستایند، و با ستودن کار بیهوده‌ای که نکرده‌ای، خاطرت را شاد نمایند که ستودن فراوان، خودپسندی آرد و به خودخواهی وا دارد.

۱۶۴. امام علی علیه السلام- در پاسخ کسی که گفت: تو امیر مایی و ما مهتران تو. به واسطه‌ی تو خداوند ما را از خواری بیرون آورد و با آقایی‌ات بندگانش را از بند رهانید. تو برای ما انتخاب کن و انتخابت را به اجرا گذار و رایزنی کن و آن را به [صفحه ۳۳۹]

اجرا درآور؛ چرا که تو گوینده‌ای راستگو و حکمرانی کامیاب و فرمانروایی بزرگواری. نافرمانی‌ات را در هیچ زمینه‌ای روا نمی‌دانیم و هیچ دانشی را با دانش تو نمی‌سنجیم که جایگاهت نزد ما بس بزرگ است و فضیلت والاتر از اندیشه‌ی ماست:- کسی که جلال خدا در جانش بزرگ است و منزلتش در دل او سترگ، سزاست که به سبب این بزرگی، هر چه جز خداست، نزد او خرد باشد، و سزاوارترین کس به من آن بود که نعمت‌های الهی بر او بزرگ باشد و نیکی‌اش پیایی، زیرا نعمت خداوند، بر کسی فزونی نیابد، جز آن که حقّ خداوند، بر او بزرگ گردد. به درستی که پست‌ترین خوی زمامداران، نزد مردمان نیک، آن است که گمان رود که آنان، فخرفروشی را دوست می‌دارند، و کار آنان را بر پایه‌ی خودبینی نهند. برایم ناگوار است که در خاطر شما بگذرد که من ستایش [از جانب شما] و شنیدن ثناگویی را دوست دارم. سپاس خدا را که چنین نیستم و اگر ستایش دوست بودم، آن را او می‌نهادم، به سبب فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، از بزرگی و بزرگواری‌ای که تنها او بدان سزاوار است؛ و چه بسا مردم، ستایش پس از سختی را شیرین بدانند.

مرا به نیکی نستایید تا خود را نزد خداوند و شما، از عهده‌ی حقوقی که تاکنون ادا نکرده‌ام و واجب‌هایی که بر من است، بیرون سازم. پس با من چنان که با سرکشان سخن گویند، سخن مگویید و چونان که با تیزخویان کنند، از من کناره مگیرید. با ظاهرسازی و سازش با من رفتار مکنید و گمان مبرید که شنیدن حق، بر من گران است؛ و نمی‌خواهم که مرا بزرگ انگارید، در آنچه که شایسته‌ی من نیست. به درستی که آن که سخن حق بر او گران آید، یا عرضه‌ی عدالت بر او دشوار بود، عمل به حق و عدالت، بر او دشوارتر باشد. پس، از گفتن حق و رایزنی در عدالت، خودداری مکنید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس، کفایت کند که از من بر آن، تواناتر است. جز این نیست که ما و شما، بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. او از ما چیزی را مالک است که ما اختیارش را نداریم. ما را از آنچه در آن بودیم، بیرون کرد و بدانچه صلاح ما بود، درآورد. به جای گمراهی، رستگاری نصیبمان کرد و پس از کوری، بینایی مان عطا فرمود.

[صفحه ۳۴۰]

اشاره

۱۶۵- الأمالی للمفید عن الأصبع بن نباته: دخل الحارث الهمدانی علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فی نفرٍ من الشیعۀ وكنْتُ فیهم، فجعل الحارث یتأوّد فی مشیتة، ویخبط الأرض بمِحْجَنه، وكان مریضاً، فأقبل علیه امیر المؤمنین علیه السلام- وكانت له منه منزله- فقال: کیف تجدک یا حارث؟ فقال: نال الدهر یا امیر المؤمنین منی، وزادنی أواراً وغلیلاً اختصام أصحابک بیابک، قال: وفیم خصوصتهم؟ قال: فیک وفي الثلاثة من قبلک، فمن مفرطٍ منهم غالی، ومقتصدٍ نالٍ ومن متردّدٍ مراتب، لا یدری أ یقدم أم یحجم؟ فقال: حسبک یا أبا همدان، ألا إنّ خیر شیعی النبط الأوسط، إلیهم یرجع الغالی، وبهم یلحق التالی.

فقال له الحارث: لو کشفتم- فداک ابی وأمی- الرین عن قلوبنا، وجعلتنا فی ذلک علی بصیرۀ من أمرنا. قال علیه السلام: قدّک فإنّک امرؤ ملبوس علیک. إنّ دین الله لا یعرف بالرجال، بل بآیۀ الحقّ؛ فاعرف الحقّ تعرف أهله.

[صفحه ۳۴۱]

یا حارث، إنّ الحقّ أحسن الحدیث، والصادع به مجاهد [۴۲۴].

۱۶۶- البیان والتبیین: نهض الحارث بن حوط اللیثی إلی علی بن ابی طالب، وهو علی المنبر، فقال: أ تظنّ أنا نظنّ أنّ طلحه والزبیر كانا علی ضلال؟ قال: یا حار، إنّه ملبوس علیک؛ إنّ الحقّ لا یعرف بالرجال؛ فاعرف الحقّ تعرف أهله! [۴۲۵].

راجع: القسم السادس/وقعه الجمل متأهب الإمام لمواجهه الناکثین/التباس الأمر علی من لا بصیره له.

[صفحه ۳۴۲]

حق مداری در شناخت مردان

۱۶۵. أمالی المفید- به نقل از اصبع بن نباته-: حارث همدانی با گروهی از شیعیان که من نیز جزو آنان بودم، بر امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. حارث که بیمار بود، به سختی گام برمی داشت و عصا به زمین می کوبید. امیر مؤمنان به سویش آمد؛ چرا که حارث، نزد وی منزلتی داشت، و فرمود: «چگونه ای حارث؟». گفت: ای امیر مؤمنان! روزگار از من خواسته هایش را گرفته و درگیری یارانت در آستان تو، مرا به خشم آورده است. فرمود: «نزاع آنان، درباره ی چیست؟». گفت: درباره ی تو و سه خلیفه ی پیشین. گروهی افراطی و غلوکننده اند، گروهی میانه و دنبال روانند، و گروهی مردّد و شکّ کننده که نمی دانند به پیش بروند یا باز گردند.

فرمود: «کافی است برادر همدانی! بدانید که بهترین پیرو من، گروه میانه اند که اهل غلو، به آنان برمی گردند و عقب ماندگان، به آنها می رسند».

حارث به ایشان گفت: پدر و مادرم فدایت، اگر زنگار از دل های ما برچینی و ما را در کارمان روشن سازی! فرمود: «کافی است! به درستی که کارها بر تو مشتبه شده است. دین خدا با مردان شناخته نگرده؛ بلکه با نشانه های حقیقت [به شناخت درآید]. حق را بشناس تا پیروان حقیقت را بشناسی.

[صفحه ۳۴۳]

ای حارث! زیباترین سخن، سخن حقّ است و فریاد کننده ی حقّ، مجاهد [در راه خدا] است.

۱۶۶. البیان والتبیین: هنگامی که علی بن ابی طالب بر منبر بود، حارث بن حوط لیثی برخاست و گفت: آیا گمان می بری که ما طلحه و زبیر را بر گمراهی می بینیم؟ فرمود: «ای حارث! کار بر تو مشتبه شده است. به درستی که حقیقت، با مردان شناخته نگرده. پس حق را بشناس تا پیروانش را بشناسی».

ر. ک: بخش ششم/نبرد جمل/آمادگی امام برای رویارویی با بیعت

شکنان/اشتباه شدن کارها بر کسانی که بینایی ندارند».

[صفحه ۳۴۴]

السیاسة الاقتصادية

اشاره

سیاست‌های اقتصادی

الحث على العمل

اشاره

۱۶۷- الإمام علی علیه السلام: إن الأشياء لما ازدوجت ازدوج الكسل والعجز، فتتجا [۴۲۶] بينهما الفقر [۴۲۷].

۱۶۸- عنه علیه السلام: إني لمأبغض الرجل يكون كسلان من أمر دنياه؛ لأنه إذا كان كسلان من أمر دنياه فهو عن أمر آخرته أكسل [۴۲۸].

۱۶۹- عنه علیه السلام: ما غدوة أحدكم في سبيل الله بأعظم من غدوته يطلب لولده وعياله ما يصلحهم [۴۲۹].

[صفحه ۳۴۵]

۱۷۰- عنه علیه السلام: من طلب الدنيا حلالاً؛ تعطفاً على والد أو ولد أو زوجته، بعثه الله تعالى ووجهه على صورة القمر ليلة البدر [۴۳۰].

۱۷۱- عنه علیه السلام: أوصيكم بالخشية من الله في السرّ والعلانية، والعدل في الرضا والغضب، والاكْتساب في الفقر والغنى [۴۳۱].

۱۷۲- عنه علیه السلام: إن طلب المعاش من حله لا يشغل عن عمل الآخرة [۴۳۲].

۱۷۳- عنه علیه السلام- في كتابه لابنه الحسن علیه السلام:- لا تدع الطلب فيما يحلّ ويطيب؛ فلا بدّ من بلغته، وسيأتيك ما قُدر لك [۴۳۳].

۱۷۴- عنه علیه السلام: للمؤمن ثلاث ساعات: فساعة يناجي فيها ربه، وساعة يرمّ معاشه، وساعة يخلى بين نفسه وبين لذتها فيما يحلّ ويجمل.

وليس للعاقل أن يكون شاخصاً إلّا في ثلاث: مرّمة لمعاش، أو خطوة في معاد، أو لذّة في غير محرّم [۴۳۴].

۱۷۵- شرح نهج البلاغة- في ذكر صدقات أميرالمؤمنين علیه السلام:- كان يعمل بيده، ويحرث الأرض، ويستقي الماء، ويغرس النخل، كل ذلك يباشره بنفسه الشريفة [۴۳۵].

راجع: القسم العاشر/الخصائص العمليّة/الجمع بين العبادة والعمل.

/إمام المتصدّقين/صدقاته.

[صفحه ۳۴۶]

تشويق به كار

۱۶۷. امام علی علیه السلام: آن گاه که امور با یکدیگر جُفت شدند، کسالت و ناتوانی با هم شدند و از آنها تهی دستی زاده شد.

۱۶۸. امام علی علیه السلام: دشمن می‌دارم آن کس را که در کار دنیایش تنبل است؛ چرا که اگر در کار دنیا تنبل باشد، در کار

آخرت، تنبل تر خواهد بود. ۱۶۹. امام علی علیه السلام: صبح خیزی هیچ یک از شما در راه خدا، گرانمایه تر نیست از صبح خیزی کسی که برای فرزندان و خاندانش، آنچه را که آنها را سامان بخشد، می جوید.

[صفحه ۳۴۷]

۱۷۰. امام علی علیه السلام: آن که دنیای حلال بجوید، تا بر پدر یا فرزند و یا همسرش مهربانی ورزد، خداوند، او را برانگیزاند، در حالی که چهره اش چون ماه شب چهارده باشد.

۱۷۱. امام علی علیه السلام: شما را سفارش می کنم به ترس از خداوند در نهان و آشکارا، و عدالت پیشگی در خشنودی و خشم، و کسب و کار در تنگ دستی و بی نیازی.

۱۷۲. امام علی علیه السلام: به درستی که جستجوی زندگی حلال، [آدمی را] از کار آخرت باز نمی دارد.

۱۷۳. امام علی علیه السلام- در نامه اش به فرزندش حسن علیه السلام-: جستجوی آنچه را که حلال و گوارا است، وامگذار؛ چرا که از زندگی، به اندازه‌ی رفع حوائج، چاره‌ای نیست و آنچه برای مقدر شده، به تو خواهد رسید.

۱۷۴. امام علی علیه السلام: ساعت‌های [زندگی] دیندار، سه بخش است: در بخشی با پروردگارش راز و نیاز می کند؛ در بخشی دیگر، به زندگی اش سامان دهد؛ و بخشی دیگر را در خوشی‌های حلال و شایسته می گذراند.

سزاوار نیست که خردمند، جز در یکی از این حالت‌ها باشد: ساماندهی زندگی، گام برداشتن برای آخرت، و یا خوشی‌های حلال.

۱۷۵. شرح نهج البلاغه- در گزارش صدقه‌های امیر مؤمنان-: با دستانش کار می کرد، زمین را می کاشت، آبیاری می کرد، درخت خرما می کاشت، و همه‌ی اینها را خود به عهده داشت.

ر ک: بخش دهم/ویژگی‌های رفتاری/کار و عبادت،

پیشوای صدقه دهندگان، صدقه‌ی امام علی.

[صفحه ۳۴۸]

عمارة البلاد

اشاره

العمارة- لغة- نقيض الخراب (مفردات ألفاظ القرآن: ۵۸۶)، وعمارة البلاد هي كل عمل ما من شأنه توفير الراحة والحياة الإنسانية الكريمة،

بعبارة أخرى، عمارة البلاد في قاموس الثقافة المعاصرة تعني «التنمية» بمفهومها العام الشامل للتنمية الزراعية، والصناعية، والتجارية، وكل ما يضمن رفاهية العيش لدى الإنسان من قبيل توفير الماء، والكهرباء، وحماية البيئة، وغيرها.

ومن هنا فالعناوين التالية تُعدّ من قبيل ذكر الخاص بعد العام.

۱۷۶- الإمام عليّ عليه السلام- في عهده إلى مالك الأشر-: هذا ما أمر به عبد الله عليّ أمير المؤمنين مالك بن الحارث الأشر في عهده إليه، حين ولّاه مصر: جباية خراجها، وجهاد عدوّها، واستصلاح أهلها، وعمارة بلادها [۴۳۶].

۱۷۷- عنه عليه السلام- ممّا كتبه إلى قرظ بن كعب الأنصاري-: أمّا بعد، فإنّ رجالاً من أهل الذمّة من عملك ذكروا نهراً في أرضهم قد عفا وادّفن، وفيه لهم عمارة على المسلمين، فانظر أنت وهم، ثمّ اعمر وأصلح النهر؛ فلعمري لأنّ يعمرُوا أحبّ إلينا من أن يخرجوا

وأن يعجزوا أو يقصروا في واجب من صلاح البلاد. والسلام [۴۳۷].

۱۷۸- عنه عليه السلام: فضيلة السلطان عمارة البلدان [۴۳۸].

راجع: السياسة الإقتصادية/سیاسة أخذ الخراج.

[صفحه ۳۴۹]

آبادانی شهرها

امروزه بدان توسعه می گویند که شامل همه نوع آبادانی در مرحله‌های کشاورزی، صنعت، بازرگانی و خدمات است. از این رو، عنوان‌های بعدی خاص هستند.

۱۷۶. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: این است آنچه را بنده‌ی خدا، علی، پیشوای مؤمنان، به مالک پسر حارث اشتر، در عهدنامه‌اش به وی فرمان داد، آن گاه که او را بر حکومت مصر گمارد: گردآوری مالیات‌ها، نبرد با دشمنان، بهبود زندگی شهروندان، و آبادانی شهرها.

۱۷۷. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به قرظ بن کعب انصاری-: پس از حمد و سپاس خداوند؛ به درستی که مردانی از اهل ذمه، در قلمرو حکومتی‌ات گزارش داده‌اند که نه‌ری در سرزمین آنان، از میان رفته و نابود شده است و آنان، دارای حق آبادانی بر مسلمانان هستند. در این باره، تو و آنان بنگرید. پس نهر را آباد کرده، سامان ده. به جانم سوگند که آباد کردن آنان، برای ما دلپذیرتر است از آن که بیرون روند، یا تهی دست شوند، یا از وظیفه‌ی آبادی شهرها قصور ورزند. والسلام!

۱۷۸. امام علی علیه السلام: برتری حکمران، در آبادانی شهرهاست.

ر. ک: سیاست‌های اقتصادی/ص ۳۷۱ «سیاست گرفتن مالیات».

[صفحه ۳۵۰]

التنمية الزراعية

اشاره

۱۷۹- الإمام علی علیه السلام: من وجد ماءً وتراباً ثم افتقر فأبعده الله [۴۳۹].

۱۸۰- عنه علیه السلام: إن معایش الخلق خمسة: الإمارة، والعمارة، والتجارة، والإجارة، والصدقات ... وأما وجه العمارة فقولہ تعالی: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» [۴۴۰]، فأعلمنا سبحانه أنه قد أمرهم بالعمارة؛ ليكون ذلك سبباً لمعایشهم بما يخرج من الأرض؛ من الحب، والثمرات، وما شاكل ذلك، مما جعله الله معایش للخلق [۴۴۱].

۱۸۱- الإمام الباقر علیه السلام: إن علياً عليه السلام كان يكتب إلى أمراء الأجناد: أنشدكم الله في فلاحی الأرض أن يُظلموا قبلكم [۴۴۲].

راجع: السياسة الإقتصادية/سیاسة أخذ الخراج.

کتاب «التنمية الاقتصادية في الكتاب والسنة»/الزراعة.

[صفحه ۳۵۱]

توسعه کشاورزی

۱۷۹. امام علی علیه السلام: آن که آب و خاکی بیابد و تنگ دست شود، خداوند، او را دور سازد.

۱۸۰. امام علی علیه السلام: به درستی که گذران زندگی‌های مردم، در پنج امر است: حکمرانی، آبادانی، تجارت، اجاره، و مالیات‌ها

...اما دلیل آبادانی، این سخن خداوند است که: «او شما را از زمین، پدید آورد و از شما آبادانی آن را خواست». [این آیه] به ما می‌فهماند که خداوند سبحان، بندگانش را به آبادانی زمین، فرمان داده است تا گذران زندگی شود با آنچه از زمین می‌روید از دانه‌ها، میوه‌ها و مانند آن از چیزهایی که خداوند، سبب گذران زندگی بندگان قرار داده است.

۱۸۱. امام باقر علیه السلام: به درستی که علی علیه السلام به فرماندهان لشکر می‌نوشت: «شما را به خدا سوگند که مبدا کشاورزان، از جانب شما مورد ستم واقع شوند».

ر. ک: سیاست‌های اقتصادی/ص ۳۷۱ «سیاست گرفتن مالیات»؛

کتاب توسعه‌ی اقتصادی در قرآن و حدیث: «کشاورزی».

[صفحه ۳۵۲]

التنمية الصناعية

اشاره

۱۸۲- الإمام علیّ علیه السلام: حرفه المرء کنز [۴۴۳].

۱۸۳- عنه علیه السلام: إنَّ الله عزَّ وجلَّ يحبُّ المحترف الأمين [۴۴۴].

۱۸۴- عنه علیه السلام- فی الحكم المنسوبة إليه-: لا تطلب سرعة العمل، واطلب تجويده؛ فإنَّ الناس لا يسألون فی کم فرغ من العمل، إنما يسألون عن جودة صنعه [۴۴۵].

۱۸۵- الکافی عن أمّ الحسن النخعیة: مرَّ بی أمير المؤمنين علیه السلام فقال: أی شیء تصنعین یا أمّ الحسن؟ قلت: أغزل. فقال: أما إنَّه أحلُّ الکسب- أو من أحلَّ الکسب [۴۴۶].

۱۸۶- تفسیر العیاشی عن محمّد بن خالد الضبّی: مرَّ إبراهیم النخعی علی امرأه وهی جالسة علی باب دارها بكرة، وکان یقال لها: أمّ بکر، وفی یدها مغزل تغزل به، فقال: یا أمّ بکر، أ ما کبرت! أ لم یأنَّ لک أن تضعی هذا المغزل؟! فقالت: وكيف أضعه وسمعتُ علی بن أبی طالب أمير المؤمنين علیه السلام یقول: هو من طیبات الکسب! [۴۴۷].
راجع: التّنیمة التّجاریة.

[صفحه ۳۵۳]

توسعه صنعتی

۱۸۲. امام علی علیه السلام: حرفه‌ی آدمی گنج است.

۱۸۳. امام علی علیه السلام: خداوند- عزوجل- صاحب حرفه‌ی امانتدار را دوست می‌دارد.

۱۸۴. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان-: به دنبال سرعت انجام کار مباش؛ بلکه کیفیت خوب را بجو. به درستی که از مردم نپرسند در چند روز، کار را به پایان برده‌اند. همانا از خوبی کار، سؤال شوند.

۱۸۵. الکافی- به نقل از امّ حسن نخعی-: امیر مؤمنان از کنارم گذشت و پرسید: «امّ حسن! چه می‌کنی؟». گفتم: ریسندگی می‌کنم. فرمود: «بدان که حلال‌ترین کسب و کار است» یا فرمود: «از حلال‌ترین کسب و کارهاست».

۱۸۶. تفسیر العیاشی- به نقل از محمد بن خالد ضبّی-: ابراهیم نخعی، بر زنی گذشت که صبحگاه، بر در خانه‌اش نشسته بود و او را امّ بکر می‌نامیدند و در دستش دوکی بود که با آن، ریسندگی می‌کرد. ابراهیم گفت: ای امّ بکر! دیگر پیر شده‌ای. آیا وقت آن

نرسیده که دوک را بر زمین گذاری؟ امّ بکر گفت: چگونه آن را بر زمین بگذارم که شنیدم علی بن ابی طالب، پیشوای مؤمنان، می‌فرمود: «ریسندگی از گواراترین کسب و کارهاست».

رک: سیاست‌های اقتصادی/ص ۳۵۵ «توسعه‌ی تجاری».

[صفحه ۳۵۴]

التنمیة التجارية

اشاره

۱۸۷- الإمام علی علیه السلام: تعرّضوا للتجارة؛ فإنّ فيها غنی لکم عمّا فی أیدی الناس [۴۴۸].

۱۸۸- عنه علیه السلام- للموالی-: اتّجروا، بارک الله لکم؛ فإنّی قد سمعتُ رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: الرزق عشرة أجزاء؛ تسعة أجزاء فی التجارة، وواحدة فی غيرها [۴۴۹].

۱۸۹- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: ثم استوصی بالتّجار وذوی الصناعات، وأوصی بهم خیراً، المقیم منهم والمضطرب بماله، والمترفّق ببدنه؛ فإنّهم موادّ المنافع، وأسباب المرافق، وجلابها من المّباعد والمّطارح، فی بَرک وبحرک، وسهلک وجبلک، وحيث لا يلتئم الناس لمواضعها، ولا یجترون علیها؛ فإنّهم سلّم لا تُخاف بائقتّه، وُصلح لا تُخشی غائلته. وتفقدُ أمورهم بحضرتک،

[صفحه ۳۵۵]

وفی حواشی بلادک [۴۵۰].

۱۹۰- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر (فی روایه تحف العقول)-: ثم التّجار وذوی الصناعات فاستوصی وأوصی بهم خیراً؛ المقیم منهم، والمضطرب بماله، والمترفّق بیده؛ فإنّهم موادّ للمنافع، وجلابها فی البلاد فی بَرک وبحرک وسهلک وجبلک، وحيث لا يلتئم الناس لمواضعها ولا یجترون علیها من بلاد أعدائک من أهل الصناعات التي أجرى الله الرفق منها علی أیدیهم فاحفظ حرمتهم، وآمن سبلهم، وخذ لهم بحقوقهم؛ فإنّهم سلّم لا- تُخاف بائقتّه، وُصلح لا تُحذر غائلته، أحبّ الأمور إليهم أجمعها للأمن وأجمعها للسلطان، فتفقدُ أمورهم بحضرتک، وفی حواشی بلادک. [۴۵۱].

[صفحه ۳۵۶]

توسعه تجاری

۱۸۷. امام علی علیه السلام: به تجارت پردازید که تجارت، سبب بی‌نیازی شماست از آنچه در دست دیگران است.

۱۸۸. امام علی علیه السلام- به بردگان آزاد شده-: تجارت کنید. خداوند به شما برکت دهد. به درستی که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «روزی، ده قسمت است. نه قسمت آن در تجارت است و یکی در چیزهای دیگر».

۱۸۹. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: دیگر این که نیکی به بازرگانان و صنعتگران را بپذیر و سفارش کردن به نیکویی درباره‌ی آنان را به عهده گیر؛ چه کسی که مقیم باشد یا آن که با مال خود، از این سو به آن سو رود و با دست‌رنج خود سود کند، که آنان، مایه‌های منفعت و پدیدآورنده‌ی اسباب آسایش و راحتی‌اند، و آورنده‌ی آن، از جاهای دوردست و دشوار، در بیابان و دریا و دشت و کوهسار؛ جایی که مردمان در آن جا گرد نیابند و در رفتن بدان جا دلیری نکنند. این بازرگانان، مردمی آرام‌اند که از دشمنی آنان، هراسی نیست، و آشتی‌جویند که از فتنه‌ی آنان، ترسی نیست. به کارهای آنان، رسیدگی کن؛ چه در

[صفحه ۳۵۷]

آن جایی باشند که خود به سر می‌بری و چه در شهرهای دیگر.

۱۹۰. امام علی علیه السلام - در عهدنامه‌اش به مالک اشتر (بر پایه‌ی گزارش تحف العقول) - آن گاه به بازرگانان و صنعتگران، نیکی کن و آنان را به نیکی‌ی درباره‌ی دیگران، سفارش نما؛ چه آن که مقیم باشد یا آن که با مال خود، از این سو به آن سو رود و با دست‌رنج خود سود کند، که آنان، مایه‌های منفعت و پدید آورنده‌ی اسباب آسایش و راحتی‌اند، و آورنده‌ی آن به شهرها از بیابان و دریا و دشت و کوهسارند؛ جایی که مردمان در آن جا گرد نیابند و در رفتن بدان جا دلیری نکنند، مانند کشورهای دشمن تو که صنعتگرانی دارند که خداوند، آسایش را بر دستان آنان، جاری ساخته است.

پس حرمت آنان را نگه دار، و راه‌هایشان را امن ساز، و حقوقشان را بستان؛ زیرا که آنان، مردمی آرام‌اند که از دشمنی آنان، هراسی نیست، و آشتی جویند که از فتنه‌ی آنان، ترسی نیست. دوست‌داشتنی‌ترین کار برایشان، حفظ امنیت و اقتدار آنان است. پس به کارهای آنان، رسیدگی کن؛ چه در آن جایی باشند که خود به سر می‌بری و چه در شهرهای دیگر.

[صفحه ۳۵۸]

مراقبه السوق مباشرة

اشاره

۱۹۱- الإمام الباقر علیه السلام: كان أمير المؤمنين عليه السلام بالكوفة عندكم يغتدي كل يوم بكرة من القصر، فيطوف في أسواق الكوفة سوقاً سوفاً ومعه الدرّة على عاتقه، وكان لها طرفان، وكانت تسمى: السبيبة، فيقف على أهل كل سوق، فينادي: يا معشر التجار، اتقوا الله عزّ وجلّ.

فإذا سمعوا صوته عليه السلام ألقوا ما بأيديهم، وأرعوا إليه بقلوبهم، وسمعوا بأذانهم.

فيقول عليه السلام: قدّموا الاستخاره، وتبرّكوا بالسهولة، واقتربوا من المبتاعين، وتزيّنوا بالحلم، وتناهوا عن اليمين، وجانبوا الكذب، وتجافوا عن الظلم، وأنصفوا المظلومين، ولا تقربوا الربا، وأوفوا الكيل والميزان، ولا تبخسوا الناس أشياءهم، ولا تعثوا في الأرض مفسدين. فيطوف عليه السلام في جميع أسواق الكوفة، ثم يرجع فيقع للناس [۴۵۲].

۱۹۲- الإمام الحسين عليه السلام: إنّه [عليّاً عليه السلام] ركب بغلة رسول الله صلى الله عليه وآله الشهباء بالكوفة، فأتى سوقاً سوفاً، فأتى طاق اللخّامين، فقال بأعلى صوته: يا معشر القضايين، لا تنخعوا، ولا تعجلوا الأنفس حتى تزهق، وإياكم والنفخ في اللحم للبيع؛ فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله ينهى عن ذلك.

ثمّ أتى التمارين فقال: أظهروا من ردّي بيعكم ما تظهرون من جيده.

ثمّ أتى السّمّاكين فقال: لا تبيعوا [۴۵۳] إلّا طيباً، وإياكم وما طفا [۴۵۴]. ثمّ أتى الكناسة [۴۵۵] فإذا فيها أنواع التجارة؛ من نحاس، ومن مائع، ومن قماط، ومن بائع إبر [۴۵۶]، ومن صيرفيّ، ومن حنّاط، ومن بزّاز، فنّادى بأعلى صوته: إنّ

[صفحه ۳۵۹]

أسواقكم هذه يحضرها الأيمان، فشوبوا أيمانكم بالصدق، وكفّوا عن الحلف؛ فإنّ الله عزّ وجلّ لا يقدر من حلف باسمه كاذباً [۴۵۷].

۱۹۳- فضائل الصحابة عن أبي الصهباء: رأيت عليّ بن أبي طالب بشطّ الكلا يسأل عن الأسعار [۴۵۸].

۱۹۴- دعائم الإسلام: إنّه [عليّاً عليه السلام] كان يمشى في الأسواق، ويبيده درّة يضرب بها من وجد من مطّفّف أو غاشّ في تجارة المسلمين.

قال الأصمغ: قلت له يوماً أنا أكفيك هذا يا أمير المؤمنين، واجلس في بيتك! قال: ما نصحتني يا أصمغ [٤٥٩].

١٩٥- تاريخ دمشق عن أبي سعيد: كان عليّ يأتي السوق فيقول: يا أهل السوق، اتقوا الله، وإياكم والحلف؛ فإنّ الحلف ينفق السلعة، ويمحق البركة. وإنّ التاجر فاجر، إلّا من أخذ الحقّ، وأعطى الحقّ، والسلام عليكم [٤٦٠].

١٩٦- ربيع الأبرار: كان عليّ عليه السلام يمرّ في السوق على الباعه، فيقول لهم: أحسنوا، أرخصوا بيعكم على المسلمين؛ فإنّه أعظم للبركة [٤٦١].

١٩٧- تاريخ دمشق عن زاذان: إنّه [عليّاً عليه السلام] كان يمشى في الأسواق وحده وهو

[صفحه ٣٦٠]

وال، يرشد الضالّ، ويعين الضعيف، ويمرّ بالبياع والبقال فيفتح عليه القرآن. وقرأ: «تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَجُ نَجَعُلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا» [٤٦٢].

فقال: نزلت هذه في أهل العدل والتواضع من الولاة، وأهل القدرة من سائر الناس [٤٦٣].

١٩٨- مكارم الأخلاق عن وشيكة: رأيت عليّاً عليه السلام يتزر فوق سرّته، ويرفع إزاره إلى أنصاف ساقيه، ويده درّة يدور في السوق، يقول: اتقوا الله، وأوفوا الكيل، كأنّه معلّم صبيان [٤٦٤].

١٩٩- الطبقات الكبرى عن جرّموز: رأيت عليّاً وهو يخرج من القصر و عليه قطريّتان: إزار إلى نصف الساق، ورداء مشمّر قريب منه، ومعه درّة له يمشى بها في الأسواق، ويأمرهم بتقوى الله، وحسن البيع، ويقول: أوفوا الكيل والميزان، ويقول: لا تنفخوا اللحم [٤٦٥].

٢٠٠- مكارم الأخلاق عن عبد الله بن عباس: لما رجع من البصرة وحمل المال ودخل الكوفة وجد أمير المؤمنين عليه السلام قائماً في السوق، وهو ينادى بنفسه: معاشر الناس، من أصبناه بعد يومنا هذا يبيع الجزى والطافى والمارماهى علوانه

[صفحه ٣٦١]

بدرّتنا هذه- وكان يقال لدرّته: السبيّته-.

قال ابن عيّاس: فسلمت عليه، فردّ عليّ السلام، ثمّ قال: يا ابن عباس، ما فعل المال؟ فقلت: ها هو يا أمير المؤمنين، وحملته إليه، فقزّيني، ورحّب بي.

ثمّ أتاه منادٍ ومعه سيفه ينادى عليه بسبعة دراهم، فقال: لو كان لى فى بيت مال المسلمين ثمن سواك أراك ما بعته، فباعه، واشترى قميصاً بأربعة دراهم له، وتصدّق بدرهمين، وأضافنى بدرهم ثلاثة أيام [٤٦٦].

٢٠١- فضائل الصحابة عن أبي مطر البصرى: أنّه شهد عليّاً أتى أصحاب التمر وجارية تبكى عند التمار، فقال: ما شأنك؟ قالت: باعنى تمراً بدرهم، فردّه مولاي، فأبى أن يقبله.

قال: يا صاحب التمر، خذ تمرّك، واعطها درهمها؛ فإنّها خادم، وليس لها أمر. فدفّع عليّاً، فقال له المسلمون: تدرى من دفعت؟! قال: لا. قالوا: أمير المؤمنين!! فصبّ تمرها، وأعطها درهمها.

قال: أحبّ أن ترضى عنى! قال: ما أرضانى عنك إذا أوفيت الناس حقوقهم [٤٦٧].

٢٠٢- مكارم الأخلاق عن مختار التمار: كنت أبيتُ فى مسجد الكوفة، وأنزل فى الرحبة، واكل الخبز من البقال- وكان من أهل البصرة-. فخرجت ذات يوم، فإذا رجل يصوت بى: ارفع إزارك؛ فإنّه أنقى لثوبك، وأتقى لربك. فقلت: من هذا؟ فقيل: عليّ بن أبى طالب.

[صفحه ٣٦٢]

فخرجت أتبعه وهو متوجّه إلى سوق الإبل، فلمّا أتاها وقف، وقال: يا معشر التجار، إياكم واليمين الفاجرة؛ فإنّها تنفق السلعة، وتمحق البركة.

ثم مضى حتى أتى إلى التَّمارين، فإذا جارية تبكى على تمار، فقال: ما لك؟ قالت: إني أمة، أرسلني أهلي أبتاع لهم بدرهم تمراً، فلما أتيتهم به لم يرضوه، فرددته، فأبى أن يقبله! فقال: يا هذا، خذ منها التمر، وردّ عليها درهمها. فأبى، فقيل للتَّمار: هذا علي بن أبي طالب، فقبل التمر، وردّ الدرهم على الجارية، وقال: ما عرفتك يا أمير المؤمنين، فاغفر لي. فقال: يا معشر التجار، اتقوا الله، وأحسنوا مبايعتكم، يغفر الله لنا ولكم.

ثم مضى، وأقبلت السماء بالمطر، فدنا إلى حانوت، فأستأذن، فلم يأذن له صاحب الحانوت ودفعه، فقال: يا قنبر، أخرج به إليّ، فعلاه بالدرّة، ثم قال: ما ضربتكَ لدفعك إياي، ولكنني ضربتكَ لئلا تدفع مسلماً ضعيفاً فتكسر بعض أعضائه فيلزمك.

ثم مضى حتى أتى سوق الكرايس، فإذا هو برجل وسيم، فقال: يا هذا، عندك ثوبان بخمسة دراهم؟ فوثب الرجل فقال: يا أمير المؤمنين، عندي حاجتك. فلما عرفه مضى عنه. فوقف على غلام، فقال: يا غلام، عندك ثوبان بخمسة دراهم؟ قال: نعم عندي، فأخذ ثوبين؛ أحدهما بثلاثة دراهم، والآخر بدرهمين، فقال: يا قنبر، خذ الذي بثلاثة. فقال: أنت أولى به؛ تصعد المنبر، وتخطب الناس. قال: وأنت شابّ ولك شرة الشباب، وأنا أستحي من ربّي أن أتفضّل عليك؛ سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: ألبسوهم ممّا تلبسون، وأطعموهم ممّا تطعمون.

[صفحه ۳۶۳]

فلما لبس القميص مدّ يده في ذلك، فإذا هو يفضل عن أصابعه، فقال: اقطع هذا الفضل، فقطعه، فقال الغلام: هلّم أكفّه، قال: دعه كما هو؛ فإنّ الأمر أسرع من ذلك [۴۶۸].

۲۰۳- تاریخ الطبری عن یزید بن عدی بن عثمان: رأیت علیاً علیه السلام خارجاً من همدان، فرأى فتین يقتتلان، ففرق بينهما، ثم مضى، فسمع صوتاً: يا غوثا بالله! فخرج يحضر نحوه حتى سمعتُ خفق نعله وهو يقول: أتاكَ الغوثُ، فإذا رجل يلازم رجلاً، فقال: يا أمير المؤمنين، بعث هذا ثوباً بتسعة دراهم، وشرطتُ عليه ألا يعطيني مغموزاً ولا مقطوعاً- وكان شرطهم يومئذٍ- فأتيته بهذه الدراهم لبيد لها لي، فأبى، فلزمته، فلطمني!

فقال: أبدله. فقال: بيتتكَ على اللطمة؟ فأتاه بالبينة. فأقعده، ثم قال: دونك فاقتص! فقال: إني قد عفوتُ يا أمير المؤمنين. قال: إنما أردتُ أن أحتاط في حقك، ثم ضرب الرجل تسع درّات، وقال: هذا حقّ السلطان. [۴۶۹].

[صفحه ۳۶۴]

بازرسی مستقیم بازار

۱۹۱. امام باقر علیه السلام: امیر مؤمنان، در کوفه میان شما بود. صبحگاهان، از دارالحکومه بیرون می‌رفت و در بازارهای کوفه، یکی یکی می‌گشت و تازیانه‌ای با او بود که آن را بر دوش داشت و دوسویه بود و «سبیه» نامیده می‌شد. در برابر اهالی بازارها می‌ایستاد و فریاد می‌کرد: «ای بازرگانان! از خداوند- عزوجل- پروا کنید!».

آن‌گاه که بازاریان، صدای او را می‌شنیدند، آنچه در دست داشتند، رها می‌کردند و به وی دل می‌دادند و با گوش می‌شنیدند. آن‌گاه می‌فرمود: «خیرخواهی پیشه سازید. از آسانگیری تبرک جویید. به خریداران، نزدیک شوید. خود را به بردباری بیارید. از سوگند، پرهیزید و از دروغ، کناره گیرید. از ستم، دوری گزینید و داد ستم‌دیدگان، بستانید. به رباخواری نزدیک نشوید و وزن و ترازو را تمام کنید. اموال مردم را ناچیز بشمارید و در زمین، به فساد سر بر مدارید».

در تمام بازارهای کوفه می‌گشت. سپس برمی‌گشت و برای [رسیدگی به کارهای] مردم می‌نشست.

۱۹۲. امام حسین علیه السلام: به درستی که علی علیه السلام بر استر سفید و خالدار پیامبر صلی الله علیه وآله در کوفه سوار شد و به بازارها، یکی یکی، سر زد. وارد بازارچه‌ی گوشتفروش‌ها شد و با صدای بلند فرمود: «ای گروه قصابان! نخاع را تبرید و در گرفتن

جان [حیوان]، تعجیل روا مدارید. [بگذارید] به آرامی روح از بدن، خارج گردد. از دمیدن در گوشت به هنگام فروش پرهیزید؛ به درستی که شنیدم رسول خدا از این کار، نهی می‌کرد. آن‌گاه نزد خرمافروشان آمد و فرمود: «محصول بد را به همان اندازه آشکار سازید که خوب را آشکار می‌سازید».

آن‌گاه نزد ماهی‌فروشان آمد و فرمود: «جز ماهی‌های پاک مفروشید، و پرهیزید از آنچه مرده است».

آن‌گاه وارد منطقه‌ی گُناسه [۴۷۰] شد که در آن، انواع داد و ستد، رواج داشت، از فروشنده‌ی مس، مایعات، قُنداق بچه، سوزن، تا صرّاف و فروشنده‌ی کافور و پارچه.

[صفحه ۳۶۵]

پس به صدای بلند، ندا داد: «به درستی که در بازارهای شما، سوگندها حضور می‌یابد. از آن، با صدقه دفاع کنید، و از سوگند، خودداری ورزید که خداوند عزّ و جلّ، پاک نگرداند کسی را که به نامش به دروغ، سوگند یاد کند». ۱۹۳. فضائل الصحابه - از ابوالصهبا: - علی بن ابی طالب را در کناره‌ی علفزاری دیدم که از قیمت‌ها می‌پرسید.

۱۹۴. دعائم الإسلام: به درستی که [علی علیه السلام] در بازارها راه می‌رفت و تازیانه‌ای در دست داشت که با آن، کم‌فروشان و نیرنگبازان در تجارت مسلمانان را تنبیه می‌کرد.

اصبغ گوید: روزی به وی گفتم: ای امیرمؤمنان! شما در خانه بنشینید و من، به جای شما این کار را بر عهده می‌گیرم. فرمود: «ای اصبغ! برایم خیرخواهی نکردی».

۱۹۵. تاریخ دمشق - به نقل از ابو سعید: - علی علیه السلام به بازار می‌آمد و می‌گفت: «ای بازرگانان! از خدا پروا کنید و از سوگند، پرهیزید! به درستی که سوگند، کارها را از بین می‌برد و برکت را نابود می‌سازد. به درستی که بازرگان، ستمکار است، مگر آن‌که به حق دریافت کند و حق را پردازد. والسلام علیکم!»

۱۹۶. ربیع الأبرار: علی علیه السلام در میدان بازار می‌گشت و به بازاریان می‌فرمود: «نیکی کنید. کالاها را به ارزانی به مسلمانان بفروشید که آن، برکت را بزرگ‌تر گرداند».

۱۹۷. تاریخ دمشق - به نقل از زادن: - به درستی که [علی علیه السلام] به تنهایی در بازارها می‌گشت، در حالی که زمامدار بود. گمشده‌ها را راهنمایی

[صفحه ۳۶۶]

می‌کرد، و به بینویان، کمک می‌نمود، و بر فروشندگان و مغازه‌داران که می‌گذشت، قرآن را می‌گشود و [این آیه را] تلاوت می‌کرد: «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین، خواستار برتری و فساد نیستند». آن‌گاه می‌فرمود: «این آیه، درباره‌ی زمامداران و توانمندان عدالت‌پیشه و متواضع، فرود آمده است».

۱۹۸. مکارم الأخلاق - به نقل از وشیکه: - علی علیه السلام را دیدم که پوشاکی کوتاه بر تن داشت و عبایش را تا نیمه‌ی ساق‌ها بالا زده بود، در دستش تازیانه‌ای بود و در بازار می‌گشت و می‌گفت: «از خداوند، پروا کنید و وزن‌ها را کامل کنید». گویا آموزگارِ کودکان است؟

۱۹۹. الطبقات الکبری - به نقل از جرموز: - علی علیه السلام را دیدم که از دارالحکومه بیرون آمد و او پوشاکی بی‌ارزش بر تن داشت؛ پوشاکی که تا نیمه‌ی ساقش بود و عبایی که جمع شده بود و به اندازه‌ی پوشاکش بود. به همراه او تازیانه‌ای بود که در بازارها می‌گشت و بازاریان را به پروای الهی و داد و ستد درست، فرمان می‌داد و می‌فرمود: «وزن و ترازو را کامل کنید» و می‌فرمود: «در گوشت‌ها ندّمید».

۲۰۰. مکارم الأخلاق - به نقل از عبدالله بن عباس: - هنگامی که [ابن عباس] از بصره بازگشت و اموال را آورد و وارد کوفه شد،

امیر مؤمنان را در بازار، ایستاده دید که فریاد می‌کرد: ای مردم، از این پس، هر که را مشاهده کنم که اسبلی ماهی، ماهی مرده و مارماهی می‌فروشد، با این تازیانه او را ادب می‌کنم؛ و تازیانه‌ی او «سبتیه» نامیده می‌شد. [صفحه ۳۶۷]

ابن عباس گوید: بر او سلام کردم و او پاسخم را داد و سپس فرمود: «ای ابن عباس! مال‌ها چه شد». گفتم: این جاست ای امیر مؤمنان! و آن را نزد او بردم. مرا نزدیک خود گرفت و به من تبریک گفت.

آن‌گاه، جارچی نزد او (علی علیه السلام) آمد که شمشیر وی را به هفت درهم برای فروش، اعلام دارد و فرمود: «اگر در بیت المال مسلمانان، به اندازه‌ی بهای چوب مسواک اراک بهره‌ای داشتیم، آن را نمی‌فروختم». شمشیر را فروخت و پیراهنی برای خود به چهار درهم خرید و دو درهم را صدقه داد و با یک درهم، سه روز مرا میهمان کرد.

۲۰۱. فضائل الصحابه - از ابو مطر بصری - وی علی علیه السلام را دید که نزد خرمافروشان آمد. کنیزکی نزد خرمافروش می‌گریست. پرسید: «تو را چه شده است؟». کنیز گفت: خرمايي را به يك درهم به من فروخت؛ ولی آقایم آن را برگرداند و [خرمافروش] آن را بازپس نمی‌گیرد.

[علی علیه السلام] فرمود: «ای دارنده‌ی خرما! خرمایت را بستان و درهمش را برگردان که او خدمتگزاری است و اختیاری ندارد». خرمافروش، علی علیه السلام را عقب راند. مسلمانان به وی گفتند: می‌دانی چه کسی را عقب راندی؟ گفت: نه. گفتند: امیر مؤمنان را! آن‌گاه، خرماي کنیزك را بر روی خرماها ریخت و درهم را به وی بازگرداند.

[سپس خطاب به علی علیه السلام] گفت: دوست دارم از من خشنود باشی. [علی علیه السلام] فرمود: «آنچه مرا از تو خشنود سازد، پرداخت کامل حقوق مردمان است».

۲۰۲. مکارم الأخلاق - به نقل از مختار تمار - من شب‌ها را در مسجد کوفه سپری می‌کردم و در میدان، فرود می‌آمدم و از بقال‌ها نان تهیه می‌کردم (وی از مردمان بصره بود). روزی بیرون آمدم که ناگهان مردی خطاب به من گفت: «لباست را بالا گیر که برای تمیزی آن، بهتر است و با تقوای پروردگار، سازگارتر». پرسیدم: این کیست؟ گفته شد: علی بن ابی طالب.

[صفحه ۳۶۸]

به دنبال حرکت کردم. او به سمت بازار شتران می‌رفت. وقتی بدان‌جا رسید، ایستاد و فرمود: ای بازرگانان! بپرهیزید از سوگند ناروا، که متاع را از میان می‌برد و برکت را نابود می‌سازد».

سپس از آن‌جا گذشت تا به خرمافروشان رسید. در این هنگام، کنیزکی در برابر خرمافروشی گریه می‌کرد. پرسید: «تو را چه می‌شود؟». گفت: کنیزی هستم که خانواده‌ام مرا فرستاده‌اند تا برایشان با یک درهم، خرما خریداری کنم. وقتی خرما را نزد آنان بردم، نپسندیدند. آن را برگرداندم و این مرد، نمی‌پذیرد. فرمود: «ای مرد خرما را بگیر و درهم او را بازگردان».

[فروشنده] امتناع ورزید. به خرمافروش گفتند: این، علی بن ابی طالب است. آن‌گاه، خرما را گرفت و درهم را به کنیز بازگرداند و گفت: ای امیر مؤمنان! شما را نشناختم. بر من ببخشای. فرمود: «ای بازرگانان! تقوای الهی پیشه سازید و به نیکی داد و ستد کنید. خدا بر ما و شما ببخشاید!».

از آن‌جا نیز گذشت. آسمان شروع به باریدن کرد. به مغازه‌ای نزدیک شد و اجازه خواست [پناه گیرد]؛ اما صاحب مغازه، اجازه نداد و او را پس زد. [علی علیه السلام] فرمود: «ای قنبر! او را نزد من آور». پس با تازیانه او را ادب کرد و فرمود: «تو را نزد آن رو که مرا پس زد؛ بلکه تو را زدم تا مبادا مسلمانی ناتوان را بیرون اندازی و برخی اعضایش بشکنند و بر عهده‌ات آید».

از آن‌جا نیز گذشت تا به بازار پارچه‌ها رسید و به مردی زیباروی، برخورد کرد. پس فرمود: «ای مرد! آیا دو لباس با قیمت پنج درهم، نزد تو هست؟». مرد به پا خاست و فرمود: ای امیر مؤمنان! خواسته‌ات نزد من است. چون مرد او را شناخت، از او گذشت و

به جوانی رسید و فرمود: «ای جوان! آیا دو لباس به پنج درهم داری؟». گفت: بلی. دو لباس ستاند، یکی به سه درهم، و دیگری به دو درهم. سپس فرمود: «ای قنبر! لباس سه درهمی را بردار». قنبر گفت: شما بدان سزاوارتری. منبر می‌روی و برای مردم، سخنرانی می‌کنی. فرمود: «و تو جوانی و خواسته‌های جوانی داری، و من، از پروردگارم شرم می‌کنم که بر تو برتری جویم. از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: بپوشانید بردگان را از آنچه خود

[صفحه ۳۶۹]

می‌پوشید، و بخورانید به آنان، از آنچه خود می‌خورید».

وقتی لباس را پوشید، دستش را در آن دراز کرد و دریافت که از انگشتانش بلندتر است. فرمود: «زیادی را بُیَر». آن را بُرید. جوان گفت: نزدیک آی تا آن را سردوزی کنم. فرمود: «بگذار همان طور باشد؛ چرا که کارها زودتر از این، به سر آید».

۲۰۳. تاریخ الطبری- به نقل از یزید بن عدی بن عثمان:- علی علیه السلام را دیدم که از [محلّه‌ی] همدان می‌گذشت. دو گروه را دید که با هم می‌جنگیدند. آنها را از هم جدا کرد و از آن‌جا رد شد که صدایی شنید: شما را به خدا به دادم برسید! به سرعت به سوی او حرکت کرد، [به طوری] که صدای کفش‌هایش را شنیدم، و می‌گفت: «فریادرس آمد». در این هنگام به مردی رسید که مردی را چسبیده بود [و رها نمی‌کرد]. سپس گفت: ای امیر مؤمنان! من به این مرد، لباسی را به نه درهم فروختم و با او شرط کردم که درهم پاره و معیوب به من ندهد (این، قرار آن روزشان بود). [اینک] این درهم اوست که آورده‌ام تا برایم تعویض کند؛ ولی امتناع ورزید. به او چسبیدم که مرا کتک زد.

علی علیه السلام فرمود: «آن را تعویض کن». سپس فرمود: «بینه‌ای بر کتک زدن داری؟». بینه آورد. پس مرد را نشانید و فرمود: «از او قصاص بگیر». مرد گفت: ای امیر مؤمنان! او را بخشیدم. فرمود: «خواستم در مورد حقّ تو احتیاط کنم». آن‌گاه، مرد را نه تازیانه زد و فرمود: «این، حقّ حاکم است».

[صفحه ۳۷۰]

منع الاحتکار

اشاره

۲۰۴- الإمام علی علیه السلام- من کتابه إلى رفاعه:- إنّه عن الحُکره، فمن ركب النهی فأوجعه، ثم عاقبه بإظهار ما احتکر [۴۷۱].

۲۰۵- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر:- ثم استوص بالتجار وذوی الصناعات ... واعلم- مع ذلك- أنّ فی کثیر منهم ضیقاً فاحشاً، وشُحاً قبیحاً، واحتکاراً للمنافع، وتحکماً فی البیاعات، وذلك باب مضرة للعامة، وعیب علی الولاة، فامنع من الاحتکار، فإنّ رسول الله صلی الله علیه وآله منع منه. ولیکن البیع بیعاً سمحاً، بموازين عدل، وأسعار لا تجحف بالفریقین من البائع والمبتاع. فمن قارف حُکره بعد نهیک إناه فنکّل به، وعاقبه فی غیر إسراف [۴۷۲].

جلوگیری از احتکار

۲۰۴. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به رفاعه:- از احتکار، بازدار و آن‌کس را که احتکار کند، تأدیب کن و با آشکار ساختن آنچه احتکار شده، او را کیفر ده.

۲۰۵. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر:- به بازرگانان و صنعتگران، نیکی کن ... و بدان که با این همه، در میان بسیاری از آنان، سختگیری رسوا، بخل زشت، و احتکار اموال، و زورگویی در داد و ستد وجود دارد و این، زیانی است برای

همگان، و عیبی است بر زمامداران. پس از احتکار، باز دار که رسول خدا از آن منع کرد؛ و آن که پس از منع تو دست به احتکار زند، او را کیفر ده و بدون زیاده‌روی، مجازات کن.

[صفحه ۳۷۱]

سیاسة أخذ الخراج

اشاره

۲۰۶- الإمام علی علیه السلام- فی کتابه إلى أمراء الخراج-: بسم الله الرحمن الرحيم. من عبد الله على أمير المؤمنين إلى أمراء الخراج، أمراً بعدد، فإنه من لم يحذر ما هو صائر إليه لم يقدم لنفسه ولم يحرزها، ومن اتبع هواه وانقاد له على ما يعرف نفع عاقبه عما قليل ليصبحن من النادمين.

ألا وإن أسعد الناس في الدنيا من عدل عما يعرف ضره، وإن أشقاهم من اتبع هواه. فاعتبروا. واعلموا أن لكم ما قدمتم من خير، وما سوى ذلك وددتم لو أن بينكم وبينه أميداً بعيداً، ويحذركم الله نفسه، والله رؤوف ورحيم بالعباد. وإن عليكم ما فرطتم فيه. وإن الذي طلبتم ليسير، وإن ثوابه لكبير.

[صفحه ۳۷۲]

ولو لم يكن فيما نهي عنه من الظلم والعدوان عقاب يخاف، كان في ثوابه ما لا عذر لأحد بترك طلبته، فارحموا ترحموا، ولا تعدبوا خلق الله، ولا تكلفوهم فوق طاقتهم، وأنصفوا الناس من أنفسكم، واصبروا لحوائجهم؛ فإنكم خزائن الرعية. لا تتخذن حجاباً، ولا تحجبن أحداً عن حاجته حتى ينهيها إليكم، ولا تأخذوا أحداً بأحد، إلا كفيلاً عمن كفل عنه، واصبروا أنفسكم على ما فيه الاغتباط، وإياكم وتأخير العمل، ودفع الخير؛ فإن في ذلك الندم. والسلام [۴۷۳].

۲۰۷- الكافي عن مهاجر عن رجل من ثقيف: استعملني علي بن أبي طالب عليه السلام على بانقيا وسواد من سواد الكوفة، فقال لي- والناس حضور-: انظر خراجك فجد فيه، ولا تترك منه درهماً، فإذا أردت أن تتوجه إلى عملك فمربي.

قال: فأتيته، فقال لي: إن الذي سمعت مني خدعة، إياك أن تضرب مسلماً أو يهودياً أو نصرانياً في درهم خراج، أو تبع دابة عمل في درهم، فإنما أمرنا أن نأخذ منهم العفو [۴۷۴].

۲۰۸- السنن الكبرى عن عبد الملك بن عمير: أخبرني رجل من ثقيف قال: استعملني علي بن أبي طالب رضي الله عنه على بزر جسابور، فقال: لا تضرب رجلاً سوطاً في جباية درهم، ولا تبعن لهم رزقاً، ولا كسوة شتاء ولا صيف، ولا دابة يعملون عليها، ولا تقم رجلاً قائماً في طلب درهم.

[صفحه ۳۷۳]

قال: قلت: يا أمير المؤمنين، إذا أرجع إليك كما ذهبت من عندك! قال: وإن رجعت كما ذهبت، ويحك إننا أمرنا أن نأخذ منهم العفو- يعني الفضل- [۴۷۵].

۲۰۹- تاريخ دمشق عن عبد الملك بن عمير: حدثني رجل من ثقيف أن علياً استعمله على عكبرا [۴۷۶]- قال: ولم يكن السواد يسكنه المصلون- فقال لي بين أيديهم: لتستوفى خراجهم، ولا يجدون فيك رخصه، ولا يجدون فيك ضعفاً. ثم قال لي: إذا كان عند الظهر فرح إلى. فرح إلى، فلم أجد عليه حاجباً يحجيني دونه، وجدته جالساً وعنده قده و كوز فيه ماء، فدعا مطييه [۴۷۷]، فقلت في نفسي: لقد أمنتني حتى يخرج إلى جوهرأ [۴۷۸]- إذ لا أدري ما فيها، فإذا عليها خاتم، فكسر الخاتم فإذا فيها سويق، فأخرج منه وصب في القده، فصب عليه ماء، فشرب وسقاني.

فلم أصبر أن قلت له: يا أمير المؤمنين، أتصنع هذا بالعراق؟! طعام العراق أكثر من ذلك!! قال: أما والله ما أختم عليه بخلاً عليه، ولكنى أبتاع قدر ما يكفينى، فأخاف [صفحة ۳۷۴]

إن نمتي [۴۷۹] فيصنع فيه من غيره، فإنما حفظي لذلك، وأكره أن أدخل بطني إلّا طيباً. وإني لم أستطع أن أقول لك إلّا الذي قلت لك بين أيديهم، إنهم قوم خدع، ولكنى أمرتكم بما تأخذهم به، فإن أنت فعلت وإلّا أخذك الله به دوني، فإن يبلغني عنك خلاف ما أمرتكم عزلتكم! فلا تبيعن [۴۸۰] لهم رزقاً يأكلونه، ولا كسوة شتاء ولا صيف، ولا تضربن رجلاً منهم سوطاً في طلب درهم، ولا تقيحيه في طلب درهم؛ فإنما لم نؤمر بذلك، ولا تبيعن لهم دابةً يعملون عليها، إنما أمرنا أن نأخذ منهم العفو.

قال: قلت: إذا أجيؤك كما ذهبْتُ! قال: وإن فعلت. قال: فذهبت فتبعت ما أمرني به، فرجعتُ والله ما بقي على درهم واحد إلّا وفيته [۴۸۱]. ۲۱۰- الإمام على عليه السلام- من عهده إلى بعض عمّاله وقد بعته على الصدقة-: أمره بتقوى الله في سرائر أمره، وخفيّات عمله، حيث لا شهيد غيره، ولا وكيل دونه. وأمره أن لا يعمل بشيء من طاعة الله فيما ظهر، فيخالف إلى غيره فيما أسرّ، ومن لم يختلف سرّه وعلايته وفعله ومقاتلته، فقد أدّى الأمانة، وأخلص العبادة. وأمره أن لا يجبههم، ولا يعصهم، ولا يرغب عنهم، تفضلاً بالإمارة عليهم؛ [صفحة ۳۷۵]

فإنهم الإخوان في الدين، والأعوان على استخراج الحقوق. وإن لك في هذه الصدقة نصيباً مفروضاً، وحقاً معلوماً، وشركاء أهل مسكنه، وضعفاء ذوى فاقه، وإنّا موفوك حقك، فوفهم حقوقهم، وإلّا تفعل فإنك من أكثر الناس خصوماً يوم القيامة، وبؤسى لمن خصمه عند الله الفقراء والمساكين والسائلون والمدفوعون والغارمون وابن السبيل.

ومن استهان بالأمانة، ورتع في الخيانة، ولم ينزه نفسه ودينه عنها، فقد أحلّ بنفسه الذلّ والخزى في الدنيا، وهو في الآخرة أذلّ وأخزى. وإن أعظم الخيانة خيانة الأمانة، وأفظع الغشّ غشّ الأمانة. والسلام [۴۸۲].

۲۱۱- عنه عليه السلام- من وصيته له كان يكتبها لمن يستعمله على الصدقات [۴۸۳]-: انطلق على تقوى الله وحده لا شريك له، ولا تروعن مسلماً، ولا تتجازنّ عليه كارهاً، ولا تأخذنّ منه أكثر من حقّ الله في ماله، فإذا قدمت على الحيّ فانزل بمائهم من غير أن تخالط أبياتهم، ثم امض إليهم بالسكينة والوقار حتى تقوم بينهم فتسلم عليهم، ولا تُخدج بالتحية لهم، ثم تقول: عباد الله، أرسلني إليكم وليّ الله وخليفته لآخذ منكم حقّ الله في أموالكم، فهل لله في أموالكم من حقّ فتؤدوه إلى وليّه؟ فإن قال قائل: لا، فلا تراجع. وإن أنعم لك منعم فانطلق معه من غير أن تخيفه أو توّعه أو تعسفه أو ترهقه، فخذ ما أعطاك من ذهب أو فضة. فإن كان له ماشية أو إبل فلا تدخلها إلّا بإذنه، فإن أكثرها له، فإذا أتيتها فلا تدخل عليها [صفحة ۳۷۶]

دخول متسلط عليه ولا عنيف به.

ولا تُنفرنّ بهيمة ولا تُفزعنّها، ولا تسوئنّ صاحبها فيها. واصدع المال صدعين، ثم خيره، فإذا اختار فلا تعرضنّ لما اختاره. ثم اصدع الباقي صدعين، ثم خيره، فإذا اختار فلا تعرضنّ لما اختاره. فلا تزال كذلك حتى يبقى ما فيه وفاء لحقّ الله في ماله، فاقبض حقّ الله منه. فإن استقالك فأقله، ثم اخلطهما، ثم اصنع مثل الذي صنعت أولاً حتى تأخذ حقّ الله في ماله.

ولا- تأخذنّ عوداً، ولا- هرمة، ولا مكسورة، ولا مهلوسة، ولا ذات عوار، ولا تأمننّ عليها إلّا من تتقّ بدينه، رافقاً بمال المسلمين حتى

یوصله إلى وليهم فيقسمه بينهم، ولا تؤكل بها إلا ناصحاً شفيقاً، وأميناً حفيظاً، غير مُعِنِّفٍ ولا مُجَحِّفٍ، ولا مُلَغِبٍ ولا مُتَعِبٍ. ثم احذر إلينا ما اجتمع عندك نُصيرَه حيث أمر الله به.

فإذا أخذها أمينك فأوعز إليه ألا يحول بين ناقه وبين فصيلها، ولا يمزير لبنها فيضّر ذلك بولدها، ولا يجهدنّها ركوباً، وليعدل بين صواحباتها في ذلك وبينها، وليرفّه على اللاغب.

وليستأن بالثقب والظالم، وليوردها ما تمرّ به من العُدْر، ولا يعدل بها عن نبت الأرض إلى جواد الطرّق، وليروّحها في الساعات، وليمهّلها عند النّطاف والأعشاب؛ حتى تأتينا بإذن الله بُدنا مُنْقِيَاتٍ غير مُتَعَبَاتٍ ولا مَجْهُودَاتٍ، لنقسمها على كتاب الله وسنّه نبيه صلى الله عليه وآله؛ فإن ذلك أعظم لأجرِك، وأقرب لرشدِك،

[صفحه ۳۷۷]

إن شاء الله [۴۸۴].

۲۱۲- عنه عليه السلام- في عهده إلى مالك الأشتر-: وتفقد أمر الخراج بما يصلح أهله؛ فإن في صلاحه وصلاحهم صلاحاً لمن سواهم، ولا صلاح لمن سواهم إلا بهم؛ لأنّ الناس كلّهم عيال على الخراج وأهله. وليكن نظرك في عمارة الأرض أبلغ من نظرك في استجلاب الخراج، لأنّ ذلك لا يُدرك إلا بالعمارة؛ ومن طلب الخراج بغير عمارة أخرج البلاد، وأهلك العباد، ولم يستقم أمره إلا قليلاً. فإن شكوا ثقلًا أو علمةً، أو انقطاع شرب أو بالّة، أو إحالة أرض اغتمرها غرق، أو أجحف بها عطش، خففت عنهم بما ترجو أن يصلح به أمرهم؛ ولا يثقلنّ عليك شيء خففت به المؤونة عنهم، فإنه ذخّر يعودون به عليك في عمارة بلادك، وتزيين ولايتك، مع استجلابك حسن ثنائهم وتبجحك باستفاضة العدل فيهم، معتمداً فضل قوتهم بما ذخرت عندهم من إجمامك لهم، والثقة منهم بما عودتهم من عدلك عليهم ورفقك بهم، فربما حدث من الأمور ما إذا عوّلت فيه عليهم من بعد احتملوه طيبةً أنفسهم به؛ فإن العمران محتمل ما حملته، وإنما يؤتى خراب الأرض من إعواز أهلها، وإنما يعوز أهلها لإشراف أنفس الولاة على الجمع وسوء ظنهم بالبقاء، وقلة انتفاعهم بالعبير [۴۸۵].

[صفحه ۳۷۸]

۲۱۳- عنه عليه السلام- في عهده إلى مالك الأشتر (في رواية تحف العقول)-: فاجمع إليك أهل الخراج من كلّ بلدانك، ومُرهم فليعلموك حال بلادهم وما فيه صلاحهم ورخاء جبايتهم، ثم سل عمّا يرفع إليك أهل العلم به من غيرهم؛ فإن كانوا شكوا ثقلًا أو علمةً من انقطاع شرب أو إحالة أرض اغتمرها غرق أو أجحف بهم العطش أو آفة خففت عنهم ما ترجو أن يصلح الله به أمرهم، وإن سألوا معونة على إصلاح ما يقدرون عليه بأموالهم فاكفهم مؤونته؛ فإن في عاقبه كفايتك إيّاهم صلاحاً، فلا يثقلنّ عليك شيء خففت به عنهم المؤونات؛ فإنه ذخر يعودون به عليك لعمارة بلادك، وتزيين ولايتك، مع اقتنائك مودتهم وحسن تياتهم، واستفاضة الخير، وما يسهّل الله به من جلبهم، فإن الخراج لا يُستخرج بالكّد والأتعاب، مع أنّها عقد تعتمد عليها إن حدثت حدثت كنت عليهم معتمداً؛ لفضل قوتهم بما ذخرت عنهم من الجمام، والثقة منهم بما عودتهم من عدلك ورفقك، ومعرفتهم بعدرك فيما حدث من الأمر الذي اتكلت به عليهم، فاحتملوه بطيب أنفسهم، فإن العمران محتمل ما حملته، وإنما يؤتى خراب الأرض لإعواز أهلها، وإنما يعوز أهلها لإشراف الولاة وسوء ظنهم بالبقاء وقلة انتفاعهم بالعبير [۴۸۶].

[صفحه ۳۷۹]

سیاست گرفتن مالیات

۲۰۶. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به مأموران مالیات-: به نام خداوند بخشندهی مهربان. از بندهی خدا علی، امیر مؤمنان، به متولیان خراج. پس از حمد و سپاس خداوند؛ به درستی آن که از سرایی که به سویش می‌رود، پروا نکنند، برای خود چیزی نفرستد

و خود نگه‌دار نباشد؛ و آن که از هواها پیروی کند و رام آن گردد، با آن که سود پایانش را می‌داند، به زودی از پشیمانان خواهد بود.

بدانید که خوش‌بخت‌ترین انسان در دنیا، کسی است که از آنچه زیانش را می‌شناسد، کناره‌گیرد؛ و بدبخت‌ترین انسان‌ها کسی است که از هوا پیروی کند. پس عبرت بگیرید.

بدانید که تنها آنچه از خوبی‌ها پیش فرستید، از آن شمامست؛ و جز آن، هر چه فرستید، دوست می‌دارید که میان شما و آن، فاصله‌ای دراز باشد. خداوند، شما را از خود پروا می‌دهد و او نسبت به بندگانش، کریم و مهربان است. به درستی که در آنچه کوتاهی کردید، زیانش بر شمامست، و آنچه شما جستجو می‌کنید، اندک باشد، و پاداش خداوند، بزرگ است. [صفحه ۳۸۰]

و اگر در ستم و بیداد که از آن نهی شده، کیفری که از آن ترسیده شود، نبود، در پاداش [پرهیز]، عذری برای کنار گذاردن نیست. مهربانی کنید تا با شما مهربانی شود، بندگان خدا را شکنجه نکنید و بر آنان، بیش از توان، تکلیف روا مدارید. برای مردم، از خود انصاف به خرج دهید. نسبت به برآوردن نیازمندی‌های مردم، شکیبایی کنید؛ چرا که شما گنجینه‌داران شهروندان هستید. دربان برای خود مگیرید و کسی را از دستیابی به نیازمندی‌هایش، باز مدارید تا حاجتش را به سوی شما آورد. کسی را جای کسی دیگر، مگیرید، مگر ضامن را به جای آن که ضمانت کرده؛ و خود را در آنچه شادمانی و نیکو حالی دارد، به شکیبایی وادارید؛ و از عقب انداختن کارها و برچیدن خوبی‌ها پرهیزید که در آن، پشیمانی است. والسلام!

۲۰۷. الکافی - به نقل از مهاجر، از مردی از قبیله‌ی ثقیف - علی بن ابی طالب، مرا بر [مالیات] منطقه‌ی بانقیاء، از حومه‌ی کوفه، به کار گرفت و در برابر مردم، به من گفت: «به مالیات‌ها بنگر و در آن، تلاش کن. درهمی را فرو مگذار و هرگاه خواستی بدان‌جا روی، نزد من آی.»

گوید: نزد او رفتم. به من گفت: «به درستی که آنچه از من شنیدی، نیرنگی بود. مبادا مسلمان یا یهودی و یا مسیحی را برای درهمی مالیات، کتک بزنی یا آن که چارپایانِ کار را در برابر درهم مالیات، به فروش رسانی؛ چرا که ما مأموریم که زیادی را از آنها بستانیم.»

۲۰۸. السنن الکبری - به نقل از عبدالملک بن عمیر - مردی از قبیله‌ی ثقیف به من گفت: علی بن ابی طالب، مرا در [مالیات] منطقه‌ی بزرگ‌شاپور، از توابع بغداد، به کار گرفت و فرمود: «مبادا کسی را برای گردآوری درهم، تازیانه زنی و یا روزی یا لباس تابستانی و زمستانی و یا چارپایانِ کار آنها را به فروش گذاری؛ و برای گرفتن درهم، شخصی را مگمار.» [صفحه ۳۸۱]

آن مرد گفت که گفتم: ای امیر مؤمنان! اگر چنین باشد، دست خالی نزد تو برگردم، چنان که دست خالی از نزد تو رفتم. فرمود: «گرچه همان‌گونه که رفته‌ای، باز گردی. وای بر تو! همانا ما مأموریم که زیادی را از مردم، بستانیم.»

۲۰۹. تاریخ دمشق - به نقل از عبدالملک بن عمیر - مردی از ثقیف، به من خبر داد که علی علیه‌السلام او را بر نواحی عُکبرا [۴۸۷] به کار گماشت (در آن منطقه، نمازگزار، ساکن نبود) و به من در حضور آنان فرمود: «مالیات را کامل از آنان بستان. مبادا در تو نرمش (و سستی) ببینند.» سپس فرمود: «هنگامی که ظهر شد، نزد من آی.»

نزد او رفتم. در آن‌جا دربانی که جلوی مرا بگیرد، نیافتم. دیدم او نشسته و جلویش ظرفی است و کوزه‌ی آب. کیسه‌اش را خواست. پیش خود گفتم: می‌خواهد بر من، منت گذارد و گوهری برایم بیرون آورد، چرا که نمی‌دانستم در آن چیست. آن‌گاه دیدم که کیسه، مَهر شده است. مَهر را شکست. در آن، گرد شربتی بود. آن را بیرون آورد و در ظرف ریخت و بر آن، آب ریخت. سپس خود از آن نوشید و به من هم نوشاند.

تاب نیاوردم. بدو گفتم: ای امیر مؤمنان! در عراق چنین رفتار می کنی؟ خوراک عراقیان، بیش از این است. فرمود: «بدان، به خداوند سوگند که از روی بخل، بدین اندازه اکتفا نکردم؛ بلکه به اندازه‌ای که مرا بی نیاز کند، خریداری می کنم؛ چرا که می ترسم اگر زیاد [صفحه ۳۸۲]

شود، چیز دیگری در آن، داخل گردد و [می باید] آن را نگهداری کنم، و ناخوش دارم که به معده‌ام، جز غذای گوارا وارد کنم. به درستی که در حضور مردم، چاره‌ای نداشتم جز این که آنچه گفتم، به تو گویم. آنان، مردمی حيله گرند؛ ولی اینک به تو فرمان می دهم که چگونه با آنان رفتار کنی، که اگر بدان شیوه رفتار کنی [رهایی یابی]؛ و گرنه، خداوند تو را مؤاخذه خواهد کرد، نه مرا. اگر به من خبر رسد که خلاف آنچه به تو فرمان داده‌ام، رفتار کرده‌ای، تو را برکنار کنم. خوراکی‌هایی که روزمره می خورند، و پوشاک زمستان و تابستان آنها را مفروش (مستتان) و برای گرفتن درهم، کسی را تازیانه مزین و او را رسوا مساز که ما بدین امر، مأمور نیستیم، و چارپایی را که بدان کار کنند، مفروش؛ چرا که ما مأموریم تا زیادی را از آنها بستانیم». گوید که گفتم: در این صورت، همان گونه که رفته‌ام، بازگردم! فرمود: «گرچه چنین کنی». گوید: رفتم و بدان گونه که فرمان داده بود، عمل کردم. سوگند به خداوند که بازگشتم و آنچه نزددم بود، حتی یک درهم را به وی دادم. ۲۱۰. امام علی علیه السلام - از نامه‌اش به یکی از کارگزاران که او را برای مالیات فرستاده بود: - فرمان می دهم او را به تقوای الهی در امور پنهانی و کارهای ناپیدا، آنجا که گواهی جز خداوند، و نماینده‌ای جز او حضور ندارد. و فرمان می دهم او را که نپردازد به کاری از اطاعت خدا در آشکار، که در پنهان با آن مخالفت می ورزد؛ و هر آن کس که پنهان و آشکار، و رفتار و گفتارش تفاوت نکند، امانت را ادا کرده و بندگی را خالص گردانیده است. و فرمان می دهم او را که آنان را نرنجاند و دروغگوشان نداند، و به خاطر امیر بودن، از ایشان، روی نگرداند؛ چرا که آنان، برادران دینی‌اند و در به دست آوردن حقوق مسلمانان، مددکار. [صفحه ۳۸۳]

و برای توست که در این زکات، بهره‌ای معین و حقی معلوم، و شریکانی داری ناتوان و تهی دست. ما حق تو را به تمام، می پردازیم. پس تو هم حقوق آنان را به تمام، به آنها برسان؛ و گرنه، روز رستاخیز، بیشترین دشمنان را داری، و بدا به حال آن که نزد خداوند، دشمنش مستمندان و تهی دستان و درخواست کنندگان و رانده شدگان و بدهکاران و در راه ماندگان باشند. و آن که امانت را سبک شمارد و در خیانت، چرا کند و جان و دین خود را از خیانت پاک ننماید، در دنیا خود را در خواری رسوایی افکند و در آخرت، خوارتر و رسواتر باشد؛ و بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به مسلمانان است، و زشت‌ترین دغلكاری، حيله گری است با پیشوایان. والسلام!

۲۱۱. امام علی علیه السلام - از سفارشی که برای کارگزاران مالیات‌ها می نگاشت [۴۸۸] - : برو با ترس از خدا که یگانه است و بی همتا. مسلمانی را مترسان و با ناخوشی، بر او عبور مکن! و بیش از حق خدا از مال او مستتان. چون به قبیله‌ای رسی، بر سر آب آنان، فرود آی، بی آن که به خانه‌شان درآیی. آن گاه، آهسته و آرام، به سویشان حرکت کن تا به میان آنان رسی. پس بر آنان، سلام کن و در درود گفتن بر آنان، کوتاهی مکن.

سپس بگو: ای بندگان خدا! مرا ولی خدا و خلیفه‌ی او نزد شما فرستاد تا حق را که خدا در مال‌ها تان نهاده بگیرم. آیا خدا را در مال‌های شما حقی است تا آن را به ولی او بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه؛ متعرض او مشو، و اگر کسی گفت: آری؛ با او برو، بی آن که او را بترسانی، یا بیمش دهی، یا بر او سخت گیری، یا کار را بر او سخت گردانی. آنچه از زر یا سیم به تو دهد، بگیر؛ و اگر او را گاو و گوسفند و شتر است، بی اجازه‌ی او میان آنها داخل مشو؛ چرا که بیشتر آنها از آن

[صفحه ۳۸۴]

اوست، و وقتی به گله رسیدی، چونان چیره‌شدگان و آزاردهندگان به میانشان مرو. چارپایان را از جای مگریزان و مترسان، و با صاحب آن، بدرفتاری مکن. پس مال را دو بخش کن و او را مخیر گردان و هر بخش را برگزید، متعرض او مشو. آن گاه باقی مانده را دو بخش کن و او را مخیر گردان، و هرچه را برگزید، متعرض او مشو. پس پیوسته چنین کن، تا باقی ماند آنچه ادا کننده‌ی حقّ خدا باشد. پس حقّ خدا را از او بگیر. اگر خواست که تقسیم را برهم زنی، بپذیر. سپس آنها را به هم بیامیز و آنچه را که بار نخست انجام دادی، انجام ده تا حقّ خدا را از مالش بستانی، و آن را که کهن سال است یا پیر و فرسوده، و یا شکسته پا و پشت، و یا بیمار و معیوب، مگیر، و بر این اموال، امین مگیر، مگر آن را که به دینداری‌اش اطمینان داری؛ آن که با مال مسلمانان، مدارا کند تا آن را به ولیّ مسلمانان برساند و او میان آنان، تقسیم کند؛ و بر آن مگمار، جز خیرخواهی مهربان و درستکاری نگاهبان را که نه بر آنان درشتی کند و نه زیانشان رساند و نه مانده‌شان سازد و نه خسته‌شان گرداند. سپس آنچه را نزد تو فراهم آمده، شتابان به سوی ما بفرست، تا چنان که خدا فرموده، به مصرف رسانیم.

سپس آن گاه که امین تو آنها را گرفت، بدو سفارش کن که میان ماده شتر و بچه‌ی شیرخوارش جدایی نیفکنند، و ماده را چندان ندوشاند که شیرش اندک ماند و بچه‌اش را زیان رساند، و در سوار شدن، به خستگی نیندازد و میان آن [شتر] و دیگر شتران، عدالت را برقرار سازد و باید، شتر خسته را آسوده گرداند و آن را که لاغر است یا آسیب دیده، آرام براند، و چون بر آبگیرها گذرد، بدان جا واردشان سازد، و راهشان را از زمین‌های علفزار، به جاده‌ها تغییر ندهد و در ساعت‌هایی، آنها را آسوده گذارد؛ و به هنگام خوردن آب و چریدن گیاه، مهلتشان ده تا آنها را به اذن خدا، فربه و تناور، و نه لاغر و خسته، نزد ما آوری، و ما بر پایه‌ی کتاب خدا و سنت پیامبر او آن را تقسیم کنیم که این کار، پاداش تو را بسیار گرداند و به

[صفحه ۳۸۵]

رستگاری‌ات نزدیک تر سازد. ان شاء الله!

۲۱۲. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: و در کار خراج، چنان بنگر که صلاح خراج دهندگان در آن است؛ چرا که صلاح خراج و خراج دهندگان، به صلاح دیگران است و کار دیگران، سامان‌نگیرد تا کار خراج دهندگان، سامان‌پذیرد؛ چرا که مردمان، همه، هزینه‌خوار خراج و خراج دهندگان‌اند. باید نگاه تو به آبادانی زمین، بیشتر از گرفتن خراج باشد؛ چرا که خراج، بدون آبادانی به دست نیاید؛ و آن کس که خراج را بدون آبادانی زمین، جستجو کند، شهرها را ویران سازد و بندگان را هلاک کند و کارش جز اندکی استوار نگردد.

و اگر از سنگینی [مالیات] شکایت کردند، یا از آفتی [که به کشتشان رسیده]، یا از قطع آب یا از خشک سالی یا تباهی زمین بر اثر غرق شدن، یا از بی‌آبی، بار آنان را سبک گردان، بدان اندازه که امید داری کارشان بدان، سامان‌گیرد و بر تو سنگین نیاید، آنچه بر آنان سبک گردانیدی؛ چرا که آن، اندوخته‌ای است که به تو بازش دهند با آبادانی شهرها و آرایش ولایت‌ها، جز آن که ستایش آنان را به خود جلب کرده‌ای و شادمانی‌شان را از گسترش عدالت در میان آنان. در حالی که بر زیادی قوت آنان تکیه خواهی داشت، بر اثر آنچه نزد آنان ذخیره ساخته‌ای، از آسایشی که برایشان فراهم ساختی و اطمینان به آنها که با عادت دادن آنها به عدالت و مدارا [به دست آورده‌ای]، چه بسا در آینده، کاری پدید آید که چون آن را بر عهده‌ی آنان گذاری، با خاطر آسوده بپذیرند؛ چرا که آبادانی شهرها [باعث می‌شود] آنچه بر آنان روا داری، بر دوش کشند.

و خرابی سرزمین‌ها از تنگ‌دستی صاحبان آنهاست، و تنگ‌دستی صاحبان زمین، زمانی است که زمامداران، به گردآوری اموال، خو کنند و به ماندن، بدین باشند، و بهره‌گیری‌شان از عبرت‌ها اندک باشد.

[صفحه ۳۸۶]

۲۱۳. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌ی اش به مالک اشتر (برپایه‌ی گزارش تحف العقول):- خراج دهندگان را از همه‌ی شهرها نزد خود، گرد آور و به آنان دستور ده که از وضعیت شهرهایشان و آنچه صلاحشان در آن است و آسانی گردآوری خراج، به تو گزارش دهند. آن گاه دیدگاه صاحب نظران غیر از خراج دهندگان را جویا شو. پس اگر از سنگینی مالیات یا آفت‌هایی چون قطع آب یا تباهی زمین بر اثر آب گرفتگی یا کم آبی یا آفتی دیگر به تو شکوه کردند، مالیات را بر آنان سبک گیر، به اندازه‌ای که امید داری خداوند، بدان [مقدار] کارشان را اصلاح کند، و اگر از تو درخواست کمک کردند بر اصلاح (و تقویت) آنچه با ثروت‌هایشان بر آن توانایی دارند، پس هزینه‌ی آن را بر عهده گیر؛ چرا که فرجام کمک‌هایت به خیر و صلاح آنان است. پس بر تو آنچه از هزینه‌ها بر آنان تخفیف دادی، گران نیاید؛ چرا که ذخیره‌ای است که آن را در آبادانی شهرها و تزئین ولایت‌ها به تو برگردانند، جز آن که دوستی و حسن نیت آنان و سرشاری خوبی‌ها را و آنچه را خداوند برای جلب آنان آسان ساخته، برای خود ذخیره ساخته‌ای؛ چرا که خراج، با تلاش و سختی به دست نیاید، با آن که تکیه‌گاهی است که بدان اعتماد می‌کنی و اگر پیشامدی رخ دهد، بر آنان تکیه می‌کنی، به جهت زیادی نیروی آنان که با آسایش آنان، ذخیره ساختی و اطمینانی که از آنان [کسب کردی]، بدان سبب که آنان را به عدالت و مدارا عادت دادی و شناخت آنان از عذرها، در پیشامدهایی که در آن بر آنها تکیه کردی و آنان با طیب خاطر، آن را بر دوش کشیدند؛ چرا که آبادانی شهرها [باعث می‌شود] آنچه بر آنان نهی، بر دوش کشند. به درستی که خرابی شهرها از تنگ‌دستی مردمان آنهاست و همانا مردمان شهرها، در اثر زیاده‌روی زمامداران و بدبینی آنان به ماندن و کمی بهره‌گیری‌شان از عبرت‌ها تنگ دست شوند.

[صفحه ۳۸۷]

عدم التأخیر فی توزیع أموال العامه

اشاره

۲۱۴- أنساب الأشراف عن أبي صالح السمان: رأيت علياً دخل بيت المال، فرأى فيه مالا، فقال: هذا هاهنا والناس يحتاجون!! فأمر به فقسّم بين الناس، فأمر بالبيت فكنس، فنضح، وصلّى فيه [۴۸۹].

۲۱۵- الغارات عن بكر بن عيسى- في ذكر سيرة الإمام عليّ عليه السلام:- إنّه كان يقسم ما في بيت المال، فلا تأتي الجمعة وفي بيت المال شيء. ويأمر ببيت المال في كلّ عشية خميس فينضح بالماء، ثمّ يصلّى فيه ركعتين [۴۹۰].

۲۱۶- الغارات عن مجعّ التيمي: إنّ عليّاً عليه السلام كان ينضح بيت المال، ثمّ يتنفل فيه ويقول: اشهد لي يوم القيامة أنّي لم أحبس فيك المال على المسلمين [۴۹۱].

۲۱۷- فضائل الصحابة عن مجعّ التيمي: إنّ عليّاً كان يأمر ببيت المال فيكنس، ثمّ ينضح، ثمّ يصلّى؛ رجاء أن يشهد له يوم القيامة أنّه لم يحبس فيه المال عن المسلمين [۴۹۲].

۲۱۸- تاريخ دمشق عن أبي حكيم صاحب الحفاء عن أبيه: إنّ عليّاً أعطى العطاء في سنة ثلاث مّرات، ثمّ أتاه مال من أصبهان، فقال: اغدوا إلى العطاء الرابع؛ إنّني لستُ لكم بخازن. قال: وقسم الجبال، فأخذها قوم، وردّها قوم [۴۹۳].

۲۱۹- مروج الذهب- في حوادث سنة ۳۸ هـ:- قبض أصحابه [عليّ] عن عليّ

[صفحه ۳۸۸]

في هذه السنة ثلاثة أرزاق- علي حسب ما كان يُحمل إليه من المال من أعماله-، ثمّ ورد عليه مال من أصبهان، فخطب الناس، وقال: اغدوا إلى عطاء رابع؛ فوالله ما أنا لكم بخازن.

وكان في عطائه أسوة للناس؛ يأخذ كما يأخذ الواحد منهم [۴۹۴].

۲۲۰- الأما لى للطوسى عن هلال بن مسلم الجحدرى: سمعت جدى جزة- أو جوة- قال: شهدت على بن أبى طالب عليه السلام أتى بمال عند المساء، فقال: اقسموا هذا المال. فقالوا: قد أمسينا يا أمير المؤمنين! فأخره إلى غد. فقال لهم: تقبلون لى أن أعيش إلى غد؟ قالوا: ماذا بأيدينا! قال: فلا تؤخروه حتى تقسموه، فأتى بشمع، فقسما ذلك المال من تحت ليلتهم [۴۹۵].

۲۲۱- الغارات عن الضحاک بن مزاحم عن الإمام على عليه السلام: كان خلى رسول الله صلى الله عليه وآله لا يحبس شيئاً لغد، وكان أبو بكر يفعل، وقد رأى عمر بن الخطاب فى ذلك أن دون الدواوين وأخر المال من سنة إلى سنة، وأما أنا فأصنع كما صنع خلى رسول الله صلى الله عليه وآله.

قال: وكان على عليه السلام يعطيهم من الجمعة إلى الجمعة وكان يقول:

[صفحة ۳۸۹]

هذا جناى وخياره فيه

إذ كل جان يده إلى فيه [۴۹۶].

۲۲۲- شرح نهج البلاغه عن عبد الرحمن بن عجلان: كان على عليه السلام يقسم بين الناس الأبرار والحرف والكمون، وكذا وكذا [۴۹۷].

۲۲۳- شرح نهج البلاغه عن الشعبى: دخلت الرحبة بالكوفة- وأنا غلام- فى غلمان، فإذا أنا بعلى عليه السلام قائماً على صبرتين من ذهب وفضة، ومعه مخففة، وهو يطرد الناس بمخففته، ثم يرجع إلى المال فيقسمه بين الناس، حتى لم يبق منه شيء.

ثم انصرف ولم يحمل إلى بيته قليلاً ولا كثيراً، فرجعت إلى أبى، فقلت له: لقد رأيت اليوم خير الناس أو أحمق الناس! قال: من هو يا بنى؟ قلت: على بن أبى طالب أمير المؤمنين، رأيت يصنع كذا، فقصت عليه، فبكى، وقال: يا بنى، بل رأيت خير الناس [۴۹۸].

۲۲۴- الإمام الباقر عليه السلام: إن على أتى بالمال فأقعد بين يديه الوزان والنقاد، فكوم كومه من ذهب، وكومه من فضة، فقال: يا حمراء ويا بيضاء، احمرى وبيضى

[صفحة ۳۹۰]

وغرى غيرى.

هذا جناى وخياره فيه

وكل جان يده إلى فيه [۴۹۹].

۲۲۵- تاريخ دمشق عن أبى صالح السمان: رأيت علىاً دخل بيت المال، فرأى فيه شيئاً، فقال: لا أرى هذا هاهنا وبالناس إليه حاجة!! فأمر به فقسّم، وأمر بالبيت فكنس ونضح، فصلّى فيه، أو قال فيه؛ يعنى نام [۵۰۰].

۲۲۶- الدعوات: كان أمير المؤمنين عليه السلام إذا أعطى ما فى بيت المال أمر به فكنس، ثم صلّى فيه، ثم يدعو، فيقول فى دعائه: اللهم إنى أعوذ بك من ذنب يحبط العمل، وأعوذ بك من ذنب يُعجل النقم، وأعوذ بك من ذنب يُغيّر النعم، وأعوذ بك من ذنب يمنع الرزق، وأعوذ بك من ذنب يمنع الدعاء، وأعوذ بك من ذنب يمنع التوبة، وأعوذ بك من ذنب يهتك العصمة، وأعوذ بك من ذنب يورث الندم، وأعوذ بك من ذنب يحبس القسم. [۵۰۱].

[صفحة ۳۹۱]

تاخير نينداختن تقسيم ثروتهاى عمومى

۲۱۴. أنساب الأشراف- به نقل از ابو صالح سمان:- على عليه السلام را ديدم كه وارد بيت المال شد و در آن اموالى ديد. فرمود:

«اینها این جاست و مردم، نیازمندند؟!». پس دستور داد آن را میان مردم، تقسیم کردند و دستور داد تا بیت المال، جاروب و آپاشی شد و در آن، نماز گزارد.

۲۱۵. الغارات- به نقل از بکر بن عیسی در یادکرد سیره‌ی امام علی علیه السلام: به درستی که او آنچه در بیت المال بود، تقسیم می کرد. پس جمعه‌ای نمی آمد که در بیت المال، ثروتی باشد. در هر شامگاه پنج شنبه، دستور می داد تا بیت المال، آپاشی شود. سپس در آن دو رکعت نماز می گزارد.

۲۱۶. الغارات- به نقل از مجّمع التیمی: به درستی که علی علیه السلام، بیت المال را آپاشی می کرد و در آن، نماز نافله می گزارد و می گفت: «در روز رستاخیز، گواهی ده که ثروت‌ها را بر مسلمانان، در درون تو حبس نکردم».

۲۱۷. فضائل الصحابة- به نقل از مجّمع التیمی: به درستی که علی علیه السلام، دستور می داد تا بیت المال جاروب شود، سپس آپاشی گردد. آن گاه [آن جا] نماز می گزارد، بدان امید که روز رستاخیز، برایش گواهی دهد که ثروت را در درون آن، بر مسلمانان، حبس نکرده است.

۲۱۸. تاریخ دمشق- به نقل از ابو حکیم صاحب الحفاء، از پدرش: به درستی که علی علیه السلام، سالی سه مرتبه بخشش می کرد. پس ثروتی از اصفهان برایش آوردند. فرمود: «صبحگاهان، چهارمین بخشش است. به درستی که من جمع کننده نیستم». [راوی] گوید: ریسمان‌ها را قسمت کرد. پس گروهی آن را گرفتند و گروهی بازگرداندند.

۲۱۹. مروج الذهب- در ذکر حوادث سال ۳۸ هجری: یاران علی علیه السلام، در این

[صفحه ۳۹۲]

سال، سه مرتبه از وی روزی دریافت کردند، بر حسب آنچه ثروت به دستش می رسید. پس ثروتی از اصفهان به وی رسید. برای مردم، سخنرانی کرد و فرمود: «صبحگاهان، چهارمین بخشش است. سوگند به خداوند که من، جمع کننده نیستم». او در بخشش‌هایش، برای مردمان، نمونه بود و خود او مانند یکی از مردم، سهم بر می داشت.

۲۲۰. أمالی الطوسی- به نقل از هلال بن مسلم جحدری: از جدم جرّه (جوّه) شنیدم که گفت: من حضور داشتم که شبانگاه، مالی برای علی بن ابی طالب آورده شد. فرمود: «این را تقسیم کنید». گفتند: ای امیر مؤمنان! شب است. آن را به فردا واگذار. به آنان فرمود: «آیا ضمانت می کنید که تا فردا زنده باشم؟». گفتند: در اختیار ما نیست. فرمود: «پس تقسیم کنید و آن را به تأخیر میندازید». شمع‌ی فراهم شد و شبانه مال‌ها را تقسیم کردند.

۲۲۱. الغارات- به نقل از ضحاک بن مزاحم: [علی علیه السلام فرمود: «دوستم رسول خدا چیزی را برای فردا نگه نمی داشت، ولی ابوبکر، حبس می کرد و عمر بن خطاب، تصمیم گرفت دیوان‌ها فراهم کند، و ثروت‌ها سال به سال [تقسیم می شد]؛ ولی من چنان کنم که دوستم رسول خدا انجام می داد».

[راوی] گوید: علی علیه السلام جمعه تا جمعه، مال‌ها را تقسیم می کرد و می گفت: «این دستچین من است و بهترینش در آن قرار دارد/ در حالی که هر

[صفحه ۳۹۳]

میوه چینی، دستش به دهانش است». [۵۰۲].

۲۲۲. شرح نهج البلاغه- به نقل از عبدالرحمان بن عجلان: علی علیه السلام، بذّر کتّان، ترتیزک و زیره و سایر چیزها را میان مردم، تقسیم می کرد.

۲۲۳. شرح نهج البلاغه- به نقل از شعبی: جوانی بودم که با گروهی از جوانان، به میدانی در کوفه وارد شدم. علی را دیدم که بر دو تپه‌ی طلا- و نقره ایستاده و تازیانه‌ای در دست دارد که مردم را با آن، دور می کند و باز می گردد و اموال را میان مردم، تقسیم

می‌کند، تا آن‌که چیزی از آن، باقی نماند. آن‌گاه بازگشت و به خانه‌ی خود، چیزی نبرد، نه کم و نه زیاد.

من نزد پدرم بازگشتم و به او گفتم: امروز، بهترین مردم یا نادان‌ترین آنها را دیدم! گفت: کیست او پسر من؟ گفتم: علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان. او را دیدم که چنین و چنان می‌کرد، و داستان را بازگفتم. پدرم گریست و گفت: فرزندم! بهترین مردم را دیده‌ای.

۲۲۴. امام باقر علیه السلام: برای علی علیه السلام ثروتی آورده شد. وی وزن‌کنندگان و صرافان را نزد خود نشاند. آن‌گاه، تپه‌ای از طلا و تپه‌ای از نقره ساخت و فرمود:

[صفحه ۳۹۴]

«ای قرمزها و ای سفیدها! سرخ و سفید باشید و جز مرا بفریبید.

این دستچین من است و بهترینش در آن است/در حالی که هر میوه‌چینی، دستش به دهانش است».

۲۲۵. تاریخ دمشق- به نقل از ابو صالح سمان:- علی علیه السلام را دیدم که وارد بیت المال شد و در آن، چیزی دید. پس فرمود: «این ثروت‌ها را این‌جا نینم، در حالی که مردم، بدان نیاز دارند». سپس دستور داد آن را تقسیم کردند و دستور داد بیت المال، جاروب و آبیاشی شد و در آن، نماز گزارد یا در آن قیلوله (خواب قبل از ظهر) کرد؛ یعنی خوابید.

۲۲۶. الدعوات: امیر مؤمنان، هرگاه اموال بیت المال را می‌بخشید، دستور می‌داد جاروب شود و در آن، نماز می‌گزارد و دعا می‌کرد و در دعایش می‌گفت: «بار خدایا! به تو پناه می‌برم از گناهی که عملم را تباه سازد، و به تو پناه می‌برم از گناهی که کيفرها را سریع گرداند، و به تو پناه می‌برم از گناهی که نعمت‌ها را تغییر دهد، و به تو پناه می‌برم از گناهی که روزی را باز دارد، و پناه می‌برم به تو از گناهی که از دعا جلوگیری کند، و پناه می‌برم به تو از گناهی که از توبه جلوگیری کند، و پناه می‌برم به تو از گناهی که پرده‌ها را بدرَد، و پناه می‌برم به تو از گناهی که پشیمانی آورد، و پناه می‌برم به تو از گناهی که روزی را باز دارد».

[صفحه ۳۹۵]

توزیع اموال العامة بالسوية

اشاره

۲۲۷- الاختصاص- فی بیان خصال و فضائل الإمام علی علیه السلام:- القسم بالسوية، والعدل فی الرعية؛ ولی بیت مال المدینه عمّار بن یاسر و ابا الهیثم بن التیهان فکتب: العربی والقرشی والأنصاری والعجمی وکلّ من کان فی الإسلام من قبائل العرب وأجناس العجم سواء.

فأتاه سهل بن حنيف بمولى له أسود، فقال: كم تعطي هذا؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: كم أخذت أنت؟ قال: ثلاثة دنانير، وكذلك أخذ الناس. قال: فأعطوا مولاه مثل ما أخذ؛ ثلاثة دنانير [۵۰۳].

۲۲۸- الأمالی للطوسی عن إبراهيم بن صالح الأنماطی رفعه: لَمَّا أصبح علی علیه السلام بعد البيعة، دخل بيت المال، فدعا بمالٍ كان قد اجتمع، فقسّمه ثلاثة دنانير ثلاثة دنانير بين من حضر من الناس كلّهم. فقام سهل بن حنيف، فقال: يا أمير المؤمنين، قد أعتقت هذا الغلام! فأعطاه ثلاثة دنانير؛ مثل ما أعطى سهل ابن حنيف [۵۰۴].

۲۲۹- الكافي عن أبي مخنف: أتى أمير المؤمنين صلوات الله عليه رهطٌ من الشيعة، فقالوا: يا أمير المؤمنين، لو أخرجت هذه الأموال ففرقتها في هؤلاء

[صفحه ۳۹۶]

الرؤساء والأشراف، وفضّلتهم علينا، حتى إذا استوسقت الأمور عدت إلى أفضل ما عودك الله من القسم بالسوية، والعدل في الرعية!! فقال أمير المؤمنين عليه السلام:

أتأمروني - ويحكم - أن أطلب النصر بالظلم والجور فيمن وُلّيت عليه من أهل الإسلام!! لا والله، لا يكون ذلك ما سمر السمير، وما رأيت في السماء نجماً، والله لو كانت أموالهم مالى لساويت بينهم، فكيف وإنما هي أموالهم!! [۵۰۵].

۲۳۰- الإمام عليّ عليه السلام - من خطبه له عندما عوتب على التسوية في الفىء -: فأما هذا الفىء فليس لأحد فيه على أحد أثره، قد فرغ الله عزّ وجلّ من قسمه، فهو مال الله، وأنتم عباد الله المسلمون، وهذا كتاب الله، به أقرنا، و عليه شهدنا، وله أسلمنا، وعهد نبينا بين أظهرنا، فسلموا رحمكم الله، فمن لم يرض بهذا فليتولّ كيف شاء [۵۰۶].

۲۳۱- عنه عليه السلام - من كتابه إلى مصقلة بن هبيرة الشيباني عامله على أردشير خزره [۵۰۷] -: ألا - وإن حق من قبلك وقبيلنا من المسلمين في قسمة هذا الفىء سواء، يردون عندى عليه ويصدرون عنه [۵۰۸].

۲۳۲- عنه عليه السلام - من كتابه إلى حذيفة بن اليمان والى المدائن -: أمرك أن [صفحه ۳۹۷]

تجيبى خراج الأرضين على الحقّ والنصيفه، ولا تتجاوز ما قدمت به إليك، ولا تدع منه شيئاً، ولا تبدع فيه أمراً، ثم أقسمه بين أهله بالسوية والعدل [۵۰۹].

۲۳۳- الغارات عن أبي إسحاق الهمداني: إن امرأتين أتتا عليّاً عليه السلام عند القسمة؛ إحداهما من العرب، والأخرى من الموالي، فأعطى كلّ واحدة خمسة وعشرين درهماً وكراً من الطعام.

فقلت العربيه: يا أمير المؤمنين، إنى امرأة من العرب، وهذه امرأة من العجم!! فقال عليّ عليه السلام: إنى والله لا أجد لبنى إسماعيل فى هذا الفىء فضلاً على بنى إسحاق!! [۵۱۰].

۲۳۴- أنساب الأشراف عن الحارث: كنت عند عليّ، فأتته امرأتان، فقالتا: يا أمير المؤمنين إننا فقيرتان مسكيتان. فقال: قد وجب حَقُّكما علينا وعلى كلّ ذى سعة من المسلمين إن كنتما صادقتين، ثم أمر رجلاً فقال: انطلق بهما إلى سوقنا، فاشترِ لكلّ واحدة منهما كراً من طعام وثلاثة أثواب - فذكر رداءً أو خميراً وإزاراً - وأعطى كلّ واحدة منهما من عطائى مائة درهم.

فلما ولتتا، سئرت إحداهما وقالت: يا أمير المؤمنين فضّلنى بما فضّلك الله به وشرفك! قال: وبماذا فضّلنى الله وشرفنى؟ قالت: برسول الله صلى الله عليه وآله. قال: صدقت، وما أنت؟ قالت: أنا امرأة من العرب وهذه من الموالي. قال: فتناول شيئاً من

[صفحه ۳۹۸]

الأرض، ثم قال: قد قرأت ما بين اللوحين فما رأيت لولد إسماعيل على ولد إسحاق عليهما السلام فضلاً ولا جناح بعوضه [۵۱۱]. ۳۷۶:

۲- أنساب الأشراف عن مصعب: كان عليّ يقسم بيننا كلّ شيء، حتى يقسم العطور بين نساءنا [۵۱۲].

۲۳۶- أنساب الأشراف عن الحارث: سمعت عليّاً يقول وهو يخطب: قد أمرنا لنساء المهاجرين بارس وإبر. قال: فأما الإبر فأخذها من ناس من اليهود ممّا عليهم من الجزية [۵۱۳].

۲۳۷- فضائل الصحابة عن فضالة بن عبد الملك عن كريمه بنت همام الطابية: كان عليّ يقسم فينا الورس بالكوفة. قال فضالة: حملناه على العدل منه رضى الله عنه [۵۱۴].

۲۳۸- المناقب لابن شهر آشوب عن حكيم بن أوس: كان عليّ عليه السلام يبعث إلينا بزقاق العسل فيقسم فينا، ثم يأمر أن يلحقوه. وأتى إليه بأحمال فاكهة، فأمر ببيعها، وأن يطرح ثمنها فى بيت المال [۵۱۵].

۲۳۹- تاريخ دمشق عن كليب: قدم على عليّ ماله من أصبهان، فقسّمه على سبعة أسهم، فوجد فيه رغيفاً، فكسره على سبعة، وجعل على كلّ قسم منها

[صفحه ۳۹۹]

كسره، ثم دعا أمراء الأشياع فأقرع بينهم لينظر أيهم يعطى أولاً [۵۱۶].

۲۴۰- الغارات عن كليب الجرهمي: كنت عند علي عليه السلام فجاءه مال من الجبل، فقام وقمنا معه، حتى انتهينا إلى خر بند جن [۵۱۷] وجمالين، فاجتمع الناس إليه، حتى ازدحموا عليه، فأخذ حبلاً فوصلها بيده وعقد بعضها إلى بعض، ثم أدارها حول المتاع، ثم قال: لا أحل لأحد أن يجاوز هذا الجبل. فقعدنا من وراء الجبل.

ودخل علي عليه السلام فقال: أين رؤوس الأسياع؟ فدخلوا عليه، فجعلوا يحملون هذا الجوالق إلى هذا الجوالق، وهذا إلى هذا، حتى قسّموه سبعة أجزاء.

قال: فوجد مع المتاع رغيفاً، فكسره سبع كسّر، ثم وضع على كل جزء كسره، ثم قال:

هذا جنائي وخياره فيه

إذ كل جان يده إلى فيه

قال: ثم أقرع عليها، فجعل كل رجل يدعو قومه، فيحملون الجوالق [۵۱۸].

۲۴۱- مروج الذهب: انتزع علي أملاً كان عثمان أقطعها جماعة من

[صفحة ۴۰۰]

المسلمين، وقسم ما في بيت المال على الناس، ولم يفضل أحداً على أحد [۵۱۹].

۲۴۲- مروج الذهب- في ذكر حرب الجمل-: قبض [علي عليه السلام] ما كان في معسكرهم من سلاح ودابة ومتاع وآله وغير ذلك فباعه، وقسمه بين أصحابه، وأخذ لنفسه كما أخذ لكل واحد ممن معه من أصحابه وأهله وولده؛ خمسمائة درهم.

فأتاه رجل من أصحابه، فقال: يا أمير المؤمنين، إنني لم آخذ شيئاً، وخلفني عن الحضور كذا- وأدلى بعذر- فأعطاه الخمسمائة التي كانت له [۵۲۰].

۲۴۳- الجمل: ثم نزل عليه السلام [بعد وقعة الجمل]، واستدعى جماعة من أصحابه، فمشوا معه حتى دخل بيت المال، وأرسل إلى القراء فدعاهم، ودعا الخزان، وأمرهم بفتح الأبواب التي داخلها المال، فلما رأى كثرة المال قال:

هذا جنائي وخياره فيه

ثم قسم المال بين أصحابه، فأصاب كل رجل منهم سته آلاف ألف درهم، وكان أصحابه اثني عشر ألفاً، وأخذ هو عليه السلام كأحدهم. فبينا هم على تلك الحالة إذ أتاه آت، فقال: يا أمير المؤمنين، إن اسمي سقط من كتابك، وقد رأيت من البلاء ما رأيت!

فدفع سهمه إلى ذلك الرجل [۵۲۱].

۲۴۴- الغارات عن المغيرة الضبي: كان أشرف أهل الكوفة غاشين لعلي عليه السلام،

[صفحة ۴۰۱]

وكان هوهم مع معاوية؛ وذلك أن علياً كان لا يعطى أحداً من الفيء أكثر من حقه، وكان معاوية بن أبي سفيان جعل الشرف في العطاء ألفي درهم [۵۲۲].

۲۴۵- الإمام علي عليه السلام- في ذمّ العاصين من أصحابه-: أوليس عجبا أن معاوية يدعو الجفاه الطغام فيتبعونه على غير معونة ولا عطاء، وأنا أدعوكم- وأنتم تريكة الإسلام، وبقية الناس- إلى المعونة أو طائفه من العطاء، فتفرقون عني وتختلفون علي؟! [۵۲۳].

۲۴۶- عنه عليه السلام- في قوم من أهل المدينة لحقوا بمعاوية-: قد عرفوا العدل ورأوه وسمعوه ووعوه، وعلموا أن الناس عندنا في الحق أسوة، فهربوا إلى الأثرة، فبعداً لهم وسحقاً [۵۲۴].

راجع السياسة الاجتماعية/إقامة العدل.

[صفحه ۴۰۲]

تقسیم برابر ثروت‌های عمومی

۲۲۷. الاختصاص - در توصیف خصلت‌ها و فضیلت‌های امام علی علیه السلام - تقسیمش به برابری بود و در میان شهروندان، عدالت حکمفرما بود. عمار بن یاسر و ابو هیثم بن تیهان را مسئول بیت المال مدینه کرد و نوشت: «عرب و قریش و انصار و غیرعرب، هر که داخل مسلمانان است از قبیله‌های عرب و تیره‌های غیر عرب، برابرند.

سهل بن حنیف، آزاد شده‌ی سیاهی را نزد او آورد و گفت: به این، چه قدر می‌دهی؟ امیر مؤمنان فرمود: «تو چه قدر گرفته‌ای؟» گفت: سه دینار، و دیگران نیز همین اندازه گرفته‌اند. فرمود: «به آزاد شده نیز به اندازه‌ی او اختصاص دهید؛ سه دینار».

۲۲۸. أمالی الطوسی - به نقل از ابراهیم بن صالح انماطی - علی علیه السلام، در صبحگاه پس از بیعت، وارد بیت المال شد. اموالی را که جمع شده بود، سه دینار سه دینار، میان حاضران تقسیم نمود. سهل بن حنیف، بلند شد و گفت: ای امیر مؤمنان! این برده را آزاد کردم. آن گاه به وی نیز سه دینار بخشید، به همان اندازه که به سهل بن حنیف داد.

۲۲۹. الکافی - به نقل از ابو مخنف - گروهی از شیعیان، نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! [مناسب است که] این اموال را میان اشراف و بزرگان تقسیم کنی و آنان را بر ما برتری دهی تا هنگامی که بر کارها مسلط شوی. آن گاه

[صفحه ۴۰۳]

به بهترین خصلت‌هایی که خداوند تو را بدان عادت داد، بازگردی؛ یعنی تقسیم برابر و عدالت در میان شهروندان. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «وای بر شما! مرا و می‌دارید که پیروزی را با ستم و جور بر مسلمانانی که بر آنها حکومت یافتیم، طلب کنیم؟! نه؛ به خدا سوگند، چنین نخواهد شد تا روزگار باقی است و تا زمانی که در آسمان، ستاره بینم. به خدا سوگند، اگر اینها ثروت‌های شخصی‌ام بود، به برابری میان آنها رفتار می‌کردم، چه رسد که اینها اموال خودشان است».

۲۳۰. امام علی علیه السلام - از سخنان وی که بر تقسیم برابر ثروت‌ها سرزنش شد - در این ثروت‌ها کسی را بر کسی امتیازی نیست. خداوند - عزوجل - آن را قسمت کرده است. اینها مال خداوند است و شما بندگان مسلمان خداوندید؛ و این، کتاب خداست. بدان اقرار داریم و بر او گواهی دادیم و در برابرش تسلیم هستیم و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، در برابر ماست. پس تن در دهید. خداوند، شما را رحمت کند! هر که بدین امر خشنود نیست، هر کجا می‌خواهد، برود.

۲۳۱. امام علی علیه السلام - از نامه‌ی او به مصقله بن هییره‌ی شیبانی، کارگزارش در منطقه‌ی اردشیر خُره [۵۲۵] - : بدان مسلمانانی که نزد تو و ما به سر می‌برند، حَقشان از این غنیمت‌ها یکسان است. [برای گرفتن آن] نزد من می‌آیند و باز می‌گردند.

۲۳۲. امام علی علیه السلام - از نامه‌اش به حذیفه بن یمان، فرماندار مدائن - : به تو فرمان

[صفحه ۴۰۴]

می‌دهم که خراج زمین‌ها را بر پایه‌ی حق و انصاف، گردآوری کنی و از آنچه برایت فرستادم، تجاوز نکنی و چیزی را فرو مگذاری و بدعتی تازه بر پا مداری. آن گاه، آن را به برابری و عدل، میان مردمان آن دیار، قسمت کن.

۲۳۳. الغارات - به نقل از ابو اسحاق همدانی - : دو زن، هنگام تقسیم ثروت‌ها نزد علی آمدند، یکی عرب و دیگری آزاد شده. به هر کدام، بیست و پنج درهم و پیمان‌های غذا داد. زن عرب گفت: ای امیر مؤمنان! من زنی عربم و این زن، غیر عرب است. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، من برای فرزندان اسماعیل، برتری‌ای بر فرزندان اسحاق در این غنیمت‌ها نمی‌بینم.

۲۳۴. أنساب الأشراف - به نقل از حارث - : نزد علی علیه السلام بودم که دو زن، نزد او آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! ما تنگ‌دست و تهی‌دستیم. فرمود: «اگر راستگو باشید، حقوق شما بر ما و بر همه‌ی مسلمانان توانمند، واجب است». آن گاه به مردی دستور داد:

«به همراه این دو زن، به بازار ما روانه شو و برای هریک، پیمانه‌ای غذا و سه لباس (جامه، چارقد و چادر) خریداری کن و به هریک، از جانب من، صد درهم عطا کن». وقتی بازگشتند، یکی از آنان، از صورتش نقاب برداشت و گفت: ای امیر مؤمنان! مرا برتری ده بدانچه خداوند، تو را بدان، برتری و شرف داده است. فرمود: «خداوند، مرا به چه چیزی برتری و شرف داده است؟». گفت: به رسول خدا. فرمود: «راست گفتی. تو کیستی؟». گفت من، زنی عرب هستم و این زن، از بردگان آزاد شده است.

[حارث] گوید: قدری به زمین خیره شد و سپس گفت: «آنچه را میان دو لوح

[صفحه ۴۰۵]

بود، مطالعه کردم. در آن، فضیلتی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نیافتم، ولو به اندازه‌ی بالِ مگسی».

۲۳۵. أنساب الأشراف- به نقل از مصعب-: علی علیه السلام همه چیز را میان ما تقسیم می کرد، حتی عطرها را میان زنان ما قسمت می نمود.

۲۳۶. أنساب الأشراف- به نقل از حارث-: شنیدم که علی در سخنانی اش می گفت: دستور دادیم تا به زنان مهاجر، جامه‌های سرخ و سوزن [بخشند]، [حارث] گوید: سوزن‌ها را از گروهی یهودی به عنوان جزیه ستانده بود.

۲۳۷. فضائل الصحابة- به نقل از فضال بن عبدالمک، از کریمه، دختر همام طایبه-: علی علیه السلام در کوفه، جامه‌های سرخ را میان ما تقسیم می کرد. فضاله گوید: آن را بر عدالت پیشگی او حمل کردیم.

۲۳۸. المناقب ابن شهر آشوب- به نقل از حکیم بن اوس-: علی علیه السلام ظرف‌های غسل را به سوی من فرستاد و میان ما تقسیم می شد. آن گاه دستور می داد تا ظرف‌ها لیسیده شود، و چند بار، میوه برایش آوردند. دستور داد آنها را بفروشد و پولش را در بیت المال بگذارند.

۲۳۹. تاریخ دمشق- به نقل از کلیب-: مالی را از اصفهان برای علی علیه السلام آوردند. آنها را به هفت قسمت، تقسیم کرد و در میان آنها نانی یافت. آن را نیز هفت قسمت کرد و برای هر سهمی از مال‌ها، تگه نانی قرار داد.

[صفحه ۴۰۶]

آن گاه، بزرگان تیره‌ها را فرا خواند و میان آنان، قرعه زد که از کدام یک آغاز شود.

۲۴۰. الغارات- به نقل از کلیب جرمی-: نزد علی علیه السلام بودم که برایش اموالی از کوهستان آمد. او به پا خاست و ما نیز به همراهش برخاستیم تا به خرکچی‌ها [۵۲۶] و شترداران رسیدیم. مردم، گردش جمع شدند و اطرافش ازدحام کردند. سپس، ریسمانی را برداشت و آن را گره زد و آن را گرداگرد اموال چرخانید و فرمود: «اجازه نمی‌دهم کسی از این ریسمان، عبور کند». پشت ریسمان نشستیم.

علی علیه السلام، از ریسمان گذشت و فرمود: «بزرگان هفت تیره کجایند؟». آنها نزد او رفتند و شروع به جابه‌جا کردن جوال‌ها کردند تا آن را به هفت بخش، قسمت نمودند.

[کلیب] گوید: [علی علیه السلام] در میان اموال، نانی را یافت. آن را هفت قسمت کرد و بر هر یک، از هفت قسمت، تگه نانی گذاشت. آن گاه فرمود: «این، دستچین من است و بهترینش در آن است/ در حالی که هر میوه چینی دستش در دهانش است».

[کلیب] گوید: سپس بر قسمت‌ها قرعه زد و هریک از سران قبیله‌ها، تیره‌اش را صدا می‌زد و جوال‌ها را می‌بردند.

۲۴۱. مروج الذهب: علی علیه السلام، املاکی را که عثمان به گروهی از مسلمانان بخشیده

[صفحه ۴۰۷]

بود، پس گرفت و آنچه در بیت المال بود، میان مردم تقسیم کرد و کسی را بر کسی ترجیح نداد.

۲۴۲. مروج الذهب- در گزارش جنگ جمل-: علی علیه السلام آنچه در لشکرگاه دشمن از اسلحه، چارپا، اموال و غیر آن بود،

برداشت و فروخت و آن را میان اصحابش تقسیم کرد و برای خود، به اندازه‌ی دیگر اصحاب، یعنی پانصد درهم برداشت. سپس مردی از یارانش نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من چیزی نگرفتم و به فلان سبب، حضور نداشتم؛ و عذری برای عدم حضور خود آورد. علی علیه السلام، پانصد درهم خودش را به وی داد.

۲۴۳. الجمل: علی علیه السلام [پس از رُخداد جمل] فرود آمد و گروهی از اصحابش را فرا خواند و به همراه وی، داخل بیت‌المال شدند. آن‌گاه در پی دیوانداران فرستاد و آنها را فرا خواند و خزانه‌داران را نیز فرا خواند و آنان را به گشودن درهایی که ثروت‌ها را در آن نهاده بودند، فرمان داد. وقتی زیادی اموال را دید، فرمود: «این است دستچین من و بهترینش در آن است». آن‌گاه، اموال را میان اصحابش قسمت کرد و به هر یک، شش هزار درهم رسید و یارانش دوازده هزار نفر بودند، و خود نیز به اندازه‌ی دیگران برداشت. در این هنگام، مردی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! نام من از دیوان‌ها افتاده است و من، به فلان مشکل مبتلا بودم. علی علیه السلام سهم خود را به آن مرد داد.

۲۴۴. الغارات- به نقل از مغیره‌ی ضبّی-: بزرگان کوفه با علی علیه السلام یک‌رنگ نبودند [صفحه ۴۰۸]

و میل آنان، به معاویه بود؛ چرا که علی علیه السلام به کسی بیش از حَقِّش از غنایم نمی‌بخشید؛ [اما] معاویه بن ابی سفیان، برای سروری و بزرگی، دو هزار درهم قرار داده بود.

۲۴۵. امام علی علیه السلام- در نکوهش یاران نافرمانش-: شگفت نیست که معاویه، بی‌سر و پاهای پست را می‌خواند، و آنان پیروی‌اش می‌کنند، بی‌آن‌که بدانان، کمکی کند یا عطایی رساند؛ ولی من، شما را که یادگار اسلام و باقی‌مانده‌ی نسل‌های گذشته‌اید، می‌خوانم تا یاریتان دهم و یا بخششی برایتان مقرر کنم؛ اما از گرد من پراکنده می‌شوید و با من، مخالفت می‌ورزید.

۲۴۶. امام علی علیه السلام- درباره‌ی گروهی از مردمان مدینه که به معاویه پیوستند-: عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و آن را دریافتند و دانستند که مردم، نزد ما در حَقِّ برابرند؛ اما گریختند به سوی برتری‌جویی و امتیازطلبی. پس دور باشند از رحمت خدا!

ر. ک: سیاست‌های اجتماعی/ص ۴۵۳ «به پاداشتن عدالت».

[صفحه ۴۰۹]

توضیحی درباره چگونگی تقسیم درآمدهای عمومی در صدر اسلام

اشاره

اصطلاح «بیت المال» در متون روایی، یک اصطلاح عام برای درآمدهای عمومی مسلمانان است که برای مصرف در اختیار حکومت اسلامی قرار می‌گیرد. از بررسی جامع روایات، به طور کلی دو گونه مورد مصرف برای بیت المال به دست می‌آید: مصارف خاص و مصارف عام.

مصارف خاص

این قسم، آن دسته از مصارف عمومی را که دارای عنوانی خاص هستند، شامل می‌شود، مانند: تأمین فقرا و مستمندان و از کارافتادگان و خانواده‌های شهدا، تأمین حقوق کارگزاران بیت المال و قضات و سربازان، آموزش و بهداشت، مخارج زندانیان، بدهی بدهکاران، دیه‌ی مقتولانی که ضامن شخصی ندارد، عمران و آبادی شهرها و...

مصارف عام

اشاره

در صدر اسلام، پس از تأمین مصارف خاص، مازاد بیت المال بین عموم

[صفحه ۴۱۰]

مسلمانان تقسیم می‌گردید. در متون روایی از این نوع مصرف، به عنوان حقّ عام افراد در بیت المال، یاد گردیده است.

توزیع مطلوب بیت المال از دیدگاه اسلام، دو ویژگی اساسی را مورد تأکید قرار می‌دهد:

(۱) رعایت عدالت در تقسیم

(۲) حبس نکردن حقوق عمومی.

رعایت عدالت در تقسیم

عدالت اقتصادی در توزیع امکانات عمومی در اسلام، دارای دو معیار اصلی است: اولویت تأمین اجتماعی و رسیدگی به طبقات محروم و آسیب‌پذیر جامعه و افزایش رفاه آنان؛ رعایت مساوات در زمینه‌ی استحقاق‌های برابر.

شفاف‌ترین مصادیق این دو معیار، در سیاست‌های توزیعی امام علی علیه‌السلام قابل مشاهده است. در نامه‌هایی که آن حضرت به کارگزاران خویش نوشته است، اختصاص بخشی از منابع بیت المال بر طبقات محروم و کم درآمد، همواره مورد تأکید قرار گرفته است و تأکید فراوان ایشان بر لغو امتیازات ناروا و موهوم و اعطای حقوق برابر بر خویشاوند و بیگانه، عرب و عجم، زن و مرد، و افراد باسابقه و مشهور و افراد گم‌نام، تصویر تابناکی از عدالت انسانی را برای عدالتجویان جهان به نمایش گذاشته است.

حبس نکردن حقوق عمومی

تسریع در انفاق و پرهیز از حبس حقوق عامه، یکی از ویژگی‌های اساسی سیاست اقتصادی در اسلام است. اسلام با همه‌ی تأکیداتی که بر لزوم اعتدال و میانه‌روی و حتی برنامه‌ریزی و اندازه‌گیری در انفاق ابراز نموده است، در عین حال، حبس بی‌جهت حقوق عامه را شدیداً مذمت کرده و بر تسریع در انفاق، تأکید نموده است.

وضعیت مطلوب در انفاق بیت المال را با توجه به این دو ویژگی می‌توان چنین بیان نمود که هر گاه بر اساس یک برنامه‌ریزی، بخشی از درآمدها برای

[صفحه ۴۱۱]

مورد خاصی در نظر گرفته شود، به گونه‌ای که هم درآمد و هم محل مصرف، هر دو فعلی باشند، تأخیر انفاق در یک چنین مواردی «ادّخار» و «امساک» محسوب می‌شود و موضوع روایات، اجتناب از انباشته شدن نیز چنین مواردی است. اهتمام پیامبر اکرم در رعایت این اصل، به گونه‌ای بود که هر گاه حتی مقدار کمی از اموالی که باید به دست مستحقان آن می‌رسید، نزد ایشان باقی می‌ماند، آثار اندوه در چهره‌ی آن حضرت نمایان می‌گردید. در زمان عمر که درآمدهای بیت‌المال به گونه‌ی بی‌سابقه‌ای افزایش یافته بود، حکومت اقدام به تأسیس بیت‌المال و تشکیل دیوان نمود. درآمدهای بیت‌المال، در طول سال، در بیت‌المال جمع و

ذخیره می‌گردید و در پایان سال به صورت سرانه در میان عموم مسلمانان تقسیم می‌شد. امام علی علیه السلام پس از تصدی حکومت، با ردّ این سیاست، روش پیامبر صلی الله علیه و آله را در پیش گرفت. خودداری آن حضرت از تأخیر در تقسیم بیت المال، حتی به میزان یک شب، و تأکید ایشان بر تقسیم هر آنچه در بیت المال وجود داشت و حتی تقسیم یک طناب به هفت قسمت، شدت اهتمام ایشان در اجتناب از انباشته شدن بیت‌المال را نشان می‌دهد.

[صفحه ۴۱۲]

تأمین الحاجات الضروریة للجمیع

اشاره

۲۴۷- الإمام علیّ علیه السلام: إنّ الله سبحانه فرض فی أموال الأغنیاء أقوات الفقراء، فما جاع فقیر إلّا بما مُتّع به غنیّ؛ واللّٰه تعالیٰ سألهم عن ذلك [۵۲۷].

۲۴۸- عنه علیه السلام: إنّ الله فرض علی الأغنیاء فی أموالهم بقدر ما یکفی فقراءهم؛ فإن جاعوا وعزّوا جهدوا فی منع الأغنیاء؛ فحقّ علی الله أن یحاسبهم یوم القیامة ویعذبهم علیه [۵۲۸].

۲۴۹- عنه علیه السلام: ما أصبح بالكوفة أحد إلّا ناعماً؛ إنّ أدناهم منزله لیأکل من البرّ ویجلس فی الظلّ ویشرب من ماء الفرات [۵۲۹].

۲۵۰- تهذیب الأحکام عن محمّد بن أبی حمزه عن رجل بلغ به أميرالمؤمنین علیه السلام: مرّ شیخ مکفوف کبیر یسأل، فقال أميرالمؤمنین علیه السلام ما هذا؟

فقالوا: یا أميرالمؤمنین، نصرانی! قال: فقال أميرالمؤمنین علیه السلام: أستملمتموه، حتی إذا کبر وعجز منعموه؟! أنفقوا علیه من بیت المال [۵۳۰].

[صفحه ۴۱۳]

فراهم ساختن نیازمندی‌های ضروری برای همه

۲۴۷. امام علی علیه السلام: خداوند سبحان، روزی تهی‌دستان را در مال‌های توانگران، واجب کرد. پس تهی‌دستی گرسنه نماند، جز آن که توانگری از حقّ او بهره برده است، و خداوند، توانگران را از این امر، بازخواست کند. ۲۴۸. امام علی علیه السلام: خداوند، واجب کرد در ثروت توانگران، به اندازه‌ای که تهی‌دستان را کفایت کند. اگر تهی‌دستان گرسنه و برهنه بمانند، باید در جلوگیری از توانگران، تلاش کنند. سزاست که خداوند، روز رستاخیز، توانگران را حسابرسی کند و آنان را بر این کار، عذاب کند.

۲۴۹. امام علی علیه السلام: در کوفه کسی نبود، جز آن که برخوردار و بهره‌مند [از زندگی] بود. پایین‌ترین مردمان کوفه از نظر جایگاه [اقتصادی، چنان بود که] نان گندم می‌خورد و در سایه می‌نشست و از آب فرات می‌نوشید.

۲۵۰. تهذیب الأحکام- به نقل از محمد بن ابو حمزه از مردی که امیرمؤمنان با او برخورد کرد:- پیرمردی نابینا که گدایی می‌کرد، عبور کرد. امیر مؤمنان پرسید: «این چیست؟». گفتند: ای امیر مؤمنان! یهودی است. [راوی] گوید: امیر مؤمنان فرمود: «او را به کار گرفتید تا آنجا که پیر و ناتوان شد و [اکنون] از او دریغ می‌کنید؟ بر او از بیت المال، انفاق کنید».

[صفحه ۴۱۴]

حمایة الطبقة السفلی

اشاره

۲۵۱- الإمام علی علیه السلام- من كتابه إلى قثم بن العباس-: انظر إلى ما اجتمع عندك من مال الله فاصرفه إلى من قبلك من ذوی العیال والمجاعة، مُصیباً به مواضع الفاقة والخَلات، وما فَضَّل عن ذلك فاحمله إلینا لنقسمه فیمن قبلنا [۵۳۱].

۲۵۲- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: ثم الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لا حيلة لهم، من المساکین والمحتاجین وأهل البؤسی والزمنی؛ فإن فی هذه الطبقة قانعاً ومُعترّاً، واحفظ لله ما استحفظك من حقه فیهم، واجعل لهم قسماً من بیت مالک، وقسماً من غلات صوافی الإسلام فی كل بلد، فإن للأقصى منهم مثل الذی للأدنی، وكل قد استرعت حقه، فلا يشغلنك عنهم بطر، فإنك لا تعذر بتضييعك التافه لإحكامك الكثير المهم، فلا تُشخص همك عنهم، ولا تُصعّر خدك لهم.

وتفقد أمور من لا- یصل إليك منهم ممن تقتحمه العیون، وتحقره الرجال، وفرغ لأولئك ثقتك من أهل الخشیة والتواضع. فلیرفع إليك أمورهم، ثم اعمل فیهم بالإعذار إلى الله یوم تلقاه، فإن هؤلاء من بین الرعیة أحوج إلى الإنصاف من غیرهم، وكل فأعذر إلى الله فی تأدیة حقه إليه.

وتعهد أهل الیتیم وذوی الرقة فی السنّ ممن لا حيلة له، ولا ینصب للمسألة نفسه. وذلك علی الولاية ثقیل، والحق كله ثقیل [۵۳۲].

[صفحه ۴۱۵]

۲۵۳- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر (فی روایة تحف العقول)-: وتعهد أهل الیتیم والزمانه والرقة فی السنّ ممن لا حيلة له، ولا- ینصب للمسألة نفسه؛ فأجر لهم أرزاقاً، فإنهم عباد الله، فتقرب إلى الله بتخلّصهم ووضعهم مواضعهم فی أقواتهم وحقوقهم، فإن الأعمال تخلص بصدق التیات. ثم إنه لا تسکن نفوس الناس أو بعضهم إلى أنك قد قضیت حقوقهم بظهر الغیب دون مشافهتک بالحاجات، وذلك علی الولاية ثقیل، والحق كله ثقیل، وقد يخففه الله علی أقوام طلبوا العاقبة فصبروا نفوسهم، ووثقوا بصدق موعود الله لمن صبر واحتسب، فكن منهم واستعن بالله [۵۳۳].

۲۵۴- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر، وهو فی بیان طبقات الناس-: اعلم أن الرعیة طبقات ... ثم الطبقة السفلی من أهل الحاجة والمسكنة الذین یحقّ رفدهم ومعونتهم. وفي الله لكلّ سعة، ولكلّ علی الوالی حقّ بقدر ما یصلحه [۵۳۴].

۲۵۵- عنه علیه السلام- من كتابه إلى بعض عمّاله، وقد بعثه علی الصدقة-: إن لك فی هذه الصدقة نصیباً مفروضاً، وحقاً معلوماً، وشركاء أهل مسكنه، وضعفاء ذوی فاقه، وإنا موفّوك حقك، فوفهم حقوقهم، وإلا تفعل فإنك من أكثر الناس خصوصاً یوم القيامة، وبؤسی لمن خصمه عند الله الفقراء والمساکین، والسائلون، والمدفوعون، والغارمون، وابن السبیل! [۵۳۵].

۲۵۶- دعائم الإسلام: إنه [علیاً علیه السلام] أوصی مخنف بن سلیم الأزدي- وقد بعثه علی الصدقة- بوصیة طویله أمره فیها بتقوی الله ربّه، فی سرائر أموره وخفیات أعماله، وأن یلقاهم بیسط الوجه، ولین الجانب، وأمره أن یلزم التواضع، ویجتنب التكبر؛ فإن الله یرفع المتواضعین ویضع المتكبرین. ثم قال له: یا مخنف ابن سلیم، إن لك فی هذه الصدقة نصیباً وحقاً مفروضاً، ولك فی شركاء: فقراء، ومساکین، وغارمین، ومجاهدین، وأبناء سبیل، ومملوكین، ومتألّفین، وإنا موفّوك حقك، فوفهم حقوقهم، وإلا فإنك من أكثر الناس یوم القيامة خصماء، وبؤساً لامرئ أن یكون خصمه مثل هؤلاء! [۵۳۶].

[صفحه ۴۱۶]

حمایت از طبقه‌های پایین

۲۵۱. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به قثم بن عباس-: در آنچه از اموال نزد تو گرد آمده است، بنگر. پس آنها را در اختیار عائله‌مندان و گرسنگان، قرار ده [و تلاش کن] که به دست نیازمندان و تهی‌دستان برسد، و آنچه باقی ماند، به سوی ما بفرست تا در

میان آنها که نزد مایند، قسمت کنیم.

۲۵۲. امام علی علیه السلام - در عهدنامه‌اش به مالک اشتر - پس خدا را، خدا را در طبقه پایین دست از مردم! آنان که چاره‌ای ندارند از تنگ‌دستان و نیازمندان و بینویان و زمینگیران، که در میان آنان، افراد قانع و مستمندان سؤال کننده هست؛ و پاس دار حقی را که خداوند برای آنان، نگهبانی‌اش را به تو سپرده است؛ و بخشی از بیت المال را به آنان اختصاص ده و بخشی از غله‌ی زمین‌هایی را که صاحبانش کوچ کرده یا مرده‌اند، به آنان ببخش؛ چرا که دوردستان آنان را همان حقی است که برای نزدیکان آنهاست و تو نگهبان حقوق همه آنهايي. مبادا فرو رفتن در نعمت، تو را از آنان باز دارد؛ چرا که پرداختن به کارهای مهم، تو را معذور نمی‌دارد در ضایع کردن کارهای کوچک. پس از رسیدگی به کارشان دریغ مدار و به آنان، روی ترش مکن.

و به کارهای کسی که به تو دسترس ندارد، بنگر. آنان که دیده‌ها خوارشان شمارند و مردم، تحقیرشان کنند. برای رسیدگی به حال اینان، جماعتی بگذار که بدانها اعتماد داری از خدا ترسان و فروتنان، تا خواست‌های آنان را به تو رسانند، و در میان آنان، چنان رفتار کن که عذری نزد خداوند داشته باشی آن روز که او را ملاقات می‌کنی؛ چرا که این گروه از میان مردمان، به انصاف نیازمندتر از دیگران‌اند و در ادای حق همگان، چنان باش که نزد خداوند، معذور باشی.

یتیمان و کهن سالانی را که چاره‌ای ندارند و خود را در معرض سؤال قرار نمی‌دهند، بر عهده گیر؛ و این کار، بر زمامداران، گران است و حق، تمامش گران است.

[صفحه ۴۱۷]

۲۵۳. امام علی علیه السلام - در عهدنامه‌اش به مالک اشتر (بر پایه‌ی گزارش تحف العقول) - یتیمان و زمینگیران و کهن سالانی را که چاره‌ای ندارند و خود را در معرض سؤال قرار نمی‌دهند، بر عهده گیر. برای آنان، روزی مستمر قرار ده؛ چرا که آنان، بندگان خدایند و به خداوند، تقرب جوی، با رها ساختن آنان و قرار دادن آنها در جایگاهشان، از جهت روزی و حقوق، که کار، با نیت صادق، خالص گردد.

آن‌گاه، بدان که جان‌های مردم یا برخی از آنان، آرامش نیابد که خواسته‌هایشان را غایبانه بر آوری، بدون آن که حضوری با نیازمندی‌ها درگیر شوی، و این بر زمامداران، گران است و حق، تمامش گران است، و گاه خداوند، آن را سبک گرداند بر گروه‌هایی که فرجام [نیک] را جویند و شکیبایی ورزند؛ و به راست بودن وعده‌ی خداوند درباره‌ی آنان که شکیبایی کنند و اخلاص ورزند، اطمینان داشته باشند. پس از اینان باش و از خداوند، مدد جو.

۲۵۴. امام علی علیه السلام - در عهدنامه‌اش به مالک اشتر، در بیان طبقات مردم - بدان که مردم، طبقاتی دارند. پس طبقه‌ی فرودست، از نیازمندان و تهی‌دستان‌اند که شایسته است یاری رساندن و کمک کردن به آنان؛ و خداوند، برای هر دسته گشایشی دارد و هریک را بر زمامدار، حقی است، به اندازه‌ای که او را سامان بخشد.

۲۵۵. امام علی علیه السلام - از نامه‌اش به یکی از کارگزاران که او را برای گرفتن مالیات فرستاده بود - برای تو در این مالیات‌ها، نصیبی معین و حقی آشکار و شریکانه‌ی نیازمند و تهی‌دستانی حاجتمند است. به درستی که ما حق تو را کامل ادا می‌کنیم. تو هم حقوق آنان را کامل ادا کن؛ و گرنه، در روز رستاخیز، پُر دشمن‌ترین مردم خواهی بود؛ و بدا به حال کسی که نزد خداوند، دشمنانش تهی‌دستان، تنگ‌دستان، درخواست کنندگان، رانده‌شدگان، بدهکاران و در راه‌ماندگان باشند.

۲۵۶. دعائم الإسلام: به درستی که [علی علیه السلام] به مخنف بن سلیم از دی سفارش کرده که او را برای گردآوری مالیات‌ها فرستاده بود، به سفارشی طولانی او را به پروای الهی فرمان داد که پروردگار اوست در امور پنهان و کارهای ناپیدا، و این که مردم را با روی گشاده و نرمی ملاقات کند، و به او دستور داد به این که فروتنی پیشه سازد و از کبر، اجتناب ورزد؛ چرا که خداوند، فروتنان را بالا برد و متکبران را پست کند.

سپس به مخنف فرمود: ای مخنف بن سلیم! برای تو در این مالیات‌ها بهره و حقی معین است و تو در آن، شریکانی داری: تنگ‌دستان، تهی‌دستان، بدهکاران، مجاهدان، در راه ماندگان، بردگان، و نیازمندان به الفت و مهربانی. به درستی که ما حق تو را کامل ادا کنیم. تو نیز حقوق آنان را کامل ادا کن، و گرنه در روز رستاخیز، پُر دشمن‌ترین مردم خواهی بود؛ و بدا به حال کسی که دشمنش اینها باشند.

[صفحه ۴۱۸]

العناية الخاصة بالیتام

اشاره

۲۵۷- الکافی عن حبيب بن أبي ثابت: جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام عسل وتين من همدان وحُلوان، فأمر العرفاء أن يأتوا بالیتامی، فأمكنهم من رؤوس الأرزاق يلعونها وهو يقسمها للناس قدحاً قدحاً، فقيل له: يا أمير المؤمنين، ما لهم يلعونها؟ فقال: إن الإمام أبو الیتامی، وإنما ألعقتهم هذا برعاية الآباء [۵۳۷].

۲۵۸- ربيع الأبرار عن أبي الطفيل: رأيت علياً- كرم الله وجهه- يدعو الیتامی فيطعمهم العسل، حتى قال بعض أصحابه: لوددت أنني كنت يتيماً [۵۳۸].

[صفحه ۴۱۹]

۲۵۹- أنساب الأشراف عن الحكم: شهدت علياً وأتى بزقاق من عسل، فدعا الیتامی وقال: دُبُوا والعقوا، حتى تمّيت أنني يتيم، فقسّمه بين الناس وبقي منه زق [۵۳۹]، فأمر أن يُسقاها أهل المسجد [۵۴۰].

۲۶۰- المناقب لابن شهر آشوب: نظر عليّ إلى امرأة على كتفها قربة ماء، فأخذ منها القربة فحملها إلى موضعها، وسألها عن حالها فقالت: بعث عليّ بن أبي طالب صاحبی إلى بعض الثغور فقتل، وترك عليّ صبياناً يتامی وليس عندي شيء، فقد ألجأتني الضرورة إلى خدمة الناس. فانصرف وبات ليلته قلقاً.

فلما أصبح حمل زنببلاً فيه طعام، فقال بعضهم: أعطني أحمله عنك. فقال: من يحمل وزري عنّي يوم القيامة! فأتي وقرع الباب، فقالت: من هذا؟ قال: أنا ذلك العبد الذي حمل معك القربة، فافتحی فإنّ معي شيئاً للصبيان. فقالت: رضی الله عنك وحکم بينی وبين عليّ بن أبي طالب! فدخل وقال: إنّي أحببت اكتساب الثواب فاختری بين أن تعجنين [۵۴۱] وتخزين، وبين أن تُعللين الصبيان لأخبز أنا. فقالت: أنا بالخبز أبصر و عليه أقدر، ولكن شأنك والصبيان؛ فعلّهم حتى أفرغ من الخبز. فعمدت إلى الدقيق فعجنته، وعمد عليّ عليه السلام إلى اللحم فطبخه، وجعل

[صفحه ۴۲۰]

يلقم الصبيان من اللحم والتمر وغيره، فكلمنا ناول الصبيان من ذلك شيئاً قال له: يا بني، اجعل عليّ بن أبي طالب في حلٍّ ممّا مرّ في أمرک. فلما اختمر العجين قالت: يا عبد الله، سجّر التّور. فبادر لسجره، فلما أشعله ولّفح في وجهه جعل يقول: دُق يا عليّ! هذا جزء من ضيّع الأرامل والیتامی. فرأته امرأة تعرفه فقالت: ويحك! هذا أمير المؤمنين. قال: فبادرت المرأة وهي تقول: وا حياى منك يا أمير المؤمنين! فقال: بل وا حياى منك يا أمه الله فيما قصرت في أمرک! [۵۴۲].

۲۶۱- كشف اليقين: روى أنه [عليّاً عليه السلام] اجتاز ليلة على امرأة مسكينة لها أطفال صغار يبكون من الجوع، وهي تُشاغلهم وتلهيهم حتى يناموا، وكانت قد أشعلت ناراً تحت قدر فيها ماء لا- غير، وأوهمتهم أنّ فيها طعاماً تطبخه لهم، فعرف أمير المؤمنين عليه السلام حالها، فمشى عليه السلام ومعه قنبر إلى منزله، فأخرج قوَصرة تمر وجراب دقيق وشيئاً من الشحم والأرز والخبز، وحمله على

کتفه الشریف، فطلب قبر حمله فلم يفعل.

فلما وصل إلى باب المرأة استأذن عليها، فأذنت له في الدخول، فأرمت شيئاً من الأرز في القدر ومعه شيء من الشحم، فلما فرغ من نضجه عرّفه للصغار وأمرهم بأكله، فلما شبعوا أخذ يطوف بالبيت ويبيع لهم، فأخذوا في الضحك. فلما خرج عليه السلام قال له قبر: يا مولاي، رأيت الليلة شيئاً عجيباً قد علمت سبب بعضه وهو حملك للزاد طلباً للثواب، أما طوافك بالبيت على يدك ورجليك والبجعة فما أدرى سبب ذلك!

فقال عليه السلام: يا قبر، إنني دخلت على هؤلاء الأطفال وهم يبكون من شدة الجوع، فأحيت أن أخرج عنهم وهم يضحكون مع الشبع، فلم أجد سبباً سوى ما فعلت [۵۴۳].

[صفحه ۴۲۱]

اهتمام ویژه به یتیمان

۲۵۷. الکافی - به نقل از حبیب بن ابی ثابت: - برای امیر مؤمنان، از منطقه‌ی همدان و حلوان، [۵۴۴] عسل و انجیر آوردند. پس به سرشناسان قبایل دستور داد تا یتیمان را آورند و آنان را بالای ظرف‌های عسل، جای داد تا هنگامی که آن را قدح قدح تقسیم می‌کند، بلیسند. گفته شد: ای امیر مؤمنان! چرا آنان می‌لیسند؟ فرمود: «امام، پدر یتیمان است و همانا آنان را به لیسیدن وا داشتیم، به جای پدرانشان».

۲۵۸. ربیع الأبرار - به نقل از ابوظیفیل: - علی را دیدم که یتیمان را فرا می‌خواند و به آنان، عسل می‌خوراند تا آن‌جا که یکی از یارانش گفت: کاش من هم یتیمی بودم!

[صفحه ۴۲۲]

۲۵۹. أنساب الأشراف - به نقل از حکم: - علی را دیدم که برایش ظرفی عسل آوردند. پس یتیمان را فرا خواند و فرمود: آهسته حرکت کنید و بلیسید، تا آن‌جا که آرزو کردم یتیمی بودم. آن‌گاه، عسل‌ها را میان مردم، قسمت کرد و ظرفی باقی ماند. سپس دستور داد که به اهل مسجد، خورانده شود.

۲۶۰. المناقب ابن شهر آشوب: علی، زنی را دید که مشک آبی بر دوش دارد. مشک را از او گرفت و تا خانه‌اش بُرد. آن‌گاه از احوالش پرسید. زن گفت: علی بن ابی طالب، شوهرم را به جنگی فرستاد. او کشته شد و کودکانی یتیم برایم به جای گذاشت. چیزی ندارم و نیاز، مرا به کلفتی مردم، وا داشته است. علی باز گشت و آن شب را تا صبح مضطرب بود.

هنگامی که صبح شد، زنبیلی غذا به دوش گرفت. برخی گفتند: بگذار به جای تو بر دوش کشیم. فرمود: «چه کسی روز قیامت، گناه مرا بر دوش می‌کشد؟». سپس به در خانه آمد و در را کوید. زن گفت: کیستی؟ گفت: «بنده‌ای که دیروز، مشک آبت را به دوش کشید. در را باز کن. غذایی برای کودکان، همراه من است». زن گفت: خدا از تو خشنود باشد و میان من و علی بن ابی طالب، داوری کند. سپس داخل خانه شد و فرمود: «دوست می‌دارم ثوابی به دست آورم. تو خمیر می‌کنی و نان می‌پزی یا کودکان را سرگرم می‌کنی تا من نان بپزم؟». زن گفت: من به پختن نان، آگاه‌تر و بر آن، توانمندترم. تو با کودکان باش و آنان را سرگرم کن، تا از پختن نان، فارغ شوم.

زن به سوی آردها رفت و آنها را خمیر کرد و علی علیه السلام به سوی گوشت رفت و آن را پخت و از خرما و گوشت و دیگر خوراکی‌ها، لقمه به دهان کودکان می‌گذاشت، و هر گاه کودکان، لقمه‌ای می‌خوردند، به آنها می‌گفت: «فرزندم!

[صفحه ۴۲۳]

علی بن ابی طالب را حلال کن از آنچه بر تو گذشته است». وقتی زن، آرد را خمیر کرد، گفت: ای بنده‌ی خدا! تنور را روشن کن.

علی، شتابان، برای روشن کردنش حرکت کرد. وقتی شعله‌ور شد و به صورتش برخورد کرد، گفت: «ای علی! بچش. این است کیفر کسی که بیوه‌زنان و یتیمان را رها سازد».

زنی [دیگر] که علی علیه‌السلام را می‌شناخت، او را دید و گفت: وای بر تو ای زن! این، امیر مؤمنان است. راوی گوید: زن، با شتاب می‌گفت: شرمنده‌ات هستم ای امیر مؤمنان! فرمود: «من شرمنده‌ی تو هستم، ای بنده‌ی خدا! از آن رو که دربار‌ات کوتاهی کرده‌ام».

۲۶۱. کشف الیقین: گزارش شده که [علی علیه‌السلام] شبی بر زنی تهی‌دست عبور کرد که کودکانی خردسال داشت و از گرسنگی گریه می‌کردند. آن زن، کودکان را سرگرم می‌کرد و بازی می‌داد تا بخوابند، و آتشی زیر دیگی که فقط آب داشت، برافروخته بود، تا کودکان گمان برند که در دیگ، غذایی است که برایشان می‌پزد.

امیر مؤمنان، وضعیت زن را دانست. به سوی خانه‌اش راه افتاد، در حالی که قنبر نیز با او بود. سپس ظرفی خرما و کیسه‌ای آرد و مقداری چربی، برنج و نان برداشت و بر دوشش نهاد. قنبر خواست آن را بر دوشش بگذارد، نگذاشت.

وقتی به خانه‌ی زن رسید، اجازه خواست. زن، اجازه‌ی داخل شدن داد. سپس مقداری برنج در دیگ ریخت با مقداری چربی. وقتی پخته شد، آن را در اختیار کودکان گذاشت و از آنها خواست که بخورند. وقتی سیر شدند، شروع کرد به دور اتاق گشتن و صدای «بع بع» در آوردن، و آنها می‌خندیدند.

وقتی از خانه بیرون شد، قنبر به وی گفت: سرورم! دیشب امری شگفت دیدم که علت بعضی از آن را دانستم و آن، بر دوش کشیدن توشه برای کسب ثواب بود؛ اما علت گشتن دورخانه بر دست و پا و صدای «بع بع» در آوردن را ندانستم. فرمود: «ای قنبر! من بر این کودکان، وارد شدم، حال آن که از شدت گرسنگی گریه می‌کردند. دوست داشتم از نزد آنان بیرون روم، در حالی که با سیری می‌خندند و دلیلی جز این نداشت».

[صفحه ۴۲۴]

النهی عن الجود بأموال العامة

اشاره

۲۶۲- الإمام علی علیه‌السلام: جود الولاية بفيء المسلمين جور وخر [۵۴۵].

۲۶۳- عنه علیه‌السلام- من كلام له كلم به عبد الله بن زمعه، وهو من شيعته، وذلك أنه قدم عليه في خلافته يطلب منه مالاً- إن هذا المال ليس لي ولا لك، وإنما هو فيء للمسلمين وجلب أسياهم؛ فإن شركتهم في حربهم كان لك مثل حظهم، وإلا فجنأه أيدهم لا تكون لغير أفواههم [۵۴۶].

۲۶۴- دعائم الإسلام: إنه [علياً عليه‌السلام] جلس يقسم مالاً بين المسلمين، فوقف به شيخ كبير فقال: يا أمير المؤمنين، إني شيخ كبير كما تری، وأنا مكاتب [۵۴۷].

فأعنى من هذا المال. فقال: والله، ما هو بكدي يدي ولا تراني من الوالد، ولكنها أمانة أرعيتها فأنا أؤديها إلى أهلها، ولكن اجلس. فجلس والناس حول أمير المؤمنين، فنظر إليهم فقال: رحم الله من أعان شيخاً كبيراً مثقلاً! فجعل الناس يعطونه. [۵۴۸].

[صفحه ۴۲۵]

جلوگیری از دست و دل بازی در اموال عمومی

۲۶۲. امام علی علیه السلام: سخاوتمندی زمامداران در اموال عمومی مسلمانان، ستم و عهدشکنی است.

۲۶۳. امام علی علیه السلام- از سخن وی با عبدالله بن زمعنه که از شیعیانش بود و در دوران خلافتش بر وی وارد شد و از او مالی می‌خواست:- این مال، نه از آن من است و نه از آن تو؛ بلکه غنیمت مسلمانان است که در سایه‌ی شمشیرها به دست آمده است. اگر در جنگ با آنان شریک بودی، تو نیز به اندازه‌ی آنها سهم داری؛ و گرنه، دستاورد آنان، برای غیر دهان‌هایشان نیست. ۲۶۴. دعائم الاسلام: [علی علیه السلام] نشسته بود و مالی را میان مسلمانان قسمت می‌کرد. پیرمردی کهن سال، کنارش ایستاد و گفت: ای امیرمؤمنان! من پیرمردی کهن سالم، چنان که می‌بینی، و برده‌ای مکاتب [۵۴۹] هستم. از این مال به من کمک کن. فرمود: «به خدا سوگند، این ثروت، دست رنج من نیست. ارث پدرم هم نیست؛ لیک، امانتی است که برای نگهداری به من سپرده شده و من به صاحبانش بر می‌گردانم؛ اما بنشین». پیرمرد نشست و مردم، گرداگرد امیر مؤمنان بودند. به آنان نظر افکند و فرمود: «خدای بیامرزد کسی که پیرمرد کهن سالی را یاری رساند!» مردم، شروع به کمک کردن کردند.

[صفحه ۴۲۶]

عدم استنثار الأولاد والأقرباء

اشاره

۲۶۵- الاستیعاب: کان علی رضی الله عنه ... لا- یترک فی بیت المال منه إلّا ما یعجز عن قسمته فی یومه ذلک، ویقول: یا دنیا غُری غیری! ولم یکن یستأثر من الفیء بشیء، ولا یخصّ به حمیماً ولا قریباً [۵۵۰].

۲۶۶- الاختصاص- فی ذکر مناقب الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام:- دخل الناس علیه قبل أن یستشهد بیوم، فشهدوا جمیعاً أنه قد وقر فیهم، وظلّف عن دنیاهم، ولم یرتش [۵۵۱] فی إجراء أحكامهم، ولم یتناول من بیت مال المسلمین ما یساوی عقلاً، ولم یأکل من مال نفسه إلّا قدر البلغۃ؛ وشهدوا جمیعاً أنّ أبعد الناس منهم بمنزله أقربهم منه! [۵۵۲].

برتر نداشتن فرزندان و خویشان

اشاره

۲۶۵. الاستیعاب: علی علیه السلام ... چیزی از اموال را در بیت المال نگه نمی‌داشت، مگر آن که آن روز، از قسمت کردنش ناتوان بود و می‌فرمود: «ای دنیا، جز من را بفریب!»، و چیزی از غنیمت‌ها را ویژه‌ی خود نمی‌ساخت و نیز به بستگان و نزدیکان، اختصاص نمی‌داد.

۲۶۶. الاختصاص- در گزارش مناقب امام امیر مؤمنان علیه السلام:- مردم، یک روز پیش از آن که به شهادت برسد، بر او وارد گشتند و تمامشان گواهی دادند که ثروت‌های عمومی را فراوان ساخت و خود، از دنیای آنان پاک بود و در اجرای احکام و قوانین، رشوه نگرفت و از بیت المال مسلمانان، به اندازه‌ی زانوبند شتری استفاده نکرد، و از مال خود، جز به اندازه‌ی نیاز نخورد، و تمامی آنان گواهی دادند که دورترین مردم به وی، در جایگاه نزدیک‌ترین آنان به وی قرار داشت.

[صفحه ۴۲۷]

الحسن والحسین

اشاره

۲۶۷- أنساب الأشراف عن داود بن أبي عوف عن رجل من خثعم: رأيت الحسن والحسين عليهما السلام يأكلان خبزاً وخبلاً وبقلاً، فقلت: أتا كلان هذا وفي الرُّحْبَة ما فيها! فقالا: ما أغفلك عن أمير المؤمنين! [۵۵۳].

۲۶۸- شرح نهج البلاغه عن خالد بن معمر السدوسي - لعلباء بن الهيثم -: ماذا تؤمل عند رجل أردته على أن يزيد في عطاء الحسن والحسين دريهمات يسيرة ريثما يزأبان بها ظلف عيشهما، فأبى وغضب فلم يفعل! [۵۵۴].

۲۶۹- فضائل الصحابة عن أبي صالح: دخلت على أم كلثوم بنت علي فاذا هي تمشط في ستر بيني وبينها، فجاء حسن وحسين فدخلا عليها وهي جالسة تمتشط فقالا: ألا تطعمون أبا صالح شيئاً؟ قال: فأخرجوا لي قصعة فيها مرق بحبوب، قال: فقلت: تطعموني [۵۵۵] هذا وأنتم أمراء! فقالت أم كلثوم: يا أبا صالح، كيف لو رأيت أمير المؤمنين - يعني علياً - وأتى بأثرج فذهب حسن يأخذ منه أثرجاً فنزعها من يده، ثم أمر به فقسّم بين الناس! [۵۵۶].

۲۷۰- تاريخ دمشق عن عبد الله بن أبي سفيان: أهدى إليّ دهقان من دهاقين السواد بُرداً، وإلى الحسن والحسين برداً مثله، فقام عليّ يخطب بالمدائن [۵۵۷] يوم الجمعة، فرآه عليهما، فبعث إليّ وإلى الحسن والحسين فقال: ما هذان البردان؟ قال: بعث إليّ وإلى الحسين دهقان من دهاقين السواد. قال: فأخذهما فجعلهما في بيت المال [۵۵۸].

۲۷۱- الإمام الباقر عليه السلام: كسا عليّ عليه السلام الناس بالكوفه، وكان في الكسوة بُرُئس خزّ، فسأله إياه الحسن، فأبى أن يعطيه إياه، وأسهم عليه بين المسلمين، فصار لفتى من همّيدان، فانقلب به الهمداني، فقيل له: إن حسناً كان سأله أباه فمنعه إياه، فأرسل به الهمداني إلى الحسن عليه السلام قبله. [۵۵۹] [۵۶۰].

[صفحه ۴۲۸]

حسن و حسين

۲۶۷. انساب الأشراف - به نقل از داود بن ابی عوف، از مردی از قبیله‌ی خثعم -: حسن و حسین علیهما السلام را دیدم که نان و سرکه و پیاز می خوردند. پس گفتم: این چنین غذایی می خورید، حال آن که در روستای رُحبه (از نواحی کوفه) [خوردنی‌های] گوناگون است؟ گفتند: از امیر مؤمنان غافلیم!

۲۶۸. شرح نهج البلاغه - به نقل از خالد بن معمر سدوسی -: چه توقع داری از مردی که خواستم تا در سهم حسن و حسین، چند درهم اندک بیفزاید، شاید بدان وسیله، کاستی‌های زندگی را جبران کنند، ولی امتناع ورزید و خشمگین شد و انجام نداد.

۲۶۹. فضائل الصحابة - به نقل از ابو صالح -: بر امّ کلثوم، دختر علی وارد شدم. او پشت پرده‌ای که میان من و او بود، موهایش را شانه می کرد. حسن و حسین آمدند و بر او وارد گشتند، و او همچنان نشسته بود و موهایش را شانه می کرد. گفتند: «به ابوصالح غذا نمی دهی؟».

ابو صالح گفت: کاسه‌ای که در آن مقداری آب گوشت، به همراه حبوبات بود، آوردند. گفتم: این گونه به من غذا می دهید، حال آن که شما سرورانید؟! امّ کلثوم گفت: ای ابو صالح! امیر مؤمنان را چگونه دیده‌ای؟ برایش تُرنج آوردند و حسن خواست از آن یک‌دانه بردارد. آن را از دستش گرفت و دستور داد تا میان مردم، تقسیم کنند.

۲۷۰. تاریخ دمشق - به نقل از عبدالله بن ابی سفيان -: زمینداری از زمینداران منطقه‌ی سواد، بُردی برایم هدیه آورد و مانند آن را به حسن و حسین بخشید. سپس علی علیه السلام برخاست تا که در روز جمعه در شهر مدائن [۵۶۱] خطبه بخواند که بُردها را بر تن

حسن و حسین دید. فرستاده‌ای نزد من و حسن و حسین فرستاد و پرسید: «این برده‌ها چیست؟». عبدالله بن ابی سفیان گفت: زمینداری از زمینداران منطقه‌ی سواد، برای من و حسین فرستاده است. می‌گوید: آنها را گرفت و در بیت المال گذاشت.

۲۷۱. امام باقر علیه السلام: علی علیه السلام به مردم کوفه پوشاکی داد و در میان آنها پالتویی کلاه‌دار از جنس ابریشم بود. حسن [علیه السلام] آن را درخواست کرد، ولی [علی علیه السلام] امتناع ورزید که به وی بخشد و آن را میان مسلمانان، به قرعه گذارد و به جوانی هم‌یدانی افتاد. جوان همدانی، از این کار، دگرگون شد. به وی گفتند: حسن آن را از پدرش درخواست کرد، ولی به وی نداد. آن‌گاه همدانی آن را برای حسن علیه السلام فرستاد و او پذیرفت. [۵۶۲].

[صفحه ۴۲۹]

ام کلثوم

اشاره

۲۷۲- الاختصاص: بُعثَ إليه [علی علیه السلام] من البصرة من غوص البحر بتحفة لا- يُدري ما قيمتها، فقالت له ابنته أم كلثوم: يا أمير المؤمنين، أتجمل به ويكون في عنقي؟ فقال: يا أبا رافع، أدخله إلى بيت المال؛ ليس إلى ذلك سبيل حتى لا- تبقى امرأة من المسلمين إلّا ولها مثل ذلك! [۵۶۳].

۲۷۳- المصنّف عن أبي رافع: كنت خازناً لعلی، قال: زینت ابنته بلؤلؤة من المال قد عرفها، فرآها عليها، فقال: من أين لها هذه؟ إن لله عليّ أن أقطع يدها. قال: فلمّا رأيت ذلك قلت: يا أمير المؤمنين، زینت بها بنت أخی، ومن أين كانت تقدر عليها! فلمّا رأى ذلك سكت [۵۶۴].

[صفحه ۴۳۰]

۲۷۴- تهذيب الأحكام عن عليّ بن أبي رافع: كنت على بيت مال عليّ بن أبي طالب عليه السلام وكاتبه، وكان في بيت ماله عقد لؤلؤ كان أصابه يوم البصرة، قال: فأرسلت إلى بنت عليّ بن أبي طالب عليه السلام.

فقلت لي: بلغني أنّ في بيت مال أمير المؤمنين عليه السلام عقد لؤلؤ وهو في يدك، وأنا أحبّ أن تعيرنيه أتجمل به في أيام عيد الأضحى، فأرسلت إليها: عارية مضمونة مردودة يا بنت أمير المؤمنين؟

فقلت: نعم، عارية مضمونة مردودة بعد ثلاثة أيام، فدفعته إليها. وإنّ أمير المؤمنين عليه السلام رآه عليها فعرفه.

فقال لها: من أين صار إليك هذا العقد؟

فقلت: استعرت من عليّ بن أبي رافع خازن بيت مال أمير المؤمنين لأتزيّن به في العيد ثمّ أردّه.

قال: فبعث إليّ أمير المؤمنين عليه السلام فجثته،

فقال لي: أتخون المسلمين يا بن أبي رافع؟! فقلت له: معاذ الله أن أخون المسلمين!

فقال: كيف أعرت بنت أمير المؤمنين العقد الذي في بيت مال المسلمين بغير إذني ورضاهم؟! فقلت: يا أمير المؤمنين، إنّها ابنتك وسألتنني أن أعيرها إياه تزيّن به؛ فأعرتها إياه عارية مضمونة مردودة، فضمنته في مالي، وعليّ أن أردّه سليماً إلى موضعه. قال: فرّده من يومك، وإياك أن تعود لمثل هذا فتالك عقوبتي! ثمّ قال: أولى لابنتي لو كانت أخذت العقد على غير عارية مضمونة مردودة لكانت إذاً أول هاشميّة قطعت يدها في سرقة.

قال: فبلغ مقالته ابنته، فقالت له:

يا أمير المؤمنين، أنا ابتكك وبضعه منك، فمن أحق بلبسه مني!

فقال لها أمير المؤمنين عليه السلام: يا بنت علي بن أبي طالب! لا تذهبن بنفسك عن الحق، أكل نساء المهاجرين تترين في هذا العيد بمثل هذا؟!!

قال: فقبضته منها ورددها إلى موضعه [۵۶۵].

[صفحه ۴۳۱]

ام کلثوم

۲۷۲. الاختصاص: برای علی علیه السلام از بصره، از غواصی دریا هدیه‌ای آوردند که قیمت آن معلوم نبود. دخترش ام کلثوم به وی گفت: ای امیر مؤمنان! آیا به عنوان زینت به من می‌دهی تا به گردن آویزم؟ فرمود: «ای ابو رافع! آن را در بیت المال قرار ده. چنین کاری ممکن نیست، مگر آن که هیچ زن مسلمانی نماند، جز آن که مانند آن را داشته باشد».

۲۷۳. المصنف - به نقل از ابورافع -: خزانه‌دار علی علیه السلام با مرواریدی از بیت المال که پسندیده بود، خود را بیاراست. علی علیه السلام آن را دید و فرمود: «این را از کجا آورده؟ حق خداوند بر من است که دست او را قطع کنم». ابو رافع گوید: وقتی چنین دیدم، گفتم: ای امیر مؤمنان دختر برادر خود را بدان زینت کردم؟ و گرنه از کجا می‌توانست آن را به دست آورد؟ وقتی چنین دید، ساکت شد.

[صفحه ۴۳۲]

۲۷۴. تهذیب الأحکام - به نقل از علی بن ابی رافع -: من خزانه‌دار علی بن ابی طالب و نویسنده‌ی وی بودم و در بیت المالش، گردنبندی مروارید بود که در جنگ بصره به دست آورده بود. دختر علی بن ابی طالب، نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده‌ام در بیت المال امیر مؤمنان، گردنبندی از مروارید است که در اختیار توست. من دوست دارم آن را به من عاریه دهی، تا در ایام عید قربان، خود را بدان بیارایم. پیغام دادم: ای دختر امیر مؤمنان! به عنوان عاریه‌ای ضمانت شده که باید برگردد؟ گفت: بلی؛ عاریه‌ای ضمانت شده که پس از سه روز، برمی‌گردد. پس آن را به وی دادم.

امیر مؤمنان، آن را نزد او یافت و شناخت و پرسید: «این گردنبند از کجا در اختیار تو قرار گرفته است؟». گفت: از علی بن ابی رافع، خزانه‌دار بیت المال امیر مؤمنان، عاریه گرفتم تا در ایام عید، به عنوان زینت، از آن استفاده کنم و سپس آن را بازگردانم. امیر مؤمنان، به دنبال من فرستاد و نزد او رفتم. به من فرمود: «ای فرزند ابو رافع! به مسلمانان خیانت می‌کنی؟». گفتم: به خداوند پناه می‌برم از این که به مسلمانان، خیانت ورزم. فرمود: «چگونه به دختر امیر مؤمنان، گردنبندی را که در بیت المال مسلمانان بوده است، بدون اجازة‌ی من و بدون رضایت آنان، عاریه دادی؟». گفتم: ای امیر مؤمنان! او دختر شماس است و از من خواست که آن را به وی عاریه دهم تا بدان، خود را زینت کند. من هم آن را به وی دادم، به عنوان عاریه‌ی ضمانت شده که باید برگردد و من، آن را در اموال خود، ضمانت کرده‌ام و بر عهده‌ی من است که آن را سالم به جایش برگردانم.

فرمود: «امروز، آن را برگردان و مبادا چنین کاری از تو تکرار شود و گرفتار کیفر من شوی!». سپس فرمود: «سوگند می‌خورم که اگر دخترم آن گردنبند را بدون عاریه‌ی ضمانت شده که باید بازگردد، گرفته بود، نخستین زن هاشمی بود که دستش به عنوان سرقت، بریده می‌شد».

گوید: این سخن به دخترش رسید و به پدر گفت: ای امیر مؤمنان! من دختر تو و پاره‌ی تن تو هستم. چه کسی از من سزاوارتر است

به پوشیدن آن؟ امیرمؤمنان به وی فرمود: «ای دختر علی بن ابی طالب! از حق، کناره مگیر. آیا همه‌ی زنان مهاجران، در این عید، با چنین گردنبندی خود را می‌آریند؟». پسر ابو رافع گوید: گردنبند را از دختر علی گرفتم و به جایش برگرداندم. [صفحه ۴۳۳]

عقیل

اشاره

۲۷۵- الإمام الصادق علیه السلام: لَمَّا وُلِّيَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَعَدَ الْمَنْبِرَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّي وَاللَّهِ لَا أَرْزُؤُكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ دَرَهْمًا مَا قَامَ لِي عَدُوٌّ يَثْرِبُ، فَلْيَصِدِّقْكُمْ أَنْفُسَكُمْ، أَفْتَرُونِي مَانِعًا نَفْسِي وَمَعْطِيَكُمْ؟
قال: فقام إليه عقیل فقال له: واللَّه لتجعلني وأسود بالمدينة سواء! فقال: اجلس، أما كان هاهنا أحد يتكلم غيرك! وما فضلك عليه إلا بسابقه أو بتقوى! [۵۶۶].

۲۷۶- الإمام عليّ عليه السلام: واللَّه لَمَّا نَ أَيْتَ عَلِيَّ عَلِيَّ حَسِيكَ الشَّعِيدَانَ مُسَهَّدًا، أَوْ أُجِرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لَشَيْءٍ مِنَ الْحَطَامِ! وَكَيْفَ أَظْلَمَ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلِيِّ قُفُولَهَا، وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولَهَا؟!

واللَّه، لَقَدْ رَأَيْتَ عَقِيلًا وَقَدْ أَمَلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكَمِ صَاعًا، وَرَأَيْتَ صَبِيانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ، غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فِقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُودَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْلَمِ، وَعَاوَدَنِي مُؤَكَّدًا، وَكَزَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا، فَأَصْغَيْتَ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَأَتَّبَعَ قِيَادَةَ مَفَارِقًا طَرِيقَتِي. فَأَحْمَيْتَ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَدْنَيْتَهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ الْمَهَا، وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسِرِ مَهَا، فَقُلْتُ لَهُ: تَكَلَّتْكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلَ! أَتُنَّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانَهَا لِلْعَبَةِ، وَتَجْرُنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعُصْبِهِ؟! أَتُنَّ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَتُنَّ مِنْ لُظَى؟! [۵۶۷].

۲۷۷- المناقب لابن شهر آشوب: قدم عليه [عليّ عليه السلام] عقیل فقال للحسن: اكس عَمَّكَ، فكساه قميصاً من قمصه [۵۶۸] وردداً من أرديته. فلما حضر العشاء فإذا هو خبز وملح، فقال عقیل: ليس [إلا] [۵۶۹] ما أرى؟ فقال: أوليس هذا من نعمة الله؟! فله الحمد كثيراً.

فقال: أعطني ما أفضي به ديني و عجل سراحي حتى أرحل عنك.

[صفحه ۴۳۴]

قال: فكم دينك يا أبا يزيد؟

قال: مائة ألف درهم.

قال: واللَّه ما هي عندي ولا أملكها، ولكن اصبر حتى يخرج عطائي فأواسيكه، ولولا أنه لا بد للعيال من شيء لأعطيتك كله.

فقال عقیل: بيت المال في يدك وأنت تسوّفني إلى عطائك؟ وكم عطاؤك وما عسى يكون ولو أعطيتني كله!

فقال: ما أنا وأنت فيه إلا بمنزلة رجل من المسلمين - وكانا يتكلمان فوق قصر الإمارة مشرفين على صناديق أهل السوق - فقال له عليّ عليه السلام: إن أبيت يا أبا يزيد ما أقول فانزل إلى بعض هذه الصناديق فاكسر أفضاله وخذ ما فيه. فقال: وما في هذه الصناديق؟

قال: فيها أموال التجار.

قال: أتأمرني أن أكسر صناديق قوم قد توكلوا على الله وجعلوا فيها أموالهم؟! فقال أمير المؤمنين: أتأمرني أن أفتح بيت مال المسلمين

فَاعْطِيكَ أَمْوَالَهُمْ وَقَدْ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَأَقْفَلُوا عَلَيْهَا؟! وَإِنْ شِئْتَ أَخَذْتَ سَيْفَكَ وَأَخَذْتُ سَيْفِي وَخَرَجْنَا جَمِيعًا إِلَى الْحِيرَةِ؛ فَإِنَّ بَهَا تَجَارًا مَيَاسِيرًا، فَدَخَلْنَا عَلَى بَعْضِهِمْ فَأَخَذْنَا مَالَهُ! فَقَالَ: أَوْسَارِقُ جِئْتُ؟! قَالَ: تَسْرِقُ مِنْ وَاحِدٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَسْرِقَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ جَمِيعًا! قَالَ لَهُ: أَفْتَأْذِنُ لِي أَنْ أَخْرَجَ إِلَيَّ مَعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَذْنْتُ لَكَ.

قال: فَأَعْنَى عَلَى سَفَرِي هَذَا.

قال: يَا حَسَنُ، أُعْطِيَ عَمَّكَ أَرْبَعَمِائَةَ دِرْهَمًا.

فَخَرَجَ عَقِيلٌ وَهُوَ يَقُولُ:

سَيُعْنِينِي الَّذِي أَغْنَاكَ عَنِّي

وَيَقْضِي دَيْنَنَا رَبُّ قَرِيبٌ [٥٧٠].

[صفحه ۴۳۵]

عقیل

۲۷۵. امام صادق علیه السلام: هنگامی که علی علیه السلام به حکومت رسید، بر منبر رفت و خدا را حمد کرد و بر او درود فرستاد. آن گاه فرمود: «به خداوند سوگند که از ثروت‌های عمومی، درهمی بر ندارم تا زمانی که درخت خرمایی در مدینه دارم. به خود باز گردید و انصاف دهید. آیا می‌بینید که بتوانم خودداری کنم و به شما ببخشایم؟».

راوی گوید: [در این هنگام] عقیل بلند شد و گفت: به خدا سوگند، مرا و سیاهی در مدینه را یکسان قرار می‌دهی؟! فرمود: «بنشین! آیا کسی دیگر جز تو نبود که سخن بگوید؟ تو بر آن سیاه برتری نداری، جز به سبقت در دین یا پارسایی».

۲۷۶. امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، اگر شب را روی گیاه خاردار به سر برم یا در طوق‌های آهنین کشیده شوم، برایم خوش‌تر است که در روز رستاخیز، خدا و رسولش را ملاقات کنم، در حالی که ستمکار بر برخی بندگان باشم، و به ناحق، چیزی را به دست آورده باشم؛ و چگونه ستم روا دارم بر کسی به خاطر جانی که به سرعت به سوی نابودی روان است و ماندنش در خاک، طولانی است. به خدا سوگند، عقیل را دیدم که سخت نیازمند است و از من، یک من از گندم شما را تقاضا کرد و کودکش را دیدم که از تنگ‌دستی، ژولیده‌موی و تیره‌رنگ بودند؛ گویی چهره‌هایشان با نیل سیاه شده است، و عقیل، پی در پی به من مراجعه کرد و خواسته‌اش را تکرار کرد. به گفته‌هایش گوش دادم. پنداشت که دینم را به او می‌فروشم و از او پیروی می‌کنم و راه خودم را ترک می‌کنم.

پس آهنی برایش گداختم. آن گاه، آن را به تنش نزدیک ساختم تا از آن عبرت گیرد. پس فریاد برآورد، مانند بیمار از درد. نزدیک بود از حرارتش بگدازد. سپس به وی گفتم: نوحه گران کودک از دست داده، بر تو بگریند ای عقیل! تو از آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه، آن را گرم ساخته و مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خدای جبار، از روی خشم، آن را برافروخته؟ تو از درد بنالی و من از سوزش ننالم؟

۲۷۷. المناقب ابن شهر آشوب: عقیل بر او (علی علیه السلام) وارد شد و به حسن گفت: عمویت را پپوشان. حسن با لباسی از لباس‌هایش و ردایی از ردهای خود، او را پوشانید. چون هنگام شام شد، [غذا] نان و نمک بود. عقیل گفت: چیزی جز آنچه می‌بینم، نیست؟

[علی علیه السلام] فرمود: مگر این، نعمت خدا نیست؟ برای او سپاس فراوان است.

عقیل گفت: مالی به من ده تا بدهی ام را پردازم و زود، خواسته‌ام را برآور تا از نزدت بروم.

[صفحه ۴۳۶]

گفت: «ای ابویزید! بدهی‌ات چه مقدار است؟». گفت: صد هزار درهم.

فرمود: «به خدا سوگند، این مقدار نزد من نیست و من، مالک چنین مقداری نیستم؛ اما شکیبایی کن تا سهم من [از بیت المال] برسد

و با تو نصف کنم، و اگر نبود که برای اهل و عیال نیاز است، همه را به تو می‌بخشیدم».

عقیل گفت: بیت المال در اختیار توست و تو وعده‌ی هنگام تقسیم اموال می‌دهی؟ حال، سهم تو چه قدر است و اگر همه را به من

دهی چه قدر می‌شود؟

فرمود: «من و تو در این اموال، مانند یکی از مسلمانان هستیم».

در بالای بام دارالحکومه با یکدیگر صحبت می‌کردند و بر صندوق‌های بازاریان، اشراف داشتند. علی علیه السلام به وی گفت: «ای

ابویزید! اگر سخنم را نمی‌پذیری، پس فرود آی و قفل آن صندوق‌ها را بشکن و آنچه درون آن است، بردار!».

عقیل گفت: درون این صندوق‌ها چیست؟

فرمود: «ثروت بازرگانان».

عقیل گفت: آیا مرا فرمان می‌دهی که صندوق‌های مردمانی که بر خدا توکل کرده و ثروت خود را در آن گذارده‌اند، بشکنم؟

امیر مؤمنان فرمود: «آیا به من فرمان می‌دهی که بیت المال مسلمانان را بگشایم و اموال آنان را به تو بخشم، حال آن که بر خدا

توکل کرده‌اند و بر آن قفل زده‌اند؟! اگر مایلی، شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را بر می‌دارم و به سوی حیره (شهری نزدیک

کرخه) می‌رویم؛ چرا که در آنجا بازرگانانی ثروتمند، سکونت دارند. بر آنان شیخون می‌زنیم و اموالشان را می‌گیریم!». عقیل

گفت: مگر به عنوان دزد این جا آمده‌ام؟

فرمود: «از یکی به دزدی، بهتر است که از همه مسلمانان بدزدی!».

عقیل گفت: اجازه می‌دهی به سوی معاویه بروم؟

فرمود: «به تو اجازه دادم».

عقیل گفت: برای این سفر، یاری ام کن.

فرمود: «ای حسن! به عمویت چهارصد درهم پرداز».

عقیل بیرون رفت، در حالی که می‌گفت:

به زودی بی‌نیازم کند، آن که تو را از من بی‌نیاز کرد/و پروردگارِ نزدیک، بدهی‌ام را ادا کند.

[صفحه ۴۳۷]

عبدالله بن جعفر

اشاره

۲۷۸- الغارات عن حبيب بن أبي ثابت: قال عبد الله بن جعفر بن أبي طالب لعلي عليه السلام: يا أمير المؤمنين، لو أمرت لي بمعونة أو

نفقة، فوالله ما عندي إلا أن أبيع بعض علوفتي.

قال له: لا والله، ما أجد لك شيئاً إلا أن تأمر عمك أن يسرق فيعطيك! [۵۷۱].

عبدالله بن جعفر

۲۷۸. الغارات - به نقل از حبيب بن ابی ثابت: - عبدالله بن جعفر، پسر ابوطالب، به علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! دستور ده به من کمک شود، یا خرجی دهند. به خدا سوگند، چیزی ندارم، مگر آن که مقداری از علوفه‌هایم را بفروشم. به او فرمود: «نه؛ به خدا سوگند، چیزی برایت نمی‌بینم، مگر آن که دستور دهی عمویت دزدی کند و به تو ببخشد!».

[صفحه ۴۳۸]

حفیده الإمام

اشاره

۲۷۹ - أنساب الأشراف عن مسلم صاحب الحناء: لَمَّا فرغ علي بن أبي طالب من أهل الجمل أتى الكوفة فدخل بيت مالها ... ثم جاءت ابنة الحسن - أو للحسين - فتناولت منه شيئاً، فسعى وراءها ففكَّ يدها ونزعه منها. قال: فقلنا: يا أمير المؤمنين، إن لها فيه حقاً! قال: إذا أخذ أبوها حقه فليعطها ما شاء [۵۷۲].

نوه امام

۲۷۹. أنساب الأشراف - به نقل از مسلم صاحب الحناء: - وقتی علی بن ابی طالب از جنگ جمل فارغ شد، به کوفه آمد و وارد بیت المال شد ... آن گاه، دختر حسن یا حسین آمد و یا چیزی از آن جا برداشت. [علی علیه السلام] به دنبالش رفت، دستش را باز کرد و آن را از او گرفت.

گفتیم: ای امیر مؤمنان! او را در بیت المال، حقی است! فرمود: «وقتی پدرش سهمش را گرفت. هر چه قدر خواست، به او ببخشد».

[صفحه ۴۳۹]

اخت الإمام

اشاره

۲۸۰ - الاختصاص: دخلت عليه أخته أم هانئ بنت أبي طالب، فدفع إليها عشرين درهماً، فسألت أم هانئ مولاتها العجمية فقالت: كم دفع إليك أمير المؤمنين عليه السلام؟ فقالت: عشرين درهماً، فانصرفت مسخطة، فقال لها: انصرفي رحمك الله! ما وجدنا في كتاب الله فضلاً لإسماعيل علي إسحاق!! [۵۷۳].

خواهر امام

۲۸۰. الاختصاص: خواهر علی علیه السلام امّ هانی، دختر ابوطالب، بر او وارد شد. به وی بیست درهم بخشید. امّ هانی، از برده‌ی آزاد شده‌اش پرسید: امیر مؤمنان چه قدر به تو داد؟ گفت: بیست درهم. امّ هانی، خشمناک بازگشت. علی علیه السلام به وی گفت: «بازگرد. خداوند، تو را رحمت کند! ما در کتاب خداوند، برتری‌ای برای اسماعیل بر اسحاق نیافتیم».

[صفحه ۴۴۰]

ام ولد الإمام

اشاره

۲۸۱- المصنّف عن أمّ عثمان أمّ ولد لعلی علیه السلام: جئت علیاً و بین یدیه قرنفل مکجوب فی الرّحبه، فقلت: یا امیرالمؤمنین، هب لابنتی من هذا القرنفل قلاده، فقال هكذا ونقر بیدیه: أرئی درهماً جیداً؛ فاینما هذا مال المسلمین، وإلّا فاصبری حتی یأتینا حظنا منه فنهب لابنتک منه قلاده [۵۷۴].

کنیز امام

۲۸۱. المصنّف - به نقل از ام عثمان که صاحب فرزندی از علی علیه السلام بود-: بر علی وارد شدم و در برابرش گل‌های میخکی دیدم که در حیات پاشیده بودند. گفتم: ای امیر مؤمنان! دسته‌ای از این گل‌ها برای دخترم بده. فرمود: این چنین، و با دستانش اشاره کرد که درهمی بده؛ زیرا که این، مال مسلمانان است؛ وگرنه شکبیا باش تا سهم ما از آن برسد و برای دخترت دسته‌ای ببخشیم.

[صفحه ۴۴۱]

التشف والاحتیاط فی النفقه من بیت المال

اشاره

۲۸۲- الإمام علی علیه السلام- فی کتابه إلی عمّاله-: أدقوا أقلامکم، وقاربوا بین سطورکم، واحذفوا عنّی فضولکم، واقصدوا قصد المعانی، وإیاکم والإکثار؛ فإنّ أموال المسلمین لا تحتمل الإضرار [۵۷۵].

۲۸۳- إحقاق الحقّ: کان امیرالمؤمنین علی دخل لیلته فی بیت المال یکتب قسمه الأموال، فورد علیه طلحه والزبیر، فأطفأ علیه السلام السراج الذی بین یدیه، وأمر بإحضار سراج آخر من بیته، فسأله عن ذلك، فقال: کان زیته من بیت المال، لا ینبغی أن نصابکم فی ضوئه [۵۷۶].

۲۸۴- مکارم الأخلاق عن عقیل بن عبد الرحمن الخولانی: کانت عمّتی تحت عقیل بن أبی طالب، فدخلت علی علی علیه السلام بالکوفه وهو جالس علی برذعه حمار مَبْتَلَه، قالت: فدخلت علی علی علیه السلام امرأة له من بنی تمیم فقلت لها: ویحک! إن بیتک ممتلئ متاعاً و امیرالمؤمنین علیه السلام جالس علی برذعه حمار مَبْتَلَه! فقالت: لا تلومینی، فوالله ما یری شیئاً ینکره إلا أخذه فطرحه فی بیت المال [۵۷۷].

۲۸۵- فضائل الصحابه عن الأعمش: کان علی یغدّی ویعشی، ویأکل هو من

[صفحه ۴۴۲]

شیء یجیؤه من المدینة [۵۷۸].

۲۸۶- الغارات عن بكر بن عيسى: كان عليّ عليه السلام يقول: يا أهل الكوفة! إذا أنا خرجت من عندكم بغير رحلي وراحتي وغلامي فأنا خائن. وكانت نفقته تأتيه من غلته بالمدينة من يتبع [۵۷۹].

۲۸۷- الجمل عن أبي مخنف لوط بن يحيى عن رجاله: لما أراد أمير المؤمنين عليه السلام التوجه إلى الكوفة قام في أهل البصرة فقال: ما تنقمون عليّ يا أهل البصرة؟ وأشار إلى قميصه وردائه فقال: والله إنهما لمن غزل أهلي. ما تنقمون مني يا أهل البصرة؟ وأشار إلى صيرته في يده فيها نفقته فقال: والله ما هي إلا من غلتي بالمدينة؛ فإن أنا خرجت من عندكم بأكثر مما ترون فأنا عند الله من الخائنين [۵۸۰].

۲۸۸- تاريخ دمشق عن عنترة: دخلت على عليّ بالخوزنق و عليه سيمل قטיפه وهو يرعد فيها، فقلت: يا أمير المؤمنين، إن الله قد جعل لك ولأهل بيتك في هذا المال نصيباً وأنت تفعل هذا بنفسك! قال: فقال: إني والله ما أرزؤكم شيئاً، وما هي إلا قטיפتي التي أخرجتها [۵۸۱] من بيتي - أو قال: من المدينة - [۵۸۲].

[صفحه ۴۴۳]

۲۸۹- الغارات عن زاذان: انطلقت مع قنبر إلى عليّ عليه السلام فقال: قم يا أمير المؤمنين، فقد خبأت لك خبيثة. قال: فما هو [۵۸۳]؟ قال: قم معي. فقام وانطلق إلى بيته، فإذا بأسنة مملوءة جامات من ذهب وفضة، فقال: يا أمير المؤمنين، إنك لا تترك شيئاً إلا قسمته، فادخرت هذا لك.

قال عليّ عليه السلام: لقد أحببت أن تدخل بيتي ناراً كثيرة! فسل سيفه فضربها، فانتثرت من بين إناءٍ مقطوع نصفه أو ثلثه. ثم قال: اقساموه بالحصص. ففعلوا، فجعل يقول:

هذا جناي وخياره فيه

إذ كلُّ جانٍ يده إلى فيه

يا بيضاء غزى غیری، ویا صفراء غزى غیری! [۵۸۴].

۲۹۰- الاختصاص - في ذكر طعام الإمام عليّ عليه السلام -: سمع مقلی في بيته، فنهض وهو يقول: في ذمة عليّ بن أبي طالب مقلی الكراكر؟ قال: ففزع عياله وقالوا: يا أمير المؤمنين، إنها امرأتك فلانة نحرت جزوراً في حيتها، فأخذ لها نصيب منها، فأهدى أهلها إليها. قال: فكلوا هنيئاً مريئاً [۵۸۵].

۲۹۱- تاريخ دمشق عن عبد الرحمن بن أبي بكر: لم يرزأ عليّ بن أبي طالب من بيت مالنا - يعني بالبصرة - حتى فارقنا غير جبة محشوة أو خميصه درابجردية [۵۸۶].

[صفحه ۴۴۴]

۲۹۲- الغارات عن أبي رجا: إن علياً عليه السلام أخرج سيفاً له إلى السوق فقال: من يشتري مني هذا؟ فلو كان معي ثمن إزار ما بعته. فقلت له: يا أمير المؤمنين، أنا أبيعك إزاراً وأنسكك ثمنه إلى عطائك، فبعته إزاراً إلى عطائه، فلما قبض عطاءه أعطاني حقى. [۵۸۷].

[صفحه ۴۴۵]

پارسی و احتیاط در هزینه کردن از بیت المال

۲۸۲. امام علی علیه السلام - در نامه‌اش به کارگزارانش - : قلم‌ها را تیز کنید؛ سطرها را به هم نزدیک سازید؛ [در نگارش] برای من، زیادی‌ها را حذف کنید و به معنا بنگرید، و بهره‌زید از زیاده‌نویسی؛ چرا که بیت المال مسلمانان، زیان بر نمی‌تابد.

۲۸۳. احقاق الحق: امیر مؤمنان، شبی وارد بیت المال شد و تقسیم اموال را می‌نوشت. طلحه و زبیر بر او وارد شدند. چراغی که در برابرش بود، خاموش کرد و فرمود تا چراغی از خانه‌اش آوردند. طلحه و زبیر، سبب را پرسیدند: فرمود: «روغنِ چراغ، از بیت المال بود. سزاوار نیست با شما با روشنایی‌اش همنشین کنم».

۲۸۴. مکارم الاخلاق- به نقل از عقیل بن عبدالرحمان خولانی-: عمه‌ام همسر عقیل پسر ابو طالب بود. بر علی علیه‌السلام در کوفه وارد شد و او بر پالان کهنه‌ی الاغی نشسته بود. گوید: در این هنگام، همسر علی از قبیله بنی تمیم، داخل شد. به وی گفتم: وای بر تو! خانه‌ات پُر است از وسایل و امیر مؤمنان، بر پالان کهنه‌ی الاغی نشسته است؟ زن گفت: مرا سرزنش منما. به خدا سوگند، نمی‌بیند چیزی را که به چشمش ناآشناست، جز آن که آن را می‌گیرد و در بیت المال قرار می‌دهد.

۲۸۵. فضائل الصحابه- به نقل از اعمش-: علی علیه‌السلام صبحانه و شام می‌خورد،

[صفحه ۴۴۶]

و او از غذاهایی می‌خورد که برایش از مدینه می‌آوردند.

۲۸۶. الغارات- به نقل از بکر بن عیسی-: علی علیه‌السلام می‌فرمود: «ای کوفیان! اگر از پیش شما بیرون رفتم بجز با مرکب، بار سفر و غلامم، پس من خیانت پیشه‌ام». هزینه‌ی زندگی‌اش را از محصولات او در مدینه از منطقه‌ی یثیع می‌آوردند.

۲۸۷. الجمل- به نقل از ابو مخنف لوط بن یحیی، به نقل از استادانش-: هنگامی که امیر مؤمنان، تصمیم گرفت به سوی کوفه برود، در میان بصریان به پا خاست و فرمود: «ای مردمان بصره! از چه می‌خواهید بر من خُرده گیرید؟» یا به لباس و ردایش اشاره کرد و فرمود: «به خدا سوگند، این دو از نخ‌ریسی همسرم است. از چه می‌خواهید بر من خُرده گیرید ای بصریان؟»، و اشاره کرد به کیسه‌ای که در دستش بود و خرجی‌اش در آن قرار داشت. آن‌گاه فرمود: «به خدا سوگند، این، از محصولات من در مدینه است. پس اگر از نزد شما بیرون روم و بیش از آنچه می‌بینید با من باشد، پس نزد خداوند، از خیانتکارانم».

۲۸۸. تاریخ دمشق- به نقل از عنتره-: بر علی در منطقه خُوَزَنَق (مکانی در کوفه) وارد شدم و جامه‌ی کهنه‌ی حاشیه‌داری بر تن داشت و در آن می‌لرزید. گفتم: ای امیر مؤمنان! خداوند برای تو و خانواده‌ات، در این مال، بهره‌ای قرار داده و تو با خود، چنین می‌کنی؟ فرمود: «به خدا سوگند، من چیزی از مال شما بر ندارم، و این نیست، مگر همان جامه‌ای که از خانه‌ام برداشتم» یا گفت: «از مدینه».

[صفحه ۴۴۷]

۲۸۹. الغارات- به نقل از زادن-: به همراه قنبر، نزد علی علیه‌السلام رفتم. پس قنبر گفت: ای امیر مؤمنان! به پاخیز که برای چیز گران‌بهایی پنهان کرده‌ام. فرمود: «آن چیست؟». گفت: به همراهم برخیز.

علی علیه‌السلام به پاخاست و به سوی خانه‌اش رفت. در این هنگام، کیسه‌هایی پُر از جام‌های طلا و نقره دید. قنبر گفت: ای امیر مؤمنان! تو چیزی را و نمی‌گذاری، مگر آن که آن را تقسیم کنی. از این رو، اینها را برای شما ذخیره کردم.

علی علیه‌السلام فرمود: «دوست داشتی به خانه‌ام آتش بسیار وارد سازی». سپس شمشیر کشید و بر جام‌ها فرود آورد و جام‌ها دو قسمت یا سه قسمت شدند. آن‌گاه فرمود: «اینها را قسمت قسمت کنید». انجام دادند.

آن‌گاه، این سروده را بر زبان آورد:

«این دستچین من است و بهترینش در آن است/ در حالی که هر میوه‌چینی دستش به هانش است.

ای سفید (نقره)! دیگری را فریب ده! ای زرد (طلا)! دیگری را بفریب!».

۲۹۰. الاختصاص- در گزارش غذای امام علی علیه‌السلام-: صدای بریان کردن گوشت را در خانه‌اش شنید. پس به پا خاست و می‌گفت: «بر گردن علی بن ابی طالب است بریانی گوشت سینه؟». راوی گوید: خانواده‌اش برآشفتمند و گفتند: ای امیر مؤمنان! در

قبیله‌ی همسرت [فلانی] شتری کشته شده و خانواده‌اش برایش هدیه آورده‌اند. فرمود: «بخورید، گوارا و پاکیزه!».

۲۹۱. تاریخ دمشق - به نقل از عبدالرحمان بن ابی بکره: - علی بن ابی طالب از بیت المال ما (بصره)، چیزی برداشت تا زمانی که از ما جدا شد، جز پوستینی پست، یا لباسی سیاه از منطقه‌ی دارابگرد [در شیراز].

[صفحه ۴۴۸]

۲۹۲. الغارات - به نقل از ابو رجاء: - علی علیه السلام شمشیری را به بازار آورد و فرمود: «چه کسی این را از من می‌خرد؟ اگر بهای لباسی داشتم، این را نمی‌فروختم». به وی گفتیم: ای امیرمؤمنان! من به شما لباسی می‌فروشم و نسیه می‌دهم تا زمانی که سهمت [از بیت المال] بیاید. پس به وی فروختم تا هنگام تقسیم بیت المال شد. وقتی سهمش را گرفت، حق مرا پرداخت.

[صفحه ۴۵۲]

السیاسة الاجتماعية

اشاره

سیاست‌های اجتماعی

اقامة العدل

اشاره

۲۹۳ - الإمام علی علیه السلام - فی کتابه لابن عباس - : فقد قدم علی رسولک، و ذکرته ما رأیت و بلغک عن أهل البصرة بعد انصرافی، و سأخبرک عن القوم: هم بین مقيم لرغبة یرجوها، أو عقوبه یرجوها، فأرغب راعبهم بالعدل علیه، و الإنصاف له، و الإحسان إلیه [۵۸۸].

۲۹۴ - عنه علیه السلام - فی عهده إلی مالک الأشر - : ولیکن أحب الأمور إلیک أو سطها فی الحق، و أعمها فی العدل، و أجمعها لررضی الرعیة ... إن أفضل قره عین الولاة استقامة العدل فی البلاد، و ظهور مودة الرعیة. [۵۸۹].

[صفحه ۴۵۳]

۲۹۵ - عنه علیه السلام - فی کتابه إلی الأسود بن قُطبة صاحب جند حُلوان - : أما بعد، فإنّ الوالی إذا اختلف هواه منعه ذلك كثيراً من العدل، فلیکن أمر الناس عندک فی الحق سواء؛ فإنّه لیس فی الجور عوض من العدل، فاجتنب ما تنکر أمثاله [۵۹۰]. ۷۰۸: ۵۱۱: ۳۳ - عنه علیه السلام: هذا ما عهد عبد الله علیّ امیر المؤمنین إلی محمّد بن أبی بکر حین ولّاه مصر؛ أمره بتقوی الله و الطاعة له فی السرّ و العلانیة، و خوف الله فی الغیب و المشهد، و باللین للمسلم، و بالغلظة علی الفاجر، و بالعدل علی أهل الذمّة، و بإنصاف المظلوم، و بالشدة علی الظالم، و بالعفو عن الناس، و بالإحسان ما استطاع؛ و الله یجزی المحسنین و یعذب المجرمین» [۵۹۱].

۲۹۷ - عنه علیه السلام - فی عهده إلی محمّد بن أبی بکر حین قلّده مصر - : فاخفض لهم جناحک، و ألن لهم جانبک، و ابسط لهم وجهک، و آس بینهم فی اللحظة و النظرة، حتی لا یطمع العظماء فی حیفک لهم، و لا ییأس الضعفاء من عدلک علیهم؛ فإنّ الله تعالی یسائلکم - معشر عباده - عن الصغیره من أعمالکم و الکبیره، و الظاهرة و المستورة، فإنّ یعدّب فأنتم أظلم، و إن یعفّ فهو أکرم [۵۹۲].

۲۹۸ - عنه علیه السلام - من کلام له لثیما عوتب علی التسویة فی العطاء - : أ تأمر وئی أن أطلب النصر بالجور فیمن وُلّیت علیه! و الله لا أطور به ما سمر سمیر، و ما أمّ نجم فی السماء نجماً! لو کان المال لی لسوّیت بینهم، فکیف و إنّما المال

[صفحه ۴۵۴]

مال الله؟! [۵۹۳].

۲۹۹- عنه علیه السلام: واللّه لأذن أبيت على حسك السعدان مسهداً، أو أجزّ في الأغلال مصفداً، أحب إليّ من أن ألقى الله ورسوله يوم القيامة ظالماً لبعض العباد، وغاصباً لشيء من الحطام. وكيف أظلم أحداً لنفس يسرع إلى البلى فقولها، ويطول في الثرى حلولها؟! [۵۹۴].

۳۰۰- عنه علیه السلام: واللّه لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها، على أن أعصى الله في نملئ أسلبها جلب شعيرة ما فعلته، وإن دنياكم عندي لأهون من ورقة في فم جرادة تقضمها، ما لعليّ ولنعم يفني، ولذّة لا تبقى! [۵۹۵].

۳۰۱- عنه علیه السلام: أحاجّ الناس يوم القيامة بتسع: بإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، والأمر بالمعروف، والنهي عن المنكر، والعدل في الرعيّة، والقسم بالسويّة، والجهاد في سبيل الله، وإقامة الحدود، وأشابهه [۵۹۶].

۳۰۲- تاریخ دمشق عن علی بن ربیع: جاء جعد بن هبيرة إلى عليّ فقال: يا أمير المؤمنين، يأتيك الرجلان إن أنت أحبّ إليّ أحدهما من نفسه- أو من أهله وماله- والآخر لو يستطيع أن يضحك لذبحك، فتقضي لهذا عليّ هذا؟ قال: [صفحه ۴۵۵]

فلهزه عليّ وقال: إن هذا شيء لو كان لي فعلت، ولكن إنّما ذا شيء لله [۵۹۷].

۳۰۳- الكامل في التاريخ- في ذكر عيد الله بن الحرّ الجعفي [۵۹۸] :- لما قتل [صفحه ۴۵۶]

عثمان ووقعت الحرب بين عليّ ومعاوية قصد معاوية، فكان معه لمحبتة عثمان، وشهد معه صفين هو ومالك بن مسمع، وأقام عيد الله عند معاوية، وكان له زوجة بالكوفة، فلما طالت غيبته زوجها أخوها رجلاً يقال له: عكرمة بن الخبيص، وبلغ ذلك عيد الله فأقبل من الشام فخاصم عكرمة إلى عليّ، فقال له: ظاهرت علينا عدونا فغلت؟ فقال له: أيمنعني ذلك من عدلك؟ قال: لا. فقصّ عليه قصته، فردّ عليه امرأته، وكانت حبلى، فوضعها عند من يثق إليه حتى وضعت، فألحق الولد بعكرمة، ودفع المرأة إلى عيد الله، وعاد إلى الشام فأقام به حتى قتل عليّ [۵۹۹].

۳۰۴- تاریخ یعقوبی عن الزهری: دخلت إلى عمر [بن عبد العزيز] يوماً، فبينما أنا عنده، إذ أتاه كتاب من عامل له يخبره أنّ مدينتهم قد احتاجت إلى مرمية، فقلت له: إنّ بعض عمال عليّ بن أبي طالب كتب بمثل هذا، وكتب إليه: أما بعد، فحصى بها بالعدل، ونقّ طرفها من الجور. فكتب بذلك عمر إلى عامله [۶۰۰].

راجع: بיעه النور/دوافع الإمام لقبول الحكومة.

[صفحه ۴۵۷]

به پا داشتن عدالت

۲۹۳. امام علی علیه السلام- در نامه اش به ابن عباس:- فرستاده ات نزد من آمد. گزارش کردی آنچه پس از بازگشت من، از مردم بصره دیده‌ای و یا شنیده‌ای. من حال آنان را برایت باز می گویم. آنان، [دو دسته‌اند:] گروهی که خواسته‌ای دارند و رسیدن بدان را آرزو می کنند؛ و گروهی که از کیفری می هراسند. پس تو رغبت کنندگان را با عدالت ورزی و انصاف و نیکی کردن، امیدوار ساز.

۲۹۴. امام علی علیه السلام- در عهدنامه اش به مالک اشتر:- باید دوست داشتنی ترین کارها برایت میانهمی آنها در حق باشد، و فراگیرترین آنها در عدالت، و جامع ترین آنها در خشنودی شهروندان. به درستی که برترین چشم روشنی زمامداران، به پاداشتن عدالت در شهرهاست و آشکار شدن دوستی میان شهروندان.

[صفحه ۴۵۸]

۲۹۵. امام علی علیه السلام- در نامه اش به اسود بن قطبه، فرمانده لشکر حُلوان:- پس از حمد و سپاس خدا؛ به درستی که چون

خواسته‌های زمامدار گوناگون شود، او را از بسیاری عدالت، باز دارد. پس باید کار مردم در آنچه حق است، نزد تو یکسان باشد؛ چرا که ستم، جانشین عدل نیست. بپرهیز از آنچه مانند آن را نمی‌پسندی!

۲۹۶. امام علی علیه السلام: این است آنچه بنده‌ی خدا علی، پیشوای مؤمنان، با محمد بن ابی بکر عهد کرده است، هنگامی که او را به ولایت مصر گمارد. دستور داد او را به تقوای الهی و پیروی از او در نهان و آشکار، و ترس از خداوند در پنهانی و حضور، و به نرمی با مسلمانان، و درشتی با بدکاران، و به عدالت با اهل ذمه، و رعایت انصاف با ستم‌دیده و سختگیری با ستمگر، و به گذشت از مردم و نیکی بر آنان، هر چه بتواند؛ و خداوند، نیکوکاران را پاداش دهد و مجرمان را کیفر کند.

۲۹۷. امام علی علیه السلام- در عهد نامه‌اش به محمد بن ابی بکر، هنگامی که حکومت مصر را بر عهده‌اش نهاد- با آنان، فروتن باش و نرمخو و گشاده‌رو، و میان آنان، برابری روا دار در نگرستن با گوشه‌ی چشم یا خیره شدن، تا بزرگان در تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان، از عدالت ناامید نشوند؛ چرا که خداوند متعال می‌پرسد از شما بندگان، از کارهای کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان. اگر کیفر دهد، پس شما ستمکارترید، و اگر ببخشد، او بزرگوارتر است.

۲۹۸. امام علی علیه السلام- از سخنش به هنگامی که بر برابری در بخشش، سرزنش شد- آیا مرا دستور می‌دهید که پیروزی را با ستم، درباره آن که زمامدار اویم، بجویم؟ به خداوند که نپذیرم تا جهان سرآید و ستاره‌ای در آسمان، در پی ستاره‌ای درآید! اگر مال از آن من بود، میان آنها برابر می‌کردم، چه رسد که مال،

[صفحه ۴۵۹]

مال خداوند است.

۲۹۹. امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، اگر شب را بر بوته‌های خاردار به سر کنم و دربندهای آهنین، کشیده شوم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است که خدا و رسولش را در روز رستاخیز ملاقات کنم، به عنوان ستمگر بر بعضی بندگان و غضب‌کننده‌ی اندکی از مال دنیا؛ و چگونه ستم روا دارم بر کسی، برای جانی که به سرعت به سوی نابودی در حرکت است و ماندنش در خاک، طولانی؟!

۳۰۰. امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم با آنچه زیر آسمان‌هاست، به من داده شود که نافرمانی خدا کنم و پوست جوی از مورچه‌ای بربایم، چنان نخواهم کرد؛ و به درستی که دنیای شما، نزد من، خوارتر است از برگی در دهان ملخی که آن را می‌جوَد. علی را چه کار با نعمتی که فانی گردد و لذتی که نپاید؟!

۳۰۱. امام علی علیه السلام: روز رستاخیز، با مردم، با نه چیز احتجاج کنم: به پا داشتن نماز، پرداخت زکات، امر به معروف، نهی از منکر، عدالت در میان شهروندان، تقسیم برابر، جهاد در راه خدا، به پا داشتن حدود، و مانند آن.

۳۰۲. تاریخ دمشق- به نقل از علی بن ربیع-: جَعْدَةُ بن هبیره نزد علی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! اگر دو مرد نزد تو آیند که نزد یکی از جاه، مال و خاندانش دوست‌داشتنی‌تری، و دیگری، اگر بتواند تو را بکشد، خواهد کشت، آیا به سود مرد اول، برای مرد دوم، داوری می‌کنی؟ با مشت بر سینه‌ام زد و فرمود: «به درستی که اگر در اختیارم بود، چنان می‌کردم؛ ولی این، امری است برای خدا».

[صفحه ۴۶۰]

۳۰۳. الکامل فی التاریخ- در گزارش از عبیدالله بن حرّ جُعیفی: [۶۰۱] چون عثمان

[صفحه ۴۶۱]

کشته شد و جنگ میان علی و معاویه در گرفت، [عبیدالله] به سوی معاویه رفت و همچنان، به جهت علاقه‌اش به عثمان با او بود و در جنگ صفین، او و مالک بن مسمع، به همراه معاویه بودند.

عبیدالله، نزد معاویه اقامت گزید و همسری در کوفه داشت. سپس چون دوری‌اش به درازا کشید، برادر زنش او را به همسری مردی به نام عکرمه بن خبیص در آورد. گزارش این کار، به عبیدالله رسید. از شام آمد و نزد علی از عکرمه شکایت کرد. علی علیه السلام به وی فرمود: «دشمن ما را یاری رساندی [و اینک] جوش آورده‌ای؟». عبیدالله گفت: آیا این، تو را از عدالت باز می‌دارد؟ فرمود: «نه». آن‌گاه داستان‌ش را برای علی علیه السلام تعریف کرد، و او [حکم کرد] که زن عبیدالله به وی باز گردد و زن، حامله بود. [از این‌رو] زن را نزد کسی که بدو اطمینان داشت، گذارد تا وضع حمل کرد و فرزند را به عکرمه داد و زن را به عبیدالله بازگرداند. عبیدالله به شام بازگشت و در آن‌جا ماند تا علی کشته شد.

۳۰۴. تاریخ یعقوبی - به نقل از زهری: - روزی بر عمر بن عبدالعزیز وارد شدم. در هنگامی که نزد او بودم، نامه‌ای از سوی یکی از کارگزارانش آمد که شهر آنان، به بازسازی نیاز دارد. [زهری گوید] به عمر گفتم: یکی از کارگزاران علی بن ابی طالب، چنین نامه‌ای برایش نوشت و او در جواب نگاشت: «پس از حمد خدا؛ شهر را با عدالت، در پناهگاه قرار ده و راه‌هایش را از ستم، پاک کن».

عمر نیز همین جواب را برای کارگزارش نوشت.

ر. ک: بیعت نور/ص ۱۵۹ «انگیزهای امام برای پذیرش حکومت».

[صفحه ۴۶۲]

الالتزام بالحقوق

اشاره

۳۰۵- الإمام علی علیه السلام - فی صفین - : أما بعد، فقد جعل الله سبحانه لي عليكم حقاً بولايته أمركم، ولكم علي من الحق مثل الذي لي عليكم، فالحق أوسع الأشياء في التواصف، وأضيقها في التناصف، لا يجري لأحد إلا جرى عليه، ولا يجري عليه إلا جرى له، ولو كان لأحد أن يجري له ولا- يجري عليه لكان ذلك خالصاً لله سبحانه دون خلقه؛ لقد رتبه على عباده، ولعدله في كل ما جرت عليه صروف قضائه، ولكنه سبحانه جعل حقه على العباد أن يُطيعوه، وجعل جزاءهم عليه مضاعفة الثواب تفضلاً منه، وتوسيعاً بما هو من المزيد أهله.

ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقاً افترضها لبعض الناس على بعض، فجعلها متكافأ في وجوهها، ويوجب بعضها بعضاً، ولا يستوجب بعضها إلا ببعض، وأعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالي على الرعيه، وحق الرعيه على الوالي، فريضه فرضها الله سبحانه لكل على كل، فجعلها نظاماً لألفتهم، وعزاً لدينهم، فليست تصلح الرعيه إلا بصلاح الولاء، ولا تصلح الولاء إلا باستقامه الرعيه. فإذا أدت الرعيه إلى الوالي حقه، وأدى الوالي إليها حقه عز الحق بينهم، وقامت مناهج الدين، واعتدلت معالم العدل، وجرت على أذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، وطمع في بقاء الدوله، ويئت مطامع الأعداء.

وإذا غلبت الرعيه واليهما، أو أجحف الوالي برعيته، اختلفت هنالك الكلمه،

[صفحه ۴۶۳]

وظهرت معالم الجور، وكثر الإدغال في الدين، وتُركت محاج السنن، فعمل بالهوى، وعطلت الأحكام، وكثرت علل النفوس، فلا يُستوحش لعظيم حق عطل، ولا لعظيم باطل فعل!

فهناك تذلل الأبرار، وتعز الأشرار، وتعظم تبعات الله سبحانه عند العباد، فعليكم بالتناصح في ذلك، وحسن التعاون عليه، فليس أحد - وإن اشتد على الله حرصه، وطال في العمل اجتهاده- يبالغ حقيقة ما الله سبحانه أهله من الطاعة له.

ولكن من واجب حقوق الله على عباده: النصيحة بمبلغ جهدهم، والتعاون على إقامة الحق بينهم، وليس امرؤ- وإن عظمت في الحق منزلته، وتقدمت في الدين فضيلته- بفوق أن يعان على ما حمّله الله من حقه. ولا امرؤ- وإن صغرت النفوس، واقتحمته العيون- بدون أن يعين على ذلك أو يعان عليه [۶۰۲].

۳۰۶- عنه عليه السلام: جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدّمة لحقوقه؛ فمن قام بحقوق عباد الله كان ذلك مؤدياً إلى القيام بحقوق الله [۶۰۳].

[صفحه ۴۶۴]

بایبندی به حقوق

۳۰۵. امام علی علیه السلام- در صفین-: پس از حمد و سپاس خداوند؛ همانا خدا بر شما برای من، حقی نهاد، به واسطه‌ی حکمرانی بر شما، و شما را نیز حقی است بر من، همانند حقّ من بر شما. پس حق، گسترده‌ترین چیزها در وصف کردن، و تنگ‌ترین آنهاست در اجرا کردن.

حق، به سود کسی جریان نیابد، جز آن‌که به زیانش هم جریان یابد؛ و به زیانش جاری نشود، جز آن‌که به سودش جریان یابد و اگر بنا بود که حق به سود کسی جاری شود و به زیانش جاری نگردد، او خدای سبحان است نه آفریده‌های او، به جهت توانایی‌اش بر بندگان، و عدالتش در هر چیزی که قضایش بر آن روان است؛ ولی خداوند سبحان، حقّ خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داد و پاداش آن را دو چندان کرد، از در بخشندگی‌اش و افزون‌دهی‌ای که اهل آن است.

آن‌گاه، خدای سبحان، برخی از حقوقش را حق‌هایی قرار داد که بر بعضی مردم، برای بعضی دیگر واجب ساخت و آن حق‌ها را برابر هم نهاد، و واجب شدن حقی را مقابل حقی دیگر گذاشت؛ و برخی حقوق واجب نشود، مگر آن‌که برخی دیگر واجب شود و از این میان، بزرگ‌ترین حقی که خداوند سبحان واجب کرد، حقّ زمامدار بر شهروندان است و حقّ شهروندان بر زمامدار. [این، حقوق] واجبی است که خدای سبحان، برای هر یک بر عهده‌ی دیگری نهاد و آن را موجب برقراری پیوند آنان و ارجمندی دینشان قرار داد. پس حال شهروندان نیکو نگردد، جز آن‌گاه که زمامداران، صالح شوند و زمامداران، صالح نگردند، مگر به درستکاری شهروندان.

پس اگر شهروند، حقّ زمامدار را پردازد و زمامدار، حقّ شهروند را ادا کند، حق در میان آنان، عزیز گردد و روش‌های دین، استوار شود و نشانه‌های

[صفحه ۴۶۵]

عدالت، برجا شود و سنت چنان‌که باید، به اجرا درآید و به پایداری دولت، امید رود و امیدهای دشمنان، به ناامیدی گراید. و هرگاه شهروند بر زمامدار چیره گردد یا زمامدار بر شهروند ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار آید و نشانه‌های جور، آشکار شود و تبه‌کاری در دین، فراوان گردد و راه‌گشاده‌ی سنت‌ها رها شود؛ به هواها عمل شود و احکام، معطل ماند و بیماری جان‌ها بسیار گردد؛ کسی از حقوق بزرگ بر جای مانده نهراسد و از باطل‌های بزرگ انجام شده، بیمی حاصل نگردد.

در این هنگامه، نیکان خوار شدند و بدکاران بزرگ‌مقدار، و تاوان خداوند سبحان بر بندگان، بزرگ گردد.

پس بر شماست یکدیگر را در این کار، اندرز دادن و به نیکی همکاری کردن، و هیچ کسی نتواند [به تنهایی] حقّ طاعت خداوند سبحان را آن‌گونه که شایسته‌ی اوست، ادا کند، گرچه در به دست آوردن رضایت، حریص باشد و در کار بندگی، کوشش بسیار به عمل آورد.

لیکن از جمله‌ی حق‌های خدا بر بندگان، یکدیگر را به اندازه‌ی توان اندرز دادن است، و همکاری برای برپا داشتن حق در میان

خود، و هیچ کس، هر چند منزلت او در حق بیشتر باشد و برتری‌اش در دین پیش‌تر، بی‌نیاز نیست که در حقوقی که خداوند بر عهده‌اش نهاده، یاری شود؛ و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند و چشم‌ها او را بی‌مقدار، کم‌تر از آن نیست که کسی را در انجام دادن حق، یاری رساند یا بر انجام دادن حق، یاری شود.

۳۰۶. امام علی علیه‌السلام: خداوند سبحان، حقوق بندگان را بر حقوق خود، مقدم دانسته است. پس هر آن کس که بر انجام حقوق بندگان همت گمارد، این، سبب شود تا برای ادای حقوق خداوند، به پا خیزد.

[صفحه ۴۶۶]

تنمیه الحریه البناء

اشاره

۳۰۷- الإمام علی علیه‌السلام: أيها الناس! إنَّ آدم لم یلد عبداً ولا أمةً، وإنَّ الناس کلهم أحرار. [۶۰۴].

۳۰۸- عنه علیه‌السلام: أما بعد! فإنَّ الله تبارک وتعالی بعث محمداً صلی الله علیه وآله لیخرج عباده من عبادة عباده، ومن عهد عباده إلى عباده، ومن طاعة عباده إلى طاعته، ومن ولاية عباده إلى ولايته [۶۰۵].

۳۰۹- عنه علیه‌السلام: لا تکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً [۶۰۶].

۳۱۰- عنه علیه‌السلام: من قام بشرائط العبودیة أهل للعتق. من قصر عن أحكام الحریة أعید إلى الرق [۶۰۷].

۳۱۱- عنه علیه‌السلام: إیّاک وما یسخط ربک وما یوحش الناس منک، فمن أسخط ربه تعرّض للمتیة، ومن أوحش الناس تبرأ من الحریة [۶۰۸].

۳۱۲- عنه علیه‌السلام: جمال الحرّ تجنّب العار [۶۰۹].

۳۱۳- عنه علیه‌السلام: الحرُّ حرٌّ وإن مسّه الضّر، العبد عبدٌ وإن ساعده القدر [۶۱۰].

۳۱۴- عنه علیه‌السلام: یا أهل الکوفة! منیت منکم بثلاث واثنتین، صمّ ذوو أسمع، وبکمّ ذوو کلام، وعمی ذوو أبصار، لا أحرار صدق عند اللقاء، ولا إخوان ثقة عند البلاء [۶۱۱].

۳۱۵- عنه علیه‌السلام- بعد سماعه لأمر حکمین-: أفّ لکم! لقد لقیتم منکم بزحاً يوماً أنادیکم، و يوماً أناجیکم؛ فلا أحرار صدق عند النداء، ولا إخوان ثقة عند النجاء [۶۱۲].

۳۱۶- عنه علیه‌السلام- فی الحکم المنسوبة إلیه-: کلّ ما حملت علیه الحرّ احتمله ورآه زیادة فی شرفه، إلا ما حطّه جزءاً من حرّيته؛ فإنّه یأباه ولا یجیب إلیه. [۶۱۳].

[صفحه ۴۶۷]

توسعه آزادی‌های سازنده

۳۰۷. امام علی علیه‌السلام: ای مردم! به درستی که آدم علیه‌السلام، غلام و کنیز نژاد و مردم، همه آزادند.

۳۰۸. امام علی علیه‌السلام: پس از حمد و سپاس خداوند؛ به درستی که خداوند- تبارک و تعالی- محمد صلی الله علیه وآله را برانگیخت تا بندگان را از بندگی بندگان، به سوی بندگی خودش بیرون برد، و [آنها را] از پیمان‌های بندگان، به سوی پیمان‌های خودش، و از پیروی بندگان، به پیروی خودش، و از سرپرستی بندگان، به جانب سرپرستی خودش خارج سازد.

۳۰۹. امام علی علیه‌السلام: برده‌ی دیگری مباش که خداوند، تو را آزاد آفریده است.

۳۱۰. امام علی علیه السلام: آن که به وظایف بندگی [خدا] به پا خیزد، شایسته‌ی آزادی است، و آن که در وظایف بندگی کوتاهی کند، به بردگی باز گردد. ۳۱۱. امام علی علیه السلام: بپرهیز از آنچه پروردگارت را به خشم آورد و مردم را از تو هراسان کند! آن که پروردگارش را به خشم آورد، دست‌خوش نابودی شود، و آن که مردم را به وحشت اندازد، از آزادی بیزاری جُسته است. ۳۱۲. امام علی علیه السلام: زیبایی آزاده، دوری از ننگ است.

۳۱۳. امام علی علیه السلام: آزاد، آزاد است، گرچه سختی گریبانگیرش شود. برده، برده است، گرچه قضا و قدر، یاری‌اش کند.

۳۱۴. امام علی علیه السلام: ای کوفیان! گرفتارِ شما شده‌ام به سه چیز [که دارید] و دو چیز [که ندارید]: کرانِ شنوا و گنگانِ سخنور و ناینیانِ چشم‌دار هستید، و آزادگانِ راستین به هنگام رو در رویی و برادرانِ مورد اطمینان در سختی نیستید.

۳۱۵. امام علی علیه السلام- پس از شنیدن داستان حکمیت-: اف بر شما! از جانب شما سختی [فراوان] دیدم. روزی شما را به آواز بلند، فرا خوانم، و روزی با شما در گوشه‌ی سخن گویم. نه آزادگانِ راستین هستید به هنگام آواز دادن، و نه برادرانِ مورد اعتماد، به هنگام نجوا و راز‌گویی.

۳۱۶. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان-: هرچه بر آزاده بار گردد، آن را به دوش کشد و آن را زیادت‌ی بزرگواری خود بیند، مگر آن که ذره‌ای از آزادگی‌اش کم گردد، که از آن سر باز می‌زند و بدان پاسخ نمی‌گوید.

[صفحه ۴۶۸]

الاهتمام برضى العامة

اشاره

۳۱۷- الإمام علی علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: لیکن أحبّ الأمور إليك أوسطها فی الحقّ، وأعمّها فی العدل، وأجمعها لرضی الرعیّة؛ فإنّ سخط العامّة یجحف برضی الخاصّة، وإنّ سخط الخاصّة یغتفر مع رضی العامّة ... إنّما عماد الدین، وجماع المسلمین، والعدّة للأعداء، العامّة من الأمّة، فلیکن صرّحوک لهم، ومیلک معهم ... إنّ أفضل قوّة عین الولاة استقامة العدل فی البلاد، وظهور مودّة الرعیّة، وإنّه لا تظهر مودّتهم إلّا بسلامه صدورهم. [۶۱۴].

۳۱۸- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: فاعمل فیما ولیت عمل من یحبّ أن یدخر حسن الثناء من الرعیّة، والمثوبه من الله، والرضا من الإمام. ولا قوّة إلّا بالله [۶۱۵].

اهتمام به خشنودی عمومی

۳۱۷. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: باید دوست داشتنی‌ترین کار نزد تو، میان‌ه‌ی آنها در حق باشد، و فراخ‌ترین آن در عدل، و جامع‌ترین آن برای خشنودی عمومی؛ چرا که ناخشنودی عمومی، خشنودی خواص را بی‌اثر سازد، و خصم خواص با خشنودی همگانی، بخشوده است ... همانا پشتیبان دین و موجب انبوهی مسلمانان و آماده‌ی پیکار با دشمن، عامه‌ی مردمان‌اند. پس باید گرایش تو به آنان و میل به سوی ایشان باشد ... به درستی که بهترین چشم‌روشنی زمامداران، برپایی عدالت در شهرها و آشکار شدن دوستی مردم است؛ و به درستی که دوستی آنان آشکار نگردد، مگر آن که دل‌هایشان سالم باشد.

۳۱۸. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: در دایره‌ی حکومت، مانند کسی رفتار کن که دوست می‌دارد ستایش مردم را برای خود، ذخیره سازد و ثواب خداوند و خشنودی پیشوایش را به دست آورد. ولاقوّة إلّا بالله!

[صفحه ۴۶۹]

الرحمة للرعية والمحبة لهم

اشاره

۳۱۹- الإمام علی علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: وأشعر قلبک الرحمة للرعية، والمحبة لهم، واللطف بهم، ولا تكوننّ عليهم سبباً ضارياً تغتم أكلهم؛ فإنهم صنفان: إما أخ لك في الدين، وإما نظير لك في الخلق، يفرط منهم الزلل، وتعرض لهم العلل، ويؤتى على أيديهم في العمد والخطأ، فأعطهم من عفوك وصفحك مثل الذي تحب وترضى أن يعطيك الله من عفوه وصفحه؛ فإنك فوقهم، ووالى الأمر عليك فوقك، والله فوق من ولأك. وقد استكفاك أمرهم وابتلاك بهم. ولا تنصب نفسك لحرب الله؛ فإنه لا يد لك بنقمته، ولا غنى بك عن عفوه ورحمته... و اعلم أنه ليس شىء بأدعى إلى حسن ظنّ راع برعيته من إحسانه إليهم، وتخفيفه المؤونات عليهم، وترك استكراهه إياهم على ما ليس له قبلهم، فليكن منك في ذلك أمر يجتمع لك به حسن الظنّ برعيته؛ فإن حسن الظنّ يقطع عنك نصباً طويلاً، وإن أحقّ من حسن ظنّك به لمن حسن بلاؤك عنده. وإن أحقّ من ساء ظنّك به لمن ساء بلاؤك عنده [۶۱۶].

[صفحه ۴۷۰]

وزاد في تحف العقول: فاعرف هذه المنزلة لك و عليك لتزدك بصيرة في حسن الصنع، واستكثار حسن البلاء عند العاقبة، مع ما يوجب الله بها لك في المعاد [۶۱۷].

۳۲۰- عنه عليه السلام- من كتابه لابن عباس، وهو عامله على البصرة-: واعلم أن البصرة مهبط إبليس، ومغرس الفتن، فحادث أهلها بالإحسان إليهم، واحلل عقدة الخوف عن قلوبهم. [۶۱۸].

[صفحه ۴۷۱]

مهربانی و دوستی با مردم

۳۱۹. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: بر دلت مهربانی بر شهروندان و دوستی و لطف به آنان را وارد ساز و بر آنان، درنده‌ای آسیب‌رسان مباش که خوردن شکارش را غنیمت داند؛ چرا که شهروندان، دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند، و دسته‌ی دیگر، در آفرینش، همانند تو. لغزش‌هایی از آنان سر می‌زند و علت‌هایی بر آنان عارض می‌گردد و خواسته یا نخواست، خطایی بر دستشان می‌رود. پس به آنان، از بخشش و گذشت خود، نصیبی رسان، چنان که دوست می‌داری خداوند به تو از بخشش و گذشتش عطا کند؛ چه، تو بالادستِ آنانی و حکمران بر تو بالادستِ توست، و خدا، بالادستِ کسی است که تو را به ولایت رساند؛ و خداوند، ساماندهی کارشان را از تو خواست و تو را به وسیله‌ی آنان، آزمایش کرد؛ و خود را آماده‌ی جنگ با خدا مکن که کيفر او را تاب نیاوری و از عفو و مهربانی او بی‌نیاز نیستی...

بدان که هیچ چیز به خوش‌گمانی زمامدار به شهروند، وادارکننده‌تر نیست از نیکی زمامدار در حق شهروندان و سبک کردن هزینه‌ها بر آنان، و آزاد گذاشتن ابراز ناخوشی از آنچه در آن زمینه، حقی ندارد. پس رفتار تو چنان باشد که خوش‌گمانی به شهروندان را برایت فراهم سازد؛ چرا که خوش‌گمانی، رنج دراز را از تو بزدايد و سزاوارترین کس به خوش‌گمانی تو کسی است که رفتار نیکت نزد اوست، و سزاوارترین کس به بدگمانی، کسی است که از تو به او بدی رسید.

[صفحه ۴۷۲]

[در تحف العقول این زیادی وجود دارد:] این جایگاه را به سود یا زیان خود، بشناس، تا بینایی‌ات در کار نیک، بالا-رود و خوش‌ابتلائی‌ات نزد عامه افزون گردد، علاوه بر آنچه خداوند، بدین سبب در قیامت برایت مهیا سازد.

۳۲۰. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به ابن عباس در زمانی که کارگزار او در بصره بود:- بدان که بصره جای فرود شیطان و محل رویش فتنه‌هاست. پس با مردمان آن گفتگو کن با نیکی کردن به آنها و گره بیم را از دلشان بگشا. [صفحه ۴۷۳]

الاتصال المباشر بالناس

اشاره

۳۲۱- الإمام علیّ علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: اجعل لذوی الحاجات منك قسماً تفرغ لهم فیہ شخصک، وتجلس لهم مجلساً عامراً، فتتواضع فیہ لله الذی خلقک، وتقعّد عنهم جندک وأعوانک من أحراسک وشرطک، حتی یُکلمک متکلمهم غیر مُتتَعّ؛ فإِنّی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فی غیر موطن: «لن تقدس أمة لا یؤخذ للضعیف فیها حقّه من القوی غیر متتَعّ...»

ثمّ أمور من أمورک لا بدّ لک من مباشرتها، منها: إجابة عمّالک بما یعیا عنه کتابک. ومنها: إصدار حاجات الناس یوم ورودها علیک بما تخرج به صدور أعوانک... فلا تطولن احتجاجک عن رعیتک؛ فإنّ احتجاج الولاة عن الرعیة شعبه من الضیق، وقله علم بالأمر، والاحتجاج منهم یقطع عنهم علم ما [صفحه ۴۷۴]

احتجوا دونه، فیصغر عندهم الکبیر، ویعظم الصغیر، ویقبح الحسن، ویحسن القبیح [۶۱۹].

۳۲۲- عنه علیه السلام- من کتابه إلى قثم بن العیاس عامله علی مکة-: لا- یکن لک إلى الناس سفیر إلّا لسانک، ولا حاجب إلّا وجهک، ولا تحجبنّ ذا حاجه عن لقائک بها؛ فإنها إن ذیدت عن أبوابک فی أول ورودها لم تُحمد فیما بعد علی قضائها [۶۲۰].

۳۲۳- عنه علیه السلام- من کتابه لأمرء الخراج-: لا تتخذنّ حجاباً، ولا تحجبنّ أحداً عن حاجته حتی ینهیها إلیکم [۶۲۱].

۳۲۴- عنه علیه السلام- من کتابه علیه السلام إلى أمرائه علی الجیش-: من عبد الله علی بن أبی طالب أمیر المؤمنین إلى أصحاب المسالِح: أمراً بعد، فإنّ حقاً علی الوالی ألاً یغیره علی رعیتة فضلّ ناله، ولا طول خُصّ به، وأن یزیده ما قسم الله له من نعمه دُنوّاً من عباده، وعطفاً علی إخوانه [۶۲۲].

۳۲۵- عنه علیه السلام- فی کتابه إلى قیس بن سعد-: فألنّ حجابک، وافتح بابک، واعمد إلى الحقّ [۶۲۳].

۳۲۶- عنه علیه السلام: ثلاثه من کنّ فیہ من الأئمة صلح أن یكون إماماً اضطلّع بأمانته إذا عدل فی حکمه، ولم یحتجب دون رعیتة، وأقام کتاب الله تعالی فی القریب والبعید». [۶۲۴].

[صفحه ۴۷۵]

ارتباط مستقیم با مردم

۳۲۱. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: برای نیازمندان، ساعتی را بگذار که خود شخصاً بدان بپرداز و درنشستی عمومی با آنان بنشین، و برای خدایی که تو را آفرید، فروتنی کنی؛ و نگهبان و دربان را کنار گذار، تا آن که سخن می گوید، بی‌واهمه و بدون دلهره سخن گوید. به درستی که شنیدم رسول خدا بارها می فرمود: «هیچ امتی پاک نشود که در آن، حق ناتوان از توانا، بدون دلهره ستانده نشود...»

نیز بخشی از کارهاست که خود باید آن را انجام دهی: یکی پاسخگویی به کارگزاران، آنجا که کاتبان درمانده شوند؛ دیگری

بر آوردن نیازهای مردم در همان روز که بر تو عرضه شود و یارانت در انجام دادن آن کندی کنند ... پنهان بودن از شهروندان، طولانی نگردد؛ چرا که پنهان بودن زمامداران از شهروندان، شاخه‌ای از کم‌اطلاعی و تنگخویی است، و پنهان شدن از [صفحه ۴۷۶]

شهروندان، زمامداران را از دانستن آنچه از آنان پوشیده است، باز دارد. پس کار بزرگ نزد آنان، خُرد به شمار آید و کار خُرد، بزرگ نماید؛ زیبا زشت شود و زشت، زیبا گردد.

۳۲۲. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به قثم بن عباس، کارگزار او در مکه:- و به سوی مردم، پیام‌رسانی جز زبانت و دربانی جز چهره‌ات نباشد، و هیچ نیازمندی را از ملاقات خود محروم مساز؛ چه، اگر در آغاز از درگاہت رانده شود، تو ستوده نشوی، گرچه در پایان، حاجت او برآورده شود.

۳۲۳. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به مأموران خراج- برای خود، دربان مگیرید و هیچ کس را از خواسته‌اش باز مدارید تا آن را به شما برساند.

۳۲۴. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به فرماندهان ارتش:- از بنده‌ی خدا علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان، به مرزبانان. پس از حمد و ستایش خداوند؛ به درستی که لازم است که زمامدار با مردم دگرگون نشود اگر به زیادتى مالی رسید یا نعمتی به وی اختصاص یافت؛ و لازم است نعمت‌هایی که خداوند نصیبش کرده، بر نزدیکی او به مردم و مهربانی‌اش با برادران بیفزاید.

۳۲۵. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به قیس بن سعد:- پرده‌ات را نرم ساز و در را بگشا و به حق، توجه کن.

۳۲۶. امام علی علیه السلام: سه خصلت است که در هریک از پیشوایان باشد، شایسته است که پیشوایی کند: در امانت، نیرومند باشد، آن هنگام که به عدل حکم می‌کند؛ از شهروندان پنهان نگردد؛ و کتاب خداوند متعال را بر نزدیک و دور، جاری سازد. [صفحه ۴۷۷]

تحمل مؤونه الناس

اشاره

۳۲۷- الإمام علی علیه السلام: من لم یحتمل مؤونه الناس فقد أهل قدرته لانتقالها [۶۲۵].

۳۲۸- عنه علیه السلام: الاحتمال زین السیاسة [۶۲۶].

۳۲۹- عنه علیه السلام- فی الحکم المنسوبة إلیه:- من ساس نفسه بالصبر علی جهل الناس صلح أن یكون سائساً [۶۲۷].

۳۳۰- عنه علیه السلام: إذا ملکت فارفق [۶۲۸].

۳۳۱- عنه علیه السلام: رأس السیاسة استعمال الرفق [۶۲۹].

۳۳۲- عنه علیه السلام: نغم السیاسة الرفق [۶۳۰].

۳۳۳- عنه علیه السلام: من عامل بالرفق وفق [۶۳۱].

[صفحه ۴۷۸]

۳۳۴- عنه علیه السلام: من لم یلن لمن دونه لم یئل حاجته [۶۳۲].

۳۳۵- عنه علیه السلام- فیما کتبه لحذیفه بن الیمان:- آمرک بالرفق فی أمورک، واللین والعدل علی رعیتک [۶۳۳].

۳۳۶- عنه علیه السلام- فیما کتبه إلی أهل المدائن:- قد تولیت أمورکم حذیفه بن الیمان؛ وهو ممن أرتضى بهداه، وأرجو صلاحه، وقد أمرته بالإحسان إلی محسنکم، والشدة علی مریبکم، والرفق بجمیلکم، أسأل الله لنا ولکم حسن الخیره والإحسان، ورحمته

الواسعة فی الدنيا والآخرة [۶۳۴].

۳۳۷- عنه علیه السلام: عليك بالرفق؛ فإنه مفتاح الصواب وسجیة أولى الألباب [۶۳۵].

۳۳۸- عنه علیه السلام: الرفق یسیر الصعاب، ویسهل شدید الأسباب [۶۳۶].

۳۳۹- عنه علیه السلام: من استعمل الرفق لان له الشدید [۶۳۷].

[صفحه ۴۷۹]

تاب آوردن در دشواری‌های مردم

۳۲۷. امام علی علیه السلام: آن که بار هزینة [های] مردم را برنتابد، پس قدرت را برای انتقال، آماده ساخته است.

۳۲۸. امام علی علیه السلام: تاب آوردن، زینت حکمرانی است.

۳۲۹. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- آن که نفس خود را بر شکیبایی در نادانی مردم پرورد، شایسته است که حکمران شود.

۳۳۰. امام علی علیه السلام: هر گاه به حکومت رسیدی، مدارا کن.

۳۳۱. امام علی علیه السلام: اساس حکمرانی، به کار گرفتن مداراست.

۳۳۲. امام علی علیه السلام: بهترین سیاست، مداراست.

۳۳۳. امام علی علیه السلام: آن که به مدارا رفتار کند، کامیاب گردد.

[صفحه ۴۸۰]

۳۳۴. امام علی علیه السلام: آن که با زیردستان نرمی نکند، به خواسته‌اش نرسد. ۳۳۵. امام علی علیه السلام- در آنچه برای حذیفه بن یمان نگاشت:- فرمان می‌دهم تو را به مدارا در کارها و نرمی و عدالت بر شهروندان.

۳۳۶. امام علی علیه السلام- در ضمن نامه‌ای که برای مردمان مدائن نگاشت:- کارهای شما را به حذیفه بن یمان سپردم، و او از کسانی است که راهبایی‌اش را می‌پسندم و به صلاحش امیدوارم، و به وی فرمان دادم به نیکی کردن بر نیکوکاران شما، و سختگیری بر بدکاران شما، و نرمی با زیباخصلتان شما. از خداوند، برای خود و شما انتخاب نیک و نیکوکاری و رحمت گسترده‌اش را در دنیا و آخرت، طلب می‌کنم.

۳۳۷. امام علی علیه السلام: بر تو باد مدارا و نرمی؛ چرا که کلید رسیدن به درستی است و منش خردمندان.

۳۳۸. امام علی علیه السلام: مدارا و نرمی، سخت‌ها را آسان سازد و اسباب دشوار را ساده کند.

۳۳۹. امام علی علیه السلام: آن که نرمی پیشه سازد، سخت‌ها برایش آسان گردد.

[صفحه ۴۸۱]

الاجتناب عن الغضب

اشاره

۳۴۰- الإمام علی علیه السلام- من وصیته لابن عباس عند استخلافه إیاه علی البصرة:- سَعِ الناس بوجهک ومجلسک وحکمک، وإیاک والغضب؛ فإنه طیرة من الشیطان [۶۳۸].

دوری از خشم

۳۴۰. امام علی علیه السلام - از سفارشش به ابن عباس، هنگامی که او را در بصره به جای خود گمارد: - با مردم، در برخوردها و در مجالس و در حکم راندن گشاده‌رو باش، و از خشم پرهیز که نشانه‌ی سبکی و از جانب شیطان است.

النهی عن تتبع العیوب

اشاره

۳۴۱- الإمام علی علیه السلام: إن للناس عیوباً؛ فلا تكشف ما غاب عنک؛ فإنَّ الله سبحانه یحکم علیها، واستر العورة ما استطعت یستر الله سبحانه ما تحب ستره [۶۳۹].

۳۴۲- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: لیکن أبعده رعیتک منک وأشأنهم عندک أطلبهم لمعائب الناس؛ فإنَّ فی الناس عیوباً؛ الوالی أحق من سترها؛ فلا تكشفنَّ عما غاب عنک منها؛ فإنما علیک تطهیر ما ظهر لک، والله یحکم علی ما غاب عنک، فاستر العورة ما استطعت یستر الله منک ما تحب ستره من رعیتک [۶۴۰].

۳۴۳- عنه علیه السلام- فی الحکم المنسوبة إلیه-: الأشرار یتبعون مساوی الناس، ویترکون محاسنهم، كما یتتبع الذباب المواضع الفاسدة [۶۴۱].

۳۴۴- عنه علیه السلام: إذا سئلت الفاجرة من فجر بک؟ فقالت: فلان، فإنَّ علیها حدین: حدّاً لفجورها، وحدّاً لفریقتها علی الرجل المسلم. [۶۴۲].

۳۴۵- عنه علیه السلام: تتبع العورات من أعظم السوءات [۶۴۳].

پرهیز از پی‌جویی عیب‌ها

۳۴۱. امام علی علیه السلام: به درستی که برای مردم، عیب‌هایی است. پس پرده برمدار از آنچه از تو پنهان است که خدای سبحان، بر آن حکم راند، و تا آن‌جا که می‌توانی، امور شرم‌آور را بپوشان، تا خدای سبحان، بپوشاند آنچه پوشیدنش را دوست می‌داری.

۳۴۲. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: دورترین شهروندان به تو و بدترین آنها نزد تو، کسی است که بیشتر در جستجوی عیب‌های مردم است؛ چرا که در مردم، عیب‌هایی هست که زمامدار، به پوشیدن آنها سزاوارتر است. پس آنچه را از آن عیب‌ها که از تو پنهان است، برملا- مساز. همانا بر توست که تطهیر کنی آنچه برایت آشکار شد، و خداوند، بر آنچه از تو پنهان ماند، حکم راند. امور شرم‌آور را تا آن‌جا که می‌توانی، بپوشان. خداوند نیز می‌پوشاند از تو آنچه را دوست می‌داری که از شهروندان پوشیده ماند.

۳۴۳. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان-: پلیدان، بدی‌های مردم را جستجو می‌کنند و خوبی‌های آنان را رها می‌کنند، همان‌گونه که مگس، جاهای فاسد را می‌جوید.

۳۴۴. امام علی علیه السلام: هرگاه از زنِ بدکاری پرسیدی چه کسی با تو فسق و فجور انجام داد و زن، در جواب گفت: فلانی! بر آن زن، دو حد است: حدی برای کار زشتش، و حدی برای نسبت دادن فسق و فجور به مرد مسلمان.

۳۴۵. امام علی علیه السلام: جستجوی امور شرم‌آور و پنهان، از بدترین بدی‌هاست.

[صفحه ۴۸۲]

الإصحار بالعدر لدفع سوء الظن

اشاره

۳۴۶- الإمام علیّ علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: إن ظنّتی الرعیة بک حیفاً فأصحر لهم بعدرک، واعدل عنک ظنونهم بإصحرارک؛ فإنّ فی ذلك ریاضةً منک لنفسک، ورفقاً برعیّتک، وإعذاراً تبلغ به حاجتک من تقویمهم علی الحقّ [۶۴۴].

آشکار ساختن عذرها برای دفع بدگمانی

۳۴۶. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: اگر شهروندان به تو گمان ستم روا داشتند، عذرت را برایشان آشکار ساز و گمان آنان را از خود بردار، با آشکار ساختن؛ چرا که با این رفتار، نفس خود را رام کرده، با شهروندان مدارا کرده‌ای، و بدان وسیله، حاجت خویش را برآورده‌ای، با استوار داشتن آنان بر مسیر حق.

اعانة المظلوم

اشاره

۳۴۷- الإمام علیّ علیه السلام: من لم ینصف المظلوم من الظالم سلبه الله قدرته [۶۴۵].

۳۴۸- عنه علیه السلام: أما والذی فلق الحنّة وبرأ النسمه، لولا حضور الحاضر، وقيام الحجّة بوجود الناصر، وما أخذ الله علی العلماء ألاّ یقاروا علی کظّة ظالم، ولا سغب مظلوم، لألقیّت حبلها علی غاربها، ولسقیّت آخرها بکأس أوّلها، ولألفیتم دنیاکم هذه أزهّد عندی من عطفة عزّ! [۶۴۶].

[صفحه ۴۸۳]

۳۴۹- عنه علیه السلام: أینها الناس! أعیوننی علی أنفسکم، وایم الله لأنصفنّ المظلوم من ظالمه، ولأقودنّ الظالم بخزامتہ، حتی أوردہ منهل الحقّ وإن کان کارهاً [۶۴۷].

۳۵۰- عنه علیه السلام: الذلیل عندی عزیز حتی أخذ الحقّ له، والقویّ عندی ضعیف حتی أخذ الحقّ منه [۶۴۸].

۳۵۱- عنه علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: ثمّ انظر فی أمر الأحکام بین الناس بئیة صالحه؛ فإنّ الحکم فی إنصاف المظلوم من الظالم والأخذ للضعیف من القویّ وإقامه حدود الله علی سنّتها ومنهاجها ممّا یصلح عباد الله وبلاده [۶۴۹].

۳۵۲- الإمام الباقر علیه السلام: رجع علیّ علیه السلام إلى داره فی وقت القیظ فإذا امرأه قائمه تقول: إنّ زوجی ظلمنی وأخافنی وتعدّی علیّ وحلف لیضربنی، فقال علیه السلام: یا أمه الله! اصبری حتی یبرد النهار، ثمّ أذهب معک إن شاء الله، فقالت: یشتدّ غضبه وحرّده علیّ، فطأطأ رأسه ثمّ رفعه وهو یقول: لا- والله أو یؤخذ للمظلوم حقّه غیر متتع، أین منزلك؟ فمضى إلى بابه فوقف، فقال: السلام علیکم. فخرج شاب، فقال علیّ: یا عبد الله! اتق الله فإنّک قد أخفتها وأخرجتها. فقال الفتی: وما أنت وذاک؟ والله لأحرقنها لکلّامک!

فقال امیر المؤمنین: آمرک بالمعروف وأنهاک عن المنکر تستقبلنی بالمنکر، وتنکر المعروف؟ قال: فأقبل الناس من الطرق ویقولون: سلام علیکم یا امیر المؤمنین، فسقط الرجل فی یدیه فقال: یا امیر المؤمنین أفلنی عثرتی،

[صفحه ۴۸۴]

فوالله لأکوننّ لها أرضاً تطأنی، فأعمد علیّ سیفه وقال: یا أمه الله ادخلی منزلك، ولا تلجئی زوجک إلى مثل هذا وشبهه [۶۵۰].

۳۵۳- الاختصاص: إنّ سعید بن القیس الهمدانی رآه [علیاً علیه السلام] يوماً فی شدّه الحرّ فی فناء حائط، فقال: یا امیر المؤمنین! بهذه الساعه؟ قال: ما خرجت إلاّ لأعین مظلوماً أو أغیث ملهوفاً. فبینا هو كذلك إذ أتته امرأه قد خلع قلبها، لا تدری أین تأخذ من الدنیا

حتی وقت علیه، فقالت: یا امیرالمؤمنین! ظلمنی زوجی وتعدی علیّ وحلف لیضربنی فاذهب معی إلیه، فطأطأ رأسه ثم رفعه وهو یقول: لا والله، حتی یؤخذ للمظلوم حقه غیر متعتم، وأین منزلک؟ قالت: فی موضع کذا وكذا. فانطلق معها حتی انتهت إلی منزلها، فقالت: هذا منزلی، قال: فسلم، فخرج شابّ علیه إزار ملوّن، فقال: اتق الله فقد أخفت زوجتک، فقال: وما أنت وذاک؟ والله لأحرقنّها بالنار لکلامک.

قال: وكان إذا ذهب إلی مکان أخذ الدرّة بیده، والسيف معلّق تحت یده، فمن حلّ علیه حکمّ بالدرّة ضربه، ومن حلّ علیه حکمّ بالسيف عاجله، فلم یعلم الشابّ إلّا وقد أصلت السيف وقال له: آمرک بالمعروف وأنهاک عن المنکر، وتردّ المعروف! تب وإلّا قتلتک.

قال: وأقبل الناس من السکک یسألون عن امیرالمؤمنین علیه السلام حتی وقفوا علیه، قال: فأسقط فی یده الشابّ، وقال: یا امیرالمؤمنین، اعف عنی عفا الله عنک، والله لأکوننّ أرضاً تطأنی، فأمرها بالدخول إلی منزلها وانکفاً وهو یقول: [صفحه ۴۸۵]

«لا خیر فی کثیرٍ منّ نجولهمّ إلّا منّ أمر بصدقّه أو معرّف أو إصلاح بین الناس». الحمد لله الذی أصلح بی بین مرأه وزوجها، یقول الله تبارک وتعالی: «لا خیر فی کثیرٍ منّ نجولهمّ إلّا منّ أمر بصدقّه أو معرّف أو إصلاح بین الناس ومن یفعل ذلک ائینغاء مرضات الله فسوف نُؤتیهِ أجراً عظیماً» [۶۵۱].

۳۵۴- الکافی عن أسید بن صفوان صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله: لَمّا كان الیوم الذی قبض فیهِ امیرالمؤمنین علیه السلام ارتجّ الموضع بالبکاء، ودهش الناس کیوم قبض النبی صلی الله علیه وآله، وجاء رجل باکیاً وهو مسرع مسترجع وهو یقول: الیوم انقطعت خلافة النبوة، حتی وقف علی باب البیت الذی فیهِ امیرالمؤمنین علیه السلام فقال: رحمک الله یا أبا الحسن، کنت أول القوم إسلاماً وأخلصهم إیماناً... الضعیف الذلیل عندک قوی عزیز حتی تأخذ له بحقه، والقوی العزیز عندک ضعیف ذلیل حتی تأخذ منه الحقّ، والقرب والبعد عندک فی ذلک سواء [۶۵۲].

راجع: الإتصال المباشر بالناس.

[صفحه ۴۸۶]

کمک به ستمدیده

۳۴۷. امام علی علیه السلام: آن که حقّ ستم دیده را از ستمگر نستاند، خداوند، قدرتش را بر باید.

۳۴۸. امام علی علیه السلام: بدانید سوگند به کسی که دانه را شکافت و خلائق را آفرید، اگر نبودند این بیعت کنندگان و حجت، با وجود یاور تمام نمی شد، و آن که خداوند از عالمان پیمان گرفته که شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستم دیده را بر نتابند، افسار آن را بر دوشش می انداختم و پایانش را به کاسه‌ی آغازش سیراب می کردم و می دیدید که دنیای شما نزد من، ناچیزتر است از نخامه‌ی بز ماده.

[صفحه ۴۸۷]

۳۴۹. امام علی علیه السلام: ای مردم! مرا بر کارتان یاری رسانید. به خدا سوگند که داد ستم دیده را از آن که ستم کرده، بستانم و مهار ستمکار را بگیرم و او را به آبشخور حق کشانم، گرچه ناخشنود باشد.

۳۵۰. امام علی علیه السلام: خوار، نزد من گرامی است تا زمانی که حقّ او را بستانم، و قوی نزد من، ناتوان است تا آن گاه که حق را از او بستانم.

۳۵۱. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: آن گاه با انگیزه‌ای درست در حکم‌های میان مردم بنگر؛ چرا که حکم

در ستاندن داد ستم‌دیده از ستمگر، و گرفتن حق ناتوان از توانمند، و برپایی حدود خداوند بر سنت و روش [درست]، از اموری است که بندگان خدا و شهرها را به صلاح کشاند.

۳۵۲. امام باقر علیه‌السلام: علی علیه‌السلام به هنگام گرمی هوا به خانه برگشت که در این هنگام، زنی را ایستاده دید که می‌گفت: همسرم به من ستم کرده و مرا ترسانده و بر من تعدی روا داشته است و سوگند یاد کرده که مرا کتک زند. علی علیه‌السلام فرمود: «ای بنده‌ی خدا! صبر کن تا هوا خنک شود، آن‌گاه با تو می‌رویم، اگر خدا بخواهد». زن گفت: خشم و عصبانیتش بر من بسیار گردد. [علی علیه‌السلام] سپس سرش را پایین انداخت. آن‌گاه، سر بلند کرد، در حالی که می‌گفت: «نه؛ به خدا سوگند، تا حق ستم‌دیده بدون هراسی گرفته شود. خانه‌ات کجاست؟».

به در خانه‌ی مرد رفت و ایستاد و گفت: «السلام علیکم!». جوانی بیرون آمد. علی علیه‌السلام فرمود: «ای بنده‌ی خدا! از خدا پروا کن. تو زنت را ترسانده‌ای و بیرون رانده‌ای».

جوان گفت: تو را به او چه کار؟ به خدا سوگند، به سبب این سخن تو او را می‌سوزانم. آن‌گاه امیر مؤمنان فرمود: «تو را به نیکی امر می‌کنم و از زشتی، باز می‌دارم. با زشتی دیگری به استقبال می‌آیی و نیکی را نادیده می‌انگاری؟».

راوی می‌گوید: مردم از گوشه و کنار می‌آمدند و می‌گفتند: «السلام علیکم یا امیرالمؤمنین!». مرد [بر دستان او افتاد] و گفت: ای امیر مؤمنان! از لغزشم

[صفحه ۴۸۸]

در گذر. به خدا سوگند، [از این پس] در برابرش زمینی خواهم بود که بر من پا گذارد. علی علیه‌السلام شمشیرش را غلاف نمود و گفت: «ای بنده‌ی خدا! وارد خانه‌ات شو و همسرت را به چنین کارهایی وادار».

۳۵۳. الاختصاص: سعید بن قیس همدانی، در روزی گرم، علی علیه‌السلام را در آستانه‌ی دیواری دید. پس گفت: ای امیر مؤمنان! در این ساعت [این‌جا چه می‌کنی]؟

فرمود: «بیرون نیامدم، جز آن‌که ستم‌دیده‌ای را یاری دهم یا دادخواهی را کمک رسانم». در این هنگام، زنی نزد او آمد که دل تهی کرده بود و نمی‌دانست کجا پناه گیرد. نزد او ایستاد و گفت: ای امیر مؤمنان! همسرم به من ستم کرده و بر من تعدی روا داشته است و سوگند یاد کرده که مرا کتک زند. با من نزد او در آی.

پس [علی علیه‌السلام] سرش را پایین افکند. سپس سر بلند کرد، در حالی که می‌گفت: «نه؛ به خدا سوگند، تا آن‌که حق ستم‌دیده، بدون هراس ستانده شود. خانه‌ات کجاست؟». گفت: در فلان مکان. با زن راه افتاد تا به خانه‌اش رسید. زن گفت: این است خانه‌ی من.

راوی گوید: [علی علیه‌السلام] سلام کرد. پس جوانی بیرون آمد که لباسی بلند و رنگی بر تن داشت. سپس علی علیه‌السلام فرمود: «از خدا پروا کن! همسرت را ترسانده‌ای». جوان گفت: تو را با او چه کار؟ به خدا سوگند، به خاطر سخنت او را در آتش می‌سوزانم.

راوی گوید: هرگاه [علی علیه‌السلام] جایی می‌رفت، تازیانه‌اش به دستش بود و شمشیر به کمرش آویزان. آن‌که بر او حکم تازیانه روا می‌شد، او را می‌زد و آن‌کس که حکم شمشیر بر او بار می‌شد، به سرعت به اجرا می‌گذارد. جوان نفهمید که شمشیر بیرون آمد و بدو گفت: «تو را به نیکی فرمان می‌دهم و از زشتی باز می‌دارم. معروف را رد می‌کنی؟ توبه کن، و گرنه تو را می‌کشم».

راوی گوید: مردم، از اطراف رو آوردند و سراغ امیر مؤمنان را می‌گرفتند تا در برابرش ایستادند. راوی گوید: [در این هنگام] جوان پشیمان شده [به دستانش افتاد] و گفت: ای امیر مؤمنان! از من در گذر. خداوند از تو در گذرد! به خدا سوگند، [از این پس] زمینی خواهم بود که بر من پا گذارد. پس زن را فرمان داد

[صفحه ۴۸۹]

که به خانه‌اش رود و بازگشت، در حالی که می‌گفت: "در بسیاری از رازگویی ایشان، خیری نیست، مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کارپسندیده یا سازشی میان مردم، فرمان دهد. "سپاس خدای را که به واسطه‌ی من، میان زن و شوهری صلح برقرار ساخت. خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: "در بسیاری از رازگویی ایشان، خیری نیست، مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کارپسندیده یا سازشی میان مردم، فرمان دهد؛ و هرکس برای طلب خشنودی خدا چنین کند، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد."

۳۵۴. الکافی - به نقل از اُسید بن صفوان، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله-: چون روز رحلت امیرمؤمنان فرا رسید، زمین، یکپارچه به گریه فریاد زد و مردم، مانند روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله متحیر ماندند. [در این میان] مردی گریان آمد، در حالی که شتاب داشت و استرجاع (جمله انا لله و انا الیه راجعون را بر زبان آوردن) می‌کرد و می‌گفت: امروز، جانشینی پیامبر پاره شد؛ تا در خانه‌ای که امیر مؤمنان علیه‌السلام در آن بود، ایستاد و گفت: ای ابوالحسن، خدای تو را رحمت کند! تو نخستین کس این قوم بودی در اسلام، و خالص‌ترین آنان در ایمان ... ناتوانِ خوار، نزد تو توانمند و گرانمایه بود، تا حَقِّش را بستانی، و توانمند گرانمایه، نزد تو ناتوان و خوار بود تا از او حق را بستانی، و نزدیک و دور نزد تو در این جهت، برابر بودند.

ر. ک: سیاست‌های اجتماعی/ص ۴۷۳ «ارتباط مستقیم با مردم».

[صفحه ۴۹۰]

تاسی بیت القصص

اشاره

- ۳۵۵- صبح الأعشی: أوّل من اتّخذ بيتاً تُرمی فيه قصص أهل الظلامات أمير المؤمنين علی بن ابی طالب رضی الله عنه [۶۵۳].
- ۳۵۶- الأوائل عن محمد بن سيرين: اتّخذ علیّ بيتاً یلقى الناس فيه القصص، حتی كتبوا شتمه فألقيه فيه، فترکه [۶۵۴].
- ۳۵۷- شرح نهج البلاغه: كان لأمير المؤمنين عليه السلام بيت سماه: بيت القصص، یلقى الناس فيه رقاعهم [۶۵۵].
- ۳۵۸- الإمام علیّ عليه السلام - لأصحابه-: من كانت له إلیّ منكم حاجة، فلیرفعها فی کتاب؛ لأصون وجوهکم عن المسألة. [۶۵۶].

بنیاد کردن صندوق شکایات

۳۵۵. صبح الأعشی: نخستین کسی که مکانی را بنیاد کرد که در آن، شکوه از ستمگران افکنده می‌شد، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود.
۳۵۶. الأوائل - به نقل از محمد بن سیرین-: علی علیه‌السلام، خانه‌ای بنیاد کرد که مردم، نوشته‌هایشان را در آن می‌افکندند، تا آن‌که برایش دشنام نوشتند و در آن افکندند. آن‌گاه، آن را کنار گذارد.
۳۵۷. شرح نهج البلاغه: برای امیر مؤمنان، خانه‌ای بود. آن را بیت القصص (صندوق گزارش‌ها و شکایات) نامید و مردم، نامه‌های خود را در آن می‌افکندند.
۳۵۸. امام علی علیه‌السلام- به یارانش-: هرکس از شما از من خواسته‌ای دارد، آن را در کاغذی بنگارد تا چهره‌هاتان را از خواستن، مصون دارم.

[صفحه ۴۹۱]

المراقبة لدفع مظالم الجنود

اشاره

۳۵۹- الإمام علی علیه السلام: من عبد الله علی أمير المؤمنين إلى من مَرَّ به الجيش من جباة الخراج وعمال البلاد: أما بعد، فإنني قد سيرت جنوداً هي مازة بكم إن شاء الله، وقد أوصيتهم بما يجب لله عليهم من كف الأذى، وصرف الشدى، وأنا أبرأ إليكم وإلى ذمتكم من معزة الجيش، إلما من جوعه المضطر، لا- يجد عنها مذهباً إلى شتبعه، فنكّلوا من تناول منهم شيئاً ظملاً عن ظلمهم، وكفوا أيدي سفهائكم عن مضارتهم، والتعرض لهم فيما استثيناه منهم، وأنا بين أظهر الجيش، فارفعوا إليّ مظالمكم، وما عراقكم ممّا يغلبكم من أمرهم، وما لا تطيقون دفعه إلا بالله وبى، فأنا أغثره بمعونه الله إن شاء الله. [۶۵۷].

بازرسی برای برچیدن ستم لشکریان

۳۵۹. امام علی علیه السلام: از بنده‌ی خدا علی امیر مؤمنان، به هر کس که ارتش بر او گذرد، از گردآورندگان خراج و کارگزاران شهرها:

پس از حمد و سپاس خداوند؛ به درستی که لشکری روانه ساختم که به خواست خدا، از کنار شما عبور می‌کنند و به آنان سفارش کردم بدانچه از سوی خداوند بر آنان واجب است، از خودداری کردن از آزار و کنار نهادن اذیت و بدی؛ و من نزد شما و پیمان شما، از آزار سپاهیان بیزاری جویم، مگر آن که گرسنگی، سربازی را ناچار گرداند و راهی برای سیر کردن خود، جز آن نیابد. پس کسی را که دست ستم گشاید، از ستمگری باز دارید و دست بی‌خردان خود را از زیان رساندن به لشکریان و متعرض آنان شدن در آنچه استثنا کردم، باز دارید. من در میان سپاه جای دارم. پس شکایت‌هایشان را به من رسانید، و آنچه به شما رسد به سبب غلبه‌ی آنان و توان برطرف کردن آن را ندارید، جز به وسیله‌ی خدا و من، به یاری خدا آن را تغییر دهم. ان شاء الله!

[صفحه ۴۹۲]

الحرص علی جماعة الامة

اشاره

۳۶۰- الإمام علی علیه السلام- من کتاب له إلى أبی موسی الأشعری جواباً فی أمر الحکمین-: فإنّ الناس قد تغیر كثير منهم عن كثير من حظهم، فمالوا مع الدنيا، ونطقوا بالهوى، وإني نزلت من هذا الأمر منزلاً معجباً، اجتمع به أقوام أعجبتهم أنفسهم، وأنا أداوی منهم قرحاً أخاف أن يكون علقاً، وليس رجل- فاعلم- أحرص علی جماعة أمة محمد صلی الله علیه وآله وألفتها منى، أبتغى بذلك حُسن الثواب، وكرم المآب، وسأفی بالذی وأیت علی نفسی [۶۵۸].

۳۶۱- عنه علیه السلام- فی التحذیر من الفتن-: لا تكونوا أنصاب الفتن، وأعلام البدع، والزموا ما عُقد علیه جبل الجماعة، وبنیت علیه أركان الطاعة [۶۵۹].

۳۶۲- عنه علیه السلام- من کلامه مع الخوارج-: الزموا السواد الأعظم؛ فإن ید الله مع الجماعة، وإياکم والفرقة! فإن الشاذ من الناس للشیطان، كما أن الشاذ من الغنم للذئب [۶۶۰]: ۶۰۴: ۳۷۳: ۳۳- عنه علیه السلام: لیردکم الإسلام ووقاره عن التبغی والتهاذی، ولتجتمع

كلمتكم، والزمو دين الله الذى لا يقبل من أحد غيرَه، وكلمة الإخلاص التى هى قوام الدين [۶۶۱].

۳۶۴- عنه عليه السلام: إِيَّاكُمْ وَالتَّلَوْنَ فى دين الله؛ فَإِنَّ جماعهً فيما تكروهون من الحقّ خير من فرقهً فيما تحبون من الباطل، و إنَّ الله سبحانه لم يعط أحداً بفرقه خيراً، ممَّن مضى ولا ممَّن بقى [۶۶۲].

۳۶۵- عنه عليه السلام: إنَّ الشيطان يسئى لكم طرقة، ويريد أن يحلَّ دينكم عقده عقده، ويعطيكم بالجماعه الفرقة، وبالفرقة الفتنه، فاصدقوا عن نزغاته وفتناته [۶۶۳].

۳۶۶- عنه عليه السلام: وإيم الله، ما اختلفت أمة بعد نبيها إلا ظهر باطلها على حقها، إلا ما شاء الله [۶۶۴].

۳۶۷- عنه عليه السلام: وإئى، والله، لأظنُّ أنَّ هؤلاء القوم سيدالون منكم باجتماعهم على باطلهم، وتفترقكم عن حقكم [۶۶۵].

۳۶۸- عنه عليه السلام- فى تحذير الأئمة من الفرقة:- احذروا ما نزل بالأمر قبلكم من المثلات بسوء الأفعال وذميم الأعمال! فتذكروا فى الخير والشر أحوالهم،

[صفحة ۴۹۴]

واحذروا أن تكونوا أمثالهم.

فإذا تفكرتم فى تفاوت حالهم فالزمو كلَّ أمر لزمته العزة به شأنهم، وزاحت الأعداء له عنهم، ومدت العافية به عليهم، وانقادت النعمة له معهم، ووصلت الكرامة عليه حبلهم من الاجتناب للفرقة، والزموم للألفة، والتحاوض عليها والتواصى بها، واجتنبوا كلَّ أمر كسر فقرتهم، وأوهن منتهم. من تضاعن القلوب، وتشاحن الصدور، وتدابرن النفوس، وتخاذل الأيدي، وتدبروا أحوال الماضين من المؤمنين قبلكم، كيف كانوا فى حال التمحيص والبلاء، ألم يكونوا أثقل الخلائق أعباءً، وأجهد العباد بلاءً، وأضيق أهل الدنيا حالاً؟ اتخذتهم الفراعنة عبيداً؛ فساموهم سوء العذاب، وجزعوهم المرار؛ فلم تبرح الحال بهم فى ذل الهلكة وقهر الغلبة. لا يجدون حيلة فى امتناع، ولا سيلاً- إلى دفاع. حتى إذا رأى الله جد الصبر منهم على الأذى فى محبته، والاحتمال للمكروه من خوفه جعل لهم من مضايق البلاء فرجاً، فأبدلهم العز مكان الذل، والأمن مكان الخوف، فصاروا ملوكاً حكماً، وأئمة أعلاماً، وقد بلغت الكرامة من الله لهم ما لم تذهب الآمال إليه بهم.

فانظروا كيف كانوا حيث كانت الأملاء مجتمعة، والأهواء مؤتلفة، والقلوب معتدلة، والأيدي مترادفة، والسيوف متناصرة، والبصائر نافذة، والعزائم واحدة. ألم يكونوا أرباباً فى أقطار الأرضين، وملوكاً على رقاب العالمين؟ فانظروا إلى ما صاروا إليه فى آخر أمورهم حين وقعت الفرقة، وتشئت الألفة، واختلفت

[صفحة ۴۹۵]

الكلمة والأفئدة، وتشعبوا مختلفين، وتفترقوا متحاربين، قد خلع الله عنهم لباس كرامته، وسلبهم غضارة نعمته. وبقي قصص أخبارهم فيكم عبراً للمعتبرين. فاعتبروا بحال ولد إسماعيل وبنى إسحاق وبنى إسرائيل عليهم السلام؛ فما أشد اعتدال الأحوال، وأقرب اشتباه الأمثال. تأملوا أمرهم فى حال تشبثهم وتفترقهم لىالى كانت الأكاسرة والقياصرة أرباباً لهم، يحتازونهم عن ريف الآفاق، وبحر العراق وخضرة الدنيا إلى منابت الشَّيح، ومهافى الريح، ونكد المعاش. فتركوهم عالمة مساكين، إخوان دبر ووبر، أذل الأمم داراً، وأجدبهم قراراً. لا- يأوون إلى جناح دعوة يعتصمون بها، ولا إلى ظل ألفة يعتمدون على عزها. فالأحوال مضطربة، والأيدي مختلففة، والكثرة متفرقة. فى بلاء أزل، وإطباق جهل! من بنات مؤودة، وأصنام معبودة، وأرحام مقطوعة، وغارات مشنونة.

فانظروا إلى مواقع نعم الله عليهم حين بعث إليهم رسولاً، فعقد بملته طاعتهم، وجمع على دعوته ألفتهم. كيف نشرت النعمة عليهم جناح كرامتها، وأسالت لهم جداول نعيمها، والتفت الملة بهم فى عوائد بركتها. فأصبحوا فى نعمتها غرقين، وفى خضرة عيشها فكهين. قد تربعت الأمور بهم، فى ظل سلطان قاهر، وآوتهم الحال إلى كنف عز غالب. وتعطفت الأمور عليهم فى ذرى ملك ثابت. فهم حكام على العالمين، وملوك فى أطراف الأرضين. يملكون الأمور على من كان يملكها عليهم. ويؤمنون الأحكام فيمن كان يمشيها

فیهم. لا تُغمز لهم قنأه، ولا تُقرع لهم صفاة.

[صفحه ۴۹۶]

ألا وإنکم قد نفضتم أیدیکم من جبل الطاعة. وتلتم حصن الله المضروب علیکم بأحكام الجاهلیة؛ فإنَّ الله سبحانه قد امتنَّ علی جماعه هذه الامیة فیما عقد بینهم من جبل هذه الالفه التي ینتقلون فی ظلها، ویأوون إلی کنفها، بنعمه لا یعرف أحد من المخلوقین لها قیمه؛ لأنها أرجح من کل ثمن، وأجل من کل خطر. [۶۶۶].

راجع: السیاسة القضائیه/موقع مصالح النظام الإسلامی فی صدور الأحكام القسم الرابع/قصیه السقیفه/دوافع بیعه الإمام بعد امتناعه/مخافة الفرقة.

[صفحه ۴۹۷]

کوشش در یکپارچگی امت

۳۶۰. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به ابو موسی اشعری در پاسخ به مسئله حکمیت-: همانا بسیاری مردم، از بسیاری از بهره‌هایشان، بی نصیب ماندند. پس به دنیا رو آوردند و از روی هوا سخن گفتند. من در این کار، به جایگاهی شگفت رسیدم. مردمی بر آن گرد آمدند که از خود، خشنود بودند. من اکنون دُملی را درمان می‌کنم که می‌ترسم سرنگشاید؛ و بدان که در یکپارچه کردن امت پیامبر و الفت آنان، کسی از من حریص تر نیست. من بدین کار، پاداش نیکو و بازگشتی کریمانه بجویم، و بدانچه با خود عهد کردم، وفا کنم.

۳۶۱. امام علی علیه السلام- در پرهیز دادن از فتنه‌ها-: پس تابلوهای فتنه‌ها و نشانه‌های بدعت‌ها باشید و آن را که پیوند جماعت مسلمانان، بدان استوار است و ارکان اطاعت بر آن پایدار، بر خود لازم شمارید.

۳۶۲. امام علی علیه السلام- از سخنش با خوارج-: با اکثریت، هم‌داستان شوید، که دست خدا همراه جماعت است؛ و از تفرقه پرهیزید، که آن که از مردم جدا افتد، بهره‌ی شیطان است، چنان‌که گوسفند دور مانده از گله، نصیب گرگ است. ۳۶۳. امام علی علیه السلام: می‌باید اسلام و متانتش شما را از یاغیگری و یاوه‌گویی باز

[صفحه ۴۹۸]

دارد و کلامتان یکی شود. بچسبید به دین خدا که جز آن، از کسی پذیرفته نیست، و [بچسبید] به کلمه اخلاص که سبب استواری دین است.

۳۶۴. امام علی علیه السلام: پرهیزید از دگرگونی در دین خدا، که همراه جماعت بودن در حقی که آن را خوش نمی‌انگارید، بهتر است از پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می‌دارید! و همانا خداوند سبحان، به کسی به خاطر جدایی خیری نبخشید، نه از گذشتگان و نه از باقی ماندگان.

۳۶۵. امام علی علیه السلام: به درستی که شیطان، راه‌هایش را بر شما هموار گرداند و می‌خواهد دینتان را بند بند، بگسلد و پراکندگی را جایگزین پیوند سازد و با تفرقه، فتنه و بحران را به شما بخشد. پس از دمدمه و وسوسه‌ی او روی بر گردانید.

۳۶۶. امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، امتی پس از پیامبرش اختلاف نکنند، جز آن که باطل‌ها بر حق‌هایش غالب گردد، مگر آنچه خدا خواهد.

۳۶۷. امام علی علیه السلام: به خدا سوگند که من گمان دارم این گروه، به زودی بر شما پیروز گردند، به سبب اجتماعشان بر باطل خود و پراکندگی شما از حقتان.

۳۶۸. امام علی علیه السلام- در پرهیز دادن امت از پراکندگی-: پرهیز از آنچه بر امت‌های پیشین فرود آمد، از کیفر بر کردار

ناشایست و رفتار پست! پس نیک و بد احوالشان را به یاد آرید، و برحذر باشید از این که مانند آنان شوید!

و چون در خوش‌بختی و بدبختی‌شان اندیشیدید، به چیزی بچسبید که آنان

[صفحه ۴۹۹]

را عزیز گرداند و دشمنان را از آنان، دور ساخت و سلامتی بدان سبب بر ایشان، طولانی گشت و نعمت، در برابرشان تسلیم شد، و رشته بزرگواری، با آن استوار شد، و آن، دوری از پراکندگی و چسبیدن به الفت و یکدیگر را بدان واداشتن و سفارش کردن است؛ و پرهیزید از هر کاری که پشت آنان را شکست و نیروشان را سست کرد از کینه‌ی هم در دل داشتن و تخم نفاق در سینه کاشتن و به یکدیگر پشت کردن و دست از یاری یکدیگر کشیدن!

و در احوال گذشتگان مؤمن پیش از خود بنگرید که در آزمون و بلا- چگونه بودند؟ آیا سنگین‌ترین بندگان از جهت بار، و کوشاترین در بلا، و در تنگناترین مردم دنیا از جهت احوال نبودند؟ فرعون‌ها آنان را به بندگی گرفتند و در عذاب سخت کشیدند و تلخی را جرعه جرعه، بدانان نوشاندند. پس پیوسته در خواریِ هلاکت و مقهور چیرگی بودند؛ نه چاره‌ای می‌یافتند تا سر باز زنند، و نه راهی که عذاب را از خود دور کنند، تا این که خداوند، شکیبایی آنان را بر آزار در دوستی خویش و بردباری آنان را در ناخوشایندی از بیم خود دید. گشایشی از تنگنای بلا برایشان پدید آورد و از پس خواری، ارجمندشان کرد و آرامش را جایگزین بیم کرد. پس پادشاهان حکمران شدند و پیشوایان شاخص گشتند و کرامت خدا در باره‌شان بدان جا رسید که آرزوها آنان را به نهایت نبرد.

پس بنگرید چه سان بودند هنگامی که گروه‌ها اجتماع داشتند، و آرزوها هماهنگ بود، و دل‌ها راست، و دست‌ها مددکار، و شمشیرها به یاری آخته و دیده‌ها نافذ، و تصمیم‌ها یکی بود. آیا مهتران سراسر زمین نبودند و بر جهانیان، پادشاهی نمی‌کردند؟ پس بنگرید که پایان کارشان به کجا انجامید؟ چون میانشان جدایی افتاد و الفت به پراکندگی انجامید و سخن‌ها و دل‌ها، گونه‌گون گشت و شاخه شاخه شده، با هم اختلاف کردند و پراکنده شده، با یکدیگر نبرد کردند، در این هنگام، خداوند، لباس کرامت خود را از نشان بیرون آورد، و نعمت

[صفحه ۵۰۰]

فراخ خویش را از دستشان به در کرد و داستان آنان، میان شما ماند تا عبرتی برای پندگیرنده باشد.

پس از حال فرزندان اسماعیل و اسحاق و پسران اسرائیل، پند گیرید که چه قدر حالت‌ها با هم متناسب است و نمونه‌ها به هم نزدیک! در کار آنان به هنگام تشّت و پراکندگی بنگرید. روزگاری که کسرها و قیصرها بر آنان پادشاهی می‌کردند، آنان را از مرغزارهای پُر نعمت و دریای عراق و سرزمین‌های سرسبز می‌ربودند و به زمین‌هایی که رویدنی‌اش در مَنه [۶۶۷] بود و محلّ وزیدن باد و سختی زندگی، روانه می‌داشتند. آنان را مستمند و تهی‌دست و آگذاشتند، همنشینان بیابان و شتر، خوارترین امت‌ها از جهت خانه، و خشک‌ترینشان از جهت کاشانه، و محلّ قرار. به دعوتی روی نیاوردند تا بدان چنگ زند و به سایه الفتی رو نکردند تا به عزّتش اعتماد کنند. حالت‌ها [شان] ناپایدار بود، دست‌ها [شان] گوناگون، جمعیت پراکنده، در بلای سخت و وادی نادانی از دختران زنده به گور شده و بت‌های پرستیده شده و پیوندهای بریده شده و غارت‌های پی در پی.

پس بنگرید به نعمت‌های خدا بر آنان، هنگامی که پیامبری برایشان برانگیخت. با آیینش، طاعتشان را گره زد و بر محور دعوتش، الفت آنان را بازسازی کرد. چگونه نعمت‌ها را با کرامت بر آنان، گستراند و جویبارهای رفاه و آسایش را برایشان روان ساخت. آیین اسلام، آنان را بر سفره‌ی برکت‌ها نشانید. پس در نعمت آن آیین، غرق گردیدند و در خرمی زندگی، خرامان.

در سایه‌ی دولتی قاهر، زندگی‌شان به سامان شد و نیکو حالی، آنان را به عزّتی ارجمند کشانید، و در سایه‌ی حکومتی پایدار، کارهاشان استوار گردید. پس آنان، حکمرانان جهانیان شدند و پادشاهان سراسر زمین. کار کسانی را به دست

[صفحه ۵۰۱]

گرفتند که بر آنان حکومت می‌کردند و بر کسانی فرمان می‌راندند که بر آنان، حکم می‌راندند. نه قناتی بر آنان چشمه می‌بست، و نه سنگی برایشان صدا می‌کرد. بدانید که شما رشته‌ی فرمانبرداری را پاره کردید و با دستورات دوران جاهلیت، در دژ خداوند که بر شما نهاده بود، رخنه کردید. همانا خدای سبحان، بر جماعت این امت، مَت نهاد که با ریسمان الفت، آنان را به یکدیگر پیوند داد؛ پیوندی که در سایه‌اش بخرامند و در پناهش بیارامند؛ در نعمتی که هیچ‌یک از آفریده‌ها قیمت آن را نداند؛ چرا که آن نعمت، از هر قیمتی برتر است، و از هر شرفی گران‌قدرتر.

ر. ک: سیاست‌های قضایی/ص ۵۲۹ «جایگاه مصلحت نظام اسلامی در افشای حکم»؛ بخش چهارم/داستان سقیفه/انگیزه‌های بیعت امام پس از خودداری/ترس تفرقه.

[صفحه ۵۰۲]

السیاسة القضائية

اشاره

سیاست‌های قضایی

اختیار الأفاضل للقضاء

اشاره

۳۶۹- الإمام علی علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: ثم اختر للحکم بین الناس أفضل رعیتک فی نفسک، ممن لا تضیق به الأُمور، ولا تمحکمه الخصوم، ولا یتمادی فی الزلّة، ولا یحصر من الفیء إلى الحقّ إذا عرفه، ولا تشرف نفسه علی طمع، ولا یکتفی بأدنی فهم دون أقصاه، وأوقفهم فی الشبهات، وأخذهم بالحجج، وأقلّهم تبرماً بمراجعة الخصم، وأصبرهم علی تکشّف الأُمور، وأصرمهم عند اتّضح الحکم، ممن لا یزدهیه إطراء ولا یستمیلہ إغراء، وأولئك قليل. [۶۶۸].

گزینش نخبگان برای داوری

۳۶۹. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: آن‌گاه برای داوری در میان مردم، شایسته‌ترین فرد را از نظر خودت، برگزین؛ آن‌که کارها بر او دشوار نگردد، و صاحبان دعوا او را به لجاجت نکشانند، و در لغزش‌ها نماند، و از بازگشت به حق، آن‌گاه که آن را شناخت، خودداری نرزد، و به سبب طمع، به هلاکت نیفتد، و به جای فهم دقیق‌تر به اندک فهم، اکتفا نکند؛ آن‌که در شبهه‌ها درنگش از همه بیشتر باشد، و از همه بیشتر به حجت‌ها و استدلال‌ها بچسبد، و کم‌تر از همه از مراجعه‌ی صاحبان دعوا به ستوه آید، و در کشف کارها از همه شکیباتر باشد، و قاطع‌ترین آنها به هنگام روشنی حکم باشد؛ آن‌کس که ستایش فراوان، او را به خودبینی نکشاند و تشویق و تحریک دیگران، او را مجذوب نگرداند؛ و اینان اندک‌اند.

[صفحه ۵۰۳]

التامین الاقتصادي للقضاء

اشاره

۳۷۰- الإمام علیّ علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: ثم اختر للحکم بین الناس أفضل رعیتک فی نفسک ... وافسح له فی البذل ما یزیل علته وتقلّ معه حاجته إلى الناس [۶۶۹].

تأمین مالی قضات

۳۷۰. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: آن گاه برای داوری میان مردم، شایسته‌ترین فرد را از نظر خودت برگزین ... و در بخشش بدو، گشاده‌دستی پیشه ساز، چنان که کاستی‌اش را بزداید و نیازش به مردمان، کم شود. [صفحه ۵۰۴]

الامن الوظيفی للقضاء

اشاره

۳۷۱- الإمام علیّ علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: ثم اختر للحکم بین الناس أفضل رعیتک فی نفسک ... وأعطه المنزلة لیدیك ما لا یطمع فیہ غیره من خاصیتک؛ لیأمن بذلك اغتیال الرجال له عندک فانظر فی ذلك نظراً بلیغاً؛ فإن هذا الدین قد کان أسیراً فی أیدی الأشرار، یعمل فیہ بالهوی، وتطلب به الدنیا [۶۷۰].

وفی روایة تحف العقول: ثم أكثر تعهد قضائه، وافتح له فی البذل ما یزیح علته، ویستعین به، وتقلّ معه حاجته إلى الناس، وأعطه من المنزلة لیدیك ما لا یطمع فیہ غیره من خاصیتک؛ لیأمن بذلك اغتیال الرجال إیاه عندک. وأحسن توقیره فی صحبتک، وقربه فی مجلسک، وأمض قضاءه، وأنفذ حکمه، واشدد عضده، واجعل أعوانه خیار من ترضی من نظرائه من الفقهاء وأهل الورع والنصیحة لله ولعباد الله؛ لیناظرهم فیما شبه علیه، ویلطف علیهم لعلم ما غاب عنه، ویكونون شهداء علی قضائه بین الناس إن شاء الله. [۶۷۱].

امنیّت شغلی قضات

۳۷۱. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: آن گاه برای داوری میان مردم، شایسته‌ترین فرد را از نظر خودت برگزین ... و رتبت او را نزد خود، چندان بالا بر که کسی از نزدیکانت در وی طمع نکند و از گزند مردمان، نزد تو ایمن ماند. در این باره، نیک بنگر که این دین، در دست بدکاران گرفتار بود. در آن، بر پایه‌ی هوس رفتار می‌شد و به نام آن، دنیا طلب می‌شد. [در گزارش تحف العقول آمده است:] پس از داوری چنین کسی بسیار مراقبت کن و در بخشش به وی، چنان گشاده‌دستی کن که کاستی‌اش را بزداید و بدان، کمک جوید و نیازمندی‌اش به مردم، در سایه آن اندک گردد؛ و او را نزد خود، مرتبتی ده که نزدیکانت در آن طمع نکنند، تا بدان وسیله از گزند مردمان نزد تو ایمن ماند، و در همنشینیت او را نیکو احترام کن و نزدیک خودت بنشان و داوری‌اش را امضا کن و حکمش را به اجرا گذار و بازوانش را محکم ساز. دستیارانش را از بهترین کسانی که می‌پسندی از همتایانش در میان دین شناسان، پارسایان و خیرخواهان خدا و بندگانش قرار ده تا در اموری که بر او مشتبه گردد، با آنان به بحث و گفتگو نشیند و در آنچه دانشش از او پنهان است، به آنان رجوع کند و آنان، گواهان داوری‌اش در میان مردم باشند. ان شاء الله!

[صفحه ۵۰۵]

التأكيد علی آداب القضاء

اشاره

۳۷۲- الإمام علىّ صلى الله عليه وآله- لشريح:- انظر إلى أهل المَعْيَك والمطل، ودفع حقوق الناس من أهل المقدره واليسار ممن يدلى بأموال المسلمين إلى الحكّام، فخذ للناس بحقوقهم منهم، وبع فيها العقار والديار؛ فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «مطل المسلم الموسر ظلم للمسلم، ومن لم يكن له عقار ولا دار ولا مال فلا سبيل عليه».

واعلم أنه لا- يحمل الناس على الحقّ إلّا من ورّعهم عن الباطل، ثمّ واس بين المسلمين بوجهك ومنطقك ومجلسك حتى لا يطمع قريبك في حيفك، ولا يئأس عدوّك من عدلك، وردّ اليمين على المدّعي مع بينه؛ فإنّ ذلك أجلى للعمى وأثبت في القضاء. واعلم أنّ المسلمين عدول بعضهم على بعض إلّا مجلوداً في حدّ لم يتب منه، أو معروف بشهادة زور، أو ظنين. وإياك والتضجّر والتأذى في مجلس القضاء الذي أوجب الله فيه الأجر، ويحسن فيه الذخر لمن قضى بالحقّ.

واعلم أنّ الصلح جائز بين المسلمين إلّا صلحاً حرّم حلالاً أو أحلّ حراماً، واجعل لمن ادّعى شهوداً غيباً أمداً بينهما؛ فإنّ أحضرهم أخذت له بحقه وإن لم يحضرهم أوجب عليه القضيّة، وإياك أن تنفذ فيه قضيّة في قصاص أو حدّ من حدود الله أو حقّ من حقوق المسلمين حتى تعرض ذلك علىّ إن شاء الله،

[صفحه ۵۰۶]

ولا تقعدنّ في مجلس القضاء حتى تطعم [۶۷۲].

۳۷۳- الكافي عن أحمد بن أبي عبد الله رفعه: قال أمير المؤمنين عليه السلام لشريح: لا تسارّ أحداً في مجلسك، وإن غضبت فقم؛ فلا تقضينّ وأنت [۶۷۳] غضبان [۶۷۴].

۳۷۴- الإمام علىّ عليه السلام- لمّا بلغه أنّ شريحاً يقضى في بيته:- يا شريح، اجلس في المسجد؛ فإنه أعدل بين الناس، وإنه وهنّ بالقاضي أن يجلس في بيته [۶۷۵].

۳۷۵- عنه عليه السلام- من كتابه إلى رفاعه لمّا استقضاه على الأهواز:- ذر المطامع، وخالف الهوى، وزين العلم بسمتٍ صالح، نعم عون الدين الصبر، لو كان الصبر رجلاً لكان رجلاً صالحاً.

وإياك والملافة؛ فإنّها من السخف والندالة، لا- تحضّر مجلسك من لا يشبهك، وتخيّر لوردك، اقص بالظاهر، وفوض إلى العالم الباطن، دع عنك: «أظنّ وأحسب وأرى» ليس في الدين إشكال، لا- تمار سفيهاً ولا- فقيهاً، أمّا الفقيه فيحرمك خيره، وأمّا السفيه فيحزنك شرّه. لا- تجادل أهل الكتاب إلا بالتّي هي أحسن بالكتاب والسنة. لا تعوّد نفسك الضحك؛ فإنه يذهب بالبهاء، ويجزئ الخصوم على الاعتداء، إياك وقبول التحف من الخصوم. وحاذر الدخلة. من ائتمن امرأة حمقاء، ومن شاورها فقبل منها ندم، احذر من دمه المؤمن؛ فإنّها تقصف من دمّعها، وتطفئ بحور النيران عن صاحبها، لا تئبّر الخصوم، ولا تنهر

[صفحه ۵۰۷]

السائل، ولا- تجالس في مجلس القضاء غير فقيه، ولا- تشاور في الفتيا؛ فإنّما المشورة في الحرب ومصالح العاجل، والدين ليس هو بالرأى، إنّما هو الاتباع، لا تضيّع الفرائض وتتكلم على النوافل، أحسن إلى من أساء إليك، واعف عمّن ظلمك، وادع لمن نصرك، وأعط من حرمك، وتواضع لمن أعطاك، واشكر الله على ما أولاك واحمده على ما أبلاك، العلم ثلاثة: آية محكمة، وسنة متبعة، وفريضة عادلة، وملا كهّن أمرنا [۶۷۶].

۳۷۶- عنه عليه السلام:- لرفاعة:- لا تقض وأنت غضبان، ولا من النوم سكران [۶۷۷].

۳۷۷- عنه عليه السلام- في كتابه إلى محمّد بن أبي بكر:- وإذا أنت قضيت بين الناس فاخفض لهم جناحك، ولين لهم جانبك، وابسط لهم وجهك، وآس بينهم في اللحظ والنظر، حتى لا- يطمع العظماء في حيفك لهم، ولا- يأيس الضعفاء من عدلك عليهم

[۶۷۸].

۳۷۸- عنه علیه السلام: من ابتلی بالقضاء فلیواسِ بينهم فی الإشارةِ وفی النظر، وفی المجلس [۶۷۹].

۳۷۹- عنه علیه السلام: ینبغی للحاکم أن یدعِ التلّفِتَ إلی خصم دون خصم، وأن یقسم النظر فیما بینهما بالعدل، ولا یدعِ خصماً یظهر بغیاً علی صاحبه [۶۸۰].

۳۸۰- الإمام الصادق علیه السلام: إن رجلاً نزل بأمر المؤمنین علیه السلام، فمکث عنده أياماً، ثم تقدّم إلیه فی خصومه لم یذکرها لأمر المؤمنین علیه السلام، فقال له: أخصم أنت؟ قال: نعم. قال: تحوّل عنّا! إن رسول الله صلی الله علیه وآله نهی أن یضاف الخصم إلّا ومعه خصمه. [۶۸۱].

[صفحه ۵۰۸]

اهتمام به آداب داوری

۳۷۲. امام علی علیه السلام- به شریح-: در حال تأخیر کنندگان در پرداخت حقوق مردم از توانمندان و بی نیازان، که ثروت‌های مسلمانان را در اختیار حکمرانان می‌نهند، بنگر. پس حقوق مردم را از آنان بستان و خانه‌ها و مستغلات را بفروش که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «تأخیر مسلمان توانمند، ستم بر مسلمان است، و آن که مستغلات و خانه و ثروت ندارد، جبری بر او نیست».

و بدان که مردم را بر حق و ندارد، جز کسی که آنان را از باطل دور سازد. آن گاه، میان مسلمانان در چهره و سخن و نشستن، به برابری رفتار کن تا نزدیکانت در ستمگری‌ات طمع نورزند و دشمنت از عدالت تو ناامید نگردد، و سوگند را بر مدعی با آوردن بینة (دو شاهد) بازگردان؛ چرا که این کار، ابهام را برطرف سازد و داوری را استوار گرداند.

و بدان که مسلمانان، عادل‌اند و برخی بر برخی گواهی دهند، مگر آن که در جرمی تازیانه خورده و از آن توبه نکرده است، یا به شهادت نادرست شناخته شده است، یا در مظان اتهام قرار دارد؛ و بپرهیز از شکوه و اظهار رنج و درد در مجلس داوری، که خداوند، در آن پاداشی مقّرر داشته و ذخیره‌ای نیکوست برای آن که به حق، داوری کند!

و بدان که صلح میان مسلمانان رواست، مگر صلحی که حلالی را حرام گرداند یا حرامی را حلال سازد، و برای آن کس که مدعی شهود غایب است، مهلتی مقّرر ساز. اگر آنان را احضار کرد، حقّ او ستانده شود، و اگر آنان را حاضر نمود، قضیه بر وی لازم گردد؛ و بپرهیز از آن که قضاوتی را در باب قصاص و حدود الهی و حقوق مردم به اجرا گذاری، مگر آن که آن را بر من عرضه داری!

[صفحه ۵۰۹]

- ان شاء الله-، و در مجلس داوری منشین، مگر آن که غذا خورده باشی.

۳۷۳. الکافی- به نقل از احمد بن ابی عبدالله (به صورت مرفوعه)-: امیر مؤمنان به شریح فرمود: در مجلس داوری، با کسی در گوشی صحبت مکن، و اگر خشمگین شدی، به پاخیز. پس در حال خشم، داوری مکن.

۳۷۴. امام علی علیه السلام- هنگامی که به وی خبر رسید که شریح در خانه‌اش داوری می‌کند-: ای شریح! در مسجد بنشین که آن عادلانه‌تر است میان مردم، و به درستی که برای قاضی سُبک است که در خانه بنشیند.

۳۷۵. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به رفاعة، هنگامی که او را برای داوری اهواز خواست-: آرزوها را کنار گذار و با هوس، مخالفت کن، و دانش را با نشانه‌ی شایسته بیارا. شکیبایی، خوب کمک‌کاری است برای دین؛ اگر شکیبایی مردی بود، مردی صالح و شایسته بود.

بپرهیز از خستگی که آن، از سُبکی و فرومایگی است! در مجلس آن که را مانند تو نیست، حاضر مکن، و آبشخور خود را نیک انتخاب کن. بر پایه‌ی ظاهر، داوری کن و باطن کارها را به عالم حقیقی (خداوند) واگذار. این سخن را کنار گذار که: «گمان

می‌کنم!» یا «به نظرم!». در دین، اشکالی نیست». با سفیهان و دین‌شناسان جدال مکن؛ اما دین‌شناس، چون از برکتش تو را محروم سازد؛ و سفیه، بدی‌هایش تو را غمگین کند. با اهل کتاب، بجز با روش پسندیده‌ی قرآن و حدیث، جدال مکن. خود را به خنده عادت مده که هیبت آدمی را می‌ریزد و صاحبان دعوا را بر دشمنی جری سازد. از قبول هدیه از صاحبان دعوا پرهیز و از باطن کارها برحذر باش!

آن‌که زنی نادان را امین شمارد و با او مشورت کند و بپذیرد، پشیمان گردد. از اشک مؤمن، برحذر باش؛ چرا که هر که او را به گریه آورد، بشکند و دریا‌های آتش را از صاحب اشک، خاموش سازد. صاحبان دعوا را تحقیر مکن و درخواست کننده را [دست خالی] باز مگردان. در مجلس داوری، جز با

[صفحه ۵۱۰]

دین‌شناسان همنشینی مکن و در فتاوا [با غیر دین‌شناس] مشورت منما؛ چرا که مشورت در جنگ و مصلحت‌های فوری باشد، و امور دینی با رأی و نظر نیست، بلکه با تبعیت و پیروی است. امور واجب را ضایع مساز، و بر نافله‌ها (امور مستحب) تکیه منما. به آن‌کس که به تو بدی کرد، نیکی روا دار، و از آن‌که به تو ستم کرد، گذشت کن، و برای آن‌که تو را یاری رساند، دعا کن، و بر آن‌کس که تو را محروم کرد، ببخشای، و در برابر آن‌که به تو بخشید، فروتنی کن. خدا را بر آنچه به تو بخشید، سپاس گو و او را بر آنچه تو را آزمود، ستایش کن. دانش سه چیز است: نشانه‌ای استوار، سنتی پیروی شده، و فریضه‌ای معتدل؛ و معیار این سه، دستورات ماست.

۳۷۶. امام علی علیه السلام - به رفاعه - داوری مکن در حالی که خشمگینی، و آن‌گاه که بر اثر خواب، بی‌هوشی.

۳۷۷. امام علی علیه السلام - در نامه‌اش به محمد بن ابی بکر - و هرگاه در میان مردم داوری می‌کنی، در برابر آنان فروتنی کن و به نرمی رفتار نما و گشاده‌رو باش و در نگاه کردن به گوشه‌ی چشم و خیره‌شدن، با برابری رفتار کن، تا بزرگان، به ستمگری‌ات به سود آنان طمع نکنند و ناتوانان، از عدالت تو بر آنها ناامید م‌باشند.

۳۷۸. امام علی علیه السلام: آن‌که حرفه‌ی داوری را پیشه سازد، باید میان مردم در اشاره و نگاه و نشستن، برابری کند.

۳۷۹. امام علی علیه السلام: سزاوار است که قاضی، توجه به یکی از صاحبان دعوا به تنهایی را کنار گذارد و نگاه خودش را میان آنان، عادلانه تقسیم کند، و مگذارد که صاحب دعوایی بر دیگری ستم روا دارد.

۳۸۰. امام صادق علیه السلام: مردی بر امیر مؤمنان، فرود آمد و چند روزی نزد او توقف کرد. آن‌گاه نزاعی را بر او عرضه داشت که ابتدا به امیر مؤمنان، یادآوری نکرده بود. امیر مؤمنان به وی فرمود: «آیا تو یک طرف دعوایی؟». گفت: بلی. فرمود: «از نزد ما بیرون شو. به درستی که رسول خدا نهی کرد که یک طرف دعوا مهمان شود، مگر آن‌که طرف دیگر دعوا با او باشد».

[صفحه ۵۱۱]

عزل من تخلف عن الآداب

اشاره

۳۸۱- عوالی اللالی: إنَّ أمير المؤمنين ولى أبا [۶۸۲] الأسود الدؤلی القضاء، ثمَّ عزله فقال له: لِمَ عزلتني وما جنيت وما خنت؟ فقال عليه السلام: إنَّي رأيت كلامك يعلو على كلام الخصم [۶۸۳].

عزل قضات متخلف از رعایت آداب

۳۸۱. عوالی اللالی: به درستی که امیرمؤمنان، ابوالاسود دوئلی را به سمت قضاوت منصوب کرد. سپس او را عزل کرد. [ابو الاسود] به وی گفت: چرا مرا عزل کردی، در حالی که نه جنایت کردم و نه خیانت؟ فرمود: «دیدم صدای تو بلندتر از صدای صاحب دعواست».

[صفحه ۵۱۲]

مراقبه قضاء القضاء

اشاره

۳۸۲- الإمام علی علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر، بعد أن ذکر کیفیة اختیار القضاء-: ثم أکثر تعاھد قضاہ [۶۸۴].
 ۳۸۳- عنه علیه السلام- لشریح-: إیاک أن تنفذ قضیة فی قصاص أو حد من حدود الله أو حق من حقوق المسلمین حتی تعرض ذلک علی إن شاء الله. [۶۸۵].
 ۳۸۴- الإمام الصادق علیه السلام: لَمَا وَلَّى أمير المؤمنین صلوات الله علیه شریحاً القضاء اشترط علیه أن لا ینفذ القضاء حتی یرضه علیه. [۶۸۶].

مراقبت از قضاوت قضات

۳۸۲. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر، پس از آن که چگونگی گزینش قضات را گوشزد کرد-: آن گاه، از داوری او بسیار مراقبت کن. ۳۸۳. امام علی علیه السلام- به شریح-: پرهیز از آن که حکمی را درباره‌ی قصاص یا حدود الهی یا حقوق مسلمانان، را به اجراگذاری، مگر آن که آن را بر من عرضه داری. ان شاء الله!
 ۳۸۴. امام صادق علیه السلام: آن گاه که امیر مؤمنان، شریح را به سمت قضاوت منصوب کرد، با وی شرط کرد که داوری‌ها را به اجرا نگذارد، مگر آن که بر او عرضه دارد.
 [صفحه ۵۱۳]

التحذیر من الجور والجهل فی القضاء

اشاره

۳۸۵- الإمام علی علیه السلام: أفضع شیء ظلم القضاء [۶۸۷].
 ۳۸۶- عنه علیه السلام: من جارت أفضیته زالت قدرته [۶۸۸].
 ۳۸۷- عنه علیه السلام: إن من أبغض الخلق إلى الله عزوجل لرجلین ... ورجل قَمَشَ رجلاً فی جهال الناس، عان بأغباش الفتنة، قد سمّاه أشباه الناس عالماً ولم یغنِ فیهِ يوماً سالماً، بکر فاستکثر، ما قلّ منه خیر ممّا کثر، حتی إذا ارتوی من آجن واکتتر من غیر طائل جلس بین الناس قاضیا ضامناً لتخلیص ما التبس علی غیره، وإن خالف قاضياً سبقه، لم یأمن أن ینقض حکمه من یأتی بعده، کفعله بمن کان قبله، وإن نزلت به إحدى المبهمات المعضلات هتياً لها حشوا من رأیه، ثم قطع به، فهو من لبس الشبهات فی مثل عزل العنکبوت لا یدری أصاب أم أخطأ، لا یحسب العلم فی شیء ممّا أنکر، ولا یری أن وراء ما بلغ فیهِ مذهباً، إن
 [صفحه ۵۱۴]

قاس شیئاً بشیء لم یکذب نظره، وإن أظلم علیه أمر اکتتم به، لما یعلم من جهل نفسه، لکیلا یقال له: لا یعلم، ثم جسر فقضی، فهو

مفتاح عشوات، رُکاب شبهات، خبّاط جهالات، لا يعتذر مما لا يعلم فیسلم، ولا یعضّ فی العلم بضرر قاطع فیغتم، یدری الروایات ذرّو الريح الهشيم، تبکی منه المواريث، وتصرخ منه الدماء، يستحلّ بقضائه الفرج الحرام، ويحرم بقضائه الفرج الحلال، لا- ملیء بإصدار ما علیه ورد، ولا هو أهل لما منه فرط، من ادّعائه علم الحقّ. [۶۸۹] [۶۹۰].

[صفحه ۵۱۵]

پرهیزاندن از ستم و نادانی در قضاوت

۳۸۵. امام علی علیه السلام: زشت‌ترین کار، ستم قضاوت است.

۳۸۶. امام علی علیه السلام: آن که داوری‌هایش ستم باشد، قدرتش نابود شود.

۳۸۷. امام علی علیه السلام: به درستی که دشمن‌ترین آفریدگان، نزد خداوند- عزّ وجلّ- دو کس اند...: و کسی که مردانی را از میان نادانان گرد آورد، گرفتار تاریکی فتنه‌هاست. آدم‌نمایان، او را دانا نامیده‌اند و یک روز را به سلامت نگذرانده است. صبح زود برخاست و چیزی بسیار فراهم آورد، [با این که] آنچه از آن اندک است، بهتر است از آنچه زیاد باشد، تا آن گاه که از آب بدمزه، سیراب شود و دانش بیهوده اندوزد. پس میان مردم، به داوری نشیند و خود را عهده‌دار گشودن مشکل دیگری بیند؛ و اگر با یک قاضی مخالفت کند، بر او پیشی گیرد و در امان نیست که حکم او را آن که پس از او می‌آید، بشکند، آن گونه که او با پیشینیان کرد؛ و اگر کار سربسته و دشواری نزد او بزند، یاوه‌هایی چند از رأی خود، آماده گرداند و آن را صواب داند. پس او با فرورفتن در امور مشتبه، گویا در تنیده‌های عنکبوت است که نمی‌داند بر خطاست یا به حقیقت رسیده است. آنچه را خود نپذیرد، علم به حساب نیارد و جز آنچه خود بدان رسیده، به مذهبی معتقد نباشد.

[صفحه ۵۱۶]

اگر چیزی را به چیزی قیاس کرد، رأی خود را تکذیب نکند و اگر حکمی را نداند، آن را بپوشاند؛ چرا که از نادانی خویش آگاه است، تا به وی نگویند که نمی‌داند. آن گاه جسارت بورزد و داوری کند. پس او کلید تاریکی‌هاست، جوینده‌ی شبهات است و پوینده‌ی جهالت‌ها.

از آنچه نمی‌داند، عذر نخواهد تا سالم ماند. و به دانش از روی قطع و یقین نجسبند تا بهره ببرد. روایت‌ها را بپراکند، چنان که باد، کاه را زیر و رو سازد. ارثیه‌ها از او بگریند و خون‌ها از او فریاد کنند. با دادرسی‌اش، ناموس حرام، حلال گردد و حلال، حرام شود. نه در صدور حکم آنچه بر او وارد شود، مورد اعتماد است، و نه در آنچه از او سر زد، شایسته است؛ چرا که مدّعی دانستن حقیقت است.

[صفحه ۵۱۷]

مباشرة الإمام القضاء بنفسه

اشاره

۳۸۸- عوالی اللالی: روی عن علیّ علیه السلام: أنّه کان یفعل ذلك [أی القضاء] فی مسجد الکوفة، وله به دکه معروفه بدکه القضاء [۶۹۱].

۳۸۹- إرشاد القلوب: روی أنّه علیه السلام کان إذا یفرغ من الجهاد یتفرّغ لتعلیم الناس، والقضاء بینهم [۶۹۲].

۳۹۰- نهج البلاغه: ومن کلام له علیه السلام وقد جمع الناس وحضّهم علی الجهاد فسکتوا ملیئاً، فقال علیه السلام: ما بالکم؟ أمخرسون

أنتم؟ فقال قوم منهم: يا أمير المؤمنين إن سرت سرنا معك. فقال عليه السلام:

ما بالکم؟ لا- سِدِّدتم لرشد، ولا- هُدِیتم لقصدا! أ فی مثل هذا ینبغی لی أن أخرج؟ إنَّما یخرج فی مثل هذا رجل مَمَّن أرضاه من شجعانکم وذوی بأسکم، ولا ینبغی لی أن أدع الجند والمصر وبيت المال وجباية الأرض والقضاء بین المسلمین والنظر فی حقوق المطالبین، ثم أخرج فی کتیبه أتبع أُخری أتقلقل تقلقل القِتْدَح فی الجَفیر الفارغ، وإنَّما أنا قطب الرجا تدور علیّ وأنا بمکانی، فإذا فارقتہ استحار مدارها واضطرب ثفالها، هذا لعمر الله الرأی السوء [۶۹۳].

داوری مستقیم امام

۳۸۸. عوالی اللآلی: از علی علیه السلام گزارش شده که خود، در مسجد کوفه به قضاوت می نشست و برای او سکوی بود، معروف به «سکوی قضاوت».

۳۸۹. ارشاد القلوب: گزارش شده وقتی علی علیه السلام از جهاد فراغت می یافت، به آموزش مردم و داوری میان آنان می پرداخت. ۳۹۰. امام علی علیه السلام - از سخنان او به هنگامی که مردم را گرد آورد و به جهاد ترغیب کرد و همه سکوت کردند: چه شده است شما را؟ آیا لالید؟ گروهی گفتند: ای امیر مؤمنان! اگر تو حرکت کنی، ما با تو حرکت کنیم. آن گاه فرمود: «چه شده است شما را؟ توفیق رستگاری نیابید و به راه انصاف و عدل، هدایت مشوید! آیا در این هنگامه سزاوار است که من بیرون شوم؟ برای چنین کاری مردی از شما باید بیرون رود که او را در دلیری و تدبیر و مرا، بیسندم. نشاید که شهر و سپاه و بیت المال و جمع آوری خراج و قضاوت میان مسلمانان و نگرستن در حق طلبکاران را واگذارم. آن گاه با دسته‌ای بیرون روم و به دنبال دسته‌ای راه بیفتم و چون تیر در تیردان خالی، از این سو به آن سو در غلتم. همانا من قطب آسیابم که بر گرد من بچرخد و من برجا ایستاده‌ام. اگر از آن جدا شوم، مدار آن بلرزد و سنگ زیرین، به اضطراب در آید. به خدا که این، رایى خطاست. [صفحه ۵۱۸]

رفع اختلاف القضاء فی الأحكام

اشاره

۳۹۱- الإمام علیّ علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر... :-: ثم حمله الأخبار لأطرافك قضاءً تجتهد فیهم نفسه، لا یختلفون ولا یتدابرون فی حکم الله وسنّه رسول الله صلی الله علیه وآله؛ فإنَّ الاختلاف فی الحکم إضاعة للعدل وغرّة فی الدین وسبب من الفرقة. وقد بین الله ما یأتون وما ینفقون، وأمر بردّ ما لا یعلمون إلى من استودعه الله علم کتابه، واستحفظه الحکم فیہ، فإنَّما اختلاف القضاء فی دخول البغی بینهم واكتفاء کلّ امرئ منهم برأیه دون من فرض الله ولايته، لیس یصلح الدین ولا أهل الدین علی ذلك. ولكن علی الحاکم أن یحکم بما عنده من الأثر والسنة، فإذا أعیاه ذلك ردّ الحکم إلى أهله، فإن غاب أهله عنه ناظر غیره من فقهاء المسلمین لیس له ترک ذلك إلى غیره.

ولیس لقاضیین من أهل الملة أن یقیما علی اختلاف فی الحکم دون ما رُفِعَ ذلك إلى ولیّ الأمر فیکم فیکون هو الحاکم بما علمه الله، ثم یجتمعان علی حکمه

[صفحه ۵۱۹]

فیما وافقهما أو خالفهما، فانظر فی ذلك نظراً بلیغاً؛ فإنَّ هذا الدین قد کان أسیراً بأیدی الأشرار، یعمل فیہ بالهوی، وتطلب به الدنیا. واکتب إلى قضاء بلدانک فلیرفعوا إلیک کلّ حکم اختلفوا فیہ علی حقوقه. ثم تصفّح تلك الأحكام؛ فما وافق کتاب الله وسنّه نبیه

والأثر من إمامك فأمضه واحملهم عليه. وما اشتبه عليك فاجمع له الفقهاء بحضرتك فناظرهم فيه، ثم أمض ما يجتمع عليه أقاويل الفقهاء بحضرتك من المسلمين؛ فإن كل أمر اختلف فيه الرعيّة مردود إلى حكم الإمام، وعلى الإمام الاستعانة بالله، والاجتهاد في إقامة الحدود، وجبر الرعيّة على أمره، ولا قوة إلا بالله [۶۹۴].

۳۹۲- عنه عليه السلام- في ذمّ اختلاف العلماء في الفتيا:- ترد على أحدهم القضية في حكم من الأحكام فيحكم فيها برأيه، ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله، ثم يجتمع القضاء بذلك عند الإمام الذي استقضاهم، فيصوّب آراءهم جميعاً وإلهم واحداً ونبيهم واحداً! وكتابهم واحداً! فأمرهم الله سبحانه بالاختلاف فأطاعوه! أم نهاهم عنه فعصوه! أم أنزل الله سبحانه ديناً ناقصاً فاستعان بهم على إتمامه! أم كانوا شركاء له، فلهم أن يقولوا، وعليه أن يرضى! أم أنزل الله سبحانه ديناً تاماً فقصر الرسول صلى الله عليه وآله عن تبليغه وأدائه، والله سبحانه يقول: «مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» [۶۹۵] وفيه تبيان لكلّ شيء، وذكر أنّ الكتاب يصدّق بعضه بعضاً، وأنه لا اختلاف فيه، فقال سبحانه: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» [۶۹۶] وإنّ القرآن ظاهره أنيق وباطنه عميق، لا تفنى عجائبه، ولا تنقضى غرائبه، ولا تكشف الظلمات إلا فيه. [۶۹۷].

[صفحه ۵۲۰]

وحدت رویه قضایی

۳۹۱. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر ...:- سپس به گزارشگران اخبار قضایی از اطراف حکومت [توجه کن] که قاضیانی برای اطراف مملکت [انتخاب شوند] که اختلاف نمی‌ورزند و به حکم خدا و سنت رسول خدا پشت نمی‌کنند؛ چرا که اختلاف در حکم، موجب تباه‌سازی عدل و خطری برای دین و سبب جدایی است. به درستی که خداوند، بیان کرده که چه بیاورند و به چه بپردازند، و دستور داده آنچه را که نمی‌دانند، به کسانی که خداوند دانش کتابش را به آنان سپرده، برگردانند. همه‌ی اختلاف قضاوت آن است که بین خود، سر به طغیان آورند و بی‌توجه به [نظر] آن کس که خداوند، ولایت او را واجب کرده، هر یک خودسرانه رأی دهند که کار دین و دینداران، با چنین روشی به اصلاح و نیکی نینجامد؛ ولی بر حاکم است که به موجب قانون و سنتی که در دست دارد، داوری کند و چون از آن درماند، داوری را به شایستگانش رجوع دهد، و اگر به داور شایسته‌ای دسترس نداشت، با دیگر دین‌شناسان مسلمان، رایزنی و مباحثه کند و حق ندارد آن را به دیگری واگذارد.

و دو قاضی ملت‌اسلام را شاید که در اختلاف حکم خود، پافشاری کنند و آن را به ولی امر بین خود، رجوع ندهند تا او طبق دانشی که خداوند به او آموخته، داوری کند و هر دو به داوری او، چه موافق و چه مخالف نظر ایشان باشد، رضا دهند.

[صفحه ۵۲۱]

در این باره نیک نظر کن؛ زیرا این دین [و آیین دادرسی] روزگاری به دست تبهکاران، اسیر بوده است و به هوای نفس با آن رفتار می‌شده و دنیا را بدان می‌خواستند.

به قاضیان شهرهای خود بنویس تا هر حکمی را که در حق و ناحق بودنش اختلاف دارند، به تو ارجاع دهند. سپس آن احکام را بررسی کن و هرچه را موافق کتاب خدا و سنت پیامبر او و دستور امام توس، امضا کن و آنان را به اجرای آن وادار؛ و هرچه بر تو مشتبه شد، دین‌شناسانی را که نزدت هستند، گرد آور و با ایشان، مباحثه کن. آن گاه، آرای دین‌شناسان مسلمان حاضر، بر هرچه قرار گرفت، همان را امضا کن؛ زیرا هر حکمی که مورد اختلاف شهروندان است، به امام ارجاع می‌شود و بر امام است که از خدا یاری جوید و در برپاداری حدود و واداشتن شهروندان به فرمان خدا بکوشد، و نیرویی جز به خداوند نباشد.

۳۹۲. امام علی علیه السلام- در نکوهش اختلاف عالمان در فتوا:- بر یکی از آنان، واقعه‌ای در حوزه یکی از احکام، عرضه می‌گردد و او بر پایه رأی خود، در آن حکم می‌کند. آن گاه، همان واقعه بر دیگری عرضه می‌گردد و او برخلاف اولی حکم

می‌کند. آن‌گاه، قُضاتُ نزد پیشوایی که آنان را به قضاوت گمارده، جمع می‌شوند و او رأی همه را درست می‌داند، با آن‌که خدایشان یکی است، پیامبرشان یکی است، و کتابشان یکی است.

آیا خداوند سبحان به آنان دستور داد که اختلاف کنند و آنان، پیروی کردند؟! یا آن‌که خداوند، از اختلاف بازشان داشت و آنان نافرمانی کردند؟! آیا خداوند سبحان، دینی ناتمام فرو فرستاد و از آنان برای تکمیلش کمک جُست؟! یا آنان با خداوند، شریک‌اند و رواست که نظر دهند و بر خداوند است که بپذیرد؟! یا آن‌که خداوند سبحان، دین کاملی فرو فرستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله در رساندنش کوتاهی کرد؟! چرا که خداوند سبحان می‌گوید: «ما در آن کتاب، چیزی را فروگذار نکردیم»، و در آن کتاب، تبیین هر چیزی است و [خداوند] یاد کرد که پاره‌ای از قرآن، پاره‌ی دیگرش را تصدیق می‌کند و در آن، اختلافی نیست و فرمود: «اگر از نزد غیر خدا بود، در آن اختلاف فراوان می‌یافتند»، و قرآن، ظاهری زیبا و باطنی ژرف دارد؛ شگفتی‌هایش سپری نگردد، غرایب آن به پایان نرسد، و تاریکی‌ها جز بدان زوده نشوند.

[صفحه ۵۲۲]

اقامة الحدود علی القرب والبعید

اشاره

۳۹۳- الإمام علی علیه السلام- فی خطبته له:- إنَّ أَحَقَّ ما يتعهَد الراعی من رعیتته أن يتعهدهم بالذی لله علیهم فی وظائف دینهم، وإنَّما علینا أن نأمرکم بما أمرکم الله به، وأن ننهاکم عما نهاکم الله عنه، وأن نُقیم أمر الله فی قریب الناس وبعیدهم لا نبالی فیمن جاء الحقَّ علیه [۶۹۸].

۳۹۴- الإمام الباقر علیه السلام: إنَّ أمير المؤمنين علیه السلام أمر قنبر أن يضرب رجلاً حدًّا، فغلظ قنبر فزاده ثلاثة أسواط، فأفاده علی علیه السلام من قنبر ثلاثة أسواط [۶۹۹].

۳۹۵- الإمام الصادق علیه السلام: قال أمير المؤمنين علیه السلام لعمر بن الخطاب: ثلاث إن حفظتهنَّ وعملت بهنَّ كفتك ما سواهنَّ، وإن تركتهنَّ لم ينفكك شیء سواهنَّ، قال: وما هنَّ يا أبا الحسن؟

قال: إقامة الحدود علی القرب والبعید، والحکم بكتاب الله فی الرضى والسخط، والقسم بالعدل بین الأحمر والأسود. قال عمر: لعمری لقد أوجزت وأبلغت [۷۰۰].

راجع: القسم السابع/هرب عدّه من أصحاب الإمام إلى معاوية/النجاشی وطارق بن عبدالله.

[صفحه ۵۲۳]

به پا داشتن حدود بر نزدیک و دور

۳۹۳. امام علی علیه السلام- در سخنرانی‌اش:- شایسته‌ترین چیزی که زمامدار با شهروند باید پیمان بدهد، این است که با آنان معاهده کند بر آنچه خداوند بر آنان، در حوزه‌ی وظایف دینی حق دارد، و همانا بر ماست که به شما فرمان دهیم بدانچه خداوند، بدان فرمان داده است، و باز داریم شما را از آنچه خداوند باز داشته است و این که دستور خداوند را بر مردمان نزدیک و دور، به پا داریم و پروا نکنیم که حق، درباره‌ی چه کسی جاری می‌شود. ۳۹۴. امام باقر علیه السلام- همانا امیر مؤمنان دستور داد که قنبر بر مردی به عنوان حد، تازیانه زند. قنبر آن حد را افزون کرد و سه تازیانه بیشتر زد. علی علیه السلام از قنبر برای مرد تازیانه خورده، سه تازیانه قصاص گرفت.

۳۹۵. امام صادق علیه السلام: امیرمؤمنان به عمر بن خطاب فرمود: «سه چیزند که اگر آنها را پاس داری و بدانها عمل کنی، از غیر آنها بی‌نیازت کنند، و اگر آن سه را رها کنی، سایر امور برایت سودمند نباشند». عمر گفت: آن سه چیستند ای ابوالحسن؟ فرمود: «جاری ساختن حدود بر نزدیک و دور؛ داوری بر اساس کتاب خداوند در خشنودی و خشم؛ و تقسیم عادلانه میان سرخ و سیاه».

عمر گفت: به جانم سوگند، کوتاه و رسا گفتم.

رک: بخش هفتم/فرار گروهی از یاران امام به سمت معاویه/نجاشی و طارق بن عبدالله.

[صفحه ۵۲۴]

الخضوع للقضاء

اشاره

۳۹۶- الکامل فی التاریخ عن الشعبي: وجد عليّ درعاً له عند نصراني، فأقبل به إلى شُريح وجلس إلى جانبه، وقال: لو كان خصمي مسلماً لساويته، وقال: هذه درعي. فقال النصراني: ماهي إلّا درعي، ولم يكذب أمير المؤمنين؟ فقال شريح لعليّ: ألك بينة؟ قال: لا، وهو يضحك. فأخذ النصراني الدرع ومشى يسيراً ثم عاد وقال:

أشهد أنّ هذه أحكام الأنبياء، أمير المؤمنين قدّمني إلى قاضيه، وقاضيه يقضي عليه!

ثمّ أسلم واعترف أنّ الدرع سقطت من عليّ عند مسيره إلى صفّين، ففرح عليّ بإسلامه ووهب له الدرع وفسراً، وشهد معه قتال الخوارج [۷۰۱].

۳۹۷- الغارات عن الشعبي: وجد عليّ عليه السلام درعاً له عند نصراني، فجاء به إلى شريح يخاصمه إليه، فلما نظر إليه شريح ذهب يتنحى فقال: مكانك، وجلس إلى جنبه، وقال: يا شريح، أما لو كان خصمي مسلماً ما جلست إلّا معه! ولكنّه نصراني؛ وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا كنتم وإياهم في طريق فألجؤوهم إلى مضايقه،

[صفحه ۵۲۵]

وصغروا بهم كما صغّر الله بهم في غير أن تظلموا».

ثمّ قال عليّ عليه السلام: إنّ هذه درعي لم أبع ولم أهب. فقال للنصراني: ما يقول أمير المؤمنين؟ فقال النصراني: ما الدرع إلّا درعي، وما أمير المؤمنين عندى بكاذب. فالتفت شريح إلى عليّ عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين، هل من بينة؟ قال: لا.

فقضى بها للنصراني، فمضى هتيه ثمّ أقبل فقال:

أما أنا فأشهد أنّ هذه أحكام النبيين، أمير المؤمنين يمشى بي إلى قاضيه، وقاضيه يقضى عليه! أشهد أنّ لا إله إلّا الله، وحده لا شريك له، وأنّ محمداً عبده ورسوله، الدرع والله درعك يا أمير المؤمنين؛ انبعث الجيش وأنت منطلق إلى صفّين، فخرت من بعيرك الأورق، فقال: أما إذا أسلمت فهي لك، وحمله على فرس [۷۰۲].

۳۹۸- ربيع الأبرار: استعدى رجلٌ عمرَ عليّ، وعليّ جالس، فالتفت عمر إليه فقال: يا أبا الحسن، قم فاجلس مع خصمك، فقام فجلس مع خصمه فتناظرا، وانصرف الرجل، فرجع عليّ إلى مجلسه، فتبين عمر التغيّر في وجهه، فقال:

يا أبا الحسن، ما لي أراك متغيّراً؟ أكرهت ما كان؟

قال: نعم.

قال: وما ذاك؟

قال: کنتنی بحضرة خصمی، فألأ قلت لی: یا علی، قم فاجلس مع خصمک؟ فأخذ عمر برأس علی فقبل بین عینیه، ثم قال: بأبی أنتم، بکم هدانا الله، وبکم أخرجنا من الظلمات إلی النور [۷۰۳]. [صفحه ۵۲۶]

تسلیم در برابر داوری

۳۹۶. الکامل فی التاریخ- به نقل از شعبی-: علی سپرش را نزد مردی یهودی یافت. او را پیش شریح آورد و در کنارش نشست و فرمود: «اگر طرف نزاع من مسلمانی بود، با او برابری می‌کردم» و گفت: «این، سپر من است». یهودی گفت: «این، سپر من است، چرا امیر مؤمنان، دروغ می‌گوید؟!». شریح به علی علیه السلام گفت: آیا بی‌ینه داری؟ در حالی که می‌خندید، گفت: «نه». نصرانی سپر را برداشت و مقداری رفت و سپس برگشت و گفت: گواهی می‌دهم که اینها، دستورات پیامبران است. پیشوای مؤمنان، مرا نزد قاضی خود برد و قاضی اش بر زیان او حکم کرد.

آن‌گاه مسلمان شد و اعتراف کرد که سپر، از علی، هنگامی که به صفین می‌رفت، افتاده است. علی از اسلام آوردن او خشنود گشت و سپر و اسبی به وی بخشید و آن یهودی، در جنگ خوارج، به همراه علی حضور یافت.

۳۹۷. الغارات- به نقل از شعبی-: علی علیه السلام سپرش را نزد یک یهودی یافت. او را نزد شریح برد و شکایت کرد. شریح، وقتی به او نگاه کرد، خواست به سمت دیگری برود. [علی علیه السلام] فرمود: «در جایت باش» و در کنارش نشست و گفت: «ای شریح! اگر طرف دعوایم مسلمان بود، حتماً در کنارش می‌نشستم؛ ولی او یهودی است و رسول خدا فرمود: "اگر شما و آنان (یهودیان) در راهی قرار گرفتید، آنان را به تنگی راه وادارید و آنان را کوچک شمارید، آن‌گونه که خدا

[صفحه ۵۲۷]

کوچک شمرده، ولی ستم نکنید».

آن‌گاه علی علیه السلام فرمود: «این، سپر من است. آن را نفروخته‌ام و نبخشیده‌ام». شریح به یهودی گفت: امیر مؤمنان، چه می‌گوید؟ نصرانی گفت: این سپر، سپر من است و امیر مؤمنان، به نظر من دروغگو نیست. شریح رو به علی علیه السلام کرد و گفت: ای امیر مؤمنان آیا بی‌ینه داری؟ فرمود: «نه». پس شریح به نفع نصرانی حکم کرد.

پس [یهودی] شادمان، راه افتاد و سپس برگشت و گفت: بدانید که من گواهی می‌دهم که این داوری، [از سنخ] داوری‌های پیامبران است. امیر مؤمنان، مرا نزد قاضی خود می‌آورد و او بر زیانش داوری می‌کند! گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، یکتاست و همتایی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست. به خدا سوگند ای امیر مؤمنان! سپر، سپر توست. ارتش به راه افتاده بود و تو به سوی صفین می‌رفتی که از شتر گندمگون تو افتاد.

آن‌گاه امیر مؤمنان فرمود: «حالا که اسلام آوردی، سپر از آن توست» و او را بر اسبی سوار کرد.

۳۹۸. ربیع الأبرار: مردی از علی نزد عمر شکایت کرد، در حالی که علی نشسته بود. عمر به وی رو کرد و گفت: ای ابوالحسن! برخیز و نزد طرف دعوایت بنشین. علی برخاست و در کنار طرف دعوایش نشست و آن دو با یکدیگر، بحث و گفتگو کردند و مرد، دست برداشت. علی بر جای خود بازگشت. عمر، چهره‌ی علی را دگرگون یافت و پرسید: ای ابوالحسن! چرا تو را دگرگون می‌بینم؟ آیا از آنچه اتفاق افتاد، ناراحتی؟ فرمود: «بلی». گفت: چرا؟ فرمود: «مرا در حضور طرف دعوا با کنیه صدا زدی. چرا نگفتی یا علی! برخیز و در کنار طرف دعوایت بنشین؟».

عمر، سر علی را گرفت و میان دو چشمانش را بوسید. سپس گفت: پدرم فدای تو باد! خداوند به واسطه‌ی شما ما را هدایت کرد و به وسیله شما ما را از تاریکی‌ها به سوی روشنی بُرد.

[صفحه ۵۲۸]

موقع مصالح النظام الإسلامی فی صدور الأحكام

اشاره

۳۹۹- الغارات عن شریح: بعث إلى علی علیه السلام أن افض بما كنت تقضى حتى يجتمع أمر الناس [۷۰۴].
 ۴۰۰- شرح نهج البلاغه- فی شرح قوله علیه السلام: «لو قد استوت قدمای من هذه المداحض لغيرت أشياء» قال:- لسنا نشك أنه كان يذهب في الأحكام الشرعيّة والقضايا إلى أشياء يخالف فيها أقوال الصحابة، نحو قطعه يد السارق من رؤوس الأصابع، وبيعه أمهات الأولاد، وغير ذلك، وإنما كان يمنعه من تغيير أحكام من تقدّمه اشتغاله بحرب البغاة والخوارج، وإلى ذلك يشير بالمداحض التي كان يؤمل استواء قدميه منها، ولهذا قال لقضاته: «اقضوا كما كنتم تقضون حتى يكون للناس جماعة»، فلفظة «حتى» - هاهنا- مؤذنة بأنه فسح لهم في اتباع عاداتهم في القضايا والأحكام التي يعهدونها إلى أن يصير للناس جماعة، وما بعد «إلى» و «حتى» ينبغى أن يكون مخالفاً لما قبلهما. [۷۰۵].

[صفحه ۵۲۹]

جایگاه مصلحت نظام اسلامی در انشای حکم

۳۹۹. الغارات- به نقل از شریح:- علی علیه السلام نزد من فرستاد که همان گونه که در گذشته قضاوت می کردی، قضاوت کن تا امور مردم، سامان گیرد. ۴۰۰. شرح نهج البلاغه- در شرح سخن علی علیه السلام که «اگر پاهایم در این بحرانها استوار گردد، اموری را دگرگون سازم» گوید:- تردیدی نداریم که او در پاره‌ای احکام شرعی و رخدادها به سویی می رفت که با اقوال صحابیان مخالف بود، مانند بریدن دست دزد از سر انگشت‌ها و فروش کنیزان فرزنددار و مانند آن؛ و آنچه او را باز می داشت که احکام گذشتگان را دگرگون سازد، درگیری اش در جنگ با یاغیان و خوارج بود و به همین مطلب با واژه «مداحض (بحران‌ها)» اشاره می کند که آرزو دارد در آنها پایش استوار گردد و از همین رو، به قاضیانش دستور داد «همان گونه که در گذشته قضاوت می کردید، قضاوت کنید تا وحدت مردم، حفظ گردد». پس واژه‌ی «حتى» اشاره دارد که به آنان اجازه داد که از عادت گذشته در داوری و احکامی که مردم بدان خو گرفته‌اند، پیروی کنند تا وحدت مردم حاصل گردد، و [روشن است که] جمله‌های پس از واژه‌ی «الی» و «حتى» با جمله‌های قبلی مغایرت دارند (یعنی وقتی وحدت حاصل گشت، دیگر از عادت و رویه‌ی گذشته پیروی نکنید).

[صفحه ۵۳۰]

السیاسة الأمنیة

اشاره

سیاست‌های امنیتی

اهمیة الأمن

اشاره

۴۰۱- الإمام علی علیه السلام: شرّ البلاد بلد لا أمن فيه، ولا خصب [۷۰۶].

۴۰۲- عنه علیه السلام: اللهم إنيك تعلم أنه لم يكن الذي كان منّا منافسةً في سلطان، ولا التماسَ شيء من فضول الحطام، ولكن ليرد المعالم من دينك، ونظير الإصلاح في بلادك، فيأمن المظلومون من عبادك، وتقام المعطله من حدودك [۷۰۷].

۴۰۳- عنه علیه السلام- في عهده إلى مالك الأشر-: الجنود ياذن الله حصون الرعيه، وزين الولاة، وعزّ الدين، وسئيل الأمن، وليس تقوم الرعيه إلّا بهم ... لا تدفعن صلحاً دعاك إليه عدوك ولله فيه رضی، فإنّ في الصلح دعه لجنودك، وراحه من همومك، وأمناً لبلادك. [۷۰۸].

۴۰۴- عنه علیه السلام: لا بدّ للناس من أميرٍ برّ أو فاجر؛ يعمل في إمرته المؤمن، ويستمتع فيها الكافر، ويبلغ الله فيها الأجل، ويجمع به الفیء، ويقاتل به العدو، وتؤمن به السبل، ويؤخذ به للضعيف من القوى؛ حتى يستريح برّ، ويستراح من فاجر. [۷۰۹].

[صفحه ۵۳۱]

اهمیت امنیت

۴۰۱. امام علی علیه السلام: بدترین شهرها، شهری است که در آن، امنیت و آبادانی نیست.

۴۰۲. امام علی علیه السلام: بار خدایا! تو می دانی که آنچه از ما سر زد، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه جستجوی زیادی دنیا؛ بلکه می خواستیم نشانه‌های دین را به جای خود بنشانیم و اصلاح را در شهرهای آشکار سازیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات ایمنی یابند و حدود معطل مانده، اجرا گردد.

۴۰۳. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: لشکریان به اذن خداوند، دزهای مردم و زینت زمامداران، آقایی دین و راه‌های امنیت‌اند و شهروندان، جز به آنان استوار نگردند ... صلحی را که دشمنت تو را بدان فرا خواند و خشنودی خداوند در آن است، رد مکن؛ چرا که در صلح، آسایش سپاهیان و آسودگی تو از غصه‌ها و امنیت شهرهاست.

۴۰۴. امام علی علیه السلام: مردم را چاره‌ای از حکمرانی نیک رفتار یا فاجر نیست که در حکومتش مؤمن، کار خود کند و کافر، بهره‌ی خود برد و خداوند در آن، وعده و موعد را برساند و بدان وسیله، ثروت‌های عمومی فراهم آید، و با دشمن پیکار گردد، و راه‌ها امن شود، و حقوق ناتوان از توانمند ستانده شود، تا آن‌جا که نیکو رفتار، آسوده باشد و از گزند تبهکار، در امان ماند.

[صفحه ۵۳۲]

الاستخبار

اشاره

۴۰۵- الإمام علی علیه السلام- فی کتابه إلى عمّاله-: بسم الله الرحمن الرحيم. من عبد الله علی أمير المؤمنين إلى من قرأ کتابی هذا من العمّال: أما بعد فإنّ رجالاً لنا عندهم بعهه خرجوا هرباً فنظنهم وجّهوا نحو بلاد البصره، فاسأل عنهم أهل بلادك، واجعل عليهم العيون فی كلّ ناحیه من أرضك، ثم اكتب الی بما ینتهی الیک عنهم، والسلام [۷۱۰].

۴۰۶- وقعه صفین: إنّ علیاً أظهر أنه مصبّح غداً معاویة ومُنَاجِرُهُ، فبلغ ذلك معاویة، وفرع أهل الشام لذلك وانكسروا لقوله: وكان معاویة بن الضحاک بن سفیان صاحب رایة بنی سلیم مع معاویة، وكان مبغضاً لمعاویة وأهل الشام، وله هوی مع أهل العراق وعلی بن أبی طالب علیه السلام، وكان یکتب بالأخبار إلى عبدالله

[صفحه ۵۳۳]

ابن الطفیل العامری وبعث بها إلى عليّ عليه السلام [۷۱۱].

۴۰۷- وقعة صفین: بعث عليّ خيلاً ليحبسوا عن معاوية مادّة، فبعث معاوية الضحّاك بن قيس الفهري في خيل إلى تلك الخيل فأزالوها، وجاءت عيون عليّ فأخبرته بما قد كان، فقال عليّ لأصحابه: فما ترون فيما هاهنا؟ فقال بعضهم: نرى كذا. وقال بعضهم: نرى كذا. فلما رأى ذلك الاختلاف أمرهم بالعدوّ إلى القوم، فغاداهم إلى القتال قتال صفين، فانهمز أهل الشام [۷۱۲]

۴۰۸- أنساب الأشراف: قدم علي بن أبي طالب عين له بالشام فأخبره بخبر بسر- يقال: إنه قيس بن زرارة بن عمرو بن حطيان الهمداني، وكان قيس هذا عيناً له بالشام يكتب إليه بالأخبار [۷۱۳].

۴۰۹- الإمام عليّ عليه السلام- من كتابه إلى عبد الله بن بدیل:- وإياك ومواقعة أحد من خيل العدو حتى أتقدم عليك، وأذكرك العيون نحوهم، وليكن مع عيونك من السلاح ما يباشرون به القتال، ولتكن عيونك الشجعان من جندك، فإن الجبان لا يأتيك بصحة الأمر، وانه إلى أمرى ومن قبلك ياذن الله والسلام [۷۱۴].

۴۱۰- الفتوح- في ذكر حرب صفين:- قد كان مع معاوية رجل من حمير يقال له الحصين بن مالك وكان يكاتب عليّ بن أبي طالب رضی الله عنه ويذلّه على عورات معاوية [۷۱۵].

راجع: السياسة الحربيّة/الاهتمام بالتدريب العسكري/تعليم الجيش.

[صفحه ۵۳۴]

کسب اطلاعات

۴۰۵. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به کارگزاران:- به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. از بنده‌ی خدا علی، پیشوای مؤمنان، به هر آن کس از کارگزاران که نامه‌ام را بخواند. پس از حمد و سپاس الهی؛ مردانی با ما بیعت داشتند و [اینک] گریخته‌اند. پس گمان می‌بریم که به سوی شهرهای ناحیه‌ی بصره رفته‌اند. از مردمان شهرهای درباری آنان پرس‌وجو کن و دیده‌بانی (خبرچینی) از هر سوی زمین، بر آنان بگمار. آن‌گاه، آنچه را که بدان رسیدی، برایم بنویس. والسلام!

۴۰۶. وقعة صفین: علی اظهار داشت: «فردا، صبحگاهان، به سوی معاویه خواهیم رفت و با او پیکار خواهیم نمود». این خبر به معاویه رسید و شامیان، از این مطلب به وحشت افتادند و از این سخن، شکسته شدند. معاویه بن ضحّاك بن سفیان، پرچمدار قبیله‌ی بنی سلیم، با معاویه بود و معاویه و شامیان را دشمن می‌داشت و به مردمان عراق و علی بن ابی طالب، تمایل داشت و خبرها را برای [صفحه ۵۳۵]

عبدالله بن طفیل عامری می‌نوشت و او آن را برای علی می‌فرستاد.

۴۰۷. وقعة صفین: علی، گروهی را فرستاد تا سرچشمه‌ی آب را بر معاویه ببندند. معاویه هم ضحّاك بن قیس فهری را با جمعیتی به سوی آنان گسیل داشت و آنان را پراکنده ساختند. دیده‌بانان علی آمدند و آنچه را رخ داده بود، گزارش دادند. پس علی به یارانش گفت: «اینک چه باید بکنیم؟». گروهی گفتند: این کار، و گروهی گفتند: آن کار. وقتی اختلاف نظر آنان را دید، فرمان داد تا صبحگاهان به سوی معاویه هجوم بزنند و آنان را بامدادان، به نبرد، نبرد صفین سوق داد و شامیان، شکست خوردند.

۴۰۸. أنساب الأشراف: دیده‌بان علی بن ابی طالب در شام نزد او آمد و گزارش بسر را به وی داد. گفته شده که این شخص، قیس بن زرارة بن عمرو بن حطیان همدانی بود. قیس، دیده‌بان علی در شام بود و اخبار را برایش می‌نوشت.

۴۰۹. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به عبدالله بن بدیل:- و پرهیز از برخورد با لشکر دشمن، تا به سوی تو آییم! و دیده‌بانان را به سویشان گسیل دار و باید همراه آنان، سلاحی باشد که بتوانند با آن پیکار کنند. دیده‌بانان، باید دلیران سپاه باشند؛ چرا که ترسوها گزارش درست برایت نیاورند. خودت و هر که با توست، با اذن خدا به دستوراتم پایبند باشید. والسلام!

۴۱۰. الفتوح- در گزارش جنگ صفین -: مردی از قبیله‌ی حمیر، به نام حصین بن مالک با معاویه بود که با علی بن ابی طالب مکاتبه داشت و او را بر اسرار معاویه آگاه می‌ساخت.
ر. ک: سیاست‌های جنگی/اهتمام به آموزش‌های نظامی/ص ۵۶۷ «آموزش ارتش».
[صفحه ۵۳۶]

استصلاح الأعداء

اشاره

۴۱۱- الإمام علی علیه السلام: من استصلح عدوه زاد فی عدده [۷۱۶].
۴۱۲- عنه علیه السلام: من استصلح الأضداد بلغ المراد [۷۱۷].
۴۱۳- عنه علیه السلام: کمال الحزم استصلاح الأضداد، ومداجاه الأعداء [۷۱۸].
۴۱۴- عنه علیه السلام: الاستصلاح للأعداء بحسن المقال وجمیل الأفعال، أهون من ملاقاتهم ومغالبتهم بمضیض القتال [۷۱۹].
۴۱۵- عنه علیه السلام: الإحسان إلى المسیء يستصلح العدو [۷۲۰].
۴۱۶- عنه علیه السلام: كانت الحكماء فیما مضی من الدهر تقول: ینبغی أن یكون الاختلاف إلى الأبواب لعشرة أوجه: أولها: بیت الله عز وجل لقضاء نسكه والقیام بحقه وأداء فرضه...
التاسع: أبواب الأعداء التي تسكن بالمداراة غوائلهم، ویدفع بالحیل والرفق واللطف والزیارة عداوتهم [۷۲۱].
۴۱۷- عنه علیه السلام: منع أذاك یصلح لك قلوب عداك [۷۲۲].
۴۱۸- عنه علیه السلام: صافح عدوك وإن کره، فإنه ممّا أمر الله عز وجل به عباده یقول: «اذفع بالتي هي أحسن فإذا الذي بینك و بینة وعدوه كأنه ولی حمیم وما یلقل-ها إلا الذين صبروا وما یلقل-ها إلا ذو حظ عظیم» [۷۲۳].
۴۱۹- عنه علیه السلام- فی الحكم المنسوبة إلیه-: إذا صافاك عدوك ریاء منه فتلق ذلك بأوكد مودة، فإنه إن ألف ذلك واعتاده خلصت لك مودته. [۷۲۴].
[صفحه ۵۳۷]

به صلاح آوردن دشمنان

۴۱۱. امام علی علیه السلام: آن که دشمنش را به صلاح کشاند، بر جمعیت خود افزوده است.
۴۱۲. امام علی علیه السلام: آن که مخالفان را به صلاح آورد، به مقصود رسد. ۴۱۳. امام علی علیه السلام: کمال دوراندیشی، به صلاح کشاندن مخالفان و مدارا با دشمنان است.
۴۱۴. امام علی علیه السلام: به صلاح آوردن دشمنان با سخن نیک و رفتار زیبا، آسان‌تر است از رو در رو شدن با آنان و پیکار با آنان با درد و رنج نبرد. ۴۱۵. امام علی علیه السلام: نیکی به بدکاران، دشمن را به صلاح کشاند.
۴۱۶. امام علی علیه السلام: حکیمان، در روزگاران گذشته می‌گفتند: شایسته است که رفت و آمد بر در خانه‌ی دیگران، برای ده انگیزه باشد: اولین آن، بر در خانه‌ی خدا برای انجام مناسک و اهتمام به حق الهی و ادای واجبات او؛ نهمی، بر در خانه‌ی دشمنان، که با مدارا، غائله‌ی آنان فروکش کند و با نرمی و لطف و دید و بازدید، دشمنی آنان برطرف شود.
۴۱۷. امام علی علیه السلام: خودداری از آزار [دیگران]، دل‌های دشمنان را به صلاح کشاند.

۴۱۸. امام علی علیه السلام: با دشمنت مصافحه کن، گرچه ناخوش دارد؛ چرا که آن، از چیزهایی است که خداوند - عزوجل - بندگان را بداند فرمان داده است، [آنجا که] می‌فرماید: «بدی را به آنچه بهتر است، دفع کن. آن‌گاه کسی که میان تو و میان او دشمن است، گویی دوستی یکدل می‌گردد؛ و این [خصلت] را جز کسانی که شکیباً بوده‌اند، نمی‌یابند، و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ، نخواهد یافت».

۴۱۹. امام علی علیه السلام - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : اگر دشمنت با تو به تظاهر، اظهار دوستی و یک‌رنگی کند، آن را با دوستی گرم بپذیر؛ چرا که اگر این را ادامه دهد و بدان خو گیرد، دوستی اش خالص گردد. [صفحه ۵۳۸]

المسالمة مع الوعی

اشاره

۴۲۰- الإمام علی علیه السلام: وجدتُ المسالمة ما لم یکن وهن فی الإسلام أنجع من القتال [۷۲۵].

۴۲۱- عنه علیه السلام: من أفضل النصح الإشارة بالصلح [۷۲۶].

۴۲۲- عنه علیه السلام - فی عهده إلى مالک الأشر - : ولا تدفعن صلحاً دعاک إلیه عدوک ولله فیہ رضی، فإن فی الصلح دعاً لجنودک، وراحة من همومک، وأمناً لبلادک. ولكن الحذر کل الحذر من عدوک بعد صلحک، فإن العدو ربما قارب لیتغفل، فخذ بالحزم، واتهم فی ذلک حسن الظن. [۷۲۷].

سازش به همراه زیرکی

۴۲۰. امام علی علیه السلام: سازش را تا زمانی که در آن ضرری برای اسلام نباشد، سودمندتر از نبرد یافتم.

۴۲۱. امام علی علیه السلام: برترین خیرخواهی، راهنمایی به صلح و سازش است.

۴۲۲. امام علی علیه السلام - در عهدنامه‌اش به مالک اشتر - : صلحی را که دشمنت تو را بدان فرا خواند و خشنودی خداوند در آن باشد، کنار مزن؛ چرا که در صلح، آسایش سپاهیان تو و آسودگی ات از غصه‌ها و امنیت شهرهایت است.

لیکن زنهار، زنهار از دشمن خود پس از آشتی، که بسا دشمن نزدیک شود تا غفلتی یابد! پس دوراندیش باش و خوش‌گمانی را در این امور، متهم ساز.

[صفحه ۵۳۹]

شدة الحذر من العدو

اشاره

۴۲۳- الإمام علی علیه السلام: من نام لم یتم عنه [۷۲۸].

۴۲۴- عنه علیه السلام: کن من عدوک علی أشد الحذر [۷۲۹].

۴۲۵- عنه علیه السلام: لا تأمن عدواً وإن شکر [۷۳۰].

۴۲۶- عنه علیه السلام: شر الأعداء أبعدهم غوراً وأخفاهم مکیده [۷۳۱].

۴۲۷- عنه علیه السلام - فی الحکم المنسوبة إلیه - : کن للعدو المکاتم أشد حذراً منك للعدو المبارز [۷۳۲].

- ۴۲۸- عنه علیه السلام: أو هن الأعداء كيداً من أظهر عداوته [۷۳۳].
- ۴۲۹- عنه علیه السلام: من أظهر عداوته قلّ كيده [۷۳۴].
- ۴۳۰- عنه علیه السلام: لا تغترنّ بمجامله العدو، فإنه كالماء وإن أطيل إسخانه بالنار لا يمتنع من إطفائها. [۷۳۵].
- [صفحه ۵۴۰]

پرهیز کامل از دشمن

۴۲۳. امام علی علیه السلام: آن که به خواب رود، [دیگران] از او خواب نباشند.
۴۲۴. امام علی علیه السلام: از دشمن، به سختی بر حذر باش.
۴۲۵. امام علی علیه السلام: دشمن را امین مشمار، گرچه سپاس گوید.
۴۲۶. امام علی علیه السلام: بدترین دشمنان، آن است که ژرف‌نگری‌اش عمیق‌تر باشد و پنهانکاری‌اش نسبت به نیرنگ، زیادتر.
۴۲۷. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- از دشمن پنهانکار بیشتر بر حذر باش تا دشمن به میدان آمده.
۴۲۸. امام علی علیه السلام: سست‌ترین دشمنان از جهت حيله و نیرنگ، آن است که دشمنی‌اش را آشکار سازد.
۴۲۹. امام علی علیه السلام: آن که دشمنی‌اش را آشکار کند، حيله‌اش اندک باشد. ۴۳۰. امام علی علیه السلام: فریب ظاهر سازی دشمن را مخور؛ چرا که دشمن، چون آب است که گرچه غلیانش با آتش به درازا کشد، لیک از خاموش کردن آن سر باز نزند.
- [۷۳۶].
- [صفحه ۵۴۱]

التحذیر من استصغار الخصم

اشاره

- ۴۳۱- الإمام علی علیه السلام: لا تستصغرنّ عدوّاً وإن ضعف [۷۳۷].
- ۴۳۲- عنه علیه السلام- فی الحكم المنسوبه إلیه:- احذر استصغار الخصم فإنه یمنع من التحفظ، وربّ صغیر غلب کبیراً [۷۳۸].
- ۴۳۳- عنه علیه السلام- أيضاً: لا تستصغرنّ أمر عدوّک إذا حاربتّه، فإنّک إن ظفرت به لم تُحمد وإن ظفر بک لم تُعذر، والضعیف المحترس من العدو القوی أقرب إلی السلامه من القوی المغترّ بالضعیف [۷۳۹].

کوچک شمردن دشمن

۴۳۱. امام علی علیه السلام: هیچ دشمنی را کوچک مشمار، گرچه ناتوان باشد.
۴۳۲. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- پرهیز از کوچک شمردن دشمن، چرا که از مراقبت باز می‌دارد؛ و چه بسیار کوچک‌هایی که بر بزرگ‌ها پیروز گشتند!
۴۳۳. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- کار دشمن را به هنگامی که با او نبرد می‌کنی، کوچک مشمار؛ چرا که اگر پیروز شدی، ستایش نشوی، و اگر او بر تو پیروز گشت، معذور نیستی. ناتوانی که مراقب دشمن توانمند است، به سلامت نزدیک‌تر است از توانمندی که بر ناتوان، غزه می‌شود.
- [صفحه ۵۴۲]

التحذیر من استنصاح الأعداء

اشاره

- ۴۳۴- عنه علیه السلام: قد جهل من استنصح أعداءه [۷۴۰].
- ۴۳۵- عنه علیه السلام: لا تشاور عدوَّك واستره خبرك [۷۴۱].
- ۴۳۶- عنه علیه السلام: استشر أعداءك تعرف من رأيهم مقدار عداوتهم ومواقع مقاصدهم [۷۴۲].
- ۴۳۷- عنه علیه السلام- فی الحكم المنسوبة إليه-: استشر عدوَّك تجرَّبهُ لتعلم مقدار عداوته [۷۴۳].
- ۴۳۸- عنه علیه السلام: من استعان بعدوّه علی حاجته ازداد بعداً منها. [۷۴۴].

هشدار در خیرخواهی از دشمن

۴۳۴. امام علی علیه السلام: نادان است آن که از دشمنانش خیرخواهی طلبد.
۴۳۵. امام علی علیه السلام: با دشمنت رایزنی مکن و اخبارت را از او بیوشان. ۴۳۶. امام علی علیه السلام: با دشمنانت رایزنی کن تا اندازه‌ی دشمنی آنها و اهدافشان را بشناسی.
۴۳۷. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان-: برای آزمودن، با دشمنت رایزنی کن تا اندازه‌ی دشمنی‌اش را بدانی.
۴۳۸. امام علی علیه السلام: آن که از دشمنش بر [رفع] نیازمندی‌اش کمک جوید، دوری‌اش از خواسته، بیشتر شود. [صفحه ۵۴۳]

انتهاز الفرصه فی مواجهه الأعداء

اشاره

- ۴۳۹- الإمام علیّ علیه السلام: استعمل مع عدوِّك مراقبه الإمكان وانتهاز الفرصه، تظفر [۷۴۵].
- ۴۴۰- عنه علیه السلام: لا توقع بالعدوِّ قبل القدرة [۷۴۶].
- ۴۴۱- عنه علیه السلام: لا تظهر العداوه لمن لا سلطان لك علیه [۷۴۷].
- ۴۴۲- عنه علیه السلام: لا تعرّض لعدوِّك وهو مقبل؛ فإنّ إقباله يعينه عليك، ولا تعرّض له وهو مدبر؛ فإنّ إدباره يكفیک أمره [۷۴۸].
- ۴۴۳- عنه علیه السلام: أنكأ الأشياء لعدوِّك ألاً تعلمه أنك اتخذته عدوًّا [۷۴۹].
- ۴۴۴- عنه علیه السلام- فی الحكم المنسوبة إليه-: أقتل الأشياء لعدوِّك ألاً تعرّفه أنك اتخذته عدوًّا. [۷۵۰]. [صفحه ۵۴۴]

موقعیت شناسی در برخورد با دشمنان

۴۳۹. امام علی علیه السلام: به کارگیر با دشمنت انتظار توانایی و زمان‌شناسی را، تا پیروز گردی.
۴۴۰. امام علی علیه السلام: پیش از توانمندی، بر دشمن یورش مبر.
۴۴۱. امام علی علیه السلام: با کسی که بر او قدرت نداری، دشمنی را آشکار مساز.
۴۴۲. امام علی علیه السلام: به هنگام روی کردن دشمن، متعرّض او مشو؛ چرا که روی کردنش او را بر تو یاری دهد، و به هنگام

روی گرداندن دشمن، متعزّض او مشو؛ چرا که روی گرداندنش تو را از کار او کفایت کند.

۴۴۳. امام علی علیه السلام: کشنده‌ترین چیزها برای دشمن آن است که به وی اعلام نکنی که او را دشمن گرفته‌ای.

۴۴۴. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- کشنده‌ترین چیز برای دشمن آن است که به وی نفهمانی که او را دشمن گرفته‌ای.

[صفحه ۵۴۵]

عدم العقوبه علی الظنه و التهمه

اشاره

۴۴۵- الجمل: دخل [ابن عباس] علی أمير المؤمنين عليه السلام فابتدأه عليه السلام وقال: يابن عباس، عندك خبر؟ فقال: قد رأيت طلحة والزبير.

فقال له: إنهما استأذنانی فی العمره، فأذنت لهما بعد أن استوثقت منهما بالأیمان ألا یغدرا ولا ینکثا ولا یحدثا فساداً. واللّه یابن عباس ما قصدا إلا الفتنة، فکأنتی بهما وقد صارا إلى مکة لیستعینا علی حربی، فإنّ یعلی بن منیه الخائن الفاجر قد حمل أموال العراق وفارس لینفق ذلك، ویفسد هذان الرجلان علیّ امری، ویسفکان دماء شیعی و أنصاری.

فقال عبد الله بن عباس: إذا کان عندک الأمر كذلك فلیم أذنت لهما؟ وهما حبستهما وأوثقتهما بالحديد، وكفیت المسلمین شرهما؟ فقال له علیه السلام: یابن عباس، أ تأمرنی أن أبدأ بالظلم وبالسینة قبل الحسنه، وأعاقب علی الظنه و التهمه وأخذ بالفعل قبل كونه؟ كلا! واللّه لا- عدلتُ عمّا أخذ اللّه علیّ من الحكم بالعدل، ولا القول بالفصل. یابن عباس، إننی أذنت لهما وأعرف ما یكون منهما، لكننی استظهرتُ باللّه علیهما، واللّه لأقتلنهما ولیخبین ظنهما، ولا- یلقیان من الأمر مئاهما، فإنّ اللّه یأخذهما بظلمهما لی، ونكثهما بیعتی، وبغیها علیّ [۷۵۱].

۴۴۶- تاریخ الطبری عن جندب: لما بلغ علیاً مصابّ بنی ناجیه وقتل صاحبهم، قال: هوت أمه! ما كان أنقص عقله، وأجرأه علی ربّه! فإنّ جائباً

[صفحه ۵۴۶]

جاءنی مرّة فقال لی: فی أصحابک رجال قد خشیتُ أن یفارقوك، فما ترى فیهم؟ فقلت له: إننی لا أخذ علی التهمه، ولا أعاقب علی الظنّ، ولا أقاتل إلا من خالفنی وناصبنی وأظهر لی العداوه، ولستُ مقاتله حتی أدعوه وأعذر إلیه، فإن تاب ورجع إلینا قبلنا منه، وهو أخونا، وإن أبی إلا الاعترام علی حربنا استعنا علیه اللّه، وناجزناه، فكفّ عنی ما شاء اللّه.

ثمّ جاءنی مرّة أخرى فقال لی: قد خشیتُ أن یفسد علیک عبدُ اللّه بن وهب الراسبی وزید بن حصین، إننی سمعتُهما یذکرانک بأشیاء لو سمعتُها لم تفارقهما علیها حتی تقتلها أو توبقهما، فلا تفارقهما من حبسک أبداً. فقلت: إننی مستشیرک فیهما، فماذا تأمرنی به؟ قال: فإنّی آمرک أن تدعو بهما، فتضرب رقابهما، فعملتُ أنّه لا ورع ولا عاقل، فقلت: واللّه ما أظنک ورعاً، ولا عاقلاً نافعاً، واللّه لقد کان ینبغی لک لو أردت قتلهم أن تقول: اتق اللّه، لِمَ تستحلّ قتلهم ولم یقتلوا أحداً، ولم ینابذوك، ولم یخرجوا من طاعتک؟! [۷۵۲].

۴۴۷- الإمام الصادق علیه السلام: کان أمير المؤمنين علیّ بن أبی طالب صلوات اللّه علیه یقول للناس بالكوفه: یا أهل الكوفه، أترونی لا أعلم ما یصلحکم؟! بلی،

[صفحه ۵۴۷]

ولکنی أكره أن أصلحك بفساد نفسی [۷۵۳].

۴۴۸- الغارات- فی خبر مفارقة الخزیت بن راشد (وهو من الخوارج) أمير المؤمنين عليه السلام:- قال عبد الله بن قعین ...: أتیت أمير المؤمنين عليه السلام ... فأخبرته بما سمعت من الخزیت وما قلت لابن عمه وما ردّ علیّ. فقال عليه السلام: دعه، فإن قبل الحقّ ورجع عرفنا ذلك له وقبلناه منه؛ وإن أبی طلبناه.

فقلت: یا أمير المؤمنين فلم لا تأخذه الآن فتستوثق منه؟

فقال: إنّا لو فعلنا هذا لكلّ من نتهمه من الناس ملأنا السجون منهم، ولا أرانی یسعی الوثوب علی الناس والحبس لهم وعقوبتهم حتی یظهروا لنا الخلاف [۷۵۴].

راجع: القسم السادس/وقعة النهروان/خروج الخزیت بن راشد.

[صفحه ۵۴۸]

کیفر نکردن بر پایه گمان و اتهام

۴۴۵. الجمل: ابن عباس بر امیر مؤمنان وارد شد و علی علیه السلام آغاز [به سخن] کرد و فرمود: «ای ابن عباس! آیا نزد تو خبری است؟». گفت: طلحه و زبیر را دیدم. به وی فرمود: «آن دو از من برای عمره اجازه خواستند و من هم، پس از آن که با سوگندشان از آنان پیمان گرفتم که حيله نکنند و بیعت نشکنند و تباهی بر پا ندارند، اجازه دادم. ای ابن عباس! به خدا سوگند آنان، جز فتنه قصدی نداشتند. گویا می بینم که به مگه می روند تا برای نبرد با من مدد جویند؛ چرا که یعلی بن منیه، خیانت پیشه‌ی تبه کار، ثروت‌های عراق و فارس را با خود بُرد تا در این راه هزینه کند، و این دو مرد، کارم را تباہ کنند و خون شیعیان و یارانم را بریزند». ابن عباس گفت: اگر چنین است، چرا به آنان اجازه دادی و چرا آنان را زندان نکردی و با آهن، آنان را به بند نکشیدی تا مسلمانان را از شرّشان آسوده داری؟

فرمود: «ای ابن عباس! آیا مرا و می داری که ستم آغاز کنم و بدی را پیش از بدی به کار گیرم و آنان را بر پایه‌ی گمان و تهمت، کیفر دهم و پیش از انجام دادن کار، آنان را مؤاخذه نمایم؟ هرگز! به خدا سوگند، عدول نکنم از آنچه خداوند از من پیمان گرفته از داوری بر پایه‌ی عدل و سخن آشکار. ای ابن عباس! من بدانان اجازه دادم و آنچه را از آنان سر زنده، می شناسم؛ لیک در برابر آنان، از خداوند کمک خواستم و به خدا سوگند، آنان را خواهم کشت و امیدشان را ناامید خواهم ساخت، و آن دو به خواسته‌هایشان نرسند؛ چرا که خداوند، آنان را بر ستمشان بر من و بیعت شکنی آنها و تعدی بر من، مؤاخذه خواهد کرد.

۴۴۶. تاریخ الطبری- به نقل از جندب:- وقتی گزارش مصیبت‌های بنی ناجیه و کشته شدن بزرگشان به علی علیه السلام رسید، فرمود: «مادرش بیفتد! چه قدر کم خرد و جسور بر خداوند بود! یک بار نزد من آمد و به من گفت: در میان اصحابت

[صفحه ۵۴۹]

مردانی هستند که می ترسم از تو کناره گیرند. درباره‌ی آنان چه نظری داری؟ به وی گفتم: من بر پایه‌ی اتهام، مؤاخذه نمی کنم و بر پایه‌ی گمان، کیفر نمی دهم و نبرد نکنم، مگر با کسی که با من مخالفت ورزیده و دشمنی کرده و عداوتش را آشکار ساخته است، و [با چنین فردی] نبرد نکنم، مگر آن که او را دعوت کنم و برایش عذر آورم. پس اگر توبه کرد و به سوی ما بازگشت، از او می پذیریم و او برادر ماست، و اگر سر باز زد و تصمیم بر نبرد با ما داشت، از خداوند بر او مدد جویم و با او پیکار کنیم. پس آنچه خدا خواهد، از ما دور سازد.

بار دیگر نزد من آمد و گفت: می ترسم که عبدالله بن وهب راسی و زید بن حصین، کار را بر تو تباہ کنند. شنیدم که نسبت به تو چیزهایی می گفتند که اگر می شنیدی، آنها را رها نمی ساختی، مگر آن که آنها را بکشی یا کیفر دهی. پس هیچ گاه آنان را از

زندان، رها مساز. گفتم: درباره‌ی آنان با تو مشورت می‌کنم. تو چه پیشنهاد می‌کنی؟ گفت: من پیشنهاد می‌کنم آنها را فرا خوانی. آن‌گاه گردنشان را بزنی.

در این هنگام، دانستم که او نه با تقواست و نه خردمند. [به وی] گفتم: به خدا سوگند، گمان نبرم پارسا و خردمندی سودرسان باشی. به خدا سوگند، سزاوار بود که اگر می‌خواستم آنان را بکشم، بگوئی: از خدا پروا کن؛ چرا خونشان را حلال می‌دانی با آن که کسی را نکشته‌اند و تو را طرد نکرده و از طاعت بیرون نرفته‌اند؟».

۴۴۷. امام صادق علیه السلام: علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان - که درود خدا بر او باد - در کوفه به مردم می‌فرمود: «ای مردم کوفه! آیا گمان می‌کنید نمی‌دانم چگونه شما [صفحه ۵۵۰]

را به راه آورم چرا؛ ولیکن خوش ندارم که شما را با تباه کردن خویش، به راه آورم».

۴۴۸. الغارات - در گزارش کناره‌گیری خزیت بن راشد، یکی از خوارج از امیر مؤمنان - عبداللّه بن قعین گوید ...: نزد امیر مؤمنان آمدم و آنچه درباره‌ی خزیت شنیده بودم و آنچه به پسرعمویش گفته بودم و آنچه را وی پاسخ داده بود، به علی گزارش دادم. فرمود: «او را رها کن. اگر حق را پذیرفت و بازگشت، او را بدین امر بشناسیم و از او بپذیریم، و اگر سر باز زد، او را بخواهیم». گفتم: ای امیر مؤمنان! چرا الان او را نمی‌گیری تا از او وثیقه بستانی؟ فرمود: «اگر با هر یک از مردم که او را متهم می‌کنیم، چنین رفتار کنیم، باید زندان‌ها را از مردم پُر سازیم و معتقد نیستم که حمله به مردم و زندان کردن آنان و کیفر دادن آنها روا باشد، مگر آن که مخالفت با ما را آشکار سازند.

ر. ک: بخش ششم/واقعه نهروان/خارج شدن خزیت بن راشد.

[صفحه ۵۵۱]

التحذیر من التعذیب

اشاره

۴۴۹- الإمام علیّ علیه السلام: من ضرب رجلاً سوطاً ظلماً، ضربه الله تبارک وتعالی بسوطٍ من نار [۷۵۵].

۴۵۰- عنه علیه السلام: أبغض الخلق إلى الله عزّ وجلّ من جرّد ظهر مسلم بغير حقّ، ومن ضرب فی غیر حقّ من لم يضربه أو قتل من لم يقتله [۷۵۶].

[صفحه ۵۵۲]

۴۵۱- عنه علیه السلام - من كتابه إلى أمراء الخراج -: لو لم يكن فيما نُهي عنه من الظلم والعدوان عقاب يخاف، كان في ثوابه ما لا عذر لأحدٍ بترك طلبته، فارحموا تُرحموا، ولا تعذبوا خلق الله ولا تكلفوهم فوق طاقتهم [۷۵۷].

۴۵۲- عنه علیه السلام: أيها الناس! إنني دعوتكم إلى الحقّ فتولّيتُم عني، وضربتكم بالدرّة فأعيتُموني. أما إنّه سيليكُم بعدى ولاء لا يرضون منكم بهذا حتى يعدّبوكم بالسياط والحديد، فأما أنا فلا أعدّبكم بهما؛ إنّه من عدّب الناس في الدنيا عدّبه الله في الآخرة [۷۵۸].

۴۵۳- مسند زيد بن عليّ عن أبيه عن جدّه عن الإمام عليّ عليهم السلام - أنّه قال لعمر في امرأة حامل اعترفت بالفجور فأمر بها أن ترحم - فلعلّك انتهرتها أو أخفتها؟ قال: قد كان ذلك، فقال: أو ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا حدّ على معترف بعد بلاء، إنّه من قيّدت أو حبست أو تهدّدت فلا إقرار له. قال: فخلّي عمر سيلها، ثمّ قال: عجزت النساء أن تلد مثل عليّ بن

أبی طالب، لو لا علی لهلك عمر [۷۵۹].

۴۵۴- الإمام علی علیه السلام- من خطبه له فی أوائل خلافته-: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَأَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ، وَفَضَّلَ حَرَمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا، وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حَقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا، «فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ» إِلَّا بِالْحَقِّ، وَلَا يَحِلُّ أَذَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ [۷۶۰].

[صفحه ۵۵۳]

پرهیزاندن از شکنجه

۴۴۹. امام علی علیه السلام: آن که به شخصی از روی ستم تازیانه زند، خداوند- تبارک و تعالی- او را به تازیانه‌ی آتشین خواهد زد.
۴۵۰. امام علی علیه السلام: دشمن‌ترین بنده نزد خداوند- عزّوجلّ-، کسی است که پشتِ مسلمانی را به ناحق برهنه کند، و کسی را که او را زنده است، به ناحق کتک زند، و کسی را که [قصد] کشتن او را نداشته است، بکشد.

[صفحه ۵۵۴]

۴۵۱. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به مأموران خراج-: اگر خداوند برای ستم و بیداد که از آن نهی فرمود، کیفری که از آن ترسند، نمی‌نهد، پاداشی که در پرهیز از ستم است، عذری برای رها کردن [عدالت] نمی‌گذارد. پس رحم کنید تا به شما رحم شود، بندگان خدا را شکنجه نکنید و بیش از توانشان بر آنان تکلیف مکنید.

۴۵۲. امام علی علیه السلام: ای مردم! شما را به حق فرا خواندم، از من رو گردانید؛ با تازیانه شما را زدم، خسته‌ام کردید. بدانید که پس از من زمامداری بر شما حکم راند که از شما بدین کار، خشنود نشوند، مگر آن که با تازیانه و آهن، شما را شکنجه کنند؛ و امّا شما را با تازیانه و آهن شکنجه نکنم؛ چرا که هر کس مردم را در دنیا شکنجه کند، خداوند او را در آخرت، شکنجه خواهد کرد.

۴۵۳. مسند زید- به نقل از زید بن علی از پدرش از جدّش درباره‌ی امام علی علیه السلام-: به درستی که او (علی علیه السلام) به عمر درباره‌ی زن حامله‌ای که اعتراف به زنا کرده بود و عمر دستور داد سنگسار شود، گفت: «شاید بر سرش فریاد کشیده‌ای یا او را ترسانده‌ای؟» گفت: چنین بود. فرمود: «آیا از رسول خدا نشنیدی که می‌فرمود: "بر اعتراف کننده، پس از شکنجه حدّی نیست. به درستی که آن که او را در بند کشی یا زندان کنی، یا تهدید کنی اقرارش [ارزش] ندارد."؟» گوید: عمر، زن را آزاد کرد. سپس گفت: زنان، ناتوانند که فرزندی مانند علی بن ابی طالب بزایند. اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.

۴۵۴. امام علی علیه السلام- از سخنرانی‌اش در آغاز خلافت-: خدا حرامی را حرام کرده که ناشناخته نیست، و حلالی را حلال کرده که از عیب خالی است؛ و حرمت مسلمان را بر دیگر حرمت‌ها برتری داده است، و حقوق مسلمانان را با اخلاص و یگانه‌پرستی پیوند داده است. «پس مسلمان، کسی است که مسلمانان، از دست و زبان او آزاری نبینند»، جز آن که برای حق باشد؛ و آزار مسلمانان روا نیست، مگر آن‌جا که واجب شود.

[صفحه ۵۵۵]

النهی عن السب

اشاره

۴۵۵- وقعه صفین عن عبد الله بن شريك: خرج حجر بن عدی وعمرو بن الحمق يظهران البراءة واللعن من أهل الشام، فأرسل إليهما

علی: أن کُفّا عمّا یبلغنی عنکما.

فأتیاه فقالا: یا أمیر المؤمنین، ألسنا محقّین؟

قال: بلی.

قالا: أو لیسوا مبطلین؟

قال: بلی.

قالا: فلمّ منعنا من شتمهم؟

قال: کرهت لکم أن تكونوا لعانین شتّامین، تشتمون وتبزوون، ولكن لو وصفتم مساوی أعمالهم فقلتم: من سیرتهم کذا وکذا، ومن عملهم کذا وکذا، کان أصوب فی القول، وأبلغ فی العذر. ولو قلتم مکان لعنکم إیّاهم وبراءتکم منهم: اللهم احقن دماءنا ودماءهم، وأصلح ذات بیننا وبینهم، واهدهم من ضلالتهم، يعرف الحقّ منهم من جهله، ویرعوی عن الغیّ والعدوان من لهج به. کان هذا أحبّ إلّیّ وخیراً لکم.

فقالا: یا أمیر المؤمنین، نقبل عظمتک، ونأدّب بأدبک [۷۶۱].

۴۵۶- عنه علیه السلام: لا تشنّ عدوّک وإن شانک [۷۶۲].

[صفحه ۵۵۶]

دوری از دشنام دادن

۴۵۵. وقعه صفین - به نقل از عبدالله بن شریک: - حجر بن عدی و عمرو بن حمق بیرون شدند، در حالی که براءت و لعن بر شامیان را آشکار می کردند. علی به آنان پیغام داد که از آنچه به من خبر رسیده، خودداری کنید.

آن دو نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! مگر ما برحق نیستیم؟

فرمود: «چرا».

گفتند: مگر آنان بر باطل نیستند؟

فرمود: «چرا».

گفتند: پس چرا ما را از دشنام دادن آنان، باز داشتی؟ فرمود: «دوست نداشتم شما جزو لعن کننده‌ها و دشنام دهنده‌ها باشید، فحش بدهید و براءت بجویید؛ اما اگر بدی‌های رفتاری آنان را بازگو می کردید و می گفتید: "سیره‌ی آنان چنین است و رفتارشان چنان است،" به سخن حق، نزدیک تر بود و در عذر آوری، رساتر. و اگر به جای لعن آنان و براءت جستن از آنها می گفتید: "بار خدایا! خون ما و آنان را حفظ کن، میان ما و آنان را اصلاح کن و آنان را از گمراهی برهان، تا آن که حق را نمی داند بشناسد و آن که به گمراهی و دشمنی آزمند است، از آن باز ایستد،" این، نزد من دوست داشتنی تر بود و برای شما بهتر».

آن دو گفتند: ای امیر مؤمنان! پندت را می پذیریم و به ادب تو مؤدّب می شویم.

۴۵۶. امام علی علیه السلام: از دشمنت عیبجویی مکن، گرچه او از تو عیبجویی کند.

[صفحه ۵۵۷]

الرفق ما لم یکن قامرا

اشاره

۴۵۷- الإمام علی علیه السلام: الرفق یفلّ حدّ المخالفه [۷۶۳].

۴۵۸- عنه علیه السلام- فی الحکم المنسوبه إلیه-: قارب عدوک بعض المقاربه تنل حاجتک، ولا تفرط فی مقاربتہ فتذلّ نفسک وناصرک، وتأمل حال الخشبۃ المنسوبه فی الشمس التي إن أملتھا زاد ظلّها، وإن أفرطت فی الإمامه نقص الظلّ [۷۶۴].

۴۵۹- تاریخ الطبری عن عبد الملک بن أبی حزّه الحنفی: أن علیاً خرج ذات یوم یخطب، فإنه لفی خطبته إذ حکمت المحکمۃ فی جوانب المسجد.

[صفحه ۵۵۸]

فقال علی: الله أكبر! کلمه حقّ یراد بها باطل! إن سکتوا عممناهم [۷۶۵]، وإن تکلموا حججناهم، وإن خرجوا علینا قاتلناهم [۷۶۶].

۴۶۰- السنن الکبری عن کثیر بن نمر: بینا أنا فی الجمعة وعلی رضی الله عنه علی المنبر، إذ قام رجل فقال: لا حکم إلا لله. ثمّ قام آخر فقال: لا حکم إلا لله، ثمّ قاموا من نواحی المسجد، فأشار إلیهم علی رضی الله عنه بیده: اجلسوا، نعم لا حکم إلا لله، کلمه یتغی بها باطل، حکم الله ننظر فیکم، ألا إن لکم عندی ثلاث خصال: ما کنتم معنا لا نمنعکم مساجد الله أن تذکروا فیها اسم الله، ولا نمنعکم فیئاً ما کانت أیدیکم مع أیدینا، ولا نقاتلکم حتی تقاتلوا. ثمّ أخذ فی خطبته [۷۶۷].

۴۶۱- الأموال عن کثیر بن نمر: جاء رجل لرجل من الخوارج إلی علی، فقال: یا أمیر المؤمنین، إنی وجدت هذا یسبک، قال: فسبّه كما سبّنی. قال: ویتوعّدک؟ فقال: لا- أقتل من لم یقتلنی، قال علی: لهم علینا ثلاث: أن لا نمنعهم المساجد أن یدکروا الله فیها، وأن لا نمنعهم الفیء ما دامت أیدیهم مع أیدینا، وأن لا نقاتلهم حتی یقاتلونا [۷۶۸].

۴۶۲- المصنّف عن کثیر بن نمر: جاء رجل برجال إلی علی فقال: إنی رأیت هؤلاء یتوعّدونک، ففرّوا وأخذت هذا، قال: أفأقتل من لم یقتلنی؟ قال: إنه سبک! قال: سبّه أودع [۷۶۹].

راجع: القسم السادس/وقعه النهروان/مصیر المارقین إلی النهروان/صبر الإمام علی أذاهم ورفقه بهم.

[صفحه ۵۵۹]

نرمی تا زمانی که توطنه نباشد

۴۵۷. امام علی علیه السلام: نرمی، تیزی مخالفت را کند سازد.

۴۵۸. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان-: به دشمنیت، اندازه‌ای نزدیک شو که به خواسته‌ات برسی، و در نزدیکی به او زیاده‌روی منما تا خود و یاورت را خوار سازی. در چوبی که در برابر خورشید نصب شده، بنگر. اگر آن را مایل کنی، سایه‌اش بسیار شود و اگر در مایل کردن زیاده‌روی کنی، سایه کم گردد.

۴۵۹. تاریخ الطبری- به نقل از عبد الملک بن ابی حزّه حنفی-: علی روزی برای ایراد سخنرانی بیرون رفت. او در حال سخنرانی بود که خوارج، در گوشه‌های مسجد، شعار «لا حکم الا لله؛ حکمرانی جز برای خداوند نیست!»، سر دادند.

[صفحه ۵۶۰]

علی علیه السلام فرمود: «الله اکبر! سخن حقّی است که از آن، باطل اراده شود. اگر ساکت شوند، از آنان صرف نظر کنیم، و اگر سخن گویند، با آنان احتجاج کنیم، و اگر بر ما خروج کنند، با آنان پیکار کنیم».

۴۶۰. السنن الکبری- به نقل از کثیر بن نمر-: در حالی که در نماز جمعه بودیم و علی علیه السلام بر منبر بود، مردی به پا خاست و گفت: «لا- حکم الا لله؛ حکمرانی جز برای خداوند نیست!». مردی دیگر هم به پا خاست و گفت: «لا- حکم الا لله!». آن گاه از گوشه‌های مسجد، به پا خاستند. علی علیه السلام با دست به آنان اشاره کرد که بنشینند [و فرمود: «آری؛ لا حکم الا لله! سخنی که از آن، باطل طلب شود. بر پایه‌ی حکم خداوند به شما می‌نگریم. بدانید که برای شما نزد من، سه ویژگی است: تا زمانی که با ما

هستید، شما را از مساجد خداوند باز نداریم که در آن، نام خدا را بر زبان آورید؛ و تا زمانی که دستان شما با دستان ماست، شما را از ثروت‌های عمومی محروم نسازیم؛ و با شما پیکار نکنیم، مگر آن که نبرد کنید». آن‌گاه به ادامه‌ی خطبه پرداخت.

۴۶۱. الأموال- به نقل از کثیر بن نمیر- مردی، مردی از خوارج را نزد علی علیه‌السلام آورد و گفت ای امیر مؤمنان! دیدم که این مرد، تو را دشنام می‌دهد. فرمود: «به او دشنام ده، همان‌گونه که به من دشنام داد». گفت: تو را دوزخی می‌انگاشت! فرمود: «نکشم آن که را با من پیکار نکند». [سپس] فرمود: «آنها بر ما سه حق دارند: آنان را از مساجد، باز نداریم، که در آن یاد خدا کنند؛ و آنان را از ثروت‌های عمومی باز نداریم، تا زمانی که دستان آنان با دست‌های ماست؛ و با آنان پیکار نکنیم، تا زمانی که با ما پیکار نکنند».

۴۶۲. المصنّف- به نقل از کثیر بن نمیر- مردی، مردانی را نزد علی آورد و گفت: اینان، تو را دوزخی می‌انگاشتند! سپس فرار کردند. اینان را گرفتم. فرمود: «آیا بگوشم آن که را با من پیکار نکرده است؟». گفت: تو را دشنام داد؟ فرمود: «او را دشنام ده یا رها کن».

ر. ک: بخش ششم/ واقعه نهروان/ حرکت مارقین به نهروان/ شکیبایی امام در برابر آزار آنان و نرمی نسبت به آنان.

[صفحه ۵۶۱]

اجلاء المتأمرین أو حبسهم

اشاره

۴۶۳- شرح نهج البلاغه: قد روی أنّ عمران بن الحصین کان من المنحرفین عنه علیه‌السلام، وأنّ علیاً سیرهُ إلى المدائن، وذلك أنّه کان یقول: إن مات علیّ فلا أدری ما موته، وإن قتل فعسی أنّی إن قتل رجوت له [۷۷۰].

۴۶۴- الغارات عن سعید الأشعری: استخلف علیّ علیه‌السلام حین سار إلى النهروان رجلاً من النخع یقال له: هانی بن هوذة، فکتب إلى علیّ علیه‌السلام: إن غتياً وباهلة فتناوا، فدعوا الله علیک أن یظفر بک عدوّک، قال: فکتب إليه علیّ علیه‌السلام: اجلبهم من الکوفة ولا تدع منهم أحداً [۷۷۱].

۴۶۵- تاریخ الطبری عن المجلّ بن خلیفه: أنّ رجلاً منهم من بنی سدوس یقال له العیزار بن الأخنس کان یری رأی الخوارج، خرج إلیهم، فاستقبل وراء المدائن عدی بن حاتم ومعه الأسود بن قیس والأسود بن یزید المرادیان، فقال له العیزار حین استقبله: أسالتم غانم، أم ظالم آثم؟ فقال عدی: لا، بل سالتم غانم،

[صفحه ۵۶۲]

فقال له المرادیان: ما قلت هذا إلا لشرّ فی نفسک، وإنک لنعرفک یا عیزار برأی القوم، فلا تفارقنا حتی نذهب بک إلى أميرالمؤمنین فنخبره خبرک. فلم یکن بأوشک أن جاء علیّ فأخبراه خبره، وقال: یا أميرالمؤمنین، إنّه یری رأی القوم، قد عرفناه بذلك. فقال: ما یحلّ لنا دمه، ولکننا نجسه.

فقال عدی بن حاتم: یا أميرالمؤمنین، ادفعه إلیّ وأنا أضمن ألا یأتیک من قبله مکروه. فدفعه إلیه [۷۷۲].

[صفحه ۵۶۳]

تبعید یا زندانی کردن توپنه گران

۴۶۳. شرح نهج البلاغه: گزارش شده که عمران بن حصین، از کناره‌گیران از علی علیه السلام بود و علی او را به مدائن تبعید کرد؛ چرا که می‌گفت: اگر علی بمیرد، نمی‌دانم مرگش چگونه است؟! و اگر کشته شود، که امید داریم کشته شود، برایش امیدوارم!

۴۶۴. الغارات- به نقل از سعید اشعری-: علی علیه السلام هنگام حرکت به سوی نهروان، مردی از قبیله‌ی نخع را جانشین کرد که نامش هانی بن هوذه بود. وی به علی علیه السلام نامه نوشت که غنی و باهله فتنه کرده‌اند و دعا کرده‌اند که دشمنت پیروز گردد. علی علیه السلام به او نوشت: «آنان را از کوفه بیرون کن و هیچ یک از آنان را رها مکن».

۴۶۵. تاریخ الطبری- به نقل از محلّ بن خلیفه-: مردی از قبیله‌ی بنی سدوس که نامش عیزار بن اخنس بود و به باورهای خوارج اعتقاد داشت، به سمت آنان حرکت کرد. در بیرون مدائن، با عدی بن حاتم رو به رو شد که همراهش اسود بن قیس مرادی و اسود بن یزید مرادی بودند. عیزار، وقتی با عدی روبه رو شد، گفت: آیا سالم بهره‌بری یا ستمگر گنهکار؟ عدی گفت: سالم بهره‌بر. آن دو

[صفحه ۵۶۴]

مرادی گفتند: این سخن را نگفتی، مگر به جهت شری که در باطن داری. به درستی که ما می‌دانیم که عقیده‌ی خوارج را داری. ای عیزار! از ما جدا نمی‌شوی تا تو را نزد امیر مؤمنان ببریم و اخبارت را به وی گزارش دهیم. زمانی نگذشت که علی علیه السلام آمد و آن دو خبر را به وی گزارش کردند و گفتند: ای امیر مؤمنان! او بر اعتقاد خوارج است. ما او را می‌شناسیم. فرمود: «خونش بر ما حلال نیست؛ اما او را زندان می‌کنیم».

عدی بن حاتم گفت: ای امیر مؤمنان! او را به من سپار و من ضمانت کنم که از ناحیه‌ی او به شما آسیبی نرسد. علی علیه السلام او را به عدی سپرد.

[صفحه ۵۶۶]

السیاسة الحریة

اشاره

سیاست‌های جنگی

الاهتمام بالتدريب العسكري

اشاره

اهتمام به آموزش‌های نظامی

تعليم الجيش

اشاره

۴۶۶- الإمام علی علیه السلام- من وصیته لزیاد بن النضر حین أنفذه علی مقدّمته إلى صفین-: اعلم أن مقدّمه القوم عیونهم، وعیون المقدّمه طلائعهم، فإذا أنت خرجت من بلادك ودنوت من عدوك فلا تسأم من توجیهه، الطلائع فی كلّ ناحیه، وفی بعض الشعاب والشجر والخمر، وفی كلّ جانب، حتی لا یغیر کم عدوكم، ویكون لكم کمین.

ولا تُسِيرِ الكَتَائِبَ والقِبَائِلَ من لَدُن الصَّبَاحِ إلى المَسَاءِ إِلَّا تَعْبِيَهُ، فَإِنْ دَهَمَكُمُ أمرٌ أو غَشِيَكُمُ مَكْرُوهٌ كُنْتُمْ قد تَقَدَّمْتُمْ في التَّعْبِيَةِ. وإذا نَزَلْتُمْ بعدُ أو نَزَلَ بَكُمُ فليَكُنْ مَعسِكرَكُمُ في أَقْبَالِ الأَشْرَافِ، أو في سَفَاحِ [صفحة ۵۶۷]

الجبال، أو أثناء الأنهار؛ كيما تكون لكم رداءً ودونكم مرداً. ولتكن مقاتلتكم من وجه واحدٍ واثنين. واجعلوا رُقباءكم في صياصي الجبال، وبأعلى الأشراف، وبمناكب الأنهار؛ يريئون لكم؛ لئلا يأتيكم عدو من مكان مخافه أو أمن. وإذا نزلتم فانزلوا جميعاً، وإذا رحلتم فارحلوا جميعاً، وإذا غشيكم الليل فنزلتم فحفوا عسكركم بالرماح والترسه، واجعلوا زمامتكم يلوون ترستكم؛ كيلا تصاب لكم غرة، ولا تلقى لكم غفلة. واحرس عسكرك بنفسك، وإياك أن ترقد أو تصبح إلا غراراً أو مضمضة. ثم ليكن ذلك شأنك ودأبك حتى تنتهي إلى عدوك. وعليك بالتأني في حربك، وإيالك والعجلة إلا أن تتمكنك فرصة. وإيالك أن تقاتل إلا أن يبدؤوك، أو يأتيك أمرى. والسلام عليك ورحمة الله [۷۷۳].

۴۶۷- عنه عليه السلام: - ومن وصيه له عليه السلام لمعقل بن قيس الرياحي حين أنفذه إلى الشام في ثلاثة آلاف مقدمة له - اتق الله الذي لا بد لك من لقائه ولا منتهى لك دونه. ولا تقاتلن إلا من قاتلك. وسر البردين. وغور بالناس. ورفه بالسير. ولا تسر أول الليل فإن الله جعله سكناً وقدره مقاماً لا ظعننا. فأرح فيه بدنك وروح ظهرك. فإذا وقفت حين ينطح السحر أو حين ينفجر الفجر فسر على بركة الله. فإذا لقيت العدو فقف من أصحابك وسطاً، ولا تدن من القوم دنو من يريد أن ينشب [صفحة ۵۶۸]

الحرب، ولا تباعد عنهم تباعد من يهاب البأس حتى يأتيك أمرى، ولا يحملنكم شأنهم على قتالهم قبل دعائهم والاعذار إليهم [۷۷۴].

۴۶۸- عنه عليه السلام - من كتاب له عليه السلام إلى بعض أمراء جيشه: - فإن عادوا إلى ظل الطاعة فذاك الذي نحب، وإن توافت الأمور بالقوم إلى الشقاق والعصيان فانهد بمن أطاعك إلى من عصاك، واستغن بمن انقاد معك عن تقاعس عنك؛ فإن الممتكاه مغيبه خير من مشهده، وعوده أغنى من نهوضه [۷۷۵].

۴۶۹- عنه عليه السلام: إن زحف العدو إليكم فصقوا على أبواب الخنادق، فليس هناك إلا السيوف، ولزوم الأرض بعد إحكام الصفوف، ولا تنظروا في وجوههم، ولا يهولتكم عددهم، وانظروا إلى أوطانكم من الأرض. فإن حملوا عليكم فاجتوا على الركب، واستتروا بالترسه، صفًا محكمًا لا خلل فيه، وإن أدبروا فاحملوا عليهم بالسيوف، وإن ثبتوا فاثبتوا على التعابي، وإن انهزموا فاركبوا الخيل واطلبوا القوم [۷۷۶].

۴۷۰- عنه عليه السلام: إن كانت - وأعوذ بالله - فيكم هزيمة فتداعوا، واذكروا الله وما توعد به من فر من الزحف، وبكتوا من رأيتموه ولئى. واجتمعوا الألوية، واعتقدوا. وليسرع المخفون في رد من انهزم إلى الجماعة وإلى المعسكر، فليفر من فيه إليكم، فإذا اجتمع أطرافكم، وأتت أمدادكم، وانصرف فلکم، فألحقوا [صفحة ۵۶۹]

الناس بقوادهم، وأحكموا تعابيهم، وقاتلوا، واستعينوا بالله، واصبروا؛ وفي الثبات عند الهزيمة، وحمل الرجل الواحد الواثق بشجاعته على الكتيبة، فضل عظيم [۷۷۷].

۴۷۱- تاريخ دمشق عن ابن عباس: عقم النساء أن يأتين بمثل أمير المؤمنين على بن أبى طالب، والله، ما رأيت ولا سمعت رئيساً يوزن به، لرأيته يوم صفين وعلى رأسه عمامة قد أرخى طرفيها، كأن عينيه سراجا سليط، وهو يقف على شذمة يحضهم، حتى انتهى إلى وأنا في كنف من الناس فقال:

معاشر المسلمین! استشعروا الخشیة، و غَضُّوا الأصوات، و تجلببوا السکینة، و أعملوا [۷۷۸] الأسنة، و ألقوا السيوفَ قبل السلَّة، و أطلعوا الرخر [۷۷۹]، و نافحوا بالظبا، و صلوا السيوفَ بالخطا، و النبالَ بالرماح، فإنکم بعین الله و مع ابن عمِّ نبیِّه صلی الله علیه و آله. عاودوا الکر، و استحووا من الفر؛ فإنه عازٌّ باقی فی الأعقاب و الأعناق، و نازٌّ یوم الحساب. و طیبوا عن أنفسکم أنفساً، و امشوا إلى الموت أسحاً [۷۸۰] و علیکم بهذا السواد الأعظم، و الرواق المطیب [۷۸۱]، فاضربوا تَبَجَه؛ فإنَّ الشیطان راكب صعبه، و مفرش ذراعیه، قد قدَّم للوثبة یداً، و آخر للنکوص رجلاً، فصمداً [صفحه ۵۷۰]

صمداً حتى يتجلّى لكم عمود الدين: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتَرَكُمْ أَعْمَلُكُمْ» [۷۸۲].

تاریخ دمشق ۴۶۰: ۴۲، مروج الذهب ۳۸۹: ۲، عیون الأخبار لابن قتیبه ۱۱۰: ۱؛ نهج البلاغه: الخطبة ۶۶ و فيه من «معاشر المسلمین...»، خصائص الأئمة علیهم السلام: ۷۵، بشاره المصطفی: ۱۴۱ کلها نحوه. @. ۴۷۲- الإمام علی علیه السلام: لا- تمیلوا بریایاتکم، ولا- تریلوها، ولا- تجعلوها إلاً مع شجعانکم؛ فإنَّ المانع للذمار و الصابر عند نزول الحقائق هم أهل الحفاظ... و اعلموا أنَّ أهل الحفاظ هم الذين یحفون بریایاتهم، و یکتفونها، و یصیرون حفاقیها، و وراءها، و أمامها، و لا یضیعونها، لا یأخرون عنها فیسلموها، و لا ی تقدّمون علیها فیفردوها [۷۸۳]. [صفحه ۵۷۱]

آموزش ارتش

۴۶۶. امام علی علیه السلام- از سفارش او به زیاد بن نصر، هنگامی که او را پیشاپیش سپاه به صفین گسیل داشت-: بدان که پیشروان سپاه، دیده بانان آنهاست و دیده بانها، پیشروان جاسوسان اند. پس هنگامی که از شهرهای بیرون شدی و به دشمن نزدیک گشتی، از جستجو خسته مشو؛ [چرا که] جاسوسان، همه جا پراکنده اند: در شیار کوهها، لابه لای درختان و کمینگاهها و هر جای دیگر. [پس جستجو کن] تا دشمن بر شما شبیخون نزند و برای شما کمین نگذاشته باشند. لشکر و قبیله‌ها را از صبح تا به شب، راه مبر، مگر برای آمادگی که اگر حادثه‌ای رخ داد یا امر ناگواری به شما رسید، پیشاپیش، خود را مهیا کرده باشید. چون به دشمن رسیدید یا دشمن بر شما فرود آمد، لشکرگاهتان را بر فراز [صفحه ۵۷۲]

بلندی‌ها یا دامنه‌ی کوهها یا بین رودخانه‌ها قرار دهید تا برای شما پناه و برای دشمن، مانعی باشد؛ و نبرد را از یک سو و دو سو قرار دهید، و دیده بانها را بر ستیغ کوهها و فراز پشته‌ها و کناره‌ی نهرها بگمارید تا برای شما دیده بانی کنند که مبادا دشمن، بر شما از جای ترس آور یا امنی فرود آید.

هنگامی که فرود آمدید، با هم فرود آید، و وقتی کوچ کردید، با هم بکوچید. هنگامی که شب شما را فرا گرفت و فرود آمدید، لشکرگاه را با نيزه‌ها و سپرها بپوشانید و تیراندازها را پشت سپرها بگمارید که مبادا فریب بخورید یا غفلت بر شما مستولی گردد. خود، لشکرت را نگاهبانی کن و بپرهیز از آن که به خواب روی یا شب را به روز آوری، مگر با خواب اندک یا در حدّ چشیدن، و همین شیوه و روش را داشته باش تا به دشمن رسی.

بر تو باد تأمیل و دقت در جنگ! و بپرهیز از عجله، مگر آن که فرصتی مناسب فراهم آید؛ و بپرهیز از این که نبرد کنی، مگر آن که آنان آغاز کنند یا دستور من به تو رسد. درود و رحمت خدا بر تو باد!

۴۶۷. امام علی علیه السلام- از سفارش او به معقل بن قیس ریاحی، هنگامی که او را با سه هزار [سپاهی] به عنوان پیشرو به سوی شام روانه کرد-: پروا دار از خدایی که حتماً او را ملاقات کنی و پایانی جز او نداری. نبرد مکن، مگر با آنانی که با تو نبرد کنند.

در خُنکی بامداد و عصر حرکت کن و در میانه‌ی روز، مردمان را فرود آور، و در حرکت رفاه و آسایش را منظور دار و سرشب، راه مرو که خداوند، آن را برای آرامش و بار انداختن قرار داده، نه برای کوچ کردن. پس سرشب، خود را آسوده دار و مَرکت را نیز از خستگی بیرون آر. پس چون شب را آسودی، هنگامی که سحر پدیدار شود یا سپیده‌ی بامداد آشکار گردد، در پناه برکت خداوند حرکت کن، و چون دشمن را دیدی، در میان لشکرت بایست و به دشمن، نه چندان نزدیک شو، مانند کسی که می‌خواهد دست به جنگ آرد، و نه چنان دور

[صفحه ۵۷۳]

باش، مانند کسی که از کارزار بیم دارد، تا دستور من به تو رسد؛ و بدرفتاری آنان، شما را واندارد که جنگ را آغاز کنید، پیش از آن که آنان را [به راه راست] فرا خوانید و در عذر را به رویشان ببندید.

۴۶۸. امام علی علیه السلام - از نامه‌اش به گروهی از فرماندهان سپاه - : اگر [دشمنان] به سایه‌ی فرمانبری بازگشتند، این همان است که ما دوست می‌داریم، و اگر کار آنان به جدایی و نافرمانی کشید، آن را که فرمانت برَد، به سوی آن که نافرمانی کند، برانگیز؛ و بی‌نیاز باش بدان که فرمانت برَد از آن که از یاریت پای پس نهد؛ چه، آن که جنگ را خوش ندارد، نبودنش بهتر از بودن است و نشستش از برخاستن، بی‌نیازت کند.

۴۶۹. امام علی علیه السلام: اگر دشمن بر شما یورش آورد، پس بر درِ خندق‌ها آرایش گیرید که در آن‌جا جز شمشیرها چیزی نیست، و به زمین بچسبید، پس از استوار کردن صف‌ها. به صورت دشمنان منگرید و شمارِ آنان، شما را به وحشت نیندازد و به سرزمین‌های خود بنگرید؛ و اگر بر شما حمله‌ور شدند، بر روی اسب‌ها خم شوید و در پناه سپرها پنهان شوید، [چونان] دژی محکم که شکافی در آن نیست؛ و اگر پشت کردند، با شمشیرها بر آنها حمله‌ور شوید. اگر ایستادند، شما هم به سمتی دیگر بایستید، و اگر فرار کردند، به سویشان بشتابید و به جستجویشان برخیزید.

۴۷۰. امام علی علیه السلام: اگر خدای ناکرده در میان شما شکستی رُخ داد، جمع شوید و خدا را یاد کنید و یادآورید آنچه بر گریختگان از نبرد، وعده‌ی [کیفر] داده شده است و آن را که در حال پشت کردن به دشمن دیدید، نکوهش کنید. بیرق‌ها را گردآورده، یکی کنید. پنهان‌شدگان، در بازگرداندن فراریان به سوی جمعیت و لشکر، شتاب کنند، و هر کس در مخفیگاه‌هاست، به سوی شما کوچ کند. وقتی کناره‌های لشکر گرد آمد و نیرو و توان به شما رسید و حالت شکست خوردگی

[صفحه ۵۷۴]

از میان شما رخت بر بست، لشکر را به فرماندهان بسپارید و جهت‌ها را استوار سازید و نبرد کنید؛ و از خداوند یاری جویید و شکیبایی کنید که در پایداری به هنگام شکست و یورش یک انسان دلاور بر دشمن، پاداشی بزرگ است.

۴۷۱. تاریخ دمشق - به نقل از ابن عباس - : زنان عقیم شدند از این که مانند امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب بزنایند. به خدا سوگند، ندیدم و نشنیدم که رئیسی با وی مقایسه شود. او را به هنگام نبرد صفین دیدم که بر سرش عمامه‌ای بود که دو طرفش را رها کرده بود. دو چشمانش گویا به سان دو چراغ درشت بود. او بر گروهی اندک ایستاده بود و آنان را به نبرد و می‌داشت تا به من رسید، در حالی که من در لابه‌لای مردم بودم. پس فرمود: «ای گروه مسلمانان! خشیت [از خدا] را احساس کنید، صداها را پایین آورید، آرامش را بر تن کنید، نیزه‌ها را به کار گیرید [یا آشکار سازید] و پیش از کشیدن شمشیر، آن را به حرکت آورید و از چپ و راست، شمشیر زنید و با تیزی‌اش شمشیر زنید، و شمشیرها را به کام‌ها نزدیک سازید و تیرها را به نیزه‌ها. به درستی که در دید خداوند و همراه پسرعموی پیامبر او قرار گرفته‌اید.

با یورش و حمله خو گیرید و از فرار، شرم کنید؛ چرا که آن، ننگی است که در نسل‌ها و گروه‌ها باقی ماند، و آتشی است در روز رستاخیز. خود را خرّم و سرخوش دارید و با آسانی و سبک‌جانی به سوی مرگ گام بردارید. لشکر انبوه [دشمن] و خیمه‌های طناب

افکنده را هدف قرار دهید و قلب آن را نشانه بگیرید؛ چرا که شیطان، شتر سرکش را سوار شده و بازوانش را گسترانیده است؛ دستی را برای حمله پیش دارد و پایی را برای فرار، به عقب گذارد. پس استوار [صفحه ۵۷۵]

باشید و پایدار، تا پایه‌های دین بر شما آشکار گردد"، که شما برترید و خدا با شماست و از پاداش کردارتان نخواهد کاست." ۴۷۲. امام علی علیه السلام: پرچم‌ها را نیمه‌افراشته مدارید و اطراف آن را خالی مکنید و آن را جز به دست دلاورمردان مسپارید؛ چرا که پاسدار شرافت و آبرو، و شکیبیا به هنگام فرود آمدن بلاها، کسانی‌اند که اهل حفظ و پاسداری‌اند... و بدانید که پاسداران، کسانی‌اند که گرد پرچم‌های خود، حلقه زنند و اطراف آن را نگه دارند و پیش و پس آن می‌گردند و آن را ضایع نمی‌سازند؛ نه از آن پس می‌مانند که آن را به دشمن بسپارند، و نه از آن پیش می‌افتند که تنه‌ایش گذارند. [صفحه ۵۷۶]

تنظیم الجیش

اشاره

۴۷۳- دعائم الإسلام- فی علیّ علیه السلام-: إنّه کان إذا زحف للقتال جعل میمنهً ومیسرهً وقلباً یكون هو فیه، ویجعل لها روابط، ویقدّم علیها مقدّمین، ویأمرهم بخفض الأصوات، والدعاء، واجتماع القلوب، وشهر السیوف، وإظهار العِدَّة، ولزوم کلّ قوم مکانهم، ورجوع کلّ من حمل إلى مصافّه بعد الحمله [۷۸۴].

۴۷۴- دعائم الإسلام- فی علیّ علیه السلام-: إنّه کان إذا زحف للقتال یعبئ الكتائب، ویفرّق بین القبائل، ویقدّم علی کلّ قوم رجلاً، ویصفّف الصفوف، ویکرّس الکرادیس، ثمّ یزحف إلى القتال [۷۸۵].

۴۷۵- الإمام علیّ علیه السلام- فی کیفیتة القتال-: قدّموا الرجاله والرماء؛ فلیرشقوا بالنبل، ولیتناوش الجنبان، واجعلوا الخیل الروابط والمنتجبه ردءاً للواء والمقدمه، ولا تنشزوا عن مراکزکم لفارس شد من العدو [۷۸۶].

۴۷۶- عنه علیه السلام- فی وصیّته له علیه السلام وصی بها جیشاً بعثه إلى العدو-: فإذا نزلتم بعدوً أو نزل بکم فلیکن معسکرکم فی قبیل الأشراف، أو سفاح الجبال، أو أثناء الأنهار؛ کیما یكون لکم ردءاً، ودونکم مرداً. ولتکن مقاتلتکم من وجه واحد أو اثین. واجعلوا لکم رقباء فی صیاصی الجبال، ومناكب الهضاب؛ لئلا یأتیکم العدو من مکان مخافهٍ أو أمن. وأعلموا أنّ مقدمه القوم عیونهم، وعیون المقدمه طلائعهم. وإیّاکم والتفرّق، فإذا نزلتم فانزلوا جمیعاً، وإذا ارتحلتم فارتحلوا جمیعاً. وإذا غشیکم اللیل فاجعلوا الرماح کفّه، ولا تذوقوا النوم إلاّ غراراً أو مضمضه [۷۸۷].

[صفحه ۵۷۷]

آرایش سپاه

۴۷۳. دعائم الاسلام- درباره‌ی علی علیه السلام-: او به هنگامی که برای نبرد آماده می‌شد، برای سپاه، راست و چپ و میانه قرار می‌داد که خود، در میانه بود و برای آنها رابط‌هایی معین می‌کرد، و پیشروانی جلو می‌فرستاد، و آنان را به آهسته سخن‌راندن و نیایش و خاطر جمع‌ی و بیرون کشیدن شمشیرها و آشکار ساختن توان و نیرو، دستور می‌داد، و به این که هر گروهی بر جای خود قرار گیرد و این که هر کس یورش برد، پس از یورش، به جای خود برگردد.

۴۷۴. دعائم الاسلام- درباره‌ی علی علیه السلام-: به درستی که او به هنگامی که عازم نبرد می‌شد، دسته‌ها را آماده می‌کرد و میان

قبیله‌ها جدایی می‌افکند، و بر هر گروهی فردی را می‌گماشت، صف‌ها را منظم می‌کرد و سپاه را گروه گروه می‌کرد. آن‌گاه به نبرد می‌رفت.

۴۷۵. امام علی علیه السلام- در بیان چگونگی نبرد-: پیاده‌ها و تیراندازها را جلو بیندازید. پس آنان، [دشمن را] تیرباران کنند و دو طرف، با نیزه هجوم برند. سواره‌ها و نیروهای ویژه را پناه پرچم و پیشروان قرار دهید و از جای خود حرکت نکنید، آن‌گاه که سواره‌ای از دشمن تنها باشد.

۴۷۶. امام علی علیه السلام- در سفارشی که به سپاه کرد، هنگامی که آن را به سوی دشمن گسیل داشت-: هرگاه بر دشمن فرود آمدید یا دشمن بر شما فرود آمد، لشکرگاهتان بر فراز بلندی‌ها یا دامنه‌ی کوه‌ها یا بین رودخانه‌ها باشد، تا برای شما پناه و برای دشمن، مانعی بر سر راه باشد؛ و جنگتان از یک سو یا دو سو باشد و برای خود، دیده‌بان‌هایی در ستیغ کوه‌ها یا فراز پشته‌ها بگمارید، تا مبادا دشمن از جایی ترسناک یا امن آید، و بدانید که پیشروان لشکر، دیده‌بان‌های آن هستید و دیده‌بان‌ها، پیشروان جاسوسان‌اند.

پرهیزید از پراکندگی! پس هرگاه فرود می‌آید، با هم فرود آید، و هرگاه کوچ می‌کنید، با هم کوچ کنید، و هرگاه شب شما را فرا گیرد، نیزه‌ها را گرداگرد خود، برپا دارید، و مخواید جز اندک، یا آن را مضمضه کنید (لختی بخواید و لختی بیدار مانید).

[صفحه ۵۷۸]

عدم مفارقه سلاح فی الحرب

اشاره

۴۷۷- دعائم الإسلام: إنه [علیاً علیه السلام] کره أن یلقى الرجل سلاحه عند القتال؛ وقد قال الله عزّ وجلّ عند ذکر صلاة الخوف: «وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ»، وقال: «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَهُ وَحَدَّةً» [۷۸۸]، فأفضل الأمور لمن كان في الجهاد أن لا يفارقه السلاح على كل الأحوال [۷۸۹].

راجع: القسم السابع/احتلال مصر/استشهاد محمد بن ابی بکر، وحزن الإمام.

جدا نشدن از سلاح در جنگ

۴۷۷. دعائم الاسلام: به درستی که [علی علیه السلام] نمی‌پسندید که مردی به هنگامه‌ی نبرد، سلاحش را بیفکند. خداوند- عزوجل- به هنگام یاد کرد نماز خوف فرمود: «و اسلحه‌هایشان را برگیرند» و فرمود: «آنان که کفر ورزیدند، دوست می‌دارند که شما از اسلحه‌ها و وسایلتان غفلت ورزید».

پس برترین کار برای آنان که در جهاد به سر می‌برند، این است که اسلحه را به هیچ روی، از خود جدا مسازند.

ر. ک: بخش هفتم/اشغال مصر/شهادت محمد بن ابی بکر و اندوه امام.

انتهاز الفرصة

اشاره

۴۷۸- الإمام علی علیه السلام- فی وصف القتال-: من رأى فرصة من العدو فلينشز، وليتهاز الفرصة بعد إحكام مركزه، فإذا قضی

حاجته عاد إلیه [۷۹۰].

۴۷۹- وقعه صفین: أقبل الأحنف بن قیس السعدی [فی حرب صفین] فقال: یا أهل العراق، واللّه لا تصیبون هذا الأمر أذلّ عنقاً منه الیوم، قد كشف القوم عنکم قناع الحیاء، وما یقاتلون علی دین، وما یصبرون إلّا حیاء؛ فتقدّموا. فقالوا: إنّنا إن تقدّمنا الیوم فقد تقدّمنا أمس، فما تقولُ یا أمیر المؤمنین؟ قال: تقدّموا فی موضع التقدّم، وتأخّروا فی موضع التأخّر؛ تقدّموا من قبل أن یتقدّموا إلیکم [۷۹۱].

[صفحه ۵۷۹]

بهره گیری از فرصت‌ها

۴۷۸. امام علی علیه السلام- در توصیف نبرد-: آن که فرصتی را از سوی دشمن دید، هجوم ببرد و فرصت را غنیمت داند، [البته] پس از محکم ساختن جایگاه خود؛ و هرگاه خواسته‌اش را [از هجوم] برآورد، به جایگاهش برگردد. ۴۷۹. وقعه صفین: [در جنگ صفین]، احنف بن قیس سعدی رو آورد و گفت: ای مردم عراق! به خدا سوگند، با این مسئله برخورد نخواهید کرد، گردن خمیده‌تر از امروز. اینان، پرده‌های حیا را در برابر شما برگرفتند و برای دین، نبرد نمی‌کنند، و استقامت نکنند، مگر از روی شرم. پس به پیش روید.

گفتند: اگر امروز بتازیم، دیروز هم به پیش تاختیم. ای امیر مؤمنان! شما چه می‌گویید؟ فرمود: «به هنگام تاختن، بتازید و به هنگام پس کشیدن، عقب بکشید. بتازید پیش از آن که آنان بر شما بتازند».

الانسحاب التکتیکی

اشاره

۴۸۰- الإمام علیّ علیه السلام: الفرار فی أوانه یعدل الظّفر فی زمانه [۷۹۲].

۴۸۱- عنه علیه السلام- کان یقول لأصحابه عند الحرب-: لا تشتدّن علیکم فرّاً بعدها کفرّاً، ولا جوله بعدها حملاً [۷۹۳].

عقب نشینی تاکتیکی

۴۸۰. امام علی علیه السلام: فرار به هنگام، برابر است با پیروزی در زمان خود.

۴۸۱. امام علی علیه السلام- به هنگام نبرد به یارانش می‌گفت-: فراری که پس از آن یورش باشد، یا عقب‌نشینی‌ای که پس از آن حمله باشد، بر شما گران نیاید.

[صفحه ۵۸۰]

تاسیس القوات الخاصة

اشاره

۴۸۲- الإمام الصادق علیه السلام: کانوا- شرطة الخمیس- ستّة آلاف رجل أنصاره [أی علیّ علیه السلام] [۷۹۴].

۴۸۳- الاختصاص عن علیّ بن الحکم: أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام الذین قال لهم: تشرّطوا، فأنا أشارتکم علی الجنّة، ولست

أشارتكم على ذهب ولا فضة؛ إن نبينا صلى الله عليه وآله فيما مضى قال لأصحابه: تشرطوا، فإني لست أشارككم إلا على الجنة - وهم: سلمان الفارسي، والمقداد، وأبو ذر الغفاري، وعمار بن ياسر، وأبو ساسان وأبو عمرو الأنصاريان، وسهل - بدری - وعثمان ابنا حنيف الأنصاري، وجابر بن عبد الله الأنصاري.

ومن أصفياء أصحابه، عمرو بن الحمق الخزاعي عربي، وميثم التمار - وهو ميثم ابن يحيى، مولى -، ورشيد الهجري، وحبيب بن مظهر الأسدي، ومحمد بن أبي بكر. ومن أوليائه: العلم الأزدی، وسويد بن غفلة الجعفي، والحارث بن عبد الله الأعور الهمداني، وأبو عبد الله الجدلي، وأبو يحيى حكيم بن سعد الحنفي.

[صفحه ۵۸۱]

وكان من شرطه الخميس: أبو الرضي عبد الله بن يحيى الحضرمي، وسليم بن قيس الهلالي، وعبيدة السلماني المرادي، عربي. ومن خواصه: تميم بن حذيم الناجي - وقد شهد مع علي عليه السلام -، [و] قنبر مولى علي بن أبي طالب صلوات الله عليه، [و] أبو فاختة مولى بني هاشم، وعبيد الله بن أبي رافع - وكان كاتبه - [۷۹۵].

۴۸۴- رجال الكشي عن أبي الجارود: قلت للأصمغ بن نباتة: ما كان منزلة هذا الرجل [علي عليه السلام] فيكم؟ قال: ما أدري ما تقول! إنما أن سيوفنا كانت على عواتقنا، فمن أومى إليه ضربناه بها. وكان يقول لنا: تشرطوا، فوالله ما اشتراطكم لذهب ولا لفضة، وما اشتراطكم إلا للموت، إن قوماً من قبلكم من [بني إسرائيل] [۷۹۶] تشارطوا بينهم، فما مات أحد منهم حتى كان نبى قومه، أو نبى قريته، أو نبى نفسه، وإنكم لممنزلتهم، غير أنكم لستم بأنبياء [۷۹۷].

۴۸۵- رجال الكشي: روى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال لعبد الله بن يحيى الحضرمي يوم الجمل: أبشر يا بن يحيى؛ فإنك وأبوك من شرطه الخميس حقاً، لقد أخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله باسمك واسم أبيك في شرطه الخميس، والله سماكم شرطه الخميس على لسان نبىه صلى الله عليه وآله. وذكر أن شرطه الخميس كانوا ستة آلاف رجل، أو خمسة آلاف [۷۹۸].

[صفحه ۵۸۲]

تشکیل نیروهای ویژه

۴۸۲. امام صادق علیه السلام: سپاه ویژه، شش هزار نفر از یاران علی علیه السلام بودند.

۴۸۳. الاختصاص - از نقل از علی بن حکم - یاران امیر مؤمنان، کسانی بودند که به آنان فرمود: «پیمان بندید! من با شما بر بهشت پیمان بندم، نه بر طلا و نقره. پیامبر ما در گذشته به یارانش فرمود: "پیمان بندید که من با شما جز بر بهشت پیمان نبندم" و آنان عبارت بودند از: سلمان فارسی، مقداد، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، ابو ساسان، ابو عمرو انصاری، سهل (یا بدری) و عثمان، پسران حنیف انصاری، و جابر بن عبد الله انصاری.

و از برگزیدگان اصحاب او بودند: عمرو بن حمق خزاعی عرب و ميثم تمار (ميثم بن يحيى، برده‌ی آزاد شده)، رشید هجری، حبيب بن مظهر اسدی و محمد بن ابی بكر.

و از دوستان او بودند: علم ازدی، سويد بن غفله‌ی جعفي، حارث بن عبد الله اعور همداني، ابو عبد الله جدلي و ابو يحيى حكيم بن سعد حنفي.

[صفحه ۵۸۳]

و از نیروهای ویژه‌اش بودند: ابو رضى عبد الله بن يحيى حضرمي، سليم بن قيس هلالی و عبيده‌ی سلماني مرادي عرب. و از نزدیکانش بودند: تميم بن حذيم ناجي (که در همراهی علی علیه السلام به شهادت رسید)، قنبر (آزاد شده‌ی علی بن ابی طالب)، ابو فاخته (آزاده شده‌ی بنی هاشم) و عبيد الله بن ابی رافع (که منشی علی علیه السلام بود).

۴۸۴. رجال الکشی - به نقل از ابو جارود - به اصبح بن نباته گفتم: جایگاه این مرد (علی علیه السلام) در میان شما چیست؟ گفت: نمی دانم چه می گویی؛ اما شمشیرهای ما بر دشمنان بود و هر کس به وی اشاره می کرد، او را با شمشیر می زدیم. علی علیه السلام به ما می گفت: «پیمان ببندید! به خدا سوگند که پیمان شما برای طلا و نقره نیست، و پیمان شما جز برای مرگ نیست. به درستی که گروهی از پیشینیان از بنی اسرائیل، میان خود پیمان بستند. پس هیچ یک از آنان از دنیا نرفت، مگر آن که پیامبر قومش یا روستایش و یا خودش بود، و شما به سان آنان هستید، جز آن که پیامبر نیستید».

۴۸۵. رجال الکشی: از امیر مؤمنان گزارش شده است که در روز جمل، به عبدالله ابن یحیی حضرمی فرمود: «بشارت باد بر تو ای پسر یحیی! چرا که تو و پدرت حقیقتاً از نیروهای ویژه هستید. رسول خدا به من خبر داد که نام تو و پدرت جزو نیروهای ویژه است. خداوند، شما را بر زبان پیامبرش نیروی ویژه نامید» و فرمود: «نیروهای ویژه، شش یا پنج هزار تن اند».

[صفحه ۵۸۴]

العناية الخاصة بالقوات المسلحة

اشاره

۴۸۶- الإمام علی علیه السلام - فی عهده إلى مالک الأشر - ثم تفقد من أمورهم ما يتفقده الوالدان من ولدهما، ولا يتفانمَن فی نفسک شیء قویتهم به. ولا تحقرن لطفاً تعاهدتهم به وإن قل؛ فإنه داعية لهم إلى بذل النصيحة لك، وحسن الظن بك. ولا تدع تفقد لطيف أمورهم اتكالا على جسيمها؛ فإن للسير من لطفك موضعاً ينتفعون به، وللجسيم موضعاً لا يستغنون عنه.

ولیکن اثر رؤوس جنده عندک من واساهم فی معونته، وأفضل علیهم من جدته بما یسعهم ویسع من وراءهم من خلوف أهلیهم، حتی یكون همهم همماً واحداً فی جهاد العدو؛ فإن عطفک علیهم یعطف قلوبهم علیک. وإن أفضل قرّة عين الولاية استقامة العدل فی البلاد، وظهور مودة الرعية، وإنه لا تظهر مودتهم إلا بسلامه صدورهم، ولا تصح نصيحتهم إلا بحیظتهم علی ولاء أمورهم، وقلة استتقال دولهم، وترك استبطاء انقطاع مدتهم.

فافسح فی آمالهم، وواصل فی حسن الثناء علیهم، وتعديد ما أبلی ذوو البلاء منهم؛ فإن كثرة الذكر لحسن أفعالهم تهز الشجاع، وتحرّض الناكل إن شاء الله. ثم اعرف لكل امرئ منهم ما أبلی، ولا تضيفن بلاء امرئ إلى غيره، ولا تقصرن به دون غاية بلائه، ولا يدعونك شرف امرئ إلى أن تُعظم من بلائه ما كان صغيراً، ولا ضعة امرئ إلى أن تستصغر من بلائه ما كان عظيماً [۷۹۹].

[صفحه ۵۸۵]

اهتمام ویژه به نیروهای مسلح

۴۸۶. امام علی علیه السلام - در عهدنامه اش به مالک اشتر - پس در کار سپاهیان، چنان بنگر که پدر و مادر در کار فرزندشان می نگرند، و مباد آنچه که آنان را بدان نیرومند می کنی، نزد تو بزرگ نماید. نیکویی ات درباره ی ایشان، هر چند اندک باشد، خرد نیاید که آن نیکی، آنان را به خیرخواهی تو خواند و گمانشان را درباره ات نیکو گرداند، و رسیدگی به کارهای خرد آنان را به اعتماد و ارسی کارهای بزرگ و امگذار؛ چرا که لطف کوچک را جایی است که از آن بهره بگیرند، و لطف بزرگ را جایی است که از آن، بی نیاز نباشند.

و باید گزیده ترین سران سپاه نزد تو کسی باشد که سپاهیان را از خودش یاری رساند و از آنچه دارد، بر آنان ببخشد، آن اندازه که آنان و کسانشان را که باز مانده اند، وسعت دهد، تا عزم آنان در نبرد با دشمن یکی شود؛ چرا که مهربانی تو به آنان، دل هایشان

را بر تو مهربان گرداند، و برترین چشم‌روشنی زمامداران، برقراری عدالت در شهرها و پدیدارشدن دوستی میان شهروندان است، و دوستی آنان آشکار نشود، مگر هنگامی که دل‌هایشان سالم باشد، و خیرخواهی آنان راست نیاید، مگر با هوشیاری آنان نسبت به زمامداران امور و سنگین نشمردن حکومت آنان و کنار نهادن [گفتگو] از به درازا کشیده شدن حکومت آنان.

پس امیدشان را بر آر، و ستودن آنان و برشمردن رنج سختی کشیدگان آنها را پیوسته دار؛ چرا که یاد کردن بسیار از کارهای نیک آنان، شجاع را برانگیزد و سرکش را به کوشش وا دارد. ان شاء الله!

آن‌گاه برای هریک از آنان، رنجی را که کشیده است در نظر دار و رنج یکی را به حساب دیگری مگذار، و در [پاداش] رنجی که کشیده، کوتاهی مکن، و بزرگی کسی تو را وا مدارد که رنج کوچکش را بزرگ شماری، و فرودستی کسی تو را وا مدارد که رنج بزرگش را کوچک شماری.

[صفحه ۵۸۶]

الاهتمام بمعنویات الجیش

اشاره

اهتمام به روحیه‌ی سپاه

التحریض

اشاره

۴۸۷- الکافی عن أبي صادق: سمعت علياً عليه السلام يحرض الناس في ثلاثه مواطن: الجمل، وصفين، ويوم النهر؛ يقول: عباد الله، اتقوا الله، وعضوا الأبصار، واخفضوا الأصوات، وأقلوا الكلام، ووطنوا أنفسكم على المنازلة، والمجادلة، والمبارزة، والمنازلة، والمنازلة، والمعانقه، والمكادمة، واثبتوا «وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَتَزَعَوْا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» [۸۰۰].

۴۸۸- الإمام علي عليه السلام- من كلام له عليه السلام لابنه محمد بن الحنفية لما أعطاه الراية يوم الجمل-: تزول الجبال ولا تزُل، عَضُّ عَلَى نَاجِدِكَ. أَعْرِ اللَّهَ جُمُجْمَتَكَ. تَدْفِي فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ. أَرْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضِّ بِبَصْرِكَ، وَعَلِمَ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ [۸۰۱].

۴۸۹- عنه عليه السلام- مما كان يقوله لأصحابه عند الحرب-: لَا تَشْتَدَّنْ عَلَيْكُمْ فَرَّةً بَعْدَهَا كَرَّةٌ، وَلَا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا حَمَلَةٌ، وَأَعْطُوا السُّيُوفَ حَقُوقَهَا. وَوَطِّئُوا لِلْجُنُوبِ مِصَارِعَهَا، وَادْمُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ الدَّعْسِيِّ وَالضَّرْبِ الطَّلْحَفِيِّ. وَأَمِيتُوا [صفحه ۵۸۷]

الأصوات؛ فَإِنَّهُ أَطْرُدُ لِلْفِشْلِ. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ مَا أَسْلَمُوا، وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَأَسْرَوْا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ [۸۰۲].

۴۹۰- عنه عليه السلام- في حَتِّ أَصْحَابِهِ عَلَى الْقِتَالِ-: قَدِّمُوا الدَّارِعَ، وَأَخْرُوا الْحَاسِرَ، وَعَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ؛ فَإِنَّهُ أُنْبَى لِّلْسُيُوفِ عَنِ الْهَامِ. وَالتَّوَّأَ فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ؛ فَإِنَّهُ أَمُورٌ لِلْأَسِنَّةِ. وَغَضُّوا الْأَبْصَارَ؛ فَإِنَّهُ أَرْبَطٌ لِلْجَأْشِ، وَأَسْكُنٌ لِلْقُلُوبِ. وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ؛ فَإِنَّهُ أَطْرُدُ لِلْفِشْلِ. وَرَايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا، وَلَا تُخْلُوهَا، وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ وَالْمَانِعِينَ الدِّمَارَ مِنْكُمْ؛ فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نَزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحْفُونَ بِرَايَاتِهِمْ، وَيَكْتَفُونَهَا؛ حَفَافِيهَا وَوَرَاءَهَا وَأَمَامَهَا، لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسَلِّمُوهَا، وَلَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرَدُوهَا.

أجزاء امرؤ قرنه، وآسى أخاه بنفسه، ولم يكبل قرنه إلى أخيه، فيجتمع عليه قرنه وقرن أخيه. وإيم الله لئن فررتُم من سيف العاجله لا تسلّموا من سيف الآخرة، وأنتم لهاميم العرب، والسنام الأعظم؛ إن في الفرار موجدة الله، والذلّ اللازم، والعار الباقي. وإنّ الفارّ لغير مزيد في عمره، ولا- محجوز بينه وبين يومه. من الرائح إلى الله كالظمان يرد الماء؟ الجنّة تحت أطراف العوالى! اليوم تبلى الأخبار! والله لآنا أشوق إلى لقائهم منهم إلى ديارهم!!

اللهم فإن ردوا الحق فافضض جماعتهم، وشئت كلمتهم، وأبسلهم بخطاياهم، إنهم لن يزولوا عن مواقفهم دون طعن دراك؛ يخرج منهم النسيم، وضرب يفلق الهام، ويطيح العظام، ويئدر السواعد والأقدام، وحتى يرموا

[صفحه ۵۸۸]

بالمناسير تتبعها المناسير، ويُرجموا بالكنايب تقفوها الحلائب، وحتى يُجرّ بلادهم الخميس يتلوه الخميس، وحتى تدعق الخيول في نواحر أرضهم، وبأعنان مساربهم ومسارحهم [۸۰۳].

۴۹۱- الكافي عن مالك بن أعين: حرّض أمير المؤمنين صلوات الله عليه الناس بصفين، فقال: إن الله عز وجلّ دلّمكم على تجارة تنجيكم من عذاب أليم، وتشفى بكم على الخير، والإيمان بالله، والجهاد في سبيل الله، وجعل ثوابه مغفرة للذنوب، ومساكن طيبة في جنّات عدن، وقال: عز وجلّ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» [۸۰۴] فسوّوا صفوفكم كالبنیان المرصوص.

فقدّموا الدارع، وأخروا الحاسر، وعصّوا على النواجذ؛ فإنّه أنبى للسيوف على الهام، والتّووا على أطراف الرماح؛ فإنّه أمّور للأسنّة، وغصّوا الأبصار؛ فإنّه أربط للجأش، وأسكن للقلوب، وأميتوا الأصوات؛ فإنّه أطرّد للفشل، وأولى بالوقار [۸۰۵].

۴۹۲- الإمام علی علیه السلام- فی الحكم المنسوبة إليه:- لا یصبر علی الحرب ویصدّق فی اللقاء إلّا ثلاثه: مستبصر فی دین، أو غیران علی حرمة، أو ممتعض من ذلّ [۸۰۶].

[صفحه ۵۸۹]

واداشتن

۴۸۷. الكافي - به نقل از ابو صادق-: شنیدم که علی علیه السلام مردم را در سه جا و می داشت، جمل، صفین و نهران. می فرمود: «بندگان خدا! از خدا پروا کنید، دیده‌ها را بر بندید، صداها را پایین آورید، سخن را کوتاه کنید، و خود را برای پیکار، جدال، رو در رو شدن، درگیری، نبرد، دست به گردن شدن و رزم خشن، آماده سازید و پایدار باشید» و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید، و خدا و رسولش را پیروی کنید و با هم نزاع نکنید، که سست شوید و مهابت شما از بین برود، و صبر کنید که خدا با شکیبایان است.»

۴۸۸. امام علی علیه السلام- از سخنش به محمد بن حنفیه، هنگامی که در روز جمل پرچم را به او سپرد:- کوه‌ها از جای کنده شوند و تو استوار باش. دندان‌هایت را برهم ب فشار و کاسه‌ی سرت را به خدا عاریه ده. پایت را بر زمین بکوب و چشمت را به دورترین نقطه‌ی سپاه بیفکن و چشم بر هم نه و بدان که پیروزی، از سوی خداوند سبحان است.

۴۸۹. امام علی علیه السلام- از سخنان او که هنگام نبرد به یارانش می فرمود: گریزی که پس از آن بازگشت باشد، یا عقب‌نشینی‌ای که پس از آن حمله باشد بر شما سخت نیاید. حق شمشیرها را ادا کنید و پهلوی‌ها [ی دشمن] را به خاک درآرید. بکوشید تا نیزه را هرچه کارگرتر فرو برید و ضربت را هرچه سخت‌تر وارد سازید، و صداها را بمیرانید، که دورکننده‌تر است سستی و اضطراب را. به خدایی که را

شکافت و جانداران را آفرید، [منافقان] اسلام را نپذیرفته‌اند، بلکه تسلیم شده‌اند و کفر را پنهان ساخته‌اند و هر گاه یاورانی بیابند، کفر را آشکار سازند.

۴۹۰. امام علی علیه السلام - در تشویق یارانش به نبرد: زرهپوشان را پیش دارید و بی‌زرهان را عقب اندازید. دندان‌ها را سخت برهم بفشارید که جلوگیرنده‌ی شمشیرهاست از این که به کاسه‌ی سر رسند. پیرامون نیزه‌ها بیچید، که حرکت آفرین است برای نیزه‌ها، و چشم‌ها را برهم نهید که نیرو بخش‌تر است دل‌ها را و آرامش‌دهنده‌تر است برای قلب‌ها، و صداها را بمیرانید که از بین برنده‌تر است سُستی را، و پرچم خود را نیمه‌افراشته مدارید و اطراف آن را خالی مگذارید و آن را جز به دست دلیران و حافظان شرافت و آبرویتان مسپارید؛ چرا که شکیبایان به هنگام فرود آمدن بلاها، کسانی‌اند که خود را گرد پرچم بدارند و دو سوی آن، یعنی پشت و جلوی آن را پُر می‌سازند. نه از آن پس می‌مانند تا به دشمنش بسپارند، و نه از آن، پیش می‌افتند که تنهایش گذارند. هر کسی، حریف خود را کفایت کند و به برادرش نیز یاری رساند و حریف خود را به برادرش وا نگذارد تا نزد او جمع گردد حریف خود و حریف برادرش.

به خدا سوگند، اگر از شمشیر این جهان گریختید، از شمشیر آن جهان سالم نمانید. شما دلاوران عرب و از شناخته‌شدگان هستید. در گریختن، خشم خداوند و خواری همیشگی و ننگ جاودان است، و فرارکننده، زیاد کننده‌ی عمر خود نیست و میان او و حادثه‌ی روزانه، مانعی نیست. آن که به سوی خدا روی آورد، مانند تشنه‌ای است که بر آب وارد شود. بهشت، زیر لبه‌های نیزه‌هاست؛ روزی که آن خبرها آشکار گردد. به خدا سوگند، من به دیدار آنان (دشمنان) شیفته‌ترم از آنان به بازگشت به خانه‌هایشان!

بار خدایا! اگر از حق سر باز زدند، جمعیتشان را پریشان ساز و میانشان اختلاف افکن و به خاطر خطاکاریشان، هلاکشان کن. آنان از جایگاهشان برکنده

[صفحه ۵۹۱]

نشوند، مگر با نیزه‌ی سوراخ‌کننده‌ی تن آنان؛ چنان که نسیم از آن بیرون آید، و ضربتی که کاسه‌ی سر را بدراند، و استخوان‌ها را خُرد کند و بازوها و پاها را از کار اندازد، تا آن که با حمله‌ی پیاپی لشکر، تیرباران شوند و با قبیله‌ها و گروه‌ها سنگ‌باران شده باشند و سپاهیان، هزار هزار، به شهرهایشان در آیند، و اسبان سرزمین‌هایشان را که روی در روی یکدیگرند، زیر سُم بسایند. ۴۹۱. الکافی - به نقل از مالک بن اعین: - امیر مؤمنان - که درود خدا بر او باد - مردم را در صفین تشویق کرد و فرمود: «خداوند - عزّوجلّ - شما را بر داد و ستدی راهنمایی کرد که از عذاب دردناک، رهایی بخشد و به خیر، ایمان به خداوند و پیکار در راه خدا وا دارد و پاداش خود را آموزش گناه و جایگاه‌های پاک در بهشت‌های برین قرار داد و خدای - عزّوجلّ - فرمود: "در حقیقت، خدا کسانی را که در راه او صف در صف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سُرَب‌اند و جهاد می‌کنند، دوست می‌دارد. " پس زره‌پوشان را پیش فرستید و بی‌زرهان را عقب اندازید و دندان‌ها را سخت به هم بفشارید که آن، جلوگیرنده‌ی شمشیرهاست از این که به کاسه‌ی سر رسند. پیرامون نیزه‌ها بیچید که حرکت آفرین است برای نیزه‌ها، و چشم‌ها را برهم نهید که نیرو بخش‌تر است برای دلها، و آرامش‌دهنده‌تر است برای قلب‌ها، و صداها را بمیرانید که بیرون‌کننده‌تر است سُستی را و شایسته‌تر است برای متانت.

۴۹۲. امام علی علیه السلام - در حکمت‌های منسوب به ایشان: - در جنگ شکیبایی نکند و صادقانه با آن رو به رو نگردد، مگر سه گروه: آن که روشن‌بینی در دین دارد؛ یا آن که غیرتمند بر حریم است؛ و یا آن که از خواری و ذلّت، دردمند و خشمگین است.

[صفحه ۵۹۲]

اشاره

۴۹۳- الإمام علیّ علیه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه وآله أمر بإعلان الشعار قبل الحرب، وقال: ليكن في شعاركم اسم من أسماء الله [۸۰۷].

۴۹۴- وقعه صفين عن الأصمغ بن نباته: ما كان عليّ في قتال قطّ إلّا نادى: «كهيعص» [۸۰۸].

۴۹۵- الإمام الصادق علیه السلام: شعارنا: «يا محمد يا محمد»، وشعارنا يوم بدر: «يا نصر الله اقترب اقترب»، وشعار المسلمين يوم أحد: «يا نصر الله اقترب»، ويوم بنى النضير: «يا روح القدس أرح»، ويوم بنى قينقاع: «يا ربنا لا يغلبنك»، ويوم الطائف: «يا رضوان»، وشعار يوم حنين: «يا بنى عبد الله يا بنى عبد الله»، ويوم الأحزاب: «حم لا يبصرون»، ويوم بنى قريظة: «يا سلام أسلمهم»، ويوم المريسيع؛ وهو يوم بنى المصطلق: «ألا- إلى الله الأمر»، ويوم الحديبية: «ألا لعنة الله على الظالمين»، ويوم خيبر؛ يوم القموص: «يا عليّ آتاهم من علّ»، ويوم الفتح: «نحن عباد الله حقاً حقاً»، ويوم تبوك: «يا أحد يا صمد»، ويوم بنى الملوح: «أمت أمت»، ويوم صفين: «يا نصر الله»، وشعار الحسين عليه السلام: «يا محمد»، وشعارنا: «يا محمد» [۸۰۹].

[صفحه ۵۹۳]

۴۹۶- شرح نهج البلاغه عن سلام بن سويد عن الإمام عليّ عليه السلام- في كلمة «الله أكبر» قال:- هي آية النصر.

قال سلام: كانت شعاره عليه السلام، يقولها في الحرب، ثمّ يحمل فيورد- والله- من أتبعه ومن حادّه حياض الموت [۸۱۰].

۴۹۷- وقعه صفين عن تميم: كان عليّ إذا سار إلى القتال ذكر اسم الله حين يركب ... ثمّ يقول: الله أكبر، الله أكبر، لا- إله إلّا الله والله أكبر، يا الله، يا أحد، يا صمد، يا ربّ محمد، بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول ولا قوة إلّا بالله العليّ العظيم، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» اللهمّ كُفِّ عَنَّا بِأَسِ الظالمين. فكان هذا شعاره بصفين [۸۱۱].

۴۹۸- وقعه صفين: كانت علامة أهل العراق بصفين الصوف الأبيض؛ قد جعلوه في رؤوسهم، وعلى أكتافهم. وشعارهم: «يا الله، يا أحد، يا صمد، يا ربّ محمد، يا رحمن يا رحيم».

وكان علامة أهل الشام خرقاً صُفراً قد جعلوها على رؤوسهم وأكتافهم، وكان شعارهم: «نحن عباد الله حقاً حقاً، يا لثارات عثمان».

[۸۱۲].

[صفحه ۵۹۴]

شعار

۴۹۳. امام علی علیه السلام: به درستی که رسول خدا به آشکار ساختن شعارها پیش از جنگ، فرمان داد و فرمود: «شعارتان، نامی از نام‌های الهی باشد».

۴۹۴. وقعه صفین - به نقل از اصمغ بن نباته -: علی علیه السلام در هیچ نبردی قرار نگرفت، مگر آن که فریاد کرد: «كهيعص!».

۴۹۵. امام صادق علیه السلام: شعار ما «یا محمد، یا محمد!» است و شعار مسلمانان در روز بدر، «ای پیروزی الهی، نزدیک شو، نزدیک شو!» بود و شعار مسلمانان در جنگ احد «ای پیروزی الهی، نزدیک شو!» بود و در روز [نبرد] بنی نضیر، «روح القدس، آسایش ده!» بود و در روز [نبرد] بنی قینقاع، «ای پروردگار ما، هرگز بر تو غالب نگردند!» بود و در روز [نبرد] طایف، «یا رضوان!» بود و شعار روز صفین، «ای فرزندان عبدالله، ای فرزندان عبدالله!» بود.

و در روز [جنگ] احزاب «حم، آنها نمی بینند!» بود و در روز [نبرد] بنی قریظه، «ای سلام، آنان را سالم بدار!» بود و در روز مریسیع، یعنی [نبرد] بنی مصطلق، «بدانید کارها به خدا منتهی گردد» بود و در روز حدیبيه، «بدانید نفرین خدا بر ستمگران باد!» بود و در

روز خیبر، یعنی روز قموص، [۸۱۳] «ای علی، بر آنان از روی بزرگی ببخش!» و در روز فتح [مکه]، «ما بندگان خداییم، حقیقتاً حقیقتاً!» بود و در روز [نبرد] تبوک، «یا احد! یا صمد!» و در روز [نبرد] بنی ملوح، «بمیران، بمیران!» بود و در روز صفین، «ای پیروزی الهی!» بود و شعار حسین علیه السلام، «یا محمد!» بود و شعار ما «یا محمد!» است.

[صفحه ۵۹۵]

۴۹۶. شرح نهج البلاغه - به نقل از سلام بن سوید از امام علی علیه السلام، درباره‌ی عبارت «اللّه اکبر!» - این آیه‌ی پیروزی است. سلام گوید: «اللّه اکبر!»، شعار علی بود که در جنگ‌ها آن را بر زبان می‌آورد و آن گاه یورش می‌برد، و به خدا سوگند، هر کس را که از او پیروی می‌کرد یا با او دشمنی می‌کرد، بر آنگاه مرگ می‌رساند.

۴۹۷. وقعه صفین - به نقل از تمیم - علی علیه السلام هر گاه به سوی پیکار حرکت می‌کرد، به هنگام سوار شدن، نام خدا را بر زبان می‌آورد ... آن گاه می‌گفت: «خدای، بزرگ‌تر است؛ خدای بزرگ‌تر است! خدایی جز خدای یگانه نیست و خدا بزرگ‌تر است! ای خدا! ای یگانه! ای بی‌نیاز! ای پروردگار محمد! به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان! نیرو و توانی جز از خدای برتر بزرگ نیست. ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است؛ بخشایشگر مهربان و صاحب روز جزا است. [بارها!] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم! بار خدا! ما را از شکنجه‌ی ستمگران، باز دار!». این، شعار علی در صفین بود.

۴۹۸. وقعه صفین: نشانه مردم عراق در [نبرد] صفین، پارچه‌ی پشمی سفیدی بود که بر سرها و روی شانه‌ها می‌نهادند و شعارشان «ای خدا! ای یگانه! ای بی‌نیاز! ای پروردگار محمد! ای بخشنده! ای مهربان!» بود.

و نشانه‌ی مردم شام، تکه‌ی پارچه‌ی زردرنگ بود که بر سر و روی شانه‌ها نهاده بودند و شعار آنان: «ما بندگان خداییم، حقیقتاً حقیقتاً، ای خونخواهان عثمان!» بود.

[صفحه ۵۹۶]

تحذیر النفس بالغلبه

اشاره

۴۹۹- الجمل عن عمرو بن دینار: قال أمير المؤمنين عليه السلام لابنه محمد: خذ الراية وامض. وعلی علیه السلام خلفه، فناداه: یا أبا القاسم! فقال: لبيك يا أبة. فقال: يا بني لا يستفزك ما ترى، قد حملت الراية وأنا أصغر منك فما استفزني عدوی وذلك أنني لم ألق أحداً إلا حدثتني نفسی بقتله، فحدثت نفسك - بعون الله - بظهورك عليهم، ولا - يخذلك ضعف النفس باليقين؛ فإن ذلك أشد الخذلان. قال: فقلت: يا أبة، أرجو أن أكون كما تحب، إن شاء الله. [۸۱۴].

تلقین پیروزی

۴۹۹. الجمل - به نقل از عمرو بن دینار - امیر مؤمنان به فرزندش محمد فرمود: «پرچم را بگیر و حرکت کن» و علی علیه السلام پشت سر او بود. پس [علی علیه السلام] او را صدا کرد: «ای ابو القاسم!». گفت: بلی فرمود: «فرزندم! آنچه می‌بینی، تو را به وحشت نیندازد. من پرچم را بر دوش کشیدم، در حالی که کوچک‌تر از تو بودم و دشمن، مرا به وحشت نینداخت؛ چرا که با کسی رو به رو نشدم، جز آن که نفسم مرا بر کشتن او (دشمن) گواهی می‌داد. پس به کمک خداوند، به خود وعده ده که بر آنان پیروزی، و کمی یقین نفست، تو را خوار نگرداند که این، بدترین خواری است». [محمد] گوید که گفتم: ای پدر! امیدوارم چنان باشم که شما دوست می‌داری. ان شاء الله!

التحذیر من الفرار

اشاره

۵۰۰- الإمام علی علیه السلام: الفرار من الزحف من الكبائر [۸۱۵].

۵۰۱- عنه علیه السلام: الفرار أحد الذلین [۸۱۶].

۵۰۲- عنه علیه السلام: عاودوا الكرّ، واستحووا من الفرّ؛ فإنّه عار في الأعقاب، ونار يوم الحساب. وطبوا عن أنفسكم نفساً، وامشوا إلى الموت مشياً سجعاً [۸۱۷].

۵۰۳- عنه علیه السلام: ليعلم المنهزم بأنّه مسخّط ربّه، وموبق نفسه، إنّ في الفرار موجدة الله، والذلّ اللازم، والعار الباقي، وفساد العيش عليه. وإنّ الفارّ لغير مزيّد في عمره، ولا محجوز بينه وبين يومه، ولا يرضى ربّه. ولموت الرجل محقّقاً قبل إتيان هذه الخصال خيرٌ من الرضى بالتلبیس بها، والإقرار عليها! [۸۱۸].

۵۰۴- الكافي عن مالك بن أعين: حرّض أمير المؤمنين صلوات الله عليه الناس بصفين فقال...: رحم الله امرأً واسبى أخاه بنفسه، ولم يكمل قرنه إلى أخيه؛ فيجتمع قرنه وقرن أخيه، فيكتسب بذلك اللائمه، ويأتي بدناءة؛ وكيف لا يكون كذلك وهو يقاتل الإثنين، وهذا ممسك يده قد خلى قرنه على أخيه، هارباً منه، ينظر إليه وهذا!! فمن يفعله يمقته الله، فلا تعرّضوا لمقت الله عزّ وجلّ؛ فإنّما ممرّكم إلى الله، وقد قال الله عزّ وجلّ: «لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَأُتَمَّتَعُونَ إِلَّا قَلِيلاً» [۸۱۹]. وايم الله، لئن فررتم من سيوف العاجله لا تسلمون من سيوف الآجله، فاستعينوا بالصبر والصدق؛ فإنّما ينزل النصر بعد الصبر، فجاهدوا في الله حقّ جهاده. ولا قوه إلا بالله. [۸۲۰].

پرهیزانندن از گریختن

۵۰۰. امام علی علیه السلام: گریختن از پیکار، از [گناهان] بزرگ است.

۵۰۱. امام علی علیه السلام: گریختن، یکی از دو خواری است.

۵۰۲. امام علی علیه السلام: خود را به یورش، عادت دهید و از گریختن، شرم کنید، که ننگی است در نسل‌ها و آتشی است در روز رستاخیز. خود را خرّم و سرخوش دارید و با آسانی و سبک‌جانی به سوی مرگ گام بردارید.

۵۰۳. امام علی علیه السلام: فرار کننده باید بداند که پرودگارش را به خشم آورده و هلاک کننده‌ی خویش است. به درستی که در فرار، دشمنی خداوند، خواری همیشگی، ننگ جاودان و زندگی ناخوشایند است، و فرار کننده، زیاد کننده‌ی عمر خویش نیست و میان او و [رخدادهای] روزانه، فاصله نباشد و خداوند را خشنود نکند. مردن آدمی به راستی و حقیقت، پیش از ارتکاب این خصلت‌ها (فرار از نبرد)، بهتر است از درآمیختن با این خصلت‌ها و پذیرش آنها.

۵۰۴. الکافی- به نقل از مالک بن اعین-: امیر مؤمنان مردم را در [نبرد] صفین تشویق کرد و فرمود...: «خدای رحمت کند کسی را که برادرش را یاری رساند و حریفش را به برادرش وا مگذارد تا نزد او حریف خود و حریف برادرش جمع گردد و با این کار، سرزنش کسب کند و مرتکب پستی گردد؛ و چرا چنین نباشد، که [برادرش] با دو نفر پیکار می‌کند و او [از نبرد] دست کشیده و حریفش را به برادرش وانهاد، در حالی که از حریف، گریزان است و به دشمن و برادرش می‌نگرد. هر که چنین کند، خداوند او را

دشمن دارد. پس خود را در معرض دشمنی خدای - عزّ وجلّ - قرار ندهید که همانا گذر شما به سوی خداوند است. خداوند - عزّ وجلّ - فرمود: «فرار، شما را سودی نرساند، اگر از مرگ یا پیکار بگریزید، و در آن صورت، جز اندکی بهره‌مند نخواهید شد». به خدا سوگند، اگر از شمشیر دنیا بگریزید، از شمشیرهای آخرت در امان مباشید. پس از شکیبایی و راستی مدد گیرید که همانا پیروزی، پس از شکیبایی فرود آید، و در راه خدا به درستی پیکار کنید؛ و نیرویی جز از خداوند نیست. [صفحه ۵۹۹]

کتمان ما یضر بمعنویات الجیش

اشاره

۵۰۵- وقعه صفین عن ابی روق: قال زیاد بن النضر الحارثی لعبد الله بن بدیل ابن ورقاء: إن یومنا ویومهم لیوم عصب؛ ما یصبر علیه إلّا کلّ مشیع القلب، صادق التّیّه، رابط الجأش، وایم الله، ما أظنّ ذلك الیوم یبقی منّا ومنهم إلّا الرّذال! قال عبد الله بن بدیل: واللّه أظنّ ذلك. فقال علی: لیکن هذا الكلام مخزوناً فی صدورکما، لا تُظهراه، ولا یسمعه منکما سامع؛ إنّ الله کتب القتل علی قوم، والموت علی آخرین، وکلّ آتیه متّیته کما کتب الله له، فطوبی للمجاهدین فی سبیل الله، والمقتولین فی طاعته. [۸۲۱].

پنهان کردن آنچه به روحیه سپاه آسیب رساند

۵۰۵. وقعه صفین - به نقل از ابو روق - زیاد بن نضر حارثی به عبدالله بن بدیل بن ورقاء گفت: به درستی که روز ما و آنان، روز سختی است. بر آن شکیبایی نکند، جز کسی که دلیر دل، راست نیت و استوار قلب باشد. به خدا سوگند، گمان مبرم امروز از ما و آنان، کسی باقی ماند، جز فرومایگان. عبدالله بن بدیل گفت: به خدا گمان برم. علی علیه السلام فرمود: «این سخن، در دل شما دو نفر پنهان باشد. آن را اظهار مدارید و کسی آن را از شما نشنود. به درستی که خداوند، بر گروهی کشته شدن را نوشته و بر گروهی دیگر مرگ را، و هر کس، مرگش آن گونه که نوشته شده به سراغش آید. پس خوشا به حال پیکارکنندگان در راه خدا و کشته شدگان در راه پیروی او! [صفحه ۶۰۰]

الخدعة

اشاره

۵۰۶- الإمام علیّ علیه السلام: إذا حدّثکم عن رسول الله صلی الله علیه وآله حديثاً، فوالله لأئنّ أجزّ من السماء أحبّ إلّی من أن أكذب علیه. وإذا حدّثکم فیما بینی وینکم، فإنّ الحرب خدعة [۸۲۲].

۵۰۷- الإمام الباقر علیه السلام: إنّ علیاً علیه السلام کان یقول: لأنّ تخطفنی الطیر أحبّ إلّی من أن أقول علی رسول الله صلی الله علیه وآله ما لم یقل، سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فی یوم الخندق: الحرب خدعة. یقول: تکلموا بما أردتم [۸۲۳].

۵۰۸- الإمام علیّ علیه السلام - فی الحکم المنسوبة إلیه - کن فی الحرب بحیلّیک أوثق منک بشدّیک، وبحذرک أفرح منک بنجدتک؛ فإنّ الحرب حرب المتهوّر، وغنیمه المتحدّر [۸۲۴].

[صفحه ۶۰۱]

۵۰۹- الكافي عن عدی بن حاتم إن أمير المؤمنين عليه السلام قال يوم التقى هو ومعاوية بصفين - ورفع بها صوتَه لِيَسْمَعَ أصحابه:-
واللَّهِ لَأَقْتُلَنَّ معاوية وأصحابه، ثم يقول في آخر قوله: إن شاء الله - يخفض بها صوتَه -.

وكنْتُ قريباً منه، فقلتُ: يا أمير المؤمنين إنك حلفتَ على ما فعلتَ، ثم استثنيتَ، فما أردتَ بذلك؟! فقال لي: إن الحرب خدعة، وأنا عند المؤمنين غير كذوب، فأردتُ أن أحرّض أصحابي عليهم؛ كيلا يفسلوا، وكى يطمعوا فيهم، فأفقههم ينتفع بها بعد اليوم إن شاء الله [۸۲۵].

۵۱۰- تفسير القمّي - في ذكر غزوة الخندق:- مرَّ أمير المؤمنين عليه السلام يُهرول في مشيه... فقال له عمرو: من أنت؟ قال: أنا علي بن أبي طالب؛ ابن عمِّ رسول الله صلى الله عليه وآله، وخَتَنه. فقال: واللَّهِ إنَّ أباك كان لي صديقاً قديماً وإنِّي أكره أن أقتلك، ما آمن ابن عمِّك - حين بعثك إلي - أن أختطفك برمحي هذا فأتركك شائلاً بين السماء والأرض؛ لا حي ولا ميت!!
فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: قد علم ابن عمي أنك إن قتلتنى دخلتُ الجنة وأنت في النار، وإن قتلتك فأنت في النار والجنة.

فقال عمرو: وكلتاها لك يا علي! تلك إذا قسمه ضيزى!!

قال علي عليه السلام: دع هذا يا عمرو، إني سمعتُ منك وأنت متعلِّق بأستار الكعبة

[صفحه ۶۰۲]

تقول: «لا يعرضنَّ عليَّ أحدٌ في الحرب ثلاثَ خصالٍ إلَّا أحبُّته إلى واحدةٍ منها»، وأنا أعرض عليك ثلاثَ خصال، فأجبنى إلى واحدة! قال: هاتِ يا علي!

قال: أحدها تشهدُ أن لا إله إلَّا الله، وأنَّ محمداً رسول الله. قال: نَحَّ عني هذه، فاسأل الثانية.

فقال: أن ترجع وتردَّ هذا الجيش عن رسول الله صلى الله عليه وآله؛ فإنَّ يكُ صادقاً فأنتم أعلى به عيناً، وإنَّ يكُ كاذباً كفتكم ذؤبان العرب أمره! فقال: إذاً لا تتحدَّث نساء قريش بذلك، ولا تنشد [۸۲۶] الشعراء في أشعارها أني جنتُ ورجعتُ على عقبي من الحرب، وخذلت قوماً رأسوني عليهم!!

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: فالثالثة أن تنزل إلي؛ فإنَّك راكب وأنا راجل؛ حتى أنا بذك! فوثب عن فرسه وعرقبه، وقال: هذه خصلة ما ظننت أن أحداً من العرب يسومني عليها.

ثم بدأ فضرب أمير المؤمنين عليه السلام بالسيف على رأسه، فأثاقه أمير المؤمنين بدرقته، فقطعها، وثبت السيف على رأسه. فقال له علي عليه السلام: يا عمرو، أما كفاك أني بارزتك وأنت فارس العرب، حتى استعنت علي بظهير؟! فالتفت عمرو إلى خلفه، فضربه أمير المؤمنين عليه السلام مسرعاً على ساقه [ف] [۸۲۷] قطعها جميعاً، وارتفعت بينهما عجاجة، فقال المنافقون: قُتل علي بن أبي طالب. ثم انكشفت [۸۲۸] العجاجة فنظروا فإذا أمير المؤمنين عليه السلام على صدره، قد أخذ بلحيته يريد أن يذبحه، فذبحه، ثم أخذ رأسه وأقبل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله والدماء تسيل على رأسه من ضربه عمرو، وسيفه يقطر منه الدم، وهو يقول - والرأس بيده:-

أنا عليُّ وابنُ عبدِ المطلبِ

الموتُ خيرٌ للفتى مِنَ الهَرَبِ

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي ما كرتَه؟ قال: نعم يا رسول الله؛ الحرب خديعة [۸۲۹].

[صفحه ۶۰۳]

۵۰۶. امام علی علیه السلام: آن گاه که از رسول خدا سخنی برای شما نقل می‌کنم، به خدا سوگند، اگر از آسمان فرو افتم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این که بر او دروغ ببندم؛ و آن گاه که میان خود و شما سخن می‌گویم، به درستی که جنگ، نیرنگ است. ۵۰۷. امام باقر علیه السلام: به درستی که علی علیه السلام می‌فرمود: «اگر پرندگان، مرا بُزبایند، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این که چیزی را به رسول خدا نسبت دهم که نفرموده است. از رسول خدا شنیدم که در روز [نبرد] خندق می‌فرمود: "جنگ، نیرنگ است" می‌فرمود: "آن گونه که می‌خواهید، سخن بگویید." ۵۰۸. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان-: در نبرد، به نیرنگ خویش بیشتر اعتماد کن تا به نیرویت، و به پرهیز و احتیاط خود، شادمان‌تر باش تا به کارزار و دلیری‌ات؛ چرا که جنگ، جنگ بی‌باکان و غنیمت‌محتاطان است.

[صفحه ۶۰۴]

۵۰۹. الکافی- به نقل از عدی بن حاتم-: به درستی که امیرمؤمنان، هنگامی که در صفین با معاویه رو در رو شد، و صدایش را بلند می‌کرد تا یارانش بشنوند و می‌فرمود: «به خدا سوگند، معاویه و یارانش را خواهم کُشت!». آن گاه در آخر سخن، صدایش را آهسته می‌کرد و می‌گفت: «ان شاء الله!».

من نزدیک ایشان بودم و گفتم: ای امیرمؤمنان! به درستی که سوگند یاد کردی بر آنچه انجام می‌دهی. آن گاه «ان شاء الله» گفتی. مقصودت از این، چه بود؟ فرمود: «جنگ، نیرنگ است و من نزد مؤمنان، دروغگو نیستم. خواستم تا یارانم را بر دشمن بشورانم تا سُستی نکنند و [به نبرد] با آنان، رغبت پیدا کنند. پس در آینده، داناترین آنان، از این سخن سود بَرَد. ان شاء الله!»

۵۱۰. تفسیر القمی- در گزارش جنگ خندق-: امیر مؤمنان، در حالی که هَزُوَله می‌کرد، [از جایی] گذشت ... عمرو [بن عبدود] به وی گفت: کیستی؟ گفت: «من، علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا و داماد اویم». عمرو گفت: به خدا سوگند، پدرت در گذشته با من دوست بود و ناخوش دارم که تو را به قتل رسانم. پسر عمویت هنگامی که تو را به سویم فرستاد، در امان نبود که تو را با نیزه‌ام بُزبایم و میان زمین و آسمان رها سازم، نه زنده و نه مرده!

امیرمؤمنان به وی گفت: «پسر عمویم می‌دانست که اگر تو مرا بکُشی، من وارد بهشت شوم و تو در آتش باشی، و اگر من تو را بکُشم، تو در آتش باشی و من در بهشت».

عمرو گفت: هر دوی آنها به سودِ توست ای علی! و این، تقسیمِ نابرابری است! علی علیه السلام فرمود: «این سخن، بگذار. من از تو شنیدم که در حالی که پرده‌های

[صفحه ۶۰۵]

کعبه را گرفته بودی، می‌گفتی: "هیچ کس در جنگ، سه خواسته بر من عرضه ندارد، جز آن که یکی از آنها مرا اجابت کنم" و [اینک] من سه خواسته بر تو عرضه می‌دارم، یکی را اجابت کن». [عمرو] گفت: بگو آنها را ای علی!

فرمود: «یکی آن که شهادت دهی که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمّد، رسول خداست». [عمرو] گفت: این را رها کن و دومین خواسته را بپرس.

فرمود: «این که باز گردی و این سپاه را از رسول خدا بازگردانی. اگر [پیامبر] راستگو باشد، چشمتان بر او برتر است، و اگر دروغگو باشد، دلیران عرب [برای از میان بُردن او] بس باشند».

عمرو گفت: آن وقت، زنان قریش با یکدیگر گفتگو نمی‌کنند و شاعران در سروده‌هایشان [نخواهند گفت] که من از جنگ ترسیدم و به عقب باز گشتم؟ [در این صورت]، گروهی را که مرا بر خود رئیس کردند، رسوا ساخته‌ام.

امیرمؤمنان فرمود: «[خواسته‌ی] سوم آن است که فرود آیی، تا با تو کارزار کنم؛ چرا که تو سواره‌ای و من پیاده». آن گاه از اسبش

پایین پرید و آن را پی کرد و گفت: این، خصلتی است که گمان نمی‌کردم یکی از عرب‌ها با من بر سر آن چانه زند. آن‌گاه [کارزار را] شروع کرد و با شمشیر بر سر علی زد. امیرمؤمنان، خود را در پناه سپرش گرفت؛ اما [شمشیر] سپر را بُرید و بر سرش نشست. علی علیه‌السلام بدو فرمود: «ای عمرو! آیا تو را بس نیست که با تو کارزار می‌کنم و تو جنگاور عرب هستی که از یاور کمک گرفتی؟ عمرو به پشت سرش نگاه کرد. امیرمؤمنان، به سرعت ضربه‌ای بر دو ساقش فرود آورد و هر دو را قطع کرد. گرد و غباری از میان آنان بلند شد. منافقان گفتند: علی بن ابی‌طالب، کشته شد. سپس گرد و غبار خوابید و نگاه کردند. در این هنگام، امیر مؤمنان را بر روی سینه‌ی عمرو دیدند که ریش او را گرفته و می‌خواهد سر او را از تن جدا کند. سپس سرش را بُرید و آن را گرفت و به سوی رسول خدا آمد، در حالی که بر اثر ضربتِ عمرو، خون از سرش جاری بود و از شمشیرش خون می‌چکید، و در حالی که سرِ عمرو در دستش بود، چنین رجز می‌خواند:

«من، علی و پسر عبدالمطلب/مرگ برای جوانمرد، از فرار بهتر است».

آن‌گاه رسول خدا فرمود: «ای علی! بر او نیرنگ کردی؟». گفت: «بلی ای رسول خدا! جنگ، نیرنگ است».

[صفحه ۶۰۶]

اخلاق الحرب

اشاره

اخلاق جنگ

النهی عن الابتدء بالقتال

اشاره

۵۱۱- تاریخ الطبری عن جندب الأزدی: إن علیاً علیه‌السلام کان یأمرنا فی کل موطن لقینا فیه معه عدوّاً فیقول: لا تقاتلوا القوم حتی یبدأوکم، فأنتم بحمد الله عزّ وجلّ علی حجّّه، وترککم إیاهم حتی یبدأوکم حجّّه آخری لکم، فإذا قاتلتموهم فهزمتوهم فلا تقتلوا مدبراً، ولا تجهزوا علی جریح، ولا تکشفوا عوره، ولا تمثّلوا بقتیل. فإذا وصلتکم إلی رحال القوم فلا تهتکوا سترّاً، ولا تدخلوا داراً إلّا بإذن، ولا تأخذوا شیئاً من أموالهم إلّا ما وجدتم فی عسکرهم، ولا تهیجوا امرأهً بأذی، وإن شتمن أعراضکم وسببن أمراءکم وصلحاءکم، فإنهنّ ضعاف القوی والأنفس [۸۳۰].

۵۱۲- الإمام علی علیه‌السلام- فی کتابه إلی مالک الأشر قبل وقعه صفین-: إیاک أن تبدأ القوم بقتالٍ إلّا أن یدؤووک، حتی تلقاهم، وتسمع منهم، ولا یجرمک شأنهم علی قتالهم قبل دعائهم والإعذار إلیهم مرّة بعد مرّة! [۸۳۱].

۵۱۳- عنه علیه‌السلام- من وصیّه له لعسکره قبل لقاء العدو بصفین-: لا تقاتلوهم حتی یبدؤوکم؛ فإنکم بحمد الله علی حجّّه، وترککم إیاهم حتی یبدؤوکم حجّّه آخری لکم علیهم. فإذا کانت الهزیمه- بإذن الله- فلا تقتلوا مدبراً، ولا تُصیبوا معوراً، ولا تُجهزوا علی جریح. [۸۳۲].

[صفحه ۶۰۷]

پرهیز از آغاز کردن پیکار

۵۱۱. تاریخ الطبری- به نقل از جنبد ازدی:- به درستی که در هر جا که با دشمن برخورد می کردیم، علی علیه السلام به ما فرمان می داد و می فرمود: «با آنان پیکار مکنید تا آن که آنان شروع کنند، که شما بحمدالله- عزوجل- حجت دارید و رها ساختن آنان که [نبرد با شما را] آغاز کنند، حجتی دیگر است برای شما. پس هرگاه با آنان پیکار کردید و آنان را شکست دادید، پشت کرده به جنگ را مکشید، مجروحان را به قتل نرسانید، پرده در می مکنید، کشته ها را مثل نکنید، وقتی به بارانداز دشمن رسیدید، امر پنهانی را هتک نکنید، و بدون اجازه برخانه ای وارد نشوید، چیزی از آنان مستانید، مگر آنچه در لشکرگاه یافتید، و زنی را با آزار، به هیجان نیاورید، گرچه به ناموس شما دشنام دهد و به فرماندهان و نیکان شما فحش گوید؛ چرا که نیرو و توان آنان (زنان)، کم است.

۵۱۲. امام علی علیه السلام- در نامه اش به مالک اشتر، پیش از رُخداد صفین:- پرهیز از این که با این گروه، نبرد را آغاز کنی، مگر آن که آنان آغاز کنند، تا این که با آنان رو در رو شوی و سخن آنان را بشنوی؛ و بدی های آنان، تو را به نبرد و اندارد، قبل از دعوت آنان [به هدایت] و بارها و بارها برایشان عذر و بهانه ساختن.

۵۱۳. امام علی علیه السلام- از سفارش وی به لشکرش پیش از رو در رویی با دشمن در [نبرد] صفین:- با آنان کارزار مکنید، تا آن که آغاز کنند؛ چرا که شما بحمدالله، حجت دارید، و رها ساختن آنان که [جنگ با] شما را آغاز کنند، حجت دیگری است به سود شما و بر زیان آنها. وقتی به خواست خدا شکست خوردند، پشت کرده به جنگ را مکشید، و به کسی که ناتوان است، آسیب مرسانید و زخمی را از پا در میاورید.

[صفحه ۶۰۸]

النهی عن الدعوة إلى المبارزة

اشاره

۵۱۴- الإمام علیّ علیه السلام- لابنه الحسن علیه السلام:- لا تدعونّ إلى مبارزة، وإن دُعیت إليها فأجب؛ فإنّ الداعی إليها باغ، والباغی مصروع [۸۳۳].

پرهیز از دعوت به پیکار

۵۱۴. امام علی علیه السلام- به فرزندش حسن علیه السلام:- تو هیچ گاه به پیکار دعوت مکن، و اگر به پیکار دعوت شدی، پاسخ ده؛ چرا که دعوت کننده به پیکار، ستمکار است و ستمکار، شکست خورده و خوار است.

الحصانة السياسية للرسول

اشاره

۵۱۵- الإمام علیّ علیه السلام: إن ظفرتُم برجل من أهل الحرب فزعم أنه رسول إليکم؛ فإن عُرِف ذلك منه وجاء بما يدلّ عليه فلا سبیل لکم علیه حتی یبلغ رسالاته ویرجع إلى أصحابه، وإن لم تجدوا علی قوله دليلاً فلا تقبلوا منه [۸۳۴].

مصونیت سیاسی فرستادگان

۵۱۵. امام علی علیه السلام- اگر بر مردی از دشمن دست یافتید و او ادعا داشت که فرستاده‌ی به سوی شماست، اگر این امر از او

محرز شد و شاهدهی بر آن آورد، پس شما را به او کاری نیست تا پیغامش را برساند و نزد یارانش باز گردد؛ اما اگر شاهدهی بر سخنش نیافتید، این ادعا را از او نپذیرید.

[صفحه ۶۰۹]

اقامه الحجّه قبل الحرب

اشاره

۵۱۶- السنن الکبری عن البراء بن عازب: بعثنی علیّ رضی الله عنه إلى النهر إلى الخوارج، فدعوتهم ثلاثاً قبل أن نقاتلهم [۸۳۵].
 ۵۱۷- عنه علیه السلام- من کتابه إلى من شاقّ وغدر من أهل الجند [۸۳۶] وصنعاء [۸۳۷] -: إذا أتاكم رسولی فتنفروا وانصرفوا إلى رحالکم أعتف عنکم، وأصفح عن جاهلکم، وأحفظ قاصیکم، وأعمل فیکم بحکم الكتاب. فإن لم تفعلوا فاستعدّوا لقدم جيش جمّ الفرسان، عظیم الأركان، یقصد لمن طغی وعصی، فططحنوا کطحن الرحا؛ فمن أحسن فلنفسه، ومن أساء فعليها، وما ربک بظلام للعبيد [۸۳۸].

راجع: القسم السادس / وقعته صفین / مواجهه الجيشين / اقامة الحجّه في ساحة القتال. / وقعته النهروان / اقامة الحجّه في ساحة القتال.

اقامه حجت پیش از نبرد

۵۱۶. السنن الکبری- به نقل از براء بن عازب-: علی علیه السلام، مرا به سوی خوارج در نهروان فرستاد. پیش از کارزار، سه مرتبه آنان را [به هدایت] دعوت نمودم.
 ۵۱۷. امام علی علیه السلام- از نامه‌اش به مردمان صنعا [۸۳۹] و جند [۸۴۰] که ستیز کردند و نیرنگ زدند-: هنگامی که فرستاده‌ام به سوی شما آمد، پراکنده شوید و به محلّ سکونت خود باز گردید، تا شما را عفو کنم و از نادانان بگذرم و دور شده را حفظ کنم و در میان شما با حکم قرآن، رفتار کنم. اما اگر چنین نکنید، آماده‌ی آمدن سپاهی باشید نیرومند، با انبوه سواره‌ها که سراغ آن کسی بروند که طغیان و نافرمانی کند، و له شوید، مانند له شدن در آسیاب. آن که نیکی کند، به خدا نیکی کرده است، و آن که بدی کند، به خود بدی کرده است «و پروردگار تو ستم کننده بر بندگان نیست».

[صفحه ۶۱۰]

الدعاء إذا أراد القتال

اشاره

۵۱۸- الإمام الصادق علیه السلام: إن أمير المؤمنين علیه السلام كان إذا أراد القتال قال هذه الدعوات: اللهم إنك أعلمت سبيلاً من سبلك، جعلت فيه رضاك، وندبت إليه أولياءك، وجعلته أشرف سبلك عندك ثواباً، وأكرمها لديك مآباً، وأحبها إليك

[صفحه ۶۱۱]

مسلكاً، ثم اشتريت فيه من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعداً عليك حقاً، فاجعلني ممن اشترى فيه منك نفسه ثم وقى لك ببيعه الذي بايعك عليه، غير ناكث ولا ناقض عهداً، ولا مبدلاً تديلاً، بل استيجاباً لمحبتك، وتقرباً به إليك، فاجعله خاتمة عملي، وصير فيه فناء عمري، وارزقني فيه لك وبه [۸۴۱] مشهداً توجب لي به منك الرضا، وتحط به

عَنِّي الْخَطَايَا، وَتَجْعَلْنِي فِي الْأَحْيَاءِ الْمَرْزُوقِينَ بِأَيْدِي الْعِدَاءِ وَالْعَصَاءِ، تَحْتَ لُؤَاءِ الْحَقِّ وَرَايَةِ الْهُدَى، مَاضِيًا عَلَى نَصْرَتِهِمْ قَدَمًا، غَيْرَ مَوْلٍ دَبْرًا، وَلَا مُحَدِّثَ شَكَاةٍ، اللَّهُمَّ وَأَعُوذُ بِكَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنَ الْجَبْنِ عِنْدَ مَوَارِدِ الْأَهْوَالِ، وَمِنَ الضَّعْفِ عِنْدَ مَسَاوِرَةِ الْأَبْطَالِ، وَمِنَ الذَّنْبِ الْمَحْبُطِ لِلْأَعْمَالِ، فَأَحْجِمْ مِنْ شَكِّي، أَوْ أَمْضِي [۸۴۲] بِغَيْرِ يَقِينٍ، فَيَكُونُ سَعْيِي فِي تَبَابٍ وَعَمَلِي غَيْرَ مَقْبُولٍ [۸۴۳].

۵۱۹- وَقَعَةُ صَفِينٍ عَنْ تَمِيمٍ: كَانَ عَلِيٌّ إِذَا سَارَ إِلَى الْقِتَالِ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ حِينَ يَرْكَبُ، ثُمَّ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمِهِ عَلَيْنَا، وَفَضْلِهِ الْعَظِيمِ، «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُوَ مُقِرِّينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ» [۸۴۴]، ثُمَّ يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ، وَيَرْفَعُ [صفحه ۶۱۲]

يَدِيهِ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ نُقِلَتِ الْأَقْدَامُ، وَأُتِعِبَتِ الْأَبْدَانُ، وَأُفْضِتِ الْقُلُوبُ، وَرُفِعَتِ الْأَيْدِي، وَشَخِصَتِ الْأَبْصَارُ، «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» [۸۴۵]، سَيَرُوا عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ.

ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، يَا اللَّهُ، يَا أَحَدًا، يَا صَمَدًا، يَا رَبَّ مُحَيِّدًا، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» [۸۴۶]، اللَّهُمَّ كُفِّ عَنَّا بِأَسِ الظَّالِمِينَ.

فَكَانَ هَذَا شِعَارَهُ بِصَفِينٍ [۸۴۷].

[صفحه ۶۱۳]

نیایش به هنگام نبرد

۵۱۸. امام صادق علیه السلام: به درستی که امیرمؤمنان هنگامی که قصد نبرد می کرد، این نیایش ها را بر زبان می آورد: «بار خدایا! به درستی که تو راهی از راه‌هایت را نشان دادی و خشنودیات را در آن نهادی، و دوستانت را به سویش دعوت کردی و آن را برترین راه نزد خودت از جهت پاداش، و گرامی ترین آن از جهت بازگشت، و دوست داشتنی ترین [صفحه ۶۱۴]

آنها نزد خودت از جهت روش قرار دادی. آن گاه در این راه، از مؤمنان، جان و مالشان را خریدی که در مقابل بهشت، در راه خدا پیکار کنند، می کشند و می شوند؛ [و این]، وعده‌ای است حق از جانب تو.

پس مرا از آنانی قرار ده که جانش را از او خریده‌ای و سپس، او به داد و ستدی که با او داشتی، وفا کرد، پیمانی را نشکست و نقض نکرد و آن را تغییر نداد؛ بلکه پاسخی به محبت‌هایت و برای نزدیک شدن به تو قرارش داد.

پس آن را پایان کارم قرار ده و پایان عمرم را در این راه، مقرر ساز و در این راه، شهادتی روزی‌ام کن که سبب خشنودی تو گردد و لغزش‌هایم را بدان پاک گرداند و مرا در زمره‌ی زندگان که از دست دشمنان و نافرمانان روزی خورده‌اند، در زیر پرچم حق و هدایت، قرار ده که در [راه] پیروزی بر آنان، گام بر می‌دارد، پشت‌کننده [به نبرد] نیست و شک آور نباشد. بار خدایا! به تو پناه می‌برم در این هنگام، از ترس به هنگام وحشت‌ها و از سستی به هنگام فرود آمدن قهرمانان، و از گناهی که اعمالم را تباہ سازد. پس از روی شک باز ایستم، یا بدون یقین بگذرانم، و [در نتیجه] تلاشم بیهوده و عملم پذیرفته نشده باشد».

۵۱۹. وَقَعَةُ صَفِينٍ - به نقل از تميم: - [علی علیه السلام] هنگامی که به سوی نبرد حرکت می کرد، نام خدا را به هنگام سوار شدن بر زبان می آورد و می گفت: «سپاس خدا را بر نعمت‌هایش بر ما و فضیلت بزرگش!» پاک است کسی که این را برای ما رام کرد؛ و [گر نه]، ما را یارای [رام ساختن] آنها نبود، و به راستی که ما به سوی پروردگاران باز خواهیم گشت».

[صفحه ۶۱۵]

آن گاه رو به قبله می کرد و دستانش را به سوی خدا بالا می برد و می گفت: «بار خدایا! به سوی تو گام‌ها برداشته شد و بدن‌ها خسته

گشت و دل‌ها گشایش یافت و دست‌ها بلند شد و دیدگان، تیز شدند" پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق گشایش ده که تو بهترین گشایش دهندگانی. "به برکت الهی حرکت کنید!«.

آن‌گاه می‌گفت: «خدا بزرگ‌تر است! خدا بزرگ‌تر است! خدایی جز خدای یگانه نیست و خدا بزرگ‌تر است! ای خدا! ای یگانه! ای بی‌نیاز! ای پروردگار محمد!" به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان! توان و نیرویی جز از خدای برتر و بزرگ نیست! ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است! مهربان و بخشنده و صاحب روز جزاست. تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. "بار خدایا! ستم ستمگران را از ما بازدار!" این، شعار علی علیه‌السلام در صفین بود.

[صفحه ۶۱۶]

البدء بالقتال بعد الزوال

اشاره

۵۲۰- الإمام الصادق عليه السلام: كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه لا يقاتل حتى تزول الشمس ويقول: تُفتح أبواب السماء، وتقبل الرحمة، وينزل النصر. ويقول: هو أقرب إلى الليل، وأجدر أن يقلّ القتل، ويرجع الطالب، ويفلت المنهزم [۸۴۸].

آغاز نبرد به هنگام عصر

۵۲۰. امام صادق علیه‌السلام: امیر مؤمنان- که درود خدا بر او باد- بیکار نمی‌کرد، مگر آن‌گاه که خورشید، از زوال می‌گذشت و می‌فرمود: «درهای آسمان، گشوده می‌شود، رحمت و مهربانی پذیرفته می‌گردد، و پیروزی فرود می‌آید» و می‌فرمود: «این زمان (عصر)، به شب نزدیک‌تر است و سزاوار است که کشتار اندک گردد و جنگجو [از تعقیب دشمن] باز گردد، و شکست‌خوردگان، نجات یابند».

اعانة الضعيف

اشاره

۵۲۱- الإمام عليّ عليه السلام- لأصحابه في ساحة الحرب بصفين-: أي امرئ منكم أحسن من نفسه رباطة جأش عند اللقاء، ورأى من أحد من أخوانه فشلاً، فليذبّ عن أخيه بفضل نجدته التي فُضّل بها عليه، كما يذبّ عن نفسه، فلو شاء الله لجعله مثله [۸۴۹].

۵۲۲- عنه عليه السلام: إذا رأيتم من إخوانكم في الحرب الرجل المجروح، أو من قد نُكِّل به، أو من قد طمع عدوكم فيه، ففقوه بأنفسكم [۸۵۰].

کمک به ناتوان

۵۲۱. امام علی علیه‌السلام- به یارانش در میدان نبرد در صفین فرمود:- هریک از شما که هنگام برخورد با دشمن، در خود دلاوری دید و از یکی از برادرانش شستی دید، باید از برادرش دفاع کند، به خاطر فضیلت دلیری که بر او دارد، آن‌چنان که از خود دفاع می‌کند. پس اگر خدا بخواهد، او را همچون وی قرار دهد.

۵۲۲. امام علی علیه‌السلام: هرگاه در جنگ یکی از برادرانتان را زخم‌خورده یافتید، یا کسی را که به وی آسیبی رسیده است، یا

کسی را که دشمن در او طمع کرده [و به وی نزدیک شده] است، او را با جانتان نیرومند سازید.

[صفحه ۶۱۷]

حسن المعامله مع بقایا العدو

اشاره

۵۲۳- تاریخ یعقوبی عن إسماعیل بن علی: إنَّ أوَّل من علّم قتال أهل القبلة علی بن أبی طالب، ولم یکن یقتل أسیراً، ولا یتبع منهزماً، ولا یُجهز علی جریح [۸۵۱].

۵۲۴- العقد الفرید عن أبی الحسن- فی ذکر حوادث وقعهُ صَفَّین-: کان منادی علی یخرج کلَّ یوم وینادی: أیها الناس، لا تُجهزَنَّ علی جریح، ولا تتبعنَّ مولیاً، ولا تسلبنَّ قتیلاً، ومن ألقى سلاحه فهو آمن. [۸۵۲].

[صفحه ۶۱۸]

۵۲۵- الکافی عن عبد الله بن شریک عن أبیه: لما هُزم الناس یوم الجمل، قال أمير المؤمنين علیه السلام: لا تتبعوا مولیاً، ولا تجیزوا علی جریح، ومن أغلق بابهُ فهو آمن.

فلما کان یوم صَفَّین، قتل المقبل والمدبر، وأجاز علی جریح. فقال أبان بن تغلب لعبد الله بن شریک: هذه سیرتان مختلفتان! فقال: إنَّ أهل الجمل قُتِل [۸۵۳] طلحة والزبیر، وإنَّ معاویة کان قائماً بعینه وکان قائدهم [۸۵۴].

۵۲۶- السنن الکبری عن أبی فاخته: إنَّ علیاً رضی الله عنه أتى بأسیر یوم صَفَّین، فقال: لا تقتلنی صبراً. فقال علی رضی الله عنه: لا أقتلک صبراً؛ إنَّی أخاف الله ربَّ العالمین. فخلی سبیلهُ، ثم قال: أفیک خیر تابع؟ [۸۵۵].

۵۲۷- المصنّف عن یزید بن بلال: شهدتُ مع علی یوم صَفَّین، فکان إذا أتى بالأسیر قال: لن أقتلک صبراً؛ إنَّی أخاف الله ربَّ العالمین. وکان یأخذ سلاحه،

[صفحه ۶۱۹]

و یُحلفه لا یقاتله، ویعطیه أربعة دراهم [۸۵۶].

۵۲۸- المصنّف عن أبی جعفر: کان علی إذا أتى بأسیر صَفَّین أخذ دابته وسلاحه، وأخذ علیه أن [لا] [۸۵۷] یعود، وخلی سبیلهُ [۸۵۸].

۵۲۹- الإمام علی علیه السلام- بعد التحریض علی القتال فی صَفَّین-: ولا تُمثّلوا بقتیل، وإذا وصلتم إلى رحال [۸۵۹] القوم فلا تهتکوا سترأ، ولا تدخلوا داراً، ولا تأخذوا شیئاً من أموالهم إلّا ما وجدتم فی عسکرهم، ولا تهیجوا امرأة بأذى وإن شتمت أعراضکم وسببن أمراءکم وصلحاءکم؛ فإنهنَّ ضعاف القوى والأنفس والعقول، وقد کنا نؤمر بالکفّ عنهنَّ وهنَّ مشرکات! وإن کان الرجل لیتناول المرأة فُیعیّر [۸۶۰] بها وعقبه من بعده [۸۶۱].

۵۳۰- تاریخ الطبری- فی ذکر وقعهُ الجمل-: خرج إليه الأحنف بن قیس وبنو سعد مشمرین قد منعوا حرقوص بن زهیر- ولا یرون القتال مع علی بن أبی طالب- فقال: یا علی، إنَّ قوماً بالبصرة یزعمون أنّک إن ظهرت علیهم غداً أنّک تقتل رجالهم، وتسبی نساءهم!

فقال: ما مثلی یُخاف هذا منه، وهل یحلّ هذا إلّا من تولى وكفر!! ألم تسمع إلى قول الله عزّ وجلّ: «لست علیهم بمصیّطٍ إلّا من تولى وکفر» [۸۶۲]!!

۵۳۱- الکامل فی التاریخ: کان فی الخوارج أربعون رجلاً جرحی، فأمر علی بإدخالهم الکوفه ومداواتهم حتی برؤوا [۸۶۳].

[صفحه ۶۲۰]

۵۲۳. تاریخ یعقوبی - به نقل از اسماعیل بن علی - نخستین کسی که [چگونگی] نبرد با اهل قبله را آموخت، علی بن ابی طالب بود. او اسیران را نمی‌کشت، به دنبال شکست خوردگان نمی‌رفت و زخمی‌ها را از پا در نمی‌آورد.

۵۲۴. العقد الفرید - به نقل از ابوالحسن - در گزارش رخدادهای نبرد صفین - منادی علی، هر روز بیرون می‌آمد و بانگ بر می‌آورد: ای مردم! زخم خورده را مکشید، پشت به جنگ کرده را دنبال مکنید، کشته‌ها را عریان مکنید؛ و هر کس اسلحه‌اش را بر زمین افکند، در امان است.

[صفحه ۶۲۱]

۵۲۵. الکافی - به نقل از عبدالله بن شریک از پدرش - وقتی مردم (خوارج) در نبرد جمل شکست خوردند، امیر مؤمنان فرمود: «به دنبال پشت کردگان به جنگ مروید و زخم خورده‌ها را مکشید. آن که در خانه‌اش را ببندد، در امان است». وقتی نبرد صفین شد، جنگجو و پشت کرده به جنگ را می‌کشت، و زخم خورده‌ها را از پا در می‌آورد. ابان بن تغلب به عبدالله بن شریک گفت: این، دو روش گوناگون است. [علی علیه السلام] فرمود: «در نبرد جمل، [فرمانده آنان] طلحه و زبیر، کشته شدند؛ ولی معاویه خود ایستاده و رهبری می‌کند».

۵۲۶. السنن الکبری - به نقل از ابوفاخته - در نبرد صفین، اسیری را نزد علی علیه السلام آوردند. [آن اسیر] گفت: مرا به زجر مکشید. علی علیه السلام فرمود: «تو را به زجر نمی‌کشم. به درستی که از خداوند، پروردگار جهانیان می‌ترسم». پس او را رها کرد و سپس فرمود: «آیا در تو خیری هست که بیعت کنی؟»

۵۲۷. المصنف - به نقل از یزید بن بلال - به همراه علی در صفین حضور داشتم. وقتی اسیری را نزد او می‌آوردند، می‌فرمود: «تو را به زجر نکشم. به درستی که از خداوند، پروردگار جهانیان، می‌ترسم»، و سلاح وی را می‌گرفت و او را سوگند می‌داد که [دیگر] با او پیکار نکند و به وی، چهاردرهم می‌بخشید.

[صفحه ۶۲۲]

۵۲۸. المصنف - به نقل از ابوجعفر - در نبرد صفین، هرگاه اسیری را نزد علی می‌آوردند، چارپا و سلاح او را می‌گرفت و از او پیمان می‌گرفت که باز نگردد. سپس آزادش می‌کرد.

۵۲۹. امام علی علیه السلام - پس از او داشتن [مردم] به جنگ در صفین - کشته‌ها را مثل مکنید. هنگامی که به بارانداز این گروه رسیدید، پرده‌ری مکنید، به خانه‌ها وارد نشوید، و چیزی از اموالشان مستانید، مگر آنچه در لشکرگاهشان یافتید؛ و زنی را با آزار، به هیجان و مدارید، گرچه به ناموس شما دشنام گوید و به فرماندهان و نیکان شما فحش دهد؛ چرا که نیرو و توان و عقل هایشان کم است و ما دستور داشته‌ایم که حتی اگر آنان مشرک باشند، با آنها کاری نداشته باشیم؛ و اگر کسی متعرض زنی شود، بدان کار سرزنش شود، و نسل‌های پس از او نیز سرزنش شوند.

۵۳۰. تاریخ الطبری - در گزارش رُخداد جمل - احنف بن قیس و فرزندان سعد، با شتاب به سوی علی بیرون رفتند، در حالی که حرقوص بن زهیر را منع می‌کردند (آنان نبرد با علی بن ابی طالب را روا نمی‌دانستند). پس [حرقوص] گفت: ای علی! مردم ما در بصره گمان می‌کنند که اگر فردا بر آنان پیروز شوی،

[صفحه ۶۲۳]

مردانشان را می‌کشی و زنانشان را به اسارت می‌گیری! فرمود: «از مانند من واهمه‌ی چنین کارهایی نباشد؛ و آیا این کار سر می‌زند، جز از کسی که سر باز زده و کافر شده؟! آیا سخن خداوند - عزّ وجلّ - را نشنیده‌ای که: "بر آنان تسلّتی نداری، مگر کسی که روی بگرداند و کفر ورزد؟"»

۵۳۱. الکامل فی التاریخ: در میان خوارج، چهل مرد زخمی بود. پس علی علیه السلام فرمان داد تا آنان را وارد کوفه کنند و مداوا کنند تا بهبود یابند.
[صفحه ۶۲۴]

السیاسة الدولية

اشاره

سیاست‌های حکومتی

ما یوجب بقاء الدول

اشاره

اسباب ماندگاری دولت‌ها

اقامة العدل

اشاره

- ۵۳۲- الإمام علیّ علیه السلام- لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْعَدْلِ وَالْجُودِ: أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟-: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا، وَأَفْضَلُهُمَا [۸۶۴].
- ۵۳۳- عنه علیه السلام: مَنْ عَمِلَ بِالْعَدْلِ حَصَّنَ اللَّهُ مَلِكَهُ [۸۶۵].
- ۵۳۴- عنه علیه السلام: إِعْدِلْ تَمْلِكْ [۸۶۶].
[صفحه ۶۲۵]
- ۵۳۵- عنه علیه السلام: إِعْدِلْ تَحْكَمْ [۸۶۷].
- ۵۳۶- عنه علیه السلام: مَا حَصَّنَ الدَّوْلَ بِمِثْلِ الْعَدْلِ [۸۶۸].
- ۵۳۷- عنه علیه السلام: لَنْ تَحَصَّنَ الدَّوْلَ بِمِثْلِ اسْتِعْمَالِ الْعَدْلِ فِيهَا [۸۶۹].
- ۵۳۸- عنه علیه السلام: دَوْلَةُ الْعَادِلِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ [۸۷۰].
- ۵۳۹- عنه علیه السلام: إِعْدِلْ، تَدُمَّ لَكَ الْقُدْرَةُ [۸۷۱].
- ۵۴۰- عنه علیه السلام: ثَبَاتُ الْمَلِكِ فِي الْعَدْلِ [۸۷۲]. ۵۴- عنه علیه السلام: الطَّاعَةُ جُنَّةٌ الرَّعِيَّةِ، وَالْعَدْلُ جُنَّةٌ الدَّوْلِ [۸۷۳].
- ۵۴۲- عنه علیه السلام: ثَبَاتُ الدَّوْلِ بِإِقَامَةِ سُنَنِ الْعَدْلِ [۸۷۴].
- ۵۴۳- عنه علیه السلام: فِي الْعَدْلِ الْاِقْتِدَاءُ بِسُنَّةِ اللَّهِ، وَثَبَاتُ الدَّوْلِ [۸۷۵].
- ۵۴۴- عنه علیه السلام: مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ اسْتَغْنَى عَنْ أَعْوَانِهِ [۸۷۶].
- ۵۴۵- عنه علیه السلام: الْعَدْلُ قِيَامُ الرَّعِيَّةِ [۸۷۷].
[صفحه ۶۲۶]
- ۵۴۶- عنه علیه السلام: الْعَدْلُ قِيَامُ الْبَرِيَّةِ [۸۷۸].

۵۴۷- عنه عليه السلام: حُسن العدل نظام البرية [۸۷۹].

۵۴۸- عنه عليه السلام: العدل نظام الإمرة [۸۸۰].

۵۴۹- عنه عليه السلام: جعل الله سبحانه العدل قواماً للأنام، وتنزيهاً من المظالم والآثام، وتسنيةً للإسلام [۸۸۱].

۵۵۰- عنه عليه السلام: إذا أدت الرعية إلى الوالى حقّه، وأدى الوالى إليها حقّها عزّ الحقّ بينهم، وقامت مناهج الدين، واعتدلت معالم العدل، وجرت على أدلّالها السنن، فصلح بذلك الزمان، وطمع فى بقاء الدولة، ويئست مطامع الأعداء [۸۸۲].

۵۵۱- عنه عليه السلام: العدل أقوى أساس [۸۸۳].

۵۵۲- عنه عليه السلام: العالم حديقه؛ سياحها الشريعة، والشريعة سلطان تجب له الطاعة، والطاعة سياسة يقوم بها المليك، والمليك راع يعضده الجيش، والجيش أعوان يكفلهم المال، والمال رزق يجمعه الرعية، والرعية سواد يستعبدهم العدل، والعدل أساس به قوام العالم [۸۸۴].

[صفحه ۶۲۷]

۵۵۳- عنه عليه السلام: العدل أفضل السياستين [۸۸۵].

۵۵۴- عنه عليه السلام: كفى بالعدل سائساً [۸۸۶].

۵۵۵- عنه عليه السلام: ملاك السياسة العدل [۸۸۷].

۵۵۶- عنه عليه السلام: خير السياسات العدل [۸۸۸].

۵۵۷- عنه عليه السلام: لا رياسة كالعدل فى السياسة [۸۸۹].

۵۵۸- عنه عليه السلام: جمال السياسة العدل فى الإمرة، والعفو مع القدرة [۸۹۰].

۵۵۹- عنه عليه السلام: الرعية لا يصلحها إلّا العدل [۸۹۱].

۵۶۰- عنه عليه السلام: اجعل الدين كهفك، والعدل سيفك؛ تنج من كل سوء، وتظفر على كل عدو [۸۹۲].

۵۶۱- عنه عليه السلام: إذا بُنى الملك على قواعد العدل، ودُعم بدعائم العقل نصر الله مواليه، وخذل معاديه [۸۹۳].

[صفحه ۶۲۸]

۵۶۲- عنه عليه السلام: قلوب الرعية خزائن راعيها، فما أودعها من عدلٍ أو جورٍ وجدّه [۸۹۴].

۵۶۳- عنه عليه السلام: ما عمّرت البلدان بمثل العدل [۸۹۵].

۵۶۴- عنه عليه السلام: عدل السلطان خير من خصب الزمان [۸۹۶].

۵۶۵- عنه عليه السلام: بالعدل تتضاعف البركات [۸۹۷].

۵۶۶- عنه عليه السلام: من عدل تمكّن [۸۹۸].

۵۶۷- عنه عليه السلام: من عدل فى البلاد نشر الله عليه الرحمة [۸۹۹].

۵۶۸- عنه عليه السلام- فى الحكم المنسوبة إليه-: من عمل بالعدل فيمنّ دونه، رُزق العدل ممّن فوقه [۹۰۰].

۵۶۹- عنه عليه السلام: ليس ثواب عند الله سبحانه أعظم من ثواب السلطان العادل، والرجل المُحسن [۹۰۱].

۵۷۰- عنه عليه السلام: شيان لا يوزن ثوابهما: العفو والعدل [۹۰۲].

۵۷۱- عنه عليه السلام: سياسة العدل ثلاث: لينٌ فى حزم، واستقصاءٌ فى عدل، وإفضالٌ فى قصد. [۹۰۳].

۵۷۲- عنه عليه السلام: استعن على العدل بحسن التية فى الرعية، وقلة الطمع، وكثرة الورع. [۹۰۴].

راجع: السياسة الاجتماعية: إقامة العدل.

[صفحه ۶۲۹]

برپا داشتن عدالت

۵۳۲. امام علی علیه السلام - آن گاه که از او پرسیده شد که عدل و بخشش، کدام یک برترند؟ - عدالت، کارها را به جای خود می‌نهد، و بخشش، آنها را از جایگاهش بیرون برد. عدالت، راهبری فراگیر است، و بخشش، حالتی ویژه. [از این رو] عدالت، گرامی‌ترین و برترین آنهاست.

۵۳۳. امام علی علیه السلام: آن که به عدالت رفتار کند، خداوند، از دولتش پاسداری کند.

۵۳۴. امام علی علیه السلام: عدالت پیشه کن تا حکومتداری کنی.

[صفحه ۶۳۰]

۵۳۵. امام علی علیه السلام: عدالت پیشه کن تا حکم برانی.

۵۳۶. امام علی علیه السلام: هیچ چیز مانند عدالت از دولت‌ها پاسداری نکرده است.

۵۳۷. امام علی علیه السلام: هیچ چیز به اندازه‌ی رفتار عادلانه از دولت‌ها پاسداری نمی‌کند.

۵۳۸. امام علی علیه السلام: حکمرانی عادل، از امور واجب است.

۵۳۹. امام علی علیه السلام: عدالت پیشه ساز، تا اقتدارت استمرار یابد. ۵۴۰. امام علی علیه السلام: پایداری مملکت، در عدالت است.

۵۴۱. امام علی علیه السلام: پیروی، سپر شهروندان است، و عدالت، سپر دولت‌ها.

۵۴۲. امام علی علیه السلام: پایداری دولت‌ها، در به پا داشتن سنت‌های عادلانه است.

۵۴۳. امام علی علیه السلام: عدالت‌پیشگی، پیروی از سنت‌های الهی و [سبب] پایداری دولت‌هاست.

۵۴۴. امام علی علیه السلام: آن که در حکومتش عدالت ورزد، از یاوران، بی‌نیاز گردد.

۵۴۵. امام علی علیه السلام: عدالت‌پیشگی، استواری شهروندان است.

[صفحه ۶۳۱]

۵۴۶. امام علی علیه السلام: عدالت‌پیشگی، استواری مردمان است.

۵۴۷. امام علی علیه السلام: نیکی عدالت، سامانده مردمان است.

۵۴۸. امام علی علیه السلام: عدالت‌پیشگی، سامانده حکمرانی است.

۵۴۹. امام علی علیه السلام: خداوند سبحان، عدالت را استواری مردم، پاکی از ستم‌ها و گناهان، و آسان‌سازی اسلام، قرار داد.

۵۵۰. امام علی علیه السلام: هر گاه شهروندان، حقوق زمامدار را به جا آورند و زمامدار، حقوق شهروندان را به جا آورد، حق در

میان آنان، عزیز گردد و آیین دینداری بر پا شود، و نشانه‌های عدالت، استوار گردد، و سنت‌ها بر روش درست، جاری شوند، و در

پرتو آن، زمانه به صلاح گراید و بقای دولت، جای امیدواری باشد، و آرزوهای دشمنان، به ناامیدی گراید.

۵۵۱. امام علی علیه السلام: عدالت، نیرومندترین بنیان است.

۵۵۲. امام علی علیه السلام: جهان، باغی است که گردشگر آن، شریعت است، و شریعت، پادشاهی است که پیرویش واجب است،

و پیروی، روشی است که حکمران، بدان استوار گردد، و حکمران، چوپانی است که سپاهیان، او را کمک کنند، و سپاهیان،

یاورانی‌اند که ثروت آنان را اداره کنند، و ثروت، روزی‌ای است که مردمان، آن را گرد آورند، و مردمان، توده‌هایی هستند که

عدالت، آنان را به بندگی کشد، و عدالت، بنیانی است که جهان، با آن استوار گردد.

[صفحه ۶۳۲]

۵۵۳. امام علی علیه السلام: عدالت، بهترین شیوه‌ی اداره کردن است.

۵۵۴. امام علی علیه السلام: بس است عدالت، به عنوان اداره کننده.

۵۵۵. امام علی علیه السلام: معیار سیاست، عدالت است.

۵۵۶. امام علی علیه السلام: بهترین سیاست‌ها، عدالت‌پیشگی است.

۵۵۷. امام علی علیه السلام: هیچ آقایی‌ای مانند عدالت در مدیریت نیست.

۵۵۸. امام علی علیه السلام: زیبایی سیاست، عدالت‌پیشگی در حکمرانی، و گذشت در زمان توانمندی است.

۵۵۹. امام علی علیه السلام: شهروندان را جز عدالت، اصلاح نکند.

۵۶۰. امام علی علیه السلام: دین را پناهگاه و عدالت را شمشیر قرار ده تا از هر بدی‌ای بَرهی و بر هر دشمنی پیروز گردی.

۵۶۱. امام علی علیه السلام: اگر حکومت، با پایه‌های عدالت بنا شود و با خرد پشیمانی گردد، خداوند، دوستدارانش را پیروز و

دشمنانش را خوار سازد.

[صفحه ۶۳۳]

۵۶۲. امام علی علیه السلام: دل‌های شهروندان، گنجینه‌های حکمرانان است. آنچه از عدالت و ستم در آن ذخیره سازد، خواهد

یافت.

۵۶۳. امام علی علیه السلام: شهرها به چیزی جز عدالت، آباد نگردند.

۵۶۴. امام علی علیه السلام: عدالت پادشاه، بهتر از فراوانی و خرمی روزگار است.

۵۶۵. امام علی علیه السلام: در سایه‌ی عدالت، نعمت‌ها چند برابر شوند.

۵۶۶. امام علی علیه السلام: آن که عدالت ورزد، قدرت یابد.

۵۶۷. امام علی علیه السلام: آن که در شهرها عدالت پیشه سازد، خداوند، رحمتش را بر او ارزانی دارد.

۵۶۸. امام علی علیه السلام- از حکمت‌های منسوب به او-: آن که با زیردستان به عدالت رفتار کند، از بالادستان، عدالت روزی‌اش

گردد.

۵۶۹. امام علی علیه السلام: پاداشی نزد خداوند سبحان، بزرگ‌تر از پاداش پادشاه عادل و مرد نیکوکار نیست.

۵۷۰. امام علی علیه السلام: دو چیز است که پاداش آنها اندازه نشود: گذشت و عدالت.

۵۷۱. امام علی علیه السلام: سیاست عادلانه، سه چیز است: نرمی در دوراندیشی، به نهایت رساندن عدالت، و احسان معتدل.

۵۷۲. امام علی علیه السلام: در برپایی عدالت، از خوش‌بختی در میان شهروندان، چشمداشتِ اندک، و پارسایی فراوان کمک بجو.

ر. ک: سیاست‌های اجتماعی/ص ۴۵۳ «به پاداشتن عدالت».

[صفحه ۶۳۴]

حسن التدبیر

اشاره

۵۷۳- الإمام علیّ علیه السلام: الملك سیاسته [۹۰۵].

۵۷۴- عنه علیه السلام: من حسنت سیاسته دامت ریاسته [۹۰۶].

۵۷۵- عنه علیه السلام: حُسن السیاسة یستدیم الریاسة [۹۰۷].

۵۷۶- عنه علیه السلام: حُسن السیاسة قوام الرعیة [۹۰۸].

۵۷۷- عنه علیه السلام: من حُنت سیاسته وجبت طاعته [۹۰۹].

۵۷۸- عنه علیه السلام: بَحْسَن السیاسة یكون الأدب الصالح [۹۱۰].

[صفحه ۶۳۵]

تدبیر نیکو

۵۷۳. امام علی علیه السلام: مملکتداری، [همان] سیاست است.

۵۷۴. امام علی علیه السلام: آن که سیاستی نیکو پیشه سازد، آقایی اش دوام یابد.

۵۷۵. امام علی علیه السلام: سیاستِ نیکو، آقایی را پاینده سازد.

۵۷۶. امام علی علیه السلام: سیاست نیکو، استواری شهروندان است.

۵۷۷. امام علی علیه السلام: آن که سیاستی نیکو پیشه سازد، پیروی اش لازم است.

۵۷۸. امام علی علیه السلام: در پرتو سیاست نیکو، تربیتِ درست انجام گیرد.

[صفحه ۶۳۶]

حسن السیره

اشاره

۵۷۹- الإمام علیّ علیه السلام: حُسن السیره جمال القدرة، وحصن الإمرة [۹۱۱].

۵۸۰- عنه علیه السلام: من کثر جمیله أجمع الناس علی تفضیله [۹۱۲].

۵۸۱- عنه علیه السلام: من عامل الناس بالجمیل کافؤوه به. [۹۱۳].

نیک سیرتی

۵۷۹. امام علی علیه السلام: رفتار نیکو، زیباییِ قدرت و پناهگاه حکومت است.

۵۸۰. امام علی علیه السلام: آن که رفتار نیکش فراوان شود، مردم بر برتری اش اتفاق کنند.

۵۸۱. امام علی علیه السلام: آن که با مردم به نیکی رفتار کند، مردم نیز با او چنان کنند.

الیقظة لحراسة الامور

اشاره

۵۸۲- الإمام علیّ علیه السلام: من أمارات الدولة یقظة لحراسة الأمور [۹۱۴].

۵۸۳- عنه علیه السلام: من النبل أن تتیقظ لإیجاب حقّ الرعیة إلیک، وتتغابی عن الجنایة علیک [۹۱۵].

۵۸۴- عنه علیه السلام: من دلائل الدولة قلة الغفلة [۹۱۶].

بیداری و مراقبت از کارها

۵۸۲. امام علی علیه السلام: از نشانه‌های [پایداری] دولت، بیداری برای مراقبت کارهاست.
۵۸۳. امام علی علیه السلام: از فطانت (زیرکی) است، بیداری برای ادای حقوق شهروندان و تغافل از ستم آنان بر تو.
۵۸۴. امام علی علیه السلام: از نشانه‌های [پایداری] دولت، کمی غفلت از کارهاست.
- [صفحه ۶۳۷]

ما یوجب زوال الدول

اشاره

اسباب زوال دولت‌ها

احتقاب المظالم

اشاره

۵۸۵- الإمام علی علیه السلام: شرّ الأُمراء من ظلم رعیتہ [۹۱۷].

۵۸۶- عنه علیه السلام: من ظلم رعیتہ نصرَ أضدادہ [۹۱۸].

۵۸۷- عنه علیه السلام: الظلم بوار الرعیة [۹۱۹].

۵۸۸- عنه علیه السلام: الظلم یدمر الدیار [۹۲۰].

۵۸۹- عنه علیه السلام: من عامل رعیتہ بالظلم أزال الله ملکہ، وعجل بوارہ وهلکة [۹۲۱].

۵۹۰- عنه علیه السلام- فی عہدہ إلى مالک الأشر-: أنصف الله وأنصف الناس من نفسک، ومن خاصیة أهلک، ومن لک فیہ هوی من رعیتک؛ فإنک إلاً تفعل تظلم، ومن ظلم عباد الله کان الله خصمه دون عبادہ، ومن خاصمه الله أدحض حجته وکان لله حرباً حتی ینزع أو یتوب، وليس شیء أدعی إلى تغییر نعمه الله وتعجيل نقمته من إقامة علی ظلم؛ فإن الله سمیع دعوة المضطهدین، وهو للظالمین بالمرصاد [۹۲۲].

۵۹۱- عنه علیه السلام- لزیاد بن أبیه-: استعمل العدل، واحذر العسف والحقیف؛ فإن العسف یعود بالجلاء، والحقیف یدعو إلى السیف [۹۲۳].

[صفحه ۶۳۸]

۵۹۲- عنه علیه السلام: ما من سلطان آتاه الله قوه ونعمه، فاستعان بها علی ظلم عبادہ، إلاً کان حقاً علی الله أن ینزعها منه، ألم تر إلى قول الله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؟ [۹۲۴].

۵۹۳- عنه علیه السلام: فی احتقاب المظالم زوال القدره [۹۲۵].

۵۹۴- عنه علیه السلام: من جارت ولايته زالت دولته [۹۲۶].

۵۹۵- عنه علیه السلام: بئس السیاسة الجور [۹۲۷].

۵۹۶- عنه علیه السلام: من جار ملکه تمنی الناس هُلکة [۹۲۸].

۵۹۷- عنه علیه السلام: ظلم الظالم یقوده إلى الهلاک [۹۲۹].

۵۹۸- عنه علیه السلام: من ظلم دمر علیہ ظلمه [۹۳۰].

- ۵۹۹- عنه علیه السلام: الجور أحد المدمرین [۹۳۱].
- ۶۰۰- عنه علیه السلام: الظلم یزلّ القدم، ویسلب النعم، ویهلک الأمم [۹۳۲].
- ۶۰۱- عنه علیه السلام: القدره یزیلها العدوان [۹۳۳].
- ۶۰۲- عنه علیه السلام: من لم ینصف المظلوم من الظالم سلبه الله قدرته [۹۳۴].
- [صفحه ۶۳۹]

ستمگری

۵۸۵. امام علی علیه السلام: بدترین حکمرانان، کسانی‌اند که بر شهروندان خود، ستم روا دارند.
۵۸۶. امام علی علیه السلام: آن‌که بر شهروندان خویش ستم ورزد، مخالفان خود را یاری رسانده است.
۵۸۷. امام علی علیه السلام: ستم، نابود کننده‌ی شهروندان است.
۵۸۸. امام علی علیه السلام: ستم، شهرها را ویران می‌سازد.
۵۸۹. امام علی علیه السلام: آن‌که با شهروندان خویش با ستم رفتار کند، خداوند، دولتش را نابود سازد و هلاکت او را سریع سازد.
۵۹۰. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: داد خدا و مردم را از خود و خویشاوندان نزدیک خویش و آن‌کس از شهروندان که دوست می‌داری، بستان، و گرنه ستم می‌کنی؛ و آن‌که بر بندگان خدا ستم ورزد، خدا به جای بندگانش دشمن او باشد، و آن‌که خدا با او دشمنی کند، دلیل او را نپذیرد و با خدا سرِ جنگ دارد، تا آن‌گاه که بمیرد یا توبه کند؛ و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون نسازد و کیفر او را نزدیک نیارد، که خداوند، شنوای دعای ستمدیدگان است و در کمین ستمکاران.
۵۹۱. امام علی علیه السلام- به زیاد بن ابیه-: عدالت پیشه ساز و از بیداد و ستم پرهیز؛ چرا که بیداد، به آوارگی و دارد و ستم، شمشیر به میان آرد.
- [صفحه ۶۴۰]
۵۹۲. امام علی علیه السلام: هیچ پادشاهی نیست که خداوند، به وی نیرو و نعمت ارزانی دارد و او آن را در ستم بر بندگان، به کار گیرد؛ مگر آن‌که بر خداوند است که آن را از او باز ستاند. نمی‌بینی که خداوند فرموده است: "در حقیقت خداوند، حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند".
۵۹۳. امام علی علیه السلام: در گردآوری ستم‌ها، نابودی نیرومندی است.
۵۹۴. امام علی علیه السلام: آن‌که در حکومت ستم ورزد، دولتش نابود گردد. ۵۹۵. امام علی علیه السلام: بدترین روش مدیریت، ستمگری است.
۵۹۶. امام علی علیه السلام: آن‌که در مملکتداری ستمگری کند، مردمان، آرزوی نابودی‌اش را کشند.
۵۹۷. امام علی علیه السلام: ستم ستمگر، او را به نابودی کشاند.
۵۹۸. امام علی علیه السلام: آن‌که ستمگری کند، ستمش او را نابود سازد. ۵۹۹. امام علی علیه السلام: ستم، یکی از دو نابود کننده‌هاست.
۶۰۰. امام علی علیه السلام: ستم، گام‌ها را بلغزاند، و نعمت‌ها را بستاند، و امت‌ها را نابود سازد.
۶۰۱. امام علی علیه السلام: توانمندی را ستم از بین ببرد.
۶۰۲. امام علی علیه السلام: آن‌که حق مظلوم را از ستمگر نستاند، خداوند، توانش را بستاند.

[صفحه ۶۴۱]

سفک الدماء بغير حق**اشاره**

۶۰۳- الإمام علی علیه السلام- فی عهده إلى مالک الأشر-: إياک والدماء وسفکها بغير حلّها؛ فإنّه ليس شیء أدنی لنقمه، ولا أعظم لتبعه، ولا أحرى بزوال نعمه، وانقطاع مدّه من سفک الدماء بغير حقّها. واللّه سبحانه مبتدئ بالحکم بین العباد فيما تسافکوا من الدماء يوم القيامة.

فلا تُقوِّین سلطانک بسفک دم حرام؛ فإنّ ذلك ممّا یضعفه ویوهنه، بل یزیهلہ وینقله. ولا عذر لک عند اللّه ولا عندی فی قتل العمد؛ لأنّ فیهِ قوّد البدن. وإن ابتلیت بخطأ، وأفرط علیک سوطک أو سیفک أو یدک بالعقوبه؛ فإنّ فی الوکزه فما فوقها مقتله، فلا تطمحنّ بک نخوه سلطانک عن أن تؤدّی إلى أولیاء المقتول حقّهم [۹۳۵].

۶۰۴- عنه علیه السلام: بقیه السیف أبقى عدداً، وأكثر ولدأ. [۹۳۶].

[صفحه ۶۴۲]

خونریزی ناروا

۶۰۳. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: پیرهیز از خون‌ها و ریختن آن به ناروا؛ چرا که چیزی مانند ریختن خون به ناحق، کیفر را نزدیک‌تر سازد و گناه را بزرگ‌تر گرداند و نعمت را نبرد و رشته‌ی عمر را پاره‌تر سازد، و خداوند سبجان، در روز رستاخیز، آغازکننده‌ی داوری بین بندگان در خون‌هایی باشد که از یکدیگر ریخته‌اند.

پس حکومت خود را با ریختن خونی به حرام، نیرومند مکن که خون به حرام ریختن، قدرت را به ناتوانی و سستی کشاند، بلکه دولت را از صاحب آن، به دیگری منتقل سازد، و در کشتن به ناحق، هیچ عذری نزد خداوند و من برایت نباشد؛ چرا که در آن، قصاص باشد، و اگر دچار خطا گشتی و تازیانه یا شمشیر یا دستت در کیفر، زیاده‌روی کرد [و ناخودآگاه کسی را کشتی]، در مشت زدن و بیشتر، کشتن است. مبادا نخوت دولت، تو را وادارد که خود را برتر دانی و خون‌بهای کشته شده را به خانواده‌اش نرسانی.

۶۰۴. امام علی علیه السلام: مانده‌ی [کسانی که] به شمشیر [رفته‌اند]، پایدارتر و شمارشان افزون‌تر است.

[صفحه ۶۴۳]

سوء التدبیر**اشاره**

۶۰۵- الإمام علی علیه السلام: سوء التدبیر سبب التدمیر [۹۳۷].

۶۰۶- عنه علیه السلام: من ساء تدبیره تعجّل تدمیره. [۹۳۸].

۶۰۷- عنه علیه السلام: یستدلّ علی الإدبار بأربع: سوء التدبیر، وقبح التبذیر، وقلة الاعتبار، وکثرة الاعتذار [۹۳۹].

۶۰۸- عنه علیه السلام: من قَصُر عن السیاسة صَغُر عن الریاسة [۹۴۰].

- ۶۰۹- عنه علیه السلام: آفة الزعماء ضعف السياسة [۹۴۱].
- ۶۱۰- عنه علیه السلام: من تأخر تدبيره تقدّم تدميره [۹۴۲].
- ۶۱۱- عنه علیه السلام: من ساء تدبيره كان هلاکه في تدبيره [۹۴۳].
- ۶۱۲- عنه علیه السلام- في الحكم المنسوبة إليه:- إذا انقضی ملک قوم خُيِّبوا في آرائهم [۹۴۴].

تدبير نادرست

۶۰۵. امام علی علیه السلام: تدبير نادرست، سبب هلاکت گردد.
۶۰۶. امام علی علیه السلام: آن که تدبيرش بد باشد، نابودى اش زود رسد.
۶۰۷. امام علی علیه السلام: با چهار چیز، بر پشت کردن [حکومت]، استدلال شود: تدبير نادرست، زشتی اسراف، کمی عبرت گرفتن، و عذرخواهی فراوان.
۶۰۸. امام علی علیه السلام: آن که در مدیریت کم آورد، در ریاست کوچک باشد. ۶۰۹. امام علی علیه السلام: آفت پیشوایان، سستی و ناتوانی مدیریت است. ۶۱۰. امام علی علیه السلام: آن که تدبيرش [از جامعه] عقب افتد، نابودى اش جلو افتد.
۶۱۱. امام علی علیه السلام: آن که به نادرستی تدبير کند، نابودى اش در تدبيرش باشد.
۶۱۲. امام علی علیه السلام- از حکمت‌های منسوب به ایشان:- هنگامی که حکومت گروهی به سر آید، آرایشان سست شود.
- [صفحه ۶۴۴]

الاستئار

اشاره

- ۶۱۳- الإمام علی علیه السلام- في الحكم المنسوبة إليه:- الاستئار يوجب الحسد، والحسد يوجب البغضة، والبغضة توجب الاختلاف، والاختلاف يوجب الفرقة، والفرقة توجب الضعف، والضعف يوجب الذلّ، والذلّ يوجب زوال الدولة وذهاب النعمة. [۹۴۵].
- ۶۱۴- عنه علیه السلام- في عهده إلى مالک الأشر-: ثمّ إنّ للوالی خاصّة وبطانۀ فيهم استئار وتطاول، وقلّة إنصاف في معاملۀ؛ فاحسم مادّة أولئك بقطع أسباب تلك الأحوال. ولا تقطعن لأحد من حاشيتك وحامتك قطيعه. ولا يطمعن منك في اعتقاد عقده تضرّ بمن يليها من الناس في شترّب، أو عمل مشترك يحملون مؤونته على غيرهم، فيكون مهناً ذلك لهم دونك، وعيبه عليك في الدنيا والآخرة. وألزم الحقّ من لزمه من القريب والبعيد، وكن في ذلك صابراً محتسباً، واقعاً ذلك من قرابتك وخاصيتك حيث وقع. وابتغ عاقبته بما يثقل عليك منه؛ فإنّ مغبته ذلك محموده [۹۴۶].
- ۶۱۵- عنه علیه السلام- في عهده إلى مالک الأشر-: إياك والاستئار بما الناس فيه أسوء، والتغابی عمّا تُعنى به ممّا قد وضع للعيون؛ فإنّه مأخوذ منك لغيرك. وعمّا قليل تنكشف عنك أغطيّة الأمور، ويُنتصف منك للمظلوم [۹۴۷].
- ۶۱۶- عنه علیه السلام- في عثمان:- أنا جامع لكم أمره: استأثر فأساء الأثره، وجزعتم فأسأتم الجزع، ولله حكم واقع في المستأثر والجازع. [۹۴۸].
- [صفحه ۶۴۵]

خود اختصاصی

۶۱۳. امام علی علیه السلام- از حکمت‌های منسوب به ایشان-: خود اختصاصی، حسادت را برانگیزد، و حسادت دشمنی آورد، و دشمنی، سبب اختلاف گردد، و اختلاف، باعث جدایی شود، و جدایی، سستی آورد، و سستی، سبب خواری گردد، و خواری، دولت را نابود سازد و نعمت‌ها را از میان ببرد.

۶۱۴. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: همچنین زمامدار را نزدیکان و خویشاوندانی است که خوی برتری جویی و گردن‌فرازی و کمی انصاف در معامله‌ها دارند. ریشه‌ی آن را با بُریدن اسباب آن، در آور و به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندانت زمینی را به بخشش و مگذار، و مبادا در تو طمع کنند با بستن پیمانی که همسایگان را زیان برساند در بهره‌ی آب، یا کاری مشترک که رنج آن را بر عهده‌ی دیگران نهند. پس گوارایی‌اش برای آنان باشد نه تو و عیب آن در دنیا و آخرت، بر تو ماند.

و حق را از آن هر که باشد، بر عهده دار، نزدیک یا دور، و در این باره، شکبیا باش و این شکیبایی را به حساب خداوند بگذار، هر چند این رفتار، با خویشاوندان و اطرافیان باشد، و عاقبت آن را در نظر بگیر با دشواری‌هایی که برایت آورد؛ چرا که پایان آن، پسندیده است.

۶۱۵. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: و پرهیز از آن که چیزی را به خود، اختصاص دهی که مردم، همه در آن یکسان‌اند؛ و پرهیز از غفلت در آنچه بدان توجه شود، از آنچه در دیده‌ها نمایان است؛ چرا که آنچه به ناروا گرفته باشی، به دیگران برگردد و به زودی، پرده‌ی کارها از پیش دیده‌ات برداشته شود و داد ستم‌دیده را از تو بستانند.

۶۱۶. امام علی علیه السلام- درباره‌ی عثمان فرمود-: در کوتاه سخن، روش او را برای شما بگویم: به خود اختصاص داد و آن را تباه کرد، و شما بی‌تابی کردید و آن را از اندازه به در بردید؛ و خداوند را حکمی است که واقع شود بر خودخواه و ناشکیبا. [صفحه ۶۴۶]

تضییع الاصول

اشاره

۶۱۷- الإمام علی علیه السلام: یُستدلّ علی إِدبار الدول بأربع: تضییع الأُصول، والتمسک بالفروع [۹۴۹]، و تقدیم الأراذل، و تأخیر الأفاضل [۹۵۰].

۶۱۸- عنه علیه السلام: تولّی الأراذل والأحداث الدول دلیل انحلالها و إدبارها [۹۵۱].

۶۱۹- عنه علیه السلام: زوال الدول باصطناع السفل. [۹۵۲].

[صفحه ۶۴۷]

ضایع کردن اصول و مبانی

۶۱۷. امام علی علیه السلام: استدلال شود بر پشت کردن حکومت‌ها به چهار چیز: ضایع کردن اصول و [مبانی]، چنگ زدن به فروع، به کار گماردن نالایقان، و کنار گذاردن نخبگان.

۶۱۸. امام علی علیه السلام: روی کار آمدن نالایقان و بی‌ج‌صفتان در دولت‌ها، نشانه‌ی فروپاشی و پشت کردن آن است.

۶۱۹. امام علی علیه السلام: نابودی دولت‌ها در به کار گماردن مردمان پست است.

[صفحه ۶۴۸]

ارشادات فی العلاقات الإجتماعیة والسیاسیة

اشاره

توصیه‌هایی در روابط اجتماعی - سیاسی

قیاس الناس بالنفس

اشاره

۶۲۰- الإمام علی علیه السلام- فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام-: وأی [۹۵۳] کلمة حکم جامعه! أن تحب للناس ما تحب لنفسک وتکره لهم ما تکره لها [۹۵۴].

۶۲۱- عنه علیه السلام: من حق الراعی أن یختار لرعیته ما یختاره لنفسه [۹۵۵].

۶۲۲- عنه علیه السلام- فی کتابه إلى محمّد بن أبی بکر-: وأحبّ لعامة رعیتک ما تحبّ لنفسک وأهل بیتک، واکره لهم ما تکره لنفسک وأهل بیتک [۹۵۶].

[صفحه ۶۴۹]

۶۲۳- عنه علیه السلام- فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام-: اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک، فأحبّ لغيرک ما تحبّ لنفسک، واکره له ما تکره لها، ولا تظلم كما لا تُحَبّ أن تُظلم، وأحسن كما تحبّ أن یُحسن إلیک، واستقبح من نفسک ما تستقبحه من غیرک، وارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک [۹۵۷].

۶۲۴- عنه علیه السلام- فی وصیته لابنه محمّد بن الحنفیة-: یا بنی ...! أحسن إلی جمیع الناس كما تحبّ أن یُحسن إلیک، وارض لهم ما ترضاه لنفسک، واستقبح من نفسک ما تستقبحه من غیرک، وحسن مع جمیع الناس خلقک، حتی إذا غبت عنهم حنوا إلیک، وإذا متّ بکوا علیک. وقالوا: إنا لله وإنا إلیه راجعون، ولا تُکن من الذین یقال عند موته: الحمد لله ربّ العالمین [۹۵۸].

۶۲۵- عنه علیه السلام: أعدل السیره أن تعامل الناس بما تُحِبُّ أن یعاملوک به [۹۵۹].

۶۲۶- عنه علیه السلام- فی الحکم المنسوبة إلیه-: اصحب الناس بأی خلق شئت یصحبوک بمثله. [۹۶۰].

[صفحه ۶۵۰]

دیگران را با خود سنجیدن

۶۲۰. امام علی علیه السلام- در سفارش او به فرزندش حسن علیه السلام-: چه سخن حکیمانه‌ای جامع تر از این که دوست بداری برای مردم، آنچه را برای خود دوست می‌داری، و می‌پسندی برای آنان، آنچه را برای خود نمی‌پسندی.

۶۲۱. امام علی علیه السلام: از وظایف زمامدار است که برای شهروندان، برگزیند آنچه را برای خود برمی‌گزیند.

۶۲۲. امام علی علیه السلام- در نامه‌اش به محمد بن ابی بکر-: دوست بدار برای عموم شهروندان، آنچه را برای خود و خاندان خویش دوست می‌داری، و ناپسند بدار برای آنان، آنچه را برای خود و خاندان خویش ناپسند می‌شماری.

[صفحه ۶۵۱]

۶۲۳. امام علی علیه السلام- در سفارش وی به فرزندش حسن علیه السلام-: نفس خود را ترازویی میان خویش و دیگران قرار ده.

پس دوست بدار برای دیگران، آنچه را برای خود دوست می‌داری، و ناپسند بدار برایشان، آنچه را برای خویش ناپسند می‌داری، و ستم مکن، چنان که دوست نداری به تو ستم شود، و نیکی کن، همان گونه که دوست داری به دیگران نیکی شود. زشت شمار از خود، آنچه را از دیگران زشت می‌شماری و خشنود باش از مردم، بدانچه مایلی به آن، آنان از تو خشنود باشند.

۶۲۴. امام علی علیه السلام - از سفارش وی به فرزندش محمد بن حنفیه: - فرزندم! به تمام مردم نیکی کن، چنان که دوست داری به تو نیکی شود، و برای آنان، خوش بخواه آنچه برای خویش خوش می‌داری، و زشت شمار از خود، آنچه را از دیگران زشت می‌شماری، و با تمام مردم، خُلق و خویت را نیک گردان، تا وقتی از آنان دور شدی، به سویت پُر کشند و هنگامی که مُردی، بر تو بگریند و بگویند: «ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم» و از کسانی مباش که هنگام مرگش گفته شود: «سپاس خدای را که پرورنده‌ی جهانیان است!».

۶۲۵. امام علی علیه السلام: عادلانه‌ترین رفتار و روش، آن است که با مردم، چنان معامله کنی که دوست می‌داری با تو معامله کنند.

۶۲۶. امام علی علیه السلام - در حکمت‌های منسوب به ایشان: - با مردم، هر گونه می‌خواهی رفتار کن. آنان نیز با تو چنان کنند. [صفحه ۶۵۲]

ملازمه ما یوجب العز

اشاره

۶۲۷- الإمام علی علیه السلام: أکرّم نفسک عن کُلّ دنیّة وإن ساقطک إلى الرغائب؛ فإنک لن تعترض بما تبدل من نفسک عوضاً [۹۶۱].

۶۲۸- عنه علیه السلام: مباینة الدنيا تکبّت العدو [۹۶۲].

۶۲۹- عنه علیه السلام: لا تفعل ما یضع قدرک [۹۶۳].

۶۳۰- عنه علیه السلام: الموت ولا ابتذال الخزیة [۹۶۴].

۶۳۱- عنه علیه السلام: أیها الناس! أنّ المتیة قبل الدنیة، والتجلد قبل التبدل [۹۶۵].

۶۳۲- عنه علیه السلام: المتیة ولا الدنیة، التقلل ولا التذلل [۹۶۶].

۶۳۳- عنه علیه السلام: مقاساة الإقلال ولا ملاقاة الإذلال [۹۶۷].

عزت گرای

۶۲۷. امام علی علیه السلام: نفس خودت را از هر پستی گرامی بدار، گرچه تو را به خواسته‌ها رساند؛ چرا که در برابر آنچه از خود مایه می‌گذاری، چیزی به دست نخواهی آورد.

۶۲۸. امام علی علیه السلام: دوری جستن از پستی‌ها، دشمن را خوار گرداند. ۶۲۹. امام علی علیه السلام: آنچه جایگاهت را پایین آورد، انجام مده.

۶۳۰. امام علی علیه السلام: مرگ، و نه خواری و رسوایی!

۶۳۱. امام علی علیه السلام: ای مردم! به درستی که مُردن، پیش از پستی کشیدن است، و تازیانه خوردن، پیش از خواری کشیدن است.

۶۳۲. امام علی علیه السلام: مُردن و پستی نکشیدن، و به اندک ساختن و خواری نبردن!

۶۳۳. امام علی علیه السلام: رنج کمی (نداری) را تحمل کردن و با خواری روبه‌رو نشدن!

[صفحه ۶۵۳]

التجنب من المعاداة

اشاره

۶۳۴- الإمام علی علیه السلام: اجتنبوا ... من تضاعن القلوب، وتضاعن الصدور، وتدابیر النفوس، وتخاذل الأیدی [۹۶۸].

[صفحه ۶۵۴]

۶۳۵- عنه علیه السلام: خالطوا الناس مخالطَةً إن مُتَّم معها بكوا علیكم، وإن عثتم حنوا إلیكم [۹۶۹].

۶۳۶- عنه علیه السلام: رأس الجهل معاداة الناس [۹۷۰].

۶۳۷- عنه علیه السلام: من سوء الاختیار مغالبة الأكفاء، ومعاداة الرجال [۹۷۱].

۶۳۸- عنه علیه السلام: من حارب الناس حُرب [۹۷۲].

۶۳۹- عنه علیه السلام: حُسن العشرة یستدیم المودَّة [۹۷۳].

۶۴۰- عنه علیه السلام: بحُسن العشرة تدوم المودَّة [۹۷۴].

۶۴۱- عنه علیه السلام: أمارات الدول إنشاء الحیل [۹۷۵].

۶۴۲- عنه علیه السلام: الواحد من الأعداء کثیر [۹۷۶].

۶۴۳- عنه علیه السلام: یا بنی إیاکم ومعاداة الرجال؛ فإنهم لا یخلون من ضربین: من عاقل یمکر بکم، أو جاهل یعجل علیکم، والکلام ذکر، والجواب أنثی؛ فاذا اجتمع الزوجان فلا بد من التناج. ثم أنشأ یقول:

سلیم العرّض من حذر الجوابا

ومن داری الرجال فقد أصابا

ومن هاب الرجال تهیبوه

ومن حقر الرجال فلن یهابا [۹۷۷].

[صفحه ۶۵۵]

برهیز از دشمنی

۶۳۴. امام علی علیه السلام: برهیزید ... از کینه‌ی هم را در دل داشتن و تخم نفاق در سینه کاشتن، و از هم بریدن و دست از یاری

یکدیگر کشیدن.

[صفحه ۶۵۶]

۶۳۵. امام علی علیه السلام: با مردم چنان رفتار کنید که اگر بر آن رفتار مُردید، بر شما بگریند، و اگر زنده باشید، به سوی شما پُر

کشند.

۶۳۶. امام علی علیه السلام: اوج نادانی، دشمنی با مردم است.

۶۳۷. امام علی علیه السلام: از انتخاب‌های ناشایست است: پیروزی جُستن بر همتایان، و دشمنی با مردمان.

۶۳۸. امام علی علیه السلام: آن که با مردم ستیز کند، با او دشمنی شود.

۶۳۹. امام علی علیه السلام: خوش رفتاری، دوستی را پایدار کند.

۶۴۰. امام علی علیه السلام: با خوش رفتاری، دوستی پایدار شود.

۶۴۱. امام علی علیه السلام: نشانه‌ی دگرگونی دولت‌ها، به کار بستن حيله و نیرنگ است.

۶۴۲. امام علی علیه السلام: یک دشمن [هم] بسیار است.

۶۴۳. امام علی علیه السلام: فرزندانم! پرهیزید از دشمنی با مردمان؛ چرا که آنان، از دو دسته خارج نیستند: خردمندی که با شما حيله ورزد، یا نادانی که به سرعت با شما تلافی کند. سخن، نراست و پاسخ، مادینه. هرگاه نر و ماده جمع گردند، قهراً نتیجه‌ای [حاصل آید]. سپس این شعر را سرود: آبرومند کسی است که در پاسخ دادن احتیاط و حزم به خرج دهد/و آن که با مردمان به نرمی رفتار کند، به مقصد رسد.

آن که برای مردمان، حریم نگه دارد، آنان [نیز] برایش احترام قائل شوند/و آن که مردمان را تحقیر کند، احترامی نخواهد داشت. [صفحه ۶۵۷]

الوفاء بالعهد

اشاره

۶۴۴- الإمام علی علیه السلام: أئبها الناس! وإنّ الوفاء توأم الصدق، ولا أعلم جنة أوقى منه، وما يغدر من علم كيف المرجع، ولقد أصبحنا في زمان قد اتخذ أكثر أهله الغدر كيساً، ونسبهم أهل الجهل فيه إلى حُسن الحيلة [۹۷۸].

۶۴۵- عنه علیه السلام: من أفضل الإسلام الوفاء بالذمام [۹۷۹].

۶۴۶- عنه علیه السلام- في عهده إلى مالك الأشر-: وإن عقدت بينك وبين عدوك عقده، أو ألبسته منك ذمّة فحط عهدك بالوفاء، وارع ذمتك بالأمانة، واجعل نفسك جنة دون ما أعطيت؛ فإنه ليس من فرائض الله شيء الناس أشد عليه اجتماعاً مع تفرق أهوائهم وتشتت آرائهم من تعظيم الوفاء بالعهود. وقد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استؤبلوا من عواقب الغدر. فلا تغدرن بذمتك، ولا تخيسن بعهدك، ولا تختلن عدوك؛ فإنه لا يجترئ على الله إلا جاهل شقي. وقد جعل الله عهده وذمته أمناً أفضل بين العباد برحمته، وحرماً يسكنون إلى منعه ويستفيضون إلى جواره. فلا إدغال ولا مدالسة ولا خداع فيه.

ولا تعقد عقداً تجوز فيه العلل، ولا تعولن على لحن قول بعد التأكيد والثبوت، ولا يدعونك ضيق أمر لزمك فيه عهد الله إلى طلب انفساخه بغير الحق؛ فإن صبرك على ضيق أمر ترجو انفراجه وفضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته، وأن تحيط بك من الله فيه طلبه، فلا تستقبل فيها دنياك ولا آخرتك [۹۸۰].

[صفحه ۶۵۸]

وفای به پیمان

۶۴۴. امام علی علیه السلام: ای مردم! به درستی که وفا، همزاد راستی است، و هیچ سپری بازدارنده‌تر از آن نمی‌شناسم. آن که از چگونگی رستخیز آگاه شود، دغلكاری نکند. در زمانه‌ای به سر می‌بریم که بسیاری از مردمان، دغلكاری را خردمندی دانسته‌اند و نادانان، آنها را چاره‌اندیش خوانند.

۶۴۵. امام علی علیه السلام: برترین [خصلت] مسلمانی، وفا به پیمان‌هاست.

۶۴۶. امام علی علیه السلام- در عهدنامه‌اش به مالک اشتر-: اگر با دشمن پیمانی بستنی یا به او امان دادی، به عهد خویش وفا کن و

آنچه بر ذمه داری، ادا نما، و خود را چون سپری، برابر پیمانت قرار ده؛ چرا که مردم، بر هیچ چیز از واجب‌های خدا، همچون بزرگ شمردن وفای به عهد، سخت هم‌داستان نباشند، با هواهایی گونه‌گون و رأی‌های مخالف یکدیگر که دارند؛ و مشرکان نیز جدا از مسلمانان، وفای به عهد را لازم می‌شمردند، بدان جهت که زیان فرجام ناگوار پیمان شکنی را به دوش کشیدند. پس در آنچه به عهده گرفته‌ای، خیانت مکن و پیمانی را که بسته‌ای، مشکن، و دشمنت را مفریب که جز نادان بدبخت، بر خدا جرئت نورزد، و خداوند، پیمان و ذمه‌ی خود را امانی قرار داده و از روی رحمت خویش آن را میان بندگان، همگانی کرده است و آن را چون حریمی استوار ساخته، تا در سایه‌اش بیارامند و بدان پناه بزنند. پس در پیمان، خیانت، فریب و مکر، راه ندارد.

و پیمانی مبنی که آن را بتوانی تأویل و توجیه کنی، و پس از استواری عهد و پیمان، برای بر هم زدن، به فحواى سخن، تکیه مکن؛ و مبدا سختی پیمانی که بر عهده‌ات افتاده، تو را وادارد که به‌ناحق، آن را بر هم زنی؛ چرا که شکیبایی در کار دشواری که امید به گشایش داری و پایان نیکویش را انتظار می‌کشی، بهتر است از پیمان شکنی‌ای که از پیامدهایش هراس داری؛ و [پرهیز] از این که خداوند، تو را بازخواست کند و در دنیا و آخرت نتوانی درخواست بخشش کنی.

[صفحه ۶۵۹]

اداء الأمانة

اشاره

۶۴۷- الإمام علی علیه السلام: أدوا الأمانة إلی من ائتمنکم ولو إلی قتلہ أولاد الأنبیاء علیهم السلام [۹۸۱].

۶۴۸- عنه علیه السلام: لا تخن من ائتمنک وإن خانک، ولا تدع سرّه وإن أذاعه [۹۸۲].

۶۴۹- عنه علیه السلام- من کتاب له علیه السلام إلی الأشعث بن قیس-: وإن عملک لیس لک بطعمه، ولکنه فی عنقک أمانة، وأنت مسترعی لمن فوقک [۹۸۳].

۶۵۰- عنه علیه السلام- من عهد له إلی بعض عمال الصدقات-: من لم یختلف سرّه وعلانیته وفعله ومقاتله فقد أدی الأمانة، وأخلص العبادة. وأمّره ألما یحبّهم ولا- یغضّهم، ولا- یرغب عنهم تفضّلاً بالإماره علیهم؛ فإنّهم الإخوان فی الدین، والأعوان علی استخراج الحقوق. وإنّ لک فی هذه الصدقه نصیباً مفروضاً، وحقاً معلوماً، وشرکاء أهل مسکنه، وضعفاء ذوی فاقه، وإنّا موّفوک حَقّک، فوفّهم حقوقهم، وإلّا تفعل فإنّک من أكثر الناس خصوصاً یوم القیامه، وبؤسی لمن خصمه عند الله الفقراء والمساکین والسائلون والمدفوعون والغارمون وابن السبیل. ومن استهان بالأمانة ورتع فی الخیانه ولم ینزّه نفسه ودینه عنها فقد أحلّ نفسه الذلّ والخزی فی الدنیا، وهو فی الآخرة أذلّ وأخزی. وإنّ أعظم الخیانه، خیانه الأئمّه، وأفضح الغشّ غشّ الأئمّه. والسلام [۹۸۴].

[صفحه ۶۶۰]

امانت گزاردن

۶۴۷. امام علی علیه السلام: امانت را به آن که شما را امین شمرّد، بازگردانید؛ گرچه قاتلان فرزندان پیامبران باشند.

۶۴۸. امام علی علیه السلام: بر آن که تو را امین شمرّد، خیانت مکن، گرچه به تو خیانت ورزد؛ و رازش را فاش مساز، گرچه خود، آن را فاش سازد.

۶۴۹. امام علی علیه السلام- از نامه‌ی او به اشعث بن قیس-: به درستی که کاری که بر عهده‌ی توست، لقمه‌ای نیست؛ بلکه امانتی است بر گردنت و تو در نظاره‌ی بالا دستانت قرار داری.

۶۵۰. امام علی علیه السلام - از نامه‌اش به یکی از مأموران زکات - : آن که آشکار و نهانش و کردار و گفتارش دو گونه نباشد، امانت را گزارده و عبادت را خالص، به جای آورده است و او را فرمان دهم که [زیردستان را] نرنجاند و بدانان، بهتان نزند و به سبب امیر بودن، از آنها رو برنگرداند؛ چرا که آنان، در دین برادرند و در به دست آوردن حقوق، مددکار. و تو را در این زکات، بهره‌ای معین و حقی معلوم و شریکانی ناتوان و تنگ دست است. ما حق تو را به تمام می‌پردازیم. پس تو هم حقوق آنان را به تمام، به آنان برسان؛ و گرنه، روز رستاخیز دارای بیشترین دشمنانی؛ و بدا به حال کسی که نزد خداوند، دشمنانش، مستمندان، تهی‌دستان، درخواست کنندگان، رانده‌شده‌گان، بدهکاران، و در راه ماندگان باشند.

و آن که امانت را سبک شمارد و در آن خیانت روا دارد و جان و دین خود را از خیانت پاک ننماید، خود را در دنیا به خواری و رسوایی افکنده است و چنین کسی، در آخرت فراری‌تر و رسواتر است؛ و به درستی که بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به مردمان است و زشت‌ترین دغلکاری، ناراستی با پیشوایان. والسلام!

[صفحه ۶۶۱]

الاستثمار من علوم الأجانب

اشاره

- ۶۵۱- الإمام علی علیه السلام: ضالّة الحکیم الحکمه؛ فهو یطلبها حیث کانت [۹۸۵].
- ۶۵۲- عنه علیه السلام: ضالّة العاقل الحکمه فهو أحقّ بها حیث کانت [۹۸۶].
- ۶۵۳- عنه علیه السلام: خذ الحکمه أنى کانت؛ فإنّ الحکمه ضالّة کلّ مؤمن [۹۸۷].
- ۶۵۴- عنه علیه السلام: الحکمه ضالّة المؤمن؛ فلیطلبها ولو فی أیدی أهل الشرّ [۹۸۸].
- ۶۵۵- عنه علیه السلام: خذوا الحکمه ولو من المشرکین [۹۸۹].
- ۶۵۶- عنه علیه السلام: الحکمه ضالّة المؤمن؛ فالتقیفها ولو من أفواه المشرکین [۹۹۰].
- ۶۵۷- عنه علیه السلام: الحکمه ضالّة المؤمن؛ فاطلبوها- ولو عند المشرک- تکنونوا أحقّ بها وأهلها [۹۹۱].
- ۶۵۸- عنه علیه السلام: الحکمه ضالّة کلّ مؤمن؛ فخذوها ولو من أفواه المنافقین [۹۹۲].
- ۶۵۹- عنه علیه السلام: الحکمه ضالّة المؤمن؛ فخذ الحکمه ولو من أهل النفاق [۹۹۳].
- ۶۶۰- عنه علیه السلام: خذ الحکمه أنى أتتک؛ فإنّ الحکمه تكون فی صدر المنافق، فتلجّج فی صدره حتى تخرج، فتسکن إلی صواحبا فی صدر المؤمن [۹۹۴].
- [صفحه ۶۶۲]

بهره گیری از دانش‌های دیگران

۶۵۱. امام علی علیه السلام: گمشده‌ی حکیم، حکمت است. پس آن را می‌جوید، هر کجا که باشد.
۶۵۲. امام علی علیه السلام: گمشده‌ی خردمند، حکمت است. پس بدان سزاوارتر است، هر کجا که باشد.
۶۵۳. امام علی علیه السلام: حکمت را هر کجا یافتی فراگیر. به درستی که حکمت، گمشده‌ی هر مؤمن است.
۶۵۴. امام علی علیه السلام: حکمت، گمشده‌ی مؤمن است؛ باید آن را بجوید، گرچه در اختیار بدکاران باشد.
۶۵۵. امام علی علیه السلام: فرا گیرید حکمت را، گرچه از مشرکان باشد.

۶۵۶. امام علی علیه السلام: حکمت، گمشده‌ی مؤمن است. بَرُّبا آن را، گرچه از دهان مشرکان.
۶۵۷. امام علی علیه السلام: حکمت، گمشده‌ی مؤمن است. بجوید آن را، ولو نزد مشرکان؛ چرا که شما بدان سزاوارتر هستید و شایسته‌ی آنید.
۶۵۸. امام علی علیه السلام: حکمت، گمشده‌ی مؤمن است. فرا گیرید آن را، گرچه از دهان منافقان باشد.
۶۵۹. امام علی علیه السلام: حکمت، گمشده‌ی مؤمن است. پس بستان آن را، گرچه از منافقان.
۶۶۰. امام علی علیه السلام: حکمت را هر جا به تو رو آورد، فرا گیر؛ چرا که حکمت، [گاه] در سینه‌ی منافق است و در سینه‌اش بجنبد تا بیرون شود و با همسان‌های خود، در سینه‌ی مؤمن، آرام گیرد.
- [صفحه ۶۶۳]

الاستقلال التقافی

اشاره

- ۶۶۱- الإمام علیّ علیه السلام: قَلَّ من تشبه بقوم إلا أوشك أن يكون منهم. [۹۹۵].
- ۶۶۲- الإمام الصادق علیه السلام: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا تزال هذه الأمة بخير ما لم يلبسوا لباس العجم، ويطعموا أطعمه العجم، فإذا فعلوا ذلك ضربهم الله بالذلّ. [۹۹۶].

استقلال فرهنگی

۶۶۱. امام علی علیه السلام: کم است کسی که خود را همانند مردمی کند، جز آن که از جمله‌ی آنان شود.
۶۶۲. امام صادق علیه السلام: امیرمؤمنان، همیشه می فرمود: این امت، همیشه در نیک‌بختی به سر برند تا وقتی که لباس بیگانگان را پوشند و غذای بیگانگان را نخورند؛ اما وقتی چنین کردند، خداوند، آنان را به خواری اندازد.
- [صفحه ۶۶۴]

النوادر

اشاره

- ۶۶۳- الإمام علیّ علیه السلام: لا يكون العمران حيث يجور [۹۹۷] السلطان [۹۹۸].
- ۶۶۴- عنه عليه السلام: آفة العمران جور السلطان [۹۹۹].
- ۶۶۵- عنه عليه السلام: زهدك في راغب فيك نقصان حظّ، ورغبتك في زاهد فيك ذلّ نفس [۱۰۰۰].
- ۶۶۶- عنه عليه السلام: والاك من لم يعادك [۱۰۰۱].
- ۶۶۷- عنه عليه السلام: من رغب فيك عند إقبالك زهد فيك عند إدارك [۱۰۰۲].
- ۶۶۸- عنه عليه السلام: أحبّ حبيبك هوناً ما؛ عسى أن يكون بغضك يوماً ما، وأبغض
- [صفحه ۶۶۵]
- بغضك هوناً ما؛ عسى أن يكون حبيبك يوماً ما [۱۰۰۳].

- ۶۶۹- الإمام الصادق عليه السلام: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: ليجتمع في قلبك الافتقار إلى الناس، والاستغناء عنهم؛ يكون افتقارك إليهم في لين كلامك وحسن بشرك، ويكون استغناؤك عنهم في نزاهة عرضك وبقاء عزك [۱۰۰۴].
- ۶۷۰- الإمام علي عليه السلام: ابذل لصديقك كل المودة، ولا تبذل له كل الطمأنينة. وأعطه كل المواساة، ولا تفض إليه بكل الأسرار؛ توف [۱۰۰۵] الحكمة حقها، والصديق واجبه [۱۰۰۶].
- ۶۷۱- عنه عليه السلام: ليس الحكيم من لم يدار من لا يجد بُدّاً من مداراته [۱۰۰۷].
- ۶۷۲- عنه عليه السلام: لا تعامل من لا تقدر على الانتصاف منه [۱۰۰۸].
- ۶۷۳- عنه عليه السلام: إياك أن توحش مؤاذك وحشهُ تُفضي به إلى اختياره البعد عنك [صفحة ۶۶۶]
- وإيثار الفرقة [۱۰۰۹].
- ۶۷۴- عنه عليه السلام: من كان نفعه في مضرّتك لم يخل في كل حال من عداوتك [۱۰۱۰].
- ۶۷۵- عنه عليه السلام: تجاوز مع القدرة، وأحسن مع الدولة تكمل لك السيادة [۱۰۱۱].
- ۶۷۶- عنه عليه السلام: احتمال زلة وليك لوقت وثبة عدوك [۱۰۱۲].
- ۶۷۷- عنه عليه السلام: تأميل الناس نوالك خير من خوفهم نكالك [۱۰۱۳].
- ۶۷۸- عنه عليه السلام: أقم الرغبة إليك مقام الحرمة بك [۱۰۱۴].
- ۶۷۹- عنه عليه السلام: أقم الناس على سنتهم ودينهم، وليأمنك برئهم [۱۰۱۵] وليخفك مريبهم، وتعاهد ثغورهم وأطرافهم [۱۰۱۶].
- ۶۸۰- عنه عليه السلام: أصعب السياسات نقل العادات [۱۰۱۷].
- ۶۸۱- عنه عليه السلام: لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا، فإذا استوتوا هلكوا [۱۰۱۸]. [صفحة ۶۶۷]
- ۶۸۲- عنه عليه السلام: من عامل الناس بالمسامحة استمتع بصحبتهم [۱۰۱۹].
- ۶۸۳- عنه عليه السلام: من الحكمة طاعتك لمن فوقك، وإجلالك من في طبقتك، وإنصافك لمن دونك [۱۰۲۰].
- ۶۸۴- عنه عليه السلام: آله الرئاسة سعة الصدر [۱۰۲۱].
- ۶۸۵- عنه عليه السلام: خوض الناس في الشيء مقدّمه الكائن [۱۰۲۲].
- ۶۸۶- عنه عليه السلام: إياك وكل عمل ينفر عنك حُرّاً، أو يُبدل لك قدراً، أو يجلب عليك شرّاً، أو تحمل به إلى القيامة وزراً [۱۰۲۳].
- ۶۸۷- عنه عليه السلام: من رُفِع بلا كفاية وضع بلا جناية [۱۰۲۴].
- ۶۸۸- عنه عليه السلام: زن الرجال بموازينهم [۱۰۲۵].
- ۶۸۹- عنه عليه السلام: من الحكمة أن لا- تنازع من فوقك، ولا- تستذل من دونك، ولا- تتعاطى ما ليس في قدرتك، ولا يخالف لسائلك قلبك، ولا قولك فعلك، ولا تتكلم فيما لا تعلم، ولا تترك الأمر عند الإقبال وتطلبه عند الإدبار [۱۰۲۶]. [صفحة ۶۶۸]
- ۶۹۰- عنه عليه السلام- أيضاً:- عاملوا الأحرار بالكرامة المحضه، والأوساط بالرغبة والرهبه، والسفلة بالهوان [۱۰۲۷].
- ۶۹۱- عنه عليه السلام- أيضاً:- إذا كان لك صديق ولم تحمد إخاءه ومودته فلا تُظهر ذلك للناس، فإنما هو بمنزلة السيف الكليل في منزل الرجل، يهرب به عدوه ولا يعلم العدو أ صارم هو أم كليل [۱۰۲۸].
- ۶۹۲- عنه عليه السلام- أيضاً:- إذا أحسن أحد من أصحابك فلا تخرج إليه بغايه برك، ولكن اترك منه شيئاً تزيد إياه عند تبيّنك

منه الزیاده فی نصیحتہ [۱۰۲۹].

۶۹۳- عنه علیه السلام- أيضاً: من الناس من ينقصك إذا زدته، ويهون عليك إذا خاصصته، ليس لرضاه موضع تعرفه، ولا لسخطه مكانٌ تحذره، فإذا لقيت أولئك فابدل لهم موضع المودة العامية، واخرمهم موضع الخاصة؛ ليكون ما بذلت لهم من ذلك حائلاً دون شرهم، وما حرمتهم من هذا قاطعاً لحرمتهم [۱۰۳۰].

۶۹۴- عنه علیه السلام- أيضاً: من ساس رعيته حرم عليه الشكر عقلاً؛ لأنه قبيح أن يحتاج الحارس إلى من يحرسه [۱۰۳۱].

۶۹۵- عنه علیه السلام- أيضاً: لا تقبل الرياسة على أهل مدينتك؛ فإنهم لا يستقيمون

[صفحه ۶۶۹]

لك إلا بما تخرج به من شرط الرئيس الفاضل [۱۰۳۲].

۶۹۶- عنه علیه السلام- أيضاً: لا تخدم من رئيساً كنت تعرفه بالخمول، وسمت به الحال، ويعرف منك أنك تعرف قديمه؛ فإنه وإن سراً بمكانك من خدمته، إلا أنه يعلم العين التي تراه بها، فيقبض عنك بحسب ذلك [۱۰۳۳].

۶۹۷- عنه علیه السلام- أيضاً: أضرب الأشياء عليك أن تعلم رئيسك أنك أعرف بالرياسة منه [۱۰۳۴].

۶۹۸- عنه علیه السلام- أيضاً: قليل يترقى منه إلى كثير خيراً من كثير ينحط عنه إلى قليل [۱۰۳۵].

۶۹۹- عنه علیه السلام- أيضاً: ليس يضرك أن ترى صديقك عند عدوك؛ فإنه إن لم ينفكك لم يضرك. [۱۰۳۶].

[صفحه ۶۷۰]

گوناگون

۶۶۳. امام علی علیه السلام: آبادانی نباشد آن جا که حکمران، ستم ورزد.

۶۶۴. امام علی علیه السلام: آفت آبادانی، ستم حکمران است.

۶۶۵. امام علی علیه السلام: بی میلیات به کسی که خواهان توست، کمی بهره است، و گرایش بدان که تو را نخواهد، خوار ساختن گوهر جان است.

۶۶۶. امام علی علیه السلام: آن که با تو دشمنی نکند، تو را دوست دارد.

۶۶۷. امام علی علیه السلام: آن که در دوران رویکرد دنیا به تو رو آورد، در زمان پشت کردن دنیا از تو دوری گزیند.

۶۶۸. امام علی علیه السلام: دوستت را با اندکی مدارا دوست بدار! مبدا که روزی دشمنت شود، و دشمنت را با اندکی مدارا دشمن بدار! مبدا که روزی دوست گردد.

[صفحه ۶۷۱]

۶۶۹. امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان همیشه می فرمود: می باید در دلت نیازمندی به مردم و بی نیازی از آنان، جمع گردد. نیازمندیات به آنان، در نرم سخن گفتن و خوش روییات آشکار شود، و بی نیازیات از آنان، در پاک نگه داشتن آبرو و پایداری عزت ظاهر شود.

۶۷۰. امام علی علیه السلام: تمام دوستیات را درباره‌ی دوستت نثار کن؛ اما به وی اطمینان تمام منما. او را کامل یاری کن؛ لیکن تمام رازها را به وی مگو، تا آن که [از یک سو] حق خردمندی را به جا آوری و [از دگر سو] وظایف دوستی را به جا آورده باشی.

۶۷۱. امام علی علیه السلام: حکیم نیست آن که نرمی نکند با کسانی که چاره‌ای جز نرمی با آنان نیست.

۶۷۲. امام علی علیه السلام: با آن که نمی توانی حقت را از او بستانی، معاشرت منما.

۶۷۳. امام علی علیه السلام: پرهیز از آن که دوستانت را چنان به هراس اندازی که آنان را به دوری از تو و جدایی طلبی کشاند.

[صفحه ۶۷۲]

۶۷۴. امام علی علیه السلام: آن که سودش در زیان دیدن تو باشد، هیچ گاه از دشمنی با تو بیرون نباشد.

۶۷۵. امام علی علیه السلام: با توانمندی گذشت کن و با دولت مردی نیکی کن، تا آقاییات کامل گردد.

۶۷۶. امام علی علیه السلام: لغزش‌های دوست را تحمل کن، برای هنگام هجوم دشمنت.

۶۷۷. امام علی علیه السلام: امیدواری مردم به پاداشت، بهتر است از ترس آنان از کیفیت.

۶۷۸. امام علی علیه السلام: علاقه‌مندی به خودت را جایگزین احترام‌گذاری به خودت قرار ده.

۶۷۹. امام علی علیه السلام: مردم را بر سنت‌ها و آیینشان بر پای دار و [چنان کن] که بی گناهان، از تو احساس امنیت کنند و بدکاران، از تو بترسند؛ و به مرزها و کناره‌های شهرها رسیدگی کن.

۶۸۰. امام علی علیه السلام: دشوارترین مدیریت، جابه‌جایی آداب و رسوم است. ۶۸۱. امام علی علیه السلام: مردم در نیکی به سر می‌برند تا زمانی که متفاوت باشند. پس آن‌گاه که برابر شوند، نابود گردند.

[صفحه ۶۷۳]

۶۸۲. امام علی علیه السلام: آن که با مردمان، با مدارا رفتار کند، از همراهی آنان بهره‌برد.

۶۸۳. امام علی علیه السلام: از نشانه‌های حکمت، فرمانبرداری از بالادست، و احترام‌گذاردن به هم‌تایان، و انصاف نسبت به پایین‌دستان است.

۶۸۴. امام علی علیه السلام: ابزار حکمرانی، گشاده‌دلی است.

۶۸۵. امام علی علیه السلام: فرورفتن مردم در امری، زمینه‌ی انجام گرفتن آن است.

۶۸۶. امام علی علیه السلام: پرهیز از هر کاری که آزاده‌ای را از تو برماند، یا منزلت تو را خوار سازد، یا بدی را به سویت سرازیر کند، و یا عقوبتی را بدان عمل در رستاخیز، به دوش کشی.

۶۸۷. امام علی علیه السلام: آن که بدون شایستگی بلندی یابد، بدون جنایت، فرو افتد.

۶۸۸. امام علی علیه السلام: مردمان را با ترازوی خودشان وزن کن.

۶۸۹. امام علی علیه السلام: حکمت آن است که با بالادست خود، جدال نکنی و زیردستان را خوار نسازی و آنچه در توان نداری، عرضه نکنی، و زبانت با دلت و سخنت با رفتارت مخالفت نکند؛ در آنچه نمی‌دانی، سخن نگوئی، و کارها را به هنگام رویکرد، رها نسازی و به هنگام پشت کردن، جستجو نکنی.

[صفحه ۶۷۴]

۶۹۰. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان-: با آزاد مردان، تنها با بزرگواری رفتار کنید. با مردمان متوسط، با میل و هراس رفتار کنید، و با مردمان پست، با سبکی.

۶۹۱. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان-: هر گاه دوستی داری که برادری و دوستی‌اش را نمی‌پسندی، آن را برای مردم آشکار مساز؛ چرا که چنین دوستی، مانند شمشیر کند در خانه‌ی آدمی است؛ دشمن را می‌ترساند و دشمن نمی‌داند که بُرنده است یا کند.

۶۹۲. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان-: هر گاه یکی از یاران به تو نیکی روا داشت، نهایت خوبی را در حق او روا مدار و قدری از آن را واگذار که به هنگام آشکار شدن خیرخواهی فراوان او، بر آن بیفزایی. ۶۹۳. امام علی علیه السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان-: برخی از مردمان‌اند که اگر بر نیکی‌شان بیفزایی، کم کنند، و اگر آنان را دوست ویژه قلمداد کنی، تو را سبک سازند. خشنودی‌شان را جایگاهی نیست که آن را بشناسی و خشمشان مکانی ندارد که از آن پرهیزی. اگر با

اینان برخوردار داشتی، دوستی‌های عمومی را با آنان در میان گذار و از دوستی خصوصی، آنان را محروم ساز، تا آنچه به آنان روا داشتی، مانعی باشد در برابر آسیب‌های آنان، و آنچه را از آنان دریغ داشتی، بردارنده‌ی احترام آنان شود.

۶۹۴. امام علی علیه‌السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- آن که جمعیتی را مدیریت می‌کند، از نگاه خرد، مستی بر او حرام است؛ چرا که زشت است نگهبان، نیازمند کسی شود که از او پاسداری کند.

۶۹۵. امام علی علیه‌السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- مدیریت بر مردمان

[صفحه ۶۷۵]

شهر خودت را مپذیر؛ زیرا آنان، با تو سازگار نشوند، مگر آن که از جایگاه یک مدیر برجسته، بیرون روی.

۶۹۶. امام علی علیه‌السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- مدیری را که به سستی می‌شناسی و شرایط، او را بزرگ کرده و او می‌داند که گذشته‌اش را می‌شناسی، خدمت مکن؛ زیرا گرچه وی از خدمتگزاری‌ات خشنود باشد، لیکن می‌داند که تو با چه دیدی به وی می‌نگری و از این رو، از تو دلگیر می‌شود.

۶۹۷. امام علی علیه‌السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- زیانبارترین کار برایت آن است که به مدیر خود بفهمانی که از او مدیریت را بهتر می‌دانی. ۶۹۸. امام علی علیه‌السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- کمی که از آن به بیشتر ترقی کنی، بهتر است از زیادی که به کمی برگردد.

۶۹۹. امام علی علیه‌السلام- در حکمت‌های منسوب به ایشان:- اگر دوست را نزد دشمنت یافتی، به تو آسیبی نرساند؛ چرا که اگر به تو سود نرساند، آسیب نخواهد رساند.

پاورقی

[۱] این تحلیل، از جلد هفتم موسوعه به «درآمد» افزوده شده است.

[۲] ر.ک: فصل دهم: «اسباب ماندگاری دولت‌ها، تدبیر نیکو».

[۳] ر.ک: فصل دهم: «اسباب زوال دولت‌ها، تدبیر نادرست».

[۴] برگزیده‌ی افکار راسل، ص ۲۲۲.

[۵] أمالی الصدوق، ص ۱۳۲.

[۶] امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی هوش سیاسی معاویه می‌فرماید: «تلک النکراء تلک الشیطنه وهی شبهة بالعقل ولیست بالعقل؛

این، نیرنگ و شیطنت است و به عقل ماند؛ اما عقل نیست» (الکافی، ج ۱، ص ۱۱).

[۷] الکافی، ج ۲، ص ۴۴۷.

[۸] ر: ک ح ۷ و ۸.

[۹] ر.ک: ح ۸.

[۱۰] ر.ک: ح ۷۲.

[۱۱] ر.ک: ح ۶۲.

[۱۲] همان جا.

[۱۳] ر.ک: ج ۳، فصل چهارم: «مبادئ الثورة علی عثمان».

[۱۴] ر.ک: ح ۷۳.

[۱۵] دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۷۱؛ دوستی در قرآن و حدیث، ص ۲۵۹: «نقش دوستی در سرنوشت انسان».

[۱۶] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۸؛ دوستی در قرآن و حدیث ص ۳۰۹: «اسباب خدادوستی».

[۱۷] ولایت فقیه، ص ۱۹۳-۱۹۲.

[۱۸] ر.ک: ح ۸۹.

[۱۹] ر.ک: ح ۱۰۲.

[۲۰] ر.ک: ح ۱۰۱.

[۲۱] ر.ک: علم و حکمت در قرآن و حدیث، ص ۳۰.

[۲۲] همان جا (ح ۱۵). برای آگاهی بیشتر با متونی که دلالت بر تقدّم توسعه فرهنگی بر توسعه اقتصادی دارند، ر.ک: فصل دوم از بخش اول آن کتاب.

[۲۳] غرر الحکم، ح ۳۵۹۰.

[۲۴] همان، ح ۳۸۳۵.

[۲۵] از جمله ر.ک: نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱ و ۲.

[۲۶] همان، خطبه‌ی ۲.

[۲۷] ر.ک: ح ۱۶۴.

[۲۸] ر.ک: ح ۱۶۴.

[۲۹] ر.ک: رهبری در اسلام، محمد محمدی ری شهری، ص ۳۹۱ تا ۴۱۸.

[۳۰] ر.ک: ح ۲۰۸.

[۳۱] ر.ک: ح ۲۴۷.

[۳۲] ر.ک: ح ۲۴۹.

[۳۳] ر.ک: ح ۲۵۰.

[۳۴] ر.ک: ح ۲۶۲.

[۳۵] ر.ک: ح ۲۸۲.

[۳۶] ر.ک: ح ۲۸۳.

[۳۷] سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱۸.

[۳۸] همان، ص ۱۱۹.

[۳۹] ر.ک: ح ۳۰۵.

[۴۰] کنز العمال ح ۱۴۳۱۳.

[۴۱] ر.ک: موسوعه الإمام علی علیه السلام، ج ۹ ص ۴۰۸ و ۴۱۹ (ح ۴۷۴۸ و ۴۷۴۹).

[۴۲] أعراف، آیه ۱۵۷.

[۴۳] ر.ک: ح ۳۰۸.

[۴۴] ر.ک: ح ۳۱۰.

[۴۵] ر.ک: ح ۳۱۷.

[۴۶] ر.ک: ح ۳۴۹.

[۴۷] ر.ک: ح ۳۶۰.

- [۴۸] ر.ک: ح ۴۲۱.
- [۴۹] ر.ک: ح ۳۹۹.
- [۵۰] ر.ک: ح ۳۹۴.
- [۵۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷؛ موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۷، ص ۱۹-۱۸.
- [۵۲] ر.ک: ص ۵۸۱: «تشکیل نیروهای ویژه».
- [۵۳] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۸.
- [۵۴] النهایه، ج ۲، ص ۴۶۰.
- [۵۵] مجمع البحرین، ج ۲، ص ۹۴۲.
- [۵۶] ر.ک: ح ۴۹۹.
- [۵۷] نهج البلاغه، حکمت ۳۱۸.
- [۵۸] ر.ک: ح ۵۰۹.
- [۵۹] ر.ک: ح ۵۱۰.
- [۶۰] ر.ک: ح ۵۱۱.
- [۶۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۱۲.
- [۶۲] همان جا.
- [۶۳] الکافی، ج ۲ ص ۳۳۶.
- [۶۴] ر.ک: ح ۷۵.
- [۶۵] ر.ک: ح ۷۷.
- [۶۶] موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۷، ص ۳۴: «لا أرى اصلاحکم با فساد نفسی».
- [۶۷] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۱۴.
- [۶۸] ر.ک: موسوعه الامام علی بن ابی طالب، ج ۷، ص ۲۹.
- [۶۹] همان، ج ۶، ص ۲۲۷ (ح ۲۶۰۹).
- [۷۰] همان، ج ۷، ص ۲۶.
- [۷۱] همان، ص ۲۸.
- [۷۲] همان، ص ۳۲.
- [۷۳] ر.ک: میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، ج ۱۰، ص ۴۶۱۴.
- [۷۴] المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۳ (ح ۳۷۴).
- [۷۵] کترة العمال، ج ۱، ص ۲۹۲ (ح ۲۹۴۷۹).
- [۷۶] ر.ک: ح ۱۵.
- [۷۷] ر.ک: ص ۳۴۱: «سیاست‌های فرهنگی حقّ مداری در شناخت مردان».
- [۷۸] نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.
- [۷۹] ر.ک: ح ۷۴.
- [۸۰] همان جا.

[۸۱] همان جا.

[۸۲] همان جا.

[۸۳] همان جا.

[۸۴] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۸۵] همان جا.

[۸۶] همان جا.

[۸۷] همان جا.

[۸۸] همان جا.

[۸۹] همان جا.

[۹۰] میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، ج ۸، ص ۳۷۰۸ (ح ۱۲۷۲۷).

[۹۱] موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۷، ص ۲۵۵.

[۹۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۹۳] ر.ک: ح ۶۲.

[۹۴] موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۷، ص ۱۷۱.

[۹۵] همان، ص ۱۷۳.

[۹۶] همان جا.

[۹۷] ر.ک: ح ۲۴۵.

[۹۸] موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۶، ص ۱۹۱.

[۹۹] ر.ک: ح ۴۴۷.

[۱۰۰] ر.ک: ح ۴۴۹.

[۱۰۱] ربیع الأبرار، ج ۴، ص ۲۵۰.

[۱۰۲] ر.ک: موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۹، ح ۴۷۴۷ و ۴۷۴۸.

[۱۰۳] ر.ک: ح ۳۰۵.

[۱۰۴] الفتوح، ج ۸: ۷، ص ۳.

[۱۰۵] همان، ص ۴.

[۱۰۶] همان جا.

[۱۰۷] نمل، آیه ۱۱۲.

[۱۰۸] الفتوح، ج ۷، ص ۸ تا ۱۰. مسعودی گفته است: حجاج در سال ۹۵ هجری در سن پنجاه و چهار سالگی در منطقه‌ی واسط عراق، از دنیا رفت. او بیست سال بر مردم، حکم راند و آمار کسانی که در جنگ‌ها یا بر اثر شکنجه‌هایش کشته شدند، یکصد و بیست هزار نفر است. به هنگام مرگش پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان‌هایش گرفتار بودند که شانزده هزار نفر، دختر بودند.

او زنان و مردان زندانی را در یک مکان نگاه می‌داشت. زندان‌های او سقفی نداشت که از تابش خورشید در تابستان، و باران و سرما در زمستان، جلوگیری کند. دیگر شکنجه‌هایش را در کتاب دیگرمان آورده‌ایم.

گزارش شده که روزی سوار بر مرکب شد تا به نماز جمعه رود. ناله‌ای را شنید. پرسید: این ناله چیست؟ گفته شد: زندانیان از سختی‌ها ناله و شکوه دارند. به سمت آنان رفت و گفت: «[بروید] در آن (زندان) گم شوید و با من سخن مگویید». گفته می‌شود که حجاج، در همین جمعه از دنیا رفت و پس از این سوار شدن [بر مرکب]، دیگر سوار نشد (مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۵).

[۱۰۹] همان، ص ۱۰.

[۱۱۰] همان، ص ۱۳.

[۱۱۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۳.

[۱۱۲] ر.ک: ح ۴۴.

[۱۱۳] همان جا.

[۱۱۴] همان جا.

[۱۱۵] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۳.

[۱۱۶] ر.ک: موسوعه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۵، ص ۱۴۲.

[۱۱۷] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۵۰.

[۱۱۸] نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱.

[۱۱۹] مالک بن تیهان انصاری از صحابیان بدر که در صفین شهید شد.

[۱۲۰] خزیمه بن ثابت انصاری که در بدر و جنگ‌های دیگر شرکت داشت و در صفین، به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه وآله گواهی او را برابر گواهی دو تن دانست.

[۱۲۱] موسوعه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۷، ص ۱۵۱: «آخر خطبه خطبها للإمام».

[۱۲۲] ر.ک: موسوعه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۷: «الفصل العاشر، آخر خطبه خطبها للإمام»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

[۱۲۳] الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۷ (ح ۱۸۷۵)؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۸؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۳۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۰۵. در این دو کتاب آمده: «مردم، بیعت امام را روز کشته شدن عثمان می‌پنداشتند»؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۳ (ح ۴۵۹۴). در این کتاب آمده: «گفته شده پس از کشته شدن عثمان، بیعت انجام شد».

[۱۲۴] در تعدادی از منابع آمده که بیعت، یک روز پس از کشته شدن عثمان، انجام شد، مانند: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۷. در پاره‌ای منابع آمده که بیعت، پس از سه روز انجام شد، مانند: المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۳ (ح ۴۵۹۴)؛ الأخبار الطوال، ص ۱۴۰. در برخی منابع آمده که بیعت، پس از چهار یا پنج روز، انجام شد، مانند: المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۳ (ح ۴۵۹۴).

[۱۲۵] تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۳۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۰۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۳ (ح ۴۵۹۴).

[۱۲۶] شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۶.

[۱۲۷] تاریخ دمشق، ج ۴۲ و ص ۴۳۷؛ تذکره الخواص، ص ۵۶.

[۱۲۸] فضائل الصحابه، ابن حنبل، ج ۱، ص ۴۸۰ (ح ۷۷۸)؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۷؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۷؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۱۵؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۳۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۹۴؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۵۹ (ح ۱۷۹۷).

[۱۲۹] نهج البلاغه: کتاب ۱، الجمل: ۲۴۴، الأمالی للطوسی: ۱۵۱۸: ۷۱۸ عن عبد الرحمن بن ابی عمره الأنصاری وفیه إلی «غیر مستکرهین».

[۱۳۰] فی الطبعة المعتمدة: «فولی» والصحیح ما أثبتناه کما فی تاریخ دمشق «ترجمه الإمام علی علیه السلام» تحقیق محمد باقر

المحمودی (۱۱۴۲: ۱۰۱: ۳).

[۱۳۱] تاریخ دمشق: ۴۳۹: ۴۲، أسد الغابة: ۳۷۸۹: ۱۰۶: ۴ كلاهما عن يحيى بن عروة المرادى.

[۱۳۲] نهج البلاغة: الكتاب ۵۴، كشف الغمّة: ۲۳۹: ۱؛ الفتوح: ۴۶۵: ۲ كلاهما نحوه، الإمامة والسياسة: ۹۰: ۱ وفيه «خاصّ» بدل «غالب» وليس فيه «ولا لعرض حاضر».

[۱۳۳] الفتوح: ۴۴۱: ۲.

[۱۳۴] الأمالي للطوسي: ۱۵۳۰: ۷۲۸ عن مالك بن أوس، بحار الأنوار: ۹: ۲۶: ۳۲.

[۱۳۵] تاريخ الطبري: ۴۲۷: ۴، الكامل في التاريخ: ۳۰۲: ۲ و ص ۳۰۴ نحوه؛ الكافّة: ۷: ۱۲ عن أبي بشر العائدي وفيه إلى «مراراً»، شرح الأخبار: ۳۱۸: ۳۷۶: ۱ عن أبي بشير العائدي نحوه وراجع الفتوح: ۴۳۴: ۲ تا ۴۳۶ والمناقب للخوارزمي: ۱۱: ۴۹.

[۱۳۶] تاريخ الطبري: ۴۳۴: ۴، الكامل في التاريخ: ۳۰۴: ۲ نهاية الأرب: ۱۳: ۲۰ وفيهما «بين القرى» بدل «ذوى القربى»؛ الجمل: ۱۲۹ عن سيف عن رجاله نحوه.

[۱۳۷] نهج البلاغة: الخطبة ۹۲، المناقب لابن شهر آشوب: ۱۱۰: ۲ وفيه إلى «وعتب العاتب».

[۱۳۸] تاريخ الطبري: ۴۲۷: ۴، أنساب الأشراف: ۱۱: ۳ نحوه.

[۱۳۹].

[۱۴۰] الجمل: ۲۶۷، بحار الأنوار: ۶۳: ۳۲؛ شرح نهج البلاغة: ۳۰۹: ۱ عن زيد بن صوحان.

[۱۴۱] نهج البلاغة، خطبه ۹۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۰.

[۱۴۲] نهج البلاغة: الخطبة ۳، علل الشرائع: ۱۲: ۱۵۱، معانى الأخبار: ۱: ۳۶۲، الإرشاد: ۲۸۹: ۱ وفيه «أولياء الأمر» بدل «العلماء» والثلاثة الأخيرة عن ابن عباس، نثر الدرّ: ۲۷۵: ۱ نحوه، غرر الحكم:

۱۰۱۴۹؛ تذكرة الخواصّ: ۱۲۵ وفيه إلى «حبلها».

[۱۴۳] نهج البلاغة: الخطبة ۱۳۱، تحف العقول: ۲۳۹؛ المعيار والموازنة: ۲۷۷ كلاهما نحوه من «اللهم».

[۱۴۴] شرح نهج البلاغة: ۴۱۴: ۲۹۹: ۲۰؛ الدرجات الرفيعة: ۳۸.

[۱۴۵] نهج البلاغة: الخطبة ۱۳۶، الإرشاد: ۲۴۳: ۱ عن الشعبي وفيه إلى «لأنفسكم».

[۱۴۶] تاريخ الطبري: ۴۹۱: ۴، فتح الباري: ۵۷: ۱۳ كلاهما عن كليب الجرّمى.

[۱۴۷] الجمل: ۲۵۹.

[۱۴۸] أنساب الأشراف: ۳۵۳: ۲ عن حبيب بن أبي ثابت.

[۱۴۹] ر. ك: سياسة‌هاى اجتماعى/ص ۴۵۳ «به پا داشتن عدالت».

[۱۵۰] ما بين المعقوفين إضافة يقتضيها السياق.

[۱۵۱] الكامل في التاريخ: ۳۰۲: ۲، تاريخ الطبري: ۴۲۸: ۴ عن أبي المليح نحوه، نهاية الأرب: ۱۰: ۲۰؛ بحار الأنوار: ۲: ۷: ۳۲ وراجع البداية والنهاية: ۲۲۷: ۷.

[۱۵۲] الجمل: ۱۳۰.

[۱۵۳] الإمامة والسياسة: ۶۶: ۱.

[۱۵۴] العقد الفريد: ۳۱۱: ۳.

[۱۵۵] المناقب للخوارزمي: ۱۱: ۴۹، أسد الغابة: ۳۷۸۹: ۱۰۷: ۴؛ كشف الغمّة: ۷۸: ۱ كلاهما نحوه.

[۱۵۶] ر ك: بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۳۱۲؛ كنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۱۱.

[۱۵۷] نهج البلاغه: الخطبة ۱۳۷، بحار الأنوار: ۵۱: ۷۸: ۳۲.

[۱۵۸] نهج البلاغه: الخطبة ۳، معانی الأخبار: ۱: ۳۶۱، علل الشرائع: ۱۲: ۱۵۱، الإرشاد: ۲۸۹: ۱ والثلاثة الأخيرة عن ابن عباس، نثر الدر: ۲۷۵: ۱ كلاهما نحوه وليس فيها من «مجتمعين»... وراجع تذكرة الخواص: ۱۲۵.

[۱۵۹] كما في نسخة فيض الإسلام: الخطبة ۵۳ وشرح نهج البلاغة: ۶: ۴ وهو الصحيح، وأما ما ورد في نسخة صبحي الصالح وشرح ابن ميثم: الخطبة ۵۳ «من خطبة له عليه السلام وفيها يصف أصحابه بصفتين حين طال منعهم له من قتال أهل الشام» فهو غير صحيح، وإن كان آخر الخطبة يشعر بذلك. والظاهر أن السيد الرضى قدس سره جمع بين خطبتين. ولمزيد التحقيق قارن بين ذيل هذه الخطبة والخطبة ۴۳، وأيضاً صدر هذه الخطبة والخطبة ۲۲۹. وراجع بحار الأنوار: ۴۶۳: ۵۵۵: ۳۲.

[۱۶۰] نهج البلاغة: الخطبة ۵۴.

[۱۶۱] الإرشاد: ۲۴۴: ۱، الاحتجاج: ۶۸: ۳۷۵: ۱، الجمل: ۲۶۷ نحوه؛ العقد الفريد: ۱۲۳: ۳، شرح نهج البلاغة: ۳۰۹۱ عن زيد بن صوحان والثلاثة الأخيرة نحوه.

[۱۶۲] نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۹، بحار الأنوار: ۳۵: ۵۱: ۳۲.

[۱۶۳] وقعه صفتين: ۶۵؛ شرح نهج البلاغة: ۱۱۱: ۳، الإمامة والسياسة: ۱۰۵: ۱.

[۱۶۴] شرح نهج البلاغة: ۱۰: ۴. وفي هذا القول تأمل؛ لأن عبد الله بن عباس كان عاملاً من جانب عثمان على الحجّ وقدم المدينة وقد بويع لعلّي عليه السلام. راجع تاريخ الطبري: ۴۳۹: ۴. ويمكن أن يكون الراوي عبيد الله أو قثم ابنا عباس.

[۱۶۵] الفتوح: ۴۳۵: ۲.

[۱۶۶] الجمل: ۱۲۸ وراجع الكافئة: ۸: ۱۲ والفتوح: ۴۳۴: ۲ و ۴۳۵.

[۱۶۷] نهج البلاغة: الكتاب ۶، وقعه صفتين: ۲۹؛ الإمامة والسياسة: ۱۱۳: ۱، العقد الفريد: ۳۲۹: ۳ وفي صدرها «أما بعد، فإن بيعتي بالمدينة لزمتمك وأنت بالشام»،... الفتوح: ۵۰۶: ۲ وفيه من «وإنما الشورى للمهاجرين»... وليس فيه «وولاه الله ما تولى»، الأخبار الطوال: ۱۵۷ نحوه وراجع الإرشاد: ۲۴۳: ۱.

[۱۶۸] الكامل للمبرّد: ۴۲۸: ۱؛ وقعه صفتين: ۵۸ نحوه، نهج البلاغة: الكتاب ۷ وفيه «لأنها بيعه واحدة لا يثنى فيها النظر ولا يُستأنف فيها الخيار، الخارج منها طاعن والمروى فيها مُداهن».

[۱۶۹] الفتوح: ۴۳۹: ۲.

[۱۷۰] الطبقات الكبرى: ۳۱: ۳.

[۱۷۱] في الطبعة المعتمدة: «الغناء» وما أثبتناه من طبعة النجف (۱۵۵: ۲). والعناء هنا: المداراة أو حسن السياسة (لسان العرب: ۱۰۶: ۱۵).

[۱۷۲] تاريخ اليعقوبي: ۱۷۹: ۲.

[۱۷۳] پیامبر صلی الله علیه وآله این لقب را به وی داد، هنگامی که در نزاع رسول خدا با یک اعرابی، جانب رسول خدا را گرفت، با این استدلال که ما تو را در آوردن پیام الهی تصدیق می کنیم، چگونه در برخورد با یک اعرابی تصدیق نکنیم؟ (معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۵۲).

[۱۷۴] تاریخ دمشق: ۴۳۷: ۴۲.

[۱۷۵] الفتوح: ۴۳۹: ۲.

[۱۷۶] الكامل للمبرّد: ۴۲۸: ۱؛ وقعه صفتين: ۵۸، الإرشاد: ۲۴۳: ۱.

[۱۷۷] العقد الفريد: ۳۱۱: ۳، تاريخ الطبري: ۴۲۷: ۴، الكامل في التاريخ: ۳۰۲: ۲.

[۱۷۸] الإرشاد: ۲۴۳: ۱؛ تاریخ دمشق: ۴۳۷: ۴۲، شرح نهج البلاغة: ۴۷: ۹: ۴.

[۱۷۹] شرح نهج البلاغة: ۹: ۴ و ۱۰.

[۱۸۰] شرح نهج البلاغة: ۹: ۴ و ۱۰.

[۱۸۱] الإرشاد: ۲۴۳: ۱؛ المعیار والموازنة: ۱۰۵، الأخبار الطوال: ۱۴۰ وفيه إلى «فلتة» وكلاهما نحوه وراجع نهج البلاغة: الخطبة ۱۳۶.

[۱۸۲] في الطبعة المعتمدة: «سلمة» وهو تصحيف، والصحيح ما أثبتناه كما في طبعة دار الهجرة: ۱۵: ۳.

[۱۸۳] في الطبعة المعتمدة: «هم غيرهم»، والتصحيح من طبعة دار الهجرة: ۱۵: ۳.

[۱۸۴] الأنفال: ۲۳. مروج الذهب: ۲۴: ۳.

[۱۸۵] تاريخ يعقوبی: ۱۷۸: ۲؛ الفتوح: ۴۴۲: ۲ و ۴۴۳ نحوه.

[۱۸۶] تاريخ الطبری: ۴۲۹: ۴، الكامل في التاريخ: ۳۰۳: ۲ وفيه «العبدان» بدل «العضدان».

[۱۸۷] الحجرات: ۹.

[۱۸۸] وقعه صفین: ۵۵۱.

[۱۸۹] المستدرک علی الصحیحین: ۴۵۹۶: ۱۲۴: ۳ و ص ۴۶۰۵: ۱۲۷.

[۱۹۰] الجمل: ۹۵.

[۱۹۱] تاريخ الطبری: ۴۲۸: ۴.

[۱۹۲] في المصدر: «يزيد»، والصحيح ما أثبتناه كما في كتب الرجال.

[۱۹۳] شرح نهج البلاغة: ۸: ۴.

[۱۹۴] شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۹ تا ۱۰.

[۱۹۵] مروان پس از شکست در واقعه‌ی جمل، خواست تا با امام علی علیه السلام بیعت کند. امام، در ردّ بیعت او فرمود: «مگر پس

از کشته شدن عثمان، بیعت نکرد؟ مرا به بیعت وی نیازی نیست. آن، دستِ یهودی است». (نهج البلاغة، خطبه‌ی ۷۳؛ الخرائج

والجرائح، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۳۵).

[۱۹۶] استنتاج من الطبقات الكبرى: ۱۴۳: ۴، تهذيب الكمال: ۳۴۴۱: ۳۴۰: ۱۵، تاريخ بغداد: ۱۳: ۱۷۲: ۱، الاستيعاب: ۱۶۳۰: ۸۱: ۳.

[۱۹۷] الطبقات الكبرى: ۱۴۲: ۴، تهذيب الكمال: ۳۴۴۱: ۳۳۳۱۵، تاريخ بغداد: ۱۳: ۱۷۱: ۱، تاريخ دمشق: ۸۴: ۳۱، الاستيعاب: ۱۶۳۰:

۸۱: ۳، أسد الغابة: ۳۰۸۲: ۳۳۷: ۳ وزاد فيهما «قد قيل: إن إسلامه كان قبل إسلام أبيه»، المستدرک علی الصحیحین: ۶۳۷۷: ۶۴۷: ۳

وفيه «أسلم عبد الله بن عمر قبل أبيه» وفيه تأمل، لأن إسلام عمر في السنة السادسة من البعثة وفي هذه السنة كان لعبد الله بن عمر أربع

أو خمس سنين.

[۱۹۸] الاستيعاب: ۱۶۳۰: ۸۱: ۳، أسد الغابة: ۳۰۸۲: ۳۳۷: ۳.

[۱۹۹] الطبقات الكبرى: ۱۴۲: ۴، تهذيب الكمال: ۳۴۴۱: ۳۳۳: ۱۵، تاريخ بغداد: ۱۳: ۱۷۱: ۱، تاريخ دمشق: ۸۵: ۳۱، سير أعلام

النبلاء: ۴۵: ۲۰۴: ۳.

[۲۰۰] الطبقات الكبرى: ۱۴۳: ۴، تهذيب الكمال: ۳۴۴۱: ۳۳۳: ۱۵، تاريخ بغداد: ۱۳: ۱۷۲: ۱، تاريخ الإسلام للذهبي: ۱۹۹: ۴۵۴: ۵،

تاريخ دمشق: ۸۳: ۳۱.

[۲۰۱] المستدرک علی الصحیحین: ۶۳۶۲: ۶۴۴: ۳، الطبقات الكبرى: ۱۴۳: ۴، الاستيعاب: ۱۶۳۰: ۸۱: ۳، أسد الغابة: ۳۰۸۲: ۳۳۷، سير

أعلام النبلاء: ۴۵: ۲۱۰: ۳.

[۲۰۲] تهذيب الكمال: ۳۴۴۱: ۳۳۳: ۱۵، المستدرک علی الصحیحین: ۶۳۶۲: ۶۴۴: ۳، الطبقات الكبرى: ۱۴۳: ۴، تاريخ بغداد: ۱۳:

- ۱۷۲: ۱، تاريخ الإسلام للذهبي: ۱۹۹: ۴۵۴: ۵، تاريخ دمشق: ۷۹: ۳۱، الاستيعاب: ۱۶۳۰: ۸۱: ۳، أسد الغابة: ۳۰۸۲: ۳۳۸: ۳.
- [۲۰۳] سير أعلام النبلاء: ۴۵: ۲۰۴: ۳، تاريخ الإسلام للذهبي: ۱۹۹: ۴۵۵: ۵، تهذيب الكمال: ۳۴۴۱: ۳۳۳: ۱۵، تاريخ دمشق: ۷۹: ۳۱ و ۸۰، البداية والنهاية: ۵: ۹.
- [۲۰۴] تاريخ يعقوبى: ۱۶۰: ۲؛ تاريخ الطبرى: ۲۲۸: ۴، الكامل فى التاريخ: ۲۱۹: ۲.
- [۲۰۵] تاريخ الطبرى: ۲۲۹: ۴، الكامل فى التاريخ: ۲۲۰: ۲، تاريخ دمشق: ۱۷۹: ۳۱، الإمامة والسياسة: ۱۵۸: ۱.
- [۲۰۶] تاريخ الطبرى: ۴۴۶: ۴، الكامل فى التاريخ: ۳۱۲: ۲ وراجع ص ۳۱۴ وتاريخ الطبرى: ۴۶۰: ۴.
- [۲۰۷] الاستيعاب: ۲۴۶۴: ۴۷۲: ۳.
- [۲۰۸] الطبقات الكبرى: ۱۸۲: ۴، مروج الذهب: ۳۶۱: ۲.
- [۲۰۹] صحيح البخارى: ۶۷۷۷: ۲۶۳۴: ۶ وح ۶۷۷۹، الموطأ: ۳: ۹۸۳: ۲، السنن الكبرى: ۱۶۵۶۴: ۲۵۴: ۸، الطبقات الكبرى: ۱۸۳: ۴، مروج الذهب: ۳۶۱: ۲.
- [۲۱۰] الطبقات الكبرى: ۱۱۱: ۵، سير أعلام النبلاء: ۳۶: ۱۲۸: ۴.
- [۲۱۱] شرح نهج البلاغة: ۲۴۲: ۱۳؛ الفصول المختارة: ۲۴۵، الإيضاح: ۷۳.
- [۲۱۲] الاستيعاب: ۱۶۳۰: ۸۳: ۳، أسد الغابة: ۳۰۸۲: ۳۳۹: ۳.
- [۲۱۳] نهج البلاغة: الحكمة ۱۸؛ الاستيعاب: ۹۶۸: ۱۷۳: ۲.
- [۲۱۴] المستدرک على الصحيحين: ۶۳۶۰: ۶۴۳: ۳، الاستيعاب: ۱۶۳۰: ۸۳: ۳، سير أعلام النبلاء: ۴۵: ۲۳۲: ۳، أنساب الأشراف: ۴۰۴: ۲، الطبقات الكبرى: ۱۸۷: ۴، أسد الغابة: ۳۰۸۲: ۳۳۹: ۳ وليس فيهما «مع على».
- [۲۱۵] الطبقات الكبرى: ۱۸۵: ۴ و ۱۸۷، تاريخ دمشق: ۱۹۷: ۳۱، سير أعلام النبلاء: ۴۵: ۲۳۲: ۳، تاريخ الإسلام للذهبي: ۱۹۹: ۴۶۵: ۵.
- [۲۱۶] السنن الكبرى: ۱۶۷۰۶: ۲۹۸: ۸، تاريخ دمشق: ۱۹۳: ۳۱، سير أعلام النبلاء: ۴۵: ۲۲۹: ۳، تاريخ الإسلام للذهبي: ۱۹۹: ۴۶۵: ۵.
- [۲۱۷] الطبقات الكبرى: ۱۶۹: ۴، حلية الأولياء: ۳۰۹: ۱، تاريخ دمشق: ۱۹۱: ۳۱، سير أعلام النبلاء: ۴۵: ۲۲۸: ۳، تاريخ الإسلام للذهبي: ۱۹۹: ۴۶۵: ۵.
- [۲۱۸] الطبقات الكبرى: ۱۴۹: ۴، الاستيعاب: ۲۴۶۴: ۴۷۲: ۳.
- [۲۱۹] مسند ابن حنبل ۵۷۱۳: ۴۱۲: ۲ و ص ۵۰۸۸: ۳۰۴، الطبقات الكبرى ۱۸۳: ۴.
- [۲۲۰] المستدرک على الصحيحين ۶۳۵۵: ۶۴۲: ۳ وح ۶۳۵۸، الطبقات الكبرى ۱۸۷: ۴، تاريخ بغداد ۱۳: ۱۷۳: ۱. وفيه أقوال أخرى، منها: «مات سنة ۷۳ وكان عمه ۸۷ سنة»، التاريخ الكبير ۴: ۲: ۵، تاريخ دمشق ۸۳: ۳۱ تا ۸۷، تاريخ بغداد ۱۳: ۱۷۳: ۱، تاريخ الإسلام للذهبي ۴۶۷: ۵.
- [۲۲۱] تاريخ الطبرى ۴۴۶: ۴، الكامل فى التاريخ ۳۱۲: ۲ نحوه.
- [۲۲۲] تاريخ الطبرى ۴۶۰: ۴، وراجع الكامل فى التاريخ ۳۱۴: ۲.
- [۲۲۳] الطبقات الكبرى ۱۸۲: ۴ وأيضاً فى نفس الصفحة عن الزهرى نحوه، تاريخ دمشق ۱۸۳: ۳۱ وفيه «ما أعد الله فى الخلاف» بدل «ما فى الجنان»، سير أعلام النبلاء ۴۵: ۲۲۵: ۳ وليس فيه «ثم ذكرت ما فى الجنان».
- [۲۲۴] ما بين المعقوفين إضافة يقتضيها السياق.
- [۲۲۵] الاستيعاب ۲۴۶۴: ۴۷۲: ۳.
- [۲۲۶] فى الطبعة المعتمدة: «ينصب» بدل «أن» وهو تصحيح، والتصحيح من طبعة دار صادر ۹۶: ۲.
- [۲۲۷] مسند ابن حنبل ۵۷۱۳: ۴۱۲: ۲ و ص ۵۰۸۸: ۳۰۴، الطبقات الكبرى ۱۸۳: ۴ كلاهما نحوه.

- [۲۲۸] فتح الباری ۱۹۵: ۱۳.
- [۲۲۹] صحیح البخاری ۶۷۷۹: ۲۶۳۴: ۶ و ح ۶۷۷۷ و ص ۶۸۴۴: ۲۶۵۴، الموطأ ۳: ۹۸۳: ۲، الطبقات الكبرى ۱۸۳: ۴، السنن الكبرى ۱۶۵۶۵: ۲۵۴: ۸ و ۱۶۵۶۴ کلها نحوه وراجع العقد الفريد ۳۸۱: ۳.
- [۲۳۰] شرح نهج البلاغة ۲۴۲: ۱۳؛ الفصول المختارة: ۲۴۵ وفيه «فقال له الحجاج: بالأمس تتأخر عن بيعه علي بن أبي طالب مع روايتك هذا الحديث ثم تأتيني الآن لأبايعك لعبد الملك، أما يدي فمشغولة عنك، ولكن هذه رجلى فبايعها».
- [۲۳۱] الطبقات الكبرى ۱۶۹: ۴، حلية الأولياء ۳۰۹: ۱، تاريخ دمشق ۱۹۱: ۳۱، سير أعلام النبلاء ۴۵: ۲۲۸: ۳، تاريخ الإسلام للذهبي ۱۹۹: ۴۶۵: ۵ والثلاثة الأخيرة نحوه.
- [۲۳۲] الطبقات الكبرى ۱۴۹: ۴.
- [۲۳۳] المستدرک علی الصحيحين ۶۳۶۰: ۶۴۳: ۳، أنساب الأشراف ۴۰۴: ۲، الاستيعاب ۱۶۳۰: ۸۳: ۳، أسد الغابة ۳۷۸۹: ۱۰۹: ۴؛ علل الشرائع: ۲۲۲ نحوه.
- [۲۳۴] الطبقات الكبرى ۱۸۷: ۴، أسد الغابة ۳۰۸۲: ۳۳۹: ۳ نحوه.
- [۲۳۵] در کتاب الفصول المختارة در ادامه حديث چنين آمده است: حجاج به وی گفت ديروز از بيعت با علی سر باز زدى با اينکه خود اين حديث را روايت کرده‌ای و اينک نزد من آمده‌ای تا با عبدالملک براي بيعت بگيرم. دستانم مشغول است، اين پای من است، با آن بيعت نما.
- [۲۳۶] المستدرک علی الصحيحين ۶۱۰۳: ۵۶۷: ۳، تهذيب الكمال ۲۲۲۹: ۳۱۱: ۱۰، تاريخ بغداد ۴: ۱۴۴: ۱، المعارف لابن قتيبة: ۲۴۲، الاستيعاب ۹۶۸: ۱۷۱: ۲.
- [۲۳۷] المستدرک علی الصحيحين ۶۱۱۱: ۵۶۹: ۳، الطبقات الكبرى ۱۴۲: ۳، تاريخ بغداد ۴: ۱۴۴: ۱، تهذيب الكمال ۲۲۲۹: ۳۱۰: ۱۰، تهذيب التهذيب ۲۳۵۲: ۴۲۲: ۳، تاريخ دمشق ۲۸۰: ۲۰، الاستيعاب ۹۶۸: ۱۷۱۲، نسب قريش ۲۶۳.
- [۲۳۸] تاريخ بغداد ۴: ۱۴۴: ۱، تهذيب الكمال ۲۲۲۹: ۳۱۰: ۱۰، تاريخ دمشق ۲۸۰: ۲۰، المعارف لابن قتيبة ۲۴۱، سير أعلام النبلاء ۵: ۹۳: ۱، الاستيعاب ۹۶۸: ۱۷۱: ۲، نسب قريش: ۲۶۳.
- [۲۳۹] الطبقات الكبرى ۱۲: ۶، تاريخ بغداد ۴: ۱۴۴: ۱، المعارف لابن قتيبة: ۲۴۱، سير أعلام النبلاء ۵: ۱۱۵: ۱، الاستيعاب ۹۶۸: ۱۷۲: ۲، تهذيب التهذيب ۲۶۵۴: ۲۸۸: ۲، نسب قريش: ۲۶۳.
- [۲۴۰] الاستيعاب ۹۶۸: ۱۷۲: ۲، التاريخ الصغير ۱۳۴: ۱، الطبقات الكبرى ۱۲: ۶، تاريخ بغداد ۴: ۱۴۴: ۱، المعارف لابن قتيبة ۲۴۱، تهذيب التهذيب ۲۶۵۴: ۲۸۸: ۲.
- [۲۴۱] المعارف لابن قتيبة: ۲۴۲، سير أعلام النبلاء ۵: ۱۱۷: ۱، تهذيب التهذيب ۲۶۵۴: ۲۸۸: ۲، الاستيعاب ۹۶۸: ۱۷۲: ۲.
- [۲۴۲] تاريخ بغداد ۴: ۱۴۴: ۱، حلية الأولياء ۹۴: ۱، المعارف لابن قتيبة: ۲۴۱، سير أعلام النبلاء ۵: ۹۳: ۱، الاستيعاب ۹۶۸: ۱۷۱: ۲، تهذيب التهذيب ۲۶۵۴: ۲۸۸: ۲، نسب قريش: ۲۶۳.
- [۲۴۳] صحيح البخاری ۳۴۹۷: ۱۳۵۶: ۳.
- [۲۴۴] التاريخ الصغير ۱۳۴: ۱، الطبقات الكبرى ۱۲: ۶، المعارف لابن قتيبة: ۲۴۲، سير أعلام النبلاء ۵: ۱۱۸: ۱، الاستيعاب ۹۶۸: ۱۷۲: ۲.
- [۲۴۵] التاريخ الصغير ۱۳۴: ۱، الطبقات الكبرى ۱۲: ۶، المعارف لابن قتيبة ۲۴۲، الاستيعاب ۹۶۸: ۱۷۲: ۲.
- [۲۴۶] أنساب الأشراف ۹: ۳، تاريخ الطبري ۴۳۱: ۴، الكامل في التاريخ ۳۰۳: ۲، تاريخ دمشق ۴۳۷: ۴۲، شرح نهج البلاغة ۹: ۴.
- [۲۴۷] سير أعلام النبلاء ۵: ۱۲۲: ۱.

[۲۴۸] المستدرک علی الصحیحین ۴۵۷۵: ۱۱۷: ۳، مروج الذهب ۲۳: ۳.

[۲۴۹] مروج الذهب ۲۴: ۳.

[۲۵۰] المستدرک علی الصحیحین ۴۶۰۱: ۱۲۶: ۳؛ المناقب للكوفي ۸۷۸: ۴۰۱: ۲.

[۲۵۱] التاريخ الصغير ۱۲۶: ۱، الطبقات الكبرى ۱۴۹: ۳، المعجم الكبير ۳۰۱: ۱۳۹: ۱، تاريخ بغداد ۴: ۱۴۶: ۱، المعارف لابن قتيبة:

۲۴۲، سير أعلام النبلاء ۵: ۱۲۳: ۱.

[۲۵۲] المعارف لابن قتيبة: ۲۴۳.

[۲۵۳] المستدرک علی الصحیحین ۴۶۰۱: ۱۲۶: ۳؛ المناقب للكوفي ۸۷۸: ۴۰۱: ۲ عن حبة بن جوين نحوه.

[۲۵۴] مروج الذهب ۲۴: ۳.

[۲۵۵] الطبقات الكبرى ۴۴۳: ۳، سير أعلام النبلاء ۷۷: ۳۶۹: ۲، أسد الغابة ۴۷۶۸: ۱۰۷: ۵، الإصابة ۷۸۲۲: ۲۸: ۶، الاستيعاب ۲۳۷۲:

۴۳۳: ۳.

[۲۵۶] أسد الغابة ۴۷۶۸: ۱۰۷: ۵، الطبقات الكبرى ۴۴۳: ۳، الإصابة ۷۸۲۲: ۲۸: ۶.

[۲۵۷] شرح نهج البلاغة ۴۸: ۶، السنن الكبرى ۱۶۵۸۷: ۲۶۳: ۸؛ قاموس الرجال ۳۸۸: ۸.

[۲۵۸] الاحتجاج ۳۶: ۱۸۰: ۱.

[۲۵۹] أسد الغابة ۴۷۶۸: ۱۰۷: ۵، الإصابة ۷۸۲۲: ۲۹: ۶.

[۲۶۰] الطبقات الكبرى ۴۴۵: ۳، سير أعلام النبلاء ۷۷: ۳۶۹: ۲، أسد الغابة ۴۷۶۸: ۱۰۷: ۵، الإصابة ۷۸۲۲: ۲۹: ۶، الاستيعاب ۲۳۷۲:

۴۳۴: ۳.

[۲۶۱] سير أعلام النبلاء ۷۷: ۳۷۳: ۲، الإصابة ۷۸۲۲: ۲۹: ۶.

[۲۶۲] رجال الطوسي ۱: ۲۱؛ سير أعلام النبلاء ۱۰۴: ۴۹۷: ۲، أسد الغابة ۸۴: ۱۹۵: ۱.

[۲۶۳] سير أعلام النبلاء ۱۰۴: ۴۹۸: ۲، أسد الغابة ۸۴: ۱۹۵: ۱.

[۲۶۴] سير أعلام النبلاء ۱۰۴: ۵۰۰: ۲، أسد الغابة ۸۴: ۱۹۵: ۱، الطبقات الكبرى ۱۹۰: ۲.

[۲۶۵] أسد الغابة ۱۹۵: ۱ و ۸۴: ۱۹۶.

[۲۶۶] أسد الغابة ۸۴: ۱۹۶: ۱.

[۲۶۷] رجال الكشي ۸۲: ۱۹۷: ۱.

[۲۶۸] رجال الكشي ۸۱: ۱۹۵: ۱.

[۲۶۹] الكافي ۹: ۱۴۹: ۳، تهذيب الأحكام ۸۶۸: ۲۹۶: ۱، رجال الكشي ۸۰: ۱۹۳: ۱. وعلى هذا ما جاء في أسد الغابة (۸۴: ۱۹۶: ۱)

من أن أسامة مات في سنة ۵۴ أو ۵۸ أو ۵۹ ليس بصحيح لأن الإمام الحسن عليه السلام استشهد في سنة ۵۰ بعد الهجرة.

[۲۷۰] سير أعلام النبلاء ۱۰۶: ۵۱۲: ۲.

[۲۷۱] الإرشاد ۱۷۷: ۱، خصائص الأئمة عليهم السلام: ۴۲، إعلام الوری: ۲۶۲ و ۲۶۳.

[۲۷۲] الإرشاد ۱۷۷: ۱، خصائص الأئمة عليهم السلام: ۴۲، إعلام الوری: ۲۶۲ و ۲۶۳.

[۲۷۳] سير أعلام النبلاء ۵۱۳: ۲ تا ۱۰۶: ۵۲۱، أسد الغابة ۶: ۲ تا ۱۱۵۳: ۹.

[۲۷۴] مروج الذهب ۳۵۶: ۲، أنساب الأشراف ۱۶۴: ۳؛ الغارات ۲۲۱: ۱.

[۲۷۵] سير أعلام النبلاء ۱۰۶: ۵۱۲: ۲، أسد الغابة ۱۱۵۳: ۹: ۲.

[۲۷۶] المستدرک علی الصحیحین ۶۸۶۷: ۵۶: ۴، السنن الكبرى ۱۲۷۷۲: ۵۰۲: ۶، المعجم الكبير ۸۰۹: ۳۲۲: ۲۴، المعجم الأوسط

۳۷۵۴: ۱۱۶: ۴، السیره النبویة لابن هشام ۲۳۹: ۳، کنز العمال ۳۷۶۰۰: ۶۳۲: ۱۳ نقلاً عن ابن عساکر وکلها نحوه.

[۲۷۷] الزخرف: ۷۸.

[۲۷۸] الحجرات: ۱۳.

[۲۷۹] إشارة إلى الآية ۱۷ من سورة الحجرات.

[۲۸۰] شرح نهج البلاغة ۳۶: ۷؛ بحار الأنوار ۷: ۱۶؛ ۳۲ وراجع نهج البلاغة: الخطبة ۲۰۵ والمعیار والموازنه: ۱۰۹ والأمالی للطوسی ۱۵۳۰: ۷۲۷.

[۲۸۱] الإرشاد ۲۳۹: ۱، نثر الدرّ ۲۷۰: ۱؛ البیان والتبیین ۵۰: ۲ کلها عن أبی عبيدة، العقد الفريد ۱۱۹: ۳ وفي الثلاثة الأخيرة من قوله «ألا- إن أبرار عترتي» ... وردت عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام، عيون الأخبار لابن قتيبة ۲۳۶: ۲ وفيه إلى «ما أدبر شيء فأقبل» وکلها نحوه.

[۲۸۲] نهج البلاغة: الخطبة ۱۶، الكافي ۲۳: ۶۷: ۸ عن علي بن رثاب ويعقوب السراج عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام وفيه من «ألا وإن بلتكم» وزاد فيه «وفتحت لهم أبوابها ووجدوا ريحها وطيبها وقيل لهم: ادخلوها بسلام آمين. ألا وقد سبقني إلى هذا الأمر من لم أشركه فيه ومن لم أهبه له ومن ليست له منه نوبة إلا بنبي يبعث، ألا ولا نبي بعد محمد صلى الله عليه وآله، أشرف منه على شفا جرف هار فانهار به في نار جهنم» بعد «فأوردتهم الجنة».

قال الشريف الرضي: إن في هذا الكلام الأدنى من مواقع الإحسان ما لا تبلغه مواقع الاستحسان، وإن حظ العجب منه أكثر من حظ العجب به. وفيه- مع الحال التي وصفنا- زوائد من الفصاحة لا يقوم بها لسان، ولا يطلع فجبها إنسان، ولا يعرف ما أقول إلا من ضرب في هذه الصناعة بحق، وجرى فيها على عرق، «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَلْمُونَ» (العنكبوت: ۴۳) (نهج البلاغة: ذيل الخطبة ۱۶).

[۲۸۳] نهج البلاغة: الخطبة ۱۶۸؛ تاريخ الطبري ۴۳۷: ۴، معالم الفتن ۴۹۹: ۱.

[۲۸۴] در کتاب الکافی، علی بن رثاب و یعقوب به نقل سراج از امام صادق این سخن را از علی علیه السلام روایت کرده‌اند. لیکن در این کتاب حدیث از «ألا و ان بلتکم» ... آغاز شده و پس از جمله «فأوردتهم الجنة»، این عبارت را اضافه بر نهج البلاغه آورده است:

«درهای بهشت به روی آنان گشوده شد و بوی خوش آن را دریافتند و به آنان گفته شد: به درآیید در سلامتی و امنیت. بدانید! در این کار بر من پیشی گرفت آن که با او شرکت نداشتم و بدو [حکومت] را نبخشیدم و نسبت بدان، جایگاهی نداشت، مگر پیامبری مبعوث گردد. بدانید! پیامبری پس از محمد صلی الله علیه وآله نیست. بر لب پرتگاه آتش قرار گرفت و او را به دوزخ افکند. سید رضی گفته است: زیبایی این سخن کوتاه، چندان است که زیبایی شناسان از آن درمانند. بهره‌مندی از شگفتی‌اش بیش از به شگفتی در آمدن بدان است و زیاده بر آنچه گفتیم، در فصاحت تا بدان پایه است که زبان در وصف آن، درماند و اندیشه‌ی آدمی، خود را به ژرفای آن نرساند و این نکته را که گفتم، نداند جز کسی که در این صنعت، بسی توسن فکرت راند، «و در نیابد آن را مگر مردم دانا...»

[۲۸۵] تاریخ یعقوبی ۱۷۹: ۲.

[۲۸۶] الاختصاص: ۱۵۰، بحار الأنوار ۱۰۵: ۴۰.

[۲۸۷] الکهف: ۵۱.

[۲۸۸] الأمالی للطوسی ۱۳۳: ۸۷، بشاره المصطفی: ۲۶۳، المناقب لابن شهر آشوب ۱۹۵: ۳ نحوه و لیس فی الشعر وراجع مروج الذهب ۳۸۲: ۲ والاستیعاب ۲۵۱۲: ۹: ۴ والفتوح ۴۴۶: ۲.

[۲۸۹] وفي الكامل فی التاريخ: «فأبيت عليه ذلك وقلت: لا أداهن في ديني، ولا أعطى الدنية في أمري».

- [۲۹۰] تاریخ الطبری ۴:۴۳۹: ۴ وراجع مروج الذهب ۲:۳۶۴: ۲ والکامل فی التاريخ ۲:۳۰۶: ۲ والبداية والنهاية ۷:۲۲۹: ۷.
- [۲۹۱] المجادلة: ۲۲.
- [۲۹۲] الکهف: ۵۱.
- [۲۹۳] شرح نهج البلاغه ۳۰۱: ۶؛ بحار الأنوار ۱۷۰: ۴۲.
- [۲۹۴] در کتاب الکامل فی التاريخ چنین آمده است: «از پیشنهاد مغیره امتناع ورزیدم و گفتم: در دینم سازش نکنم و تن به خواری در کارم ندهم».
- [۲۹۵] شهرکی نزدیک مدینه که چشمه‌ها و بستان‌ها دارد.
- [۲۹۶] نهج البلاغه: الخطبة ۱۵، المناقب لابن شهر آشوب ۱۱۰: ۲، دعائم الإسلام ۳۹۶: ۱، شرح الأخبار ۳۱۶: ۳۷۳: ۱ کلاهما نحوه.
- [۲۹۷] شرح نهج البلاغه ۲۶۹: ۱.
- [۲۹۸] نهج البلاغه: الحکمة ۲۷۲، غرر الحکم: ۷۵۷۰، عیون الحکم والمواعظ ۷۰۶۰: ۴۱۵.
- [۲۹۹] کذا فی المصدر وفي الاحتجاج: «وأعظم» وهو الصحيح ظاهراً.
- [۳۰۰] الأنفال: ۴۱.
- [۳۰۱] الحشر: ۷.
- [۳۰۲] الحشر: ۷.
- [۳۰۳] الحشر: ۷.
- [۳۰۴] الکافی ۲۱: ۵۸، ۸ الاحتجاج ۱۴۶: ۶۲۶: ۱ عن مسعدة بن صدقة عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام وفيه من «إني سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله»، کتاب سلیم بن قیس ۱۸: ۷۱۸: ۲ کلاهما نحوه.
- [۳۰۵] الکافی ۴: ۲۴: ۸ عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام، غرر الحکم: ۱۰۰۴۱، عیون الحکم والمواعظ ۹۳۲۲: ۵۱۲.
- [۳۰۶] الکافی ۶: ۳۳۸: ۲ عن الأصبع بن نباتة، بحار الأنوار ۶۷۱: ۴۵۴: ۳۳.
- [۳۰۷] نهج البلاغه: الخطبة ۲۰۰؛ ینابیع المودّة ۴۵۴: ۱، المعیار والموازنة: ۱۶۶ وفيه إلى «يوم القيامة».
- [۳۰۸] نهج البلاغه: الکتاب ۵۳، خصائص الأئمة عليهم السلام: ۱۲۳، تحف العقول: ۱۴۵ نحوه.
- [۳۰۹] نهج البلاغه: الخطبة ۱۲۵، وقعة صفین: ۵۴۲ نحوه؛ تاریخ الطبری ۶۹: ۵ کلاهما عن شریح بن هانی وفيه «حنّ» بدل «جرّ».
- [۳۱۰] غرر الحکم: ۱۰۳۲۸، عیون الحکم والمواعظ ۹۶۲۰: ۵۲۹.
- [۳۱۱] الإرشاد ۲۴۷: ۱، نهج البلاغه: الخطبة ۳۳ نحوه، بحار الأنوار ۹۰: ۱۱۳: ۳۲.
- [۳۱۲] نهج البلاغه: الخطبة ۵۵، بحار الأنوار ۴۶۴: ۵۵۶: ۳۲.
- [۳۱۳] تاریخ یعقوبی ۱۸۴: ۲.
- [۳۱۴] نهج البلاغه: الکتاب ۳۸، بحار الأنوار ۷۴۱: ۵۹۵: ۳۳.
- [۳۱۵] نهج البلاغه: الکتاب ۵۳، خصائص الأئمة عليهم السلام: ۱۲۳، تحف العقول: ۱۴۵.
- [۳۱۶] غرر الحکم: ۴۳۵۲، عیون الحکم والمواعظ ۳۸۹۷: ۱۸۹.
- [۳۱۷] غرر الحکم: ۸۶۴۶، عیون الحکم والمواعظ ۸۳۶۲: ۴۶۰.
- [۳۱۸] غرر الحکم: ۸۶۵۱، عیون الحکم والمواعظ ۷۶۵۳: ۴۴۰.
- [۳۱۹] نام روستایی در میان مکه و مدینه که قبر اباذر در آن قرار گرفته است.
- [۳۲۰] المناقب لابن شهر آشوب ۱۴۷: ۲، دعائم الإسلام ۱۵۴۷: ۴۴۳: ۲ نحوه، بحار الأنوار ۱: ۹: ۴۱.

- [۳۲۱] البقره: ۴۵.
- [۳۲۲] المائدة: ۸. الغارات ۵۳۳: ۲ و ص ۵۳۹، المناقب لابن شهر آشوب ۱۴۷: ۲ نحوه، بحار الأنوار ۲: ۹: ۴۱؛ شرح نهج البلاغه ۸۹: ۴ نحوه.
- [۳۲۳] الإرشاد ۱۷۳: ۱، كشف الغمّة ۲۳۶: ۱، بحار الأنوار ۱۰: ۳۸۵: ۲۱ وراجع مسند ابن حنبل ۱۱۸۱۷: ۱۷۲: ۴ والبداية والنهاية ۲۰۹: ۵ و ج ۳۴۶: ۷ ومجمع الزوائد ۱۴۷۳۵: ۱۷۴: ۹.
- [۳۲۴] نهج البلاغه: الحكمة ۱۱۰، عيون الحكم والمواعظ ۱۰۰۳۲: ۵۴۱ وفيه «يخادع» بدل «يضارع» و «يغيّره» بدل «يتبع» وراجع نثر الدرّ ۲۹۲: ۱.
- [۳۲۵] نهج البلاغه: الخطبة ۹۲، المناقب لابن شهر آشوب ۱۱۰: ۲، بحار الأنوار ۲۳: ۳۵: ۳۲.
- [۳۲۶] نهج البلاغه: الخطبة ۲۴.
- [۳۲۷] الكامل في التاريخ ۳۰۶: ۲، مروج الذهب ۳۶۴: ۲ وفيه «الرياء» بدل «الديئة»، تاريخ الطبري ۴۳۹: ۴ نحوه وكلها عن ابن عباس وراجع البداية والنهاية ۹۶.
- [۳۲۸] حلية الأولياء ۸۵: ۱، أسد الغابة ۱۲۹۸: ۹۲: ۲، الاستيعاب ۵۹۹: ۴۵۷: ۱ وفيهما «الحميري» بدل «الخيري» وراجع تاريخ دمشق ۲۶۴: ۳۹.
- [۳۲۹] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۴۳ و ۱۴۷، دعائم الإسلام ۳۶۷: ۱ كلاهما نحوه.
- [۳۳۰] وقعة صفين: ۱۰۸، بحار الأنوار ۷۰: ۳۵۵: ۷۵؛ المعيار والموازنة: ۱۲۳ نحوه.
- [۳۳۱] نهج البلاغه: الخطبة ۵، كشف اليقين ۲۱۸: ۲۱۶، نزهة الناظر ۳۹: ۵۶ نحوه، بحار الأنوار ۲۳۵: ۲۸.
- [۳۳۲] نهج البلاغه: الحكمة ۳۶۳، نزهة الناظر ۱۷: ۴۸، بحار الأنوار ۱۴: ۳۴۱: ۷۱.
- [۳۳۳] نهج البلاغه: الخطبة ۱۵۸، الرواشح السماوية: ۲۲، بحار الأنوار ۲۴: ۲۳: ۹۲.
- [۳۳۴] نهج البلاغه: الكتاب ۴۷، روضة الواعظين: ۱۵۲؛ ينابيع المودة: ۲: ۳۰: ۲.
- [۳۳۵] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۲ و ص ۱۳۷ و ۱۳۹، دعائم الإسلام ۳۵۷: ۱ و ص ۳۶۱ و ۳۶۵ كلاهما نحوه.
- [۳۳۶] تحف العقول: ۱۳۷، دعائم الإسلام ۳۶۱: ۱.
- [۳۳۷] إشارة إلى الآية ۵۱ من سورة الكهف وقعة صفين: ۵۲ عن الجرجاني؛ الإمامة والسياسة ۱۱۶: ۱، تاريخ دمشق ۱۳۱: ۵۹ وراجع الخصال ۵۸: ۳۷۹ والاختصاص: ۱۷۷.
- [۳۳۸] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۲۹، دعائم الإسلام ۳۵۵: ۱ كلاهما نحوه.
- [۳۳۹] دعائم الإسلام ۱۸۹۰: ۵۳۱: ۲، نهج السعادة: ۱۰۸.
- [۳۴۰] المقاطع: جمع مقطع وهو ما ينتهي الحق إليه أي لا تصل الحقوق إلى أربابها لأجل ما أخذ من الرشوة عليها (شرح نهج البلاغه ۲۶۶: ۸).
- [۳۴۱] نهج البلاغه: الخطبة ۱۳۱ وراجع دعائم الإسلام ۱۸۸۶: ۵۳۱: ۲.
- [۳۴۲] شرح نهج البلاغه ۵۲۶: ۳۰۸: ۲۰.
- [۳۴۳] غرر الحكم: ۳۹۵۸، عيون الحكم والمواعظ ۳۷۱۱: ۱۸۱.
- [۳۴۴] غرر الحكم: ۱۰۲۰۵، عيون الحكم والمواعظ ۹۳۸۴: ۵۱۸.
- [۳۴۵] غرر الحكم: ۸۰۵۴، عيون الحكم والمواعظ ۷۴۳۰: ۴۳۲.
- [۳۴۶] غرر الحكم: ۷۲۵۹، عيون الحكم والمواعظ ۶۷۲۴: ۳۹۷. قد تخطر على بال بعض هذه الشبهة؛ وهي أنّ الإمام علياً عليه السلام

كان يؤكّد على اختيار الصلحاء ويحذّر من استعمال الخائن والعاجز. فكيف كان بين عمّاله وولاته أشخاص غير صالحين؟ فقد كان بعض عمّاله كزياد بن أبيه، والمنذر بن الجارود، والنعمان بن عجلان وغيرهم خائنين، وفيما هناك كان آخرون كعبيد الله بن عباس وأبي أيوب وغيرهم يفتقدون لعنصر الكفاءة والتدبير. فلماذا استعملهم؟ ولماذا عزل رجلاً متديناً ومدبراً كقيس بن سعد، وولّى مكانه محمّد بن أبي بكر وهو شابّ عديم التجربة؟

جاء جواب الشبهة الأولى في مدخل القسم السادس عشر (طائفه من عمّاله وأصحابه). أمّا الشبهة الثانية فقد وردت ضمن سيرة قيس بن سعد، وجاء الجواب عنها تفصيلاً في القسم السادس عشر أيضاً.

[۳۴۷] مقاطع، جمع مقطع و آن، چیزی است که حق، بدان منتهی گردد و معنای سخن حضرت، این است که: حقوق را به صاحبانش نرساند؛ چرا که رشوه می‌ستاند (شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۲۶).

[۳۴۸] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۷، دعائم الإسلام ۳۶۱: ۱.

[۳۴۹] گاه به اندیشه برخی خطور کند که چرا امام علی علیه السلام که خود بر گزینش کارگزاران صادق تأکید می‌ورزید و از به کار گرفتن ناتوانان و خیانت‌پیشگان بر حذر می‌داشت، کارگزاران و والیانی غیر صالح را به کار گرفت و کسانی چون زیاد بن ابیه، منذر بن جاورد، نعمان بن عجلان و ... که خیانت‌پیشه بودند و عبیدالله بن عباس و ابویوب و دیگران که ناتوان بودند، بر کار گمارد و از سوی دیگر، چرا مردی دیندار و با کفایت چون قیس بن سعد را کنار نهاد و محمّد بن ابی بکر را که جوانی بی تجربه بود، بر جایش نشاند؟ پاسخ پرسش نخست در درآمد بخش شانزدهم داده شده و پاسخ پرسش دوم نیز در همان بخش در ضمن سیره‌ی قیس بن سعد، آمده است.

[۳۵۰] الظاهر أنّ الصحيح «مالك بن كعب» لعدم وجود عامل للإمام عليه السلام باسم كعب بن مالك، بل كعب بن مالك ممّن لم يبايع الإمام، ولكن مالك بن كعب من عمّاله الذي يعتمد عليه وهو عامل على عين التمر وبهقبادات.

[۳۵۱] السواد: اراضی و قرى العراق و ضياعها التي افتتحها المسلمون على عهد عمر بن الخطاب، سمى بذلك لسواده بالزروع و النخيل و الاشجار (راجع معجم البلدان ۲۷۲: ۳).

[۳۵۲] العُدَيْب: ماء لبني تميم، وهو أوّل ماء يلقاه الإنسان بالبادية إذا سار من قاديّة الكوفة يريد مكّة (تقويم البلدان: ۷۹).

[۳۵۳] بهقباد: اسم لثلاث كور ببغداد من أعمال سقى الفرات (معجم البلدان ۵۱۶: ۱).

[۳۵۴] تاریخ یعقوبی ۲۰۴: ۲.

[۳۵۵] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۷، دعائم الإسلام ۳۶۱: ۱ کلاهما نحوه.

[۳۵۶] تحف العقول: ۱۳۳.

[۳۵۷] به حسب ظاهر، مالک بن کعب درست باشد، زیرا امام علی، کارگزاری به نام کعب بن مالک نداشت؛ بلکه کعب بن مالک با امام بیعت نکرد. بلی؛ مالک بن کعب از کارگزاران مورد اعتماد در منطقه‌ی عین تمر و اطراف بغداد بود.

[۳۵۸] سواد از سرزمین‌ها و روستاهای عراق است که در زمان عمر بن خطاب به دست مسلمانان فتح شد. از آن رو آن را سواد گویند که پوشیده از نخلستان و درخت و کشت بود.

[۳۵۹] عُدَيْب، آبگاه بنی تمیم است و اولین آبی است که مسافران در بیان به هنگام حرکت از کوفه به سمت مکه با آن مواجه می‌شوند.

[۳۶۰] بهقباد، نام سه آبادی بغداد در اطراف شطّ فرات است.

[۳۶۱] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۰، دعائم الإسلام ۳۵۶: ۱ نحوه.

[۳۶۲] تحف العقول: ۱۳۳.

- [۳۶۳] نهج البلاغه: الكتاب ۵، وقعه صفین: ۲۰ عن الجرجانی؛ العقد الفرید ۳: ۳۲۷، الإمامة والسیاسة ۱: ۱۱۱ وکلهما نحوه.
- [۳۶۴] نثر الدرّ ۲۹۲: ۱.
- [۳۶۵] نهج البلاغه: الكتاب ۲۰، بحار الأنوار ۶۹۵: ۴۸۹: ۳۳.
- [۳۶۶] أنساب الأشراف ۳۹۰: ۲.
- [۳۶۷] تاریخ یعقوبی ۲۰۴: ۲.
- [۳۶۸] غافر: ۷۸.
- [۳۶۹] نهج البلاغه: الكتاب ۳، روضة الواعظین: ۴۸۹ نحوه.
- [۳۷۰] نهج البلاغه: الكتاب ۱۸، بحار الأنوار ۶۹۹: ۴۹۳: ۳۳.
- [۳۷۱] أنساب الأشراف ۳۹۷: ۲؛ نهج البلاغه: الكتاب ۴۰ نحوه وفيه «إلى بعض عمّاله» بدل «إلى عبد الله بن عباس».
- [۳۷۲] المجادلة: ۲۲.
- [۳۷۳] نهج البلاغه: الكتاب ۴۵؛ ربیع الأبرار ۷۱۹: ۲ نحوه وفيه إلى «وتلهو عمّا يراد بها» وراجع المناقب لابن شهر آشوب ۱۰۱: ۲.
- [۳۷۴] کَشِیر: بلدة واسعة في العراق قصبتها واسط التي بين الكوفة والبصرة، وهي إلى العماره والكوت أقرب منها إلى البصرة والكوفة (راجع معجم البلدان ۴۶۱: ۴).
- [۳۷۵] أنساب الأشراف ۳۸۸: ۲.
- [۳۷۶] شهری بزرگ در عراق که میان کوفه و بصره قرار دارد و به عماره و کوت نزدیک تر است.
- [۳۷۷] الکهف: ۱۰۳ و ۱۰۴. أنساب الأشراف ۳۸۹: ۲؛ نهج البلاغه: الكتاب ۴۳ نحوه.
- [۳۷۸] تاریخ الطبری ۱۲۹: ۵، شرح نهج البلاغه ۱۴۵: ۳؛ الغارات ۳۶۴: ۱ وراجع نهج البلاغه: الكتاب ۱۳۲.
- [۳۷۹] الغارات ۳۶۵: ۱؛ تاریخ الطبری ۱۲۹: ۵، تاریخ دمشق ۷۴۵: ۲۷۲: ۵۸، الكامل فی التاريخ ۴۲۱: ۲ وراجع أنساب الأشراف ۱۸۱: ۳؛ البداية والنهاية ۳۱۰: ۷ والفتوح ۲۴۴: ۴.
- [۳۸۰] اضِطَّخِر: معزَّب استخر، وهي من أقدم مدن فارس، وبها كان سرير الملك دارا بن داراب، وبها آثار عظيمة. وبينها وبين شیراز اثنا عشر فرسخاً (راجع تقويم البلدان: ۳۲۹).
- [۳۸۱] أنساب الأشراف ۳۹۱: ۲؛ نهج البلاغه: الكتاب ۷۱، تاریخ یعقوبی ۲۰۳: ۲ کلهما نحوه.
- [۳۸۲] اصطخر، معزَّب استخر و از شهرهای قدیمی فارس است. پایتخت شاه دارا آنجا بود و آثار بزرگی در آن است. فاصله این شهر تا شیراز، دوازده فرسخ است.
- [۳۸۳] اقتباس من سورة الأعراف: ۸۵ وهود: ۸۵ و ۸۶.
- [۳۸۴] الاستيعاب ۲۱۰: ۳ و ۱۸۷۵: ۲۱۱ عن أبي إسحاق السبيعي.
- [۳۸۵] دعائم الإسلام ۳۹۶: ۱.
- [۳۸۶] الأعراف: ۸۵.
- [۳۸۷] الفصول المهمة: ۱۲۷، العقد الفرید ۳۳۵: ۱ عن عامر الشعبي، بلاغات النساء: ۴۷ عن محمد بن عبيد الله وكلاهما نحوه؛ كشف الغمّة ۱۷۳: ۱، بحار الأنوار ۲۷: ۱۱۹: ۴۱.
- [۳۸۸] دعائم الإسلام ۱۸۹۲: ۵۳۲: ۲.
- [۳۸۹] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۷، دعائم الإسلام ۳۶۱: ۱ نحوه.
- [۳۹۰] ثواب الأعمال ۱: ۳۱۰ عن الأصمغ، بحار الأنوار ۴۲: ۳۴۵: ۷۲.

[۳۹۱] أخبار القضاء ۵۹: ۱.

[۳۹۲] نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۴، بحار الأنوار ۵۷: ۱۶۲: ۴۱.

[۳۹۳] نهج البلاغة: الكتاب ۱۹، بحار الأنوار ۶۹۴: ۴۸۹: ۳۳؛ أنساب الأشراف ۳۹۰: ۲ نحوه، وذكر أنه عليه السلام كتبه إلى عمرو بن سلمة الأرحبي، وفيه «في غير ما أن يظلموا، ولا- ينقض لهم عهد، ولكن تفرغوا لخراجهم، ويقاتل من ورائهم، ولا يؤخذ منهم فوق طاقتهم، فبذلك أمرتك، والله المستعان. والسلام» بدل «وداول لهم»....

[۳۹۴] آل عمران: ۱۱۸.

[۳۹۵] المائدة: ۵۱.

[۳۹۶] تاريخ يعقوبى ۲۰۳: ۲.

[۳۹۷] نهج البلاغة: الكتاب ۴۶، الأمالي للمفيد ۴: ۸۰ نحوه، وفيه أنه عليه السلام كتبه إلى الأشتر بعد قتل محمد بن أبي بكر وهو غير صحيح ظاهراً لأن شهادة محمد بن أبي بكر وقعت بعد شهادة مالك الأشتر، نهج البلاغة: الكتاب ۲۷، تحف العقول: ۱۷۷ وليس فيهما صدره إلى «لا تغنى عنك إلا الشدة» وفيهما «أنه عليه السلام كتبه إلى محمد بن أبي بكر».

[۳۹۸] در کتاب انساب الأشراف آمده که این نامه را برای عمرو بن سلمه نوشت و در آن به جای «وداول لهم» ... آمده است: بدون آن که موردستم قرار گیرند و پیمانشان شکسته شود؛ لیکن خراج پردازند و برای حفظ آنان نبرد بیش از توانشان از آنان ستانده نشود، بدین مطلب تو را فرمان دادم و خداوند، کمک کار است. والسلام.

[۳۹۹] در أمالی المفید نوشته شده که این نامه را پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر به مالک اشتر نوشت؛ ولی بر حسب ظاهر درست نیست؛ چرا که شهادت محمد بن ابی بکر، پس از شهادت مالک رخ داده است.

[۴۰۰] غرر الحکم: ۶۱۹۹، عیون الحکم والمواعظ ۵۶۳۷: ۳۲۸.

[۴۰۱] غرر الحکم: ۳۵۹۰، عیون الحکم والمواعظ ۳۲۱۰: ۱۴۳.

[۴۰۲] نهج البلاغة: الخطبة ۳۴؛ أنساب الأشراف ۱۵۴: ۳، تاریخ الطبری ۹۱: ۵، الکامل فی التاریخ ۴۰۸: ۲ کلها نحوه الإمامة والسیاسة ۱۷۱: ۱ وفيه «فالنصيحة في ذات الله» بدل «فالنصيحة لكم».

[۴۰۳] شرح نهج البلاغة ۱۰۹: ۴ عن أعين؛ بحار الأنوار ۱۳۲: ۴۱.

[۴۰۴] إرشاد القلوب: ۲۱۸، عده الداعي: ۱۰۱، بحار الأنوار ۷۰: ۱۶: ۱۰۳.

[۴۰۵] الطبقات الكبرى ۱۶۸: ۶ و راجع تاريخ بغداد ۳۵۷: ۸.

[۴۰۶] الغارات ۱۳۱: ۱ كثر العمال ۴۱۸۶: ۳۳۹: ۲ نقلا عن شعب الايمان و ليس فيه «و كان ابى»....

[۴۰۷] هو أبو فراس، همام بن غالب بن صعصعة، المعروف بالفرزدق، ولد عام (۲۵ هـ) في البصرة، وتوفي عام (۱۱۴ هـ) بعد تطواف العراق والشام والجزيرة. وقصيدته في مدح الإمام السجّاد عليه السلام في حضور هشام بن عبد الملك دليل على شجاعته وتهوره: هذا الذي تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحلّ والحرم (راجع سير أعلام النبلاء ۲۲۶: ۵۹۰: ۴ ووفيات الأعيان ۷۸۴: ۹۵: ۶).

[۴۰۸] شرح نهج البلاغة ۲۱: ۱۰، كثر العمال ۴۰۲۶: ۲۸۸: ۲ نقلاً عن ابن الأنباري في المصاحف والدينوري عن الفرزدق نحوه.

[۴۰۹] نهج البلاغة: الكتاب ۶۷، بحار الأنوار ۷۰۲: ۴۹۷: ۳۳.

[۴۱۰] نهج البلاغة: الحكمة ۳۲۰، عیون الحکم والمواعظ ۲۹۸۰: ۱۳۲ نحوه، بحار الأنوار ۷: ۲۲۲: ۱.

[۴۱۱] نهج البلاغة: الحكمة ۲۶۶، بحار الأنوار ۸: ۱۶۰: ۲.

[۴۱۲] منظور ابو فراس همام بن غالب، معروف به فرزدق است. وی در سال ۲۵ قمری در بصره به دنیا آمد و در سال ۱۱۴ از دنیا رفت. از شعرهای اوست آنچه که در مدح امام سجاد در حضور هشام بن عبدالمملک سرود: «این کسی است که سرزمین بطحا او را

می شناسد/و کعبه و حرم، او را می شناسد».

[۴۱۳] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۰ و ص ۱۴۸ نحوه وراجع دعائم الإسلام ۳۵۶: ۱ و ۳۵۷.

[۴۱۴] تحف العقول: ۱۳۱.

[۴۱۵] نهج البلاغه: الخطبة ۱۶۴، الجمل: ۱۸۷ عن ابن دأب؛ تاريخ الطبری ۳۳۷: ۴، البداية والنهاية ۱۶۸: ۷ كلاهما عن عبد الله بن

محمد عن أبيه، العقد الفريد ۳۱۰: ۳ عن ابن دأب وليس فيه «وإن السنن لثيرة»، ... الكامل في التاريخ ۲۷۶: ۲ كلها نحوه.

[۴۱۶] الكافي ۵۹: ۳۱۸: ۵ عن الفضل بن أبي قرّة.

[۴۱۷] نهج البلاغه: الحكمة ۳۷، المناقب لابن شهر آشوب ۱۰۴: ۲ عن النوكي، بحار الأنوار ۳: ۵۵: ۴۱ وراجع وقعة صفين: ۱۴۴.

[۴۱۸] الشبام: حتى من اليمن من همدان (لسان العرب ۳۱۷: ۱۲).

[۴۱۹] نهج البلاغه: الحكمة ۳۲۲، وقعة صفين: ۵۳۱ عن عبد الله بن عاصم الفاشي؛ المعيار والموازنة: ۱۹۳ كلاهما نحوه.

[۴۲۰] المحاسن ۲۶۳۲: ۴۷۰: ۲، الكافي ۱۶: ۵۴۰: ۶ وليس فيه ذيله وكلاهما عن هشام بن سالم، تحف العقول: ۲۰۹ نحوه، مشكاة

الأنوار ۱۱۸۹: ۳۶۴ عن هشام بن سالم رفعه إلى الإمام علي عليه السلام، المناقب لابن شهر آشوب ۱۰۴: ۲ وفيه «وارجعوا، النعال خلف

أعقاب الرجال مفسدة القلوب» بدل «فإن خفق»....

[۴۲۱] شباميان يا شباميين، تيره‌ای از همدانيان که از يمن بودند.

[۴۲۲] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۲۹ نحوه، بحار الأنوار ۷۴۴: ۶۰۲: ۳۳.

[۴۲۳] الكافي ۵۵۰: ۳۵۵: ۸ عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام، نهج البلاغه: الخطبة ۲۱۶ وفيه «التقية» بدل «البقية».

[۴۲۴] الأمالي للمفيد ۳۳، الأمالي للطوسي ۱۲۹۲: ۶۲۵ وفيه «في شأنك والبلية من قبلك» بدل «فيك وفي الثلاثة من قبلك» و «قال»

بدل «تال»، بشارة المصطفى: ۴ وفيه «وال» بدل «تال»، تأويل الآيات الظاهرة ۱۱: ۶۴۹۲، كشف الغمّة ۳۷: ۲ كلاهما نحوه. راجع:

القسم التاسع/علي عن لسان الشعراء/السيد الحميري.

[۴۲۵] البيان والتبيين ۲۱۱: ۳؛ نثر الدرّ ۲۷۳: ۱، تاريخ يعقوبی ۲۱۰: ۲ نحوه، وراجع نهج البلاغه: الحكمة ۲۶۲ وروضة الواعظين: ۳۹.

[۴۲۶] كذا في المصدر، وفي تحف العقول: «فنتج منهما»، ولعله أصوب.

[۴۲۷] الكافي ۸: ۸۶: ۵ عن علي بن محمد رفعه، تحف العقول: ۲۲۰.

[۴۲۸] دعائم الإسلام ۲: ۱۴: ۲.

[۴۲۹] السرائر ۲۲۸: ۲، دعائم الإسلام ۹: ۱۵: ۲، عوالي اللآلي ۶: ۱۹۴: ۳.

[۴۳۰] مسند زيد: ۲۵۵.

[۴۳۱] تحف العقول: ۳۹۰ عن هشام بن الحكم عن الإمام الكاظم عليه السلام، بحار الأنوار ۱: ۳۰۴: ۷۸.

[۴۳۲] الأمالي للمفيد ۳: ۱۱۹ عن الحسن بن أبي الحسن البصري، بحار الأنوار ۴۱: ۴۲۲: ۷۷.

[۴۳۳] كنز العمال ۴۴۲۱۵: ۱۷۷: ۱۶ نقلًا عن وكيع والعسكري في المواعظ.

[۴۳۴] نهج البلاغه: الحكمة ۳۹۰، تحف العقول: ۲۰۳، الأمالي للطوسي ۲۴۰: ۱۴۷ عن أبي وجزة السعدي عن أبيه وفيهما «ساعة

يحاسب فيها نفسه» بدل «ساعة يرمّ معاشه»، بحار الأنوار ۵۶: ۱۲: ۱۰۳.

[۴۳۵] شرح نهج البلاغه ۱۴۷: ۱۵.

[۴۳۶] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۲۶.

[۴۳۷] تاريخ يعقوبی ۲۰۳: ۲.

[۴۳۸] غرر الحكم: ۶۵۶۲، عيون الحكم والمواعظ ۶۰۴۴: ۳۵۷.

[۴۳۹] قرب الإسناد ۴۰۴: ۱۱۵ عن الحسين بن علوان عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام، بحار الأنوار ۱۰: ۶۵: ۱۰۳.

[۴۴۰] هود: ۶۱.

[۴۴۱] وسائل الشيعة ۱۰: ۱۹۵: ۱۳ نقلاً عن تفسير النعماني عن غياث بن إبراهيم عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار ۴۶: ۹۳ و ۴۷.

[۴۴۲] قرب الإسناد ۴۸۹: ۱۳۸ عن أبي البختری عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار ۱۰: ۳۳: ۱۰۰.

[۴۴۳] المواعظ العددية: ۵۵.

[۴۴۴] الكافي ۱: ۱۱۳: ۵ عن محمد بن مسلم عن الإمام الصادق عليه السلام، من لا يحضره الفقيه ۳۵۸۰: ۱۵۸: ۳، الخصال ۱۰: ۶۲۱ و

عن أبي بصير ومحمد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام، تحف العقول: ۱۱۱.

[۴۴۵] شرح نهج البلاغة ۱۰۳: ۲۶۷: ۲۰.

[۴۴۶] الكافي ۳۲: ۳۱۱: ۵، تهذيب الأحكام ۱۱۲۷: ۳۸۲: ۶.

[۴۴۷] تفسير العياشي ۴۹۴: ۱۵۰: ۱، بحار الأنوار ۱۵: ۵۳: ۱۰۳.

[۴۴۸] الكافي ۹: ۱۴۹: ۵ عن محمد بن مسلم عن الإمام الصادق عليه السلام، من لا يحضره الفقيه ۳۷۲۳: ۱۹۳: ۳، الخصال ۱۰: ۶۲۱ و

عن أبي بصير ومحمد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام وزاد في آخره «وإن الله عز وجل يحب العبد المحترف الأمين».

[۴۴۹] الكافي ۵۹: ۳۱۹: ۵ عن الفضل بن أبي قرزة عن الإمام الصادق عليه السلام، من لا يحضره الفقيه ۳۷۲۲: ۱۹۲: ۳، عده الداعي:

۷۲، عوالي اللآلي ۶۸: ۲۶۷: ۱ وفيه قوله صلى الله عليه وآله.

[۴۵۰] نهج البلاغة: الكتاب ۵۳.

[۴۵۱] تحف العقول: ۱۴۰.

[۴۵۲] الكافي ۳: ۱۵۱: ۵، تهذيب الأحكام ۱۷: ۶: ۷، الأمالي للمفيد ۳۱: ۱۹۷ كَلَّهَا عن جابر، من لا يحضره الفقيه ۳۷۲۶: ۱۹۳: ۳،

الأمالي للصدوق ۸۰۹: ۵۸۷ وليس في الثلاثة الأخيرة من «اتقوا الله عز وجل» إلى «بآذانهم»، السرائر ۲۳۰: ۲، تحف العقول: ۲۱۶ نحوه.

[۴۵۳] في المصدر: «تبعون» وهو تصحيف، والصحيح ما أثبتناه كما في دعائم الإسلام.

[۴۵۴] في المصدر: «وما حلفا»، والصحيح ما أثبتناه كما في دعائم الإسلام.

[۴۵۵] الكُنَاسَةُ: محلَّة بالكوفة، عندها واقع يوسف بن عمر الثقفي زيد بن علي بن الحسين (معجم البلدان ۴۸۱: ۴).

[۴۵۶] في دعائم الإسلام: «من نخاس وقمَّاط وبائع إبل».

[۴۵۷] الجعفریات: ۲۳۸، دعائم الإسلام ۱۹۱۳: ۵۳۸: ۲ عن الأصبغ نحوه.

[۴۵۸] فضائل الصحابة لابن حنبل ۹۱۹: ۵۴۷: ۱، ذخائر العقبى: ۱۹۲.

[۴۵۹] دعائم الإسلام ۱۹۱۳: ۵۳۸: ۲.

[۴۶۰] تاريخ دمشق ۴۰۹: ۴۲، المصنّف لابن أبي شيبه ۴: ۲۶۰: ۵ عن زاذان نحوه إلى «البركة»؛ الغارات ۱۱۰: ۱.

[۴۶۱] ربيع الأبرار ۱۵۴: ۴.

[۴۶۲] القصص: ۸۳.

[۴۶۳] تاريخ دمشق ۴۸۹: ۴۲، البداية والنهاية ۵: ۸؛ المناقب لابن شهر آشوب ۱۰۴: ۲ نحوه وليس فيه من «فقال: نزلت»، ... مجمع

البيان ۴۲۰: ۷ وراجع فضائل الصحابة لابن حنبل ۱۰۶۴: ۱۰۶۲: ۲.

[۴۶۴] مكارم الأخلاق ۷۳۲: ۲۴۷: ۱.

- [۴۶۵] الطبقات الكبرى ۲۸: ۳، تاریخ دمشق ۴۸۴: ۴۲، تاریخ الإسلام للذهبی ۶۴۵: ۳؛ شرح الأخبار ۷۲۵: ۳۶۴: ۲ نحوه.
- [۴۶۶] مکارم الأخلاق ۷۴۰: ۲۴۹: ۱.
- [۴۶۷] فضائل الصحابة لابن حنبل ۱۰۶۲: ۶۲۱: ۲، ربيع الأبرار ۱۵۳: ۴ نحوه وراجع المناقب للكوفي ۵۴۷: ۶۰: ۲.
- [۴۶۸] مکارم الأخلاق ۶۵۹: ۲۲۴: ۱ وراجع الغارات ۱۰۵: ۱ والمناقب للكوفي ۱۱۰۳: ۶۰۲: ۲ وفضائل الصحابة لابن حنبل ۸۷۸: ۵۲۸: ۱ والمنتخب من مسند عبد بن حميد ۹۶: ۶۲ وتاريخ دمشق ۴۸۵: ۴۲ وصفة الصفوة ۱۳۴: ۱ والمناقب للخوارزمي ۱۳۶: ۱۲۱ والبدایة والنهاية ۴: ۸.
- [۴۶۹] تاريخ الطبري ۱۵۶: ۵، الكامل في التاريخ ۴۴۲: ۲ نحوه وفيه «رجلين» بدل «فتتين».
- [۴۷۰] نامه محله‌ای در کوفه.
- [۴۷۱] دعائم الإسلام ۸۰: ۳۶: ۲.
- [۴۷۲] نهج البلاغة: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۴۰.
- [۴۷۳] وقعه صفتين: ۱۰۸؛ المعيار والموازنة: ۱۲۲ نحوه وراجع نهج البلاغة: الكتاب ۵۱.
- [۴۷۴] الكافي ۸: ۵۴۰: ۳، تهذيب الأحكام ۲۷۵: ۹۸: ۴ عن إسماعيل بن إبراهيم بن مهاجر عن رجل من ثقيف، من لا يحضره الفقيه ۱۶۰۵: ۲۴: ۲.
- [۴۷۵] السنن الكبرى ۱۸۷۳۶: ۳۴۵: ۹، أسد الغابة ۹۸: ۴: م
- ۳۷۸۹ وفيه «مدرج سابور» بدل «بُرْزُجَسابور»، كنز العمال ۱۱۴۸۸: ۵۰۱: ۴ نقلًا عن سنن سعيد بن منصور وفيه «برج سابور».
- [۴۷۶] عُكْبَرًا - يمدّ ويقصر: قال حمزة الأصبهاني، بُرْزُجَسابور معرّب عن وزرك شافور وهي المسمّاء بالسريانية عُكْبَرًا ... وهو اسم بُليدة من نواحي دُجيل، قرب صريفين وأوانا، بينها وبين بغداد عشرة فراسخ (معجم البلدان ۱۴۲: ۴).
- [۴۷۷] كذا، وفي حلية الأولياء: «بطينه» وفي هامشه: «كذا في «ز» وفي «ج» بظية، ولعله الصحيح، والظية: جراب صغير أو هي شبه الخريطة والكيس».
- [۴۷۸] في المصدر «جوهر» والصحيح ما أثبتناه كما في حلية الاولياء.
- [۴۷۹] كذا في المصدر، وفي حلية الأولياء: «فأخاف أن يغني فيصنع من غيره» وهي أظهر.
- [۴۸۰] في الطبعة المعتمدة: «يتبعن» وهو تصحيف والتصحيح من تاريخ دمشق «ترجمة الامام علي عليه السلام» تحقيق محمّد باقر المحمودي (۱۲۴۹: ۱۹۹: ۳).
- [۴۸۱] تاريخ دمشق ۴۸۷: ۴۲، حلية الأولياء ۸۲: ۱ وفيه إلى «طيباً» وراجع المعيار والموازنة: ۲۴۸ وكنز العمال ۱۴۳۴۶: ۷۷۳: ۵ وشرح الأخبار ۷۲۶: ۳۶۴: ۲.
- [۴۸۲] نهج البلاغة: الكتاب ۲۶، بحار الأنوار ۷۱۹: ۵۲۸: ۳۳ وراجع دعائم الإسلام ۲۵۲: ۱.
- [۴۸۳] قال الشريف الرضي: وإنما ذكرنا هنا جملاً ليعلم بها أنه عليه السلام كان يقيم عماد الحقّ ويشرع أمثلة العدل في صغير الأمور وكبيرها ودقيقها وجليلها.
- [۴۸۴] نهج البلاغة: الكتاب ۲۵، الكافي ۱: ۵۳۶: ۳، تهذيب الأحكام ۲۷۴: ۹۶: ۴ كلاهما عن بريد ابن معاوية، المقنعة: ۲۵۵ عن بريد العجلي، الغارات ۱۲۶: ۱ عن عبد الرحمن بن سليمان وكلّهما عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام نحوه.
- [۴۸۵] نهج البلاغة: الكتاب ۵۳ وراجع دعائم الإسلام ۳۶۲: ۱.
- [۴۸۶] تحف العقول: ۱۳۷.
- [۴۸۷] منطقته‌ای در ده فرسخی بغداد.

- [۴۸۸] سید رضی گفته است: در این جا جمله‌هایی را آوردیم تا دانسته شود که امام علی علیه‌السلام ستون حق را به پا داشت و نشانه‌های عدالت را در کارهای بزرگ و کوچک و باریک و سترگ، به جای گذاشت.
- [۴۸۹] أنساب الأشراف ۳۷۱: ۲، تاریخ دمشق ۴۷۶: ۴۲.
- [۴۹۰] الغارات ۶۹: ۱ وراجع حلیه الأولیاء ۳۰۰: ۷.
- [۴۹۱] الغارات ۴۹: ۱؛ تاریخ الخلفاء: ۲۱۳ نحوه وراجع المناقب للكوفی ۵۱۷: ۳۲: ۲.
- [۴۹۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ۸۸۶: ۵۳۳: ۱، تاریخ الإسلام للذهبی ۶۴۳: ۳، تاریخ دمشق ۴۷۸: ۴۲، حلیه الأولیاء ۸۱: ۱، الاستیعاب ۱۸۷۵: ۲۱۱: ۳ کلها نحوه وراجع الغارات ۴۶: ۱.
- [۴۹۳] تاریخ دمشق ۴۷۷: ۴۲، الأموال ۶۷۳: ۲۸۴، كنز العمال ۱۱۷۰۳: ۵۸۴: ۴.
- [۴۹۴] مروج الذهب ۴۲۱: ۲.
- [۴۹۵] الأمالی للطوسی ۹۰۴: ۴۰۴، تنبیه الخواطر ۱۷۳: ۲، المناقب لابن شهر آشوب ۹۵: ۲ عن سالم الجحدری وفيه إلى «حتى تقسموه».
- [۴۹۶] قال ابن الأثير: هذا مثل، أول من قاله عمرو بن أخت جذيمة الأبرش؛ كان يجني الكمأة مع أصحاب له، فكانوا إذا وجدوا خيار الكمأة أكلوها، وإذا وجدها عمرو جعلها في كُمَّه حتى يأتي بها خاله. وقال هذه الكلمة فسارت مثلاً. وأراد علي رضي الله عنه بقولها أنه لم يتلطح بشيء من فئ المسلمين بل وضعه مواضعه (النهاية ۳۰۹: ۱).
- الغارات ۴۷: ۱، بحار الأنوار ۹: ۶۰: ۱۰۰.
- [۴۹۷] شرح نهج البلاغة ۱۹۹: ۲؛ الغارات ۶۰: ۱ عن عبد الرحمن بن عجلان عن جدته وزاد فيه «يصره صرراً» بعد «الأبزار»، بحار الأنوار ۱۳۶: ۴۱.
- [۴۹۸] شرح نهج البلاغة ۱۹۸: ۲؛ الغارات ۵۴: ۱، بحار الأنوار ۱۳۵: ۴۱.
- [۴۹۹] الأموال ۶۷۵: ۲۸۵ عن عبد العزيز بن محمد عن الإمام الصادق عليه السلام، حلیه الأولیاء ۸۱: ۱ عن علی بن ربیعة الوالبي، شرح نهج البلاغة ۱۲۶: ۱۹ من دون إسناد إلى المعصوم وكلاهما نحوه، كنز العمال ۳۶۵۴۵: ۱۸۲: ۱۳؛ المناقب للكوفی ۵۴۱: ۵۳: ۲ عن سليمان بن بلال عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام وفيه «وأخرى من ورق» بدل «وكومة من فضة».
- [۵۰۰] في الطبعة المعتمدة: «قام»، والصحيح ما أثبتناه كما في تاريخ دمشق «ترجمة الإمام علي عليه السلام، تحقيق محمد باقر المحمودي».
- تاريخ دمشق ۴۷۶: ۴۲، مسند ابن جعد ۲۱۴۵: ۳۱۵.
- [۵۰۱] الدعوات ۱۵۰: ۶۰، بحار الأنوار ۹: ۹۳: ۹۴.
- [۵۰۲] ابن اثير گوید: این مثلی است که نخستین بار بر زبان عمرو، خواهرزاده جذیمه آمد. او و دوستانش قارچ می‌چیدند و دوستانش هر گاه قارچ خوب می‌دیدند، به دهان می‌گذاشتند و او در آستین می‌گذاشت، تا برای داییش بیاورد و علی علیه‌السلام، از این مثل، اراده کرده که ثروت مسلمانان را تباه نمی‌کرد، بلکه آن را در جایش قرار می‌داد.
- [۵۰۳] الاختصاص: ۱۵۲، بحار الأنوار ۱۱۷: ۱۰۷: ۴۰.
- [۵۰۴] الأمالی للطوسی ۱۴۵۷: ۶۸۶، المناقب لابن شهر آشوب ۱۱۱: ۲ عن مالك بن أوس بن الحدثان وفيه من «قام سهل»، ...
- بحار الأنوار ۲۴: ۳۸: ۳۲.
- [۵۰۵] الكافي ۳: ۳۱: ۴، تحف العقول: ۱۸۵، نثر الدر ۳۱۸: ۱ كلاهما نحوه وراجع الأمالی للمفيد ۶: ۱۷۵ والمناقب لابن شهر آشوب ۹۵: ۲.

- [۵۰۶] تحف العقول: ۱۸۴؛ المعیار والموازنه: ۱۱۲ و فيه «فلیتوباً» بدل «فلیتول»، شرح نهج البلاغه ۴۰: ۷.
- [۵۰۷] اَزْدَشْتِیر خُرّه: من أَجَلِّ بقاع فارس، وقد بناها أردشیر بابکان، ومنها مدینه شیراز ومیمند وکازرون، وهی بلدة قديمة (راجع معجم البلدان ۱۴۶: ۱).
- [۵۰۸] نهج البلاغه: الكتاب ۴۳، بحار الأنوار ۷۱۲: ۵۱۶: ۳۳.
- [۵۰۹] إرشاد القلوب: ۳۲۱، الدرجات الرفیعة: ۲۸۹، بحار الأنوار ۳: ۸۸: ۲۸.
- [۵۱۰] الغارات ۷۰: ۱ وراجع الاختصاص: ۱۵۱ والسنن الكبرى ۱۲۹۹۰: ۵۶۷: ۶ وکنز العمال ۱۷۰۹۵: ۶۱۰: ۶.
- [۵۱۱] أنساب الأشراف ۲۳۵.
- [۵۱۲] أنساب الأشراف ۳۷۴: ۲.
- [۵۱۳] أنساب الأشراف ۳۷۴: ۲.
- [۵۱۴] فضائل الصحابة لابن حنبل ۹۲۰: ۵۴۷: ۱، ذخائر العقبی: ۱۹۱، الرياض النضرة ۲۲۱: ۳ وفيهما «الطائیه» بدل «الطاییه»؛ المناقب للكوفی ۵۵۹: ۷۷: ۲ عن کریمه بنت عقبه وليس فيه ذيله.
- [۵۱۵] المناقب لابن شهر آشوب ۱۱۱: ۲، بحار الأنوار ۲۴: ۱۱۷: ۴۱.
- [۵۱۶] تاریخ دمشق ۴۷۶: ۴۲، فضائل الصحابة لابن حنبل ۹۱۳: ۵۴۵: ۱، الكامل فی التاريخ ۴۴۲: ۲؛ الغارات ۵۱: ۱، المناقب لابن شهر آشوب ۱۱۲: ۲ کلها نحوه وراجع حلیه الأولیاء ۳۰۰: ۷.
- [۵۱۷] کذا فی المصدر، وفي هامشه: والظاهر- والله العالم- أن العبارة كانت هكذا «خر بنده جن وجمالین»، و «خر بنده جن» کلمة فارسیة مرکبة من کلمتی «خر» و «بنده» ومعناها: صاحب الحمار ومؤجره ومکریه، وکلمة «جن» فی آخرها علامة الجمع الفارسی؛ معرب «گان» بالكاف الفارسیة، و «خر بنده جن» معربة من «خر بندگان».
- [۵۱۸] الغارات ۵۲: ۱، بحار الأنوار ۱۰: ۶۰: ۱۰۰.
- [۵۱۹] مروج الذهب ۳۶۲: ۲.
- [۵۲۰] مروج الذهب ۳۸۰: ۲ وراجع شرح نهج البلاغه ۲۵۰: ۱.
- [۵۲۱] الجمل: ۴۰۰ وراجع شرح نهج البلاغه ۲۵۰: ۱.
- [۵۲۲] الغارات ۴۴: ۱.
- [۵۲۳] نهج البلاغه: الخطبة ۱۸۰، الغارات ۲۹۱: ۱؛ تاریخ الطبری ۱۰۷: ۵ عن عبد الله بن فقیم، البدایة والنهاية ۳۱۶: ۷ کلها نحوه.
- [۵۲۴] نهج البلاغه: الكتاب ۷۰، خصائص الأئمة عليهم السلام: ۱۱۳ وفيه من «وعلموا»، ... بحار الأنوار ۷۱۴: ۵۲۱: ۳۳؛ أنساب الأشراف ۳۸۶: ۲ وفيه من «وعلموا»...
- [۵۲۵] از سرزمین‌های فارس که اردشیر بابکان آن را بنا کرد و شیراز و کازرون، بخشی از آن بود.
- [۵۲۶] در حاشیه‌ی کتاب الغارات نوشته شده است: به حسب ظاهر عبارت اصلی «خر بنده جن» و «جمالین» بوده است. «خر بنده جن»، کلمه‌ای فارسی است مرکب از «خر» و «بندگان»، به معنای صاحب الاغ و اجاره دهنده و کرایه دهنده‌ی آن. «خر بنده جن» معرب «خر بندگان» است.
- [۵۲۷] نهج البلاغه: الحکمة ۳۲۸، روضة الواعظین: ۴۹۷ نحوه، عیون الحکم والمواعظ ۳۳۴۳: ۱۵۲؛ ینابيع المودة ۶۹۹: ۲۴۹: ۲ وفيها «منع» بدل «مُتَّع به».
- [۵۲۸] السنن الكبرى ۱۳۲۰۶: ۳۷: ۷ عن محمد بن علی، کنز العمال ۱۶۸۴۰: ۵۲۸: ۶.
- [۵۲۹] فضائل الصحابة لابن حنبل ۸۸۳: ۵۳۱: ۱، المصنّف لابن أبی شیبة ۱۵: ۱۵۷: ۸ کلاهما عن عبد الله بن سخره، کنز العمال

۳۸۲۷۶: ۱۷۲: ۱۴ نقلاً عن هناد؛ المناقب لابن شهر آشوب ۹۹: ۲، بحار الأنوار ۳۲۷: ۴۰.

[۵۳۰] تهذیب الأحکام ۸۱۱: ۲۹۳: ۶.

[۵۳۱] نهج البلاغه: الكتاب ۶۷، بحار الأنوار ۷۰۲: ۴۹۷: ۳۳.

[۵۳۲] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳ وراجع دعائم الإسلام ۳۶۶: ۱.

[۵۳۳] تحف العقول: ۱۴۱.

[۵۳۴] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۲ وفيه «فی فیء الله» بدل «فی الله» وراجع دعائم الإسلام: ۳۵۷۱.

[۵۳۵] نهج البلاغه: الكتاب ۲۶.

[۵۳۶] دعائم الإسلام ۲۵۲: ۱، بحار الأنوار ۷: ۸۵: ۹۶.

[۵۳۷] الكافي ۵: ۴۰۶: ۱، بحار الأنوار ۳۰: ۱۲۳: ۴۱.

[۵۳۸] ربيع الأبرار ۱۴۸: ۲، المعيار والموازنة: ۲۵۱ نحوه؛ المناقب لابن شهر آشوب ۷۵: ۲.

[۵۳۹] فی المصدر: «زقاً»، وهو تصحيف.

[۵۴۰] أنساب الأشراف ۳۷۳: ۲.

[۵۴۱] كذا في المصدر وبحار الأنوار، ومقتضى القواعد النحوية المعمول بها اليوم أن يقال: «أن تعجنى وتخزى ... وتعللى»؛ لمكان «أن» الناصبة للفعل المضارع. لكن ذكر صاحب النحو الوافی أن بعض القبائل العربية يهملها، فلا ينصب بها المضارع برغم استيفائها شروط نضيبه؛ كقراءة من قرأ قوله تعالى: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَيْنَ مِنْ أَوْلَادِهِنَّ خَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ» برفع المضارع «يتم» على اعتبار «أن» مصدرية مهمله. والأنسب اليوم ترك هذه اللغة لأهلها، والاقتصار على الأعمال؛ حرصاً على الإبانة، وبعداً عن الإلباس (النحو الوافی ۲۶۷: ۴).

[۵۴۲] المناقب لابن شهر آشوب ۱۱۵: ۲، بحار الأنوار ۵۲: ۴۱. راجع: القسم العاشر/الخصائص العملية امام المستضعفين.

[۵۴۳] كشف اليقين ۱۲۹: ۱۳۶.

[۵۴۴] حلوان، نام شهری قدیمی در ایران است که عرب‌ها آن را در سال ۶۶۰ م، فتح کردند و سلجوقیان در سال ۱۰۴۶ م، آن را به آتش کشیدند و زلزله سال ۱۱۴۹ م، آن را ویران ساخت.

[۵۴۵] غرر الحكم: ۴۷۲۵.

[۵۴۶] نهج البلاغه: الخطبة ۲۳۲، المناقب لابن شهر آشوب ۱۱۰: ۲، غرر الحكم: ۳۷۰۲ نحوه.

[۵۴۷] الكتابة: أن يُكاتب الرجل عبده على مال يُؤدّيه إليه مُنَجِّماً، فإذا أداه صار حُرّاً (النهاية ۱۴۸: ۴).

[۵۴۸] دعائم الإسلام ۱۱۷۱: ۳۱۰: ۲، المناقب لابن شهر آشوب ۱۱۰: ۲ نحوه وفيه «عاصم بن ميثم» بدل «شيخ كبير».

[۵۴۹] مكاتب، برده‌ای را گویند که با مالک خود، قراردادی بسته که اگر بهایش را بپردازد، آزاد باشد.

[۵۵۰] الاستيعاب ۱۸۷۵: ۲۱۰: ۳.

[۵۵۱] فی المصدر: «یرتشی»، وهو تصحيف.

[۵۵۲] الاختصاص: ۱۶۰.

[۵۵۳] أنساب الأشراف ۳۷۵: ۲، الورع لابن أبي الدنيا ۱۲۹: ۹۰ نحوه؛ المناقب لابن شهر آشوب ۱۰۸: ۲.

[۵۵۴] شرح نهج البلاغه ۲۵۰: ۱۰.

[۵۵۵] كذا في المصدر، وفي ذخائر العقبى والرياض النضرة «تطمعون»، ولعله أنسب.

[۵۵۶] فضائل الصحابة لابن حنبل ۹۰۱: ۵۴۰: ۱، المصنّف لابن أبي شيبة ۷: ۱۵۶: ۸ نحوه، ذخائر العقبى ۱۹۱، الرياض النضرة ۲۲۱: ۳.

- [۵۵۷] المَدَائِن: أصل تسميتها هي: المدائن السبعة، وكانت مقرّ ملوك الفرس. وهي تقع على نهر دجلة من شرقيها تحت بغداد على مرحلة منها. وفيها إيوان كسرى. فُتحت هذه المدينة في (۱۴ هـ. ق) على يد المسلمين (راجع تقويم البلدان: ۳۰۲).
- [۵۵۸] تاریخ دمشق: «ترجمه الإمام علی علیه السلام» تحقیق محمد باقر محمودی (۱۲۲۳: ۱۸۲: ۳).
- [۵۵۹] قرب الإسناد ۵۳۷: ۱۴۸ عن أبي البختری عن الإمام الصادق علیه السلام، بحار الأنوار ۴: ۱۰۴: ۴۱.
- [۵۶۰] إن الإمام علياً والحسن والحسين عليهم السلام كلهم معصومون؛ فلا يصدر منهم خطأ أو سهو أبداً، كما أنّهم لم يقوموا بأعمال متضاربة متناقضة، ولا يُخطئ أحدهم الآخر.
- من هنا؛ إذا رأينا نصوصاً تنافي عصمتهم ولم تحتل التوجيه العقلي، فهي منحولة مرفوضة. ويبدو أنّ النص الأخير وحده في هذه المجموعة يستدعي التأمل، فقد ورد في سنده اسم (أبو البختری) وهو مضعّف، وما انفرد به مردود.
- ومن الطبيعي أننا يمكن أن نعرض توجيهاً عاماً آخر أيضاً، وهو أنّ طلب سهم إضافي من بيت المال لم يكن هدفهم الحقيقي، بل كان يهتمهم أن يعرضوا للناس جميعهم المثل الأعلى للحكومة الإسلامية؛ وفي تلك الحكومة لامتياز لأحد في مصرف بيت المال حتى لو كان الإمام الحسن عليه السلام نفسه.
- [۵۶۱] مدائن، در اصل «مدائن هفتگانه» بود که در شرق دجله و نزدیکی بغداد قرار داشت و ایوان کسرا در آن واقع بود و در سال چهاردهم قمری به دست مسلمانان فتح شد.
- [۵۶۲] امام علی علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام همه معصوم‌اند و خطا و اشتباه، هیچ گاه از آنان سر نمی‌زند، همچنان که کارهای مخالف یکدیگر انجام نمی‌دهند و یکدیگر را تخطئه نمی‌کنند.
- از این رو، اگر با روایتی مواجه شدیم که با عصمت آنان ناسازگار بود و توجیه عقلانی بر نمی‌داشت، کنار گذارده می‌شود. به نظر می‌رسد این روایت، جای درنگ دارد، بویژه که در سند بشر ابوالبختری آمده است که از لحاظ روایت، فردی است ضعیف و روایت‌هایی که به تنهایی نقل کرده، مردود است.
- البته می‌توان توجیهی عمومی برای آن ارائه کرد که درخواست سهم اضافی هدف اصلی نبوده، بلکه می‌خواستند نمونه‌ای از اعلای حکومت اسلامی را عرضه بدارند و این که در این حکومت، در مصرف بیت المال، هیچ کس را بر دیگری امتیازی نیست، حتی برای امام حسن علیه السلام.
- [۵۶۳] الاختصاص: ۱۵۱، بحار الأنوار ۱۰۶: ۴۰ نقلاً عن کتاب ابن دأب.
- [۵۶۴] المصنّف لابن أبي شيبة ۶: ۶۲۲: ۷، تاریخ الطبری ۱۵۶: ۵ نحوه.
- [۵۶۵] تهذيب الأحكام ۶۰۶: ۱۵۱: ۱۰، تنبيه الخواطر ۳: ۲ وراجع المناقب لابن شهر آشوب ۱۰۸: ۲.
- [۵۶۶] الكافي ۲۰۴: ۱۸۲: ۸ عن محمد بن مسلم، تنبيه الخواطر ۱۵۱: ۲، الاختصاص: ۱۵۱ نحوه.
- [۵۶۷] نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۴ وراجع الأمالی للصدوق ۹۸۸: ۷۱۹.
- [۵۶۸] فی المصدر «قميصه»، والصحيح ما أثبتناه كما في بحار الأنوار نقلاً عن المصدر.
- [۵۶۹] ما بين المعقوفين سقط من المصدر، وأثبتناه من بحار الأنوار.
- [۵۷۰] المناقب لابن شهر آشوب ۱۰۸: ۲، بحار الأنوار ۲۳: ۱۱۳: ۴۱. والظاهر أنّ عقيل بن أبي طالب لم يأت معاوية قبل استشهاد الإمام علي عليه السلام.
- [۵۷۱] الغارات ۶۶: ۱؛ شرح نهج البلاغة ۲۰۰: ۲ عن هارون بن سعيد وفيه «دأبتي» بدل «بعض علوفتي».
- [۵۷۲] أنساب الأشراف ۳۷۰: ۲.
- [۵۷۳] الاختصاص: ۱۵۱.

[۵۷۴] المصنّف لابن أبى شيبة ۱۸: ۱۵۷: ۸ و ج ۲: ۶۲۲: ۷ وفيه «أمّ عفّان» بدل «أمّ عثمان» و «ارمى درهم» بدل «أرنى درهماً جيداً»؛ المناقب لابن شهر آشوب ۱۰۹: ۲ وفيه «هاكّ ذاً- ونفذ بيده إلى درهماً» بدل «هكذا ونقر بيديه أرنى درهماً جيداً»، بحار الأنوار ۱۱۵: ۴۱.

[۵۷۵] الخصال ۸۵: ۳۱۰ عن محمد بن إبراهيم النوفلى رفعه إلى الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار ۶: ۱۰۵: ۴۱.

[۵۷۶] إحقاق الحقّ ۵۳۹: ۸، المناقب المرتضوية: ۲۸۹.

[۵۷۷] مكارم الأخلاق ۸۹۴: ۲۸۶: ۱، المناقب لابن شهر آشوب ۹۷: ۲ نحوه.

[۵۷۸] فضائل الصحابة لابن حنبل ۸۹۲: ۵۳۶: ۱، حلية الأولياء ۸۲: ۱، الرياض النضرة ۲۲۱: ۳.

[۵۷۹] الغارات ۶۸: ۱؛ شرح نهج البلاغة ۲۰۰: ۲ وراجع المناقب لابن شهر آشوب ۹۸: ۲.

[۵۸۰] الجمل: ۴۲۲، المناقب لابن شهر آشوب ۹۸: ۲ وفيه «يا أهل البصرة ما تنقمون منى إن هذا لمن غزل أهلى. وأشار إلى قميصه».

[۵۸۱] فى الطبقة المعتمدة «اللتين أخرجتهما»، والتصحيح من تاريخ دمشق «ترجمه الإمام على عليه السلام» تحقيق محمد باقر المحمودى (۱۸۱: ۳).

[۵۸۲] تاريخ دمشق ۴۷۷: ۴۲ و ص ۴۸۱، الأموال ۶۷۱: ۲۸۴، حلية الأولياء ۸۲: ۱، البدايه والنهايه ۳: ۸.

[۵۸۳] كذا فى المصدر، وفى تاريخ دمشق والأموال: «فما هى»، وهو أنسب.

[۵۸۴] الغارات ۵۵: ۱، المناقب للكوفى ۵۱۹: ۳۳: ۲ نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب ۱۰۸: ۲ وتاريخ دمشق ۴۷۷: ۴۲ و ۴۷۸ والأموال ۶۷۴: ۲۸۴.

[۵۸۵] الاختصاص: ۱۵۲.

[۵۸۶] تاريخ دمشق ۴۷۶: ۴۲، الأموال ۶۷۰: ۲۸۳.

[۵۸۷] الغارات ۶۳: ۱؛ حلية الأولياء ۸۳: ۱، شرح نهج البلاغة ۲۰۰: ۲ كلاهما نحوه.

[۵۸۸] وقعة صفين: ۱۰۵، نثر الدرّ ۳۲۲: ۱ نحوه.

[۵۸۹] نهج البلاغة: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۲۸ و ص ۱۳۳ نحوه وراجع دعائم الإسلام ۳۵۵: ۱ و ص ۳۵۸.

[۵۹۰] نهج البلاغة: الكتاب ۵۹، بحار الأنوار ۲۹۶.

[۵۹۱] تحف العقول: ۱۷۶، الغارات ۲۲۴: ۱ نحوه.

[۵۹۲] نهج البلاغة: الكتاب ۲۷ و ۴۶، تحف العقول: ۱۷۷ كلاهما إلى «عدلك عليهم».

[۵۹۳] نهج البلاغة: الخطبة ۱۲۶، تحف العقول: ۱۸۵ وفيه «أموالهم» بدل «مال الله».

[۵۹۴] نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۴، عيون الحكم والمواعظ ۹۲۸۵: ۵۰۶، الصراط المستقيم ۱۶۳: ۱؛ ينابيع المودة ۶: ۴۴۲: ۱ وفيه إلى «الحطام» وراجع الأمالى للصدوق ۹۸۸: ۷۱۹.

[۵۹۵] نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۴، الصراط المستقيم ۱۶۳: ۱؛ ينابيع المودة ۶: ۴۴۲: ۱ وراجع الأمالى للصدوق ۹۸۸: ۷۲۲.

[۵۹۶] فضائل الصحابة لابن حنبل ۸۹۸: ۵۳۸: ۱؛ الخصال ۵۳: ۳۶۳ عن عبايه بن ربعى وفيه «بسع» بدل «بتسع» وليس فيه «والجهاد فى سبيل الله» و «أشباهه».

[۵۹۷] تاريخ دمشق ۴۸۸: ۴۲، البدايه والنهايه ۵: ۸؛ المناقب للكوفى ۵۴۵: ۵۷: ۲ نحوه.

[۵۹۸] عبيد الله بن الحرّ الجعفى: كان من الشجعان الأبطال ومن أصحاب عثمان، فلما قتل عثمان انحاز إلى معاوية وقال: أما إن الله ليعلم أنى أحبّ عثمان، ولأنصرته ميتاً. فخرج إلى الشام وشهد مع معاوية صفين، ولم يزل معه حتى قتل على عليه السلام (تاريخ الطبرى ۱۲۸: ۶، الكامل فى التاريخ ۲۵: ۳).

وبعد قيام الإمام الحسين عليه السلام خرج من الكوفة كراهة أن يدخلها الإمام عليه السلام وهو بها وقال: واللّٰه ما أريد أن أراه ولا يراني (تاريخ الطبري ٤٠٧: ٥).

ولمّا نزل الإمام عليه السلام قصر بني مقاتل ورأى فسطاطه أرسل بعض أصحابه إليه ليدعوه إلى نصره، فلم يجب دعوته (الأمالى للصدوق: ٢١٩) فأخذ الإمام عليه السلام نعليه فانتعل، ثمّ قام فجاءه حتى دخل عليه فسلمّ وجلس، ثمّ دعاه إلى الخروج فلم يجبه (تاريخ الطبري ٤٠٧: ٥).

وبعد قتل الإمام عليه السلام دخل علي ابن زياد فعاتبه لعدم نصرته جيش يزيد على الإمام عليه السلام، فغاض وخرج حتى أتى كربلاء، فنظر إلى مصارع القوم فاستغفر لهم وقال في ذلك:

يقول أميرٌ غادرٌ حقَّ غادرٍ
ألا كنت قاتلت الشهيد ابن فاطمة!
فيا ندمي ألا أكون نصرته
ألا كلُّ نفس لا تُسدّد نادمه
وإنّي لأنّي لم أكن من حماته
لذو حسرةٍ ما إن تفارقُ لازمه
سقى الله أرواح الذين تأزروا
على نصره سقياً من الغيث دائمه
وقفت على أجدائهم ومجالهم
فكاد الحشا ينفضُ والعين ساجمه
لعمري لقد كانوا مصاليت في الوغى
سراعاً إلى الهيجا حماة خضارمه
تأسوا على نصر ابن بنت نبيهم
بأسيافهم آسادٍ غيلٍ ضراغمه
فإن يقتلوا فكلّ نفسٍ تقيئه
على الأرض قد أضحّت لذلك واجمه
وما إن رأى الراؤون أفضل منهم
لدى الموت ساداتٍ وزهراً قماقمه
أقتلهم ظلماً وترجو وادانا
فدع خطّة ليست لنا بملائمه!
لعمري لقد راغمتونا بقتلهم
فكم ناقم منا عليكم وناقمه
أهمّ مراراً أن أسير بجحفلٍ
إلى فئّه زاغت عن الحقّ ظالمه
فكفّوا وإلا ذدتكم في كتائبٍ
أشدّ عليكم من زحوف الديالمه

(تاریخ الطبری ۴۷۰: ۵).

ثمّ ثار هو وأولاده فقتل ونهب، ولم يقتصر على نهب الأموال الشخصية بل نهب الأموال العامة. واستمرّ في ثورته زمان المختار ومصعب، وانتهى به الأمر إلى مؤازرة عبد الملك بن مروان، وقتل في الحرب مع جيش مصعب (تاریخ الطبری ۱۲۸: ۶ تا ۱۳۸).

[۵۹۹] الكامل فی التاریخ ۲۵: ۳.

[۶۰۰] تاریخ یعقوبی ۳۰۶: ۲.

[۶۰۱] عبید الله بن حرّ جعفی، از دلیرمردانِ قهرمان و از یاران عثمان بود. هنگامی که عثمان کشته شد، به معاویه تمایل پیدا کرد و گفت: خداوند می‌داند که من عثمان را دوست می‌دارم و در حال مرگ هم او را یاری می‌رسانم.

از این رو، به سوی شام رفت و در نبرد صفین، همراه معاویه حضور یافت، و با او بود تا علی علیه‌السلام کشته شد. او پس از قیام امام حسین علیه‌السلام، از کوفه بیرون رفت تا مبادا امام وارد کوفه شود و او در آن جا باشد و می‌گفت: به خدا سوگند، نمی‌خواهم او را ببینم و او مرا ببیند.

هنگامی که امام حسین علیه‌السلام در قصر بنی مقاتل (یکی از منزلگاه‌های میان مکه و کوفه) فرود آمد و خیمه‌ی او را دید، یکی از یارانش را به سوی او فرستاد تا عبید الله را برای یاری کردن، فراخواند؛ ولی او به دعوت پاسخ نداد. امام حسین علیه‌السلام کفش‌هایش را به پا کرد و برخاست و بر او وارد شد و سلام کرد و نشست. سپس او را برای قیام، دعوت کرد؛ ولی پاسخ نداد.

پس از کشته شدن امام حسین علیه‌السلام، عبید الله بر ابن زیاد وارد شد. ابن زیاد، او را به جهت یاری نکردن سپاه یزید در برابر حسین علیه‌السلام، سرزنش کرد. پس اشکش را نگه داشت و بیرون آمد تا به سرزمین کربلا رسید. جایگاه نبرد را نظاره کرد. برای آنان طلب مغفرت کرد و چنین سرود:

«فرمانروای نیرنگباز به تمام نیرنگباز می‌گوید: /چرا با شهید پسر فاطمه نبرد نکردی؟!»

دریغا که او را یاری نکردم! /بدانید که هر کس کاری را محکم انجام ندهد، پشیمان است.

ومن از آن رو که از یاورانش نبودم /مادام که زنده‌ام، افسوس می‌خورم.

خداوند، جان‌های آنانی را که بر یاری‌اش نیرومند شد /از باران همیشگی‌اش سیراب سازد.

بر مزارهای آنان و جایگاه نبردشان ایستادم /نزدیک بود که جان، کالبد تهی کند، و چشم‌ها اشکریزان بود.

به جانم سوگند، آنان دلیرمردانی در نبرد بودند /و به سوی جنگ می‌شتافتند، برای یاری از پیشوای بزرگ.

آنان در یاری زاده‌ی دختر پیامبرشان /با شمشیرهایشان شریک شدند، چونان شیران بیشه، دلیر و نیرومند. اگر کشته شدند، پس هر جانِ پاکی /بر زمین از روی اندوه و غم، باید خود را قربانی کند.

ببیندگان، بهتر از آنان به هنگام مرگ ندیدند /بزرگواران و درخشندگان بزرگ! آیا آنان را از روی ستم می‌کشید و دوستی ما را امید دارید؟ /راهی را که با ما سازگار نیست، رها ساز. به جانم سوگند که با کشتن آنان، ما را به خشم آوردید /و چه بسیار کسانی از ما که کار شما را زشت می‌شمارند.

بارها تصمیم گرفتم که با سپاه انبوه /به سمت گروه ستمگر و دور از حق، حرکت کنم.

پس دست بردارید؛ و گرنه با تیره‌هایی بر شما هجوم آورم /که سخت‌تر باشد بر شما از هجوم دیلمیان. آن‌گاه او و فرزندانش به پا خاستند و به جنگ و غارت رو کرد و نه تنها اموال خصوصی را غارت کرد، بلکه به غارت اموال عمومی نیز پرداخت. قیامش در زمان مختار و مصعب، ادامه یافت و کار به همکاری وی با عبدالملک مروان کشید و در رویارویی با سپاه مصعب، کشته شد.

[۶۰۲] نهج البلاغه: الخطبة ۲۱۶ و راجع الکافی ۵۵۰: ۳۵۲، ۸.

[۶۰۳] غرر الحکم: ۴۷۸۰، عیون الحکم والمواعظ ۴۳۴۷: ۲۲۳.

- [۶۰۴] الكافي ۲۶: ۶۹: ۸ عن محمد بن جعفر العقبي رفعه، بحار الأنوار ۱۰۷: ۱۳۴: ۳۲.
- [۶۰۵] الكافي ۵۸۶: ۳۸۶: ۸ عن محمد بن الحسين عن أبيه عن جدّه عن أبيه، فلاح السائل ۲۴۸: ۳۷۲، بحار الأنوار ۳۴: ۳۶۵: ۷۷.
- [۶۰۶] نهج البلاغه: الكتاب ۳۱، تحف العقول: ۷۷، عيون الحكم والموعظ ۹۵۷۹: ۵۲۶؛ ينابيع الموده ۷۱۰: ۲۵۳: ۲ و ج ۱۰: ۴۴۱: ۳.
- [۶۰۷] غرر الحكم: ۸۵۲۹ و ۸۵۳۰، عيون الحكم والمواعظ ۸۰۰۴: ۴۵۰ و ۸۰۰۵.
- [۶۰۸] غرر الحكم: ۲۷۲۸، عيون الحكم والمواعظ ۲۲۹۲: ۱۰۰ نحوه.
- [۶۰۹] غرر الحكم: ۴۷۴۵، عيون الحكم والمواعظ ۴۳۳۳: ۲۲۲.
- [۶۱۰] غرر الحكم: ۱۳۲۲، عيون الحكم والمواعظ ۱۲۰۲: ۴۸ و ۱۲۰۳، بحار الأنوار ۷۰: ۱۲: ۷۸؛ مطالب السؤل: ۵۶ وفيه صدره.
- [۶۱۱] نهج البلاغه: الخطبة ۹۷.
- [۶۱۲] نهج البلاغه: الخطبة ۱۲۵، بحار الأنوار ۶۰۲: ۳۷۱: ۳۳.
- [۶۱۳] شرح نهج البلاغه ۲۱۰: ۲۷۹: ۲۰.
- [۶۱۴] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۲۸ و ص ۱۳۳، دعائم الإسلام ۳۵۵: ۱ و ص ۳۵۸ نحوه وليس فيهما من «إنما عماد الدين» إلى «معهم».
- [۶۱۵] تحف العقول: ۱۳۸.
- [۶۱۶] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، دعائم الإسلام ۳۵۴: ۱ تا ۳۵۶ نحوه.
- [۶۱۷] تحف العقول ۱۲۶ تا ۱۳۰.
- [۶۱۸] نهج البلاغه: الكتاب ۱۸، بحار الأنوار ۶۹۹: ۴۹۲: ۳۳.
- [۶۱۹] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۴۲ نحوه.
- [۶۲۰] نهج البلاغه: الكتاب ۶۷، بحار الأنوار ۷۰۲: ۴۹۷: ۳۳.
- [۶۲۱] وقعة صفين: ۱۰۸، بحار الأنوار ۷۰: ۳۵۵: ۷۵.
- [۶۲۲] نهج البلاغه: الكتاب ۵۰، وقعة صفين: ۱۰۷ عن عمر بن سعد، الأمالي للطوسي ۳۸۱: ۲۱۷ عن ثعلبة بن يزيد الحماني؛ المعيار والموازنة: ۱۰۳ كلّها نحوه.
- [۶۲۳] تاريخ يعقوبى ۲۰۲: ۲.
- [۶۲۴] كنز العمال ۱۴۳۱۵: ۷۶۴: ۵.
- [۶۲۵] غرر الحكم: ۸۹۸۲.
- [۶۲۶] غرر الحكم: ۷۷۲، عيون الحكم والمواعظ ۲۱۹: ۲۴.
- [۶۲۷] شرح نهج البلاغه ۶۵۶: ۳۱۸: ۲۰.
- [۶۲۸] غرر الحكم: ۳۹۷۴، عيون الحكم والمواعظ ۲۹۹۸: ۱۳۳.
- [۶۲۹] غرر الحكم: ۵۲۶۶، عيون الحكم والمواعظ ۴۷۸۱: ۲۶۳.
- [۶۳۰] غرر الحكم: ۹۹۴۷.
- [۶۳۱] غرر الحكم: ۷۸۴۲، عيون الحكم والمواعظ ۸۱۱۲: ۴۵۳.
- [۶۳۲] غرر الحكم: ۹۰۰۶.
- [۶۳۳] ارشاد القلوب: ۳۲۱، الدرجات الرفيعة: ۲۸۸ وفيه «الدين» بدل «اللين»، بحار الأنوار ۳: ۸۸: ۲۸.
- [۶۳۴] ارشاد القلوب: ۳۲۲، الدرجات الرفيعة: ۲۸۹ وفيه «الإسلام» بدل «الإحسان» فى الموضع الثانى وراجع الغارات ۲۱۱: ۱ وشرح

نهج البلاغه: ۵۹۶.

[۶۳۵] غرر الحكم: ۶۱۱۴، عيون الحكم والمواعظ ۵۷۰۵: ۳۳۴ و ص ۱۳۶۳: ۵۲ وفيه الرفق مفتاح الصواب وثيمه ذوى الألباب.

[۶۳۶] غرر الحكم: ۱۷۷۸.

[۶۳۷] غرر الحكم: ۸۴۰۰، عيون الحكم والمواعظ ۸۲۱۵: ۴۵۵ وفيه: «الشدايد» بدل «الشديد».

[۶۳۸] نهج البلاغه: الكتاب ۷۶، بحار الأنوار ۷۰۴: ۴۹۸: ۳۳.

[۶۳۹] غرر الحكم: ۳۵۰۵ وراجع دعائم الإسلام ۳۵۵: ۱.

[۶۴۰] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۲۸ وليس فيه من «فإنما» إلى «غاب عنك».

[۶۴۱] شرح نهج البلاغه ۱۱۳: ۲۶۹: ۲۰.

[۶۴۲] الكافي ۲۰۹: ۷: م ۲۰، تهذيب الأحكام ۱۷۸: ۴۸: ۱۰ كلاهما عن السكوني عن الإمام الصادق عليهم السلام، عيون أخبار الرضا

۱۱۸: ۳۹: ۲ عن داود بن سليمان عن الإمام الرضا عن آباءه عنه عليهم السلام، الجعفریات: ۱۳۸ وفيهما «لما أقرت على نفسها» بدل «لفجورها».

[۶۴۳] غرر الحكم: ۴۵۸۰.

[۶۴۴] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۴۵ وزاد في آخره «في خَفَضٍ وإجمال».

[۶۴۵] غرر الحكم: ۸۹۶۶، عيون الحكم والمواعظ ۷۲۶۱: ۴۲۸.

[۶۴۶] نهج البلاغه: الخطبة ۳، معاني الأخبار ۱: ۳۶۲، الإرشاد ۲۸۹: ۱ نحوه وفيهما «حضور الناصر» بدل «حضور الحاضر»، علل الشرائع

۱۲: ۱۵۱، الاحتجاج ۱۰۵: ۴۵۸: ۱ وفيه «أولياء الأمر» بدل «العلماء» وفيها «يقروا» بدل «يقاروا» وكلها عن ابن عباس، المناقب لابن شهر آشوب ۲۰۵: ۲.

[۶۴۷] نهج البلاغه: الخطبة ۱۳۶، بحار الأنوار ۳۳: ۴۹: ۳۲.

[۶۴۸] نهج البلاغه: الخطبة ۳۷، بحار الأنوار ۲۵: ۳۵۱: ۳۹.

[۶۴۹] تحف العقول: ۱۳۵.

[۶۵۰] المناقب لابن شهر آشوب ۱۰۶: ۲، بحار الأنوار ۷: ۵۷: ۴۱.

[۶۵۱] النساء: ۱۱۴.

الاختصاص: ۱۵۷، بحار الأنوار ۱۱۳: ۴۰.

[۶۵۲] الكافي ۴: ۴۵۴: ۱، كمال الدين: ۳۸۸ تا ۳: ۳۹۰، الأمالي للصدوق ۳۶۳: ۳۱۲.

[۶۵۳] صبح الأعشى ۴۱۴: ۱.

[۶۵۴] الأوائل لأبي هلال: ۱۴۲.

[۶۵۵] شرح نهج البلاغه ۸۷: ۱۷.

[۶۵۶] العقد الفريد ۲۰۳: ۱.

[۶۵۷] نهج البلاغه: الكتاب ۶۰، بحار الأنوار ۶۹۱: ۴۸۶: ۳۳.

[۶۵۸] نهج البلاغه: الكتاب ۷۸، بحار الأنوار ۵۵۴: ۳۰۴: ۳۳.

[۶۵۹] نهج البلاغه: الخطبة ۱۵۱؛ ينابيع المودة ۴: ۳۷۲: ۳.

[۶۶۰] نهج البلاغه: الخطبة ۱۲۷، عيون الحكم والمواعظ ۲۳۱۲: ۱۰۱ وفيه من «إياكم والفرقة»، ... بحار الأنوار ۳۶۳.

[۶۶۱] شرح نهج البلاغه ۵۱۲.۴۵: ۴.

- [۶۶۲] نهج البلاغه: الخطبة ۱۷۶، بحار الأنوار ۷۶: ۳۱۳: ۲؛ ينابيع المودة ۹: ۴۳۷: ۳ وليس فيه من «فإن جماعة» إلى «الباطل».
- [۶۶۳] نهج البلاغه: الخطبة ۱۲۱.
- [۶۶۴] الأمل للمفيد ۵: ۲۳۵، الأمل للطوسي ۱۳: ۱۱ كلاهما عن الأصبع بن نباتة، وقعه صقّين: ۲۲۴ عن أبي سنان الأسلمي؛ شرح نهج البلاغه ۱۸۱: ۵ وفيهما «أهل باطلها على أهل حقها».
- [۶۶۵] نهج البلاغه: الخطبة ۲۵.
- [۶۶۶] نهج البلاغه: الخطبة ۱۹۲، بحار الأنوار ۳۷: ۴۷۲: ۱۴.
- [۶۶۷] گياهی است تلخ که خاصیت دارویی دارد و جانور روده و معده را می‌کند.
- [۶۶۸] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۵.
- [۶۶۹] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۵.
- [۶۷۰] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳.
- [۶۷۱] تحف العقول: ۱۳۶.
- [۶۷۲] الكافي ۱: ۴۱۲: ۷، تهذيب الأحكام ۵۴۱: ۲۲۵: ۶ كلاهما عن سلمة بن كهيل، من لا يحضره الفقيه ۳۲۴۳: ۱۵: ۳ نحوه.
- [۶۷۳] في المصدر: «فأنت»، والصحيح ما أثبتناه كما في من لا يحضره الفقيه.
- [۶۷۴] الكافي ۵: ۴۱۳: ۷، من لا يحضره الفقيه ۳۲۳۹: ۱۴: ۳.
- [۶۷۵] دعائم الإسلام ۱۸۹۷: ۵۳۴: ۲.
- [۶۷۶] دعائم الإسلام ۱۸۹۹: ۵۳۴: ۲.
- [۶۷۷] دعائم الإسلام ۱۹۰۹: ۵۳۷: ۲؛ دستور معالم الحكم: ۶۳.
- [۶۷۸] تحف العقول: ۱۷۷، بحار الأنوار ۷۳۳: ۵۸۶: ۳۳.
- [۶۷۹] الكافي ۳: ۴۱۳: ۷، تهذيب الأحكام ۵۴۳: ۲۲۶: ۶ كلاهما عن السكوني عن الإمام الصادق عليه السلام؛ نصب الرأية ۷۳: ۴ وفيه «فليسو» بدل «فليواس».
- [۶۸۰] دعائم الإسلام ۱۸۹۵: ۵۳۳: ۲.
- [۶۸۱] الكافي ۴: ۴۱۳: ۷، تهذيب الأحكام ۵۴۴: ۲۲۶: ۶ كلاهما عن السكوني، من لا يحضره الفقيه ۳۲۳۶: ۱۲: ۳ وفيه «حكومة» بدل «خصومة»؛ السنن الكبرى ۲۰۴۷۰: ۲۳۲: ۱۰ عن الحسن نحوه.
- [۶۸۲] في المصدر: «أبو»، وهو تصحيف.
- [۶۸۳] عوالي اللآلي ۵: ۳۴۳: ۲.
- [۶۸۴] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، بحار الأنوار ۶۰۵: ۳۳: م ۷۴۴.
- [۶۸۵] تهذيب الأحكام ۵۴۱: ۲۲۶: ۶، الكافي ۱: ۴۱۲: ۷ كلاهما عن سلمة بن كهيل، من لا يحضره الفقيه ۳۲۴۳: ۱۶: ۳ نحوه.
- [۶۸۶] الكافي ۳: ۴۰۷: ۷، تهذيب الأحكام ۵۱۰: ۲۱۷: ۶ كلاهما عن هشام بن سالم، دعائم الإسلام ۱۸۹۸: ۵۳۴: ۲ نحوه.
- [۶۸۷] غرر الحكم: ۳۰۱۱، عيون الحكم والمواعظ ۲۶۷۱: ۱۱۹.
- [۶۸۸] غرر الحكم: ۷۹۴۳، عيون الحكم والمواعظ ۸۱۶۱: ۴۵۴.
- [۶۸۹] الكافي ۶: ۵۵: ۱ عن ابن محبوب رفعه، نهج البلاغه: الخطبة ۱۷، الإرشاد ۲۳۱: ۱، الاحتجاج ۱۴۳: ۱: ۶۲۱ ۱ كلّها نحوه، بحار الأنوار ۲: ۲۸۴: ۲ وراجع المعيار والموازنة: ۲۸۹.
- [۶۹۰] راجع: كتاب «الإرشاد» ۱۹۴: ۱ تا ۲۲۲. كتاب «قضاء أمير المؤمنين عليه السلام للتستري».

- [۶۹۱] عوالى اللآلى ۸: ۳۴۴: ۲.
- [۶۹۲] إرشاد القلوب: ۲۱۸، عدّه الداعى: ۱۰۱، بحار الأنوار ۷۰: ۱۶: ۱۰۳.
- [۶۹۳] نهج البلاغه: الخطبه ۱۱۹.
- [۶۹۴] تحف العقول: ۱۳۶، بحار الأنوار ۱: ۲۵۱: ۷۷.
- [۶۹۵] الأنعام: ۳۸.
- [۶۹۶] النساء: ۸۲.
- [۶۹۷] نهج البلاغه: الخطبه ۱۸، الاحتجاج ۱۴۲: ۶۲۰: ۱، بحار الأنوار ۱: ۲۸۴: ۲.
- [۶۹۸] الغارات ۵۰۱: ۲ عن الأصغ بن نباته، بحار الأنوار ۱۵: ۲۵۴: ۲۷.
- [۶۹۹] الكافى ۱: ۲۶۰: ۷ عن الحسن بن صالح الثورى، تهذيب الأحكام ۱۰۸۵: ۲۷۸: ۱۰ عن الحسن بن صالح بن حنى عن الإمام الصادق عليه السلام، دعائم الإسلام ۱۵۵۲: ۴۴۴: ۲ نحوه.
- [۷۰۰] تهذيب الأحكام ۵۴۷: ۲۲۷: ۶ عن الحلبي، تاريخ يعقوبى ۲۰۸: ۲، المناقب لابن شهر آشوب ۱۴۷: ۲ وراجع دعائم الإسلام ۱۵۴۳: ۴۴۳: ۲.
- [۷۰۱] الكامل فى التاريخ ۴۴۳: ۲، جواهر المطالب ۱۲۷: ۲.
- [۷۰۲] الغارات ۱۲۴: ۱، بحار الأنوار ۴: ۲۹۰: ۱۰۱؛ البدايه والنهائيه ۴: ۸ نحوه.
- [۷۰۳] ربيع الأبرار ۵۹۵: ۳، المناقب للخوارزمى ۹۹: ۹۸ عن عبد الله بن عباس، شرح نهج البلاغه ۶۵: ۱۷ كلاهما نحوه.
- [۷۰۴] الغارات ۱۲۳: ۱.
- [۷۰۵] شرح نهج البلاغه ۱۶۱: ۱۹.
- [۷۰۶] غرر الحكم: ۵۶۸۴، عيون الحكم والمواعظ ۵۲۵۳: ۲۹۴.
- [۷۰۷] نهج البلاغه: الخطبه ۱۳۱؛ تذكرة الخواص: ۱۲۰ عن عبد الله بن صالح العجلي.
- [۷۰۸] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۱ وفيه «وسيل الأمن والخفص» بدل «وسبل الأمن» و ص ۱۴۵ وراجع دعائم الإسلام ۳۵۷: ۱.
- [۷۰۹] نهج البلاغه: الخطبه ۴۰.
- [۷۱۰] الغارات ۳۳۷: ۱، بحار الأنوار ۶۲۸: ۴۰۷: ۳۳.
- [۷۱۱] وقعه صفين: ۴۶۸.
- [۷۱۲] وقعه صفين: ۳۶۰، بحار الأنوار ۴۳۰: ۴۳۰: ۳۲؛ شرح نهج البلاغه ۳۹: ۸.
- [۷۱۳] أنساب الأشراف ۲۱۲: ۳.
- [۷۱۴] المعيار والموازنه: ۱۳۱.
- [۷۱۵] الفتوح ۷۸: ۳.
- [۷۱۶] غرر الحكم: ۸۲۳۰، عيون الحكم والمواعظ ۷۸۳۸: ۴۴۵.
- [۷۱۷] غرر الحكم: ۸۰۴۳.
- [۷۱۸] غرر الحكم: ۷۲۳۲.
- [۷۱۹] غرر الحكم: ۱۹۲۶.
- [۷۲۰] غرر الحكم: ۱۵۱۷.

[۷۲۱] الخصال ۳: ۴۲۶ عن الأصغ بن نباتة، بحار الأنوار ۱: ۶۱: ۷۶.

[۷۲۲] غرر الحكم: ۹۷۸۴.

[۷۲۳] فضلت: ۳۴ و ۳۵.

الخصال ۱۰: ۶۳۳ عن أبي بصير ومحمد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار ۵۸: ۴۲۱: ۷۱.

[۷۲۴] شرح نهج البلاغة ۶۸۰: ۳۲۱: ۲۰.

[۷۲۵] غرر الحكم: ۱۰۱۳۸، عيون الحكم والمواعظ ۹۲۸۸: ۵۰۶ وزاد فيه «خيراً» بعد «المسالمة».

[۷۲۶] غرر الحكم: ۹۳۷۹، عيون الحكم والمواعظ ۸۵۷۹: ۴۷۰ وفيه «أحسن» بدل «أفضل».

[۷۲۷] نهج البلاغة: الكتاب ۵۳، خصائص الأئمة عليهم السلام: ۱۲۳، تحف العقول: ۱۴۵، دعائم الإسلام ۳۶۷: ۱ كلاهما نحوه.

[۷۲۸] نهج البلاغة: الكتاب ۶۲، الغارات ۳۲۱: ۱ عن جندب.

[۷۲۹] غرر الحكم: ۱۰۳۰۱.

[۷۳۰] غرر الحكم: ۱۰۱۹۷.

[۷۳۱] غرر الحكم: ۵۷۸۱.

[۷۳۲] شرح نهج البلاغة ۵۷۵: ۳۱۱: ۲۰.

[۷۳۳] غرر الحكم: ۳۲۵۸؛ شرح نهج البلاغة ۹۴۷: ۳۴۳: ۲۰ وفيه «أهون» بدل «أوهن» وراجع أعلام الدين: ۳۱۳ و بحار الأنوار ۳: ۳۷۷:

۷۸.

[۷۳۴] غرر الحكم: ۷۹۵۶.

[۷۳۵] غرر الحكم: ۱۰۲۹۸.

قال الإمام الباقر عليه السلام: لما نزل أمير المؤمنين عليه السلام النهروان سأل عن جميل بن بصيرى كاتب [أ] نوشيروان فقيل: إنه بعد حى يرزق، فأمر بإحضاره، فلما حضر وجد حواسه كلها سالمة إلا البصر وذهنه صافياً وقرينته تامة.

فسأله كيف ينبغي للإنسان يا جميل أن يكون؟

قال: يجب أن يكون قليل الصديق كثير العدو. قال: أبدعت يا جميل! فقد أجمع الناس على أن كثرة الأصدقاء أولى.

فقال: ليس الأمر على ما ظنوا، فإن الأصدقاء إذا كلفوا السعى فى حاجة الإنسان لم ينهضوا بها كما يجب وينبغى، والمثل فيه «من كثرة الملاحين غرقت السفينة».

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: قد امتحنت هذا فوجدته صواباً، فما منفعة كثرة الأعداء؟

فقال: إن الأعداء إذا كثروا يكون الإنسان أبداً متحزراً متحفظاً أن ينطق بما يؤخذ عليه أو تبدر منه زلة يؤخذ عليها، فيكون أبداً على هذه الحالة سليماً من الخطايا والزلل. فاستحسن ذلك أمير المؤمنين عليه السلام (الدعوات ۶۵: ۲۹۷، بحار الأنوار ۳۴۵: ۳۴).

[۷۳۶] امام باقر عليه السلام گوید: هنگامی که امیر مؤمنان بر منطقه‌ی نهروان فرود آمد، از جميل بن بصيرى، منشى انوشيروان، پرس و جو کرد. گفته شد: هنوز زنده است و روزی می خورد. فرمود تا او را احضار کنند. وقتی حضور یافت، [علی علیه السلام]، حواس او را جز چشمانش سالم یافت، و ذهنش را پاک و ذوقش را کامل یافت.

پرسید: «ای جميل! آدمی چگونه باید باشد؟».

گفت: باید دوستانش کم و دشمنانش بسیار باشد!

فرمود: «نکته‌ای شگفت بر زبان راندی، ای جميل! چرا که مردمان، اتفاق دارند که بسیاری دوستان، بهتر است».

گفت: چنان نیست که آنان گمان می کنند؛ چرا که دوستان، هنگامی که برای کاری واداشته شوند، آن گونه که بایسته و شایسته

است. امیر مؤمنان فرمود: «این مطلب را آزمودم و درست است؛ اما دشمنِ بسیار، چه سودی دارد؟». گفت: دشمنان، هرگاه بسیار شوند، آدمی همیشه پرهیز کند و مراقب باشد که سخنی که بدان گرفتار آید، بر زبان نراند، یا به لغزشی مبادرت نرزد که بر آن، توییح گردد. پس همواره با این حالت از خطاها و لغزش‌ها در امان باشد. امیر مؤمنان، این مطلب را نیکو شمرد.

[۷۳۷] غرر الحکم: ۱۰۲۱۶.

[۷۳۸] شرح نهج البلاغه ۲۳۱: ۲۸۲: ۲۰.

[۷۳۹] شرح نهج البلاغه ۵۴۳: ۳۰۹: ۲۰.

[۷۴۰] غرر الحکم: ۶۶۶۳.

[۷۴۱] غرر الحکم: ۱۰۱۹۸.

[۷۴۲] غرر الحکم: ۲۴۶۲.

[۷۴۳] شرح نهج البلاغه ۶۳۴: ۳۱۷: ۲۰.

[۷۴۴] غرر الحکم: ۸۹۸۴.

[۷۴۵] غرر الحکم: ۲۳۴۷.

[۷۴۶] غرر الحکم: ۱۰۲۵۸.

[۷۴۷] کنز الفوائد: ۱۸۳: ۲، بحار الأنوار ۱۰۴: ۹۳: ۷۸.

[۷۴۸] غرر الحکم: ۱۰۳۰۶.

[۷۴۹] نثر الدرّ ۲۹۳: ۱.

[۷۵۰] شرح نهج البلاغه ۲۴۴: ۲۸۳: ۲۰.

[۷۵۱] الجمل: ۱۶۶.

[۷۵۲] تاریخ الطبری ۱۳۱: ۵، شرح نهج البلاغه ۱۴۸: ۳ عن حبيب؛ الغارات ۳۷۱: ۱ وفيهما «توتقهما» بدل «توبقهما» وكلاهما نحوه.

[۷۵۳] الأمالی للمفيد ۴۰: ۲۰۷ عن هشام، بحار الأنوار ۱۸: ۱۱۰: ۴۱.

[۷۵۴] الغارات ۳۳۳: ۱ و ص ۳۳۵، بحار الأنوار ۶۲۸: ۴۰۷: ۳۳؛ شرح نهج البلاغه ۱۲۹: ۳.

[۷۵۵] دعائم الإسلام ۱۹۲۷: ۵۴۱: ۲.

[۷۵۶] دعائم الإسلام ۱۵۵۱: ۴۴۴: ۲، تهذيب الأحكام ۵۸۸: ۱۴۸: ۱۰ عن السكوني عن الإمام الصادق عليه السلام عن رسول الله صلى

الله عليه وآله وليس فيه «ومن ضرب في غير»....

[۷۵۷] وقعة صفين: ۱۰۸، نهج البلاغه: الكتاب ۵۱ نحوه؛ المعيار والموازنة: ۱۲۲.

[۷۵۸] الغارات ۴۵۸: ۲ عن زيد بن علي بن أبي طالب، الإرشاد ۳۲۲: ۱ وليس فيه «فأما أنا فلا أعدبكم بهما»؛ شرح نهج البلاغه ۳۰۶: ۲

عن زيد بن علي.

[۷۵۹] مسند زيد: ۳۳۵، كشف اليقين ۵۵: ۷۳، كشف الغمة ۱۱۳: ۱؛ ذخائر العقبى: ۱۴۶ وليس فيه «ثم قال»،... المناقب للخوارزمي

۶۵: ۸۱.

[۷۶۰] نهج البلاغه: الخطبة ۱۶۷، بحار الأنوار ۲۶: ۴۰: ۳۲.

[۷۶۱] وقعة صفين: ۱۰۳، بحار الأنوار ۳۶۹: ۳۹۹: ۳۲ تا ۳۷۳ وراجع نهج البلاغه: الخطبة ۲۰۶ والأخبار الطوال: ۱۶۵.

[۷۶۲] غرر الحکم: ۱۰۴۱۸.

- [۷۶۳] غرر الحكم: ۵۶۰.
- [۷۶۴] شرح نهج البلاغه ۹۲۳: ۳۴۲: ۲۰.
- [۷۶۵] لعله من قولهم: عَمَّنَاهُ أَمْرُنَا؛ أَي أَلْزَمْنَاهُ (انظر لسان العرب ۴۲۷: ۱۲).
- [۷۶۶] تاريخ الطبري ۷۲: ۵، الكامل في التاريخ ۳۹۸: ۲، أنساب الأشراف ۱۳۵: ۳ وليس فيه «وإن خرجوا»... وفيهما «غممناهم» بدل «عممناهم».
- [۷۶۷] السنن الكبرى ۱۶۷۶۳: ۳۱۹: ۸ تاريخ الطبري ۷۳: ۵ عن كثير بن بهز الحضرمي، الكامل في التاريخ ۳۹۸: ۲، البداية والنهاية ۲۸۵: ۷ كلها نحوه.
- [۷۶۸] الأموال ۵۶۷: ۲۴۵، كنز العمال ۳۱۵۶۹: ۳۰۰: ۱۱.
- [۷۶۹] المصنّف لابن أبي شيبة ۱۴۷: ۶۱۴: ۸، كنز العمال ۳۱۶۱۶: ۳۱۹: ۱۱.
- [۷۷۰] شرح نهج البلاغه ۷۷: ۴.
- [۷۷۱] الغارات ۱۸: ۱، بحار الأنوار ۵۸۸: ۳۵۶: ۳۳.
- [۷۷۲] تاريخ الطبري ۸۹: ۵.
- [۷۷۳] تحف العقول: ۱۹۱، نهج البلاغه: الكتاب ۱۱، وقعة صفين: ۱۲۳ عن يزيد بن خالد بن قطن؛ الأخبار الطوال: ۱۶۶ كلها نحوه.
- [۷۷۴] نهج البلاغه: الكتاب ۱۲.
- [۷۷۵] نهج البلاغه: الكتاب ۴، بحار الأنوار ۴۶: ۶۷: ۳۲؛ تذكرة الخواص: ۱۶۶.
- [۷۷۶] دعائم الإسلام ۳۷۳: ۱.
- [۷۷۷] دعائم الإسلام ۳۷۳: ۱.
- [۷۷۸] في تاريخ دمشق «ترجمه الإمام علي عليه السلام» تحقيق محمد باقر المحمودي: «وأعلموا» (۱۱۹۱: ۱۴۵: ۳).
- [۷۷۹] كذا في المصدر، وفي نهج البلاغه: «واطعنوا الشّرر».
- [۷۸۰] كذا في المصدر، وفي نهج البلاغه: «سُجِحًا». ومشيئة سُجِح: أي سهلة (لسان العرب ۴۷۵: ۲).
- [۷۸۱] كذا في المصدر، وفي نهج البلاغه: «المطّنب» وهو أنسب.
- [۷۸۲] محمّد: ۳۵.
- [۷۸۳] الكافي ۴: ۳۹: ۵ عن مالك بن أعين، بحار الأنوار ۴۶۸: ۵۶۳: ۳۲ وراجع نهج البلاغه: الخطبة ۱۲۴.
- [۷۸۴] دعائم الإسلام ۳۷۲: ۱.
- [۷۸۵] دعائم الإسلام ۳۷۲: ۱.
- [۷۸۶] دعائم الإسلام ۳۷۲: ۱.
- [۷۸۷] نهج البلاغه: الكتاب ۱۱، تحف العقول: ۱۹۲، وقعة صفين: ۱۲۴ عن يزيد بن خالد بن قطن؛ الأخبار الطوال: ۱۶۶ كلها نحوه.
- [۷۸۸] النساء: ۱۰۲.
- [۷۸۹] دعائم الإسلام ۳۷۱: ۱.
- [۷۹۰] دعائم الإسلام ۳۷۲: ۱.
- [۷۹۱] وقعة صفين: ۴۰۶، بحار الأنوار ۴۳۷: ۵۱۱: ۳۲.
- [۷۹۲] غرر الحكم: ۲۰۰۳.
- [۷۹۳] نهج البلاغه: الكتاب ۱۶، عيون الحكم والمواعظ: ۹۶۴۴: ۵۳۰ وفيه «صوله» بدل «حملة».

- [۷۹۴] الاختصاص: ۲.
- [۷۹۵] الاختصاص ۲؛ الفهرست لابن النديم: ۲۲۳ وفيه إلى «إلّا على الجنّة».
- [۷۹۶] سقط ما بين المعقوفين من المصدر وأثبتناه من بحار الأنوار.
- [۷۹۷] رجال الكشي ۸: ۱۹: ۱، بحار الأنوار ۱۶: ۱۵۰: ۴۲.
- [۷۹۸] رجال الكشي ۱۰: ۲۴: ۱، بحار الأنوار ۱۸: ۱۵۱: ۴۲.
- [۷۹۹] نهج البلاغة: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۳۷، دعائم الإسلام ۳۶۱: ۱ كلاهما نحوه.
- [۸۰۰] الكافي ۲: ۳۸: ۵، الإرشاد ۲۶۵: ۱، وقعة صفين: ۲۰۴ عن الحضرمي؛ المعيار والموازنة: ۱۵۸، شرح نهج البلاغة ۲۶: ۴ كلّها نحوه. الأنفال: ۴۵ تا ۴۶.
- [۸۰۱] نهج البلاغة: الخطبة ۱۱، المناقب لابن شهر آشوب ۱۵۵: ۳.
- [۸۰۲] نهج البلاغة: الكتاب ۱۶، عيون الحكم والمواعظ ۹۶۴۴: ۵۳۰ نحوه وليس فيه من «فوالذي»....
- [۸۰۳] نهج البلاغة: الخطبة ۱۲۴ وراجع الإرشاد ۲۶۶: ۱ ووقعة صفين: ۲۳۵.
- [۸۰۴] الصف: ۴.
- [۸۰۵] الكافي ۴: ۳۹: ۵.
- [۸۰۶] شرح نهج البلاغة ۲۹۲: ۲۸۸: ۲۰.
- [۸۰۷] دعائم الإسلام ۳۷۰: ۱.
- [۸۰۸] وقعة صفين: ۲۳۱، بحار الأنوار ۳۹۸: ۴۶۱: ۳۲ و ج ۳۲: ۳۶: ۱۰۰؛ شرح نهج البلاغة ۱۷۶: ۵.
- [۸۰۹] الكافي ۱: ۴۷: ۵ عن معاوية بن عمّار، بحار الأنوار ۱: ۱۶۳: ۱۹.
- [۸۱۰] شرح نهج البلاغة ۱۷۷: ۵؛ بحار الأنوار ۴۰۰: ۴۶۱: ۳۲ و ج ۳۵: ۳۷: ۱۰۰.
- [۸۱۱] وقعة صفين: ۲۳۰؛ شرح نهج البلاغة ۱۷۶: ۵ عن جابر الجعفي.
- [۸۱۲] وقعة صفين: ۳۳۲، بحار الأنوار ۳۸۰: ۲۷: ۳۳؛ شرح نهج البلاغة ۱۵: ۸.
- [۸۱۳] حيوانی که سوار خود را بجنباند. شیردرندهی مضطرب که در جای قرار نگیرد.
- [۸۱۴] الجمل: ۳۶۸.
- [۸۱۵] دعائم الإسلام ۳۷۰: ۱؛ المصنّف لابن أبي شيبة ۶: ۷۳۳: ۷ عن مالك بن جرير الحضرمي.
- [۸۱۶] غرر الحكم: ۱۶۶۳.
- [۸۱۷] نهج البلاغة: الخطبة ۶۶؛ تاريخ دمشق ۴۶۰: ۴۲ وفيه «فإنّه عار باق في الأعقاب والأعناق».
- [۸۱۸] الكافي ۴: ۴۱: ۵، عن مالك بن أعين، بحار الأنوار ۴۱۱: ۴۷۲: ۳۲ عن زيد بن وهب نحوه وفيه «الإصرار» بدل «الإقرار» وراجع المعيار والموازنة: ۱۵۰.
- [۸۱۹] الأحزاب: ۱۶.
- [۸۲۰] الكافي ۴: ۳۹: ۵، وقعة صفين: ۲۳۵ عن عبد الرحمن بن محمّد بن زياد المحاربي؛ تاريخ الطبري ۱۶: ۵ عن أبي عمرة الأنصاري وكلاهما نحوه وراجع نهج البلاغة: الخطبة ۱۲۴.
- [۸۲۱] وقعة صفين: ۱۱۱، بحار الأنوار ۳۶۹: ۴۰۳: ۳۲ تا ۳۷۳؛ شرح نهج البلاغة ۱۸۳: ۳ وفيه «عصصب» بدل «عصيب».
- [۸۲۲] صحيح البخاري ۶۵۳۱: ۲۵۳۹: ۶ و ج ۳۴۱۵: ۱۳۲۲: ۳، صحيح مسلم ۱۰۶۶: ۷۴۶: ۲، سنن أبي داود ۴۷۶۷: ۲۴۴: ۴، مسند ابن حنبل ۶۱۶: ۱۷۷: ۱ وفيه «عن غيره فإنّما أنا رجل محارب» بدل «فيما بيني وبينكم»، و ص ۱۰۸۶: ۲۷۶ كلّها عن سويد بن غفلة.

- [۸۲۳] تهذيب الأحكام ۲۹۸: ۱۶۲: ۶ عن إسحاق بن عمار عن الإمام الصادق عليه السلام، قرب الإسناد ۴۶۶: ۱۳۳ عن أبي البختری عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام نحوه.
- [۸۲۴] شرح نهج البلاغه ۵۸۸: ۳۱۲: ۲۰.
- [۸۲۵] الكافي ۱: ۴۶۰: ۷، تهذيب الأحكام ۲۹۹: ۱۶۳: ۶، تفسير القمّي ۶۰: ۲ نحوه وفيهما «فأفهم» بدل «فأفقههم»، بحار الأنوار ۳۳: ۲۷: ۱۰۰ نقلاً عن تفسير العياشي وفيه «فأفعلهم» بدل «فأفقههم».
- [۸۲۶] في بحار الأنوار نقلاً عن المصدر: «إذا تحدّث نساء قريش بذلك، وينشد الشعراء»، ... وهو الأنسب.
- [۸۲۷] ما بين المعقوفين إضافة يقتضيها السياق.
- [۸۲۸] في المصدر: «انكشف»، والتصحيح من بحار الأنوار.
- [۸۲۹] تفسير القمّي ۱۸۳: ۲، بحار الأنوار ۲۲۶: ۲۰.
- [۸۳۰] تاريخ الطبري ۱۰: ۵، الكامل في التاريخ ۳۷۰: ۲، الفتوح ۳۲: ۳ نحوه.
- [۸۳۱] وقعه صّفين: ۱۵۳، بحار الأنوار ۳۷۴: ۴۱۴: ۳۲.
- [۸۳۲] نهج البلاغه: الكتاب ۱۴، وقعه صّفين: ۲۰۳.
- [۸۳۳] نهج البلاغه: الحكمة ۲۳۳، عيون الحكم والمواعظ ۹۵۸۷: ۵۲۷، بحار الأنوار ۶۶۸: ۴۵۴: ۳۳.
- [۸۳۴] دعائم الإسلام ۳۷۶: ۱.
- [۸۳۵] السنن الكبرى ۱۶۷۳۹: ۳۰۹: ۸.
- [۸۳۶] الجند: مدينة شمالي تعز، وهي عن صنعاء (عاصمة اليمن) ثمانية وأربعون فرسخاً، وهو بلد جليل به مسجد جامع لمعاذ بن جبل، وغالب أهلها شيعة (تقويم البلدان: ۹۱).
- [۸۳۷] صنعاء: عاصمة اليمن، وتقع جنوب الحجاز، وشمال مدينة عدن. كانت من أهم مدن اليمن والحجاز آنذاك.
- [۸۳۸] إشارة إلى الآية ۴۶ من سورة فصلت.
- شرح نهج البلاغه ۵: ۲.
- [۸۳۹] بايتخت يمن.
- [۸۴۰] شهرى در چهل و پنج فرسخى صنعا.
- [۸۴۱] قوله عليه السلام: «وبه مشهداً» عطف على «فيه»، ولعله زيد من النساخ أو صُحّف (مرآة العقول ۳۸۴: ۱۸) وفي تهذيب الأحكام «وارزقني فيه لك وبك مشهداً» ولعله أ صوب.
- [۸۴۲] في الطبعة المعتمدة: «مضى»، والتصحيح من بحار الأنوار نقلاً عن المصدر.
- [۸۴۳] الكافي ۱: ۴۶: ۵ عن ميمون، تهذيب الأحكام ۲۳۷: ۸۱: ۳ عن عبد الله بن ميمون عن الإمام الصادق عن أبيه عن الإمام زين العابدين عن الإمام عليّ عليهم السلام نحوه، تفسير العياشي ۱۴۳: ۱۱۳: ۲ عن عبد الله بن ميمون القدّاح وفيه إلى «تبديلاً»، بحار الأنوار ۶۶۴: ۴۵۲: ۳۳.
- [۸۴۴] الزخرف: ۱۳ و ۱۴.
- [۸۴۵] الأعراف: ۸۹.
- [۸۴۶] الفاتحة: ۲ تا ۵.
- [۸۴۷] وقعه صّفين: ۲۳۰ و ۲۳۱ نحوه، بحار الأنوار ۳۹۷: ۴۶۰: ۳۲ و ج ۳۱: ۳۶: ۱۰۰.
- [۸۴۸] الكافي ۵: ۲۸: ۵، علل الشرائع ۷۰: ۶۰۳ وفيه «التوبة» بدل «الرحمة» وكلاهما عن يحيى بن أبي العلاء.

[۸۴۹] نهج البلاغه: الخطبة ۱۲۳، الإرشاد ۲۵۳: ۱، الجمل: ۳۳۴ وليس فيهما «بفضل نجدته».

[۸۵۰] الخصال ۱۰: ۶۱۷ عن أبي بصير ومحمد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، تحف العقول: ۱۰۷، بحار الأنوار ۸: ۲۱: ۱۰۰.

[۸۵۱] تاريخ يعقوبى ۳۸۳: ۲.

[۸۵۲] العقد الفريد ۳: ۳۳۳، هذا الموقف من العدو كان يمثل السيرة العملية للإمام أمير المؤمنين عليه السلام في حروبه جميعها، راجع وقعه صفين: ۲۰۴ والغيبة للنعماني ۱۵: ۲۳۱ وتفسير القمي ۳: ۲. كما فعل مع عدوه في حرب الجمل، راجع الكافي ۳: ۳۳: ۵ و ح ۵ و ص ۲: ۱۲ وتهذيب الأحكام ۲۷۴: ۱۵۵: ۶ و ص ۲۷۶: ۱۵۶ و ص ۲۳۰: ۱۳۷ والخصال ۱۸: ۲۷۶ والأمالى للمفيد ۳: ۵۹ والجمل: ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۴۰۳ ودعائم الإسلام ۳۹۴: ۱ وتحف العقول: ۲۹۰ والمناقب لابن شهر آشوب ۲۷۴: ۱ وشرح الأخبار ۳۳۰: ۳۸۸: ۱ و ص ۳۳۴: ۳۹۵ والاختصاص: ۹۵ والمستدرک على الصحيحين ۲۶۶۱: ۱۶۸: ۲ وتذكرة الخواص: ۷۲ وكنز العمال ۱۱۴۲۴: ۴۷۸: ۴ و ج ۳۱۶۷۵: ۳۳۵: ۱۱. وكذلك في حرب صفين راجع: المستدرک على الصحيحين ۲۶۶۰: ۱۶۷: ۲ والسنن الكبرى ۱۶۷۵۳: ۳۱۵: ۸ وتحف العقول: ۴۸۰. وقد استلهم الإمام عليه السلام هذا الموقف حيال العدو من سيرة النبي صلى الله عليه وآله، الكافي ۲: ۱۲: ۵ و ۳ وتهذيب الأحكام ۲۳۰: ۱۳۷۶ و ص ۲۷۴: ۱۵۵ وتحف العقول: ۲۹۰.

[۸۵۳] كذا في جميع المصادر، ولعل المراد: «قتل قادتهم» أو نحو ذلك.

[۸۵۴] الكافي ۵: ۳۳: ۵، رجال الكشي ۳۹۲: ۴۸۲: ۲، بحار الأنوار ۶۵۷: ۴۴۶: ۳۳.

[۸۵۵] السنن الكبرى ۱۶۷۵۴: ۳۱۵: ۸، كنز العمال ۳۱۷۰۶: ۳۴۸: ۱۱.

[۸۵۶] المصنّف لابن أبي شيبه ۲۵: ۷۲۵: ۸، كنز العمال ۳۱۷۰۳: ۳۴۵: ۱۱.

[۸۵۷] إضافة يقتضيها السياق أثبتها من كنز العمال.

[۸۵۸] المصنّف لابن أبي شيبه ۲۳: ۷۲۴: ۸، كنز العمال ۳۱۷۰۲: ۳۴۵: ۱۱.

[۸۵۹] في المصدر: «رجال»، والصحيح ما أثبتناه كما في فروع الكافي، الطبعة الحجرية ۳۳۸: ۱.

[۸۶۰] في المصدر: «فيعتبر» والصحيح ما أثبتناه كما في فروع الكافي، الطبعة الحجرية ۳۳۸: ۱.

[۸۶۱] الكافي ۴: ۳۹: ۵ عن مالك بن أعين، وقعه صفين: ۲۰۴ عن جندب وزاد فيه «إلا يا ذني» بعد «داراً»، نهج البلاغه: الكتاب ۱۴ وفيه من «ولا تهيجوا»، ... بحار الأنوار ۴۶۸: ۵۶۳: ۳۲؛ شرح نهج البلاغه ۲۵: ۴ وزاد فيه «إلا يا ذن» بعد «داراً».

[۸۶۲] الغاشية: ۲۲ و ۲۳.

تاريخ الطبري ۴۹۶: ۴، الكامل في التاريخ ۳۳۴: ۲.

[۸۶۳] الكامل في التاريخ ۴۲۴: ۲، أنساب الأشراف، ۲۴۸: ۳.

[۸۶۴] نهج البلاغه: الحكمة ۴۳۷، روضة الواعظين: ۵۱۱.

[۸۶۵] غرر الحكم: ۸۷۲۲.

[۸۶۶] غرر الحكم: ۲۲۵۳، عيون الحكم والمواعظ ۱۹۸۱: ۸۲.

[۸۶۷] غرر الحكم: ۲۲۲۳، عيون الحكم والمواعظ ۱۸۸۶: ۷۸.

[۸۶۸] غرر الحكم: ۹۵۷۴، عيون الحكم والمواعظ ۸۷۱۲: ۴۷۶.

[۸۶۹] غرر الحكم: ۷۴۴۴، عيون الحكم والمواعظ ۶۹۰۴: ۴۰۸.

[۸۷۰] غرر الحكم: ۵۱۱۰، عيون الحكم والمواعظ ۴۶۶۸: ۲۴۹.

[۸۷۱] غرر الحكم: ۲۲۸۵، عيون الحكم والمواعظ ۱۹۹۸: ۸۳.

- [۸۷۲] المواعظ العددية: ۵۴۱.
- [۸۷۳] غرر الحكم: ۱۸۷۳.
- [۸۷۴] غرر الحكم: ۴۷۱۵، عيون الحكم والمواعظ ۴۲۶۳: ۲۱۷ وليس فيه «سنن».
- [۸۷۵] غرر الحكم: ۶۴۹۶، عيون الحكم والمواعظ ۶۰۲۳: ۳۵۵ وفيه «في العدل طاعة الله، وثبات الدول».
- [۸۷۶] غرر الحكم: ۸۶۶۹، عيون الحكم والمواعظ ۷۶۶۵: ۴۴۱ وفيه «إخوانه» بدل «أعوانه»، الصراط المستقيم ۲۲۲: ۱ وفيه «عدوانه» بدل «أعوانه».
- [۸۷۷] غرر الحكم: ۶۹۷، عيون الحكم والمواعظ ۴۶۶: ۳۰ و ص ۹۹۴: ۴۲.
- [۸۷۸] غرر الحكم: ۸۰۶.
- [۸۷۹] غرر الحكم: ۴۸۱۹.
- [۸۸۰] غرر الحكم: ۷۷۴، عيون الحكم والمواعظ ۹۸۲: ۴۲.
- [۸۸۱] غرر الحكم: ۴۷۸۹، عيون الحكم والمواعظ ۴۳۵۵: ۲۲۳.
- [۸۸۲] نهج البلاغة: الخطبة ۲۱۶ وراجع الكافي ۵۵۰: ۳۵۲: ۸.
- [۸۸۳] غرر الحكم: ۸۶۳.
- [۸۸۴] بحار الأنوار ۸۷: ۸۳: ۷۸.
- [۸۸۵] غرر الحكم: ۱۶۵۶.
- [۸۸۶] غرر الحكم: ۷۰۳۱، عيون الحكم والمواعظ ۶۵۳۷: ۳۸۶.
- [۸۸۷] غرر الحكم: ۹۷۱۴، عيون الحكم والمواعظ ۸۹۶۰: ۴۸۶.
- [۸۸۸] غرر الحكم: ۴۹۴۸، عيون الحكم والمواعظ ۴۵۰۵: ۲۳۷.
- [۸۸۹] غرر الحكم: ۱۰۸۹۵، عيون الحكم والمواعظ ۱۰۱۱۵: ۵۴۴.
- [۸۹۰] غرر الحكم: ۴۷۹۲، عيون الحكم والمواعظ ۴۳۵۶: ۲۲۳.
- [۸۹۱] غرر الحكم: ۱۳۴۲ و ح ۴۲۱۵ وفيه «بالعدل تصلح الرعية»، عيون الحكم والمواعظ ۵۳۹۶: ۳۰۳ وفيه «صلاح الرعية العدل».
- [۸۹۲] غرر الحكم: ۲۴۳۳، عيون الحكم والمواعظ ۱۸۵۳: ۷۷ وفيه «تظهر» بدل «تظفر».
- [۸۹۳] غرر الحكم: ۴۱۱۸، عيون الحكم والمواعظ ۲۹۷۱: ۱۳۲.
- [۸۹۴] غرر الحكم: ۶۸۲۵، عيون الحكم والمواعظ ۶۲۴۳: ۳۷۰ وفيه «ملكها» بدل «راعيها».
- [۸۹۵] غرر الحكم: ۹۵۴۳، عيون الحكم والمواعظ ۸۸۶۴: ۴۸۱.
- [۸۹۶] مطالب السؤل: ۵۶.
- [۸۹۷] غرر الحكم: ۴۲۱۱، عيون الحكم والمواعظ ۳۸۵۸: ۱۸۸.
- [۸۹۸] غرر الحكم: ۷۷۱۱، عيون الحكم والمواعظ ۷۲۸۳: ۴۲۸.
- [۸۹۹] غرر الحكم: ۸۶۳۸، عيون الحكم والمواعظ ۸۳۶۱: ۴۶۰.
- [۹۰۰] شرح نهج البلاغة ۵۳۵: ۳۰۸: ۲۰.
- [۹۰۱] غرر الحكم: ۷۵۲۶، عيون الحكم والمواعظ ۶۹۷۶: ۴۱۰.
- [۹۰۲] غرر الحكم: ۵۷۶۹، عيون الحكم والمواعظ ۵۲۹۸: ۲۹۷.
- [۹۰۳] غرر الحكم: ۵۵۹۲، عيون الحكم والمواعظ ۵۱۴۱: ۲۸۴ وفيه «سياسة الدين ثلاث: رقة في حزم»....

- [۹۰۴] غرر الحکم: ۲۴۰۸، عیون الحکم والمواعظ ۱۸۶۰: ۷۷.
- [۹۰۵] غرر الحکم: ۱۷، عیون الحکم والمواعظ ۴۵: ۱۸.
- [۹۰۶] غرر الحکم: ۸۴۳۸، نظم درر السمطین: ۱۶۰، وفيه «دانت» بدل «دامت».
- [۹۰۷] غرر الحکم: ۴۸۲۰، عیون الحکم والمواعظ ۴۴۰۹: ۲۲۹.
- [۹۰۸] غرر الحکم: ۴۸۱۸، عیون الحکم والمواعظ ۴۳۶۹: ۲۲۷.
- [۹۰۹] غرر الحکم: ۸۰۲۵، عیون الحکم والمواعظ ۷۴۰۳: ۴۳۱.
- [۹۱۰] الکافی ۳۴: ۲۸: ۱ عن یحیی بن عمران عن الإمام الصادق علیه السلام.
- [۹۱۱] غرر الحکم: ۴۸۴۷.
- [۹۱۲] غرر الحکم: ۸۴۰۷، عیون الحکم والمواعظ ۸۲۱۸: ۴۵۵.
- [۹۱۳] غرر الحکم: ۸۷۱۶، عیون الحکم والمواعظ ۷۶۳۳: ۴۴۰.
- [۹۱۴] غرر الحکم: ۹۳۶۰، عیون الحکم والمواعظ ۸۵۵۸: ۴۶۹، وفيه «التیقظ» بدل «الیقظة».
- [۹۱۵] غرر الحکم: ۹۴۰۷، عیون الحکم والمواعظ ۸۵۹۷: ۴۷۰، وفيه «علیک» بدل «إلیک».
- [۹۱۶] غرر الحکم: ۹۴۱۰، عیون الحکم والمواعظ ۸۶۶۸: ۴۷۳، وفيه «من دلائل إقبال الدولة»....
- [۹۱۷] غرر الحکم: ۵۷۱۷، عیون الحکم والمواعظ ۵۲۸۳: ۲۹۵.
- [۹۱۸] غرر الحکم: ۷۸۱۵، عیون الحکم والمواعظ ۷۲۹۹: ۴۲۹.
- [۹۱۹] غرر الحکم: ۸۰۷، عیون الحکم والمواعظ ۹۹۵: ۴۲.
- [۹۲۰] غرر الحکم: ۱۰۶۸، عیون الحکم والمواعظ ۱۰۴۷: ۴۳.
- [۹۲۱] غرر الحکم: ۸۷۴۰.
- [۹۲۲] نهج البلاغة: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۲۷ وراجع دعائم الإسلام ۳۵۵: ۱.
- [۹۲۳] نهج البلاغة: الحکمة ۴۷۶ وراجع روضة الواعظین: ۵۱۱.
- [۹۲۴] الرعد: ۱۱.
- إرشاد القلوب: ۶۸.
- [۹۲۵] غرر الحکم: ۶۵۱۲، عیون الحکم والمواعظ ۶۰۲۴: ۳۵۵.
- [۹۲۶] غرر الحکم: ۸۳۶۵.
- [۹۲۷] غرر الحکم: ۴۴۰۴، عیون الحکم والمواعظ ۳۹۷۰: ۱۹۳.
- [۹۲۸] غرر الحکم: ۸۷۴۲، عیون الحکم والمواعظ ۷۶۰۶: ۴۳۹، وفيه «فی ملکه» بدل «ملکه».
- [۹۲۹] المواعظ العددیة: ۵۹.
- [۹۳۰] غرر الحکم: ۷۸۳۶، عیون الحکم والمواعظ ۸۱۰۷: ۴۵۲.
- [۹۳۱] غرر الحکم: ۱۶۵۷.
- [۹۳۲] غرر الحکم: ۱۷۳۴.
- [۹۳۳] غرر الحکم: ۸۶۵، عیون الحکم والمواعظ ۱۳۱۹: ۵۱.
- [۹۳۴] غرر الحکم: ۸۹۶۶، عیون الحکم والمواعظ ۷۲۶۱: ۴۲۸.
- [۹۳۵] نهج البلاغة: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۴۶ نحوه.

- [۹۳۶] نهج البلاغه: الحكمة ۸۴، عيون الحكم والمواعظ ۴۰۰۴: ۱۹۶ وفيه «أنمي» بدل «أبقى».
- [۹۳۷] غرر الحكم: ۵۵۷۱، عيون الحكم والمواعظ ۵۰۶۸: ۲۸۱.
- [۹۳۸] غرر الحكم: ۷۹۰۶.
- [۹۳۹] غرر الحكم: ۱۰۹۵۸، عيون الحكم والمواعظ ۱۰۱۷۶: ۵۵۲ وفيه «الاغترار» بدل «الاعتذار».
- [۹۴۰] غرر الحكم: ۸۵۳۶، عيون الحكم والمواعظ ۸۰۱۱: ۴۵۰.
- [۹۴۱] غرر الحكم: ۳۹۳۱، عيون الحكم والمواعظ ۳۷۰۳: ۱۸۱.
- [۹۴۲] غرر الحكم: ۸۰۴۵ وح ۸۳۴۶ وفيه «من ساء تدبيره تعجل تدميره»، عيون الحكم والمواعظ ۷۴۲۱: ۴۳۲.
- [۹۴۳] غرر الحكم: ۸۷۶۸، عيون الحكم والمواعظ ۷۶۰۲: ۴۳۸.
- [۹۴۴] شرح نهج البلاغه ۴۶۵: ۳۰۳: ۲۰.
- [۹۴۵] شرح نهج البلاغه ۹۶۱: ۳۴۵: ۲۰.
- [۹۴۶] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۴۴ نحوه.
- [۹۴۷] نهج البلاغه: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۴۷ نحوه، عيون الحكم والمواعظ ۲۲۹۶: ۱۰۰ وفيه إلى «لغيرك».
- [۹۴۸] نهج البلاغه: الخطبة ۳۰.
- [۹۴۹] في الطبعة المعتمدة «بالغرور»، وما أثبتناه من طبعة النجف وبيروت.
- [۹۵۰] غرر الحكم: ۱۰۹۶۵، عيون الحكم والمواعظ ۱۰۱۵۷: ۵۵۰ وفيه «زوال» بدل «إدبار».
- [۹۵۱] غرر الحكم: ۴۵۲۳، عيون الحكم والمواعظ ۴۰۹۵: ۲۰۲.
- [۹۵۲] غرر الحكم: ۵۴۸۶، عيون الحكم والمواعظ ۴۹۹۸: ۲۷۵.
- [۹۵۳] في هامش البحار: «كذا في التحف، وفي المصدر: وأحسن كلمة حكم».
- [۹۵۴] تحف العقول: ۸۱، بحار الأنوار ۱: ۲۰۸: ۷۷ نقلاً عن السيد بن طاووس في كتاب الوصايا.
- [۹۵۵] غرر الحكم: ۹۳۳۵، عيون الحكم والمواعظ ۸۵۶۲: ۴۶۹.
- [۹۵۶] الأمالي للمفيد ۳: ۲۶۹ عن أبي إسحاق الهمداني، تحف العقول: ۱۸۰، الأمالي للطوسي: ۳۱۳۰، الغارات ۲۴۹: ۱؛ شرح نهج البلاغه ۷۱: ۶.
- [۹۵۷] نهج البلاغه: الكتاب ۳۱، كشف المحجة: ۲۲۶.
- [۹۵۸] من لا يحضره الفقيه ۵۸۳۴: ۳۸۷: ۴، عيون الحكم والمواعظ ۱۹۱۴: ۷۹ وفيه «استقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك» فقط.
- [۹۵۹] غرر الحكم: ۳۱۷۰، عيون الحكم والمواعظ ۲۵۸۰: ۱۱۶.
- [۹۶۰] شرح نهج البلاغه ۵۳۹: ۳۰۹: ۲۰.
- [۹۶۱] نهج البلاغه: الكتاب ۳۱، غرر الحكم: ۲۴۲۸، عيون الحكم والمواعظ ۲۰۵۶: ۸۵؛ جواهر المطالب ۱۳۹: ۱۶۱: ۲، ينابيع المودة ۱۰: ۴۴۱: ۳ وفيه إلى «الرغائب».
- [۹۶۲] غرر الحكم: ۹۷۷۴، عيون الحكم والمواعظ ۸۹۵۴: ۴۸۵.
- [۹۶۳] غرر الحكم: ۱۰۲۳۱، عيون الحكم والمواعظ ۹۳۹۵: ۵۱۸.
- [۹۶۴] غرر الحكم: ۳۶۱، عيون الحكم والمواعظ ۶۲۱: ۳۳ وفيه «الحرمة» بدل «الخزئية».
- [۹۶۵] الكافي ۴: ۲۱: ۸ عن جابر بن يزيد الجعفي عن الإمام الباقر عليه السلام، تحف العقول: ۲۰۷ نحوه.
- [۹۶۶] غرر الحكم: ۳۶۰ و ۳۶۲، نهج البلاغه: الحكمة ۳۹۶ وفيه «التوسل» بدل «التدلل»، عيون الحكم والمواعظ ۶۲۰: ۳۳ و ص ۸۲۱:

- [۹۶۷] غرر الحكم: ۹۸۰۲، عيون الحكم والمواعظ ۹۰۴۴: ۴۸۸ وفيه «الأرذال» بدل «الإذلال».
- [۹۶۸] نهج البلاغة: الخطبة ۱۹۲، غرر الحكم: ۴۵۴۴، عيون الحكم والمواعظ ۴۰۴۶: ۲۰۰.
- [۹۶۹] نهج البلاغة: الحكمة ۱۰، غرر الحكم: ۵۰۷۰ وفيه «غبتم» بدل «عشتم»، بحار الأنوار ۳۵: ۱۶۷: ۷۴.
- [۹۷۰] غرر الحكم: ۵۲۴۷، عيون الحكم والمواعظ ۴۸۱۴: ۲۶۴.
- [۹۷۱] غرر الحكم: ۹۳۵۲ وح ۹۴۲۹ وليس فيه «ومعاداة الرجال»، عيون الحكم والمواعظ ۸۵۵۵: ۴۶۹.
- [۹۷۲] غرر الحكم: ۹۰۱۳، عيون الحكم والمواعظ ۷۲۵۲: ۴۲۷.
- [۹۷۳] غرر الحكم: ۴۸۱۱، عيون الحكم والمواعظ ۴۳۸۰: ۲۲۸.
- [۹۷۴] غرر الحكم: ۴۲۰۰، عيون الحكم والمواعظ ۳۸۲۰: ۱۸۷.
- [۹۷۵] غرر الحكم: ۱۲۳۰، عيون الحكم والمواعظ ۲۹۰۲: ۱۲۷.
- [۹۷۶] غرر الحكم: ۱۱۴۹، عيون الحكم والمواعظ ۱۱۰۷: ۴۵.
- [۹۷۷] الخصال ۱۱۱: ۷۲ عن محمد بن أحمد الكاتب النيسابوري، روضة الواعظين: ۴۱۲ نحوه وليس فيه الشعر؛ شعب الإيمان ۸۴۴۸: ۳۴۴: ۶ عن أبان بن تغلب، كنز العمال ۸۴۸۹: ۶۹۵: ۳.
- [۹۷۸] نهج البلاغة: الخطبة ۴۱، خصائص الأئمة عليهم السلام: ۹۸ نحوه، عيون الحكم والمواعظ ۳۳۳۴: ۱۵۲ وفيه إلى «أوقى منه»؛ المعيار والموازنة: ۹۶ نحوه.
- [۹۷۹] عيون الحكم والمواعظ ۸۶۱۴: ۴۷۱.
- [۹۸۰] نهج البلاغة: الكتاب ۵۳، تحف العقول: ۱۴۵ نحوه وراجع دعائم الإسلام ۳۶۸: ۱ وعيون الحكم والمواعظ ۳۴۶۳: ۱۶۲.
- [۹۸۱] الخصال ۱۰: ۶۱۴ عن أبي بصير ومحمد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار ۸: ۱۱۵: ۷۵.
- [۹۸۲] تحف العقول: ۸۱، عيون الحكم والمواعظ ۹۴۲۶: ۵۱۹ وفيه «ولا تشن عدوك وإن شانك» بدل «ولا تدع»، ... بحار الأنوار ۱: ۲۰۸: ۷۷ نقلاً عن السيد بن طاووس في كتاب الوصايا؛ نظم درر السمطين: ۱۶۷، كنز العمال ۴۴۲۱۵: ۱۷۸: ۱۶ نقلاً عن الوكيع والعسكري في المواعظ.
- [۹۸۳] نهج البلاغة: الكتاب ۵؛ جواهر المطالب ۲۶: ۲ وليس فيه ذيله.
- [۹۸۴] نهج البلاغة: الكتاب ۲۶، بحار الأنوار ۷۱۹: ۵۲۸: ۳۳.
- [۹۸۵] غرر الحكم: ۵۸۹۷، عيون الحكم والمواعظ ۵۴۳۲: ۳۰۹ وفيه «أحق بها» بدل «يطلبها».
- [۹۸۶] غرر الحكم: ۵۸۹۶.
- [۹۸۷] غرر الحكم: ۵۰۴۳، عيون الحكم والمواعظ ۴۶۲۸: ۲۴۳.
- [۹۸۸] تحف العقول: ۲۰۱.
- [۹۸۹] المحاسن ۷۷۱: ۳۶۰: ۱ عن علي بن سيف، بحار الأنوار ۴۱: ۹۷: ۲.
- [۹۹۰] تنبيه الخواطر ۸۱: ۱.
- [۹۹۱] الأمالي للطوسي ۱۲۹۰: ۶۲۵ عن أبي أحمد عبيد الله بن الحسين عن الإمام الجواد عن آبائه عليهم السلام.
- [۹۹۲] غرر الحكم: ۱۸۲۹، عيون الحكم والمواعظ ۱۴۵: ۲۲.
- [۹۹۳] نهج البلاغة: الحكمة ۸۰، خصائص الأئمة عليهم السلام: ۹۴.
- [۹۹۴] خصائص الأئمة عليهم السلام: ۹۴، نهج البلاغة: الحكمة ۷۹ وفيه «كانت» بدل «أنتك»؛ ربيع الأبرار ۱۹۷: ۳ وفيه «أين كانت»

بدل «أنتي أتتك».

[۹۹۵] نهج البلاغه: الحكمة ۲۰۷، خصائص الأئمة عليهم السلام: ۱۱۵، نزهة الناظر ۳۱: ۵۳، عيون الحكم والمواعظ ۳۴۶۴: ۱۶۲ وفيه «يصير» بدل «يكون».

[۹۹۶] المحاسن ۱۵۰۴: ۱۷۸: ۲ و ص ۱۶۶۹: ۲۲۲ كلاهما عن طلحة بن زيد، بحار الأنوار ۶: ۳۲۳: ۶۶.

[۹۹۷] في الطبعة المعتمدة: «يجوز»، وما أثبتناه من طبعة بيروت وطهران.

[۹۹۸] غرر الحكم: ۱۰۷۹۱، عيون الحكم والمواعظ ۱۰۰۲: ۵۴۰.

[۹۹۹] غرر الحكم: ۳۹۵۴، عيون الحكم والمواعظ ۳۷۱۷: ۱۸۱.

[۱۰۰۰] نهج البلاغه: الحكمة ۴۵۱، بحار الأنوار ۱۶۴: ۷۴؛ ينابيع المودة ۷۰۷: ۲۵۲: ۲ وفيه «نفسك» بدل «نفس».

[۱۰۰۱] المواعظ العددية: ۶۱.

[۱۰۰۲] غرر الحكم: ۸۸۷۸.

[۱۰۰۳] نهج البلاغه: الحكمة ۲۶۸، تحف العقول: ۲۰۱ وفيه «يعصيك» بدل «بغضك» في الموضع الأول، الأمالي للطوسي ۷۶۷: ۳۶۴

عن علي بن علي بن رزين عن الإمام الرضا عن آبائه عنه عليهم السلام و ص ۱۵۰۵: ۷۰۳ عن زيد بن علي عن أبيه عنه عليهما السلام نحوه؛ الأدب المفرد ۱۳۲۱: ۳۸۲، المصنف لابن أبي شيبه ۱۴۴: ۳۴۱: ۸ كلاهما عن محمد بن عبيد الكندي، تاريخ المدينة ۱۲۶۶: ۴ عن عبيد الله الأنصاري.

[۱۰۰۴] الكافي ۷: ۱۴۹: ۲ عن عمير الساباطي، معاني الأخبار ۱: ۲۶۷ عن يحيى بن عمران، تحف العقول: ۲۰۴، مشكاة الأنوار ۹۷۷: ۳۱۲، تنبيه الخواطر ۱۹۶: ۲.

[۱۰۰۵] في المصدر: «توفى»، والصحيح ما أثبتناه.

[۱۰۰۶] كنز الفوائد ۹۳: ۱.

[۱۰۰۷] تحف العقول: ۲۱۸، بحار الأنوار ۱۲۱: ۵۷: ۷۸.

[۱۰۰۸] غرر الحكم: ۱۰۱۸۴، عيون الحكم والمواعظ ۹۴۰۰: ۵۱۸.

[۱۰۰۹] غرر الحكم: ۲۶۸۹، عيون الحكم والمواعظ ۲۲۵۳: ۹۸.

[۱۰۱۰] غرر الحكم: ۹۱۵۰.

[۱۰۱۱] غرر الحكم: ۴۵۲۸، عيون الحكم والمواعظ ۴۰۴۸: ۲۰۰.

[۱۰۱۲] بحار الأنوار ۱۶۶: ۷۴.

[۱۰۱۳] غرر الحكم: ۴۵۱۰، عيون الحكم والمواعظ ۴۱۱۹: ۲۰۳ وفيه «خيرك» بدل «نوالك».

[۱۰۱۴] غرر الحكم: ۲۲۹۱؛ شرح نهج البلاغه ۵۷۳: ۳۱۱: ۲۰.

[۱۰۱۵] كذا في المصدر، والظاهر: «بريؤهم».

[۱۰۱۶] غرر الحكم: ۲۴۱۹، عيون الحكم والمواعظ ۱۹۶۱: ۸۱ وفي ذيله «وأطراف بلادهم».

[۱۰۱۷] غرر الحكم: ۲۹۶۹، عيون الحكم والمواعظ ۲۶۴۹: ۱۱۸ وفيه «تغيير» بدل «نقل».

[۱۰۱۸] عيون أخبار الرضا ۲۰۴: ۵۳: ۲، الأمالي للصدوق ۷۱۸: ۵۳۱ كلاهما عن عبد العظيم الحسني عن الإمام الجواد عن آبائه عليهم السلام، غرر الحكم: ۲۸۹ وفيه «الناس بخير ما تفاوتوا».

[۱۰۱۹] غرر الحكم: ۸۸۶۱، عيون الحكم والمواعظ ۸۲۸۶: ۴۵۷.

[۱۰۲۰] غرر الحكم: ۹۴۲۲، عيون الحكم والمواعظ ۸۶۷۶: ۴۷۳.

- [۱۰۲۱] نهج البلاغه: الحکمة ۱۷۶، خصائص الائمة عليهم السلام: ۱۱۰، غرر الحکم: ۱۲۵۶.
- [۱۰۲۲] غرر الحکم: ۵۰۶۷، عیون الحکم والمواعظ ۴۶۱۲: ۲۴۲.
- [۱۰۲۳] غرر الحکم: ۲۷۲۷، عیون الحکم والمواعظ ۲۲۹۱: ۱۰۰.
- [۱۰۲۴] غرر الحکم: ۸۶۱۳.
- [۱۰۲۵] المواعظ العددیة: ۵۷.
- [۱۰۲۶] غرر الحکم: ۹۴۵۰، عیون الحکم والمواعظ ۸۶۸۱: ۴۷۳.
- [۱۰۲۷] شرح نهج البلاغه ۵۷۴: ۳۱۱: ۲۰.
- [۱۰۲۸] شرح نهج البلاغه ۵۵۰: ۳۰۹: ۲۰.
- [۱۰۲۹] شرح نهج البلاغه ۷۹۸: ۳۳۱: ۲۰.
- [۱۰۳۰] شرح نهج البلاغه ۶۷۳: ۳۲۰: ۲۰.
- [۱۰۳۱] شرح نهج البلاغه ۸۷۱: ۳۳۸: ۲۰.
- [۱۰۳۲] شرح نهج البلاغه ۲۳۲: ۲۸۲: ۲۰.
- [۱۰۳۳] شرح نهج البلاغه ۸۶۵: ۳۳۷: ۲۰.
- [۱۰۳۴] شرح نهج البلاغه ۸۶۳: ۳۳۷: ۲۰.
- [۱۰۳۵] شرح نهج البلاغه ۹۵۳: ۳۴۴: ۲۰.
- [۱۰۳۶] شرح نهج البلاغه ۸۵۲: ۳۳۶: ۲۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه‌ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

